

SB



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
وَعَلَى سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
وَعَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

وَعَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
وَعَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

مسموع به



بفرمایش

حاجی میرزا علی بن سراج الدین تاجران شیرازی بازاری لاهی

مطبع دکان داران و فاعل  
در دکان بیگانه و فاعل



انواع بارک

نظم پنجابی حاوی کل مسائل فقہیہ جو شخص صرف حرف شناس ہے وہ اس کتاب کے مطالعہ سے  
کل مسائل فقہیہ سے واقفیت حاصل کر سکتا ہے۔ گویا خود ہی مفتی بن سکتا ہے قیمت بلا محصول ہے

تفسیر یعقوب چرخ

یہ تفسیر زبان فارسی پارہ تبارک الہی اور پارہ عم کی ہے۔ مولینا میں کہے ان دو ہیاروں کی تفسیر  
میں گویا کل قرآن مجید کی تفسیر کر دی ہے۔ شایقین جلد منگالیں۔ قیمت ۵ روپے بلا محصول ۵

تفسير موضوع الفُشْرَان

کامل ہفت منزل

مصنف مولینا مولوی شاہ عبدالقادر صاحب دہلوی جس کے مقبول عام ہونے کا ہر ایک فرد بشر قائل ہے۔ زیادہ تعریف و توصیف لکھنی فضول ہے اس گنج بے بہا کی خوبی اس کے دیکھنے پر پھر ہے اسکی تھوڑی جلدیں رو گئی ہیں شائقین جلد تر منگائیں اور ثواب دارین حاصل کریں ۔  
قیمت کامل کے لئے بلا محصول ڈاک صرف .. .. . للہ

مجموعه وظایف مع لائمه الخیرت تبرجم سلسله

اس مجموعے بہا میں ظائف فیل موجود ہیں بل الخیرات ہبوع شریف دروستغاک مسوعات عشراسا حنے و عاکیر۔  
سلسلہ خاندان چشت اہل بہشت سلسلہ خاندان قادریہ یہ مجموعہ حب الہ جازت حضرت خواجہ محمد الدین صاحب سلیمانی نظامی فخری  
چشتی سیالومی خلیفہ حضرت خواجہ شاہ سلیمان صبا تو نسومی نہایت خوشخط عمدہ کاغذ پر چھپا ہے۔ شایقین جلد اس کو ہر  
بے برسا کو خریدیں الاکف افسوس لسا پڑگا قیمت مجلد بلا محصول نگشتہ غیر قیمت بلا جلد بلا محصول رنگ شدہ یہ ہے



۱۶۵  
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

الحمد لله والمنتهى في هذا كتاب فتاوى الأمامي موسوم مست به



فرمانش خاندان مستعین حاج میرزا الدین حاج الدین حیران کتب وادکشمیری لاهور

مطبع دینارک حیدرآباد دکن

اطلاع کتاب مذکور است بر طرفین و درون قفسه و در کتابخانه کتب وادکشمیری لاهور



# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و شپاس مر بادشاهی را که دارالملک دولت آباد انسانی را بتعمیر دین اسلام رسانیده است و قول  
مؤسسه به بنای احکام محکم شرعی برای انتظام دین حکم و تحکیم گردانیده است تنای مقیاس مر  
مالکی و آنکه را که فخر دین محمدی را با اعلام عالی علمائے شریعت احمدی و امت عالیہ بذروه علی بلند گردانیده  
است و مراتب ارباب روایت و اصحاب رأیت عجمه در روی برآورده است تحیات خروان صاحب  
سریرالت را که وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ خطاب است تاملک ملک کونین ملک افطاع ملک از چاکران  
و اصحاب است و در دوی پایان مر ضابط اقالیم نبوت را که انانبی السیف مرقوم قرآن است ملک دان  
ملک بندگان را حباب و دو سلام و دعا بر خلفائے راشدین و اصحابه آله جمعین ما بعد عاگویی مسلمانان ضعیف  
عباد الله القدیم کمال کریم اصلح الله شأنه و عم علیه نعماته احسانه باز نمود که چون این ضعیف را کرم  
دعون پادشاهی نامنتاهی بشرف مراتب عالیہ رسانیده و به تشریف اختصاص مجالس عظمی  
اعظم مربی الانام مقوی الکرام لمجا الخاص و العوام ملاذ العلماء و اولاد الفضل جمع الحیاء منبع السخا شال المراج  
کامل المنج اخیل النسب کریم الحسب فخر الاسلام ذخیره الاشرف فرید الزمان وحید الاولان عیث  
اذا انتد اکث اذا بداه هو المخصوص له شعر

شهب النجوم علی السماء کثیره ۛ لکن شهاب مشله لم یوجد

ملک شپاس که در اول خمار زبیر رحم ۱۲۰۰ درایت که اول عقل و دانش و حسن ۱۲۰۰ است نبوت یحییٰ بن یونس و اولاد و اولاد و اولاد ۱۲۰۰ ملاذ المراج  
پناه ۱۲۰۰ عیث نفع تائے شله بمعنی باران که از بار بار ۱۲۰۰ است ماه فیکه بکشتن کنه شیرست و فیکه ظاهر شود ۱۲۰۰ نبات اللغات



جامع الثقات قاطع الطغاة مالک اللطف والکرم صاحب السیف والقلم فاخر الاسلام والمسلمین قانع قانع  
 الکفر والمشرکین ناصر الملوک والسلاطین معین الاسلام والمسلمین غر الملة والدين الع قتلع  
 تنکا اعظم معظم بزم خان ابقاء الله تعالى في الدولة الابدیة والنعمة السریة مشرف مخصوص  
 گردانید و این عظم قدر خود و از و این بزرگ سرفراز و در انشال و امر شرعی و احتیاجی از  
 و فرعی چنان بے مثل و بے نظیر یافت که اتیان واجب کالقرض می پذیرد و ترک مستحبه حصول  
 الا فضل و این و مباح می دارد و جهد در جهاد سجد می رسانید که ولایت و یوگیره و الفبا و شیطان  
 و الجن و اب و دیو گیر گشته بود و قتل و سب ایشان از اهل اسلام چون بیت المعمور گردانید و تحصیل علم بر فضیله  
 الناس عالم او مستعلم بالغت بنماید و این ضعیف را حصول المرام بیان مسائل مفید و کما انقیاد بر بیان جان بستم و  
 با طاعت امر شرعی پیوستم و در حضور سفر از کتب معتبره تازی عبارت عربی روایت کرده بشود و چون مجلس  
 معظم جامع عرب و عجم بوده است عامه خلق را فائده عام و خاص از کتب عربی و عجمی و پس این مجموعه  
 لغاری از تکلف ساده به عبارات گشاده جمع کردم و از الفاظ مکرر از کلام مردم و در عبارت فصیح مبالغت کردم تا خلل غرض  
 نگردد و رباعی با یار نوز غم کهن باید گفت

لا بد ز بیان او سخن باید گفت

لا یفعل و افعل کند چندان سود

چون با عجمی کن کن باید گفت

لا یفعل و افعل کند چندان سود

و بر سر روایت اسم کتاب مروی عنه نوشته شد و این مجموعه را مجموعه خانی فی غر المعانی نام نهادند  
 و الله الرقیق و به التوفیق فهرست الابواب باب اول در بیان طهارت باب دوم در بیان  
 وضو باب سوم در بیان غسلها و وضو باب چهارم در بیان آب بسته روان باب پنجم  
 در بیان چله که کم از ده در ده باشد باب ششم در بیان پس خورده آدمی و جز آن باب هفتم  
 در بیان تیمم باب هشتم در بیان احکام مسح موزه باب نهم در بیان حیض باب دهم  
 در بیان شستن نجاست باب یازدهم در بیان اوقات نماز باب دوازدهم در بیان اوقات  
 مکروه باب سیزدهم در بیان بابت نماز باب چهاردهم در بیان فرضیه نماز و اجابت و محرومیت و سباحت  
 و مفسدات باب پانزدهم در بیان طریق گذاردن نماز باب شانزدهم در بیان نماز که در آن  
 قرآن بلند و ساکن میخوانند باب هیجدهم در بیان امامت کردن باب نوزدهم در بیان حدت نماز  
 باب بیستم در بیان آنچه شکسته نماز و آنچه مکروه نماز است باب بیست و یکم در بیان نماز و تر باب بیست و یکم

له اللع لفتحین در آخرین جمله معنی کلان و بزرگ و این لفظ ترکیبی است از جمله جبهه بالضم و بالفتح یعنی طاقت و کوشش و بالفتح و رجعت و تفت

تجدد و این مجموعه را مجموعه خانی فی غر المعانی نام نهادند و بر سر روایت اسم کتاب مروی عنه نوشته شد و این مجموعه را مجموعه خانی فی غر المعانی نام نهادند و الله الرقیق و به التوفیق فهرست الابواب باب اول در بیان طهارت باب دوم در بیان وضو باب سوم در بیان غسلها و وضو باب چهارم در بیان آب بسته روان باب پنجم در بیان چله که کم از ده در ده باشد باب ششم در بیان پس خورده آدمی و جز آن باب هفتم در بیان تیمم باب هشتم در بیان احکام مسح موزه باب نهم در بیان حیض باب دهم در بیان شستن نجاست باب یازدهم در بیان اوقات نماز باب دوازدهم در بیان اوقات مکروه باب سیزدهم در بیان بابت نماز باب چهاردهم در بیان فرضیه نماز و اجابت و محرومیت و سباحت و مفسدات باب پانزدهم در بیان طریق گذاردن نماز باب شانزدهم در بیان نماز که در آن قرآن بلند و ساکن میخوانند باب هیجدهم در بیان امامت کردن باب نوزدهم در بیان حدت نماز باب بیستم در بیان آنچه شکسته نماز و آنچه مکروه نماز است باب بیست و یکم در بیان نماز و تر باب بیست و یکم















جنابت فرضیه است وضو بشکند فاما اگر خون از چشم بیرون می آید و هم درون چشم بماند وضو نشکند  
 زیرا که شستن درون چشم و غسل جنابت و وضو فرضیه نیست چشم قوی پری و سن خواه آب کج کند خواه  
 طعام خواه تلخ فاما اگر بلغم قوی کند نزدیک امام عظم و محرم وضو نشکند و در کثره گوید که نزدیک  
 امام ابو یوسف وضو بشکند اگر از شکم بر آید و اگر از سر فرو آید وضو نشکند و در پدایه و نهاییه  
 میگوید اگر مردی در نعل شلپه و خون بیرون آورد وضو نشکند زیرا که خون بر روی بیرون آورده است  
 خود بیرون نیامده فاما اگر بعد از بیرون آوردن چهره خود بیرون آید وضو بشکند و در شامان و  
 نهاییه میگوید اگر مردی در نعل شلپه و خون بسیار بیرون آورد وضو نشکند و نزدیک امام شافعی هم  
 هر چه از دوراه بیرون آید وضو بشکند و در بیرون آمدن خون و آنچه بدان ماند وضو نشکند اگر غیر از  
 دوراه بیرون آمده است و مذہب ماصحیح است و در پدایه و ترغیب الصلوة میگوید اگر کرم از جرح  
 بیرون آید یا گوشه از جراحت بیفتد یا رشته بیرون آید وضو نشکند اگر خشک باشد  
 و اگر تر باشد وضو بشکند و شش چیز جای ظاهر ندارد یکی دیوانگی دوم مہوشی سوم صرع  
 چهارمستی پنجم خواب بر پہلو غلطیده یا شسته بر یک سر یا پشت بچرخیده نهاده که اگر  
 آن چیز دور کنند او بیفتد ششم خنده قمقه در نماز سے کہ در آن رکوع و سجود باشد و این است  
 دو چیز است کہ شکند وضو پس اگر یکی موجود شود وضو بشکند اگر مردی در نماز جنازه  
 قمقه کرد وضو او نشکند زیرا کہ در نماز جنازه رکوع و سجود نیست فاما نماز او بشکند و در مصبرات  
 میگوید اگر مردی نماز بے وضو عدا گذارد کافر شود فاما اگر با جامه بلبید نماز گذارد با غیرت قلب  
 عدا نماز گذارد بعضی گفته اند کہ کافر گردد فاما فتویٰ نیست کہ درین دو چیز کافر نشود و در پدایه  
 و ذخیره و مصبرات میگوید خنده در نماز مطابق بر سه طریق است یکی خنده نیت کہ نماز  
 بشکند وضو هم در آن خنده است کہ خود ہم بشنود و ہم دیگری و این خنده را قمقه گویند دوم خنده است  
 کہ نماز بشکند و وضو نشکند و آن خنده است کہ خود بشنود و دیگری نشنود و این را ضحاک گویند  
 سوم خنده است کہ نہ نماز بشکند و نہ وضو آن خنده است کہ نہ خود بشنود و نہ دیگری و این را تبسم  
 گویند و خنده قمقه بیرون نماز و وضو را نشکند و لیکن مستحب است کہ وضو کند اگر مردی در نماز جنازه  
 و یا در سجده تلاوت خنده قمقه بخندد وضو نشکند و نزدیک امام شافعی خنده قمقه وضو را نشکند

صلوة صریح بالفتح آنگون بر زمین . و نام مرتضی کہ خود را بر زمین انشکند بنویسد بر کے گویند ۱۲ صلوة سمت بالفتح  
 راه رست و روشن نیکو و قصد و صورت و جانب و کبر سن و تقوی و داعی و عیادت



اگر چه درون نماز خندیده باشد و در وضو میگوید مردی شسته خفت و لکبه بچیز نه کرده  
و شستگاه او بر زمین است و وضو او نشکند فاما اگر بر زمین افتاد اگر پیش از افتادن بیدار شد  
و یا در حال افتادن و یا پسین که افتاد بیدار شد وضو او نشکند فاما اگر بعد از افتادن بخت خفته ماند وضو  
نشکند و مستی که وضو را بشکند نه است که در گفتار و رفتار و لغاوت باشد و در خیره و ترغیب العتله  
میگوید مردی آب از دهن بیرون انداخت آب دهن او با خون روان بیرون آید اگر خون غالب است  
و یا خون و آب دهن هر دو برابر است وضو نشکند و اگر آب دهن غالب است وضو نشکند در پاره میفرست  
میگوید اگر مردی خون بسته کرد اگر پری دهن شد وضو نشکند و در ضیاء الفتاوی و محیط میگوید  
اگر لکس یا پیشه یا لکیک و یا کند و آنچه بدین ماند خون کسیکه وضو دارد بنوشند و پر شوند وضو نشکند فاما گنه  
چون بخون پر شود اگر خورد باشد وضو نشکند و اگر بزرگ باشد وضو نشکند و یوه چون بخون پر شود بحدیکه از  
اندام بیفتد خون از دیوه روان شود وضو نشکند و در حجامت وضو نشکند در ند سب نامرد  
خون کشانند وضو کرد و جای خون را میشت اگر خون مقدار درم یا کم از درم شریعت نماز و آب  
و اگر زباده از درم است نماز و آب باشد تا آن زمان که نشوید اگر جای حجامت نه شست سته بار عامه تر کرده  
پاک کرد و آب باشد در پاره و ضیاء الفتاوی و محیط میگوید هر چه بدان وضو نشکند اگر در آب افتد  
آب پلید نشود و اگر در جامه برسد جامه پلید نشود زیرا که اگر پلیدی بود وضو نشکند چنانچه اگر  
مردی و نعل شلپید خون بیرون آورد و در آب انداخت آب پلید نشود و یا گرم از حرمت  
بیرون آمد و در آب افتاد آب پلید نشود و یا مردی که در فاما پری دهن نبود وضو نشکند و اگر در  
آب افتاد پلید نشود و در فتاوی سراجی میگوید مردی تحقیق وضو داشت فاما در شستن  
وضو او شبه شد وضو او نشکند اگر مردی تحقیق وضو نکرده بود او را شبه شد که وضو کرده  
ام یا نه او را باید که وضو کند مردی زعمی است خود وضو کردن نمی تواند بر کنیزک او واجب است  
که وضو بکناند فاما بر زن واجب نیست که شوهر زحمتی را وضو بکناند فاما مکره است که  
مرد بجهت خود آوندی علحه کند دیگر را دست گرفتن ندید مردی وضو داشت  
ایرو یا ریش تراشید و یا ناخن فرو آورد بر او واجب نیست که زیر اثر و زیر ریش و زیر  
ناخن آب برساند و آب دو انبیین بر اندام در وضو و غسل فرضیه است فاما اگر آب در اندام  
معلقه مقدار یکبار بگذاشت و بگذاشت لطافت را که حجامت بکند و خون کشیدن بر مناس



بطریق روغن برسانند و اندر او بنویسند و مسح سر مردی مسح سر سر انگشتان میکند روان باشد گر آنکه  
 آب چکان بود و آب در دهن و بینی کردن در وضو سنت است و در غسل جنابت نیز وضو است و نه  
 میگوید وضو کردن فرضیه است بر آنکه نماز اگر وضو نباشد فاما اگر وضو باشد آن زمان سنت است  
 و در شستن و کافی میگوید اگر مردی مسح ریح سر از جانب گردن میکند و یا از جانب گوش و او باشد  
**فصل سوم در بیان غسلها در پدایه و خزانه الفقه میگوید که جمله غسلها سه است فرضیه پنج**  
**ست یک آنزال منی به جستن و شستن دوم فراموش آمدن دو ختنه یعنی غار شستن ختنه خواه پیش**  
**خواه در پس خواه یا مرد خواه یا زن چون هر دو مانع باشند اگر چه آنزال شده باشد سوم قتل عام چهارم**  
**حیض پنجم نفاس این هر دو در حق عورت است و سنت چهار غسل است یک غسل در جمعه دوم هر**  
**دو عید سوم غسل و زعفران چهارم غسل ادرام حاجیان و واجب دو غسل است یک غسل میت دوم**  
**غسل کافر که با جنب بود چون مسلم شود و مستحب شستن غسل است یکی غسل کافری چون مسلم شود و جنب**  
**نباشد دوم غسل بعد از حجامت سوم غسل شب بر آنکه چهارم غسل شب قدر پنجم غسل شب عرفة**  
**ششم غسل پسر که چون بالغ شود بسال بغیر علامت و در کثرت میگوید که حد بلوغت پسر شش**  
**سال است و دختر هفده سال است بغیر علامت و این حد بلوغت نزدیک امام عظم است و نزدیک**  
**امام ابو یوسف و محمد و امام شافعی هم الله حد بلوغت پسر و دختر پانزده سال است فتوای بر**  
**قول ایشان است و در پدایه و منظومه میگوید در غسل جنابت سه چیز فرضیه است یکی آب در دهن**  
**کردن دوم آب در بینی کردن سوم تمام اندام شستن فاما باید دانست که در مذمت شرط است**  
**و نزدیک امام مالک شرط است در پدایه و خزانه الفقه میگوید سنت در غسل است که اول وضو**  
**بشود بعد از آن استخواند آب و دور کند پلیدی اگر در اندام او رسیده باشد بعد از آن وضو کند**  
**و مسح سبزه بکشد و فتوی برین قائل است فاما پاهای او بشوید چون غسل تمام کند از جای غسل و در شستن**  
**بشویا این در صورتی است که اگر جای که نشسته باشد پاهای او در آب مستعمل باشد فاما اگر**  
**بر تخته نشسته باشد پاهای او بشوید بعد از آن سه بار آب بر سر بریزد و تمام اندام بشوید و روا باشد که بدان وضو**  
**نماز بگذارد و فتوی برین قول است و در پدایه و منظومه میگوید غسل جمعه در مذمت است و در**  
**امام مالک فرضیه است در پدایه و عتالی و ضیاء الفتاوی میگوید اگر مردی با چپ پایی نزدیک یک کوزه**  
 طه جنابت بفتح دوری و مجازا یعنی طالت غسل چرا که در آن نیز دور از طهارت باشد ۱۲ اغیاث اللغات



مرد در آن عورتی و یا در دهن عورتی یا برده نزدیکی کرد و غسل فریضه نشود تا آن زمان که انزال نشود  
 و چون انزال شود غسل فریضه شود و درون ریش آب رسانیدن در غسل جنابت فریضه است اگر چه  
 انبوه ریش باشد در پدایه و مضمرات و فتاوی سراجی میگوید بر زن واجب نیست  
 که گیسو بپوشد یا فته را در غسل جنابت باز کند اگر آب در پنج موی برسد فاما بر مرد واجب است که  
 در تمام اندام و موهای خود آب بپاشد و به آب غسل و وضو زن بر مرد واجب است در  
 پدایه و مضمرات میگوید اگر درون دندان جنب طعام مانده است چون مضمه کند  
 دهن پاک شود و فتوی برین قول است مردی ناخن بزرگ دارد و دریم در ناخن مانده است بی  
 گفته است اگر شهری است وضو و غسل روا نبود و اگر دیهقانی است غسل و وضو روا بود فاما فتوی  
 آنست که روا بود خواه شهری بود خواه دیهقانی در مضمرات و ضمایر فتاوی میگوید اگر زنی را  
 بسیار بپایان فراموشی آید وزن میگوید در نفس خود مزه یا بیم آنچه با فراموشی آمدن مرد باشد برین  
 زن غسل فریضه نشود زیرا که این مهم است مگر آنکه انزال شود در فتاوی حجت اگر مردی  
 عورتی را بنظر شهوت دید و یا اندام عورتی را شهوت گرفت آب نشا ط بیرون آمد غسل فریضه  
 نشود فاما وضوی فریضه نشود در پدایه مضمرات و فتاوی حجت میگوید مردی را احتلام شد آب منی او  
 بیرون نیامده است او بیدار شد نفس خود را گرفت تا آن زمان که شهوت او ساکن شد از آن آب منی بیرون  
 نزدیکی امام عظیم و امام محمد غسل فریضه نشود زیرا که چون از جامی خود جدا شده بود شهوت بود پس غسل  
 فریضه نشود و فتوی بر قول ایشان است و نزدیک امام ابو یوسف غسل فریضه نشود و در فتاوی  
 حجت و مضمرات و سراجی میگوید مردی را احتلام دید چون بیدار شد آب منی ظاهر نیست غسل واجب  
 نشود فاما اگر زنی احتلام دید چون بیدار شد آب منی ظاهر نیست بعضی گفته اند غسل واجب شود و فتوی  
 برین داده اند و اگر لذت شهوت در خواب یافته است غسل واجب شود و اگر لذت شهوت نیافته است غسل  
 واجب نشود فاما فتوی مشیر علانست که حکم زن همچون مردانست یعنی اگر آب منی در غسل واجب دو اگر  
 نه بقیه غسل واجب نشود و در فتاوی حجت میگوید اگر سه نفر اند در سفر یک جنب دوم عورتی که از  
 حیض پاک شده باشد سوم میت و آب تقدیر است که یکی را از آن میان این سه نفر بکشد هر که آب  
 ملک باشد او اولی باشد که استعمال آب بکند و اگر آب ملک هر سه نفرست جنب و حیض نصیب خود

مگر آنکه آب منی لطیفه است خود خوابیده است احتلام خوابیدن جام کردن خواب انزال منی جنابت منی منی انزال نیز از دست  
 سه شهوت منی از دهن بیرون رفتن منی از دهن بیرون رفتن منی از دهن بیرون رفتن منی از دهن بیرون رفتن منی از دهن بیرون رفتن

در جنابت و غسل و وضو و غیره







ثواب غسل جمعه نیاید بر قول کسیکه غسل جمعه از برای نماز میگوید فاما بر قول کسیکه غسل جمعه از برای روز میگوید پس  
 نزدیک و ثواب غسل نیاید و ضیاء الفتاوی و مجموعه النوادر میگوید زنی غسل جنابت کرد و بعد از غسل  
 آب منی مرد از فرج زن بیرون آمد غسل بر آن زن واجبست اگر مرد با زن خویش خفته بود و چون بیدار شدند  
 بر بستر آب منی دیدند اما هر دو کس منکر انداخته و پس بگریه اگر منی طویلست مرد غسل کند اگر آب منی  
 به دست زن غسل نماید و دیگر اگر آب منی غلیظست مرد دست و اگر زن دست زن است اگر زن را جنابت  
 بعد از جنابت حیض آمده خواه غسل جنابت کند خواه نکند چون از حیض پاک شود غسل کند بین یک غسل بجا آورد  
 بسنده باشد اگر زنی در حیض جنب شد خواه غسل جنابت کند خواه نکند چون از حیض پاک شود غسل کند و در ماه  
 و مزید میگوید اگر زنی فرزند از او بعد از زنا و فرزند اصلاً خون نفاس ندید آن زن غسل باید کرد و فتوی بر  
 قولست در مزید چنین میگوید اگر مردی بکر از نزدیکی فرج دخول کرد پس آب منی مرد در فرج بکر افتاد اگر این بکر حامل ماند  
 غسل بر زن واجب نشود و اگر حمل ماند غسل واجب نشود پس اگر آن زن غسل نکرد و وضو کرده نماز گذارد و بعد از  
 گذشتن یکماه یا کم و بیش از ماه او را معلوم شد که حمل ماند آن زن واجبست که نماز را از وقت دخول غسل کرده باز گرداند  
 کذا فی تاتارخانی و محرم است میگوید مردی بول میکرد آب منی بیرون آمد اگر نفس او ستاده است غسل کند  
 و اگر افتاده باشد غسل نباید کرد فاما وضو باید کرد در وضو میگوید مردی انگشتی پوشیده است تنگست  
 واجبست که در غسل وضو انگشتی را بگرداند تا آب زیر انگشتی رود اگر فرج است گردانیدن واجبست  
 و در فرج گوش باید که آب برساند خواه گوشواره در گوش باشد خواه نباشد مردی جنابت و اندام بر وضو چرب کرده  
 است و آنکه اندام دو اندام اندام او تر نشد از جهت آنکه چرب است آب قبول نمیکند غسل او روا باشد در وضو  
 میگوید اگر مردی را در مسجد قلام شد در حالی از مسجد بیرون آید فاما اگر شب باشد بیرون آمدن نمیتواند بجهت  
 که تمیم کند و هم در مسجد باشد مردی جنابت بر اندام او پوست باسی یا نان جانیده سخت شده است و خشک گشته اگر زن  
 آب برساند غسل روا نباشد فاما اگر بر اندام جنب بخیل گیس یا بخیل یک خشک شده باشد غسل روا باشد اگر چه این  
 آب نرسد زیرا که اکثر از این بخیل نکلن نیست در تحفه و علامه میگوید زنی را دو فرج است یکی فرج ظاهرست دومست  
 در غسل جنابت بر زن واجبست که فرج ظاهر شود و فرج باطن شستن واجبست زیرا که درون اندامست و ضیاء الفتاوی  
 چنین در مزید میگوید در یک فتنه نوشتند است در غسل جنابت بر دو واجبست که درون پوست فتنه بپزند و فتوی برین قولست  
 اندام در غسل جنابت شرط نیست بعضی گفته اند اگر در سر و سر شود باید که اندام بالذات نامزد آب برسد و در غسل جنابت

مله اصل یعنی بر زنی که در آخر اصلاست برای فتنه در عوض آن بر آنکه اصلاً در طبیعت است و در آنکه نفاس پاک است بر زنی که منی  
 ولادت ۱۲ مله تمیم کند و مسجد بیرون آید آنکه بخیل بپزند و سر زنی بر آنکه خبر از مکه بر میزدن خود را نمیدانست ۱۶ مله







اگر جنب به نیت شکر خواند چنانچه بعد از طعام گوید الحمد لله رب العالمین و یا جنب قرآن به نیت آغاز  
کار خواند چنانچه خواهد که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم یا بگوید و یا باشد و خواندن نماز و جنب  
را روست و فتوی برین است و جنب جواب با ننگ نماز گفتن و یا زیارت قبور کردن و نمازگاه حق  
و دعا خواندن هم روا باشد در نهاییه و یا میگوید جنب کتاب شریعت بدست گرفتن نزدیک  
بعضی روا باشد و نزدیک بعضی روا نبود و بعضی به آستین روا دارند جنب در سجده آمدن رواست  
و طواف خانه کعبه کردن روایت و جنب بر باقم سجده رفتن روا نیست هم درون سجده نکرود جنب  
چون خواهد که چیزی بخورد و جنب است که دست و دهن بشوید و اگر نشوید روا بود فاما فقیر گردد و اگر آنکه  
دستهای نجاست آلوده باشد و رضایت گوید بی وضو در سجده آمدن مکروه است امیر المؤمنین حضرت علی  
کرم الله وجهه میگوید بی وضو در سجده آمدن روا بود بکراهت فاما فتوی نباید داد در نهاییه میگوید  
جنب را بدست گرفتن صحیح آستین نزدیک بعضی روا نیست و فتوی بیشتر علما آنست که  
جنب را صحیف آستین گرفتن روست و ترغیب الصلوة میگوید جنب باید بگوید یا ایها الذی  
بجنايت یلید نشو و جنب را کلمه شهادت و سبحان الله و الحمد لله تا آخر تسبیحات طاعت و درود بر  
رسول الله صلی الله علیه و سلم فرستادن روا باشد و رضایه الفتاوی و مجموعه النوادر میگوید  
راپای ترقید است و ترقیدگی را پنبه پر کرده است و رجا غسل جنابت و وضو ترقید آب نه رسد اگر  
رسانیدن آب او را مضرب باشد روا باشد که پنبه آب ترساند و اگر رسانیدن آب او را مضرب باشد روست  
تا آن زمانیکه آب بر پنبه ترساند و محیط میگوید مردیکه دست چپ شده است با دست راست طهارت کند  
اگر هر دو دست شل شده باشد و وضو نمیتواند کرد و تیمم نیز نمیتواند کرد باید که هر دو دست تا آرنج بر زمین ببرد  
و روی بردارد و مالد و نماز بگذارد و در ظمیری و محیط میگوید مردی در سوراخ نفس روغن یا آب چکاند وضو  
نشد و اگر بعد از چکاندن چیزی بیرون آید هم وضو نشکند زیرا که قضیت محل نجاست نیست و در  
تجنیس و نه میگوید اگر مردی را حقه کرد بر روغن و یا آب بعد از حقه روغن و یا آب بیرون آید وضو نشکند  
زیرا که محل حقه جای نجاست است و محیط میگوید مردی را در نائزه نفس بول برآمده است فاما بیرون نماند  
آید او پنبه در سوراخ نهاد تا بول بیرون نیاید پنبه که جانب بیرون نفس بود به بول تر شده  
وضو نشکند و اگر جانب بیرون نفس می نمود به بول تر شد وضو بشکند فاما اگر سینه که در

اگر مردی را در نائزه نفس بول برآمده است فاما بیرون نماند آید او پنبه در سوراخ نهاد تا بول بیرون نیاید پنبه که جانب بیرون نفس بود به بول تر شده وضو نشکند و اگر جانب بیرون نفس می نمود به بول تر شد وضو بشکند فاما اگر سینه که در

بسم الله الرحمن الرحیم و دعا خواندن و یا بگوید بسم الله الرحمن الرحیم یا بگوید و یا باشد و خواندن نماز و جنب را روست و فتوی برین است و جنب جواب با ننگ نماز گفتن و یا زیارت قبور کردن و نمازگاه حق و دعا خواندن هم روا باشد در نهاییه و یا میگوید جنب کتاب شریعت بدست گرفتن نزدیک بعضی روا باشد و نزدیک بعضی روا نبود و بعضی به آستین روا دارند جنب در سجده آمدن رواست و طواف خانه کعبه کردن روایت و جنب بر باقم سجده رفتن روا نیست هم درون سجده نکرود جنب چون خواهد که چیزی بخورد و جنب است که دست و دهن بشوید و اگر نشوید روا بود فاما فقیر گردد و اگر آنکه دستهای نجاست آلوده باشد و رضایت گوید بی وضو در سجده آمدن مکروه است امیر المؤمنین حضرت علی کرم الله وجهه میگوید بی وضو در سجده آمدن روا بود بکراهت فاما فتوی نباید داد در نهاییه میگوید جنب را بدست گرفتن صحیح آستین نزدیک بعضی روا نیست و فتوی بیشتر علما آنست که جنب را صحیف آستین گرفتن روست و ترغیب الصلوة میگوید جنب باید بگوید یا ایها الذی بجنايت یلید نشو و جنب را کلمه شهادت و سبحان الله و الحمد لله تا آخر تسبیحات طاعت و درود بر رسول الله صلی الله علیه و سلم فرستادن روا باشد و رضایه الفتاوی و مجموعه النوادر میگوید راپای ترقید است و ترقیدگی را پنبه پر کرده است و رجا غسل جنابت و وضو ترقید آب نه رسد اگر رسانیدن آب او را مضرب باشد روا باشد که پنبه آب ترساند و اگر رسانیدن آب او را مضرب باشد روست تا آن زمانیکه آب بر پنبه ترساند و محیط میگوید مردیکه دست چپ شده است با دست راست طهارت کند اگر هر دو دست شل شده باشد و وضو نمیتواند کرد و تیمم نیز نمیتواند کرد باید که هر دو دست تا آرنج بر زمین ببرد و روی بردارد و مالد و نماز بگذارد و در ظمیری و محیط میگوید مردی در سوراخ نفس روغن یا آب چکاند وضو نشکند و اگر بعد از چکاندن چیزی بیرون آید هم وضو نشکند زیرا که قضیت محل نجاست نیست و در تجنیس و نه میگوید اگر مردی را حقه کرد بر روغن و یا آب بعد از حقه روغن و یا آب بیرون آید وضو نشکند زیرا که محل حقه جای نجاست است و محیط میگوید مردی را در نائزه نفس بول برآمده است فاما بیرون نماند آید او پنبه در سوراخ نهاد تا بول بیرون نیاید پنبه که جانب بیرون نفس بود به بول تر شده وضو نشکند و اگر جانب بیرون نفس می نمود به بول تر شد وضو بشکند فاما اگر سینه که در







اول از پس آرد استخا با جامه و پنبه و طعام و نمک و کاغذ نکند زیرا که سبب فقرست و همچنین  
نزد میگردد و بیکه او خفته نکرده است در غسل جنابت روی واجبست که درون پوست خفته آب براند  
و برین فتوی است در محیط و سراجی مضرات میگوید وقت خفته مستحب از هفت سال است تا دوازده سال  
و خفته در حق مرد سنت است و برین فتوی است و در حق زن سنت نیست فاما اگر زن خفته کند روا بود  
اگر کافری مسلم شد و بغایت ضعیف است که طاقت خفته ندارد و او باشد که خفته او نکند تسبیح را خفته کرده  
فاما در نظر خیانت نماید گویی خفته کرده است روا باشد که خفته او نکند تسبیح را خفته کردن چیزی باقی است  
مانده است اگر کمتر از نیمه مانده باشد دو مرتبه خفته کند اگر نیمه پوست یا بیشتر از نیمه مانده است دو مرتبه  
خفته بکند تا مقابل سنت باشد و در محیط و فتاوی سراجی میگوید اهل شهری ترک خفته گیرند و او باشد  
که پادشاه یا ایشان جنگ کند زیرا که خفته سنت نبوده است و فتوی برین است باب چهارم در بیان  
پاکی و پلیدی آب **آب تیره و روان** در تدایه و تضایب و مضرات گوید آب تیره در دو نوع است یک آب  
ده در ده دوم آب کم از ده در ده است پلیدی اندک یا بسیار افتاد پلیدی شود اگر صفتی هم از سه صفت گذشته باشد  
و اگر در آبیکه ده در ده است پلیدی افتد که می نماید تمام آب پلید نشود فاما آن جانب که پلیدی افتاده است  
پلید شود و دم جانب پلید نشود و اگر پلیدی افتد که نمی نماید چنانچه بول آدمی آب پلید نشود از آن جانب  
که بول افتاده است و نه جانب دوم و برین فتوی است مگر آنکه مقدار بول افتاده است که یک صفت از  
سه صفت او بگردد یا رنگ یا مزه یا بوی آن زمان تمام آب پلید شود و در مضرات و نهایت میگوید اگر آب  
که ده در ده یا کم از ده است و یا در آب روان چیزی پاک بچوشانیده افتد و مغلوب باشد از آن  
چیز احتراز ممکن نباشد و دو صفت از سه صفت بگردد چنانچه صابون اگر در آب افتد و آن آب  
بر اندام روان تواند شد و وضو و غسل روا باشد فاما اگر آن مقدار صابون افتد که آب سخت نشود و بر اندام  
روان نشود وضو و غسل روا نباشد اگر چه هر سه صفت بگردد وضو و غسل و انیت فاما جامه پلید شستن  
روا بود و در مضرات نهایت میگوید اگر در آب چیزی پاک افتد که احتراز از آن ممکن نیست هر سه صفت بگردد  
چنانچه برگ درختان در آب افتاد و هر سه صفت بگشت بدان آب وضو و غسل روا باشد اگر آن آب بر اندام روان  
شد و در کثر الدقائق میگوید که روا نباشد و فتوی بر روایت کثرت است اگر چه آب بر اندام روان تواند  
شد در کثرت میگوید چیزی پاک در آب افتد چنانچه هر سه صفت متغیر شد وضو و غسل روا نباشد و  
صله جنابت با نفقه دوری مجاز است حال غسل چرا که در آن نیز دوری از جنابت میباشد و نوع بالفتح گویند و قسم ۱۲  
صله احتراز با کثرت بر سر کردن و خود را نکند شستن ۱۲



در وضو اگر در آب چینه پاک افتد و آب غلظت چنانچه در سیر آب و سه سیر کلاب افتد آب  
 پلید نشود فاما وضو و غسل بدان آب روا نباشد و جامه پلید شستن روا باشد و در وضو اگر آب  
 ضیا الفتاوی میگوید اگر در آب خود تر کردند و هر سه صفت آن آب گشت فاما سخت نشد است اگر  
 اندام روان تواند شد وضو و غسل روا باشد و اگر در آب خود بختند اگر آن آب بعد سر شدن بر اندام روان نشود  
 و سخت شود وضو و غسل و انبوه و اگر بعد سر شدن سخت شود و بر اندام روان نشود وضو و غسل و انبوه و در پای و نه  
 میگوید اگر در آب چینه پاک غلط کردند و بعد از آن بختند و آب متغیر شد اگر چیزیست که آنچه در آب بخت آن  
 می اندازند که آب پاکیزه تر شود و روا باشد که بدان آب وضو و غسل کنند مگر آنکه آب سخت شود و بر اندام روان  
 نشود آن زبان وضو و غسل و انبوه و اما اگر در آب رد بختند و آن آب متغیر شد و سخت شد وضو و غسل و انبوه  
 نبود زیرا که این زبان آب فاند نامی دیگر باشد و در پای و کافی میگوید وضو و غسل آب سیل و هست مگر  
 آنکه آب سخت شود و بر اندام روان نشود آن زبان وضو و غسل و انبوه و در پای ضیا الفتاوی  
 میگوید وضو و غسل و انیت با شربت و آب خرا و یا خوردی و یا کلاب یا سر که و یا شیر و آب خیار و دیگر  
 از درخت و از میوه بر آید شیلین و در ضیا الفتاوی و مزید و تجنیس می گوید که وضو و غسل آب نمک  
 و انیت زیرا که آب نمک آب نیست آب است که در رستان است شود و در تابستان بسته شود آب  
 نمک در رستان بسته نمیشود و میگذارد و در تابستان بسته میشود پس آب نباشد و در وضو و فتاوی  
 خانی میگوید که وضو و غسل با شمع گذاشته و تراله گذاشته و هست اگر بر اندام روان شود و اگر در آب  
 اندک آب بن افند و یا آب بنی افند و یا آب دیده افند و یا خوری اندام افند وضو و غسل و انبوه و اگر آب است  
 اگر در آب آن تر کردند آن آب بر اندام روان نشود وضو و غسل و انبوه و اگر در آب آن نشود وضو و غسل و انبوه  
 وضو و غسل با سر که و شیر و آنچه بدین نذر و انبوه فاما اگر جامه پلید بشوید و روا باشد و در فتاوی و آنچه می گوید  
 اگر در اندام پلیدی رسیده باشد با شیر و سر که و آنچه بدین نذر و انبوه پاک شود پس اگر مردی طهارت  
 با سر که و آنچه بدین نذر و انبوه پاک شود و فتوی برین قول است و در ضیا الفتاوی و تجنیس میگوید وضو  
 و غسل با آب شور و شیرین و هست و در پای و وضو و غسل و انبوه و در ضیا الفتاوی و تجنیس میگوید وضو  
 نیست و آب منحل ناک است پلید نیست بر قول نام محمد رحمة الله علیه و برین فتوی است و در پای و وضو  
 میگوید اگر در آب اندک و یا در سر که و یا در طعام چیزیست میرو که آن چیز را خون روان است

صله غلظت الفتاوی ۱۲ ص ۱۲۰ بسخن بالفتح و فرق میان برف و برف نیست که برف مثل عیار و برف چون موم گذاشته  
 بر کوه و درخت و غیره قطره ها چکه می کنند و سنگ سپید است که در درختها و انبات افتاد



طوبه گندم و بر صغیر خورنی ۱۲ سله بخانه باقیمانده می باشد در بای بر اثر خوک پهنی آرزای شاه با کمره و یک کوزه و نیز ویند  
در شهرت در جهان نه اند ۱۳ سله سبب تختین رس و در چیدان دیگر و دیگر و پیوسته شود ۱۲ عنایت



آب پلید نشود و روزه خیره و خلاصه و بدایه میگوید اگر آب از سبب دیر ماندگی گندیده شده است وضو  
و غسل بدان آب روا بود و نماز اگر بسبب افتادن پلیدی آب گندیده شده است وضو و غسل روا نیست و  
آب پلید نشود و اگر معلوم نیست که آب از کدام سبب گندیده شده است وضو و غسل روا باشد و در بدایه  
و خیره و خلاصه میگوید اگر در آب روان پلیدی افتاد پلید نشود مگر آنکه یک صفت از سه صفت بگردد و  
چون یک صفت بگردد پلید نشود و اگر یک صفت هم نلشسته باشد و پلیدی که افتاده است بنمایند چنان  
پلیدی وضو نکند و در جانب بکند و آب بسته که در دره است حکم آب روان دارد و در حضرت  
می گوید آب روان شست که مردمان آن روان گیرند و فتوی برین قول است در بدایه میگوید اگر آب روان  
آنست که خضر تواند برد و نماز در بنایه میگوید که غلغله آب ده درده آن مقدار میاید که اگر آب را یکبار در دست  
برد و در زمین نماید و فتوی برین قول است در فتاوی سراجی می گوید که آب بسته را در آبی  
بسیار است و پهنای اندک است اگر این آب بعد جمع کردن در دره باشد حکم ده درده باشد  
چنانچه اگر آب است که در آبی او بست و پنج گز است و پهنای او چهار گز بحساب صد گز می شود  
و در خلاصه میگوید ده درده آن آب را گویند که اگر مربع است باید که هر جانب آن آب ده گز باشد  
پس هر چهار جانب چهل گز باشد و اگر آب مدور است هر جانب آن نه گز باشد و هر چهار جانب و  
شش گز باشد و فتوی برین قول است در محیط و ضیاء الفتاوی و ظمیر میگوید که هر شهر که  
در آن شهر معتبر است و فتوی برین قول است و در خلاصه میگوید آب که کم از ده درده است غلغله  
بسیار دارد اگر در آن آب پلیدی افتد آب پلید نشود و اگر همین آب بعد از افتادن پلیدی ده درده  
شود همه آب پلید باشد و اگر در آب ده درده پلیدی افتاد بعد از افتادن پلیدی کم از ده درده نشود  
آب پلید نشود پس اعتبار وقت افتادن پلیدی است و در خلاصه و ظمیری میگوید اگر چای است  
که آب بالا می آید کم از ده درده است و آب فرو داده در ده است اگر در آن آب پلیدی افتد آب بالا  
پلید نشود و اما چون آب این چاه کم نشود و فرو نرسد که آنجا ده درده است بعضی گفته اند پلید نشود و  
بعضی گفته اند که پلید نشود و در خلاصه می گوید سر که ده درده است حکم آب ده درده دارد پس اگر در آن  
سر که بوال آدمی افتاد سر که پلید نشود و اگر آن سر که کم از ده درده است پلید نشود و وضو و غسل روا است  
و آب چای و وضو که تحقیق نیست از افتادن پلیدی اگر چه او را گمان افتادن پلید می باشد  
در حدیثی آمده که چاه و حوض و دریا و غیر آنها وضو و غسل رواست و در حدیثی آمده که اگر در آن  
چاه و حوض و دریا و غیر آنها وضو و غسل رواست و در حدیثی آمده که اگر در آن چاه و حوض و دریا و غیر آنها وضو و غسل رواست



زیر اگر آب اصل پاکست و افتادون پلیدی گمان ست و واجب نیست که کسی را بپرسد که این آب پلید ست یا پاک چنانکه همان را واجبست که پرسد که آن طعام و آب ملک شست و یا از کسی بخصیست و یا بدزدنی شده و یا در شکر و غیره ریخته و یا در دی آب ست و کوزه آن نیز برنج می پزند و باز در آن آوند میان اندازند از آن آب وضو غسل روا باشد زیرا که زمین در اصل پاکست بشبه پلید نشود مگر آنکه تحقیق شود که کوزه پلید در آوند انداخته است پس هر چه در اصل پاکست بشبه پلید نشود ازین اصل بسیار احکام بیرون آید در محضرات و ذخیره میگوید اگر در آب روان مرد افتاده است آب بران مردار میگذرد و اگر تمام آب یا بیشتر یا نیمه بر مردارست میگذرد و آبیکه فرو در مردارست پلید شود اگر چه صفتی از سه صفت نگشته است و اگر کم از نیمه بر مردار میگذرد و یا بیشتر از نیمه بر جایی پاک میگذرد آب پلید نشود مگر آنکه صفتی از سه صفت بگردد و قاعده مهم در محضرات و نصاب میگوید نزدیک امام ابو یوسف رحم آب پلید نشود اگر چه تمام آب بر مردار میگذرد مگر آنکه صفتی از سه صفت بگردد و فتوی بقول امام ابو یوسف فتح پلیدی که بالاتر بامست و یا در ناودان بامست حکم آن پلیدی چون حکم مردارست که آب بران بگذرد و اگر تمام آب یا بیشتر یا نیمه بر پلیدی بگذرد آن آب پلید شود اگر چه صفتی از سه صفت نگشته باشد و اگر کم از نیمه بر پلیدی بگذرد و بیشتر آب بر جایی بگذرد آب پلید نشود مگر آنکه صفتی از سه صفت بگردد و مهم در محضرات و کبیری میگوید آب باران چون بر پلیدی بگذرد و جایی جمع شود حکم این آب چون حکم پلیدی ست که بر بام باشد و قبول کردن در آب و آن مکروه است قاعده پلید نشود مگر آنکه صفتی از سه صفت بگردد و قاعده اگر در آب اندک کم از ده در ده است بول کرد تمام آب پلید شود اگر چه صفتی نگشته است در فتاوی حجه و محضرات میگوید آب حوضی یا چاهی یا آوندی پلید شده است آب پاک در آمد آب این حوضی و یا چاه در آوند روان شد این آب پاک شود اگر چه مقدار آب پلید بیرون نیامده باشد قاعده باید که بعد از روان شدن اثری از پلیدی چنانچه اگر در آوندی آب بود و محض در آن آوند افتاد و یک صفت آب بگشت این آب پلید نشود بعد از آن آب پاک درین آوند در آمد و آب این آوند روان شد اگر صفتی که گشته بود برود آب پاک شود و اگر نه پاک نشود در ضیاء الفتاوی و مزید و تجنیس میگوید که آب حوض پلید شد بعد از آن آب پاک در آمد و آب حوض روان شد پاک شود مگر آنکه صفتی که پیش از روان شدن

لعمریه بتم گرفتن چیزی را از کسی ۱۲ صفت بگردد و دفع ثانی بیان کردن حال و علامت و نشان چیزی ۱۲  
 سکه بام طرفه بیرون نماند و صفت فانه و بیعت میگوید در میان صورت و صفت باید اوست ۱۲ غ



آری به سبب پلیدی گشته بود بعد از روان شدن آب هم باقی مانده باشد آن زمان پاک نشود و اگر  
 بعد از آمدن آب پاک آب حوض روان نشد فاما مردمان از آن حوض آب متواتر می برند پاک  
 شود اگر اثری پلیدی نماید با سبب پنجم و در میان چاهی که کم از ده و ده است در پدایه و نهایی  
 کافی میگوید اگر در چاهی موش یا گنجشک و یا کفش بزرگ و آنچه بدین مانند میبردنی دلو باید کشید فاما اول  
 موش را بیرون آرند بعد از آن شئی دلو باید کشید و در کشیدن دلو آب که از دلو در چاه میگذرد عنوت  
 و دلو هر چایست که در آن چاه است معتبر است و نزدیک بعضی میانه نیاید که در و کیصاع آب گنجشک و قو  
 بین قول است اگر یک دلو آن مقدار است که در آن شئی دلو میانه گنجشک همان یک بند است نزدیک  
 امام ابو یوسف رحم و اگر یک موش تا چهار موش در چاه میبردنی دلو باید کشید و اگر پنج موش تا نه در  
 چاه میبرد چهل دلو باید کشید و اگر ده موش در چاه میبرد تمام آب باید کشید این در صورتی است که  
 این چیزها در چاه مرده باشد فاما نه آسیده و نگذاخته باشند و اگر موش یا گنجشک یا کبوتر در چاه  
 میبرد و نگذاشته باشد یا آسیده تمام آب باید کشید و اگر ده موش در چاه افتاد تمام آب باید کشید زیرا که حاکم  
 از خون بخوابد بود و اگر یک قطره خون یا لول می در چاه افتد تمام آب باید کشید و اگر در چاه کبوتر  
 یا کبان و یا گربه و آنچه بدین مانند میبرد نه آسیده و نگذاشته باشد و چاه دلو باید کشید و اگر سیاه و یا کبوتر  
 تمام آب باید کشید و اگر در چاهی آدمی یا گوسفندی و یا سگ میبرد تمام آب باید کشید اگر چه نه  
 آسیده و نگذاشته باشد و اگر در چاهی چیز از افتاد و زنده بیرون آمد و در اندام او پلیدی نبود اگر سگ  
 و یا خوک و یا شیر و یا درنده دیگر است تمام آب باید کشید اگر چه دهن او در آب نرسیده است و اگر  
 چیز دیگر است دهن او در آب رسیده و زنده بیرون آمد و در اندام او پلیدی نبود آب پلید  
 نشود اگر چه دهن او در آب رسیده باشد و اگر پس خورده او پلید باشد چنانچه بوزنه در چاه افتاد و زنده  
 بیرون آمد و دهن او در آب رسیده تمام آب باید کشید و اگر پس خورده او کبوه است چنانچه گربه و  
 موش در چاه افتاد آب چاه کبوه باشد و معتبر است که ده دلو بکشند و اگر پس خورده و مشکوک است  
 چنانچه لاشه و استر تمام آب باید کشید و رفتن آدمی چنانچه میگوید در چاهی که گربه یا موش افتاد اگر گربه  
 موش را جرحت کرد تمام آب باید کشید زیرا که بعد از جراحت خون از موش بیرون آمده باشد و اگر جرحت  
 نکرد و گربه و موش هر دو مرده اند مشتاد دلو باید کشید شئی دلو به سبب موش و پنجاه دلو به سبب گربه و اگر

اگر گربه و موش هر دو زنده باشند و در چاه افتاده باشند و اگر گربه یا موش افتاد و زنده  
 و سگون لازم است که بدان آب را بکشند و تمام برنج مشک آلوده لاشه بیرون و عاجز و سینه خرنیز ۶۱۲



موش مرده و نگذارد سهمت و گریه زنده بیرون آمدنی دلویا بکشید و اگر گریه مرده است و نگذارد سهمت  
و موش زنده بیرون نیاید بکشید و در نهایت میگوید این در صورتیست که اگر موش بعد از رفتن گرگینتر  
نه کرده باشد و اگر گریه کرده باشد تمام آب چاه بیاید کشید و رد پای او و خالصه میگوید که اگر در چاه  
ماکیان مرده یا موش بیرون آید مردمان از آن حایه و خوف کرده نماز کند آورده اند اگر تحقیق شد که کدام وقت  
ماکیان و موش افتاده است از آن وقت نماز باز گردانند و اگر تحقیق نمی شود که کدام وقت افتاده است  
نزدیک امام محمد و امام ابو یوسف هیچ نماز باز نگردانند و نزد یک امام عظمی اگر ماکیان گذاشته یا تاسیه  
است سه شبانه روز نماز باز گردانند و اگر نه گذاشته و نه تاسیه است یک شبانه روز نماز باز گردانند  
در محرمات و کبیری میگوید اگر آب چاه پلیده شده است واجب نیست که یکبار بیرون نهند پس اگر  
هر روز اندک اندک آب بیرون آرند روا باشد و شالاصه میگوید چون از چاه بعد از افتادن موش  
نتی دلویا آب بیرون آرند واجب نیست که دلو و رسیان بشویند چون چاه پاک شود دلو و رسیان  
نیز پاک شود و رد پای او و نهایت میگوید چون از پیش گویند در وقت دو شدن یک بار دلو بشکند  
در آورد شیر افند و همان زمان آن بشک بیرون آرند و رنگ بشک در شیر ماند، است آن شیر پاک  
باشد و خوردن آن شیر روا باشد زیرا که پیش در وقت دو شدن غالب آنکه بشک ندازد پس ضرورت  
پاک باشد اگر در چاه بشک گوسفند و یا پیشک میش و یا پیشک شتر و یا سرگین با ده کاؤ  
و یا سرگین لاشه افتد اگر بشک اندک افتد چنانچه یک دو بشک آب پلید نشود خواه خشک باشد خواه  
تر خواه شکسته باشد خواه درست خواه آبادانی باشد خواه بیابانی و این فتوی است و اگر پیشک  
بسیار باشد آب چاه پلید شود و بسیار آن باشد که هیچ دلو وقت بیرون آب خالی از پیشک  
نباشد و فتوی برین است و اما اگر در آورد یک دو بشک افتاد آورد پلید شود و یک روایت  
از امام عظیم رحمت است که اگر یک دو بشک در آورد آب افتد پلید نشود چنانچه آب چاه دیگر در چاه نیاید  
کبر تر یا پیشک بخشک و خیال جانوری که گوشت آن جانور خوردن رواست افتاد آب پلید نشود  
غالباً اگر در چاه خیال جانوری افتاد که خوردن گوشت آن جانور روا نیست چنانچه سیحفه و  
راز و شامی و آنچه بدین مانند نزدیک است به آب چاه پلید نشود و نزد یک بعضی آب چاه پلید  
نشود و این فتوی است و اگر در چاه خیال جانور یا پیشک یا کیان که چه کرد افتاد آب چاه پلید نشود  
بلکه گریه زنده بیرون آید و اگر گریه زنده بیرون آید و اگر گریه زنده بیرون آید و اگر گریه زنده بیرون آید







در کثرت گوید موی آدمی و استخوان آدمی پاکست فاما منفعت گرفتن از موی آدمی حرامست  
 و الله اعلم باکست ششم در بیان پس خورده آدمی و جز آن - در نماز میگوید پیغمبر  
 گفت علیه السلام هر که پس خورده برادر مسلم بخورده نیکی در دیوان او ثبت کند و در کثرت و کافی  
 میگوید پس خورده هر که پاکست خوی او نیز پاکست پس خورده آدمی پاکست خواه جنب باشد  
 خواه عاقل خواه کافر خواه مسلم پس خورده اسب و هر چه خوردن گوشت آن رویت پاکست  
 و پس خورده سنگ و خاک و شیر و گرگ پلیدست و پس خورده گربه باکیان گوچه گرد و سیخ و شبنم  
 و آنچه در خانه ساکن بشود چنانچه موش و مار و کوه است در طحالی میگوید اگر مردی سیخ را چنان  
 داشتست که پلیدی نمی خورد آن زبان پس خورده او کبر و نهیت در کافی و کثرت میگوید پس خورده و لا  
 و استر مشکوکست پس اگر مردی را آب نباشد پس خورده داشته و استر باشد باید که آن مرد با  
 پس خورده وضو کند و بعد از آن تیمم نیز بکند و رید این میگوید پس خورده گربه پاکست اگر است  
 در کافی میگوید پس خورده سنگ و خاک و رتد میباید پلیدست و در بدست نام پاکست پلید نیست  
 و در کافی میگوید اگر گربه موش را خورد و پان زبان آب را خورد آب پلید نشود و این اتفاق علما  
 است فاما اگر بعد خوردن موش دهن خود را بلباب خود بپسیدد و بعد از آن خوردن نزدیک امام  
 اعظم و امام ابو یوسف است و آب پلید نشود و نزدیک امام محمد و امام احمد و در خوردن بعد از آن خود  
 دهن فرو بردن او پاک نشود فاما در فتاوی حجت میگوید هر که خمر خورده باشد و بعد از آن بجاء  
 خود را بلباب زبان خود بپسیدد باشد پس خورده او پاک باشد و صاحب کتاب میگوید اگر سبکتا  
 او دراز باشد و بزرگ باشد پس خورده آن مرد پاک نشود اگر چه بلباب دهن موی سبکتا  
 پسیده باشد پیغمبر گفت علیه الصلوة والسلام روز قیامت آمتنا و صدقنا خلق را فرمان شود که خدا  
 تعالی را سجده کنند هر که موی سبکتا دراز باشد موی پای او همچو میخ آهنین شوند او نتواند که سجده کند  
 و در روایت دیگر آمده است هر که موی سبکتا دراز باشد علی نیک او بر آسمان نرود و در طحالی  
 میگوید پس خورده پیل پلیدست و در جامع صغیر و بر چند میگوید پس خورده لاشه پاکست  
 خواه تر باشد خواه ماده بعضی علما گفته اند پس خورده لاشه نیز پلیدست زیرا آنچه بعد از بول زمین  
 را بوی میکند بول بر لجه است او میرسد فاما شتر است که میان نر و ماده فرق نیست

ماده دیوان الکبیر و دیوان کبیری مجموع است یعنی در این دو دیوان است و در این دو دیوان است و در این دو دیوان است  
 و در این دو دیوان است و در این دو دیوان است و در این دو دیوان است و در این دو دیوان است و در این دو دیوان است



و رقتاوی بر عهدی میگوید مشک ملال است و خوردن آن در وقت در طعام و آرد مشک اگر چه  
 در اصل خون است فاما متغیر شده است چیزی دیگر گشت چنانچه خاکستر نجاست آدمی در طمیری میگوید کمتر سوزان  
 پاک است و فتوی برین قول است و در نصایب محیط میگوید استخوان پیل چون خشک شود پاک بود  
 و فتوی برین قول است زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله در دست برنج از استخوان پیل پوشانیده است  
 باب هفتم در بیان تیمم در ردایه و محیط میگوید هر که آب نیاید و او مسافر باشد و یا بیرون شهر باشد  
 میان او و میان آب مقدار یک کروه باشد و یا بیشتر از یک کروه او تیمم کند بخاک خواه جنب باشد خواه  
 بیوجه باشد و فتوی برینست و اگر آب کم از یک کروه باشد تیمم نکند اگر چه نماز فوت شود و نزدیک آنم فرم  
 اگر ترس فوت شدن وقت نماز باشد تیمم کند اگر چه آب کم از یک کروه باشد و رکافی میگوید یک کروه  
 سوم حصه کاز است یعنی فرسنگ و یک کروه سه هزار گز است تا چهار هزار گز پس کاؤنه هزار یاد و از ده  
 هزار گز باشد و رینا بیع میگوید که گز است و چهار انگشت است بشمار حروف کلمه طیب لا اله الا الله  
 محمد رسول الله مردی جنب است و آب موجود دارد فاما او را در حتمی است و می ترسد اگر سر او شست  
 زیاده خواهد شد یا نه تیمم روا باشد اگر چه جنب باشد و ردایه میگوید مردی جنب مقیم است در آنجا  
 می ترسد که اگر شست سر او پاک خواهد کرد و یا در حتمی خواهد ساخت نزدیک آنم عظم روا باشد که او تیمم کند و نماز  
 بگذارد و رکافی میگوید تیمم درست مگر کسی را که او را ترس تشکی چهار پایه یا خود باشد اگر چه آب موجود باشد  
 و همین حکم است اگر ترس دشمن باشد و ردایه میگوید در تیمم دو بار دستها بر زمین زند یکبار دستها بر تمام  
 روی فرود آورد دوم بار دستها بر بازو فرود آورد تا آرنج و چون دستها بر زمین زند دستها را بغشاید  
 تا گل نهیادی افتد بعد از آن تیمم کند و خلال انگشتان کند و انگشتی از انگشت بکشد تا تمام جای دست  
 تواند مالید تیمم جنبی حائض و نفاس و میوضو را بیک طرف است و تیمم رواست بهر چه از جنس زمین باشد  
 چنانچه خاک پاک و ریگ و چینه و سمره و زریخ و سنگ اگر چه بر سنگ گل نباشد و این قول امام  
 اعظم است که او تیمم کند و نماز بگذارد و نزدیک امام ابو یوسف در روایت مگر خاک و ریگ نزدیک  
 امام شافعی تیمم روایت است مگر خاک و همین روایت از امام ابی یوسف در است و در شامان  
 میگوید هر چه بسوی حق خاکستر شود چنانچه چوب و یازم شود و بگذارد چنانچه زرد و نقره و آهن این جنس  
 زمین نیست و هر چه بسوی حق خاکستر و زرد شود آن جنس زمین است چنانچه سنگ و کلوخ  
 سه دست برین روایت است که در آن رسا غده پوشیده باشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد  
 طهارت کردن ۱۲







در نصاب میگوید اگر مردی را بیشتر اندام جراحت دارد و اندک صحیح است او تیمم کند خواه بیشتر اندام  
 غسل با جراحت باشد خواه اندام وضو نماز بگذارد خواه جنب باشد خواه بی وضو فاما اگر بیشتر او صحیح است  
 و اندکی با جراحت باشد در صورت بیشتری اندام که صحیح است بشوید و اندکی که با جراحت باشد از مسح کند  
 و فتوی برین قول است و رفتار وی خللی میگوید هر کجا جری بیرون آمده باشد او را تیمم روا باشد خواه  
 جنب باشد خواه بی وضو زیرا که اگر سر بشوید جری او را مضرت کند و رتق مذیب میگوید دستها را یکبار بید باشد  
 او تیمم کند اگر کسی را نیاید که او را وضو نکند در شمال بهیچ میگوید اگر زمین باشد که تیمم نمی تواند کرد و در کل  
 اندام و یا بر جامه خود مال تا خشک نشود پس تیمم کند بعضی علی گفته اند این در صورتیست که اگر دستها بر زمین  
 زده و دستها و خلیش تر شود فاما اگر زمین منگاک باشد که اگر دستها بر زمین زده خلیش در دست نرسد در صورت  
 با اینچنین گل نزدیک امام عظم رحیم کند در خلاصه میگوید تیمم بانگ و نیست خواه آبی باشد خواه کوی  
 و فتوی برین قول است در نصاب میگوید تیمم با خاک تر و انیت و فتوی برین قول است و در تحقیقی  
 امامت کسیکه تیمم کرده باشد روست اگر بعضی مقتدیان وضو کرده باشد اگر بر مقتدیان آب نباشد این  
 قول امام عظم و ابویوسف است فاما اگر بر مقتدیان آب باشد آن زمان نماز ایشان و انباشد و نزدیک  
 امام محمد رحیم کرده باشد امامت او روا نباشد مگر کسانی را که ایشان وضو کرده باشند خواه بر مقتدیان  
 آب باشد خواه نباشد و نزدیک امام زفر رحیم نماز هر سه روست خواه بر مقتدیان آب باشد خواه نباشد و در شمال  
 بهیچ میگوید مسافر شاید که بکنیزک خود فراموش آید اگر چه و اندک آب نخواهم یافت زیرا که ابن عباس غرض است  
 سفر بکنیزک خود فراموش چون آب نیافت تیمم کرد و در حدیث میگوید اگر مسافر را سید آب باشد شستن  
 که او نماز را تاخیر کند تا آخر وقت نماز پس اگر آب یابد وضو کند و اگر آب نیابد تیمم کند و در خانی میگوید  
 و نماز عید گاه رفت و آن مرد وضو نداشت و می دانند که تا آنجا مانده که وضو خواهم کرد نماز عید فوت خواهد  
 شد اگر تیمم کند و نماز عید بگذارد روا باشد و کافی و شامان میگوید مرد وضو ندارد و آن  
 مرد دست چنانچه دید اگر او بوضو مشغول شود آن زمان نماز جنازه از وفوت میشود و اگر او تیمم کند  
 و نماز جنازه بگذارد روا باشد اگر چه آب موجود باشد فاما دلی نیست بر روا نباشد که با وجود آب تیمم کند  
 زیرا که ولی میتواند که دوم بار جنازه بکند اگر چه دیگران گذارده باشند اگر آن سالیک گذارد و از غیر سلطان  
 و غیر قاضی و غیر امام مسجد جامع و غیر امام مسجد حجاز و غیر اذن ولی گذارده باشد  
 علیه فی الفقه و تشدید بر اینست و نام قیاسی میان دو قبیل از عرب و در ظاهر سی به تخفیف یا نیز آمده است رعایت



کذا فی العتابة و ردایه و شایان می گوید که بادشاه با وجود آب  
 تیمم روان باشد زیرا که بجهت بادشاه توقف خواهند کرد و رهنمایه می گوید مردی  
 جنب است و آب موجود است و بنازه دید اگر این جنب بپوششستن مشغول شود  
 نماز جنب نازیه فوت خواهد شد روان باشد که تیمم کند و نماز جنب نازیه بگذارد فاما ولی میت  
 و بادشاه را روان باشد که با وجود آب در حالت جنب تیمم کند و نماز عید اگر میداند که نماز عید  
 فوت خواهد شد تا آن زمان که وضو و غسل خواهد کرد و روان باشد که تیمم کند و نماز عید بگذارد اگر آب موجود باشد  
 و ردایه میگوید یک تیمم کرده باشد او را روان باشد که سنت و فرضیه و نفل بگذارد و نزدیک  
 امام شافعی رحمه الله علیه یک تیمم دو فرضیه گذاردن روانیت و نزدیک او بر هر  
 فرضیه تیمم علاصه کند و ردایه و سراجی میگوید زمین پلید چون خشک شود فائز پلیدی نتایج  
 بر آن زمین روان باشد که تیمم کند فاما نماز گذاردن روان باشد و ردایه میگوید هر که آب نیاید و  
 او مسافر باشد یا بیرون شهر باشد و میان او و میان آب مقدار یک کوه و یا بیشتر از یک کوه باشد  
 او تیمم کند بخاک پاک خواه جنب باشد خواه بی وضو و فتوی برین قول است و رشتایان و نهاییه  
 میگوید که امام حسن بن زیاد هم گفته است که اگر آب پس پشت او باشد یا رستما و چپا باشد آن  
 زمان یک کوه باشد تیمم روان باشد تا تیمم روان باشد و اگر پیش باشد آن زمان و کوه یا تیمم روان باشد و  
 یمن قول اختیار کرده شمس الامنة المحلوئی امام سمرقانی فاما در ردایه میگوید فتوی شمس است که آب یک کوه باشد  
 تا تیمم کند روان باشد خواه آب پیش باشد خواه پس خواه چپا خواه رستما در ردایه و کاف میگوید که  
 جنبی تیمم کرده بود آن مقدار آب یافت که وضو تواند کرد تیمم او نشکند و بر واجب نیست که بدان آب  
 وضو کند کورفتاوی خاص میگوید که مردی تیمم کرده است فاما در اندام او پلیدی یا دلت از  
 درم شرعی رسیده است بجهت شستن آن پلیدی آب یا آبگین بروی نیست باید که آن پلیدی  
 را بجایه یا بخاک یا به بعد از آن نماز گذارد و اگر بجایه و یا بخاک نالد و بآن پلیدی نماز گذارد و تیمم او  
 باشد و یمن حکم است اگر مردی تدری جائی رفته باشد و نجاست یا دلت از درم شرعی رسیده باشد  
 و یا مسافری بر جای رسیده فاما بجهت کشیدن دلو و رسیان ندارد و باید که او تیمم کند و نماز بگذارد و مردی  
 در دار حرب کافران بزد کرد و او را از وضو و نماز منع می کنند باید که آن مرد تیمم کند و با بشارت  
 آن شستن یعنی غسل کردن ۱۱ علیه ضری منوب بجهت شستن فاما تیمم درین مهله نیست بلکه در آن ۱۲ علیه آبگین ضرر است  
 باشد ۱۳ علیه و اگر بپوششستن غایب و سکون در آن مهله و باموطع که کفایه مطهره باشد چون این چنین که لائق غفران است



نماز کند و چون از کافران خلاص باید آن نماز باز گرداند و همین حکم است اگر محبوسی در میان مسلمانان باشد  
و آب بحیث وضو ندارد و تیمم کند و نماز بگذارد و چون خلاص باید آن نماز را باز گرداند و اگر محبوسی  
کلب ندارد و خاک پاک نیز بروی نیست نزدیک امام عظم و امام محمد نماز نکند و یعنی تاخیر کند  
و نزدیک امام ابو یوسف سه تنبیه کند یعنی استاده باشد بشارت نماز بگذارد و اگر جای پیدی خشک باشد  
بر کوع و سجود بگذارد و اگر خشک نباشد آن زمان بشارت بگذارد و اما باید که اشارت سجود فرود تر  
از اشارت رکوع کند مگر به تیمم نماز میگذارد و وضو او بر سر آب افتاد و گمان برود که آب ناپ  
آن سر آب روان شد نماز او بشکند یا تیمم او نشکند و در خانی میگوید اگر مردی تیمم نماز میگذارد و  
چون او خنده قهقهه کند نماز او بشکند و تیمم او نیز نشکند و اگر در نماز یک ذات رکوع و سجودست مصلی  
مکلف بخندد یا خنده قهقهه نماز او بشکند و اگر او وضو کرده باشد وضویش بشکند و اگر از جنابت شسته  
باشد یعنی گفته اند که وضو او بشکند یا مافتوی نیست که وضو او بشکند خواه وضو کرده باشد  
خواه شسته باشد و در محیط میگوید مردی بالغ درون نماز که در آن رکوع و سجود قهقهه کرد نماز او بشکند  
و وضو او نیز بشکند و تیمم او نیز بشکند و اگر از جنابت شسته باشد یا شستند نزدیک بعضی وضو او بشکند و  
نزدیک بعضی نشکند یا غسل لازم نشود و اگر نابالغ درون نماز بخندد وضو او نشکند و در بدایه میگوید  
مردی دستباز خود بر خط زود و در دستباز او گلی که بر خط بود رسید اگر او بر آن گل تیمم کرد و او در خانه  
میگوید اگر بر مسافر آب نهد مقدار است که بدان وضو تواند کرد و اما او بحیث بر سگی آب ز فرم برداشته  
است یا وجود آن آب تیمم او را روا نباشد مگر آنکه حیل کند و حیل نزدیک بعضی نیست که آن مسافر آن  
آب ز فرم یکسے بخشد و تسلیم او کند بعد از آن تیمم کند و نماز بگذارد و بعد از تیمم آب بازو  
به بخشانند و در سوط میگوید ده نفر تیمم کرده بودند و نماز میگذاردند نظر ایشان بر آب افتاد و آن  
آب ملک کسی نبود نماز هر یک بشکند اگر چه آب آن مقدار باشد که یکسے را بس کند و همه را بس نکند  
مردی مقتدی جنب است بترسد که اگر آب سرد و سرخوایم شست مرا ملاک خواهد کرد نزدیک امام  
عظیم روایند که تیمم کند و نماز گفته اند که در دیار ما روا نباشد که جنب مقتدی تیمم کند زیرا که در دیار ما  
اجرت حمامی بعد از شستن میدهد مگر قوی جنب است و آب جز درون مسجد جای و گیر نیست باید  
که این مرد تیمم کند و در مسجد در آید و آب بستاند و در شستن آنوقت و منافع میگوید چون خواهد  
بهد سر آب بگذارد از آب بظن آنکه چون مرد در آنجا رسید و نماز آنکه خطه بالک و بکلی بطلد یعنی کند و در شستن  
حمامی بیایست نسبت بکدام حمام و حمام بالفتح و نشدید میم گریه چرا که گرم گفته آید آن باشد که فی الشیء ی



که تیمم کند اول نیت کند که فرضیه است بعد از نیت هر دو دست بر زمین پاک زند و میان انگشتان  
 اندک کشاده دارد و هر دو دست اندک پیش بر و پس ارد و بفشانند و هر دو دست بر تمام روی  
 فرود آرد و پس دوم دست بر زمین پاک هم بران طریق زند که گفته شده است پس باطن چهار انگشتان  
 دست چپ بر ظاهر چهار انگشت دست راست ببرد و هر چهار انگشت دست چپ تا آرنج بکشد پس  
 دست چپ را بگرداند و باطن کف دست چپ باطن دی باز دست راست را تا بند دست ببالد و میان  
 ز انگشت دست چپ ظاهر ز انگشت دست راست ببالد پس چهار انگشتان دست راست بر دست چپ  
 هم برین طریق فرود آرد و مسح سر نکند و دستها بر پائینهای فرود نیارد خواه جنب باشد خواه بی وضو برین طریق تیمم  
 کند فاما در وضو میگوید صورت تیمم نیکوتر است که برین طریق که تفصیل شد تیمم کند پس اگر در وضو تیمم  
 نکند روا باشد فاما باید که هر دو دست چنان بر بازو فرود آرد که تمام جاد دست برسد و تیمم در وضو  
 میگوید اگر یکبارگی تیمم با انگشتان و کف دست میکند روا باشد و در نهاییه و خالی میگوید بگوید  
 پاک تیمم کند و تیمم رو است بعین و زمره و زبرد و تیمم رو نیست و باید چیرا که مرور بر آید است  
 و در ظمیری میگوید دست و پای مرد بیکه بریده باشد و بر روی جرح بود باید که او نماز بوضو  
 و بے تیمم بگذارد و آن نماز نکرده و فتوی برین قول است و رشتا مان میگوید مردی جنب است  
 و در چشم او سرنه پدید کرده اند آن مرد را درون چشم شستن فرضیه نیست زیرا که اگر درون چشم آب  
 رساند مضرت کند و الله اعلم **باب ششم در بیان مسح موزه** - و ریدایه و کسیری کافی میگوید  
 که امام کرخی میگوید که اگر کسی مسح موزه را روا نداند ترس نکند باشد فاما اگر کسی مسح موزه را روا نداند  
 و بان بهم مسح موزه میکند و یا نه میگوید او را ثواب بود فاما ترک سنت کرده باشد و ریدایه میگوید هر  
 موزه رو است اندر هر حد شیکه شکننده وضو است اگر موزه بوضو کامل پوشیده است و بعد از آن وضو او نشکند و  
 مسح موزه رو نیست و مرتب و مکرری را که او را جرح است روان باشد و هر چه وقت نماز وضو سازد و نماز بگذارد  
 تا آن زمان که وقت نماز باقی است پس اگر مردی جرح است روان داشت و نماز پیشین را وضو کرد و  
 موزه را پوشید و همان زمان وضو او نشکست اگر وقت نماز پیشین باقی باشد او را مسح موزه روا باشد  
 و اگر نماز پیشین گذشته باشد او را مسح موزه روا نباشد و مسح موزه رو نیست مگر کسی که او تیمم کرده  
 باشد و بعد از تیمم نظر او بر آنست افتد و اگر مردی اول یا پنجاه شست و موزه پوشید و

تفصیل بعد از آن فصل فصل کردن کتاب را و عطف کردن کتاب گویند را ۱۲ مکه مسح با طبع دست  
 مالیدن و کاغذ کردن از شسته



بعد از آن وضو تمام کرد چون وضو اول بشکند و راح موزه روا باشد و اگر مردی یا نهار را نداشت  
 موزه پوشیده و راح موزه روا نباشد و در پاره و کافی میگوید که مسح موزه مقتضایک شبان روز  
 و مسافر است شبان روز و آغاز مسح موزه بعد از شکستن وضو است و مسح موزه از جانب انگشتان چپ آغاز  
 کند نمیدانم ساق و اگر مسح موزه از جانب ساق آغاز کند تا انگشتان پا هم روست فاما ترک سنت کرده  
 باشد و مسح موزه بیک انگشت دست فریضه است فتوی برین قول است و اگر مسح موزه بدو انگشت کند  
 روا نباشد و مسح موزه حکم مسح سردار و پس چنانکه مسح چهارم حصه سر فریضه است بمقتضای مسح چهارم حصه  
 موزه فریضه است و نزدیک کسانیکه مسح سر کم از ربع سر روست نزدیک ایشان مسح موزه نیز کم از  
 ربع موزه روا باشد و نیت در مسح موزه فریضه نیت چنانچه در مسح سر و سر اجزی میگوید در مسح موزه  
 ظاهر کردن خطاهای انگشتان بر موزه واجب نیست و در کسیری میگوید چون مسح موزه کند میان انگشتان  
 دست اند که کشاده دارد و در فتاوی خاصه میگوید مردی بعد از وضو مسح موزه نکرد فاما آب  
 سرشک بر روی او رسید فتوی است که این آب بجای مسح موزه شود و در فضائل گوید اگر مردی  
 سه انگشت دست دراز بر موزه نهاد فاما انگشتان نکت مسح موزه روا باشد و همین حکم است اگر سه  
 انگشت دست بر پهناند و رقتاوی سراجی کافی میگوید اگر مردی بر موزه مسح موزه با پوشیده  
 است او را روا باشد که مسح بر سر موزه نکند و این مذموب است و نزدیک نام شافعی مسح بر موزه روست  
 و بر سر موزه روست مردی مسح موزه بر سر موزه کرده بود بعد از آن بر موزه از یکپای بیرون آورد و مسح او  
 بشکند باید که آن مرد مسح بر سر موزه یک پای کند و بر موزه پای دوم بکند و در پاره میگوید بر موزه پای بر  
 وضو کامل پوشیده بود چون وضو اول بشکند ابر مسح بر موزه کند و اگر بعد از شکستن وضو آن مرد موزه با جامه پوشیده  
 او را مسح بر موزه نباشد در کافی میگوید اگر مردی بر سر موزه جامه پوشیده است او را مسح بر سر موزه روا نباشد اگر آنکه  
 تری جامه بر موزه رسد آن مانع و روا باشد و در پاره میگوید مسح بر موزه که بسیار باره شده باشد روا نیست و  
 بسیار باره است که مقدار سه انگشت خود از پای در وقت رفتن ظاهر شود و اگر موزه مقدار سه انگشت باره  
 است فاما بوقت رفتن سه انگشت پای ظاهر نشود اگر انگشت در میان دو باریدگی ظاهر نشود و در این چنین  
 مسح روا باشد و فتوی برین قول است اگر یک موزه کم از سه انگشت باره است مسح درین موزه روست  
 و اگر یک موزه مقدار یک انگشت باره است و موزه دوم مقدار دو انگشت باره است درین  
 سه سرشک یکبار قطره از چشم او افتد نیز گویند و بعضی مصلح قطره نیز انداخته و برین سه سر موزه با ندی که موزه پوشیده  
 بر سه حفاظت یابین



صورت تیز مسح روا باشد قافا اگر یک موزه سه جا پاره است یک با مقدار یک انگشت دوم جا  
 مقدار دو انگشت درین صورت مسح روا نباشد و در پدایه میگوید هر چه شکنند و نیست آن شکنند  
 مسح موزه است بایستہ چیز دیگر یکے کشیدن هر دو موزه دوم کشیدن یک موزه سوم کشیدن مسح  
 موزه مردی وضو کامل داشت قافا مسح بر موزه کرده بود چون موزه کشید باید که آن مرد بپوشاید نماز  
 بگذارد و بران مرد واجب نیست که وضو از سر کند در کافی میگوید چو است مقدار موزه پوشیده  
 است که شالنگ او پوشیده شود قافا ساق پای او طایفه است برین موزه مسح روا باشد پس اگر  
 موزه بر ساق پاره شود دران موزه مسح روا باشد اگر مقدار سه انگشت پاره باشد مردی مقیم  
 بود و پیش از آنکه یک شبانه روز موزه مسح کند مسافر شد مدت مسح در حق او سه شبانه روز شد  
 اگر مردی مسافر بود مقیم شد و اگر یک شبانه روز مسح کرده باشد مسح او بشکند و اگر کم از یک شبانه روز  
 مسح کرده باشد مسح نشکند و مدت مسح موزه در حق او یک شبانه روز باشد و در پدایه و کافی  
 و حجاوی میگوید مسح بر جوربے که از صوف و یا از روسے باشد رویت و این قول امام  
 اعظم رحمه الله است مگر آنکه بالاسے و فرو و او چرم پوشانیده باشد و یا فرو و فعل چرمے  
 باشد و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد روا باشد اگر جوربے و پست باشد  
 که نایب بر ساق البتاده تواند ماند و آب دروے سخن و فتوی برین قول است در زانو  
 میگوید مسح بر موزه مذین چنانچه موزه ترکان باشد رویت و فتوی برین قول است مسح بر جیره  
 که بر استخوان شکسته می بندند رویت اگر چه بے وضو بسته باشد در کافی میگوید مسح  
 بر جامه که بر جراحت می بندند رویت مردی در یکپایه موزه پوشیده است و در پدایه دوم  
 بسبب جراحت موزه پوشیده است و راجح روایت در سراجی میگوید اگر در موزه آب  
 در آن و بیشتر پای شسته شد مسح موزه ناکشند و پاهای نشوید و نزدیک امام بران الدین مرعشیانی  
 مسح نشکند اگر چه تمام پای تر شود و مسح بر موزه که او را ساق نیست رویت اگر شالنگ بپوشند  
 در موزه ساق میگوید مردی موزه از پاست کشید قافا اندک موزه در پای نداشت اگر مقدار  
 درازی سه انگشت و دست موزه در پاست ناکشند و مسح نشکند و فتوی برین قول است و اگر کم از سه انگشت  
 دست موزه در پاست ناکشند و مسح نشکند و پاست را بپوشید و در پدایه میگوید چون در دست  
 موزه در پاست ناکشند و مسح نشکند و پاست را بپوشید و در پدایه میگوید چون در دست



کشیدن موزه پادرساق رسد و پس حکم است اگر بیشتر پادرساق رسد مسح نشکند زیر که ساق  
 موزه خارج از حکم موزه است پس اگر موزه نزدیک ساق بمقدار سه انگشت پاره باشد مسح در آن موضع  
 رویت و در پاره ای میگوید اگر بر موزه پلیدی رسد که تندرست چنانچه سرگین و خون و آب  
 منی و آنچه بدین ماند بعد از رسیدن خشک شود اگر آن را بر زمین مالده چنانچه اثر نجاست نماید  
 آن موزه پاک شود و این قول امام عظم و امام ابو یوسف رحمت و این در صورتی است که  
 پلیدی خشک باشد و اگر پلیدی تر باشد و بر موزه رسد آن را بر زمین مالده آن موزه پاک شود فاما  
 از امام ابو یوسف ۷ روایت کرده اند اگر پلیدی تر بر موزه رسیده باشد چنان مالده که اثر پلیدی  
 نماید موزه پاک شود فتوای برین قول است و اگر پلیدی بر موزه رسد که تندرست  
 نیست چنانچه بول آدمی و خر و آنچه بدین ماند آن موزه بالمیدن بر زمین پاک نشود مگر آنکه سه بار  
 بشوید و هر بار خشک کند آن زمان پاک شود فاما در شامان و هدایه میگوید امام محمد ضعیف گفته است  
 که اگر در موزه مردی بول و یا خمر برسد و بعد از رسیدن بول و خمر بر زمین و یا بر یکدیگر  
 و در موزه او ریگ یا گل برسد و بعد از آن او موزه را بر زمین بالمید چون اثر پلیدی نماید آن موزه  
 پاک شود و از امام ابی یوسف ۷ نیز همین روایت کرده اند اگر چه پلیدی بر موزه تر باشد و در هدایه  
 میگوید که این حکم موزه است فاما اگر پلیدی بر جامه رسد بالمیدن پاک نشود اگر چه خشک شده باشد  
 مگر آنکه آب منی که بر جامه رسد و خشک شود بالمیدن پاک نشود و بعضی علما گفته اند که آب منی بالمیدن  
 و تندی پاک شود که بعد از بول هر نفس شسته باشد و بعد از آن آب منی بیرون آید و از امام محمد  
 روایت کرده اند که اگر آب منی در رشت باشد بالمیدن پاک نشود و اگر تنگ باشد بالمیدن او پاک  
 نشود و آب منی در ندیب بالمیدن است و نزدیک امام شافعی ۷ پاک است باب پنجم در بیان حیض  
 نفاس - و در هدایه میگوید که ترددت بعضی شبانه روز باشد و این را قفل حیض گویند و اگر در یک  
 شبانه روز خون دید آن حیض نیست آنرا استحاضه گویند و آن بخون منی ماند باز و روزی و  
 فراهم آمدن به آن صورت بآن خون روا باشد و حیض بیشتر از ده شبانه روز نباشد و این را اکثر  
 حیض گویند و اگر عورتی بیشتر از ده شبانه روز خون دیده شبانه روز حیض باشد و زاید بر آن استحاضه  
 پس هر خونیکه کم از ده شبانه روز و یا زاید بر ده شبانه روز باشد آن استحاضه است

در بیان حیض و نفاس

مسئله نفاس است و هر چه از خون و یا از عرق و یا از اشک و یا از لبن و یا از زردی و یا از سبز و یا از سیاه و یا از سفید و یا از هر یک از اینها که در وقت نفاس جاری شود پاک است و اگر در وقت نفاس جاری شود و در وقت نفاس جاری نشود پاک است و اگر در وقت نفاس جاری نشود و در وقت نفاس جاری شود پاک است و اگر در وقت نفاس جاری نشود و در وقت نفاس جاری شود پاک است



در شامان میگوید خون حیض شش رنگ دارد یکی سیاه دوم سرخ سوم زرد و چهارم سبز پنجم تیره  
 ششم خاک رنگ و در پدایه میگوید هر چه زن حائض در روز نائسه حیض بنید از خون سرخ و  
 زرد و تیره آن حیض است تا آن زمان که خون سفید نه بیند و چون خون سفید بیند آن حیض نباشد  
 در شامان میگوید معتبر در رنگ خون حاله برداشتن جامه خون است پس اگر جامه خون در حاله برداشتن  
 سفید بود و بعد از ساعتی و یا بعد از خشک شدن سرخ شد آن حیض نباشد و اگر جامه در حاله برداشتن  
 تیره بود و بعد از ساعتی و یا بعد از خشک شدن سفید شد آن حیض باشد و در پدایه میگوید حیض  
 از حائض نماز ساقط کند پس قضا نیز نگذارد و روز و انباشد روزه ماه رمضان و اشتن  
 حائض را قافا روزه را قضا ندارد و در پیروی و تنقیح و سنار و خشای میگوید چون عورت از  
 خون پاک شود روزه ماه رمضان قضا ندارد و نماز قضا نگذارد و در کفایه میگوید چون عورت از  
 صلوٰۃ اللہ علیہا رخصتی اللہ عنہا در سببان آمدن بی بی حوائض در نماز بود که حیض دید چون حوائض  
 در وقت حیض بود و چون حوائض در نماز آمد حوائض از نماز اول صلوٰۃ اللہ علیہا پرسید که نماز  
 بگذارم یا نگذارم معتبر دوم از خبر ائیل پرسید که زن حائض نماز بگذارد یا نگذارد خبر ائیل از خدا است  
 پرسید فرمان آمد که زن حائض نماز نگذارد و بعد از چند روز دیگر حوائض رضی اللہ عنہا  
 را در روزه حیض آمد حوائض از معتبر اول صلوٰۃ اللہ علیہا پرسید که روزه بدارم یا نه معتبر دوم صلوٰۃ اللہ علیہا  
 گفت روزه بدار چون حوائض پاک شد معتبر جبرائیل علیہ السلام آمد فرمان رسانید که حوائض بگو که  
 روزه را قضا ندارد و معتبر اول صلوٰۃ اللہ علیہا مناجات کرد که ای بار خدا یا در نماز فرمان قضا  
 نشد و در روزه شد سبب چیست که روزه را فرمان قضا شد جواب آمد که نماز را من فرموده بودم  
 که بگذارد و روزه را تو فرمودی که ندارد پس قضا بدار و در فتاویٰ سراجی میگوید مستحبست که عورت حائض  
 برای هر وقت نماز وضو بکند و تا آن زمان تسبیح بگوید که نماز تواند گذارد تا اورا عادت نماز زود و مرتب  
 حجت میگوید پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت چون عورت حائض هر پنج وقت نماز وضو کند و بگوید یا  
 استغفر اللہ گوید خدا تعالیٰ اورا ثواب هزار رکعت نماز بدید و بشتاد و نه ارکناہ بیامزد و بشتاد و نه رکعت  
 بهشت او بدید مقدار حرف که در استغفار است پس هر حرفی آن عورت را خدا تعالیٰ نورس دهد  
 و آن مقدار رکعات که در اندام آن عورت است پس هر رکعتی اورا ثواب حج و عمره بدید و چون آن عورت

عنه آدمي انکه افرادم ۱۱ صبح مخلوق شده بود بعضی گویند یعنی گندم گوان مشتق از آدمیت است ۱۲ الله استغفار  
 بکبر اول و ثانی طلب مغفرت و آمرزش خواستن ۱۳



بعد از پاک شدن از حیض غسل کند و دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت الحمد شکر یکبار و قل هو الله احد  
سه بار بخواند خدا تعالی تمام گناهان گذشته آن عورت را بپامزد و گناهان آینده تا حیض دوم ننویسد  
و آن عورت را ثواب شصت شهیدان بدهد و بحجت آن عورت در بهشت قصری برابر و آن مقدار  
موی که بر سر و اندام آن عورت است پس بهر موی خدا شکر او را نوری دهد و اگر تا دوم حیض نقل کند  
شهیدی نقل کرده باشد و رده های میگوید روانیت حائض نشاء و جنب را که در مسجد در آید و در  
خانه کعبه نیز روان باشد و فرام آید آن عورت در حاله حیض و نفاس خواندن قرآن نیز رواست  
و رده های شایان میگوید اگر عورت حائض کم از ده شبانروز بر عادت قدیم خود پاک شود فرام آید آن عورت  
روان باشد تا آن زمان که غسل کند و اگر غسل نکند و بر آن عورت یک وقت نماز آن مقدار گذشته که  
غسل تواند کرد و الله اکبر تواند گفت درین صورت فرام آید آن عورت روان باشد اگر غسل  
نکرده باشد و این در صورتیست که او از حیض بر عادت قدیم خود پاک شده باشد و اگر این عورت از  
حیض پاک شود پیش از عادت قدیم خود فرام آید آن عورت روانست تا آن زمان که عادت  
قدیم او نگردد و اگر چه غسل کرده باشد و اگر عورت حائض بعد از ده روز پاک شود فرام آید آن عورت  
روان بود اگر چه غسل نکرده باشد تا احتیاط است که پیش از غسل فرام نیاید و در مضمرات میگوید  
اگر عورت حائض بعد از ده روز نیز پاک نمی شود فرام آید آن عورت را و باشد زیرا که حیض بیشتر از ده  
شبانروز نباشد و رده های میگوید باکی که در میان دو خون در مدت حیض باشد آن باکی نیز حکم  
خون دارد و اقل مدت باکی پانزده شبانروز است و بیشتر باکی را حد نیست اگر  
عورت بیشتر از ده شبانروز خون دید او را عادت قدیم کم از ده شبانروز بود و حیض او آن مقدار  
روز باشد که عادت قدیم او بود و دیگر استخاضه باشد عورتی را در حاله بلوغ خون دائم روان شد  
از پیراه ده روز اول حیض او باشد و باقی استخاضه و رده های میگویند که او را خون استخاضه باشد  
و کسیکه او را سلس البول بود و یا خون بینی بدام روان باشد و یا جبرجت روان در پنج وقت نماز  
باشد ایشان را باید که بر سر هر وقت نماز وضو کنند پس نماز بگذارد بدان وضو هر چه ایشان را خوش  
آید از فریضه و نقل تا آن زمانیکه وقت نماز باقی باشد چون وقت نماز بگذرد و شوالشان بشکند این  
قول امام عظم و امام ابو یوسف و امام محمد است **در سبب و کسری** می گویند اگر زن

عده فقره بخت و شک و کوتاهی و جسته شدن عده طواف بخت و کفایت کرد و نیز که دیدن و شستن است با وضو با وضو  
و رسیدن و نزدیک شدن بر سر و ریه کوهل عده سلس البول مرضی که بول بکشد و رده های میگویند



خون از جانب پس می بیند آن حیض نباشد و عورتی حامله خون که در حال حمل بیند و یا در حال زادن  
 فرزند و یا پیش از زادن فرزند بیند آن خون حیض نیست استحاضه است اگر چه سه شبانروز بیند عورتی  
 فرزند مرده زاده اگر آن فرزند را چیزی فلقش شده باشد چنانچه موی و یا ناخن آن زمان حکم او حکم فرزند  
 زنده باشد پس اگر گنیزک باشد ام ولد شود و فروختن آن روا نباشد و آن خون نفاس باشد  
 و اقل مدت نفاس احدى نیست بعضی عورت در یک روز پاک شوند و بعضی در دو سه روز پاک شوند  
 و بعد از پاک شدن از خون نفاس نماز بگذارند و روزه بدارند اگر کم از چهل روز پاک نشوند و کمتر  
 مدت نفاس چهل روز است و هر چه زاید بر چهل روز است آن خون استحاضه است اگر عورتی بعد از زادن  
 فرزند چهل روز خون دید و عادت قدیم او کمتر از چهل روز بود نفاس او بر عادت قدیم رو کند و  
 هر چه بر عادت قدیم زائد باشد آن استحاضه است و اگر آن عورت را عادت نبود اول بار چهل روز چند  
 روز خون در این صورت نفاس او چهل روز باشد و زاید بر چهل روز استحاضه و هر چند حائض را رویت  
 آن زن نفاس را نیز رویت در سراجی و کبیری میگوید هر که با زن خود در حال حیض فراموش آید و  
 واجب است که توبه و استغفار گوید و مستحب است که یک دینار و یا نیم دینار صدقه بدهد و در بعضی میگوید  
 بودن زن حائض را فرود آزار نشاید و این قول امام عظمه و امام ابو یوسف رحم است و فتوی بر قول  
 ایشان است و نزدیک امام محمد رحم فرود آزار نیز شاید مگر از محل فرج در قتاوی حجت می گوید  
 هر که فراموش آمدن بان زن حائض طلال داند کافر گردد و نفوذ باشد منها در هدایه و نافع میگوید  
 پاکی که در میان دو خون است آن نیز حیض باشد چنانچه اگر عورتی نیم در اول بار یک روز خون دید و بیست  
 روز متصل پاکی دید باز یک روز خون دید و آن بیست روز که پاکی دیده بود آن نیز حیض باشد پس اگر  
 روزه ماه رمضان در آن بیست روز داشته باشد آن نیز قضا دارد و این قول امام ابو یوسف رحم است و  
 یکس و ایت از امام عظمه رحم است و در قتاوی حجت میگوید خونیکه دختر که هفت ساله بیند آن حیض نباشد  
 آن خون استحاضه است و خون که زوال شصت ساله و پنجاه ساله بعد از مدت مذکور بیند آن نیز حیض نباشد  
 استحاضه باشد و در سنن است میگوید چون ن مستحاضه بر سه هر وقتی نماز وضو کند نزدیک این مقال  
 بر سه هر نمازی جامه نیز نشوید و نزدیک ابن مسلم جامه شستن بروی واجب نیست و ابو القاسم  
 می گوید اگر خون بطریقی می رود که اگر جامه خواهد شست باز همان زمان باید خواهد شد

سلف خلقت با کلمه فرشت ۱۲ سکه نفاس که معنی ایام زیکه است ۱۱ سکه از آزار با کسر اول سار و بعضی  
 و بعضی کنگلی ۱۲ سکه زوال زن پیروز است سفید موی معنی بر نام رستم ۱۱



جامه نشوید و اگر نشوید در کبیری میگوید اگر زن حائض در نفس خود جامه می بندد و خون بیرون  
 آمدن منید به هم حائض باشد اما اگر صاحب جرحه خون روان بخندد منید به او صاحب عذر نباشد  
 و کبیری میگوید عورت حامله را در ناف جراحت بود بسبب آن جراحت فرزند مرده از جانب ناف بیرون  
 آمد پس خونیکه از جانب ناف بیرون آید نفاس نباشد و رقتاوی تحت میگوید عورتی فرزند از خون  
 نفاس اصلاً ندید نزدیک امام محمد غسل بر آن زن واجبست و نزدیک ابوعلی و قاق واجبست اگر عورتی  
 را در زاون فرزند و شواری باشد بر کاغذ بنویسد بسم الله الرحمن الرحيم اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ اَنْ تَخْلُقَ لَیْکَ  
 لَوْ کَیْهَا وَ تَحْتَکَ اَهْلَیْهَا و یران چپ و بیا و یزدنی الحال فرزند زاید باب دهم در بیان  
 شستن نجاست - در پدایه میگوید دور کردن نجاست فرقیه است منماز گذارنده از تن  
 خود و از جامه خود و از جای نماز خود و روست شستن نجاست باب و یا آگین که ممکن باشد دور کردن  
 نجاست بدان چنانچه سرکه و گلاب و آنچه بدین ماند و این قول امام عظیم و ابو یوسف رست و در شستن  
 می گوید روانیت شستن نجاست با شیر و روغن و آنچه بدین ماند و در پدایه میگوید اگر بلبیدی به تیغ  
 و یا با نینیه رسد چون آن را بر زمین مالید پاک شود اگر آن نجاست ننماید و اگر در جامه نجاست معطر مقدار  
 یک درم شرعی برسد چنانچه خون و بول آدمی و غیره و چنان پاک بماند که چه گرد و بول لاشه نماز بان  
 جامه روا باشد و اگر بسیار بر درم شرعی باشد آن زمان نماز بان جامه رو نیست اگر در جامه نجاست  
 مخففه رسید چنانچه بول چیزیکه خوردن گوشت او روست نماز بان جامه روا باشد تا آن زمان که چهارم حصه  
 پلید نشده باشد فاما چون چهارم حصه جامه پلید شود نماز بان جامه رو نیست چهارم حصه میاید که در آن  
 نجاست رسیده باشد چنانچه اگر آستین است چهارم حصه استین و اگر دامن است چهارم حصه دامن و در پدایه  
 و شامان میگوید که فتوی برین قول است و بعضی گفته اند چهارم حصه جامه میاید در پدایه میگوید اگر در  
 چهارم گین و یا سرگین ماده کاو و یا سرگین لاشه رسد نماز با نجاست روست تا آن زمان که زاید بر دهم  
 شرعی نشود و این قول امام عظیم است پس نجاست این چیزها نزدیک امام عظیم معطر است نزدیک امام  
 ابو یوسف و محمد ر و ا باشد تا آن زمانیکه چهارم حصه جامه نرسیده باشد پس نجاست این چیزها نزدیک  
 ایشان مخففه باشد فاما بول لاشه نزدیک هر سه علما نجاست معذورست و از امام محمد رحمه الله  
 روایت کرده اند که چون در شهرت در آمد در بازارها و کوچه ها سرگین بسیار و بدین بسبب

باب دهم در بیان شستن نجاست

که نفس را از ریح رست لاشه و قاق بالضم باران اندک که تیغ دقیق که بپزد و باقیمانده بیانی کونده چیزه که در آنجا  
 بمان جامه کونده و در فوسن سه نمایان بخافد و بی لفظ معذورست بشرطی که خالی که ماده باشد و زان را خوس نشوید و غ



ضرورت فتوی داد که با سرگین نماز و دست اگر چهارم حصه جامه رسیده باشد پس علماء دیگر بقول  
 محمد بن قیاس کردند و گفتند که گل بخار پاک است اگر چه با پیدی آدمی غلط شده باشد و زائد بر دم  
 شرعی شود و بول پس نزدیک امام عظم و امام ابو یوسف ۷ نجاست محقق است و نزدیک امام محمد  
 پاک است تا ما گوشت پس و منظمه میگوید نزدیک امام عظم حرام است و نزدیک امام  
 ابو یوسف و امام محمد حرام نیست فاما کرده است این را اگر است تخریه گویند یعنی احتراز از ولایت  
 و اگر در جامه خون باقی و یا لعاب لاشه و یا لعاب استر رسد نماز آن جامه روا باشد اگر چه زیاده بر  
 شرعی شود و ریاده و شامان میگوید اگر بر جامه مشکهای بول آدمی همچون سبوزان رسیده باشد  
 نماید آن جامه پلید نشود نماز آن جامه روا باشد زیرا که در حال باد چون بر زمین سخت بول کند احتراز  
 ازین چنین مشکها ممکن نیست پس بضرورت پاک شود و اگر مشکهای بول نماید و بعد جمع کردن نه اید  
 بر دم شرعی شود نماز آن جامه روا نباشد آن زمان که نشوید و نجاست بر دو نوع است یکی نوع تندر  
 است و آنرا نجاست قرنی گویند و دوم تندر نیست این را نجاست غیر قرنی گویند پس اگر در جامه پلید  
 رسد که تندر است چنانچه خون و آنچه بدین ماند آنجامه را تا آن زمان بشوید که نشان نماید که آنکه نشانی  
 ماند کسبه ها بول نرود و آن نشانی عقوست و با صابون دور کردن نشانی واجب نیست و  
 اگر در جامه پلید رسد که تندر نیست چنانچه بول حمر آن جامه تا آن زمان بشوید که خاطر آن را  
 قرار گیرد که پاک شده است و علماء گفته اند سه بار بشوید و بعضی گفته اند هر بار که بشوید بشپارد تا  
 پلیدی بیرون آید فاما در شامان میگوید که سوم بار بشپارد تا پاک شود و رفتاوی محبت  
 میگوید جامه بقدر قوت بشپارد اگر خوف پاره شدن نباشد و اگر قوت بشپارد آن جامه پاک شود و  
 هر آدمی در حق او معتبر است و روزه و غیره و بدایه میگوید پس این بار بعضی گفته پلید است و بعضی گفته اند  
 پاک است و فتوی برین قول است زیرا که اگر مردی با بار زنده نماز سه گزاری و دست پس برین  
 ناز نیز روا باشد و روزه میگوید اگر مردی دست خود در روغن پلید انداخت و بعد از آن  
 دست بآب شست دست او پاک شود اگر چه اثر روغن بر دست او مانده باشد و فتوای  
 برین قول است و روزه و فتاوی صغیری میگوید مردی جامه مشک بر زمین چر که پلید است بخورد  
 جامه منکال شد و اثری پلیدی ظاهر شد فاما اگر بشپارد چیزی بیرون نیاید آن جامه پلید نشود

نه خلط بالکسر جز از این جهت است که از خلط داریم و بالفتح استحقاق ۱۲ شک بکسر تنن فطره لب حتم و بعضی مطلق فطره  
 نیز آمده ۱۲ شک قرنی بفتح و سکون را و کسر فطره یعنی دیده شده شک پیرامین مار بندی کج ۱۲



والله اعلم باب یازدهم در بیان اوقات نماز - در پدایه میگوید اول وقت نماز باید او چون صبح صادق طلوع شود و آخر وقت نماز باید او پیش از آمدن آفتاب است چون آفتاب بر آید وقت نماز باید او بگذرد و منتخب آن است که نماز باید او در روشنای گذارد و اول وقت نماز پیشین چون آفتاب طلوع شود و آخر وقت نماز پیشین نزدیک امام عظیم پیش از آنکه سایه هر چیزی یک یک به خود خارج سایه اصلی و نزدیک امام محمد و امام ابو یوسف پیش از آنکه سایه هر چیزی یک یک شود خارج از سایه اصلی و طریق معرفت زوال در نیامع آورده چون خواهی که فی زوال در یابی باینکه پیش از زوال چه رافرو داری در زمین و سایه هر چه را علامت کنی تا آنکه سایه کمتر شود تا آنکه پیش از زوال است و چون بینی که سایه نه کم میشود و نه درازید آنکه وقت زوال است و آنرا سایه اصلی زوال گویند و منتخب آنست که نماز پیشین در تابستان وقت سردی گذارد و در زمستان اول وقت گذارد و اول وقت نماز دیگر آن زمان در آید که وقت نماز پیشین بگذرد پس نزدیک امام عظیم چون سایه یک یک شود خارج سایه اصلی اول وقت نماز دیگر در آید و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد چون سایه هر چیزی یک یک شود خارج از سایه اصلی اول وقت نماز دیگر در آید و آخر وقت نماز دیگر پیش از فرو رفتن آفتاب است فاما منتخب آنست که نماز دیگر تاخیر کند پیش از تغییر شدن آفتاب چون آفتاب تغییر شود تاخیر کرده بود در پدایه میگوید میان نماز پیشین و نماز دیگر وقت خالی نیست چون وقت نماز پیشین بگذرد متصل وقت نماز دیگر در آید و یک روایت آنست که میان نماز پیشین و نماز دیگر وقت خالی نیست فلیق آن را میان دو نماز گویند فاما فتوی آنست میان نماز دیگر و نماز پیشین وقت خالی نیست در پدایه گوید اول وقت نماز شام چون آفتاب فرو رود و آخر وقت نماز شام چون شفق غائب شود و شفق نزدیک امام عظیم سپیدی است که در کرانه آسمان مینماید بعد از سرخی و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد در شفق همان سرخی است که بعد از فرو رفتن آفتاب در کرانه آسمان پیدا میشود چون سر و سپیدی هر دو غالب شوند نزدیک امام عظیم و امام ابو یوسف و امام محمد وقت نماز شام بیرون آید و در مجمع البحرین میگوید که شفق سرخی است و فتوی بر قول صاحبیه است و منتخب آنست که نماز شام اول وقت گذارند و اول وقت نماز خفتن چون شفق غائب شود و آخر وقت خفتن پیش از آنکه صبح صادق طلوع شود چون صبح صادق طلوع شود وقت نماز خفتن بیرون رود صبح کاذب داخل

باب یازدهم در بیان اوقات نماز







انوار پیشین هر دو هم وقت تنگی فرضیه نماز دیگر از دو هم وقت تنگی فرضیه نماز شام ستم وقت تنگی فرضیه نماز صبح  
 است و یکم پیش از نماز خیاره است و دوم وقت خطبه است و سوم وقت گذاردن  
 فرضیه بخوبی نماز اگر چه پس از گذاردن صفت شدن کرده است است و چهارم وقت خطبه باران  
 باب سیزدهم در بیان بانگ نماز و در پاره میگوید بانگ نماز و اقامت هر دو سماعت نموده  
 است برای هر بخوبی نماز و نماز جمعه و فتوی برین قول است و در شرائع الشافعه و حنفی میگوید بانگ نماز بانزوه  
 کلمه است و اقامت سنده کلمه است بانزوه کلمه بانگ نماز و دو کلمه قاست الصلوة و بانگ نماز باید دو  
 نیز در دیار سنده کلمه است بانزوه کلمه بانگ نماز و دو کلمه الصلوة خیر من النعم و رکافی میگوید اگر مردی  
 یک نماز قضا شده است بگوید بانگ نماز و هم اقامت بگوید و اگر دو نفر از نماز فوت شده باشند هم بانگ  
 نماز و هم اقامت بگویند و جماعت بکنند و رکافی و پاره میگوید اگر مردی بسیار نماز قضا شده باشد باید که بانگ  
 نماز برای نماز اول هم اقامت بگوید و برای دیگر نماز تا محضیت خواه بانگ نماز بگوید خواه نکوید و این بهتر  
 است که هم بانگ نماز و هم اقامت بگوید و در معمر است میگوید این در صورتیست که نماز با قضا و یک  
 مجلس بگذارد و قاضا اگر نماز ماه قضا را در مجلسهای مختلفه بگذارد در صورتی برای هر نمازی هم بانگ نماز و هم اقا  
 بگوید و در نماز او میگوید بخت است که بانگ نماز چهار کس را باز گردانند یکی جنب دوم عورت سوم لبرک  
 چهارم دیوانه قاضا اگر این چهار کس اقامت گویند باز نیاید گردانند و رفتاوی سراجی و کافی میگوید  
 اگر دو سه نفر از نماز قضا شده چون آن نماز بگذارند بانگ نماز و اقامت گویند و جماعت کنند و در  
 فتاوی سراجی میگوید بانگ نماز فارسی اگر مردی بگوید و مردمان دریابند که این بانگ نماز است  
 روا بود اگر مسافر بر مرکب بانگ نماز بگوید روا باشد اگر مردی نشسته بانگ نماز بگوید بکر و است  
 مگر آنکه تنها باشد و رفتاوی حجت میگوید بسیار بانگ نماز گفتن در کوچه ها و مسا و مسکن نیست و در  
 سراجی میگوید اگر پیش از در آمدن وقت بانگ نماز گوید چون وقت در آید باز باید گفت و رکافی میگوید  
 اگر مسافر بانگ نماز بگوید بکر و نیست قاضا اگر اقامت نکند بکر و است و اگر مقیم در خانه خود نماز میگذارد  
 و بانگ نماز و اقامت بگوید و اگر بانگ نماز و اقامت نکند اگر در مسجد یا در مکانی که اقامت گفته شده  
 کرده نباشد و اگر گفته باشند بکر و بود و رفتاوی حجت میگوید اگر مردی اقامت تاخیر کند تا محضیت  
 حاضر شود روا بود و در طه قاضی و پاره میگوید اگر مردی قرآن بخواند بانگ نماز از مسجد

در بیان بانگ نماز و اقامت

صلوات اقامت بانگ نماز در خانه و نماز در مسجد و در جماعت گفتن و در مسجد و در جماعت گفتن و در مسجد و در جماعت گفتن



محلت خود شنید اگر در خانه است از خواندن قرآن بازماند و جواب بانگ نماز بگوید اگر در مسجد است از خواندن قرآن نماند و این در صورتیست که بانگ نماز مسجد محلت او باشد و اگر بانگ نماز مسجد محلت او نباشد از خواندن قرآن نماند اگر در خانه باشد فاما از سخن گفتن بازماند و جواب بانگ نماز بگوید و در پاره میگوید جواب بانگ نماز است که آنچه مؤذن بگوید بشنوند و باید که همان بگوید مگر در حی علی الصلوة و حی علی الفلاح که درین دو کلمه لا و واخوة الا بالله العلی العظیم بگوید چون مؤذن الصلوة خیر من النوم بگوید بشنوند بگوید صدقت بر رت و بالحق نطقت اللهم بگوید بهتر است از نوم الغافلین و در کلمه حی علی الفلاح باشد الله کان و الم یسألکم یکن در ظمیر میگوید اگر فرود میسرید در آنجا باید که دو رکعت نماز تحیت مسجد بگذارد و پیش از آنکه بنشیند و این دو رکعت سنت است در مذہب و در مذہب امام شافعی هر واجب در سراجی میگوید الصلوة خیر من النوم در بانگ نماز باید او بگوید و در اقامت بگوید و در پاره میگوید باید که بانگ نماز و اقامت هر دو مقابل قبله بگوید مگر حی علی الصلوة و حی علی الفلاح در کافی میگوید اگر وضو بانگ نماز بگوید نزدیک بیشتر علماء مکروه نبود فاما اگر بی وضو اقامت بگوید نزدیک بعضی مکروه نبود و نزدیک بعضی مکروه بود و اگر جنب بانگ نماز و اقامت بگوید مکروه بود بالاتفاق علماء و کافی میگوید فتوی نیست که بانگ نماز جنب بازگرداند و اقامت جنب بازنگرداند و بانگ نماز بی وضو و اقامت بی وضو باز نگرداند و در سراجی میگوید بانگ نماز جنب باز باید گردانید و اقامت نه در نهایت میگوید اگر بانگ نماز و اقامت مقابل قبله بگوید مکروه بود و در کتب و سراجی میگوید چون مؤذن در بانگ نماز حی علی الصلوة و حی علی الفلاح بگوید باید که رست و چپا روی بگرداند فاما در اقامت چون بی حی علی الصلوة و حی علی الفلاح برسد باید که روی رست و چپا بگرداند مگر بر کسی که نیک منتظر اقامت باشد و بعضی گفته اند اگر تنها باشد بر کسی حی علی الصلوة و حی علی الفلاح رست و چپا روی بگرداند فاما فتوای نیست که روی رست و چپا بگرداند اگر چه بانگ نماز و رکوش پسرک بگوید بعد از اذان و در شرع الاسلام میگوید که چون فرزند زاده شود در رکوش رست او بانگ نماز بگوید و در رکوش چپا بگوید و در نهایت میگوید باید که مؤذن میان بانگ نماز و میان اقامت مقدار چهار رکعت بنشیند مگر در نماز شام که اندک صبر کند و این قول امام عظیم است اگر بانگ نماز و اقامت هر دو متصل بگوید مکروه بود در سراجی میگوید مردی بانگ نماز گفت و متر شد بهتر آن بود که بانگ نماز او باز گردانند و در لفظ میگوید چون

یعنی ای رست گفتی و رست گفتی و حق ناطق شدی پس باز خدا یا خیر را بگویند باز از خواب غافلان می آید و عمل است یعنی بیار و حی علی الصلوة یعنی بیا نماز را بخوان و اللغات







است و نزد یک امام ابو یوسف است امام محمد و بیرون آمدن از نماز یعنی بازگذاشته فریضه نیست پس اگر  
مردی نماز بجا آورد و التماس تا عید و رسول خوانده بود و سلام نکرده بود که آفتاب بیرون آید  
نماز او نزد یک امام عظیم السلام رحمه الله علیه روا نباشد زیرا که او بفعل خود از نماز بیرون نیامده است  
و نزد یک امام ابو یوسف و امام محمد رحمه الله نماز او روا باشد هر چه در نماز جز این باشد و نیز  
است فریضه نیست هر که ازین پانزده چیز که فریضه است ترک گیرد نماز او روا نباشد  
خواه عمدی ترک گیرد خواه بفراموشی بعضی علماء گفته اند هر که این پانزده چیز را فریضه نداند نماز  
او روا نیست اگر چه پانزده چیز بجا آورده باشد و اجابت در نماز نیست و یک است  
یکی لفظ تکبیر بحسب نماز الله اگر گفتن دوم اول یا نشستن در نماز چهارگانی سوّم التماس در هر دو  
نشستن چهارم بجا آوردن هر فریضه در محل خود پنجم بجا آوردن هر واجب در محل خود ششم  
بیرون آمدن از نماز بفعل سلام تنهیم تعین قرائت در دو رکعت اول بحسب خواندن قرآن ششم  
تعیین التماس در دو رکعت اول پنجم خواندن التماس یک بار در دو رکعت اول و ششم  
خواندن سورت یا یک آیت در از یا یک آیت کوتاه یا التماس در دو رکعت اول یا از و هم اول یا از  
بعد از الحمد سوره خواندن دوازدهم خواندن و عاقبت روزه تسبیح و هم بلند خواندن بر امام در نماز  
شام و در نماز بجا آوردن نماز خفتن چهاردهم ساکن خواندن بر امام در نماز پیشین و در نماز دیگر اگر  
ازین چهارده چیز که واجب است چیزی بفراموشی ترک گیرد سجد سهو بجا آورد و اگر عمدی ترک گیرد  
سجد سهو بجا نیارد و نماز او روا نباشد بالتقصان و در ترک گرفتن سفت واجب دیگر که بعد از  
چهارده است سجد سهو واجب نیست پانزدهم قرار گرفتن در رکوع و سجود شانزدهم فراموشی بوی  
منقذی در نماز وقت قرآن خواندن امام شافعی پس روی امام کردن بر همه حال اگر چه از نماز  
منقذی محسوب نباشد و فراموشی سجده تلاوت نیست بر امام و بر کسیکه تنها نماز میگذارد و فراموشی  
تکبیرات عیدین گفتن نشستم تکبیر رکوع نماز عید گفتن نیست و تکبیر سجد سهو کردن بر امام جز  
در نماز عیدین و سجد و بر کسیکه تنها نماز میگذارد و در نماز نیست و فراموشی چیزی نیست یک مرتبه  
دست برداشتن و تکبیر اول دوم هر دو دست برداشتن و تکبیر پیش از دعا قوت خود هر دو دست  
برداشتن و تکبیر عیدین چهارم کشاده و نشستن استخوان در وقت تکبیر گفتن  
نشستن و خدنگار و نماز او خوانده قرائت یا تکبیر اول یا نشستن خواندن در رکوع بالتقصان ششم  
کردن و نماز گذاردن و التماس شدی و بر او سه آفتاب

واجبات در نماز است و یک است

در نماز است و فراموشی چیزی نیست







وقت و تشهد و رکعت ششم برابر و شستن بر آب پشت رکوع هفتم بر زمین نهادن دو رکعت پیش از دو دست و  
نهادن دو دست پیش از زمینی و نهادن بینی پیش از پیشانی در هر دو سجده هفتم چون سجد  
سجده بردارد عکس این کند نهم سجده کردن میان هر دو دست دهم روی انگشتان دست و پا  
جانب قبله کردن وقت سجده یازدهم ترک گرفتن خاک و خوی بر روی پیش از سلام دوازدهم  
کشاده و شستن میان هر دو پای مقدار چهار انگشت وقت ایستادن در نماز سیزدهم نهادن هر دو  
دست بر هر دو ران در هر دو شستن چهاردهم گردانیدن رو رستاده و چپا وقت سلام و این  
چهارده چیز در حق همه مستحب است یازدهم بر دوشستن هر دو دست تا زمره کوش در وقت گفتن  
تکبیر که دست بر می باید داشت و این در حق مردان مستحب است فاما در حق زنان مستحب است که  
دستها در وقت تکبیر گفتن تا گفت بردارند و نهادن دستها زیر ناف مردان را و بر سینه زنان را  
شانزدهم بیرون آوردن هر دو کف دست از آستین در وقت تکبیر گفتن در حق مردان هفدهم  
قرآن خواندن امام را در هر سجده نماز مقدار یک از پیغامبر صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند نهم  
زیادت گفتن سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلی از سه بار در حق کسیکه تنها نماز میکند و فاما باید که طاق  
گوید نوزدهم دور دوشستن بازو ها از شکم و دور دوشستن شکم از رانها و دور دوشستن از ساق و دور دوشستن  
ساق از زمین وقت سجده کردن در حق مردان بستم عکس این در حق زنان بست و یکم خواندن فاتحه در  
دو رکعت آخر در فرضینه و فتوی برین قول است بست و دوم بسم الله الرحمن الرحیم گفتن در هر رکعت ام  
و منفردا بست و سوم منتظر بودن بموقوف راتان آن زمان که امام سلام گوید و محرمات در نماز چهارده  
چیز است یکی بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم دوم بلند گفتن آمین بعد از الحمد سوم گردانیدن بعضی  
روی از قبله چهارم نظر کردن بجانب آسمان پنجم تکبیر کردن بیستون بار بعد از ششم بر دوشستن دستها  
در محله که دستها بر نمی باید داشت چنانچه در رکوع و سجده هفتم بر دوشستن انگشتان پا پس از زمین  
در رکوع و سجده ششم نشستن بر پاشنه پای در وقت خواندن التحيات نهم باز سجد کردن بجامه کم  
از سه بار فاما اگر سه بار بازی متصل کند نماز او بشکند و ششم اشارت با انگشت در خواندن التحيات  
بوقت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله یازدهم یکجانب سلام گفتن دوازدهم  
خواندن دعا قنوت در غیر نماز و نتر سیزدهم زیاده بر الله کسب گفتن و زیاده بر سبحانک

محکمات و نیاز چهارم حضرت

سند اوراق  
مجلس و وضع ایشان را  
مستنداتی که در میان  
مجلس است و کلمات  
و مضامین از آن جوید



اللهم نا آخر خواندن و زیاده خواندن الحیات از عیده و رسول در شستن اول چهار و دوم ترک گرفتن واجب است از  
 واجبات که آن بست و یکی است در محیط محرات و مکروبات و مکروبات و مکروبات  
 در نماز پنجاه و شش است یک یک بگیر گفتن دو بار و سه بار و دوم شستن آیات قرآن را با تسبیحات یا دست  
 بر طریق عقد سوم دست بر تهیگاه نهادن چهارم سرفیدن بیعذر اگر چه حرف پیدا شود و پنجم افشردن انگشتان  
 ششم و سیدگی نشود و هفتم درم و آنچه بدین ماند در دهن و شستن اگر خواندن سنت قرابت ممکن نباشد فاما  
 اگر خواندن سنت قرابت ممکن نباشد آن زمان درم در دهن و شستن مباح است و اگر دهن چنان بپزد  
 که خواندن نتواند آن زمان نماز روایت ششم فرو بردن آنچه در دندان مانده باشد اگر کم از نخود باشد  
 فاما اگر مقدار نخود فرو برد نماز روایت نهم ترک گرفتن سنتی از سنتهای نماز که آن بست و هفت  
 ست دهم تمام کردن قرابت در رکوع یازدهم سمع الله لمن حمده گفتن در حالتی که در سجده میرود  
 الله اکبر گفتن در سجده دوازدهم نهادن هر دو دست بر زمین پیش از زانو برای سجده نهم  
 سیزدهم بر دوشستن هر دو دست از زمین بعد از بر دوشستن زانو در حالت ایستادن چهاردهم شستن در  
 نماز بر طریق سگ یازدهم پوشیدن دهن بپایه و ناپوشیدن دهن وقت فازه شانزدهم بستن چشم  
 مقدم دور کردن سنگریزه اگر آنکه سجده کردن ممکن نباشد آن زمان یکبار یا دو بار دور کند و نهم دور  
 کردن خاک و خوی از پیشانی پیش از سلام دادن نوزدهم برگرفتن جامه وقت رختن سجده بیستم  
 فازه آوردن و ناپوشیدن دهن بیستم یکم ندانم شکستن بست و دوم انگشتان شکستن بست و سوم  
 انداختن از پای برپای در حالتیکه ایستاده است بست و چهارم کشاده نهادن انگشتان دست در حالت رکوع  
 و در حالت تکبیر اول و کشاده نهادن انگشتان دست در غیر رکوع و در غیر تکبیر اول بست و پنجم تحمیل خواندن قرابت  
 بست و ششم ترک گرفتن برابری سر با پشت رطبه رکوع بست و هفتم گام زدن سه بار یا چهار بار بیست  
 اگر بعد هر گامی ساعتی ایستد بیست و هشتم میل کردن رستا و چپا بست و نهم شستن پیش کم از سه بار  
 بعمل اندک شستن آموختن کردن پیش کم از سه بار بعمل اندک حتی و یکم بیرون انداختن خوی نهی و دوم  
 کشیدن موزه بعمل اندک فاما اگر بعمل بسیار موزه بکشد نماز بشکند حتی و سوم بومی کردن خوشبوی  
 سی و چهارم با و کردن سجاده یا با و غیر آن کم از سه بار حتی و پنجم تعیین کردن سوره بحسب  
 نماز که جز آن سوره نیست بخواند و ششم گفته اند که در هر دو سوره است که اگر اعتقاد کنند  
 که فازه بر از سجده فارسی دهن دره که بعد از نماز گویند سلام تمام و بیست و هفتم که وقت رختن میان هر دو  
 واقع شود یعنی تمام سب و یعنی سب و بیست و هشتم

و مکروبات در نماز پنجاه و شش







در نماز نفل اگر چه  
عذر نباشد تخم دیدن امام گوشه چشم جانب مقتدیان اگر امام را شک شود که چند رکعت گذارده است  
مفسدات نماز یعنی شکسته نماز پنج چیز است یکی سخن گفتن بسخن مردمان دوم خندیدن که خود  
بشنود سوم عمل بسیار که بجهت اصلاح نماز نباشد چهارم فریضه ترک گرفتن از فرائض نماز بی عذر  
خواه عمدًا خواه بفراموشی پنجم حدث کردن عمدًا در مضمرات می گوید اگر مردی نماز بامداد  
میگذارد و آفتاب برآمد نماز او روا نباشد فاما نماز دیگر میگذارد آفتاب فروفت نماز او روا بود  
در سراجی میگوید اگر مردی در نماز باواز بلند گریست اگر بسبب کربشت یا ذکر هزخ گریسته است  
نماز او روا بود و اگر بسبب درو یا عشق یا مصیبت گریسته است نماز او روا نبود و در پایہ مضمرات میگوید اگر مردی  
را در نماز عطسه آمد الحمد لله گفت نماز او روا بود و اگر دیگر برحک الله گفت نماز او روا نبود و مضمرات  
میگوید مردی نماز میگذارد و او را گفتند فلان ثقلید یعنی مرد او گفت انا لله وانا الیه رجوع اگر مردی  
بست که من در نماز مانده بود و او را جواب گویند است نماز او روا نبود و مرد نماز میگذارد و او را  
گفتند فلان آمد و یا فلان مختار فتح شد او گفت الحمد لله یا گفت الله اکبر و یا گفت اللهم صل علی محمد  
اگر مرد او است که من در نماز مانده بود و او را جواب گویند است نماز او روا نبود و مرد نماز میگذارد و او را  
زحمتی نماز میگذارد و در ایستادن و در رکوع رفتن بسبب بیم الله میگوید نماز او روا بود اگر زحمتی نماز  
میگذارد و در نماز آه میگوید و از گفتن آه او را چاره نیست نماز او روا بود اگر مردی در نماز تفکر کرد  
و حکایتی مرتب در خاطر گذرانید و شعری بر زبان گفت نماز او روا بود و اگر مردی در نماز رکوع و سجود زیاد  
کرد نماز او روا بود و در نهایت میگوید اگر مردی در نماز آه گفت یا گریست و حروف پیدا شد اگر بسبب ذکر  
بهشت یا دوزخ است نماز او روا بود و اگر بسبب درو یا عشق یا مصیبت نماز او روا نبود اگر زحمتی در نماز آه میگوید  
و او را چاره نیست نماز او روا بود و اکام محرم میگوید اگر زحمتی لا عزت و آه میگوید نماز او روا نبود  
و اگر فریضه است روا بود و در طمیر خانی و کافی میگوید اگر مردی را در نماز عطسه آمد و یا فازه نماز او روا بود اگر چه  
حروف پیدا شود فاما اگر در نماز آه یا اگر چاره نباشد نماز نشکند اگر چه حروف پیدا شود و اگر چاره  
باشد اگر حروف پیدا شود نماز او روا نبود اگر حروف پیدا شود نماز او روا بود در کاسه و  
نمایه میگوید اگر مردی در نماز سر قی و حروف پیدا شد نماز نشکند و اگر حروف پیدا شد چون اخ  
له مختار بابت اول یعنی قلعه و اعطای و نام شنبه از موسی قیت الله تفکر اندیشه کردن از شعیب

له مختار بابت اول یعنی قلعه و اعطای و نام شنبه از موسی قیت الله تفکر اندیشه کردن از شعیب



اگر چه چاره بود نماز بشکند و اگر چاره نبود نماز نشکند در نهایت ظمیری و فتاوی حجت میگوید اگر مردی در نماز  
وقت عطسه بخورد گفت نماز نشکند و اگر بر حرکت بک گفت نماز بشکند بعضی گفته اند اگر خود را بر حرکت  
گفت نماز نشکند و اگر دیگر را گفته است نماز بشکند و روضه میگوید مردی نماز میگذارد و آری گفت اگر  
آری گفتن او را عادت است که خارج نماز هم میگوید نماز او روا بود و اگر عادت نیست و آری گفت نماز او  
روا نبود در روضه میگوید اگر مردی را در نماز شیطان وسوسه کرد او گفت لا حول و لا قوت  
الا بالله العلی العظیم اگر وسوسه در کار آخرت است نماز روا بود و اگر در کار دنیا است مناس  
روا نبود در روضه میگوید مردی در نماز نام پیغمبر شنید و گفت صلی الله علیه وسلم نماز او روا نبود و اگر  
نام پیغمبر شنید و صلی الله علیه وسلم میگوید نماز روا بود و در فروع نیشاپوری میگوید مردی نماز میگذارد  
و او پیراهن یا جبهه فراغ پوشیده است و از او پوشیده است اگر آن مرد در از ریش است نماز روا بود  
زیرا که نظر او بر عورت او در حال رکوع نخواهد افتاد اگر ریش کوتاه است نماز روا نبود زیرا که نظر او بر عورت  
خواهد افتاد فاما در کبیری میگوید نماز او رواست در حال رکوع خواهد در از ریش است خواه  
کوتاه ریش و فتوی برین قول است زیرا که اگر نماز گذارنده عورت خود می بیند نماز او رواست و اگر دیگر  
عورت نماز گذارنده می بیند نماز او روا نیست در محیط میگوید اگر مردی سر برهنه است نماز میگذارد  
اگر بسبب کالی سر برهنه نماز میگذارد و نماز کرده است و اگر از بسبب سفتی یا امانت نفس خود سر برهنه نماز  
میگذارد آن زمان باک نیست فاما در عتابیه میگوید سر برهنه نماز گذاردن مکروه است اگر چه بسبب امانت  
نفس خود میگذارد و مردی از او پوشیده نماز میگذارد و پیراهن پوشیده است نماز او مکروه بود مگر آنکه  
ضرورت باشد و فتاوی حجت میگوید مردی با کلاه نماز میگذارد و کلاه از سر او افتاد و بهتر نیست  
که بیک دست بجل اندک کلاه بر سر نهد و نماز گذارد و مردی نماز میگذارد و دستار از سر او افتاد اگر دستار  
چنانچه بسته بود همچنان افتاده است بهتر نیست که دستار بیک دست بجل اندک بر سر نهد و نماز گذارد و  
اگر دستار باز شده است درین صورت سر برهنه نماز گذاردن در پاه و شامان کافی میگوید اگر مردی یا  
عورت نماز میگذارد و چهارم حصه عورت او باز است نماز او روا نیست و عورت مرد از زیر ناف است تا  
زانو و ناف داخل عورت نیست فاما از الو داخل عورت است و تمام تن زن آزاد عورت است مگر  
روی و گفته است بعضی گفته اند قدم زن آزاد نیز عورت است فاما فتوی نیست که قدم داخل  
لحه و وسوسه بدی و کارهای ناصواب در دل انداختن و از زمین مسدود امانت بالکسر سبک شدن کسی را از صراح ۱۲







نماز گذارد و آن نماز را باز تکرار کند و این مسئله بر دو نوع است یکی نوع نیت که چهارم حصه جامه پاک باشد و  
 سه حصه پلید در صورت باید که بتجای نماز گذارد و اگر بر بنه نماز گذارد و روانیت دوم نوع آنست که کم از  
 چهارم حصه جامه پاک باشد و باقی جامه پلید در صورت نزدیک امام محرم بتجای نماز گذارد و نزدیک امام  
 اعظم و امام ابو یوسف خواه بتجای نماز گذارد خواه بر بنه نماز گذارد و اما بهتر نزدیک ایشان نیت که بتجای  
 نماز گذارد و در کافی میگوید مردی دو جامه پلید دارد و در یکی پلیدی بیشتر است و دیگری پلیدی اندک است  
 بهتر آن است که بجای که پلیدی اندک است بتجای نماز گذارد و اگر دو جامه پلید دارد که یکی  
 جامه چهارم حصه پلید است دوم جامه کم از چهارم حصه پلید است در صورت باید که بجای که کم از چهارم حصه  
 پلید است بتجای نماز گذارد و اگر دو جامه پلید دارد یکی تمام پلید است و دوم جامه سه حصه پلید است چهارم حصه  
 او پاک باید که بتجای نماز گذارد که چهارم حصه او پاک است و در کافی و بدایه نافع و تنبیح و عمده الصلوة  
 و نهایت میگوید نیت نماز کردن فرض است چون نیت نماز کند بعد از نیت متصل الله اکبر بگوید اگر مردی  
 نیت نماز کرد بعد از نیت کردن بکار دیگر مشغول شد بعد از آن الله اکبر میگوید نماز او بدان نیت  
 روانیت و اگر مردی اول الله اکبر گفت بعد از آن نیت نماز کرد و نماز او روانیت و فتوی برین قول  
 و امام کرخی هم میگوید تا آن زمانیکه در خواندن سبحانک اللهم است اگر نیت نماز کند روا باشد و بعضی گفته اند  
 نماز مانیکه در رکوع زفته است اگر نیت نماز کند روا باشد و نیت بدل فرضیه است اگر بر دل نماز گذارنده  
 این مقدار باشد که این نماز با بد است و یا نماز شام همین نیت بسنده است و نیت بزبان فرضیه است  
 اگر مردی بزبان نیت میکند و در دل نیت نمی کند نماز او روانیت فاما اگر نیت هم بدل میکند و هم  
 بزبان بهتر باشد مردی در وضو نیت نماز کرد بعد از وضو کردن بچیز دیگر مشغول نشد و هم  
 بدان نیت در نماز درآمد نماز او روا باشد و در نفل و در نماز تراویح مطلق نیت کافیست پس اگر گوید  
 نَوَيْتُ أَنْ أُحِلَّ لِي لَيْلَتُكَ كَأَنَّكَ تَنْتَبِهُنِ مَتَوَجَّهًا إِلَى حِجَّةِ الْكَعْبَةِ أَلَا هُوَ أَكْبَرُ وَابَشَدَ عَنِّي أَرَجُ مَا لَوْ تَنَفَّلَ  
 صلوة سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم و صلوة التراویح بگوید هم روا باشد و فتوی برین قول است  
 نماز فرضیه مطلق نیت کافیست باید که تعیین کند چنانچه تعیین صلوة الفجر و اربع رکعات صلوة الظهر  
 اگر تعیین نکند روا باشد و اگر در نماز فرضیه بگوید که نیت فرضیه وقت کردم هم روا باشد اگر در نیت جمع  
 اگر در جمعه بگوید که نیت فرضیه وقت کردم روانیت و اگر مقیم صلوة الظهر گفت و اربع رکعات گفت  
 نیت کردم بیک نماز میخوام خاص بیک خدا میگویم دو رکعت ادر علیکودی کرده ام بظرف کعبه خدا بسیار بزرگ و عظم است



هم روا باشد زیرا که هرگاه نماز پیشین نیت کرد و نیت کرد زیرا که نماز پیشین چهار رکعت است  
و مقتدی را باید که نیت اقتدا هم بکند یعنی اقتدایت بهذا الامام بگوید و در نیت نماز جنازه نیت هر  
خدایش کند و دعای هر سه میت کند و رفتاری سراجی میگوید نیت نماز جنازه نیت اللهم فی نیت  
ان اصلک و ادعوا هذا المیت و احکام نماز جنازه در باب جنازه گفته شود انشاء الله تعالی و تراویگوید  
اگر مقتدی نیت اقتدا کند و چیزی دیگر نیت نکند نماز مقتدی روا باشد و فتوی برین قول است  
و اگر مقتدی نیت کند که نماز امام نیت کردم و چیزی دیگر نیت نکند روایت فاما اگر نیت کند که  
ادم در نماز امام روا باشد و فتوی بر تقیول است و در پیرویی و ذخیره میگوید اگر مردی نماز قضا  
دارد و آن نماز را به نیت ادا میگذارد و روا باشد و اگر مردی وقتی نماز میگذارد و نیت قضا میکند هم روا  
باشد و فتوی بر تقیول است در عمدة الصلوة میگوید روی بقبله آوردن در نماز یکی از فرضها  
نماز است و تراویگوید روی بقبله آوردن در نماز فرضیه است کسی را که ترس نباشد فاما کسی که ترس  
دشمن باشد یا ترس شیره و زحمت باشد و کسی که راه که روی او بجانب قبله کند و یا بر تخته دریا مانده  
باشد و می ترسد اگر روی بقبله خواهد آورد و غرق خواهد شد درین صورتها هر طایفه که تواند نماز  
گذارد و در خلاصه و مضمرات میگوید روی بقبله آوردن فرضیه است فاما نیت قبله فرضیه نیت  
چون روی بقبله آورد نماز روا باشد اگر چه نیت قبله نکند و فتوی برین قول است در طحاوی  
میگوید مردی از دشمن پنهان شده است و می ترسد که اگر خواب جنبید و یا روی بقبله خواهد آورد و  
دشمن خوابه شناخت روا باشد که آن مرد نشسته یا ایستاده یا غلطیده یا خنچه نکل باشد نماز گذارد و باشد  
بهر جانب که بر جانبی که روی او باشد فاما اگر مردی از ترس خلیش و آب از پیر فرو نمیتواند آمد و نیت  
سوار شده روی بقبله آورد و نماز با شارت گذارد و در تحفه میگوید مردی در میان شب یک قبله  
شد و کسی نیست که از سمت قبله برسد درین صورت خاطر خود را حاکم سازد و بر جانبی که خاطر او قرار گیرد  
که قبله است در آن سمت نماز گذارد و در تحفه و منافع و کافی میگوید برین مرد واجب نیست که برود و  
رود و از ایشان پرسد که سمت قبله کدام است و کسی میگوید مردی را قبله مشتبه شد و دو نفر او را بغیر  
کردند که قبله درین سمت است و خاطر او جانب دیگر قرار گرفته بود اگر این نفر از آن دو موضع بودند  
درین صورت سمتی که ایشان گویند آن سمت نماز بگذارد و جانبی که خاطر او قرار گرفته بود درین سمت  
اما ای باب خدا باید و نمی نیت کردم بلکه نماز خوانم برای بود و یا میگوید برای نیت فاما کسی که در آن روا دانند نماز  
و در شرح نصاب نوشته که قبله اصل نیت یعنی نوعی است که در آن نیت می شود و در تحفه میگوید نیت برین معنی مقبول است



نگذارد و اگر این دو نفر از آن موضع نه اند سینه که خاطر او قرار گرفته است در آن سمت نماز گذارد و ستمی که  
ایشان گویند در آن سمت نماز گذارد و در تخمین و فتاوی سراجی میگوید قبله در دیار میان دو مغرب است یک  
مغرب رستان دوم مغرب تابستان پس اگر میان آن دو مغرب نماز گذارد و او باشد و اگر بیرون  
این دو مغرب نماز گذارد و او نباشد در فتاوی ظهیری میگوید قبله اهل هند و آنچه ستمیست میان  
حجر و دوسیان کن یا نیست و بعضی عارفان گفته اند قبله آوسیان که بیست و قبله قریه گان در هفتم  
بیت المعمورست و قبله کربلای کربسیست و قبله جلالان عرش عرشست و قبله پیغامبران بیت المقدس  
و مطلوب همه خوشنودی خداست و در فتاوی سراجی میگوید قبله امام شافعی رخ نزدیک خطاست  
در کافی میگوید مروی را قبله مشتبه شد و او خاطر خود را حاکم ساخت چنانکه که خاطر او قرار گرفت  
او نماز گذارد و بعد از آن او را معلوم شد که آن سمت قبله نبود نماز او روا باشد اگر این  
مرد دیگر رکعت گذارده بود بعد از آن تحقیق شد که در سمت دیگرست باید که او بگردد و باقی نماز در آن سمت  
بگذارد و نماز او روا باشد و اگر این مرد دیگر رکعت گذارده است چنانکه که خاطر او قرار گرفته بود بعد از آن  
خاطر او چنانی دیگر قرار گرفت باید که بگردد و باقی نماز در آن سمت گذارد و نماز او روا باشد پس اگر درین  
صورت چهار رکعت نماز در هر چهار سمت بگذارد و نماز او روا باشد در فتاوی سراجی میگوید مرد  
در شب تاریک کسی قبله مشتبه شد باید که خاطر خود را حاکم سازد هر ستمی که خاطر او قرار گیرد در آن سمت  
نماز بگذارد و در فتاوی خانی میگوید مروی را در خانه خود قبله مشتبه شد دل خود را حاکم سازد و در تحقیق  
سمت قبله دست برد و او از همت شاید که گزیده باشد بگز و چنانچه که مردم و مانند این در فضائے گوید  
مرویی را قبله مشتبه شد و خاطر او بیچ چنانی قرار گیرد و بعضی گفته اند هر چهار سمت نماز گذارد و در عده  
المفتی میگوید چون کسی استقبال بر علیه کسی کند نماز کسانیکه در آن سمت قبله گذارده باشد روا  
بود و در تهذیب میگوید بکر و است بول کردن در سمت قبله کافی میگوید نماز فضل سوار باشد  
گذارد و او باشد بیرون شهر است هر ستمی که روی هر کس باشد که باشد اگر بر زمین یا بر رکاب و پلیدی  
زیادت از درم شرعی باشد هم نماز درست و فتوی بر منقول است فاما در نماز فرضیه سوار را رواست  
که بر ضرورت چنانچه اگر سوار و بد لگام باشد که سوار شدن ندید یا گیرنده و یا یاری ده نیز نباشد  
و یا خلش باشد و بیچ جای خشک نماند باشد و در میانان باشد و یا ترس و زردان است  
که روی بالینه در از جمله ستم و کسر با موجوده بعضی فرشته مغرب را که در کتب بالغه مهم و کسوف است و آنچه که بر این  
سوار شوند و اللهم اعظم کلماته و لمن یسبحه قبه



و سیران بر رفته و آنچه بدین بانه در مصورت های نماز فریضه نیز سوار روست بر سمتی که روی مرکب  
 باشد و جهت نماز و ترزدیک امام عظمی از مرکب فرود آید و نزد یک امام محمد و امام ابو یوسف امام  
 شافعی فرود نیاید زیرا که نزد یک ایشان و ترک سنت دارد و نزد یک امام عظمی و ترزدیک است  
 و از امام عظمی روایت کرده اند که جهت سنت نماز باید او نیز از مرکب فرود آید و مقیم را نیز نماز  
 نفل سوار روست اگر از شهر موازنه دو کار و رفته باشد فاما در شهر نماز نفل سوار را نزد یک امام عظمی  
 روایت و این روایت در بار و نیات آورده است و نزد یک امام محمد روست بکر است نزد یک  
 امام ابو یوسف روست بی کرامت و در خلاصه گوید مردی در غیر سمت قبله نماز میگذارد  
 یا با جامه پلید نماز میگذارد و یا بی وضو نماز میگذارد بعضی گفته اند درین هر سه صورت  
 کافر گردد و بعضی گفته اند کافر نگردد و قاطعاً فتوی نیست که اگر بی وضو نماز گذارد کافر گردد و غیر  
 قبله و یا با جامه پلید نماز میگذارد کافر نگردد و در کافی میگوید نماز فریضه و نماز نفل درین کعبه  
 روست و نزد یک امام شافعی درون کعبه نماز و انیت و نماز درون کعبه هر چهار جانب و  
 است مردی بر امام کعبه نماز میگذارد و نزدیک دارد و باشد مردی درون کعبه امامت میکند و مقتدا  
 و دنبال او نماز میگذارد و بعضی مقتدیان پشت خود را جانب وی امام کردند و بعضی پشت خود را جانب  
 پشت امام کرده اند نماز مقتدی که پشت خود را جانب پشت امام کرده اند و باشد زیرا که ایشان در  
 جانب قبله دارند اگر چه پشت جانب امام است و نماز مقتدیان که پشت خود را جانب روی امام کرده اند  
 روایت زیرا که ایشان پیش از امام ایستاده اند مردی در مسجد حرام امامت میکند مقتدیان آن مرد را  
 اگر گرفته اند و هر سه روی جانب کعبه گرفته اند و بعضی پیش از امام ایستاده اند و بعضی عقب امام ایستاده اند  
 مقتدیان که عقب امام ایستاده اند و است و نماز مقتدیان که پیش از امام ایستاده اند و نیست اگر جانب امام  
 باشد و اگر جانب امام نباشد نماز ایشان نیز روا باشد و در طحاوی میگوید که کسی در کشتی روان نماز میگذارد  
 باید که روی خود را جانب قبله کند و اگر کشتی جانب بگیرد و باید که او هم بگردد و روی خود را جانب قبله کند و اگر روی بجانب  
 قبله نکند نماز او روا نیست و نماز فریضه و کشتی روان نیست روست اگر چه در ستادن کشتی گشت می باشد  
 و این قول امام عظمی است و نزد یک امام ابو یوسف و محمد روست و نیست گفته اند که زیاده کشتی گشت می باشد  
 آن زمان نزد یک هر سه نماز نشسته روا باشد و اما اگر در کشتی نماز با شارت گذارد او را مقنن در کعبه

ماه عقب الفجر اول و سراف معنی یافته و فرزند و فرزند زاده و بالفجر این کار و تحقیق بیست که از آن چهل کمان سازند  
 لغت اول و سکون ثانی و سراف معنی یافته و فرزند و فرزند زاده و بالفجر این کار و تحقیق بیست که از آن چهل کمان سازند



و سجود باشد نماز او نزدیک هر سه امام روانیست در فتاوی سراجی میگوید مردی در کشتی روان نشسته  
نماز میکند و روا باشد اگر چه او را مقدور است آمدن از کشتی باشد و این قول امام اعظم  
رحم است فاما باید که روی و بجانب قبله باشد در فتاوی سراجی میگوید مردی در کشتی روان نشسته  
نماز میکند و او را مقدور بیرون آمدن از کشتی هست نماز او رواست اگر چه در ابتدا در کشتی گشت  
سرا باشد و این قول امام اعظم رحم است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد روایت مکرر آنکه در ابتدا  
کشتی گشت سرا باشد فاما اگر ایستاده نماز گذارد بهتر باشد و اگر بیرون آمدن از کشتی مقدور باشد بهتر است  
که بیرون آید و ایستاده بزمین نماز گذارد و این در صورتیست که کشتی روان باشد و اگر کشتی بسته باشد نزدیک  
هر سه امام نماز نشسته روایت و روی قبله آوردن در نماز در کشتی لازم است و قبول کردن مقابل قبله کروی  
است فاما اگر پشت بجانب قبله کند و قدم چنان بگذارد در روایت است در یک روایت کرده نیست و در  
روایت دیگر کرده است فاما بهتر نیست که در قدم چنان باشد نیز جانب قبله کند در نهایی میگوید کرده است  
پای فراز کردن عمدا جانب قبله در خواب و جز آن و کرده است پای فراز کردن جانب مصحف و جانب  
کتابهای فقه در خلاصه میگوید پای فراز کردن سمت مصحف کرده است و این در صورتیست که پای  
مقابل مصحف باشد اما اگر مصحف در طاقیست یا راستا و یا چپا قدم باشد در صورتیست که کرده نیست  
فاما اگر طهارت جانب قبله میکند و یا پلیدی جانب قبله میشود نزدیک بعضی علما کرده است و  
نزدیک بعضی کرده نیست و این قول امام قزاشیست پیغمبر فرمود صلی الله علیه و سلم هر که نادانست جانب قبله  
بول کند چون باد آید بگرد و خدا تعالی او را بیاورد و کرده است رفتن قدح یا انگشتی که در آن نام خدایت  
است یا قرآن است و کرده است سخن گفتن در حال جلع و در حال قضای بیت الخلاء و کرده است عورت  
را که پسر را بجانب قبله ببول کند و نیز بگزاران عورت نشود نه پسر که مردی بجانب قبله بفراموشی  
بول میکرد و او را ببول گرفتند و آمده که این سمت قبله است اگر او را ممکن باشد از سمت قبله بگرد و چون  
بگرد و آفریده شود و اگر نکرد باک نیست مغفرت بخیر توبه همینست در فتاوی حجت میگوید بعضی علما  
گفته اند قبله کسانی که در مسجد حرام میگذرانند کعبه است و قبله کسانی که در مکه نماز میکنند مسجد حرام است  
و قبله کسانی که در حرم نماز میکنند آنست که است و قبله تمام عالم زمین حرام است در فتاوی سراجی میگوید مردی  
بر آوردن مکه قبله مشتبه شد و او خاطر خود را عالم ساخت و نماز گذارد و بعد از آن تحقیق شد  
که کشتی بالفتح سرگردین ۱۲ غلطه قدح یا بعضی پاخانه است ۱۳ حرم بختین طاهره کرد اگر خانه کعبه است آدمی حرم و  
دیگر حیوانات در آن قتل کردن حرام است ۱۴



نماز جانب کعبه کرده است بعضی گفته اند که نماز باز گرداند و بعضی گفته اند که نماز باز نکرده و فتوی برین قول است  
 در محیط میگوید در نماز روی خود را از جانب قبله بگرداند باز چنان همان روی بجانب قبله کرد و روا باشد  
 فاما اگر روی بایستنه از قبله بگرداند مقدار یک کنی توقف کند بعضی گفته اند نماز او روا باشد باب  
 پانزدهم در بیان طریق گذاردن نماز - در هدایه و کافی و کتر میگوید چون تکبیر اول را نماز بگوید  
 دستها بردارد و بعد از آن تکبیر اول گوید و تکبیر اول فرضیه است و دستها برداشتن سنت است  
 فاما باید که اول دست بردارد بعد از آن تکبیر اول بگوید و فتوی برین قول است و امام ابو یوسف میگوید  
 که دستها با تکبیر اول بردارد و پیش از تکبیر اول دستها بر نیارد و در طحاوی میگوید در تکبیر اول دستها  
 تا گوش بردارد و چنانچه ز انگشت هر دو دست برابر زمره گوش باشد و این مردان سنت است  
 فاما زنان ایاید که دستها تا کتف بردارند و رفتاوی خلاصه نصاب میگوید اگر مردی در تکبیر اول دستها  
 بر نیارد بعضی علما گفته اند نیز بیکار شود و بعضی گفته اند نیز بیکار نشود فاما فتوی نیست که اگر وقتی از  
 وقتها دست بر نیارد نیز بیکار نشود و اگر پیوسته دستها بر نیارد نیز بیکار نشود و مناقع میگوید که امام  
 الشمس المأمور که و پیری میگوید یعنی برداشتن دستها در تکبیر اول نیست که هر چه خیر خدا تعالی است پس دست  
 کردم و روی به بندگی خدا تعالی آوردم برداشتن دست رست گوی اشارت بر ترک دنیا است و برداشتن  
 دست چپ گوی اشارت بر ترک عقبی است و محیط و فوائد و جامع صغیر میگوید تکبیر یک در نماز میگوید  
 در آن تکبیر یک نداشتند زیرا که اگر در اول اکبر کشد چنانچه اکبار بگوید الله اکبر خطا گفته باشد و نیز و بعضی علما  
 نماز بشکنند و بعضی علما گفته اند کافر گردد اگر عدا کشیده باشد و اگر میان لفظ الله اکبر کشد روا باشد  
 فاما اگر میان هم نداشتند بهتر باشد و اگر در آخر لفظ الله کشد خطا گفته باشد و نماز بشکنند و اگر در اکبر  
 کشد نماز بشکنند خواه در اول اکبر کشد خواه در میان خواه در آخر فاما اگر عدا میان اکبر کشد چنانچه گوید  
 الله اکبار نماز هم بشکنند و کافر گردد و اگر عدا کشیده باشد کافر نگردد و اما استنفا گوید در طحاوی  
 میگوید چون دستها بجهت تکبیر اول بردارد و میان انگشتان کشاده دارد فاما بهتر است که کشاکی انگشتان  
 میان باشد و رهنمایه میگوید انگشتان دست برابر عادت بگذارد و نه کشا دارد و نه متصل انگشتان با  
 دست مستقبل قبله کند و اسباب المغفرت میگوید پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت هر که اول تکبیر را  
 در یابد او را بهتر باشد از هر ارشتر که در خانه صدقه فرستد و در صحیحین میگوید که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفته  
 به توقف ایستادن و در نماز کردن و چشم از نماز برداشتن و زانها را بلند کردن و زانها را بلند کردن و زانها را بلند کردن  
 خوشتر است از غلبه زانها

در بیان طریقی گذاردن نماز



تکبیر اول با امام بهتر از دنیا است و آنچه در دنیا است امیر المؤمنین علیه السلام رضی الله عنه میگوید هر که یک کافرا  
 در جنگ بکشد آن مقدار موی که اندام آن کافر باشد خدا تعالی بنام آن کشته هر موی گوشه  
 در بهشت بنا فرماید اگر خدا تعالی مرا مقدار کشتن حاکم کافران عالم دادی و من نمیکشتم و مرا آن مقدار  
 اندوه نشدی که بقیوت شدن تکبیر اول با امام شود و امیر المؤمنین صدیق رضی الله عنه میگوید هر که یک  
 ختم قرآن کند آن مقدار حروف که در قرآن است پس هر حرفی خدا تعالی او را گوشه در بهشت  
 بدید اگر خدا تعالی مرا توفیق هر روز هزار ختم قرآن دادی و از من فوت شدی مرا آن مقدار اندوه  
 نشدی که بقیوت شدن تکبیر اول با امام شود و صلوة مسعوی میگوید خواجه حسن بصری رضی الله عنه میگوید  
 عنه و فتنه و ریح صادق خفته ماند شیطان بیاید خواجه را بیدار کرد و گفت برخیز که تکبیر اول از  
 تو فوت نشود خواجه حسن بصری گفت ای ملعون مقصود تو چیست که از مردمان عبادت با فوات شود  
 چون هست که مرا بیدار کردی شیطان جواب داد که وقتی از تو تکبیر اول از امام فوت شده بود جهت  
 آن چندان اندوه کردی که خدا تعالی بنام تو ثواب ده هزار تکبیر اول ثبت فرمود و امر فرمود  
 که اگر از تو تکبیر اول فوت شود تو باز چندان اندوه کنی که ثواب ده هزار تکبیر اول بایستی من  
 بیدار کردم تا همان ثواب یک تکبیر اول بایی در خیمه است از پیغمبر صلی الله علیه و سلم نه وقت که آسمانها  
 بنالند و عرش و کرسی در جنبش آیند و قتی که کسی بیتی را بگوید یا ندبنا حق دوم و قتی که از  
 زنا غسل کند سوم و قتی که از مصیبت تکبیر اول با امام فوت شود آسمانها بنالند و گویند که ای بار خدا یا اگر  
 قرآن شود بر سر این بنده بنزیم قرآن خدا تعالی در رسد که آسمانها صبر کنید که بنده من است شاید که  
 توبه کند و منقلوبه در شرح علانی میگوید که چون امام علیه السلام اکبر بگوید مقتدیان را باید که امام علیه السلام اکبر  
 بگوید و این قول امام عظیم است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد مقتدی علیه السلام اکبر بعد از گفتن  
 امام بگوید و در مصفی میگوید نزدیک امام عظیم مقتدی با امام تکبیر اول چنان بگوید که پیش از امام گفته باشد  
 و نه بعد از امام و نزدیک ایشان چون امام در را علیه السلام اکبر رسد مقتدی آن زمان علیه السلام اکبر بگوید اگر این  
 طریق مقتدی تکبیر بگوید ثواب تکبیر اول با امام در یافته باشد و در طریقه میگوید بعضی علماء  
 گفته اند هر امام را در رکعت اول باید ثواب تکبیر اول یافته باشد و فتوی برین قول است در  
 نصاب کافی میگوید اگر مقتدی تکبیر اول پیش از امام بگوید نماز مقتدی روا نیست

بلکه کوشش عظمی و او معذره و سکوت و بیاد و عظمی بنی بر آنده ۱۲ رکعت عظمی اول سکون ثانی بجهت فرار دادن و  
 نوشتن و حجت و مرد مقتدی علیه السلام امام عظمی پیش رود و در هر یک میباید پیشوا و یعنی رشته معماران ۱۲



در نصاب خلاصه میگوید اگر مردی بجای الله اکبر الله جل گفت و یا الله عظم گفت یا الرحمن کبر  
گفت و یا الرحیم کبر گفت یا الحمد لله گفت و یا سبحان الله گفت تکبیر عظم و امام محمد نماز او را  
باشد و رزاد میگوید که فتوی برین قول است در کافی میگوید اگر مردی تکبیر اول فارسی بگوید یعنی بجای الله اکبر  
بگوید ضلعت بزرگست نزدیک امام عظم رح رو باشد و اگر در وقت فوج کردن نام خدا  
فارسی بگوید نزدیک هر سه امام خوردن گوشت آن مذبوهر و یا باشد و اگر در نماز قرآن فارسی  
بخواند نماز او نزدیک امام عظم رح روست بکراست و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رح نماز او را  
نباشد مگر آنکه عربی خواندن نداند آن زبان رو باشد اگر در نماز قرآن زبان ترکی یا زبان سنده و  
خواند نماز او نزدیک امام عظم رح رو باشد و نزدیک ابوسعید بروی اگر قرآن در زبان فارسی بخواند نماز او  
روا باشد و زبان ترکی و سندی روا نباشد زیرا که زبان فارسی نزدیک است زبان عربی بسبب  
پیغامبر صلی الله علیه و سلم گفت که یشتیان در یشت زبان عربی هم گویند و هم فارسی بعضی علما گفته  
اند که امام عظم رحمه الله علیه بقول ایشان رجوع کرده است و فتوی برین قول است التحیات بسیار  
سخناند و یا خطبه روز جمعه بسیار میگوید نزدیک امام عظم رح رو باشد و اما اگر بانگ نماز فارسی  
بگوید اگر مردمان دریابند که این بانگ نماز است روا باشد اگر مردی بجای تکبیر اول اللهم اغفر لی  
بگوید نماز او باشد و اگر اللهم بگوید نزدیک علما کوفه نیز روا باشد و نزدیک علما بصره روا باشد و  
اگر بجای الله اکبر الله گوید و اگر نگوید نزدیک امام عظم رح و امام محمد رح روا باشد و چون تکبیر اول گفته باشد  
کف دست بر دست چپ نه زیناف و اما چون دست بر دست چپ نه باید که بندگاه دست  
چپ با انگشت دست راست و انگشت خورده حلقه کند در کافی و در ایامیگوید چون تکبیر اول گفته باشد  
دست بر دست چپ نه زیناف و دستهار القان نگذارد و اگر در تکبیرات عیدین و در طحاوی میگوید  
عورتی در نماز دستهار بر سینه نه در کافی میگوید بعد نیت سبحانک اللهم تا آخر خواند وانی و جهت  
وحی للذی تا آخر نزدیک امام عظم و امام محمد رح بخواند و نزدیک امام ابو یوسف رح بخواند و رتبه الصلوة  
میگوید که خواندن سبحانک اللهم تا آخر سنت است و در منبر است و نشان میگوید که چون همه ترم  
صلوة الله علیه و سلم بکرت خواندن سبحانک اللهم قبول شد و اما زبان شد که در او ان نساند  
سبحانک اللهم بخوانیم تا نماز ما نیز قبول شود و چنانچه توبه مهتر آدم علیه السلام قبول شد و صلوة مسعود  
صلوة بالفتح اول و سکون ثانی بل کین و نه الی و جهت جولدنی فطر السموات و الارض عینا و اما من المستشرقین



میگوید سبحانک اللهم تسبیح چهار فرشته است که عرش خداست تعالی بروشته اندیک است سبحانک اللهم بعد رکعت  
 دوم گفت و تبارک اسمک سوم گفت و تعالی جدک چهارم گفت و الا اله غیرک پس هر که سبحانک اللهم تا آخر  
 بخواند ثواب چهار فرشته که عرش بروشته اند بیاورد و در نصاب میگوید مردی امام را در اول  
 رکعت در خواندن قرآن دریافت اگر امام را در نماز میگوید که در این نماز قرآن بخواند سبحانک اللهم  
 بخواند و اگر امام را در رکعت اول در نمازی دریافت که قرآن ساکن میخواند سبحانک اللهم بخواند و فتوی  
 برین قول است در تهذیب میگوید چون امام در نماز بباد قرآن بلند خواندن آغاز کرد و مقتدی  
 سبحانک اللهم بخواند و در خیره و خلاصه میگوید مردی امام را در نماز خفتن در رکعت سوم دریافت باید که  
 سبحانک اللهم بگوید و اگر در رکعت اول و یا در رکعت دوم امام را در باید بعضی علما گفته اند که سبحانک  
 اللهم بخواند و بعضی گفته اند بخواند و فتوی برین قول است و بعضی گفته اند چون امام در خواندن قرآن سکته  
 کند آن زمان سبحانک اللهم بخواند و رکعاتی میگوید اگر امام باشد و یا تنها باشد اعوذ بالله من الشیطان  
 الرجیم نیز بخواند فاما مقتدی نزدیک امام عظم و امام محمد رح بخواند و نزدیک ابویوسف رح بخواند و در غیر  
 و خلاصه میگوید که فتوی بر قول امام ابویوسف رح است و رکعاتی میگوید اگر کسی امام را در رکعت  
 در باید نزدیک امام عظم و امام محمد رح در رکعت چهارم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بخواند و نزدیک  
 امام ابویوسف رح بخواند در عذة الصلوة میگوید ساکن خواندن اعوذ بالله سنت است و در باید  
 میگوید که امام و منفرد در هر رکعت بسم الله بگوید و در خیره و فتاوی حجت میگوید که فتوی برین قول  
 است و در عذایه میگوید نزدیک امام محمد رح بر سر هر سوره بسم الله الرحمن الرحیم بگوید و فتوی  
 برین قول است و رکعاتی میگوید نزدیک امام محمد رح در نماز میگوید که قرآن ساکن میخواند میان الحمد و بسم  
 سورت بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بعد از سورت فاتحه در نماز میگوید قرآن بلند خواند میان الحمد و بسم  
 سورت بسم الله الرحمن الرحیم بگوید فاما پیش از الحمد تسبیح بگوید و فتوی برین قول است در خطبه  
 میگوید که مقتدی تسبیح بگوید فاما کسیکه امام را در رکعت دوم دریافت باشد چون امام سلام  
 دهد او در رکعت چهارم بسم الله الرحمن الرحیم بخواند و این را سبق گویند و در عذة الصلوة  
 میگوید که ساکن خواندن بسم الله الرحمن الرحیم امام و منفرد راست است در بیابیع و خیره  
 میگوید مردی امام را در رکعت سوم در نماز خفتن دریافت باید که آن مرد نیت کند و سبحانک اللهم بخواند

۵۱ عرش شریف است که ساخته با شمع نامی و نیز در قرآن با نامان و نوعی از حرف با که آن سکه گویند



بخواند و نزدیک نام ابو یوسف رحمہ اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم نیز بخواند و فتویٰ برین قول است و نزدیک  
 امام محمد رحمہ دور وایت است و دیگر وایت اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم بخواند و در روایت دوم بخواند  
 و دو رکعت با امام بگذارد چون امام سلام گوید در دو رکعت باقی نزدیک امام محمد رحمہ اعوذ باللہ من الشیطان  
 الرجیم بخواند و نزدیک امام ابو یوسف رحمہ بخواند زیرا کہ چون با امام پیوستہ بود یکبار خواندہ بہت پس دوم  
 بار بخواند بعد از ان بسم اللہ الرحمن الرحیم بخواند پس قرآن بخواند و فتویٰ برین قول است و رفتاوی تحت  
 میگوید مردے با امام ستہ رکعت دریافت نزدیک فقیہ ابو اللیث بن مرد و دیگر کت باقی اعوذ باللہ من  
 الشیطان الرجیم بسم اللہ الرحمن الرحیم بخواند و نزدیک ابو جعفر کبیر سجا نک اللهم بخواند فاما فتویٰ نہت  
 کہ سجا نک اللهم بخواند فاما اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم بسم اللہ الرحمن الرحیم بخواند و دیگر کت باقی  
 بگذارد و در کترے گوید کہ اتفاق علامت کہ بسم اللہ الرحمن الرحیم از قرآن است بسم اللہ الرحمن الرحیم  
 منزل است برائے فرق کردن میان دو سورت پس جنب را بہ نیت قرآن بسم اللہ الرحمن الرحیم  
 نباید بخواند فاما اگر جنب بہ نیت آغاز کار بسم اللہ الرحمن الرحیم بخواند روا باشد و اسباب المغفرت  
 میگوید کہ انس بن مالک رضی اللہ عنہ روایت کردہ است از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ پیغمبر میگفت علیہ السلام  
 ہر کہ یکبار بسم اللہ الرحمن الرحیم میگوید خدا تعالیٰ گناہان پنجہ سالہ او بیامزد و در شریعت الاسلام میگوید  
 کہ اربع المؤمنین علی رضی اللہ عنہ میگوید کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت ہر کہ یکبار با خلاص بسم اللہ  
 الرحمن الرحیم بگوید خدا تعالیٰ چارہزار سالہ گناہ بزرگ او بیامزد و در شریعت الاسلام و اسباب المغفرت  
 میگوید کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ از زمین کاغذ بردارد کہ در ان بسم اللہ الرحمن الرحیم نوشته باشد اورا  
 از دوستان خدا تعالیٰ بنویسند و از مادر و پدر او عذاب سہل کنند اگر مادر و پدر او کافر مردہ باشند  
 و تفسیر امام ابو جعفر رضی اللہ عنہ میگوید ہر کہتے کہ در تورات و انجیل و زبور بود بہت آن برکت در  
 قرآن است و ہر کہتے کہ در تمام قرآن است آن برکت در فاتحہ بہت و ہر کہتے کہ در فاتحہ بہت آن  
 برکت در بسم اللہ الرحمن الرحیم بہت پس ہر کہ با خلاص بسم اللہ الرحمن الرحیم بگوید خدا تعالیٰ اورا ثواب  
 خواندن تورات و انجیل و زبور و فرقان بدد و تفسیر عمدۃ الصلاوۃ و در صلاوۃ مسعودی میگوید کہ  
 بسم اللہ الرحمن الرحیم بسیار گفتن سیر و نماز عادت یا بدکردن زیرا کہ بسم اللہ الرحمن الرحیم  
 نوزدہ حرف است و زبانہ و فرخ نیز نوزدہ اند چون بندہ مومن بسم اللہ الرحمن الرحیم بگوید خدا تعالیٰ  
 سلمہ ہر سنگار کردہ شدہ ۱۱۱ برکت یافتہ اول و ثانی و ثالث یعنی مالین و افزون شدن گاہی بسکون نیز آمدہ ۱۱۱







لک الحمد گوید و بعضی گفته اند ربنا لک الحمد و سمع الله لمن حمده گوید و رکافی امام ابو یوسف رحمہ روایت  
 میکنند از امام عظیم رح کہ تنها گذارند و سمع الله لمن حمده گوید و ربنا لک الحمد گوید و فتویٰ برین قول است کہ ربنا  
 الحمد گوید و سمع الله لمن حمده گوید و شرح طحاوی میگوید فتویٰ است کہ تنها گذارند و هر دو بگویند و  
 فتاویٰ حجت میگوید کہ سمع الله لمن حمده گوید ربنا لک الحمد گوید و رعمۃ الصلوٰۃ میگوید کہ تسبیح رکوع و سجده سنت  
 است و نزدیک امام طبع فریضہ است و در ہایہ میگوید چون سر از رکوع بردار و باید کہ رست بایستد و این را قیوم  
 گویند چون خوابد کہ در سجہ رود اشد اگر گوید و سجہ کند و رست بنشیند و این را جلسہ گویند و رست بایستادن بعد  
 رکوع و نشستن در میان رو سجہ و قرار گرفتن در رکوع و سجہ سنت فریضہ است این قول امام عظیم و امام محمد رح است و  
 نزدیک امام ابو یوسف امام شافعی و فریضہ است این را تخیل ارکان گویند و طحاوی میگوید چون در سجہ رود اول  
 زانو بر زمین نهد و بعد از آن دو دست بعد از آن بینی بعد از آن پیشانی و نزدیک بعضی علما اول پیشانی و بعد  
 از آن بینی یعنی ہر چہ بر زمین نزدیک است آنچیز اول بر زمین نهد و رکافی و رعمۃ الصلوٰۃ میگوید چون سر سجہ  
 بردارد اول پیشانی بردارد بعد از آن بینی بعد از آن دو دست بعد از آن دوزانو یعنی ہر چہ آسان نزدیک است  
 آن را اول بردارد و رہنمایہ میگوید زانو اول بر زمین موقت ہند کہ موزنای در پاسے تنگ نباشد فاما اگر موزنای  
 پای تنگ باشد اورا ممکن نیست اول دوزانو بر زمین نهد و درین صورت اول ستمہا بر زمین نهد فاما اول  
 دست رست نهد و بعد از آن دست چپ و بعد از آن زانو مانند رکافی میگوید چون سجہ کند باید کہ رکوع  
 در میان کفہا و دست باشد و رعمۃ الصلوٰۃ میگوید سجہ بہفت اندام بکند یعنی دو پای و دو دست و دوزانو  
 و پیشانی و سجہ کردن بہفت اندام سنت است در رکافی و کثر و نہایہ میگوید سجہ ہم بہ پیشانی کند و ہم بہ  
 بینی اگر سجہ یکے ازین دو کند ہم روا باشد اگر است و این قول امام عظیم رح است و نزدیک امام ابو یوسف  
 امام محمد رح اگر سجہ بہ پیشانی و بہ بینی نکند روا باشد و اگر سجہ بہ بینی کند و بہ پیشانی نکند روا نباشد و اگر  
 ہدایہ و منقولہ میگوید کہ در حال کہ بر پیشانی جہت باشد آن رخاں سجہ بہ بینی کند و بہ پیشانی نکند نزدیک  
 ستہ امام روا باشد و رہنمایہ میگوید اگر سجہ بر سنگ نرہ کند اگر بیشتر پیشانی بر زمین رسد روا باشد و اگر بیشتر  
 بینی بر زمین نرسد روا نباشد و رہنمایہ میگوید سجہ کردن بہ پیشانی و بینی ہر دو پاسے فریضہ است و سجہ  
 کردن بدو دست و بدوزانو فریضہ نیست و کسب میگوید بعضی علما گفته اند اگر کسی در سجہ دستہا  
 و زانو ہا بر زمین نهد نماز او روا نباشد فاما فتوے آنست کہ نماز او روا باشد زیرا کہ  
 نے قومہ بفتح کبار اسناد و کبار بر جہت رشتہ ایجا یعنی بعد از رکوع بایستادن است ۱۲۰۰ تعدیل برابر کردن ہر چہ  
 را بچہ سے و رست و دست کردن ۱۲۰۰



اگر مردی بر زمین بپایند و زانو ها و دست ها را در حال سجده بر زمین می افتد نماز او روا باشد  
اگر پائین ایستاده بر پای می ایستد و زانو ها را در حال سجده انگشتان پا از زمین بردارد  
نماز او روا باشد در خلاصه زاد میگوید هر دو پای بر زمین نهادن در حال سجده بر زمین و اگر کسی یک  
پای کند و یک بر دارد نماز او روا باشد در نهایت میگوید روا باشد اگر استیت در زاد میگوید اگر سجده  
بر سجده دستار کند و یا سجده بر پرگاه فاضل جامه کند که پوشیده است روا باشد اگر استیت نزدیک امام ایستد  
و امام شافعی هر روا نباشد قافا فتوی نیست که روا باشد در کبیری میگوید اگر سجده بر پشت کسی کند  
که در نماز است روا باشد قافا سجده بر پشت کسی کند که او در نماز نیست روا نباشد اگر سجده بر زانو  
خود کند اگر عذری باشد نماز او روا باشد و اگر عذری نباشد نماز او روا نباشد و فتوی برین قول است  
و اگر امام سر از رکوع بردارد پیش از آنکه مقتدی سه بار تسبیح رکوع بگوید باید که مقتدی تسبیح رکوع بگذارد  
و پس رکعت امام کند و فتوی برین قول است قافا اگر امام در رکعت سوم برخیزد و مقتدی التحیات بگوید  
و رسول بخواند باشد باید که مقتدی التحیات تا عبده و رسول بخواند بعد از آن پس وی امام کند و در پاره  
و کافی و تحفه میگوید چون در سجده رود اگر مرد باشد باز و مار کشاده دارد و شکم از راهها دور دارد و  
راهنما از ساق دور دارد و روی انگشتان و پای جانب قبله کند پس تسبیح سجده سه بار یا پنج بار بگوید  
پس سر از سجده اول بردارد و کبیر بگوید و رست بنشیند و مقدار یک تسبیح میان دو سجده توقف کند پس  
باز تکبیر بگوید و در سجده دوم رود پس باز تکبیر بگوید و بجهت رکعت دوم بر پائین پات برخیزد و در حال  
بر خاستن دستها بر زمین نهد و هر چه در رکعت اول کرده در رکعت دوم همان کند اگر آنکه بجا آمد اللهم  
اعوذ بالله که این دو چیز در رکعت دوم بخواند و دستها جز تکبیر اول بر ندارد و در پاره و کافی میگوید هر  
رکعت یگان قیام است و یگان رکوع و دو گان سجده کند حکمت چیست جواب گفت که چون شیطان از نماز  
سجده شد سجده نکرد روی و سپاه شد ما دو سجده کنیم بر آن مخالفت شیطان دوم آنکه سجده اول اشارت  
بر پشت که باز گل آفریده شد ایم و سجده دوم آنکه اشارت بر پشت که باز در گل خوابیم شد در رفع میگوید  
سجده اول برای شکر نعمت ایمان است و سجده دوم برای بقا ایمان است در کافی و پاره میگوید چون  
در قعد اول بنشیند اگر مردی باشد پای چپ بکشد و پای راست بایستد و انگشتان پای راست را جانب قبله  
کند هر دو دست بر پیرودان نهد و انگشتان دست را باز دارد و پس التحیات تا عبده و رسول  
ملک بر کماله بالفتح و کافه عربی یعنی پاره و وجه ۱۲ انگشت یگان کسان و مردان نامعین در اصل یک گان بوده است کافه  
عربی بجهت تخفیف صفت گرفته اند ۱۲







مراد عای بیاموز که در آخر نماز بخوانم پیغمبر گفت علیه السلام این دعا بخوان اللهم انی ظلمت فی حقک ما  
کثیرا فانه لا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک ارحم الراحمین انت الغفور الرحیم  
در صلوة مستوی گوید که این دعا بعد از التحیات بخواند هر چه که او را پیش آمده باشد خداوند آن را  
بکفایت رساند در طحاوی میگوید التحیات در دو دین دعا را در قنوه خیره نماز امام خواند و هم مقتدی  
خواند فاما کسیکه امام را در رکعت چهارم در یابد چون امام در خواندن التحیات نبیند بعضی گفته اند التحیات  
تا عبده و رسول بخواند و در دو نماز بخواند و بعضی گفته اند بعد از التحیات خاموش باشد و بعضی گفته اند  
بعد از التحیات اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله تا آن زمان که اگر که امام سلام گوید و تمام  
صغیر خالی میگوید یعنی نیست که این مرد بعد از خواندن التحیات هم در دو دعا با که امام میخواند  
بخواند از برای موافقت امام در ردایه و کافی میگوید پس سلام است و چپ گوید و در دو رکعت و در دو نماز  
السلام علیکم ورحمة الله گوید و در ردایه و کافی میگوید چون سلام نماز رستا گوید باید که نیت سلام بر کسانی کند که در  
راست از مردان و زنان و فرشتگان نگهبانان آنقدری که هستند و در سلام چپ نیز همین نیت کند و  
نزد یک بیشتر علما در زمانه نیت زبان نکرند فاما چون مقتدی سلام گوید باید که نیت بر امام نیز کند و  
اگر امام رستا باشد در سلام راستا امام را نیت کند و اگر امام چپ باشد در سلام چپ امام را نیت کند و اگر  
بر امام مقتدی باشد نزدیک امام ابو یوسف رح در سلام رستا نیت نام کند و نزدیک امام محمد رح در دو سلام نیت نام  
کند و اگر تنها از گزارد او در سلام نیت فرشتگان نگهبانان کند و دیگری آنکه امام در سلام نماز هم مقتدیان نیت کند  
فرشتگان نگهبانان را نیت کند و رکاتی و مجید میگوید چون فرشتگان نگهبانان در سلام راستا چپ نیت کند فرشتگان  
معین را نیت کند بلکه نیت سلام بر فرشتگان نگهبانان کند آنقدری که هستند زیرا که بعضی گفته اند با هر  
مسلمه دو فرشته هستند یکی در راستا که نیکی می نویسد و یکی چپ که بدی می نویسد و ایشان را اگر آن  
کسان نبیند گویند و بعضی گفته اند که بایر مسلمین پنج فرشته هستند یکی در رستا یکی بنویسد و یکی  
چپا بدی بنویسد و یکی پیش ناقدین خیر میکند و یکی از پس او فدا باز دارد و یکی بر پیشانی که پیغمبر علیه السلام  
را در روی توید و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تو اسب در دو بر رساند و بعضی گفته اند  
بایر مسلمین شصت فرشته است و بعضی گفته اند صد و شصت فرشته است چون درین  
فرشتگان اختلاف است نیت تعیین نکنند نیت سلام بر فرشتگان نگهبانان کند آن مقدار که  
عده سلام است اول بینه کردن نهادن و سلام گفتن و بعضی بزرگان گویند که فرشته موکل همراه آدمی با نیت



ہستند چنانچہ کہ در ایمان آوردن بر پیغمبر ان صلوٰۃ اللہ علیہ وسلم ایمان بر تمام پیغمبران بسیار و اخیر  
 تعین و تفسیر کے گوید اگر فرشتگان نگہبانان نباشند یوں آدمیان را ہلاک کنند  
 و خلاصہ میگوید مقتدی با امام سلام گوید و فتوے برین قول است و رکاعے میگوید  
 بیرون آمدن از نماز بلفظ سلام واجب است و این مذہب راست و نزدیک امام شافعی  
 بیرون آمدن از نماز بلفظ سلام فریضہ است **باب شانزدہم**  
**در بیان نماز ماکہ و ران بلند و ساکن** می خوانند و در ہدایہ میگوید  
 نماز است کہ امام را در آن قرآن بلند باید خواند یکے در ہر دو رکعت نماز باید دو سوم در دو رکعت نماز  
 شام سوم در دو رکعت اول نماز خفتن و بلند و صورتی خواند کہ امام باشد و اگر تنها نماز گذارد در  
 سہ نماز اورا اختیار است اگر خواهد بلند خواند چنانچہ خود بشنود زیرا کہ او امام نفس خود است  
 و اگر خواهد ساکن خواند زیرا کہ پس او کسی نیست کہ اورا بشنود تا بہتر نت کہ درین سہ نماز بلند  
 خواند چنانچہ خود بشنود اگر تنها باشد و دو نماز است کہ در آن قرآن ساکن می خواند اگر چہ امام  
 باشد یکے نماز پیشین دوم نماز دیگر فاما در نماز جمعہ و در نماز عیدین بلند خواند و در نماز نفلی کہ  
 در روز گذارد ساکن خواند و در نماز نفلی کہ در شب گذارد و خواہ ساکن خواہ بلند و ہذا نماز خفتن قضا  
 شدہ اگر ایشان نماز خفتن بعد از بر آمدن آفتاب بجماعت قضا بگذارند کہ امام بلند خواند و اگر نماز  
 خفتن تنها قضا گذارند ساکن خوانند و فتویٰ برین قول است مرقی و در نماز خفتن در دو رکعت  
 اول سورت خواند و فاتحہ فراموش کرد در دو رکعت آخرین فاتحہ را قضا خواند فاما اگر در دو رکعت  
 اول فاتحہ خواند و سورت فراموش کرد درین صورت سورت را در دو رکعت آخرین قضا خواند  
 و در دو رکعت آخرین فاتحہ و سورت بلند خواند و این قول امام عظیم و امام محمد است و نزدیک امام  
 ابو یوسف و در دو رکعت آخرین سورت بلند خواند و در ہدایہ و تہذیب و در مذہب و غیرہ  
 شرح طحاوی و خلاصہ میگوید چون در پیشین قرآن ساکن خواند باید کہ چنان خواند  
 کہ خود بشنود و اگر چنان بخواند کہ خود ہم نشنود نماز او بی فایست و فتوے برین قول است  
 نماز خفتن چون بلند خواند چنان خواند کہ دیگرے بشنود و این قول جعفر صادق است  
 و نزدیک امام کرخی اگر معروف درست خواند نماز او روا باشد اگر چہ خود نشنود و در تہذیب

باب شانزدہم در بیان نماز ماکہ و ران بلند و ساکن



میگوید اگر کسی در نماز قرآن چنان بخواند که زبان او هم بخنبد نماز او روا نیست و در پدایه میگوید همین حکم  
ست در چیزهای دیگر که زبان تعلق دارد چنانچه طلاق و عتاق پس اگر مردی بینه طلاق گفت  
و ساکن انشاء الله تعالی متصل گفت اگر انشاء الله چنان گفته است که خود شنیده است نزدیک فقیه  
جعفر سید وانی طلاق واقع نشود و اگر انشاء الله تعالی ساکن چنان گفته است که خود هم شنیده است  
نزدیک فقیه جعفر سید وانی طلاق واقع شود و نزدیک امام کرخی اگر انشاء الله تعالی چنان گفته است که خود  
هم شنیده است در کافی میگوید فرض قرابت در نماز یک آیت است اگر چه آیت خور و باشد و چون این  
قول امام عظم است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد در فرض قرابت در نماز سه آیت خود است یا یک آیت  
بزرگ چنانچه آیت الکرسی پس اگر مردی در نماز یک آیت خور و خواند چنانچه کم یلذ و آیت دیگر بخواند و  
نیز بخواند نزدیک امام عظم را و او را باشد و نزدیک صاحبیه روا نباشد سنت قرابت در نماز و نوع است  
یکه در حاله سفر و این نیز در دو نوع است یکی در حاله ضرورت چنانچه ترس دشمن و یا ترس در دین است  
با الحمد هر سوره نیکه خوش آید بخواند زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و سلم در نماز بابت او در سفر معودین یعنی قل اعوذ  
بر رب الفلق و قل اعوذ بر رب الناس خوانده است دوم در حاله غیر ضرورت چنانچه در حاله امن در تبصیر است  
نماز بابت او در نماز پیشین بعد از الحمد مثل سورت بروج بخواند و در نماز دیگر و در نماز خفتن بعد از الحمد سورت بخواند  
که کم از سورت بروج است و در نماز شام بعد از الحمد سورت بخواند که بغایت خور و باشد این حکم قرابت حاله سفر است  
فما دوم نوع سنت که در حاله حضرت یعنی در حاله که مسافر باشد این نیز در دو نوع است یکی نوع است  
که ضرورت باشد چنانچه اگر وقت نماز تنگ باشد درین حاله آن مقدار قرابت بخواند که وقت نماز فوت  
نشود و دوم نوع است که ضرورت نباشد درین حاله در نماز باید در هر دو رکعت نماز مقدار چهل آیت خارج الحمد  
بخواند در هر رکعت بیستگانه آیت بخواند و در روایت دوم است که در هر دو رکعت مقدار بیست آیت  
بخواند و در روایت سوم که در هر دو رکعت مقدار شصت آیت بخواند و در روایت چهارم است که در هر  
رکعت مقدار شصت آیت تا صد آیت خارج الحمد بخواند و بعضی گفته اند چهل آیت در هر دو رکعت بخواند و از بیست  
آیت تا شصت آیت با کسانی خواند که ایشان نه کمال باشند و نه رغبت از شصت آیت تا صد آیت با  
کسانی خواند که ایشان رغبت داشته و بعضی گفته اند اگر شبها کوتاه باشند آن چهل آیت بخواند و اگر شبها  
دراز باشند از آن از شصت آیت تا صد آیت بخواند و اگر شبها نه کوتاه باشند و نه دراز آن چهل آیت تا  
که عتاق بالفتح از او شدن غدا مان و کنیزان و غیره مدام علی نوع بالفتح گویند و قسم ۱۱۲

حرف درست گفته است طلاق واقع نشود اگر انشاء الله تعالی



پنجاه آیت بخواند و بعضی نظر در آیتها بزرگ و خورد و میان کرده اند و رنهایه میگوید امیر المؤمنین ابابکر صدیق هم در نماز باین سورت بقدر تمام بخواند چون از نماز فارغ شد امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفت ای خلیفه من خدا را نزدیک است که آفتاب بر آید ابو بکر صدیق جواب داد اگر چه آفتاب بر آید بارادرت تلاوت باید نه در غفلت و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه در نماز باین سورت یوسف خواند چون بآیت انما الشکوی الی حزن الی الله رسید گریه او را غلبه کرد و در رکوع رفت این در بیان سنت قرائت در نماز باین سورت و اما سنت قرائت در نماز پیشین است که در رنهایه و کافی میگوید که سنت است که در نماز پیشین ۲ مقدار آیتها خواند که در نماز باید او بخواند فاما در اصل گفته است که کم از آن خواند زیرا که وقت نماز پیشین وقت مشغول نیست پس اگر در وقت نماز پیشین قرائت آن مقدار خواند که در نماز باید او بخواند از کسب نماز و در نماز دیگر و در نماز خفتن در رکعت اول بعد از الحمد مقدار سورت بروج بخواند و در رکعت دوم مقدار سورت والسماء و الطارق بخواند و در نماز شام بعد از الحمد سورت خورشید بخواند و در کافی میگوید سنت است که در نماز باین سورت اول قرائت بیشتر خواند از رکعت دوم و همین حکم است در چهار نماز دیگر نزدیک امام محمد و هم در کافی میگوید باید که دو حصه قرائت در رکعت اول بخواند و یک حصه در رکعت دوم این مستحب است فاما اگر در رکعت اول بیشتر از دو حصه خواند و در رکعت دوم کم از یک حصه بخواند آن نبوی و اگر در رکعت دوم قرائت بیشتر از رکعت اول خواند باتفاق علما مکروه است مکروه در صورتیست که اگر در رکعت دوم سه آیت بیشتر بخواند از رکعت اول فاما اگر در رکعت دوم یک آیت یا دو آیت بیشتر از رکعت اول آن زمان مکروه نباشد و فتوی برین قول است باب مقدم در بیان امامت کردن سوره ایه میگوید که جماعت سنت مؤکده است پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت که جماعت از سنت است ترک نکند تکبیر جماعت اگر منافق و فاسق و عاصی حجت میگوید جماعت سنت مؤکده است یعنی نزدیک واجب است و نزدیک امام مالک و او و طائیف جماعت فرضیه است باید که نماز با جماعت گذارد که فرضیه است قولی و او و اجماع الراکعین و اسباب المغفرة میگوید پیغمبر صلی الله علیه و سلم جهنم را مثل صلوٰۃ الله علیه و سلم گفت که ای محمد بدستی و راستی چون مسلم نماز خفتن و نماز باین جماعت بگذارد چنانست که یک لک و بیست چهار هزار پیغمبر این را صلوٰۃ الله علیه و سلم در یافته باشد و با هر پیغمبری یک سال خداوند تعالی را عبادت کرده و چنانست که هر کس از مؤمنان سیر از کافران باز خرید باشد و بیک رکعت مسلم که با جماعت بگذارد و بهتر است از هر یک رکعت باشد سورت الفاتحه و سورت و نزلت و باره از قرآن مجید و نام شهر ساجل در یافعی شوری ۱۲۰ اصل یعنی مبسوط ۱۲۰

در بیان امامت



بلکہ از بہتر است از یک گنہ بیار کہ در راہ خدا تیغی صدقہ دہد و بہتر است از آنکہ یک گنہ گزینہ را طعام  
 میرود و بہتر است از آنکہ پشہ را جبارہ بد و بہتر است از آنکہ یک تکبیر ختم قرآن کند و بہتر از آنکہ صد یکا کہ پ  
 بغاز این بخت غزادادہ باشد و بہتر است از آنکہ طواف خانہ کعبہ یک گنہ کند و بہتر از آنکہ بسیار روزہ دارد  
 پیغمبر گفت علیہ السلام ترک نگیرد نیاز را بجماعت بدستیکہ ہر کہ یک گنہ نماز بجماعت بگذارد بہتر است از دہ ہزار گنہ  
 بگذارد و پیغمبر گفت صلعم اگر کسی تنہا از مقدار نماز گذاردہ باشد کہ تمام امتان من گذاردہ نہ و آن مقدار روزہ دارد کہ تمام  
 امتان من داشتہ اند و آن مقدار حج کند کہ تمام امتان من کردہ اند ہر یکی کہ در جماعت بکند فاما در جماعت جبہ فرغ خود تیغ  
 او را قرآن دہد تا گونہ ساز کند و در روز اندازند و نہ پرستند کہ کجا بودی و پیر کردی خدا تیغ بزرگی نظر رحمت در دنیا و  
 آخرت نکند و توبہ و قبول کند بعد از آن بایان گفتند یا رسول اللہ اگر آن مرد فریضہ تا تنہا میگذازد و پیغمبر گفت علیہ السلام  
 اگر یہ فریضہا میگذازد و تا انزمانی کہ بجماعت حاضر نشود جائے او در دنیا و آخرت و در دایہ فتاوی  
 سراجی میگوید پیغمبر گفت صلعم اللہ علیہ وسلم ہر کہ دنبال امام متقی نماز گذارد چنانست کہ دنیا و آخرت  
 صلعم نماز گذاردہ باشد کہ پیش ازین بودہ اند و ہر کہ دنبال امام عالم نماز گذاردہ باشد چنانست کہ  
 دنبال من گذاردہ و اسباب المغفرات میگوید پیغمبر صلعم اللہ علیہ وسلم گفت ہر کہ خشودوی  
 من خواہد باید کہ دوست مرا حضرت دارد بایان گفتند یا رسول اللہ دوست شما کیست پیغمبر گفت  
 علیہ السلام دوست من طالب علم است و طالب علم را دوست ترست از فرشتگان خدا و ایتعالی پس  
 ہر کہ حرمت دارد طالب علم را بدستی او مرا حرمت دہشتہ باشد و ہر کہ مرا حرمت دہشتہ باشد خدا تیغ  
 مرا حرمت دارد و ہر کہ خدا ایتعالی را حریت دارد جای او در بہشت است و پیغمبر گفت صلعم ہر کہ علماء را زیارت  
 کند چنانست کہ مرا زیارت کردہ باشد و ہر کہ دست علماء را گیر و چنانستی کہ دست در اگر فتنہ باشد و ہر کہ  
 با عالمان بنشیند چنانست کہ با من در دنیا نشسته باشد و ہر کہ با من در دنیا نشسته باشد خدا تیغ  
 او را روز قیامت با من در بہشت فرستد پیغمبر گفت علیہ السلام علماء بہت من چون پیغمبر است بنی اسرائیل  
 یعنی چنانچہ انبیاء بنی اسرائیل تبلیغ شریعت خالق را میکردند و پیچنین علماء بہت من اند تبلیغ شریعت  
 بہت مرا می کنند اما اگر چہ علماء بہت من جمع شوند بدرجہ پیچہ نرسند پیغمبر گفت علیہ السلام عالمان  
 میراثیان پیغمبر اند گفت پیغمبر بزرگی عالم بر عاید چنانستی کہ بزرگی من بر کمتر من شاید پیغمبر گفت علیہ السلام من متعجب  
 کہ او را علم فقہ نباشد در شبہ ماند کہ با سہا میگردد علماء گفتند ہر کہ علم از بد کند و را خیر خود را بوزن خود بکافہ می خورد  
 بعد از وفات پیغمبر و جنت کردی کہ این دانشمندان را اللہ اسرار علیہم معقوب علیہ السلام  
 در رطابہت و یکسہ اسرار علیہم ربانی بزرگوار خدا و پیغمبر گویند ہندہ خدا



پیغمبر گفت علیه السلام نظر کردن بر روی عالم عبادت است و پیغمبر گفت علیه السلام خواب عالم عبادت است  
 پس معلوم شد که عالم بزرگ است است از عبادی که او را علم فقه نباشد پس امامت عالم اولی باشد از امامت  
 و بر پایه میگوید که بهتر است هر که عالم باشد امامت کند و اگر در علم برابر باشند از آن کسی امامت کند که  
 قرآن بخواند و نیکو تر میدانند و اگر در خواندن قرآن نیز برابر باشند از آن کسی امامت کند که بر سایر کارها  
 باشد و اگر در همه چیز برابر باشند آن زمان کسی امامت کند که در سال بزرگ باشد و در کافی میگوید  
 اگر در سال هم برابر باشند آن زمان کسی امامت کند که خوب و باشد یعنی کسی که در شب بسیار نماز کند  
 امامت کند پیغمبر گفت علیه السلام هر که در شب نماز گذارد و روی او خوب شود و روی دیگران در پدایه  
 میگوید پیش فرستادن مکره است پیش فرستادن بنده بجهت امامت و اعزالی و قاسق و کور و ولد زنا  
 یعنی حرام زاده و اگر ایشان خود پیش رفتند و امامت کردند و او باشد و پدایه میگوید اگر کور  
 عالم تر باشد آن زمان امامت او مکره نباشد و پدایه میگوید از آن را نماز بجا است گذاردن مکره است  
 اگر امام مرد باشد و اما اگر زن باشد از آن را امامت کند مکره است و باید که میان صفت باشد و پیش  
 زود مرد و یک نفر امامت میکند باید که مقتدی جانبی است برابر امام نیست و فتوی برین قول است  
 و نزدیک امام محمد یک نفر مقتدی چنان است که انگشتان پایی او برابر باشند یا یکی امام باشد اگر این یک  
 نفر چنان امام است و یا پس امام است نماز او را باشد و اما بد کرده باشد و اگر مردی دو نفر امامت میکند  
 باید که پیش رود و ایشان پس ایستند و نزدیک ابو یوسف و امام محمد میان هر دو ایستد و رو نیست  
 مردان را که اقتدا کنند زن یا به پسر که در پدایه میگوید در صفت اول مردان نماز کنند بعد از آن پسران  
 و بعد از آن زنان و جامع البحرین گفته است که میان پسرکان و زنان ختاسه صفت کنند  
 و پدایه و جامع کینه و زبندی میگوید مردی امامت کرده بود و دنبال او هم مردان بودند و هم زنان امام  
 نیست امامت نان کرد و او زن را بر سر او ایستاد و نماز نیکند و نماز زنان نشاند و اگر امامت نیست امامت نان  
 نکرده باشد آن زمان نماز مرد و او باشد نماز زن روا نباشد و نیست امامت نان امام را وقتی شرط است  
 که اگر زن هم در صفت اول نماز بامروءه برابر ایستد و اگر زن هم در صفت اول نماز برابر مرد و اینست از آن  
 روایتی که در کتب و جامع نیست امامت شرط است روایت دوم شرط نیست اگر زن برابر مرد و نماز حجاز امامت نماز مرد نشاند اگر  
 زن و پسر یک چنان نماز گذاردند و نشاند و اگر زن قوی تر است و یا صغیر باشد و غیر شهادت و برابر  
 است اعزالی و آنچه گفته است که از اعزالیان منسوب است با عراب که بخت صحیح است این است امامت نان  
 همچنین گفته که از امامان است



مرد است نیم نماز در نشکند اگر میان مرد و میان زن چیزی حاصل باشد آن زمان نیز نماز مرد نشکند و در جامع  
 اوز جندی و منافع میگوید اگر زن برابر مرد در نماز ایستد اگر شش شرطها موجود شود نماز مرد نشکند بیکه اگر امام  
 نیت امامت زن کرده باشد دوم آنکه نازی باشد که در آن رکوع و سجود است سوم آنکه زن قوی الخ و غیر  
 و دیوانه نباشد چهارم آنکه وزن اقتدا با امام باشد پنجم آنکه مرد وزن در یک مقام اقتدا کرده باشد ششم  
 آنکه میان مرد و زن مانع نباشد اگر این شش شرط موجود شود نماز مرد نشکند اگر چه زن مرد را محرم باشد  
 و اگر زن در صفت اول برابر امام ایستاد و اقتدا کرد نماز امام و نماز تمام مقتدیان بشکند اگر شش شرط مذکور  
 موجود شود و در بدایه میگوید زوال اگر چه فرقت شد باشد حکم جوان دارد اگر چه مرد را محرم باشد و مصفی  
 میگوید چون نزد میان دو مرد ایستد نماز هر دو باطل شود و نماز یک نفر که پس از زن است نیز باطل شود و  
 کسیری و نهایت میگوید اگر مرد و زن با فاسقه و یا مقتدی اقتدا کند ثواب باید فاما آنچنان ثواب نیابد  
 که زن با امام مقتدی باید پیغمبر گفت علیه السلام هر که دنبال امام عالم و متقی نماز گذارد چنانستی که دنبال آن  
 نماز گذارد باشد در شمال بهیچ میگوید بیزنایان بانگ نماز و اقامت سنت نیست زیرا که ایشان  
 جماعت نیست و رضایب میگوید امام را نیت امامت شرط نیست پس اگر مردی سوگند خورد که  
 فلان را من ایست کنم و آن مرد در نماز بود که فلان آمد و بدو اقتدا کرد نماز آن فلان روا باشد اگر علم نیت است  
 نموده باشد فتوی برین قول است در ذخیره میگوید خانه مروی متصل صحبت اقتدا با امامی میکند که در محله است  
 میکند روا باشد فاما باید که از امام او از تکیه نشیند و در شرح مشکلات و طحاوی میگوید اگر صفی بیرون مسجد  
 است او دست اقتدا با امامی کرده است که او درون مسجد است میگوید اگر صفی متصل باشد روا باشد و اگر  
 متصل نباشد روا نباشد و بعضی گفته اند اگر مسجد پر باشد روا باشد و اگر محراب باشد نماز نزدیک بعضی روا نباشد  
 فتوی برین قول است در نقالی میگوید امامی در کشتی امامت میکند و بعضی مقتدیان در کشتی دیگر اقتدا کرد اگر مردی در کشتی  
 متصل باشد نماز روا باشد و اگر متصل نباشد روا نباشد و روایت امامت کسیکه صاحب را باشد مگر سائے را که ایشان  
 صاحب عذر نباشند و روایت امامت میفرماید که او قاری باشد یعنی خوانده باشد و روایت امامت بر سر  
 مگر کسی را که او جامه پوشیده است و روایت امامت کسیکه او تیمم کرده باشد مگر سائے را که ایشان وضو کرده باشند  
 و این قول امام عظیم و امام ابو یوسف رحمه الله علیهماست و نزدیک امام محمد رحم روایت است و روایت امامت  
 کسیکه مسح موزه کرده باشد مگر سائے را که ایشان پا نهانند و روایت است

در جامع  
 اوز جندی  
 و منافع  
 میگوید  
 اگر زن  
 برابر  
 مرد در  
 نماز  
 ایستد  
 اگر شش  
 شرط  
 ها  
 موجود  
 شود  
 نماز  
 مرد  
 نشکند  
 بیکه  
 اگر  
 امام  
 نیت  
 امامت  
 زن  
 کرده  
 باشد  
 دوم  
 آنکه  
 نازی  
 باشد  
 که  
 در  
 آن  
 رکوع  
 و  
 سجود  
 است  
 سوم  
 آنکه  
 زن  
 قوی  
 الخ  
 و  
 غیر  
 و  
 دیوانه  
 نباشد  
 چهارم  
 آنکه  
 وزن  
 اقتدا  
 با  
 امام  
 باشد  
 پنجم  
 آنکه  
 مرد  
 وزن  
 در  
 یک  
 مقام  
 اقتدا  
 کرده  
 باشد  
 ششم  
 آنکه  
 میان  
 مرد  
 و  
 زن  
 مانع  
 نباشد  
 اگر  
 این  
 شش  
 شرط  
 موجود  
 شود  
 نماز  
 مرد  
 نشکند  
 اگر  
 چه  
 زن  
 مرد  
 را  
 محرم  
 باشد  
 و  
 اگر  
 زن  
 در  
 صفت  
 اول  
 برابر  
 امام  
 ایستاد  
 و  
 اقتدا  
 کرد  
 نماز  
 امام  
 و  
 نماز  
 تمام  
 مقتدیان  
 بشکند  
 اگر  
 شش  
 شرط  
 مذکور  
 موجود  
 شود  
 و  
 در  
 بدایه  
 میگوید  
 زوال  
 اگر  
 چه  
 فرقت  
 شد  
 باشد  
 حکم  
 جوان  
 دارد  
 اگر  
 چه  
 مرد  
 را  
 محرم  
 باشد  
 و  
 مصفی  
 میگوید  
 چون  
 نزد  
 میان  
 دو  
 مرد  
 ایستد  
 نماز  
 هر  
 دو  
 باطل  
 شود  
 و  
 نماز  
 یک  
 نفر  
 که  
 پس  
 از  
 زن  
 است  
 نیز  
 باطل  
 شود  
 و  
 کسیری  
 و  
 نهایت  
 میگوید  
 اگر  
 مرد  
 و  
 زن  
 با  
 فاسقه  
 و  
 یا  
 مقتدی  
 اقتدا  
 کند  
 ثواب  
 باید  
 فاما  
 آنچنان  
 ثواب  
 نیابد  
 که  
 زن  
 با  
 امام  
 مقتدی  
 باید  
 پیغمبر  
 گفت  
 علیه  
 السلام  
 هر  
 که  
 دنبال  
 امام  
 عالم  
 و  
 متقی  
 نماز  
 گذارد  
 چنانستی  
 که  
 دنبال  
 آن  
 نماز  
 گذارد  
 باشد  
 در  
 شمال  
 بهیچ  
 میگوید  
 بیزنایان  
 بانگ  
 نماز  
 و  
 اقامت  
 سنت  
 نیست  
 زیرا  
 که  
 ایشان  
 جماعت  
 نیست  
 و  
 رضایب  
 میگوید  
 امام  
 را  
 نیت  
 امامت  
 شرط  
 نیست  
 پس  
 اگر  
 مردی  
 سوگند  
 خورد  
 که  
 فلان  
 را  
 من  
 ایست  
 کنم  
 و  
 آن  
 مرد  
 در  
 نماز  
 بود  
 که  
 فلان  
 آمد  
 و  
 بدو  
 اقتدا  
 کرد  
 نماز  
 آن  
 فلان  
 روا  
 باشد  
 اگر  
 علم  
 نیت  
 است  
 نموده  
 باشد  
 فتوی  
 برین  
 قول  
 است  
 در  
 ذخیره  
 میگوید  
 خانه  
 مروی  
 متصل  
 صحبت  
 اقتدا  
 با  
 امامی  
 میکند  
 که  
 در  
 محله  
 است  
 میکند  
 روا  
 باشد  
 فاما  
 باید  
 که  
 از  
 امام  
 او  
 از  
 تکیه  
 نشیند  
 و  
 در  
 شرح  
 مشکلات  
 و  
 طحاوی  
 میگوید  
 اگر  
 صفی  
 بیرون  
 مسجد  
 است  
 او  
 دست  
 اقتدا  
 با  
 امامی  
 کرده  
 است  
 که  
 او  
 درون  
 مسجد  
 است  
 میگوید  
 اگر  
 صفی  
 متصل  
 باشد  
 روا  
 باشد  
 و  
 اگر  
 متصل  
 نباشد  
 روا  
 نباشد  
 و  
 بعضی  
 گفته  
 اند  
 اگر  
 مسجد  
 پر  
 باشد  
 روا  
 باشد  
 و  
 اگر  
 محراب  
 باشد  
 نماز  
 نزدیک  
 بعضی  
 روا  
 نباشد  
 فتوی  
 برین  
 قول  
 است  
 در  
 نقالی  
 میگوید  
 امامی  
 در  
 کشتی  
 امامت  
 میکند  
 و  
 بعضی  
 مقتدیان  
 در  
 کشتی  
 دیگر  
 اقتدا  
 کرد  
 اگر  
 مردی  
 در  
 کشتی  
 متصل  
 باشد  
 نماز  
 روا  
 باشد  
 و  
 اگر  
 متصل  
 نباشد  
 روا  
 نباشد  
 و  
 روایت  
 امامت  
 کسیکه  
 صاحب  
 را  
 باشد  
 مگر  
 سائے  
 را  
 که  
 ایشان  
 صاحب  
 عذر  
 نباشند  
 و  
 روایت  
 امامت  
 میفرماید  
 که  
 او  
 قاری  
 باشد  
 یعنی  
 خوانده  
 باشد  
 و  
 روایت  
 امامت  
 بر  
 سر  
 مگر  
 کسی  
 را  
 که  
 او  
 جامه  
 پوشیده  
 است  
 و  
 روایت  
 امامت  
 کسیکه  
 او  
 تیمم  
 کرده  
 باشد  
 مگر  
 سائے  
 را  
 که  
 ایشان  
 وضو  
 کرده  
 باشند  
 و  
 این  
 قول  
 امام  
 عظیم  
 و  
 امام  
 ابو  
 یوسف  
 رحمه  
 الله  
 علیهماست  
 و  
 نزدیک  
 امام  
 محمد  
 رحم  
 روایت  
 است  
 و  
 روایت  
 امامت  
 کسیکه  
 مسح  
 موزه  
 کرده  
 باشد  
 مگر  
 سائے  
 را  
 که  
 ایشان  
 پا  
 نهانند  
 و  
 روایت  
 است

حاصل کسریه در درازنده و مانع شونده میان دو چیز است و مثال بقیمت نیز چیزیست و عقوبت و در حیوانات و اهل امی شویست  
 است یعنی آن کسیکه بدین در ایام طفلی میرود و از تربیت پدر محروم مانده و در شرف پادشاهی و شرف پادشاهی و شرف پادشاهی و شرف پادشاهی



امامت نشسته گذارنده مرکسانی را که ایشان استاده گذارند زیرا که پیغمبر علیه السلام آخرین نماز نشسته است  
 کرده و مقتدیان استاده گذاروند و نزدیک امام محمد هر دو انیت و روست امامت کبک بشارت نماز  
 گذارنده مرکسانی را که ایشان نیز بشارت نماز گذارند مگر آنکه امام بشارت غلط کند مقتدیان نشسته  
 بشارت میکنند از زمان روا باشد و روست امامت کسی که او نماز بشارت گذارد کسی که او را کوع و سجود  
 نزدیک امام زفرج روست و روانیت امامت فضل گذارنده مرکسی را که او فریضه گذارد و امامت فریضه گذارنده  
 مرکسی را که نفل گذارد روست و روانیت امامت فرض گذارنده مرکسی را که فریضه دیگر گذارد و در وقت  
 بامام کرده بعد از گذاردن نماز تحقیق شد که امام را وضو نبود باید که آن مقتدی نماز خود باز گرداند چنانچه امام  
 باز خواهد گذارد و نزدیک امام شافعی رحمه الله علیه مقتدی نماز باز گردانیدن واجبست مردی امامی است  
 کرد و دنبال و بعضی مقتدیان اُمّی بودند و بعضی قاری یعنی خواننده نزدیک امام عظمی نماز مقتدیان  
 روانیت و نزدیک دو امام نماز مقتدیان که اُمّی باشند روست چنانچه نماز امام و مقتدیانی که  
 قاری اند نماز ایشان روان باشد و رشتانان میگویند ای بیت که هیچ چیز از قرآن خواندن ندانند  
 الحمد لله آیت دیگر فاما اگر مردی یک آیت از قرآن خواندن داند او اُمّی نباشد و دنبال او نماز  
 کسیکه تمام قرآن داند روا باشد و در هدایه میگوید روا باشد بکر است و این قول امام عظمی است  
 نزدیک دو امام اگر کسی سه آیت خور و دیا یک آیت دراز داند اُمّی نباشد و دنبال و نماز روست  
 اگر چه مقتدی حافظ تمام قرآن باشد باب ششم در بیان حدیث در هدایه میگوید اگر چه  
 در نماز وضو بشکند باید که باز کرده وضو بکند و باقی نماز بگذارد و فاما بهتر است که نماز از سر باز گرداند چنانچه  
 گفته اند اگر تنها گذارنده باشد بهتر است که از سر بگذارد و اگر امام و یا مقتدی باشد آن زمان از سر  
 نگذارد و باقی نماز تمام کند و آن در صورتیست که حدیث خود آید فاما اگر حدیث در نماز می آید آن وقت نماز  
 از سر بگذرد و اگر امام را حدیث رسید باید که خلیفه گیرد و اگر مقتدی را حدیث رسید بعد از بزم کردن  
 باید که باز کرده و بهما خجای بیاید که نماز میگذارد و باقی نماز تمام کند مگر آنکه امام از نماز فارغ شده باشد  
 مردی امامت می کرد و در خواندن قرآن بسته شد باید که دیگری را پیش فرستد و این نزدیک امام  
 اعظم است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد روا نباشد که دیگری را پیش فرستد و این در صورتیست  
 که اگر آن مقدار بخوانده باشد که نماز او روا باشد باید که امام در رکوع رود و دیگری را پیش

باب ششم در بیان حدیث در نماز







گذشت و آتی دیگر آنرا که بعد از آن مقتدی فتح میکنند نماز مقتدی بشکنند و نماز امام نشکنند و امام در نبوت  
گفته مقتدی گیر نماز امام و نماز مقتدی با دیگر نیز بشکنند مروی در نماز قرآن از مصحف بخوانند نماز او نزدیک امام <sup>عظم</sup>  
ره بشکنند و نزدیک امام ابو یوسف امام مجروح نشکنند تا اگر و باشد مروی درون نماز نبسته وید و آنرا فهم کند فتوی  
است که نماز او بشکنند و در بدایه و شامان که گوید اگر زنی پیش نماز گذارنده بگذرد نماز بشکنند تا از آن بزرگوار  
شود و نزدیک اصحاب طوره بگذشتن زن و سنگ و لاشه نماز بشکنند معنی صلوات الله علیه و آله و سلم گفته است  
اگر گذارنده پیش نماز کننده داند که او را چه مقدار بزرگاری است چهل توقف کند و در چهل اختلاف  
بعضی گفته اند چهل ساعت و بعضی چهل روز بعضی چهل ماه گفته اند در حدیث ابو هریره رفع گفته است  
که اگر درین چهل توقف چهل است و گذارنده پیش نماز وقتی بزرگوار شود که اگر میان گذارنده و میان  
سجده گاه او بگذرد و این در صورتیست که اگر نماز در سجده گذارد و وقتی بیشتر علامت قبول است و بزرگوار  
در نبوتیست که اگر پیش نماز گذارنده ستره نباشد و ستره آن باشد که نماز گذارنده در حال نماز  
پیش خود چیزی را نه چنانچه خوب و جز آن و در کافی و شامان که گوید سجده که بزرگوار  
نزدیک بعضی حکم صحرا دارد یعنی تا از زمان که میان نماز گذارنده و میان سجده گاه نگذرد و بزرگوار  
نشود و نزدیک بعضی حکم مسجد خور دارد یعنی هر که در مسجد خور و پیش نماز گذارنده بگذرد و بزرگوار شود خواه  
میان او و میان سجده بگذرد خواه دور تر باشد که آنکه میان آنکه میان نماز گذارنده و میان گذارنده  
حائض باشد چنانچه ستمون و آدمی و یا ستره آن زمان بزرگوار نشود و در کافی و بدایه میگوید مروی برو کانی  
میگذارد و اگر آن مکان مقدس و آدمی میان باشد آن زمان که نشستن پیش او مکروه نیست و اگر آن مکان  
کم از قد آدمی میان باشد آن زمان پیش از گذشتن مکروه است و در بدایه و کافی میگوید کسیکه در سجده نماز  
گذارد و باید که پیش خود ستره نهد تا پیش گذارنده بزرگوار نشود و ستره مقابل بروی رست و با  
ابرو سبب نهد و مقدار ستره و رازی یک گز است و یا بیشتر و در بزرگوار مقداره پری انگشت است  
و باید که ستره نزدیک خود نهد و ستره امام ستره مقتدیان است و ستره را پیش خود ستره کند  
مگر آنکه زمین سخت باشد آن ستره را دور از کند و پیش خود نهد و بعضی گفته اند اگر ستره نباشد در زمین  
سخت پیش خود خطی و راز کشد و بعضی گفته اند خطی کشد بطریق محراب و این روایت در شامان  
و کافی است اگر کسی خواهد که پیش نماز گذارنده بگذرد و پیش نماز گذارنده ستره نباشد و یا کسی  
نه مصحف یا بضم و کسبه چیزی که در دو صحیفه یا در اجتم کرده شود متوقف میگوید بنیاست معنی مستعمل است معنی







صورت برپا دارا باشد کہ در خانہ پرورہ میکنند زیرا کہ تعلیم صورت است اگر صورت پیش است کہ استیت پشت  
 و اگر بالاسر در سقف است کہ استیت کم از پشت و اگر صورت زبہت کہ استیت کم از او اگر صورت چپ است  
 کہ استیت کم از ان است و اگر صورت پس است کم از ان است و اگر در نماز جامہ پوشیدہ است کہ در نماز  
 صورت کردہ اند کردہ باشد نماز روا باشد و یہ صورتها با کراہیت و ان نماز را باز گردانند جا  
 کہ صورتی باشد و ہمین حکم است در ہر نماز یکہ با کراہیت گذارند اورا و اگر تعدیل ارکان ترک  
 دادہ باشد آن نماز را باز گردانند و تعدیل ارکان بجا آرد کردہ نیست صورت چیزے کہ جائز  
 ندارد چنانچہ درخت کشتی و رکافی میگوید اگر پیش مصلی تنورے باشد کہ در ان آتش است کردہ  
 بود و اگر پیش مصلی چراغ باشد و یا قندیل و یا شمع آن زمان کردہ نبود در سراجی میگوید فائزہ خود  
 آوردن در نماز کردہ است فاما اگر فائزہ خود آید و در شستن آن ممکن نباشد آن زمان کردہ نیست و پشت  
 خود بر دین خود نہ مژدی و صندوق و فاما بول اور از حجت و یا قدم جائے اور حاجت است اگر او  
 بان ہم نماز میگذارد کردہ باشد مژدی در مسجد و آمد و امام را در رکوع دریافت باید کہ آمد در صف  
 در آید بعد از ان اقتدا کند با امام و اگر در صف در نیاید و با امام اقتدا کند کردہ باشد کردہ است نتوان  
 امام در غیر محراب اگر ضرورت مقتدی بر جامہ امام چیزے زیادہ تر بر درم شرعی دیدگان برد کہ اگر  
 نجاست است بعد از ان تحقیق شد کہ آن چیز نجاست نیست نماز مقتدی روا باشد و اگر مقتدی پیش از امام  
 از التحیات فارغ شود پیش از امام سلام گوید نماز مقتدی روا باشد مژدی یک رکعت با امام در نیافتہ است  
 باید کہ این مرد سگ رکعت با امام بگذارد بعد از ان یک رکعت تنها بگذارد و اگر این مرد اول ان یک رکعت  
 تنها بگذارد بعد از ان با امام اقتدا کند و سگ رکعت با امام بگذارد و خلافت سنت کردہ باشند فاما نماز  
 اور و باشد در منظومہ میگوید ہر کہ تارک صلوٰۃ عمداً باشد نزدیک امام شافعی رح اور اسٹیشن  
 لا تکفیر اور مصنفی میگوید ہر کہ تارک الصلوٰۃ عمداً باشد نزدیک امام شافعی رحمتہ اللہ علیہ اگر دہ سالہ است  
 لت کند اگر بالغ باشد بکشد و در مقابل مسلمانان دفن نکند مگر منکر فریضہ نماز نباشد و نماز بروی بگذارد  
 فلان نزدیک امام ما اور نکشد امام محبوبی رحمہ اللہ میگوید کہ اور از مذہب است چنان سخت کند کہ از اندام  
 او خون بیرون آید و محیط میگوید نماز با جامہ افرشتم کردہ است و در فرق نیشاپوری مے گوید اگر  
 مردی در نماز سجدہ بر توہ خط کند و یا بر توہ جو و یا بر توہ حوارے کہ نماز اور و باشد فاما

لحد حجت بالغہ پنج و ہجوی ۱۱۷۱ھ از حجت نذر کردن نماز حجت نسبت نکردن ۱۲۷۱ھ زیرا کہ پیشانی او برین چیز  
 قرار خواہد یافت و عیادت لغات



اگر سجده بر توده کال و یا بر توده تخم کتان کند زاور و انباشد در خانی بگوید که اگر کسی سجده بر توده خطه کرده نماز او روا باشد زیرا که پیشانی او بر توده خطه قرار خواهد گرفت فاما اگر سجده بر توده کال کند یا بر کاغذ حاج کند و یا بر چیزی که پیشانی در آن چیز قرار نمیگیرد نماز او روا باشد پس بدان که اگر کسی در هوا میبکشد نماز او روا نیست و پاک نیست بگذاردن نماز بر بویا و یا بر جام خانه ای جامه نوبافته یا نشسته و آنچه بدین ماند و فروق پیشاپوی میگوید و سه پنج نماز در وقت می گذارد و فاما نماز را و بفرمان میدهد نماز او روا باشد و همین حکم است اگر داند که نماز هم فریضه است و هم سنت فاما فریضه اگر سنت نداند نماز او روا نباشد و اگر کسی و راه رمضان و روزه میدارد و امان میدهد که روزه ماه رمضان فریضه است روزه او روا نباشد با سبب آنکه در میان نماز و تدرک کافی میگوید که نماز و تدرک یک م عظم و رب روایت فرض علی است فاما فرض اعتقادی نیست فرض علی آنرا گویند که منکر او کافر نشود و فرض اعتقاد آن را گویند که منکر او کافر نشود و در روایت دوم سنت است و در روایت سوم واجب است و فتوی بر این قول است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد و تر سنت مکره است و در غیب القلوه میگوید و نزدیک امام عظیم فرض علی است و فتوی بر نفی است پس اگر مردی نماز غنیمت میلدارد و و تدرک نگذارد بود و نماز باید و میگذارد و او را و تدرک نگذارد که نگذارد و است نماز باید او روا نباشد تا آنرا نیکی و تدرک نگذارد مردی نماز غنیمت گذارد و بعد از گذاردن نماز غنیمت سجده و غنیمت ساخت بعد از آن نماز و تدرک نگذارد و بعد از گذاردن نماز و تدرک تحقیق شد که نماز غنیمت بیوضو گذارد و است باید که آن مرد نماز غنیمت باز گذارد و نماز تدرک نزدیک امام عظیم باز نگذارد و نزدیک دو امام نماز و تدرک باز نگذارد و در کافی میگوید بهتر است که نماز و تدرک در وقت سحر گذارد و فاما نماز غنیمت در وقت سحر گذاردن مکروه است و در پایه کافی میگوید نماز و تدرک رحمت است بکسی سلام و در زینب و در زینب امام شافعی و نزدیک است در فتاوی حجت میگوید که و در زینب امام شافعی اگر خوش آید بیکر کعبه بگذارد و یا سه و یا پنج و یا هفت و یا نه و یا یازده و یا ده ازین گذارد و در پایه میگوید دعا قنوت و رسوم کعبه پیش از رکوع بخواند و در زینب امام شافعی هم از رکوع بخواند در کافی میگوید که دعا قنوت در نماز و تمام سال بخواند و نزدیک امام شافعی هم دعا قنوت یا نرده روز در آخر ماه رمضان بخواند و در باقی سال دعا قنوت بخواند و در پایه میگوید که در هر سه کعبه و تدرک و سحر بخواند و چون خواهد که دعا قنوت بخواند دستا بردارد و الله اعلم بکون و دعا قنوت بخواند

در بیان نماز و تدرک



دو عاقبت در غیر نماز و نخواند و نزدیک امام شافعی در نماز باید و نیز بخواند پس اگر امام شافعی در  
 المذنب در نماز باید و عاقبت بخواند و نزدیک امام ابو یوسف مقتدی حنفی مذنب نیز و عاقبت  
 بخواند و نزدیک امام غزالی و امام محمد مقتدی بخواند و خاموش باشد و بعضی گفته اند مقتدی ستاده باشد تا  
 ۲ زمان که امام و عاقبت بخواند و بعضی گفته اند چون عاقبت امام در نماز خواندن گیر و مقتدی بنشیند  
 قاضی است که مقتدی ستاده باشد تا آن مانیکه امام و عاقبت نماز باید و بخواند و اینست دلیل کند که  
 اگر حنفی مذنب اقتدا شافعی مذنب کند روا باشد و چون حنفی مذنب استحقاق شود که از امام حنفی به دن آمده  
 نماز حنفی مذنب روا نباشد و در ایام میگوید و عاقبت در و تر ساکن خواند و در ایام و در ایام میگوید چون امام  
 در نماز و تر عاقبت بخواند مقتدی را نیز باید که و عاقبت بخواند و در آخر قنوت لم یخ و غیره بخواند و اما  
 فتوی است که لم یخ بخواند در ذخیره میگوید هر که و عاقبت ندانسته ارباب میگوید در شرح طحاوی  
 گوید اللهم اغفر لی سه بار بخواند و اختیار علماء است که رتبه آیتانی الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة  
 و قنات عذاب النار بخواند و در نقطه میگوید که پیغمبر علیه السلام گفت هر که بعد از دو بار سجده کند و در  
 اول سجده قنوت رتبه آیت رب الملائكة و الروح چهار بار بگوید بنشیند و یکبار آیته الکسی بخواند باز در سجده  
 دوم قنوت رتبه آیت رب الملائكة و الروح چهار بار بگوید بخواند آیت که جان محمد در قبض قدرت است  
 آن مرد آمرزیده شود پیش از آنکه از جای نماز برخیزد و بدین خدا تعالی و را ثواب نیز از شهداء  
 و هزار فرشته را فرمان شود تا جیت لونیکیا بنویسد و چنانست که صد برده آزاد کرده باشد و دعا است  
 شود و شصت روز خج را روز قیامت شفاعت کند و هر وقتیکه نقل کند شهید نقل کند در ایام میگوید  
 که نماز و تر در غیر ماه رمضان جماعت نگذارد در کسری میگوید مردی امام را در رکعت سوم در نماز  
 و تر دریافت باید که این مرد با امام و عاقبت بخواند و در رکعت سوم که بعد از امام خواهد گذارد  
 در آن و عاقبت بخواند زیرا که یکبار با امام خوانده است و در ایام میگوید خواندن و عاقبت در نماز  
 و تر واجبست پس اگر مردی بفراموشی و عاقبت ترک گیرد و سجده سوچا ارد و در میان صغیر او زجندی میگوید  
 مردی در نماز و تر عاقبت بفراموشی بخواند چون در رکعت سوم رکوع رفت او را بسا که و عاقبت بخواند  
 است باید که آن را باز و قیامت مرد و و عاقبت بخواند و فتوی برین قول است فاما سجده سوچا ارد و در نماز میگوید  
 مردی در نماز و تر در رکعت سوم ناختم داند و سور فراموش کرد و و عاقبت بخواند چون رکوع رفت باید که و تر بخواند  
 نه یعنی چهارست و ده یعنی آن بخواند لیکن فتوی با عبارت بر آنست نام سوره یکم رکوع آن واقع است چون آن  
 در آغاز قرآن بیان میفرماید آنرا تا آنکه خواند چون سوره مذکور در اول قرآن واقع است لهذا فاخره جاذب معنی اول آغاز چیز است



اتفاق عام است که آنروز باز گردد و در رکوع بر دارد و سورت بخواند و بعد از سورت باز دعا قنوت بخواند  
و در رکوع رود و سجده سهو بجا آورد و اگر در رکعت سوم در نماز و سورت خواند و فاتحه فراموش  
کرد چون در رکوع رفت او را یاد آمد که فاتحه بخواند ام باید که باز نکرده و در سجده و نماز سجده  
بجا آورد و در سراجی میگوید اگر کسی دعا قنوت قاری بخواند و یا سندی غیر آن باشد و اگر آن شهری قنوت  
ترک کند یا در شاه ایشان را ادب دهد و اگر بعد از آداب هم بخواند آن زمان ایشان را قتل کند امامی و نماز وتر  
امامت کرده بود و در وقت نفل آن امام از آن کرد بگمان آنکه کار امام فریضه میکند از بعد از اقامه کردن او را  
معلوم شد که امام وتر میکند از این مرد نماز خود شکست بر نبرد چهار رکعت قضا لازم شود و سه رکعت لازم  
نشود و در کافی میگوید که در نماز و تر قرائت معین نیست بعد از الحمد هر چه از قرآن داند بخواند و نزد یک امام  
شافعی هم در وتر قرائت معین است و در رکعت اول آنرا از نماز و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون  
در رکعت سوم قل هو الله احد الله بخواند و در شرح قدوری میگوید قافا نماز و یک است که بعد از  
الحمد این سورتها را بخواند در جامع صغیری میگوید که فتویٰ هست که دعا قنوت از قرآن نیست قافا دعا  
منقول از رسول علیه السلام باب است و یک در بیان نماز است و نفل در هدایه میگویند  
از باده دو رکعت است و سنت در نماز پیشین شش رکعت است چهار رکعت پیش از فریضه و دو رکعت بعد از  
فریضه و سنت در نماز عصر چهار رکعت است پیش از فریضه و اگر خوش آید دو رکعت گذارد سنت و نماز شام  
دو رکعت است بعد از فریضه نماز شام و سنت پیش از نماز خفتن چهار رکعت است اگر خوش آید دو رکعت  
بگذارد و بعد از نماز خفتن دو رکعت است و بعد از آن نیز چهار رکعت سنت است و اگر خوش آید دو رکعت  
بگذارد و در کافی میگوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت هر که روز و شب دوازده رکعت سنت بگذارد و در تمام  
جهت او قصری در بهشت بنا فرماید یعنی دو رکعت پیش از نماز باده و شش رکعت نماز پیشین و دو رکعت بعد از  
نماز شام و دو رکعت بعد از نماز خفتن پس این دوازده رکعت سنت مؤکده است و در روز جمعه پیش از فریضه  
چهار رکعت سنت است و پس از فریضه نیز چهار رکعت سنت است پس سنت در نماز جمعه شش رکعت است و نزدیک  
امام ابو یوسف در جمعه دو رکعت نماز سنت است چهار رکعت پیش از فریضه و چهار رکعت بعد از فریضه و دو رکعت  
بعد از آن و سنت نماز دیگر مؤکده نیست هم از پنجست امام محمد سنت نماز دیگر احسن میگوید سنت میگوید در نماز  
میگوید پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که چهار رکعت پیش از نماز دیگر بگذارد این چهار رکعت سجته او  
سه و تر بکشد و اوطاق که مغایر حقیقت است و همچنین در مکان تار سازه سه قصر با فتح گوشه کوتاهی جاری است و در

باب است و یک در بیان نماز است و نفل



سپری شود از آتش و در روایت دیگر آمده است که پیغمبر علیه السلام گفت هر که چهار رکعت پیش از نماز و دیگر گذارد و خداوند تعالی بحجت او قصری در بهشت بنامد و سنت نماز خفتن که پیش از فرضیه است آن مستحب و سنت مؤکده نیست و سنت نماز خفتن که بعد از نماز خفتن است خواه دو رکعت گذارد و خواه چهار رکعت فلان بهتر است که چهار رکعت بگذارد و از دو رکعت زیرا که در چهار رکعت ثواب بیشتر است و پیغمبر علیه السلام گفت هر که از فرضیه نماز خفتن چهار رکعت سنت بگذارد و ثواب شنب قدر باید و در پاره دیگر نقل کرده روز بگذارد بهتر است که آن نیز چهار رکعت بگذارد و این اتفاق هر سه علامت فاما الفلیکه در شب گذارد نزدیک امام عظمی بهتر است که آن نیز چهار رکعت گذارد و نزدیک ایشان بهتر است که دو رکعت بگذارد و در پاره دیگر نقل کرده در روز گذارد خواه دو رکعت بیک سلام گذارد خواه چهار رکعت بیک سلام گذارد و در پاره دیگر چهار رکعت بیک سلام کرده است فاما الفلیکه در شب گذارد نزدیک امام عظمی اگر شست رکعت بیک سلام گذارد و در و باشد و زیاده بر شست رکعت کرده است و در ضمیرت میگوید هر که میان نماز شام و میان نماز خفتن دو رکعت بگذارد و بخواند در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله و قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و بگذارد در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله سه گان بار بخواند خداوند تعالی تلخی جان کندن بروی آن کسان امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده است که پیغمبر علیه السلام هر که شب ماه رمضان دو رکعت نماز بگذارد و بخواند در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله احدى سه گان بار خداوند تعالی پس هر رکعت سه صد مرتبه فرشته را فرمان دهد تا بنام آن بنده نیکو پاسخ بنویسد و دو رکعت بیکبار از نماز او و حجت او در بهشت قصر تیار کنند و زیر هر قصر جوهرهای روان کنند و درختان نصب کنند و ثواب ختم تورات و انجیل و زبور و فرقان یا بدو درین نماز ثواب بسیار است از یکا گفته شده است و هر که در شب است و هفتم از ماه رمضان دو رکعت نماز بگذارد و بخواند در هر رکعت الحمد یکبار و قل هو الله احدى سه گان بار خداوند تعالی او را وادار و پدید آور ایلمرز و ثواب شنب قدر یافته باشد و هم در حضرت میگوید اگر کسی سنت نماز بباد و دو رکعت و چهار رکعت نماز سنت پیش بگذارد و بعد از آن بخوابد و در وقت نماز بخیزد و آن چیز مستحول شود باید که سنت باز گذارد و فاما اگر یک فقره خورده باشد باز نه گرداند

ملک و ثواب شنب قدر از عباد و بنده چنانکه در کلام مجید آمده است ای بار خدا یا کن این نماز را چراغ بر سر قبر و در قبران تمام مسلمانان باشد و ثواب آن مجید و آنچه خدا کند حق از باطل باشد و عبادت اللغات







روا باشد مردی نماز نفل است که نیت کرده است اگر بعد از آن بیعت در غیبت نیت نزدیک امام عظمیٰ رو باشد  
و نزدیک امام ابو یوسف و محرم رو باشد اگر بعد از رکعت اول میگوید مردی بر مرکب نیت نماز نفل کرد بعد از نیت  
کردن از مرکب فرو برد باقی نماز گزارد و روا باشد زیرا که فرو بردن از مرکب اندک عمل است و عمل  
اندک نماز شکسته و اگر مردی یک رکعت نفل بر زمین گذارد و بعد از آن سوار شود نماز روا باشد  
از سر گیرد زیرا که سوار شدن عمل بسیار است بجهت آنکه دست نتواند و عمل بسیار شکسته نماز  
است و رکعت کافی میگوید قعه اولی و نفل چهارگانی فرضیه نیست و نزدیک امام عظمیٰ و محرم شافعی هر دو  
فرضیه است و در پدایه میگوید که مردی فرضیه نماز بباد یا بام گذارد و او سنت یا مذکور دارد بود نزدیک  
امام عظمیٰ و امام ابو یوسف هر دو سنت یا بباد و قضا گذارد و پیش از برآمدن آفتاب و نه  
بعد از برآمدن آفتاب و امام محرم میگوید که دوست دارم تا آن زمان که زوال گشته سنت یا بباد قضا  
بگذارد و قاضی است یا دیگر فرضیه است یا بباد اگر تنها فوت شود و وقت بگذرد و سنت قضا گذارد و اگر سنتها  
با فرضیه فوت شود بعضی گفته اند بگذارد و بعضی گفته اند گذارد و محیط میگوید هیچ سنتی را بعد از گذشتن  
وقت قضا گذارد و فرضیه است یا بباد و آن اتفاق علم است خواه سنت یا فرضیه فوت شده باشد و  
خواه بے فرضیه و فتویٰ نیز برین قول است در فتاویٰ حجتی میگوید اولی نیت که سنت یا بباد قضا  
بگذارد تا وقت زوال اگر چه سنتها تنها فوت شده باشد و اگر سنت چهارگانی نماز پیشین تنها فوت شده باشد  
اولی نیت که تا آن زمان که وقت نماز پیشین باقی باشد قضا بگذارد و اما نزدیک امام محرم آن چهارگانی  
را بعد از دوگانی قضا بگذارد و نزدیک امام ابو یوسف هر دو چهارگانی بگذارد و بعد از آن دوگانی بگذارد  
و قول امام ابو یوسف هر دو صحیح تر است و این در صورتیست که وقت نماز پیشین باقی باشد و اگر وقت  
نماز پیشین گذشته باشد آن زمان سنت را قضا گذارد و در پدایه و عمدة الصلوة و مضمرات میگوید که مردی  
با بام فرضیه نماز یا بباد گذارد و سنت نماز گذارد بود اگر سنت یا بباد را پیش از برآمدن آفتاب بگذارد  
مکروه است مگر آنکه حیل کند آن زمان مکروه نبود و حیل نیت که چون خواهد که با بام فرضیه بگذارد و سنت  
نگذارد و باید که اول نیت سنت کند و الله اکبر بگوید و فرضیه یا بام بگذارد و بعد از آن فرضیه یا بام بگذارد  
سنت بگذارد و در کسری میگوید مردی فرضیه بخیر وقت میگذارد و سنتها هر پنج وقت میگذارد و اگر سنتها  
را حق نداند که اگر در وقت سنتها را حق میدانند یا آنرا میگذارد و بعضی گفته اند در وقت نماز بگذارد  
و اما فتویٰ نیت که او بزم بگذارد مردی سنتها را بخیر وقت میگذارد و اگر سنتها را بگذارد و اگر سنتها را بگذارد



و اگر عذرش باشد فردا قیامت خدا تعالی از او پرسد در پدایه میگوید روایت کرده اند که امام محمد  
 را در سفر فرضها هر پنجوقت گذاردی و در دو رکعت سنت نماز باید او گذاردی منتها بی گذاردن  
 در قنای خانی و سراجی میگوید مردی پیش از نماز باید او تحیت و صلوٰه گذارد و بگمان آنکه صبح صادق نه  
 و سیده است بعد از آن تحقیق که صبح صادق و سیده بود آن دو رکعت نزد یک امام ابو یوسف  
 و نزد یک امام محمد بجای سنت نماز باید او شود و فتویٰ برین قول است فاما در خلاصه میگوید بیحاشیه  
 نشود و این صحیح ترست در جامع صغیر آورده است مردی در نماز پیشین شش رکعت به  
 فراموشی گذارد و فاما در چهارم رکعت که قده آخرین است نشسته بود نماز او روا باشد سجده میباید  
 چهار رکعت فرضیه شود و دو رکعت باقی نزد یک بعضی علماء از سنت نماز پیشین واقع شود و نزد یک  
 بعضی از سنت واقع نشود و فتویٰ برین قول است پیغمبر علیه السلام گفت هر که چهار رکعت پیش از  
 فرضیه نماز پیشین ترک گیرد از شفاعت من محروم ماند و در ضریه میگوید مرد فرضیه نماز پیشین با امام گذارد  
 سنت چهارگانه نگذاشته بود تا آن زمان که وقت نماز پیشین باقی است آن چهارگانه سنت قضا  
 بگذارد و فتویٰ برین قول است فاما چون وقت نماز پیشین بگذرد آن چهار رکعت سنت قضا بگذارد در  
 کافی میگوید نماز نفل نیت خوشنودی حضآن نمایا بگذارد و فاما در بیقی میگوید شاید گذاردن و خضآن خوشنود  
 شوند و در یواقیت میگوید مردی یک رکعت از نماز شام با امام دریافت چون با نمر دو رکعت باقی  
 تنها بگذارد باید که در هر رکعتی بنشیند و این مستحب است و اگر در رکعت دوم نه نشیند هم روا باشد فاما  
 باید که در رکعت آخر بنشیند مردی در مسجدی در آمده بود و از فرضیه نماز باید او یک رکعت تنها گذارد و بود  
 لب از آن اقامت شنید باید که این مرد نماز بشکند و با امام بجاعت نماز بگذارد تا آن زمان که  
 این مرد دو رکعت نگذاشته است نماز بشکند و با امام بجاعت بگذارد و اگر این مرد دو رکعت فرضیه باید او  
 تنها گذارد و است فاما التحیات بخواند و در که اقامت شنید و در صورت نماز نشکند و تنها بگذارد و با امام  
 نیت نفل اقامت کند زیرا که نفل بعد از نماز باید او کرده است و در فرضیه نماز سلام تا آن که تنها نماز  
 دو رکعت بگذارد و است نماز بشکند و با امام بجاعت نماز گذارد و چون دو رکعت گذارد تا آن زمان که نشکند  
 و یک رکعت باقی تنها بگذارد بعد از گذاردن نماز شام نیت نفل اقامت کند زیرا که نفل سه رکعت

له تحت بالفتح کبر تانی و تشدید بای تحت مفتوح ملام گفتن و در اندن و بادشاهی و ملک الله خصلان جمع خصم بالفتح بعضی  
 دشمن و بعضی ملک ایضا مراد از صاحب حق است ۱۲ الله اقامت یکسر اول ماندن مدجاسه و قیام و قیام کردن و  
 یکسر سه الله نماز جماعت گفتن ۱۲ عنایت اللغات



روا باشد فاما اگر بام نیت نفل اقامه کرده باشد چون امام سلام گوید آن مرد سلام گوید و بر خیزد و یک رکعت  
 تنها بگذارد و تا چهار رکعت نفل شود و در پایه و کتف میگوید مردی نیت فریضه نماز پیشین تنها کرده بود  
 بعد از آن اقامت شنید باید که ایستاده نماز نشکند و بام بجماعت بگذارد و اگر انیمز یک رکعت از نماز  
 پیشین گذارده بود بعد از آن اقامت شنید درین صورت یک رکعت دیگر بگذارد و سلام گوید این رکعت  
 نفل شود و فریضه بام بگذارد و اگر انیمز سه رکعت گذارده بود و بعد اقامت شنید در صورت چهار رکعت  
 نیز تنها بگذارد و نماز نشکند فاما در ترغیب الصلوة میگوید بعضی علما گفته اند اگر مردی از فریضه نماز پیشین سه  
 تنها گذارده بود که اقامت شنید باید که آن مرد بنشیند و چهارم رکعت نشسته گذارد و تا این چهار رکعت  
 نفل شود و فریضه بام بگذارد و اگر مردی در سنت نماز پیشین بود و یا در سنت نماز جمعه بود که اقامت  
 شنید و یا خطبه شنید باید که دو رکعت از سنت بگذارد و سلام گوید و چهار رکعت گذارد و این چهار رکعت  
 از امام ابو یوسف رو کرده اند و بعضی گفته اند که هر چهار رکعت سنت بگذارد و بر سر دو رکعت سلام گوید  
 و رعایتیه میگوید که تکرار فاتحه در نماز نفل مکروه نیست پس در فریضه مکروه باشد **باب**  
**هست و دوم در بیان تراویح** - و فتاوی سراجی بمصنرات میگوید که تراویح سنت مؤکده است  
 در حق مرد و عورت که اهل شهری اگر تراویح ترک گیرند بادشاه را روا باشد که ایشان را کتف و تراویح  
 بست رکعت است بعد از هر چهار گانی مقدار چهار رکعت بایستد **فصل** ششم در بیان خولۃ گوید فاما اگر دلند که  
 مقتدیان بل و شواری آید نه نشیند و نیت صلوة للتراویح گوید یا سنت الوقت گوید تراویح نشسته گذارد  
 رویت اگر چه مقدور است و این باشد و فتوی برین قول است اما اگر امام نشسته نماز تراویح میکند و در وقت  
 مقتدیان بتاده میگذارند هم رویت و فتوی برین قول است اگر امام تمام تراویح بیک سلام عمدا  
 میگذارد و در هر دو رکعتی بنشیند روا باشد بکراهیت و وقت تراویح بعد از خفتن است تا بر آمدن  
 صبح صادق اگر تراویح پیش از نماز خفتن گذارد اینست و برین فتوی است در انصاف  
 الفقهاء میگوید اگر تراویح بعد از نماز میگذارد روا باشد درین فتوی است اگر تراویح در وقت گذارد  
 فضا گذارد و اگر در هر دو رکعت امام دیگر میشود مکروه است فاما اگر در چهار رکعت امام دیگر می شود  
 مکروه نیست و فتاوی سراجی و مصنرات می گوید مردی دو جا تمام تراویح امامت میکند روا باشد  
 اگر مردی دو جا تمام تراویح اقامه کند روا باشد اگر امام را بآن ایستاد و تراویح قل هو الله احد

در بیان تراویح

در بیان تراویح

بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و الصلوة بر محمد و آله و سلم و السلام  
 و تراویح است و تراویح در وقت نماز است و تراویح در وقت نماز است و تراویح در وقت نماز است











اگر عدا در دو فرستاده باشد و سجده سهو لازم نشود و اگر دو بار التحیات در یک قعه بخواند سجده سهو لازم نشود و پیشین حکم است اگر دو بار فاتحه در دو رکعت آخرین بخواند در خلاصه میگوید مردی در دو رکعت اول فاتحه خواند و سورت بخواند و بفراموشی در رکوع رفت چون یاد آمد سر از رکوع برداشت و سورت خواند و باز در رکوع رفت بر آن مرد سجده سهو لازم نشود و فتوی برین قول است در کبیری میگوید مرد در دو رکعت آخرین نماز پیشین بعد از فاتحه سورت نیز بفراموشی خواند فتوی است که سجده سهو لازم نشود و این بیت در نصاب نیز آورده است در پدایه میگوید اگر امام در نماز که قرآن بلند میخواند مقدار سه آیت بفراموشی ساکن خواند سجده سهو لازم آید و فتوی برین قول است و همین حکم است اگر امام در نماز که قرآن ساکن میخواند مقدار سه آیت بلند خواند فاما کسیکه تنها نماز میگذارد و اگر او در نماز که قرآن بلند میخواند ساکن خواند و در نماز که ساکن می خواند بلند میخواند بروی سجده سهو لازم نشود و اگر امام در نماز یک سجده سهو بجا آورد بر مقتدی نیز سجده سهو لازم نشود و اگر امام سجده سهو بجا نیارد و مقتدی نیز سجده سهو بجا نبرد و اگر مقتدی در نماز سجده سهو کند سوره ترتیل لازم شود و نه بر امام مردی را قعه اولی در نماز فراموش شد چو است که در رکعت سوم برین مرد او را یاد آمد که قعه سوره نشسته است اگر بقعه نزدیک شود باید که باز گردد و بنشیند و التحیات بخواند و چون از نماز خارج شود نزدیک بعضی سجده سهو بجا آورد و نزدیک بعضی بجا نیارد و فتوی برین قول است این در صورتی که بقعه نزدیک بود او را یاد آمد که قعه اولی نه نشسته است و اگر بقیام نزدیک باشد او را یاد آمد که قعه اولی نه نشسته است در بی صورت بقعه باز نکرده و خاما بعد از سلام سجده سهو بجا آورد و خلاصه میگوید اگر انیم و لایانو برخاسته باشد پس باز نکرده سجده سهو لازم آید و فتوی برین قول است و رشتا مان میگوید اگر مرد و زن از زمین بر نه نشسته باشد از زمان نزدیک نشستن باشد پس سجده سهو بجا نیارد و اگر مرد و زن از زمین بر نه نشسته باشد از زمان نزدیک بخاستن باشد پس سجده سهو بجا آورد و مردی را در نماز قعه آخرین فراموش شد و او در رکعت پنجم برخاست پس او را یاد آمد که قعه آخرین نه نشسته است از زمان که او رکعت پنجم را بسجده مقید نه کرده است باز گردد و بنشیند و التحیات بخواند و سجده سهو بجا آورد و اگر رکعت پنجم را بسجده مقید کرده باشد از آن او را یاد آمد که قعه آخرین نه نشسته است در بی صورت فرقیه او در بیجا با باطل شود و نماز او نزدیک امام عظم و امام ابویوسف رد نقل شود و نزدیک امام محمد رد نقل نیز نمی شود

سجده سهو بالفتح فراموشی در نماز و غافل شدن از آن سجده سهو در کشف بالفتح و بالکسر در زیل فقط بالفتح در محجب بالکسر نوشته است باطل تا جزیه و ناحق و شیطان در رشتیده است



و در صورت بهتر است که یک رکعت دیگر بگذارد تا شش رکعت نزدیک امام عظم و امام ابو یوسف رحمة الله  
 نفل شود و این در صورتیست که پیش از قعدۀ آخرین بفراموشی در رکعت پنجم برخیزد و اگر مردی از قعدۀ خیره  
 نشست فاما پیش از آنکه سلام گوید بفراموشی برخاست تا آن زمان که رکعت پنجم را سجده مقید نکرده  
 باشد باز گردد و بنشیند و سلام گوید زیرا که سلام نماز ایستاده گفتن مشروع نیست و اگر رکعت پنجم را سجده  
 مقید کرد بعد از آن یاد آید که سلام نداده است و این صورت یک رکعت دیگر گذارد تا شش رکعت  
 شود چهار فرجه و دو نفل و نزدیک بعضی این دو رکعت بجایست پیشین شود فاما فتوی است  
 بجایست نشود فاما سجده سهو بجا آورد و در طایفه میگوید اگر در نماز جمعه و یا در نماز عید امام را سهو افتاد  
 نزدیک بعضی علماء سجده سهو بجا آورد و نزدیک بعضی بجا نیارد و در طحاوی میگوید کسیکه امام را در رکعت پنجم  
 دریافته باشد باید که با امام در سجده موافقت کند اگر چه امام را در سه رکعت سهو شده است که آن مرد در آن  
 سه رکعت اقتدای کرده بود و چون امام سلام گوید اینم در سلام نگوید و این را سبق گویند و اینم در سلام  
 گوید اگر بایاد دشت سه رکعت برو باقی باشد سلام گفته است نماز این مرد نشکند فاما اگر بفراموشی سلام  
 گفته است آن زمان نماز این مرد نشکند فاما اگر سلام پیش از امام بایاد داده باشد سجده سهو لازم نشود اگر  
 سلام بعد از سلام امام داده باشد سجده سهو بعد از تمام کردن نماز بجا آورد و اگر اینم در امام در سجده سهو  
 نکرد و بجهت سه رکعت باقی برخاست نماز اینم در و باشد فاما سجده سهو از وی ساقط نشود بعد از تمام کردن  
 نماز سجده سهو بجا آورد و در فتاوی حجت میگوید مردی امام را در چهارم رکعت دریافت چون او سه رکعت  
 باقی تنها بگذارد باید که در رکعت دوم الحمد و سورت بخواند و بنشیند و این نشستن در حق او قعدۀ اولی باشد  
 پس برخیزد و یک رکعت دیگر بگذارد و این مرد در آن رکعت نیز الحمد و سورت بخواند پس از یک رکعت باقی بگذارد  
 و در آن الحمد بخواند و سورت بخواند پس بنشیند و التحیات بخواند بخوان سلام گوید در پادیه نشان میگوید مردی  
 را در نماز شک شد و او نمیداند که سه رکعت گذارد است یا چهار رکعت و شک دارد در نماز عادت نیست باید که  
 او نماز از سر گیرد و اگر شک دارد نماز بسیار میشود خاطر خود را حاکم سازد و هر قدر که بر خاطر او بگذرد همان مقدار  
 بگذارد و اگر در خاطر او چهار رکعت باشد نماز تمام شود و اگر در خاطر او سه رکعت باشد یک رکعت دیگر بگذارد و اگر در خاطر او  
 چهار رکعت میگذرد و نه سه رکعت در صورتیکه یک رکعت دیگر بگذارد و تا بی شبه چهار رکعت شود و در سمری میگوید در حال یاد خواندن  
 و یا در حال توقف از بفراموشی خواندن سجده سهو لازم نشود و اگر در حال قیام و یا در حال رکوع و یا در سجده التحیات بفراموشی خواندن سجده

سه رکعت گفتند یعنی سبق با امام نیز سجده سهو بجا آورد و در خاطر آنچه در دل گذرد و دل را نیز گویند و از در عرفت ساجده را

صاحب خطره است ۱۲



سهولازم نشود باب است و پنجم در بیان نماز زحمتی و در پدایه میگوید اگر زحمتی ایستاده نماز کند و نشسته نماز گذارد و رکوع و سجود کند در شانمان میگوید اگر زحمتی چیزی نماز ایستاده می تواند گذارد و چیزی نشسته باید که آن مقدار که ایستاده تواند گذارد ایستاده گذارد و آن مقدار که نشسته تواند گذارد و نشسته گذارد پس اگر تکبیر اول ایستاده تواند گفت و باقی نماز ایستاده نمی تواند گذارد باید که بایستد و تکبیر اول بگوید و باقی نماز نشسته گذارد و در وضو میگوید اگر زحمتی و نماز فریضه تکبیر می تواند ستاده و فتوی است که تکبیر کند و ایستاده نماز گذارد و در وضو میگوید اگر زحمتی در خانه خود نماز بگذارد ایستاده می تواند گذارد و اگر در مسجد ایستاده نمی تواند گذارد باید که ایستاده خانه خود گذارد و وضوی برین قول است در پدایه میگوید اگر زحمتی می تواند که نشسته نماز گذارد و فاما بارکوع و سجود می تواند گذارد و باید که نشسته گذارد و اشارت بر رکوع و سجود کند فاما اشارت سجود فرود و ترکند از اشارت رکوع و تکبیر و در پدایه میگوید زحمتی بر چیزی بلند سجد کند فاما اگر بر چیزی بلند سجد کند اگر سر او فرود می شود و او ایستاده فاما بد کرده و اگر سر او فرود نشود و آن چیز را برایشانی نهد و او ایستاده در پدایه میگوید اگر زحمتی نشسته نمی تواند گذارد باید که ستان بغلطه و پای جانب قبله کند و اشارت بر رکوع و سجود کند و نماز بگذارد و در منافع میگوید چون ستان بغلطه باید که زیر سر خود بالشی نهد تا به شستن نزدیک شود و اشارت بر رکوع و سجود نیز تواند کرد و در پدایه و تحفه نیز میگوید اگر بر پهلوی ست بغلطه و روی جانب قبله کند و اشارت بر رکوع و سجود کند و ایستاده فاما بهر است که ستان غلطه و پایهای هوی قبله کند تا اشارت او جانب قبله واقع شود و در پدایه و کافی و منظمه میگوید اگر زحمتی اشارت بهر تواند کرد نماز را تا خیر کند و اشارت بچشم و بدل با بر و کند و این قول سه امام است نزدیک امام زفرجه اشارت بچشم کند و اگر اشارت بچشم نتواند کرد آن زبان اشارت بدل کند و نزدیک امام شافعی هم اشارت بچشم کند و نماز بگذارد و در قدوری گفته است که اگر اشارت بهر نتواند کرد نماز را تا خیر کند این دلیل بر آن است که نماز ساقط نشود اگر پیش از آن باشد اگر چه یک شبانه و اشارت بهر نتواند کرد و فتوی برین قول است در شانمان میگوید چون شد رست آن زبان نماز را قضا بگذارد و اگر تند رست نشود و نقل کند باید که میراث از جهت او فدیه دهد هر نماز نیم صلح کند یا یک صلح جو یا خیر و در پدایه میگوید اگر زحمتی می تواند که ایستاده گذارد فاما رکوع و سجود می تواند کرد و روی واجب است که ایستاده نماز گذارد و باید که نشسته نماز را اشاره بر رکوع و سجود کند و اگر ایستاده نماز گذارد و اشاره بر رکوع و سجود کند هم روا باشد فاما بهتر است که نشسته نماز بگذارد و اشارت بر رکوع و سجود کند در شانمان میگوید بهر حکم است اگر زحمتی می تواند که ایستاده نماز گذارد رکوع نمی تواند کرد



فاما سجدی نمی تواند کرد یعنی بهتر نشستن که بنشیند و نشسته نماز گذارد و اشارت بر کوع و سجود کند در پاره میگوید اگر  
 نذرستی نیمه نماز ایستاده گذارد و زحمتی شد باید که نیمه نماز دیگر چنانچه تواند آن چنان بگذارد و اگر نشسته خواند  
 نشسته گذارد و رکوع و سجود بجا آورد و اگر رکوع و سجود نشسته بجا نتواند آورد و اشارت بر کوع و سجود کند و اگر  
 نتواند گذارد و غلطیده گذارد چنانچه گفته شده است مردی زحمتی نماز نیمه نشسته گذارد و بود نذرستی نشسته  
 دیگر نماز ایستاده گذارد و این قول امام عظیم و ابویوسف است و نزدیک امام محمد نماز از سر گیر و اگر زحمتی  
 با بشارت گذارد و بود نذرستی شد نزدیک هر سه امام نماز از سر گیر و مردی نماز نفل ایستاده بگذارد و مانده شد  
 باک نیست که بگوید باز یار عیصا کند و بایستد زیرا که مانده شدن عذرست و اگر تکیه معذری کند  
 مکروه باشد و بعضی گفته اند نزدیک امام عظیم مکروه نباشد نزدیک امام ابویوسف مکروه است و امام محمد مکروه  
 باشد مردی نیمه نماز نفل ایستاده گذارد و بعد از آن معذری می نشیند و باقی نماز نشسته می گذارد  
 نزدیک هر سه امام مکروه باشد فاما نزدیک امام عظیم روا باشد با کراهیت و نزدیک امام روا نباشد و این  
 مسله در باب نفل گفته شده است در پاره ای و بنایع میگوید که مردی در بوقت نماز یا کم از پنج نماز بهوش  
 بود چون باز بهوش آید باید که آنروز هر پنج نماز قضا بگذارد و اگر مردی بیشتر از پنج نماز بهوش بود بعد  
 از آن بهوش باز آمد روی قضا آن نماز لازم نیست و شرط نیست که بهوش بیشتر از یک شبانروز باشد  
 در بنایع میگوید چون شش نماز یا بیشتر از شش نماز در بهوشی بگذرد قضا آن نماز لازم نشود و در پاره ای  
 میگوید حکم دیوانگی چون حکم بهوشی است در خلاصه میگوید که مستحبست مرد زحمتی را که روز جمعه نماز پیشین را  
 تا آخر کند چون امام از نماز جمعه فارغ شود بعد از آن نماز پیشین بخانه خود بگذارد و اگر تاخیر نکند مکروه باشد  
 در سراجی میگوید اگر زحمتی قرآن نمیتواند خواند باید که بخواند قرآن نماز بگذارد و در زیادات میگوید که غایت پیرت  
 اگر او بتاده نماز بگذارد و او را سلس البول بشود و یا خون از جرح او روان میشود یا قرآن نمی تواند خواند اگر نشسته نماز  
 میکند او این چیزهای او را نیشود باید که بنشیند و نماز بگذارد و در سراجی میگوید اگر گنگی قرآن نتواند خواند اگر تنها نماز  
 میکند او روا باشد اگر چاه و برفه و آن باشد که افتد ابا امام کند که او قرآن میخواند مردی در حال صحبت نماز قضا کند  
 بود او میخواهد که آن نماز در خانه رحمت قضا میکند و چنانچه او را قدرت باشد آنچنان بگذارد اگر ایستاده تواند ایستاده  
 و اگر نشسته تواند نشسته گذارد و اگر غلطیده تواند غلطیده گذارد و در حال زحمت نماز یک نشسته گذارد و چون نذرستی شود  
 آن نماز قضا نکند و فاما اگر مردی بسبب نماز نشسته گذارد و چون از بند خلاص یابد آن نماز را باز کند و مردی در اول وقت نماز



پیشین خون بینی روان شد باید که او پیشین تا آخر وقت تاخیر کند اگر خون نماند و منو کند و نماز بگذارد و اگر خون بینی او در  
وقت نماز دیگر نیز نماند آن بان او صاحب عیب باشد بعد از آن برای هر نمازی که باشد وضو کند و نماز بکند خواه اول وقت  
گذارد خواه آخر وقت گذارد اگر چه خون بینی نماند فاما اگر خون او در وقت نماز دیگر بماند باید که اول وضو  
کند و نماز پیشین که با خون بینی گذارده بود باز گذارد و این مسئله است که بیشتر خلق ازین غافل اند و نمیدانند  
حیض نیز گفته شده است **باب بیست و ششم** در بیان سجده ملاوت در کافی سیگوید سجده ملاوت در  
نزدیک واجب است و در مذہب امام شافعی هم سنت مؤکده است و سجده ملاوت در قرآن در مذہب چهارم است  
یکی در آخر سورت اعراف دوم در سوره رعد سوم در سوره النحل چهارم در سوره النمل پنجم در سوره شمع  
ششم در سوره حج هفتم در سورت فرقان هشتم در سورت نمل نهم در الم تنزل دهم در سورت ص  
یازدهم در سورت حم دوازدهم در سورت نجم سیزدهم در سورت اذالسماء التثنت چهاردهم در سورت اقرأ  
در شافعی و کافی سیگوید علماء گفته اند هر که چهارده آیت در یک مجلس بخواند و در هر آیت سجده کند  
هر حاجتی که از خدا بخواهد روا شود و آیتها سے سجده که نزدیک امام شافعی رحمه الله که در آن  
سجده آمده است آن نیز درین آیتها نبشته اند تا بے شبه حاجت خواننده آیتها سے سجده بر آید  
و آیتها سے سجده نزدیک ما و نزدیک امام شافعی هم نیست **سورة الاعراف ان الدین عند ربک لا تسکبرون**  
**عن عبادة ولا یسجدون سورة الرعد و الله یسجد ما فی السموت و ما فی الارض طوعا و کرها و ظلالم**  
**بالعدو و الاصل سورة النحل و الله یسجد ما فی السموت و ما فی الارض من دابة و الملائکة و هم لا یشکرون**  
**سورة بنی اسرائیل و یحزرون للاذقان یشکون و یریدیم خشوعا سورة مریم و انک الذین انعم الله**  
**علیهم من النبیین من ذریة ادم و من حملنا مع نوح و من ذریة ابراهیم و اسرئیل و من یدینا**  
**و اجتبینا اذا تتل علیه آیات الرحمن خروا سجداد بکیا سورة الحج الم نزل ان الله یسجد له من فی السموت**  
**و من فی الارض و الشمس و القمر و النجوم و الجبال و الشجر و الدواب و کثیر من الناس و کثیر حق علیه العذاب من**  
**یھن الله فماله من کرم ان الله ینفعل بالشیاء و در سورت الحج نزدیک امام شافعی رحمه الله درین آیت نیز**  
**سجده آمده است و نزدیک امام نادرین آیت سجده نیست یا ایها الذین آمنوا رکعوا و اسجدوا**  
**و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون سورة الفرقان و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و اما الرحمن السجدة**  
**لما تأمرنا و اذ هم انقروا سورت النمل ان لا یتجدوا الله الذی یمخرج الخبء فی السموت**  
و در سورت اعراف در آیت **و انزلنا من السماء ماء فاصبح ارضاً غریظاً فاصبحنا دھاباً یسجد**  
یعنی بر زمین بنشیند از غیبات اللغات از مولوی غیبات الدین رحمه الله نقل

در بیان سجده ملاوت



والارض و يعلم ما تخفون و اذکون سجده انما یؤمن بایاتنا الذین اذا ذکرنا بها خروا سجدا  
و یسجدوا بحمد ربهم و هم لا یشکرون در سوره ص این سجده در مذیب امام عظیم است و نزدیک امام شافعی  
در دین سوره سجده نیست قال لقد ظلمک بسؤال نعجتک الی نجا به و ان کثیرا من الخلقاء لیغیبن بعضهم  
على بعض الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم و ظن داود انما قتنا فاستغفر ربنا و خراکما و اناب  
سورت حم سجده درین سورت در مذیب امام سجده در آخر است و نزدیک امام شافعی حمه سجده  
در اول است و من آیتة الیل و النهار و الشمس و القمر السجدة و الشمس و القمر و السجدة و الله الذی خلقهن انکم تم  
ایاه تعبدون الاولی عند الشافعی الثانیة عندنا یعنی در مذیب امامان استکبر و اقال الذین عند ربک  
یسجدون له بالیل و النهار و هم لا یتسأمون سوره النجم فاسجدوا لله واعبدوا سوره التثقیات و  
افوا قری علیهم القرآن لایسجدون سوره العاق کلا لا تطعه و اسجدوا لقرب در کافی گفته اند  
ابوهریره رضی الله عنه از پیغمبر علیه السلام چون فرزند آدم آیت سجده خوانده سجده میکند شیطان گریان  
میگزیرد و میگویی فرزند آدم را فرمان سجده شد او سجده کرد و جای او در بهشت شد و مرا فرمان سجده  
شد و من نه کردم جاس من در و فرخ شد در کافی و کنز می گوید سجده تلاوت واجب است بر خواننده  
این آیتها اگر چه امام باشد و بر شنونده این آیتها اگر چه مقتدی باشد و یا مقصود شنیدن نباشد  
هم سجده تلاوت واجب شود در کنز می گوید اگر مقتدی دنبال امام آیت سجده خواند تلاوت بر امام واجب  
شود و بر مقتدی در کافی میگوید چون امام آیت سجده خواند بر امام سجده تلاوت واجب شود و بر مقتدی  
نیز سجده تلاوت واجب شود و چون امام سجده کند مقتدی نیز سجده کند قالا اگر مقتدی آیت سجده دنبال  
امام خواند سجده بر مقتدی لازم نشود و بر امام نیز لازم نشود و در نماز و بعد از نماز و این قول امام عظیم  
و امام ابو یوسف است و نزدیک امام محمد سجده بر همه واجب آید و امام بعد از نماز سجده بجا آرد  
در کنز میگوید اگر مردی در نماز آیت سجده از کسی شنید که او در نماز نیست چون از نماز فارغ شود سجده  
تلاوت بجا آرد و اگر هم در نماز سجده تلاوت بجا آرد آن سجده محسوب نباشد بعد از نماز دوم بار سجده  
تلاوت بجا آرد و نماز او در یک روایت روا باشد در کافی میگوید مردی آیت سجده از پیغمبر شنید چنانچه طوطی  
بر آن مرد سجده تلاوت واجب نشود و فتوی برین قول است قالا در نیابیع میگوید نزدیک بعضی علماء  
واجب نبود و نزدیک بعضی واجب نشود همین حکم است اگر آیت سجده از خفته شنید  
که شیطان باشد و اگر کسی را از جن و انس و چهار پای شیطان گویند در شیعه طوطی معرب توست از  
رشدی و آن طائر نیست سبز که عرف آن را طوطا نامند ۱۲ غیاث اللغات



نزدیک بعضی سجده واجب شود هم بر خفته و نیم بر نشونده در خلاصه دور و خیر میگوید که فتویٰ برین قول است  
 و نزدیک بعضی واجب نشود و سجده تلاوت هم بر خواننده آیت سجده واجب شود و هم بر نشونده برین بشرط  
 که هر دو مسلم و بالغ و عاقل باشند خواه پاک باشند خواه جنب بگرز زن حائض سجده تلاوت واجب نشود خواه  
 آیت سجده خود خواند و خواه از کسی شنید و اگر کسی آیت سجده را بجا کند سجده تلاوت واجب نشود و در ذخیره  
 میگوید مردی در مجلس آیت سجده خواند و اهل آن مجلس مشغول بچیزی بودند که آیت سجده نشنیدند فتویٰ  
 آنست که سجده تلاوت بر ایشان واجب نشود در نصاب میگوید مردی آیت سجده نزدیک خفته خواند چون  
 بیدار شد و از خبر کرد و ندانست که سجده تلاوت بر آن خفته واجب نشود فاما فتویٰ آنست که واجب  
 و در پدایه و کافی میگوید مردی آیت سجده خواند برو سجده تلاوت واجب شود و مکروه است که مردم آیت سجده  
 و خواندن قرآن بگذارند خواه در نماز خواه در غیر نماز فاما اگر مردی آیت سجده بخواند و از قرآن آیت دیگر  
 بخواند این کرده نیست فاما آنست که با آیت سجده آیت دیگر نیز بخواند مردی در مجلس قرآن بخواند چون  
 آیت سجده رسد باید که آیت سجده را ساکن خواند اگر داند که اهل مجلس برای سجده مستعدند اند آیت سجده بخواند  
 و اگر داند که اهل مجلس برای سجده مستعدند آیت سجده بلند خواند تا ایشان نیز سجده کنند مردی آیت سجده را  
 خواند بر آن مرد سجده تلاوت واجب شود و بر نشونده نیز سجده تلاوت واجب شود خواه این نشونده داند که این سجده  
 بیاری خوانده است خواه نداند و این قول امام عظیم است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد اگر نشونده دریافتند  
 که این آیت سجده است سجده واجب شود و اگر دریافتند باشد سجده تلاوت واجب نشود و این در صورتیست  
 که آیت سجده بیاری خوانده باشد فاما اگر آیت سجده بعرب خوانده باشد نزدیک هر سه علما سجده بر نشونده نیز  
 شود خواه نشونده دریافتند باشد که این آیت سجده است یا نه و در تهذیب میگوید چون امام آیت سجده خواند در  
 سجده رود باید که مقتدی نیز در سجده رود و اگر چه آیت سجده از امام شنیده باشد در شان میگوید مکروه است  
 امام را که آیت سجده و نمازی خواند که در آن قرآن ساکن بخواند زیرا که بعضی امکان شود که این سجده نماز  
 است و در پدایه و کافی و کنز میگوید مردی در نماز آیت سجده خواند باید که سجده تلاوت هم در نمازی بجا آورد  
 و اگر در نماز سجده تلاوت بجا نیارد بر آن مرد قضا آن سجده لازم نشود و اگر مردی آیت سجده تلاوت خارج  
 نماز خواند و سجده تلاوت بجا نیارده بود که در نماز در آن زمان آیت سجده خواند و سجده تلاوت هم نماز  
 بجا آید و همین یک سجده بجا آورد باشد و فتویٰ برین قول است و اگر مردی آیت سجده خارج نماز خواند و سجده تلاوت



تلاوت بجای آورده بود باز در نماز همان آیه سجده خواند در صورت سجده تلاوت دوم بار واجب شود  
در پدایه میگوید چون امام آیت سجده خواند و در سجده رود باید که مقتدی نیز در سجده رود و در پدایه میگوید هر  
یک آیت سجده و باز یک مجلس خواند یک سجده بر آیه تلاوت کافی است و اگر آیت سجده یکبار در مجلس خواند  
سجده نکرد باز همان نماز همان آیت در مجلس دیگر خواند و بار سجده لازم شود و در کافی میگوید هر دو در یک مجلس  
یک آیت سجده خواند و سجده تلاوت بجای آورد باز هم در آن مجلس همان آیت سجده را یکبار دیگر خواند همان سجده عمل  
کرده بود بجای هر دو سجده تلاوت باشد فاما اگر مردی یکبار زن را کرد و او را حذر و ند چون باز زن را کرد و دوم را  
حذر نند و اگر حر است صد و نهم و اگر بنده است پنجاه و نهم زنند و در پدایه و کافی میگوید هر که خواهد که سجده تلاوت بجای آورد  
باید که الله اکبر بگوید و دستها بر ندارد و در سجده رود و باز الله اکبر بگوید و سر از سجده بردارد و بعد از برداشتن التخت  
بخواند و سلام بگوید و هر شرطی که برای نماز است همان شرط برای سجده تلاوت است یعنی باید که با وضو باشد و مستقیماً قبله  
سجده کند و عورت خود پوشد انگاه سجده تلاوت بجای آورد و در کافی و بیابیع میگوید چون در سجده رود و سجده را بنی  
الاعلیٰ سه بار بگوید یا بیشتر بگوید و فتویٰ برین قول است در فتاویٰ عتبات میگوید چون خواهد که سجده تلاوت بجای آورد  
اگر نشسته باشد بر خیزد و تکبیر بگوید و در سجده رود چون سر از سجده بردارد تکبیر بگوید و بر خیزد و بعد از آن بنشیند  
در تهذیب میگوید مردی و نماز سجده تلاوت خواند خواه سجده تلاوت بجای آورد و نخواهد نیارد و در رکوع نیت سجده  
کند همین رکوع بجای سجده تلاوت نیز باشد و از امام عظیم رح روایت کرده اند که اگر آیت سجده در آخر سوره باشد  
چنانچه والجم و این نزد یک حر سورت چنانچه در بنی اسرائیل اگر کمزوری در سجده نماز رود نیت سجده تلاوت کند  
همین یک سجده نماز بجای سجده تلاوت نیز روا باشد و اگر این مرد در سجده فروزند و سورت دیگر بخواند آن  
زمان سجده نماز بجای سجده تلاوت نشود و امام ابو یوسف رحمه الله علیه میگوید اگر چه بعد آیت تلاوت سجده  
سه آیت دیگر بخواند آن زمان سجده نماز بجای سجده تلاوت نشود و در بیابیع میگوید چون آیت  
سجده در نماز خواند اگر آیت سجده در میان سورت باشد چنانچه در سورت رعد بهتر است که سجده تلاوت  
بجای آورد بعد از آن بر خیزد باقی سورت بخواند در رکوع رود و اگر سجده تلاوت بجای نیارد و در رکوع رود  
سجده تلاوت نیز کند هم روا باشد و همین رکوع بجای سجده تلاوت نیز نشود و فتویٰ برین  
قول است فاما اگر در رکوع زفت و سجده تلاوت نیز بجای نیارد و سورت تمام کرد بعد از آن در رکوع  
سیر و نیت سجده تلاوت میکند این رکوع بجای سجده تلاوت نشود و بر آن مرد لازم شود که آن سجده تلاوت آن زمان که در نماز



تذکره سیاحان و مسافران

بجا آرد و اگر سجد در آخر سورت باشد چنانچه در سورت و النجم و اقرأ بهت نیت که آنرا در رکوع رود و نیت  
سجده تلاوت نیز کند و اگر اینم در سجده تلاوت رفت چون سر از سجده بردارد باید که از سوره دیگری چیزی بخواند  
و در رکوع رود و اگر از سورت دیگری چیزی بخواند و در رکوع رود و او باشد و اگر سجد در آخر سورت باشد  
بعد از سجده دو آیت باشد و یا سه آیت چنانچه در سورت بنی اسرائیل در نیت سوره خواند رکوع کند و نیت سجده  
تلاوت نیز کند خواه در سجده تلاوت رود و بعد از آن بر خیزد و سورت تمام کند بعد از آن در رکوع رود و سجد بجا  
آرد و یا سه سبت و هشتم در میان نماز مسافر در کتف میگوید مردی نیت سفر سه شبانه و زیرون  
۶ چون از خانه ای شهر خود بگذرد و در نیمه چهار گانه را دو گانه گذارد خواه در خشکی بفرزند خواه در  
خواه در کوه درین سه صورت سه روزه راه میانه باید مسافر شود در فتاوی میگوید که سه روزه راه  
الاع و سه روز رفتن گردن اعتبار نیت زیرا که الاغ سخت میرود و گردن سگن میرود پس فتن سه روزه  
راه میانه باید تا مسافر شود و در پدایه میگوید که اعتبار در سفر سه روزه راه میانه است گاه بنا اعتبار نیت  
فتوی برین قول است و از امام عظیم رح روایت کرده اند که اعتبار در سفر سه روزه است در میان می گوید بعضی علمای  
تا آن زمان که نیت مسافر یا زده گاه نباشد مسافر نشود و در شانی میگوید اگر پادشاهی نیت سه فرسنگ زده  
راه بیرون آمد چهار گانه را دو گانه کند و افطار روزه ماه رمضان او را روا باشد اگر چه پادشاه نیت  
نباشد زیرا که پهن سفر قائم مقام شقت است در منافع میگوید اگر کسی تمام عالم بگردد و او را نیت سفر نباشد  
او مسافر نباشد یعنی نماز چهار گانه در حق او دو گانه نشود و افطار روزه ماه رمضان او را روا نباشد اگر  
کسی هم در خانه خود نیت سفر کرد و او مسافر نباشد تا آن زمان که خانه شهر خود نگذارد پس تا آن زمان که دو چیز جمع  
نشود مسافر نشود یکی بیرون از خانه شهر دوم نیت سفر سه روزه میانه در عتابیه میگوید که هر لشکری  
در طلب دشمن بیرون آمد و آن هر لشکری نمیداند که دشمن کجا خواهد یافت در وقت فتن در طلب دشمن  
نماز پیشین چهار رکعت بگذارد و او مسافر نباشد قاصد و وقت بازگشت جانب خانه اگر خانه آن هر لشکری  
روزه راه باشد نماز پیشین دو رکعت بگذارد و او مسافر باشد و همین حکم است هر که در طلب ام دار خود بیرون  
آید بدین نیت که هر کجا دام دار یا بم باز گردم او مسافر نباشد اگر چه تمام عالم بگردد و در مضرات میگوید مردی  
در شهر مسافر شد و در آن شهر دو راه است یک راه خشکی است که بدین راه سه روز و در آن شهر برسد دوم  
راه تری است که در آن راه یک روز و در آن شهر برسد اگر او در راه خشکی بفرزند مسافر باشد و اگر در راه

سه الاغ یعنی اول در آخر غنیمت میبرد سوار می کشد که آن را سگاز میزد یعنی سبک بار که چوکی بجای رود و یعنی  
قاصد و سبک بار که در راه میفرستد و در آن راه غنیمت را غنیمت







دارد که کافران غالب آیند پس لشکری بر اقامت مکن نباشد و امام زفر میگوید اگر لشکر اسلام را قوت باشد از  
 شکستن این باشند نیت مقام که پانزده روز ننگند مقیم شوند و امام ابو یوسف رحمه الله علیه میگوید اگر لشکر خانه  
 فرود آمده باشد نیت اقامت یا نزهه روز صحیح باشد و اگر در خیماهای فرود آمده باشد نیت اقامت صحیح  
 نباشد فاما فتوی نیست که نیت اقامت در در حرب صحیح نباشد خواه لشکر اسلام را قوت باشد  
 خواه نباشد خواه در خانه یا فرود آمده باشد خواه در خیماها و رکن میگوید که مسافر تا آن زمان که در شهر خود  
 نیامده است و چون مسافر در شهر خود بآید و نیت اقامت یا نزهه شبانروز یا بیشتر از آن در شهری و دوری کند  
 مقیم شود و اگر آنکه نیت اقامت یا نزهه شبانروز و دو جا کند چنانکه در مکّه و مکه در نیت مقیم شود و در این مقام  
 میگوید که آنکه نیت کند که پانزده شب زین و دو جا یکی خواهیم و پانزده روز یک جا در نیت مقیم شود و اگر آن  
 در جای که نیت اقامت یا نزهه شب باشد و جائیکه نیت یا نزهه روز باشد بدین در جای مقیم شود  
 و در پاره میگوید اگر مسافری نیت اقامت یا نزهه روز و یا میان میکند مقیم شود و فتوی برین قول است  
 و رکن میگوید اگر نیت اقامت کم از پانزده روز کند مقیم نشود اگر مسافری در شهری و دو سال ماند فاما نیت  
 اقامت کند و در خاطر دارد که امروز یا فردا مسافر خواهیم شد آن مسافر مقیم نشود و اگر لشکری اسلام در حرب  
 و در حرب نیت اقامت یا نزهه روز کرد آن لشکر مقیم نشود اگر لشکر اسلام شهری ادر در حرب کرد گرفت یا نه  
 یا لشکر اسلام گرفت در شهری و یا در بحری و یا در خشکی نیت اقامت یا نزهه روز کرد در نیت مقیم نشود  
 و در پاره و رکن میگوید اگر مسافری بمقیمی اقامت کرد و نماز پیشین وقتی نماز مسافر چهارگانی شود فاما اگر مسافری  
 بمقیمی اقامت کرد و نماز پیشین قضا میکند نماز مسافر و نیت فاما اگر مقیمی مسافری قضا کند نماز مقیمی و نیت اقامت  
 و نماز پیشین وقتی اقامت کند و نماز پیشین قضا فاما چون مسافر سلام گوید مقیم را باید که بنیزد و دو رکعت باقی نماند  
 گذارد و همان دو رکعت نیز بخواند و فتوی برین قول است اتباع مروی در شهری بود اتباع خود از آن شهر  
 بشهر دیگر برد آمد و چون بشهر اول رسید مسافر باشد و بدین در آن شهر مقیم نشود و اگر آنکه نیت اقامت  
 یا نزهه شبانروز کند آن زمان مقیم شود در فتاوی و جندی میگوید مسافر هر جا کند ن خواب مقیم شود اگر چه نیت  
 اقامت یا نزهه شبانروز ننگد فاما اگر مسافری کسی زن خواب و نیت اقامت یا نزهه روز کند مقیم نشود و رکن  
 میگوید مروی را و سفر نماز یا قضا باشد چون آن نماز یا قضا بگذارد و دو رکعت رکعت بگذارد اگر چه مقیم شده باشد  
 مروی را و در خانه نماز یا چهارگانی قضا باشد چون آن نماز یا قضا بگذارد و چهارگانی گذارد اگر چه در سفر

له نماز اول و نیت در مکّه مقام بازار است و میخواند در اینجا قرآن کند و با نعم آرزو و با صلح مقصد و این حدیث  
 علیه اتباع مروی در آن نیت بیرون از این نیت



بگنجد و مرد در اول وقت نماز پیشین مقیم بود و در آخر وقت نماز پیشین مسافر شد بر آن مرد دو رکعت فرمودند  
و اگر مردی در اول وقت نماز پیشین مسافر بود و آخر وقت نماز پیشین مقیم شد بر آن مرد چهار گانه نماز فرمودند  
اعتبار آخر وقت نماز است بنده از خود کارگر نیت سفر سه روز کرد و نماز پیشین دو رکعت بگذارد و این  
حکم است لشکر باغبان چون نیت جنگ با امام بیرون آیند اگر لشکر نیت اقامت کند نیز لشکر مقیم شود اگر چه  
لشکر نیت اقامت نکرده باشد و اگر لشکر به نیت مسافرت سه روز بیرون آید لشکر نیز مسافر شود اگر چه لشکر نیت  
روز نکرده باشد همین حکم است زن یا شوهر و غلام را با خود کارگر در ایام کثیری گوید مسافر می راند نماز پیشین قضا  
شده است میخواهند که آن نماز پیشین که قضا شده است بجا آید بگذارند یا به که مسافر اقامت کند و مقیم اقتدا کند یا  
اگر مقیم اقامت کند و مسافر اقتدا کند نماز مسافر و اقامت و در نماز وقتی هر که میان این دو نفر اقامت کند خود مسافر  
خواهد مقیم نماز مرد و در و اقامت قضا شده است اگر نماز باطل است و یا نماز شام و این دو نماز هر که اقامت کند  
نماز مرد و در و اقامت قضا شده است اگر نماز پیشین و یا نماز دیگر و یا خفتن است اگر مسافر اقامت کند نماز مقیم و اقامت و اگر مقیم  
اقامت کند نماز مسافر و اقامت پس اگر مسافری نماز پیشین وقتی چهار رکعت گذارد و دنبال آن مسافر مقیم بود  
مقیم نیز با مسافر چهار رکعت گذارد و نماز مقیم و اقامت شد زیرا که دو رکعت آخرین در حق مسافر نفل رقی مقیم فرموده  
است و اقتدا فرض گذارنده دنبال نفل گذارنده روا نباشد و در خطبه میگوید اگر یک بنده در ملک دو  
مولى باشد اگر هر دو مولى مسافر باشند این بنده مسافر شود و اگر هر دو مولى نیت اقامت کنند بنده بنده  
شود اما اگر یک مولى نیت اقامت کند و دوم مولى نیت اقامت نکرده به نیم که میان ایشان خدمت این بنده بنده  
است یا نه اگر خدمت این بنده میان ایشان بنوبت است آن روز که این بنده خدمت مولى مقیم کند مقیم شود و آن  
روز که خدمت مولى مسافر کند مسافر باشد و اگر میان ایشان خدمت بنوبت است بلکه خدمت بنوبت است بلکه خدمت  
هر دو مولى روز میکند در جمیع وقت بعضی گفته اند این بنده مقیم نشود و بعضی گفته اند مقیم شود و تفاوتی است گوید اگر لشکر  
نیت اقامت یا نزد شبانه روز کرد و نماز چهار گانه گذارد و لشکر را خبر نکرد و لشکر نماز دو گانه گذارد و بعد از آن لشکر را  
خبر کرد که من نیت اقامت کرده ام بعضی گفته اند لشکر را که نماز یک چهار گانه و دو گانه گذارد و اقتدا نماید  
قاما در شرح طحاوی میگوید فتوی نیت که نماز گذشته را قضا گذارد و در خلاصه میگوید بنده با خود کارگر در نماز  
آمد و خود کار را پرسید که شمار نیت سفر سه شبانه روز است یا نه خود کار بنده را جواب داد که نماز دو گانه گذارد و نماز  
باید که چهار گانه آورد بدو قصه یک سلام اگر تبع خواهد مسافر بود اول فرمود و دیگر تطويع اگر این سلام آنگاه در روز چهار گانه



کرده اند غلام را باید که نماز چهار رکعت گذارد بدو قعدہ خواجہ مسافر را باید که در چهار متعلبت کند و در دو رکعت آخر  
 بنشیند تا وقتی تمام کند آنگاه خواجہ مقیم بر غیر و دو رکعت آخر متیانہ بیارد چہ را معلوم نیست کہ تبع خواجہ مقیم است یا خواجہ مسافر اگر  
 تبع خواجہ مسافر است دو گذاردن بر دو را فرعیہ بود چون دیگر گذارد مر غلام و مر خواجہ را قطع بود و اگر تبع  
 خواجہ مقیم بود بر چهار فرعیہ بود نقل است از مسعودی جلد ثانی کہ غلام نماز چهار گانی گذارد فاما در نماز  
 چهار گانی قعدہ اولی ترک داد و چون چند منزل فتد خوند کار جواب داد کہ من نیت سفر است روز بیرون  
 ام بعضی گفته اند کہ بر غلام واجب است کہ نمازهای چهار گانی کہ در آن قعدہ اولی ترک داده است باز گرداند فاما در  
 شرح طحاوی میگوید کہ این نمازهای باز گرداند و فتویٰ برین قول است زیرا بیع میگوید چون مسافر است کند و مقتضای  
 مقیم باشند بعد از سلام بگوید کہ من مسافر ام شما نماز خود تمام کنید و اگر پیش از در آمدن در نماز خبر کرده باشد کہ من مسافر ام  
 بعد از نماز بخیر حاجت نیست در تحفه میگوید چون مسافر در شهر است و ماند کہ در آن شهر نماند مسافر است مقیم شود و نماز  
 چهار گانی گذارد اگر جنبت قامت پانزہ روز نگذرد و در سراجی و منافع میگوید مسافر مسیح موزہ شد  
 شبانوز است و مقیم را مسیح موزہ یک شبانوز و احکام مسیح موزہ در باب مسیح موزہ گفته شد است در فتاویٰ  
 سراجی میگوید مسافر نیت نماز پیشین چهار گانی کرد چون دو رکعت نماز گذارد سلام داد نماز او روا شد  
 مسافر اگر نیت قامت جا کند کہ آشنایانہای نباشد چنانچہ بیا بان مقیم نشود اگر چه نیت اقامت پانزہ روز  
 کرده باشد در فتاویٰ تحت میگوید کہ در روایت آمده است ہر کہ در وقت مسافر شدن چهار رکعت نماز گذارد  
 و در ہر رکعت الحمد کیبار و قل ہو اللہ احد کیبار بخواند و بعد از سلام نماز گوید اللہم انی استودعک نفسی و عمار  
 و اہلی و ولدی خدا تعالیٰ او را و مال او را و ولد او را نگہدار و نیکو کار گردانہ کارائے او را و کلای فرزند او  
 او را تا آن زمان کہ از سفر باز آید و روایت کرده اند کہ پیغمبر چون سفر کردی روز پنج شنبہ سفر کردی و دوست  
 داشتہ کہ سفر پنج شنبہ کنند و نہ مت کہ پیغمبر علی را منع نہ گفت کہ ای علی ہر کہ در وقت مسافر شدن قل  
 ہو اللہ احد یا زد یا بخواند دو رکعت از وضو بعد از آن بلائی سفر را و بعد خدا تعالیٰ او را یکبار  
 آن سفر در غیرت ہر کہ در وقت مسافر شدن گوید اللہم احفظنی و احفظ من معی  
 اللہم احسنی و احسن من معی و مامی اللہم سلمنی و سلم من معی و مامی  
 خدا تعالیٰ او را و کسان او را و مال او را از آفتہا نگہدار و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت یا علی در بیج  
 در نیائی تا آن زمان کہ این دعا بخوانی اللہم انی اسألك حیرما و خیر منہا

سہ خبر محقق بمنے آگاہی و بعضی حکمیکہ بدان غلام کند و بعضی حدیث نبوی ۱۲ ملکہ ای بار خدا یا ملت دارم نزد تو عرض  
 و مل خود را و فرزند خود را ۱۲ مل ای بار خدا یا نگہدار مرا و نگہدار آن کس را کہ با من است و ای بار خدا یا یا سانی آن مرا و  
 یا سانی آن کس کہ با من است ملے بار خدا یا سلا مت دار مرا در اسلا مت دار آن کس را کہ با من است ۱۲ ۱۱ ۱۲



واعوذ بك من شرها وشر من بها اللهم بارك لي في حوائجها  
 وجنتي الى صالحي اهلها وجنب صالحي اهلها اني در قتاوی حجت وشرع  
 الاسلام وکیمیای سعادت میگوید که در سفر او بها بسیار است چنانکه چون خواهد که  
 سفر کند اما تنها می رود و آن که با او باشد باز دو دو می رود و همراهی میگوید که کند  
 و شاعر و سحر و سحر را همراه نکند و چون در منزل رسد اول چهار پاییان را علوفه دهد و بعد از آن خوراک  
 و آب خور و تا خدا آید از او خوش شود و شود سوم آنکه اهل خود را و فرزندان خود را بخدا شایسته سپارد و ایشانی را  
 سلامت قرار دهد و روایت کرده اند که مردی بر امیر المومنین علیه السلام فرزندش را آورد و گفت که در سفر میرقم فتن  
 عمل دشت من گفتم ای زن آنچه در شکم تست بخدا شایسته امانت و آدم چون من در خانه آدم زن نقل کرده بود  
 شبی از گور زن خود و ششائی دیدم چون گور باز کردم دیدم چراغی در گور نهاده اند و این کودک در گور بازی  
 میکند چون این کودک را بیرون آوردم اولاد من شنیدم که ای عبد اللہ این کودک را در وقت روان  
 بامسیری سلامت باز یافتی و اگر مادر این کودک را نیز بامسیری سلامت می یافتی چهارم آنکه سفر در اول  
 وقت کند و در آن چید کند که پنج شنبه سفر کند پنجم آنکه چون از آستانه در بیرون آید بگوید بسم الله  
 تو کلت علی الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و بروقت سوار شدن بر مرکب  
 خدا شایسته ای بستاند و چون سوار شود بسم الله الرحمن الرحیم بگوید و چون بر مرکب قرار گیرد الحمد لله علی کل حال  
 بگوید و چون بر مرکب براند الحمد لله الذی سخر لنا هذا وما كنا له مقرین و انما الی ربنا لنقلین  
 و چون در منزل فرود آید بگوید یا رب انزل لی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلات و در اول شب راه  
 نرو و که خطر پان باشد بلکه در نصف آخر شب روان شود و در شهر می کند و با باشد نرو و اگر رفته باشد نرو  
 باز گردد و هرگز نمی رود و سیر و پیاز و تره آن زمین بخورد تا آب آن زمین را بگیرد و دوبار آن زمین بر او کار کند  
 و برستوران با گردان کند هر که برستوران با گردان کند دیابله سببی می یاست و بریزد روز قیامت بروی آن  
 دستور ختمی کند و اگر ستوری گرایه کرده باشد گرایه کش را بار نباید و زیاده از آن باز نکند حکایت بزرگی در سفر  
 رفت ستوری را گرایه کرده بود مردی او را نامه داد و گفت این نامه فلان را برسانی آن بزرگ چون نامه را بدو  
 بستد از ستور فرود آمد و گفت من با این نامه گرایه کش شرط کرده ام و این تقوی است چون از سفر باز آید و نظر او بر  
 افتد بگوید اللهم اجعل لنا قریلاً و از دنیا خوشا و کسی را پیش فرستد تا از آمدن او خبر کند و بجز خبر کردن در خانه  
 سه جلد بالغ و بالغ یعنی کوشش و بالغ یعنی کوشش و در کتبخانه کوشیدن و بالغ یعنی کوشش و بالغ یعنی کوشش  
 به تحفیف یعنی نبردن



در نیاید و شب خانه در نیاید و چون در شهر و آباد اول در مسجد رود و دو رکعت نماز بگذارد و چون در خانه آمده باشد و قرار گرفته باشد مستحب است که شتر یا گاو یا گوسفند ذبح کند و صدقه دهد یا در حال آن سجده کند و در او را و شیخ شیخ میگوید چون مسافر آیته الکبریٰ یکبار بخواند از دوز و امین شود و اگر مسافر است سنگ سخت ببرد و آب موجود نباشد سنگریزه بردارد و سه بار انا اعطیناک الکوتر بخواند و بر آن سنگریزه ببرد و در دهن اندازد و تشنگی دفع شود و اگر مسافر راه گم کند این و عا بخواند یا عباد الله المخلصین اعینونی در شریعت الاسلام آورده است هر که راه گم کند مستحب است که با نغمه بگوید تا بیرکت یا نغمه از راه بیاید و اگر مسافر بی چیز گم کند یکبار سوره یس بخواند برکت سوره یس باز یابد و الله اعلم باب بیست و هشتم در بیان نماز جمعه و در بدایه میگوید نماز جمعه فرضیه است در کافی و بدایه میگوید نماز جمعه بدو ازاره شرط لازم نشود شش شرط در مصلحت یکی آنکه مصلحت آن باشد دوم آنکه مردم باشند سوم آنکه مصلحتی مقیم باشد چهارم آنکه تندرست باشد پنجم آنکه هر دو پای او سلامت باشد ششم آنکه هر دو چشم او سلامت باشد و شش شرط در غیر مصلحت یکی شهر دوم پادشاه سوم خطبه چهارم وقت نماز پیشین پنجم جماعت ششم فرمان عام و در کافی میگوید فرمان عام آنست که در نماز مسجد جامع باز کند و هر که برای نماز در آید او را منع نکند پس اگر جماعت در مسجد جمعه در آیند و در مسجد بنهند و دیگری را در آمدن ندهند و نماز جمعه بگذارند روان باشد و پس حکم است اگر سلطان نماز جمعه با چشم خود در خانه بگذارد و اگر در خانه باز باشد و هر که در آید او را کسی منع نماز نکند نماز جمعه روا باشد فاما اگر در خانه باز نباشد و یا پرده داران خلق را جمع کنند آن زمان نماز جمعه روا نباشد و جمعه لازم نیست بنزد حتمی و جای آنده و کوروزن و بنده و مسافر و در بدایه میگوید اگر ایشان حاضر شوند و جمعه بگذارند روا باشد و اگر مسافر باینده زحمتی در جمعه اقامت کند هم روا باشد و جمعه روئیت مگر در شهر جامع و یا در نمازگاه و شهر طعم نیست که در روی امیر باشد و قاضی باشد که تنفیذ احکام شرع کند و اقامت دهد و کند و فتویٰ بر منقول است و اقامت جمعه روئیت مگر سلطان را و یا کسی را که او را سلطان گفته باشد و جمعه روئیت مگر وقت نماز پیشین چون وقت نماز پیشین بگذرد جمعه روا نباشد و اگر در غیر نماز جمعه وقت نماز پیشین بگذرد باید که نماز پیشین قضا بگذارد و نماز جمعه روا نباشد و در کافی میگوید که هر جا که در روایت نماز جمعه سبب فوت شدن شرطی از دوازده شرط شک شود چنانچه شهر و جزآن باید که خلق بعد از نماز جمعه چهار رکعت نرغینه نماز پیشین بنشینند بگذارند جمعه روا نباشد نماز پیشین گذارده باشد و در عمده الاسلام و فتاویٰ

در بیان نماز جمعه



حجت میگوید احتیاط در دویم که بزرگ باشد باید که بعد از گذاردن نماز جمعه نماز پیشین نیز بگذارد اول چهار رکعت  
 سنت نماز جمعه بگذارد و بعد از آن دو رکعت نماز جمعه بگذارد و با امام بعد از آن چهار رکعت سنت جمعه بگذارد  
 و بعد از آن چهار رکعت فرغیه وقتی نماز پیشین نیز بگذارد و نیت چنین کند نیت میکنم که بگذارم چهار رکعت  
 فرض نماز را یا قسم وقت او را بگذارد و جهة الکعبه الشریکه و بعد از آن دو رکعت سنت بگذارد و درین دو رکعت  
 نیت وقت کند سنت نماز پیشین گوید و نه سنت نماز جمعه گوید و این قول صحیح است فتویٰ همین قاضی است  
 در فتاویٰ خطیب و صیرفی و فتاویٰ آمو میگوید نماز پیشین بعد از نماز جمعه بگذارد و باید که الحمد لله  
 و سوره ویر چهار رکعت بخواند در فتاویٰ حجت میگوید سنت در روز جمعه ده رکعت است چهار رکعت  
 از نماز جمعه و چهار رکعت بعد از نماز جمعه و دو رکعت بعد از آن در بدایه میگوید جمعه روانیت یک خطبه و  
 چون خطبه بخواند باید که دو خطبه بخواند و میان هر دو خطبه ساعتی بنشیند و خطبه ایستاده خند با وضو باشد  
 و اگر خطبه بنشیند خواند باید وضو بخورد و او باشد باکراستیت در بدایه و کافی میگوید اگر خطیب بجای خطبه الحمد لله  
 بخواند و یا سبحان الله گوید و یا لا اله الا الله گوید چیزی دیگر نگوید نزدیک امام عظمی و او باشد نزدیک  
 امام ابو یوسف و امام محمد رحم و او باشد تا آن زمان که خطبه دراز بخواند که آن مادر عادت مردن خطبه میکنند  
 در شامان و کافی و نهایی میگوید اگر چه خطبه کم از احتیاجات تا عیده و سوره خواند نزدیک ایشان و انبوه و مکرر  
 احتیاجات خطبه خواند نزدیک هر سه امام روا باشد و خطبه دراز کم از احتیاجات نیست در بدایه میگوید جمعه روانیت  
 بجاعت اقل جماعت نزدیک امام عظمی سه نفر است جز امام و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد و دو نفر است خیر امام  
 مروی در روز جمعه نماز پیشین در خانه خود گذارد و پیش از آنکه خطیب جمعه بگذارد و او را ندید نبود نماز پیشین بود  
 باکراستیت و اگر چنین مرد بعد از گذاردن نماز پیشین در خانه میخوابد که با امام نماز جمعه بگذارد و اگر او حجت لازم بود  
 آید و امام در نماز جمعه باشد نماز پیشین او که در خانه گذارده باشد باطل شود باید که نماز پیشین از سر بگذارد و خواه  
 را در نماز جمعه باید بخواه نیاید و این قول امام عظمی است و نزدیک امام ابو یوسف امام محمد نماز پیشین او باطل  
 نشود آن زمان که امام را در نماز جمعه در نیاید و کافی و بدایه میگوید اگر معذوران و مجوسان و زوجه نماز پیشین در شهر  
 و در خانه بجاعت گذارند روا باشد باکراستیت و همین حکم است بل زندان را خواهد پیش از گذاردن نماز جمعه بگذارد و خواه  
 بعد از گذاردن نماز جمعه فاما در مکانی از نماز پیشین در روز جمعه بجاعت گرفته نیست زیرا که بردن مکانی نماز جمعه نیست هر که امام را  
 روز جمعه در رکعت اول و دوم باید بایستد که او نماز جمعه را با امام یا بدو یا با یکی از آنها بگذارد و اگر امام را در روز جمعه خوانند

لکه همان اسم سنت پاک کردن خدا را از بیکی و پاک کردن خواندن حق تعالی را از غیبات سه و یکسان هر یک از اینها که معنی  
 فریب است و لفظ گمان که کلمه باقی است سنت و عرب آن در همان است از غیبات التفات



در ایام نزدیک امام عظیم و امام ابو یوسف و سایر جمعه نیاید و امام محمد می گوید اگر امام در رکعت اول میاید رکعت دوم پیش از برودن  
 سه از رکوع در ایام جمعه بگذارد و اگر امام را در رکعت دوم بعد از برودن هشتن سه از رکوع در ایام جمعه کند فاما چهل و یک  
 نماز بگذارد و چون امام روز جمعه بحجت خطبه بیرون آید باید که مردمان نمازی نگذارند و سخن بگویند تا آن زمان امام  
 از خطبه فارغ شود و این قول امام عظیم است پس هر کس که بعد بر آمدن خطیب بحجت خطبه نماز نفل بگذارد و ندیده باشد فاما اگر  
 کسی نفل میگذارد که خطیب بحجت خطبه بیرون آید باید که چون دو رکعت بگذارد سلام گوید و اگر در رکعت نفل گذارد  
 باشد یکدیگر بگذارد و سلام گوید و امام ابو یوسف و محمد گوید باکی نیست سخن گفتن چون امام بحجت خطبه بیرون آید  
 تا آن زمان که خطبه آغاز کرده است و چون امام از منبر فرود آید تا آن زمانیکه تکبیر نهم است سخن گفتن باکی نیست فاما نفل در  
 حالت نزدیک سلام مکروه است و چون مؤذن روز جمعه بانگ نماز اول گوید باید که مردمان خرید و فروخت نگذارند  
 و روی جمعه آرند و چون امام بر منبر آید باید که بنشینند و مؤذن پیش او بانگ نماز گوید و در عهد پیغمبر بانگ بانگ  
 نماز بود و نزدیک بعضی علماء چون بانگ نماز گویند خرید و فروخت حرام شود روی نمازگاه جمعه آوردن واجب شود فاما  
 فتوی نیست که اگر بانگ نماز اول بعد از زوال گویند روی جمعه آوردن واجب شود خرید و فروخت حرام شود  
 در کافی می گوید که بهتر است کسی که خطبه خوانده باشد در نماز جمعه ایست همان کس کند فاما اگر دیگران  
 کنند هم روا باشد فتوی نماز باید بوقت شده بود خطیب در خطبه بود که او را یاد آید که نماز نگذاشته است باید که خیزد  
 و نماز باید بوقت بخواند فاما اگر نماز جمعه با امام میگذارد او را یاد آید که نماز باید گذاشته است اگر داند که نماز جمعه  
 فوت نخورده باشد باید که نماز جمعه اشکند و نماز باید ادا قضا بگذارد بعد از آن نماز جمعه نیز تمام بگذارد و اگر داند که  
 آن زمان که نماز قضا خواهیم گذارد نماز جمعه فوت خواهد شد فاما وقت نماز پیشین فوت نخواهد شد نزدیک امام عظیم  
 ابو یوسف نماز جمعه اشکند و نماز باید ادا قضا بگذارد و بعد از آن نماز وقتی پیشین بگذارد و رفتاری حجت  
 میگوید که احتیاط است که در صورت نماز جمعه با امام بگذارد بعد از آن نماز باید ادا قضا بگذارد و بعد از آن نماز  
 پیشین نیز بگذارد و فتوی برین قول است در کافی میگوید اگر داند که تا آن زمان که نماز باید ادا خواهیم گذارد وقت  
 نماز پیشین نیز گذشته است درین صورت نماز جمعه را شکند و نماز جمعه با امام بگذارد بعد از آن نماز باید ادا  
 قضا بگذارد و امام محمد می گوید اگر داند تا آن زمان که باید ادا خواهیم گذارد نماز جمعه فوت خواهد شد  
 باید که نماز جمعه بگذارد بعد از آن نماز باید ادا قضا بگذارد و رفتاری حجت و وضیره  
 می گوید که بعضی علماء گفتند و میگویند که یک گاه یا کم از یک گاه و شمر باشند



برای آن ویکه جمعه لازم شود در فتاوی حجت میگوید بعضی گفته اند که در یکی که ده کاوازشهر باشد برای آن جمعه  
جمعه لازم شود بعضی گفته اند اگر دیکه از شهر آن مقدار دور باشد که اگر کسی بعد از ادای نماز بباد و روان شود  
نماز جمعه رسد و بعد از نماز جمعه چون باز گردد در آن دیکه پیش از فرو شدن آفتاب برسد برای آن دیکه  
جمعه واجب شود و اگر نه واجب نشود بعضی گفته اند دیکه که در آن بانگ نماز شهر بر مناره بلند گویند  
نشنوند برای آن دیکه جمعه لازم شود و اگر بادشاه در دیکه بزرگ که در آن بازار باشد فرمان دهد که  
مسجد جمعه بنا کنند و خلق نماز بگذارد با اتفاق روا باشد زیرا که نزدیک امام شافعی هر دو است در دیکه  
که در آن دیکه چهل مرد و حرم بالغ و عاقل و مقیم باشند و چون بادشاه حکم کند در مذہب نیز روا شود در فتاوی  
۴ میگوید هر که چهار رکعت نماز پیشین بعد از اے جمعه برای احتیاط بگذارد باید که در چهار رکعت  
الحمد و سورت بخواند و در تهذیب میگوید اگر خلق را ممکن نشود از بادشاه فرمان برائے  
گذاردن جمعه طلب کنند اگر ایشان میان خود یکی را خطیب کنند و نماز جمعه بگذارند روا باشد اگر  
خطیب روز جمعه حاضر نشده وقت تنگی شد اگر کسی را قاضی حجت خواندن خطبه پیش فرستد و بنال  
او خلق نماز گذارد روا باشد و در نهایی و طحاوی میگوید باید که خطیب دو خطبه بخواند و در میان هر دو خطبه  
ساعتی بنشیند و هر دو خطبه بلند خواند و اما خطبه دوم اندک بلند خواند و چنان بلند بخواند که خطبه اول  
خوانده است و سنت خطبه نیست که حمد و ثنا خدا تعالی گوید و خلق را پند دهد و چیزی از قرآن بخواند  
و در و بر پیغمبر علی السلام فرستد و مسلمانان را دعا کند و از او میگوید خطبه روز جمعه نزدیک بعضی علما  
سجاء دو رکعت است و نزدیک بعضی سجاء دو رکعت نیست و فتوی برین قول است زیرا که اگر سجاء  
دو رکعت می بودی بے وضو و انبودی و روی بقبله آوردن فرضیه بودی اگر خطیب یک خطبه بخواند  
در مذہب روا باشد و رفتاوی حجت میگوید خطبه در از خواندن در روز نمازستان کرده است در وقت  
العلماء میگوید امام چون خطبه خواند اگر شهر باشد که او را به تیغ فتح کرده اند چنانچه که در حال خطبه  
باید که تیغ بردست گیرد و اگر شهر باشد که به تیغ فتح نکرده اند چنانچه مدینه و ران شهر بے تیغ خطبه  
خوانند روا باشد در شام بیعتی میگوید خواندگار را باید که خنده خود را از حاضر شدن در  
نماز جمعه منع نکند در خطبه میگوید جامع را نماز جمعه در شرفوت شد باید که ایشان نماز پیشین بگذارند  
و بانگ نماز و اقامت نگویند و جماعت نکنند و در میان و کبیر میگوید چون امام در خطبه شود واجب است  
که او را بے تیغ رسانیدن و کنار دادن و بیان گفتن این مصدق است که بعضی مصدق می آمدند و خطبه احتیاط کرد  
فرود رفتن ۶۱۲ که زبیا که خوف بر فلان شدن وقت است ۴



بر خلق که خطبه نشنوند و خاموش باشند و اگر در حال خطبه تسبیح و یا قرآن خوانند و یاد رود گویند و کتابت  
کنند و هر وقت خواه نزدیک خطیب باشند که خطبه می شنوند خواه دور باشند نشنوند و فتوی برین قول است  
و نزدیک امام شافعی هر که در مسجد در آید تحت مسجد بگذارد اگر چه خطیب در خطبه باشد زیرا که تحت مسجد  
نزدیک او واجب است و نزدیک مادر حاله خطبه تحت مسجد بگذارد زیرا که تحت مسجد سنت است  
مردی بر مردی در حال خطبه سلام گوید باید که این مرد او را انگلیک در خاطر نگوید و بلند نگوید و این  
حکم است اگر در حال عطسه آید الحمد لله بر خاطر خود نگوید و فتوی برین قول است و رفتاری تحت  
میگوید که هر وقت سخن گفتن در حال خطبه اگر چه اندک سخن گوید زیرا که پیغمبر علیه السلام گفت هر که در حال  
خطبه دیگری را گوید که خاموش باش او لغو کرده باشد و تبر که در حال خطبه لغو گوید ثواب نماز جمعه  
نیاید در اسباب المغفرت میگوید که پیغمبر علیه السلام گفت هر که میان سنت و فرض نماز جمعه سنگریزه  
بستاند او لغو کرده باشد و هر که لغو کند او را ثواب جمعه نباشد و رفتاری حاکم  
میگوید در حال خطبه چنانچه آسان باشد آنچنان بنشیند خواه مربع خواه بزاویه در نصاب میگوید  
خواندن فقه و نظر کردن در کتاب فقه در حال خطبه نزدیک بعضی کرده است و نزدیک بعضی پاک  
نیست و این روایت از امام ابو یوسف هم نیز کرده اند مردی در حال خطبه از مردی غیر امر شروع تا جائز بود  
اگر او بشارت دست و رانم کند یا بشارت سر یا بشارت چشم نزدیک بعضی کرده باشد و اما از دیگر  
و خلاصه میگوید فتوی است که اگر بشارت منع میکند پاک نیست در جامع صغیری میگوید چون مقتدی در عالم  
خطبه یا تیمم یا تسبیح یا تسبیح از خطیب نشنود نزدیک بعضی علماء در و در خاطر گوید تا ما فتوای  
آن است که بر خاطر نیز نگوید پس چنانچه خلق پس از شنیدن نامهای صحاب رضوان الله علیهم جمیعین  
بلندی گویند شاید در نصاب گوید مردی در صف اول نشسته بود عالمی با خر رسید  
باید که آن مرد بر خیزد و جاست خود این عالم باید بدو خود در صف دوم بنشیند و در محیط و دیو میگوید  
کرده است که امام تنها بر بلندی باشد و مقتدی فرو تر باشد و اگر امام تنها فرو تر باشد و مقتدی  
بر بلندی باشد نزدیک بعضی کرده است و نزدیک بعضی کرده نیست و این در صورتیست که ضرورت  
نباشد فاما اگر ضرورت باشد چنانچه روز جمعه مقتدین سبب تنگی جمعه بر سبقت مسی جمع  
نماز میگذارند و امام بر زمین باشد در جامع الصغیر او زجندی میگوید بلندی که در آن نماز







که فرض عین است روایت و هر که چهار جمعه بے عذر ترک گیرد فاسق شود و گواهی او نشنوند در  
 کبیری میگوید هر که سه جمعه ترک گیرد فاسق شود و گواهی او نشنوند و فتوی برین قول است فاما اگر  
 بعد از یک گیر و چنانچه زحمت و غیر آن از زبان فاسق نشود و گواهی او نشنوند و همین حکم است هر که فرضیه  
 بیند ترک گیر و چنانچه نماز و روزه او فاسق گردد و گواهی او نشنوند در کفایه شعبی میگوید قاضی امام  
 شعبی میگوید هر که صدقه دادن خوانندگان مسجد جامع را در حال خطبه روایت کرده ترس  
 خوانندگان باشد اما صدقه دادن در مسجد جمعه پیش از خطبه بر دو نوع است یکی آنکه اگر خواننده  
 خلق را با محال نکند و در مقام خویش نشسته چیز طلب کند و در صفهای نکر و اینچنین خواننده را  
 صدقه دادن پیش از خطبه و ابا باشد و اواب باشد دوم آنکه اگر خواننده مطلق را پائل و در صفهای  
 اینچنین خواننده را صدقه دادن حرام باشد و هر که او را صدقه دید او نیز زیگبار شود و هر که خلق را پائل کند  
 او ملعون باشد و صدقه دادن او حرام است و روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه و سلم که روز  
 قیامت نداور دهند و بگویند ای دشمنان خدا ایتمالی بر خیزید درین ندا هیچکس بخیزد و نگوید خوانندگان مسجد جمعه  
 زیرا که مسجد را بسبب نماز بنا کرده اند نه از برای خویش از خلق در کتاب لا سبک گوید خواصه حسن بصری  
 میگوید هر که خواننده را در حال خطبه یک درم صدقه دید او را هفتاد درم دیگر از مال حلال صدقه باید داد و اما  
 کفایه آن یک درم شود که در حال خطبه از درم داده در فتاوی محبت میگوید طائفه عام و مسجد جمعه طائفا  
 میکنند و قصه و جنگ نامه می خوانند ایشانرا منع باید کرد و از مسجد بیرون باید کشید تا غارت نراند و با  
 بست نیم در میان نماز کسوف و خسوف گرفتن آفتاب را کسوف گویند و گرفتن آفتاب خوف  
 گویند و در هدایه میگوید چون گرفتن آفتاب شود و آلی با خلق دو رکعت نماز بگذارد بر طریق نقل یعنی با یک نماز  
 و اقامت نگوید و در هر رکعتی بیکان رکوع کند و نزدیک امام شافعی ۲ در هر رکعت دو گان رکوع کند و هم  
 در زاو و هدایه میگوید که درین دو رکعت بهتر آن است که قرائت دراز خواند فاما نزدیک امام عظیم قریش  
 ساکن خواند و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد قرائت بلند خواند و فتوی برین قول امام عظیم است  
 و اگر امام را خوش آید قرائت را سبک کند فاما سنت است که تا آن زمان که گرفتن آفتاب باشد در دعا  
 و نماز باشد پس اگر نماز را سبک کند و عاود را بگیرد و اگر ذکر دعا سبک کند قرائت دراز کند و چون از نماز فارغ  
 شود تا آن زمان دعا کند که آفتاب روشن گردد و در نماز کسوف امامی اقامت کند که در نماز جمعه اقامت میکند

له یعنی خویش و خواست و سوال کردن و الله و الی دوست و حاکم و مالک و یعنی قریش و قریب و

بکتاب و نیم در میان نماز کسوف و خسوف



و اگر آن امام حاضر نباشد خلق تنها نماز گذارند و دعا کنند و در نماز کسوف خطبه نیامده است و در زاد  
میگوید بعضی علما گفته که نماز کسوف واجب است و از امام اعظم در روایت کرده اند نماز کسوف خواه دور  
بگذارد خواه چهار رکعت خواه پیش از چهار رکعت پس این روایت دلیل میکند که نماز کسوف سنت است  
واجب نیست در بدایه و حضرت میگوید در خوف یا ه نماز جماعت نیامده است و در خوف خلق تنها  
نماز گذارند خواه دو رکعت گذارند خواه بیشتر از دو رکعت و این حکم است در ویهاس و دیگر چنانچه در ابو  
سخت و در تاریکی سخت و باران سخت یعنی دو رکعت یا بیشتر خلق تنها نماز بگذارند در فتاوی سهری  
و طحاوی میگوید چون هول سخت شود چنانچه باو سخت شود و یا باران مدام شود و یا رحمت عام  
شود و آنچه بدین باند و بنصورت با خلق نماز تنها گذارند و بعد از نماز دعا و زاری کنند تا آن زمان که آینه  
دفع شود و در شمال بهی میگوید نماز نفل و نماز سنت جماعت گذاردن کرده است کرد نماز جماعت  
کرده نیست یکی نماز تراویح دوم نماز کسوف در تهذیب میگوید نماز کسوف وقتها کرده نگذار و  
باب سی ام در بیان نماز باران - در بدایه می گوید اگر در شهر باران نیارد باید که دو  
دو رکعت نماز بر طریق نماز عید جماعت بگذارند و قرائت بلند خوانند چون از نماز فارغ شود خطبه  
بخوانند و نزد یک امام اعظم بخوانند و چون دعا کنند استقبال قبله شود و امام رکوع نزد یک امام میگوید اند  
نزد یک امام اعظم رکوع و چون والی روئے بگرداند خلق روئے خود بگردانند و در طلب باران بسیار  
حاضر نشوند زیرا که طلب باران طلب رحمت خداست و است و بر زمین لعنت خداست پس زمین  
در طلب رحمت حاضر نشوند و امام اعظم میگوید که در طلب رحمت باران نماز جماعت گذاردن سنت  
است لیکن اگر جماعت گذارند و ابود فاما اگر خلق تنها نماز گذارند و ابود فاما باشد و نزد یک امام اعظم در  
طلب باران استغفار باید کرد و دعا باید خواند تا برکت آن خداست و باران بفرستد در فتاوی حجت میگوید  
باران نیارد و امام اوزاعی میگوید استغفار باید خواند استغفر الله ای لا اله الا الله یا حی یا قیوم و التوب الیه  
تا برکت این استغفار باران بیارد و در شریعه الاسلام میگوید این استغفار بسیار استغفار است در کنز  
و نهایی و در زاد میگوید در طلب باران سه روز خلق باو الی متصل بیرون آیند در نهایی میگوید  
پیش از بیرون آمدن در طلب باران هر سه روز صدقه بدهند و بعد از صدقه دادن در طلب باران  
بیرون آیند و زاد میگوید چون امام از خطبه فارغ شود پشت خود جانب خلق کند و روی طایفه قبله کند

باب سی ام در بیان نماز باران

لله هو الفقه ترسانین و معنی خوف و سهره و لا اله الا الله یا قیوم و التوب الیه و استغفر الله ای لا اله الا الله یا حی یا قیوم و التوب الیه  
سه روز و یک امام است و در میان حاضر شود و غایت الله تعالی



و رد بگرداند و دعا باران مقابل قبله بخواند و بحجت مسلمانان استغفار کند و خلق بتجید نوبه زنگنه  
 کنند خدا تعالی بپرکت آن باران بفرستد بکرم خود با است و یکم در بیان نماز خوف  
 در هدایه و کثر و کافی میگوید چون خوف دشمن شود سر لشکر خلق را دو طائفه کنند یکی طائفه جانب شمن  
 باشد و طائفه دوم دنبال امام نماز گذارد و اگر امام مسافر باشد با طائفه اول یک رکعت بگذارد و سجده کند  
 و چون طائفه اول در رکعت سراز سجده دوم بردارد و طائفه اول جانب دشمن برود و امام بر  
 جایی نماز باشد و طائفه دوم بایست دنبال امام یک رکعت بگذارد و دو سجده کند و امام بنشیند و سجده  
 بخواند و سلام گوید و این طائفه دوم سلام نکند و جانب دشمن برود پس طائفه اول بایست و یک رکعت یا  
 تنها بگذارد و دو سجده کند درین رکعت الحمد و سوره هم بخواند و بنشیند و التحيات بخواند و سلام گوید  
 و جانب دشمن برود و طائفه دوم بایست یک رکعت باقی تنها بگذارد و دو سجده کند درین رکعت الحمد  
 و سوره بخواند و بنشیند و التحيات بخواند و سلام گوید صورت نماز خوف آنست و این در صورتیست  
 که امام مسافر باشد و اما اگر مقیم باشد با طائفه اول دو رکعت بگذارد و با طائفه دوم نیز دو رکعت بگذارد  
 زیرا که پیغمبر نماز خوف بدین طریق گذارده است در نماز شام با طائفه اول دو رکعت بگذارد و طائفه دوم یک  
 رکعت بگذارد و در حال نماز جنگ نکرده و هر که در نماز جنگ کند نماز او روا نباشد در هدایه و کثر میگوید نماز خوف چنانچه  
 سبب خوف دشمن و استعجابان سبب خوف در زیر و است اگر خوف سخت تر باشد سوار تنها نماز گذارند و  
 رکوع و سجود و بشارت بجا آورند اگر سمت قبله نتوانند بهر جانب روی کر ایشان باشد در بجانب نماز گذارند و امام  
 محمد در روایت کرده که در خوف سخت تر سواران نماز بجاعت بگذارند این قول صحیح نیست و در نهایت میگوید اگر کسی پس  
 پشت امام برسد امام سوار باشد از زمان نماز او روا باشد اگر نماز خوف گذارند و روی دشمنان ندیده بود نماز  
 امام روا باشد و نماز مقتدیان روا نباشد که کثر میگوید نماز خوف روایت تا از زمان که دشمنان حاضر  
 نشوند و امام ابو یوسف هم نماز خوف درین زمانه روا ندارد و امام عظیم و امام مجروح روایت دارند در نهایت میگوید  
 بعضی علما گفته اند که نماز خوف یک رکعت است و دو رکعت نیست و کافی میگوید نماز خوف درین زمانه روا باشد  
 اگر خوف سخت باشد چنانچه در عمده پیغمبر علیه السلام و این قول امام عظیم و امام محمد در حدیث و فتوی  
 برین قول است و امام ابو یوسف هم میگوید نماز خوف در حیات پیغمبر علیه السلام بود و بعد از پیغمبر علیه السلام  
 نماز خوف روا باشد در مبسوط همچنین گفته است در مبسوط و محیط می گوید

مسئله در حدیثی که در حدیث آمده است که اگر امام چهار رکعت بخواند و نماز خوف درین زمانه گذارند و چنانچه همیشه گذارده است خلاف  
 مقتضای آنکه ایشان نماز خوف پیچون نماز خوف گذارده اند و نماز خوف بدین طریق روایت است که پیغمبر درین دشمن گذارند و امام محمد







تکبیر گفت متعذری بچ تکبیر نکوید فاما سلام آن زمان وید که امام خواهد داد اگر یکی ازین چهار تکبیر ترک واد نماز  
روان بود فاما اگر وعاخواند نماز را بود و آنکه بر میت نماز گذارد برابریه اینست و اگر برینه  
میت نه ایستد هم روا باشد مردی را دفن کردند نماز جنازه نگذارند بر گور او نماز جنازه باید گذارد فاما بر  
گور او تا آن زمان گذارند که آسایده نباشد و این معنی بخاطر لعلق دارد و فتوی برین قولست زیرا که  
فریه زود آساید و لاغر زود نه آساید و در زیستان و تابستان نیز در آسایدن فرقیست و امام ابو یوسف  
میگوید تا سه روز نماز گذارند مردی نقل کرد او را غسل نهاده بودند که نماز جنازه گذارند چون غسل و پسند  
نماز جنازه باید گذارد اولی بحجت امامت در نماز جنازه بادشاه است و اگر بادشاه حاضر نباشد تا  
اولی است و اگر قاضی حاضر نباشد امام محلی اولیست و اگر امام محلی حاضر نباشد ولی میت امامت  
کند چنانچه پدر و پسر و برادر عم و اگر غیر ولی و سلطان نماز جنازه گذارند روا باشد و اگر ولی باز گذارد  
هم روا باشد فاما اگر ولی نماز جنازه گذارد دیگر نه تواند که باز گذارد چون بر میت نماز گذارند باید  
نشت تا آنکه ولی میت باز نگردد و اگر بسیار میت جمع شوند یک نماز بر همه میت کافیست نماز جنازه در  
مسجد کروه است مگر جنازه درون مسجد باشد مگر بعضی چنانچه باران فاما اگر جنازه بیرون مسجد است و  
بعضی مقتدیان درون مسجد اند نزدیک بعضی کروه است و نزدیک بعضی نیست هر که بعد از زادن بانگ  
کند او را غسل باید داد و نام باید دشت و نماز جنازه باید گذارد فاما اگر بعد از زادن بانگ نکند او را غسل نباید  
در جامه بپوشد و دفن کنند فاما نماز جلنمه بر او نباید گذارد و برین فتویست اگر پسر کافر را برده کردند و در  
دار اسلام آوردند و بان پسر کافر را و پدر نیست آن پسر نقل کرد او را غسل باید داد و نماز جنازه نگذارند  
فاما اگر بان پسر کافر را و پدر باشد آن زمان نماز گذارند مگر آنکه آن پسر مسلم شده باشد یا مادر  
پدر او مسلمان شده باشد آن زمان نماز جنازه بان پسر باید گذارد و اگر کافری نقل کرد او را پسر کسالت  
آن مسلم پسر کافر را غسل دهد و دفن کند فاما غسل آن کافر را چنان دهند چنانچه جامه بپوشانند  
و گور آن کافر را چون گور مسلم کاوند و در گور نیارند بلکه در گور اندازند پسر کان مسلم چون  
نقل کنند در بهشت بروند فاما پسر کان کافر چون نقل کنند و عاقل نشده باشد یعنی گفته اند که ایشان  
در بهشت و ندوخت بهشتیان را کنند و امام محمد میگوید خدا تعالی ایشان را عذاب نکند و امام غلام  
و در جواب آن سئله توقف کرده در مضمرات و نصایب خلاصه میگوید اگر امام هر چهار تکبیر و نماز



جنازه گفت و سلام نداده است در خیالت مروی رسیدگی روایت امام عظیم رحمت که آنروز جنازه نگذاشته و نماز  
 فتویٰ است که اینروز نماز جنازه بگذارد و هر چهار تکبیر پیش از برود شستن جنازه بگوید در شستن بیستی میگوید نماز  
 جنازه امامت میکرد و وضو ندشت نماز جنازه باز باید گردانید تا اگر مقتدی وضو ندشت و امام  
 وضو ندشت نماز جنازه باز نگرداند و رعنا بیست و گوید پیغمبر گفت علیه السلام بر هر میت که صفت  
 مسلم نماز گذارند آن میت آمرزیده شود پس اگر صفت نفر باشند یک امامت کند و سه نفر و صفت  
 نماز گذارند و دو نفر و دوم صفت نماز گذارند و یک نفر و سوم صفت نماز گذارند و تا آن میت آمرزیده  
 مروی یک رکعتی از نماز نفل گذارد و صلاوة نماز جنازه شنید اگر دوم رکعت نماز گذارد و نماز جنازه از وفات  
 شود باید که نفل بشکند و نماز جنازه بگذارد و چون نماز جنازه گذارده باشد آن نفل اضا بگذارد و در جمیع  
 صغایر میگوید چون جنازه ببیند بعضی گفته اند ایستاده شود و فتویٰ است که نه ایستاده که آنکه خواهد که  
 و نبال جنازه رود و در فتاویٰ آمو میگوید هر که منکر خود از فرصت نماز جنازه کافر گردد و چون امام  
 تکبیر گفت و سلام داد بگمان آنکه هر چهار تکبیر گفته است همان زمان یاد آورد که دو تکبیر گفته است باید بود  
 تکبیر دیگر از بگوید نماز جنازه باطل نبود اگر وقت نماز شام جنازه آوردند باید که اول از نماز جنازه شام بگذارند  
 و بعد از آن نماز جنازه بعضی گفته اند چون نماز شام گذارده باشد بعد از آن نماز جنازه بگذارد و بعد از نماز  
 جنازه دو رکعت سنت نماز شام بگذارد و بعضی گفته اند که چون نماز شام گذارده باشد بعد از آن نماز جنازه بگذارد  
 محید میگوید که شاید پیش از نماز جنازه باز گردد و چون نماز جنازه گذارده باشد تا آن زمان که ولی میت گردانند  
 بگذرد و چون میت را دفن کردند باز گردد اگر چه ولی میت نگرداند کرده است که مسلم را کافر دفن کنند و فتاویٰ  
 سراجی میگوید مروی و نماز جنازه رسید و امام دو تکبیر گفته بود باید که اینروز با امام دو تکبیر بگوید چون با  
 سلام گوید دو تکبیر باقی پیش از برود شستن جنازه بگوید و دعا خواند در طحاوی میگوید برای تکبیر اول و نماز  
 جنازه دست بردارد و جهت سه تکبیر دیگر دست بردارد و در فتاویٰ سراجی میگوید نماز جنازه طاهر  
 روایت اگر نماز جنازه وقت بزمان آفتاب گذارند یا وقت فرود رفتن آفتاب یا میان نماز گذارند  
 باز نگرداند اگر جنازه بر چهار پایه است و یا بر سر آدمیان است و نماز گذارند روایت و برین فتویٰ است مروی  
 در میان کشتی در دریا نلنگد و او را غسل دهند و کفن دهند و نماز جنازه بگذارند و در روایان از زید که  
 دفن میکن نیست و دفن در خانه نشاید کرد زیرا که این خاصیت میان است صلاوة الله علیه  
 له جنازه بافتح کفنه که مرده را بران بردارند و بکمر مرده و عکس برانستند در سلام بافتح اول یعنی که در یاد  
 و بی عیسی و سلام کفن و نام خداست و عیاشی اللغات



اجمعین مردی در دار حرب پسری خرید و آن پسرک تفکد نماز جنازه او باید گذارد و اگر مردی پیش از غسل  
و یا پیش از نماز جنازه دشمن کند نماز بر گور او باید گذارد تا آن زمان که نگذاشته است اگر مردی با در حال سلام  
مرده یافتند که او را ختنه نکرده اند و نماز در گردن اوست نماز جنازه بر او گذارند در شانسان  
میگوید غسل مرده واجب در بدایه میگوید شهید را غسل نباید داد و نماز جنازه باید گذارد و این بدست  
و نزد یک امام شافعی نماز جنازه بر شهید نباید گذارد زیرا که تیغ پاک کننده گناهان است پس نماز  
جنازه حاجت نیست و نزد اشتهید اگر چه گناه نیست هم نماز جنازه باید گذارد زیرا که نماز جنازه بحجت  
تعلیم مرده است پس تعلیم شهید اولی تر باشد از دیگران زیرا که پیغمبر ان علیهم السلام و کوه کای گناهان است  
بآن هم نماز جنازه میباید گذارد و مردی را حذر دند او نقل نمود و او را غسل باید داد و نماز جنازه او باید گذارد  
و همچنین حکم است اگر مردی را در قصاص کشته اند او را غسل کنند و نماز جنازه بگذارند در بیابان میگوید  
بر باغی نماز جنازه نباید گذارد اگر در جنگ کشته شود و اما اگر باغی را با دشا گرفت و کشته یا باغی  
در خانه تفکد از زمان نماز جنازه او باید گذارد و فتوی برین قول است و نماز جنازه بر او بگذارد  
اگر چه در جنگ کشته شود و اما اگر راه زن را با دشا گرفت و کشت از زمان نماز جنازه باید گذارد و در بیابان  
میگوید چون بر باغی و راه زن نماز جنازه بگذارند غسل بدینند زیرا که اگر غسل ندهند با شهید برابر باشد  
این روایت فتوی برین قول است در وجه میگوید هر که خود را به تیری کشت و از نزدیک بعضی غسل  
دهند و نماز جنازه او گذارند برین قول یعنی فتوی داده اند و نزدیک بعضی نماز بگذارند زیرا که او باغی نفس  
خود است در بدایه و بیابان میگوید اگر مردی شهید شد و جنب بود یا پسر که شهید شد نزدیک امام عظمی مرتبه شهید  
علیه این هر دو را غسل دهند و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد غسل ندهند اگر حیوانی از حیض پاک شد و یا  
نفاس پاک شد و سرنه شست بود که شهید شد نزدیک امام عظمی این صورت را غسل باید داد و نزدیک  
امام ابو یوسف و محمد را غسل ندهند اگر عورتی شهید شد و حیوان حیض و نفاس مید و پاک نشد  
بود نزد امام عظمی دو روایت است یک روایت غسل دهند و بر وایت دوم غسل ندهند و کبری  
میگوید هر که کشته شود و نظام باشد بر نماز جنازه بگذارد و غسل دهند و در خزانه الفقه میگوید بخت شهید  
ست که ایشان را غسل باید داد و آنکه بآب غرق شود دوم آنکه سوخته شود و سوم آنکه در سحال بمیرد  
چهارم آنکه در غریب بمیرد و پنجم آنکه در زون بمیرد و ششم آنکه بر دیوار افتد و نقل کند نفهم محرم است  
در شهید بیست و نهم کوه کای گناه ۶۱۲ است ۱۵۵ اسماں حکم را زن و بر زمین نه بر حسین ۱۰۱ شهید



که در خون نفس میرد پس این بهفت شهید را غسل باید داد و نماز جنازه باید گذارد و در فتاوی حجه می گوید  
 اگر مسلمانان و کافران یکجا مردند و شناختن ممکن نیست اگر مسلمانان بسیار باشند و کافران اندک نماز  
 جنازه بر همه باید گذارد و فاما اگر گذاردن نماز نیت مسلمانان باید کرد و همه را در مقابر مسلمانان دفن باید  
 کرد و اگر کافران بسیار باشند و مسلمانان اندک باشند نماز جنازه نباید گذارد و فاما غسل و کفن همه باید  
 داد و در مقابر کافران دفن باید کرد و اگر مسلمانان و کافران برابر باشند نماز جنازه نباید گذارد و فاما  
 غسل و کفن باید داد و بعضی گفته اند که در مقابر مسلمانان همه را دفن کنند و بعضی گفته اند در مقابر کافران دفن  
 باید و بعضی گفته اند مقبره علیحه از جهت ایشان باید ساخت و در تحفه میگوید شهید را با جامه ها که بدن  
 جامه شهادت یافته است دفن باید کرد و فاما اگر چیزی کفن هم بدهند تا به کفن سنت برابر باشد روا باشد و  
 جامه های شهید که بان جامه شهادت یافته است چیزی دور کنند هم روا باشد در هدایه شامان و کافیه  
 میگوید مردی در صندوق آن مرد تنگ دست جنازه دید اگر او با وضو مشغول شود تا آن زمان نماز  
 جنازه از وقت شود اگر تیمم کند و نماز جنازه بگذارد و او باشد اگر چه آب موجود باشد فاما والی میت را  
 روئیت که با وجود آب تیمم کند زیرا که والی میت میتواند که باز نماز جنازه گذارد اگر چه دیگران گذارد  
 باشند در شامان میگوید که با وجود آب تیمم روا باشد زیرا که بحجت بادشاه توقف خوانند و  
 قد نهایی میگوید مردی جنب است و آب موجود است جنازه دید اگر این جنب بپوشیدن مشغول شود نماز  
 جنازه از وقت شود و او باشد که تیمم کند و نماز جنازه بگذارد و فاما والی میت و بادشاه را روا باشد که با وجود  
 آب در حال خواب تیمم کند و بحجت نماز عید اگر داند که نماز عید فوت خواهد شد آن زمان که وضو خواهیم کرد و او با  
 که تیمم کند و نماز عید بگذارد و اگر چه آب موجود باشد در هدایه و نهایی میگوید اگر مسلمانی بظلم بپایان  
 عمده این مسلم شهید باشد غسل نباید داد و نماز جنازه باید گذارد و فاما اگر مسلمانی بظلم بپایان  
 زمان غسل باید داد و نماز جنازه باید گذارد و مردی در جنگ بر کافران تیغ انداخته پس مردی تیغ خود رسید  
 و نقل کرد این مرد را غسل دهند و کفن دهند و نماز گذاردند مردی را در شهر کشته یافتند و کشته او معلوم  
 نیست او را غسل دهند و نماز جنازه گذارند اگر با تیغ کشته باشد فاما اگر کشته او معلوم شود و اگر  
 با تیغ عمده کشته باشد غسل ندهند زیرا که شهید است و اگر بپایان کشته باشد غسل باید داد و  
 در هدایه نهایی میگوید خون شهید از شهید نباید شست و جامه ها که بان شهادت یافته است دور

له مقبره فتح میر و سکون قاف در بقعه و ضم بایست موصوفه که در هدایه عیادت علیه تیزی لای با جزی است تیزی

اندک تیزی و کلام و غده ۱۲ غناست اللغات



نباید کرد مقدار سنت کفن باشد و اگر جاهها که بان شهادت یافته است بسیار باشد و در کفن فالان  
 شهید کله و چرمینه و کلاه و سلاح و تومزه و آنچه بدین ماند و در باید که در ظمیری میگوید خون شهید  
 تا آن زمان که باشد است پاک است و چون از شهید دور کنند پدید شود در نشان و کافی میگوید خون  
 شهید از شهید نباید شست که پیغمبر علیه السلام گفت شهیدان را هم با خون ایشان دفن کنید زیرا که چون بفرقی  
 شهیدان را بر انگیزند خون از رگهای ایشان روان شد رنگ آن خون چون رنگ خون باشد  
 فالابوے آن خون چون بوسه مستک باشد و حکمت درناشتن خون از شهید دو چیز است  
 یکی آنکه خون شهید نشانی عبادت است پس نباید شست و دوم فردا قیامت شهید بکشد و خود بخورد  
 کند پس آن خون نباید شست تا بمنزله گواه باشد در مشارق میگوید این مسعود رحمه الله علیه روایت  
 کرده اند که پیغمبر علیه السلام گفت که خدا تعالی جانها را شهیدان را در قالب پرنده گان سبز درمی آرد و آن  
 پرنده گان در بهشت میروند و جانها را شهیدان نیز در بهشت برند و نعمتهای هر چه مطلوب شهیدان است آن بخورند و  
 می آشامند بعد خوردن آشامیدن در مقام خود آیند مقام شهیدان قند گلیاست معلق در عرش پس خدا تعالی  
 نظر رحمت بر شهیدان میکند و میگوید چیزی دیگر مطلوب و از شهیدان گویند یا بار خدایا ما را همه نعمتهای بهشت  
 و ادبی هر چه مطلوب است میخوریم سه بار فراموش شود که چیزی دیگر خواست شهیدان گویند خداوند مطلوب  
 آن است که جانها را در تن ما بماند و در دنیا باز فرستد تا در راه او با کافران جنگ کنیم باز شهید شویم  
 چون خدا تعالی میداند که شهیدان را دوم بار شهادت حاجت نیست زیرا که تمام مطلوب ایشان هم بشهادت اول  
 داده است باز درین جهان نفرستد و در دنیا بهر منافع و تنایع میگوید اگر مردی بعد از زخم چیزی خورد  
 و یا چیزی آشامید و یا بعد از زخم خفت و یا جبت او دار کرد و یا بعد از زخم از جنگ جدا  
 زنده بماند شهیدان نقل کرد او را غسل باید داد و نماز خواند باید گذارد مگر آنکه جائز است  
 بسبب آن بر دارند که پائمال نشود آن زمان غسل نباید داد اگر بعد از زخم بر در خیمه بر آوردند و یا بعد از زخم آن مقدار  
 زنده ماند که بوقت نمازی گذشت و او عاقل بود غسل باید داد و اگر بعد از زخم و صحت آن بجهان که نزدیک  
 امام ابو یوسف رحمه الله غسل باید داد و نزدیک امام محمد رحمه الله باید داد و اگر بعد از زخم در جنگ جای پیش از برداشتن  
 سخن این جهان اندک گفت غسل نباید داد و اگر سخن این جهان بسیار گوید غسل باید داد و اما شمیسه  
 را که از سبب این چیزها غسل دهند و از ثواب شهیدان در آخرت باشد در مشارق

الحمد لله رب العالمین و الفتح خط است و آن معروف است که در آن جریح است از فرزند ۱۲ غیث اللغات



میگوید ابوهریره رضی الله عنه روایت کرد از پیغمبر که گفت پیغمبر علیه السلام هر که در راه خدا تیغی نقل کند یعنی در جنگ  
 کافران و یاوران را حج و یادرطلب علم و آنچه بدین ماند او شهید باشد و هر که در دریا نقل کند هم شهید باشد فاما  
 غسل باید داد در نیایع میگوید اگر مسلمان در جنگ جایی شکستند و خود را از بلندی بیرون انداختند  
 یا خود را در خندق انداختند و نقل کردند شهید نباشد و غسل باید داد مگر آنکه کافران بر خیم مسلمانان  
 در خندق انداختند آن زمان شهید نباشد و غسل نباید داد اگر مسلمانان دیوار کافران خراب می کردند و آن  
 دیوار بر مسلمانان افتاد و نقل کردند نزدیک امام محمد شهید نباشد مگر آنکه کافران دیوار بر مسلمانان  
 اندازند آن زمان شهید باشند و نزدیک امام ابو یوسف رحم شهید باشد پس غسل نباید داد و در کافری  
 میگوید هر مسلمی را که حرمیان کشتند و یا باغیان کشتند و یا راهزنان کشتند و شهید باشند و غسل  
 نباید داد خواه با تیزی کشتند خواه به تیزی در فتاوی حجت میگوید مردی نقل کرد او مقدور کفن ندارد  
 بر خلق فراضیه است که او را کفن دهند در تخرید میگوید کفن از بیت المال باید داد اما درین زمانه او را  
 کفن از خلق باید داد در فتاوی سلوچی میگوید مردی نقل کرد چیزی ندیدم بر خلق فراضیه است که او را  
 کفن دهند و اگر بعضی را مقدور کفن نباشد باید که ایشان از کسانی که با مقدور نباشند طلب کفن کنند اگر مردی  
 نقل کرد بزرگ او کفن واجب فاما اگر عورتی نقل کرد و مقدور کفن و شست بر مرد واجب است که عورت را  
 کفن دهد و بعضی میگوید که کفن منکوحه بر شوهر واجب است خواه فقیر باشد خواه غنی و فتوی برین قول است  
 در فتاوی آمو میگوید اگر میت را کفن بپدید دادند بر آن میت نماز جنازه روا نباشد فاما اگر  
 کفن پاک دادند بعد از آن چیزی بپیدی از آن میت بیرون آمد و کفن بپید شد نماز جنازه  
 بر آن میت روا باشد و یا بیع میگوید سنت و غسل آنست که مرد را مرد و غسل دهد و عورت  
 را عورت غسل دهد فاما اگر دختر که خور و نقل کرد که مرد را در آن رعیت نباشد اگر این دختر  
 مرد و غسل دهد و او باشد و اگر پسری خور و نقل کرد که عورت را در آن پسری رعیت نباشد و او باشد  
 عورت آن پسری را غسل دهد اگر مردی در سفر میان عورات نقل کرد و آنجا مرد مسلم کسی نیست که او را غسل دهد  
 اگر میان عورات آن میت باشد میت را غسل دهد و کفن دهد و عورات نماز جنازه او گذاردند فاما  
 عورتیکه در نماز جنازه امامت کند باید که میان عورات بایستد و پیش زود و اگر میان این عورات عورت  
 میت نباشد فاما مردی کافرست باید که این مرد را عورت غسل میت بیاورد تا این کافر غسل و کفن



و بعد از غسل عورات نماز جنازه گذارند و اگر میان این عورات عورت و کنیز که آن میت نیست و کافری  
 هم نیست فاما دختر خور و میت که رغبت مردان در آن نباشد باید که عورت آن دختر را غسل میت نهند  
 تا آن میت غسل و کفن و بعد از آن عورات نماز جنازه او گذارند اگر میان آن عورات عورت میت نیست  
 و کافری هم نیست و دختری خور و هم نیست باید که عورات آن میت را تیمم دهند و اگر میان این عورات  
 مادر و یا دختر یا محرم دیگر میت باشد آن میت را تیمم دهد و در دست خود جامه نه سجد و اگر مادر و یا دختر  
 این میت نباشد عورات دیگر تیمم دهند و وقت آن تیمم در دست خود جامه نه سجد و او را تیمم دهند اگر  
 آب موجود باشد و اگر عورتی در سفر نقل کرده باید که این عورت را غسل دهند و مرد را روا نباشد که عورت  
 خود را بعد از مردان غسل دهد فاما عورت را درون عدت روا باشد که مرد خود را بعد از نقل غسل دهد  
 و اگر عورتی در سفر میان مردان نقل کرده آنجا عورتی مسلمه نیست اگر عورتی کافره یا پسرک  
 باشد که آن پسرک را در آن عورت رغبت نباشد باید که مردان این عورت کافره یا پسرک را  
 غسل میت بپوشانند تا این عورت را که نقل کرده است غسل دهد و اگر میان مردان عورت نقل کرده عورت  
 کافره یا پسرک نیست باید که آن مردان عورت را تیمم دهند فاما اگر تیمم دهنده پسر یا پدر یا محرم دیگر این عورت  
 باشد تیمم دهد و در وقت تیمم در دست خود جامه نه سجد و اگر پسر یا پدر این عورت نباشد باید که این عورت را  
 غیر تیمم دهد و در دست خود جامه نه سجد و در حال تیمم نظر در روی آن عورت کردن روست فاما نظر در  
 آن عورت نکنند که روست که میت را جنب یا حائض و نقسا غسل دهد اگر خفته شکل نقل کرده مرد و عورت  
 را در آن رغبت نباشد باید که او را تیمم دهند در همه حال در سفر و حضر پس اگر تیمم دهند پدر و مادر خفته  
 باشد در حال تیمم در دست خود جامه نه سجد و اگر تیمم دهند بیگانه باشد در حال تیمم در دست خود جامه  
 نه سجد و خشی را تیمم دهد اگر چه آب موجود باشد و اگر بیشتر اندام مردی یا فتنه چنانچه تن بیشتر یا فتنه یا  
 نیم تن یا فتنه و آن نیم تن سر هم است یا تن با سر یا فتنه و اما دست و پای میت باید که غسل دهند  
 و کفن دهند و نماز جنازه گذارند فاما اگر نیم تن یا فتنه یا تن نیم تن یا فتنه یا تن نیم تن مردی  
 یا فتنه فاما نیم تن را در آن مرد یا دست و پای مردی یا فتنه و تن یا فتنه و درین صورت غسل ندهند  
 نماز جنازه نگذارند در جامه نه سجد و خشی کنند مردی و میان آب نقل کرده و بعد بیرون آورند  
 از میان آب دوم بار غسل باید داد مگر آنکه وقت بیرون آوردن از آب میت را به نیت غسل







زیرا که نماز نیکوترین تسبیح میگوید پس میت را آن سبزه مؤنس باشد و برکت آن تسبیح میت را تخفیف عذاب  
 گوار باشد هم از محبت علما گفته اند برکت بدین سبزه از گور و جز آن بعیر حاجت مستحب نیست زیرا که سبزه  
 خدا تعالی را تسبیح میگوید فاما مردمان نمیشنوند فاما چون سبزه خشک شود و ورکنند زیرا که بعد خشک  
 شدن تسبیح نمی گوید در محیط میگوید مردی میت را در زمین دفن کرد که در ملک گیرست مالک زمین را  
 اگر خوش آید آن میت را از زمین خود کشد و جای دیگر دفن کند و اگر خوش آید گور آن میت را خراب  
 کند و بالای آن گور زرعیت کند در مضمرات و در کفایه شعبی میگوید بزرگی را پرسیدند که عورت را  
 در زیارت رفتن روا باشد یا نه آن بزرگ گفت از روی چه می پرسی فاما از لعنت پرسید چه مقدار  
 لعنت آن عورت را می افتد هر وقتیکه آن عورت نیست زیارت میکند خدا تعالی فرشتگان لعنت  
 بر آن عورت می اندازند و چون آن عورت نیست زیارت میکند و از خانه بیرون آید شیطان آن عورت  
 را اگر دشمنی کند و چون بر گور میت رسد روح آن میت آن عورت را لعنت میکند تا آن زمان که باز در خاک  
 در آید آن زمان در لعنت است در محیط میگوید خواندن قرآن نزدیک گور بقول امام عظیم که هر چه هست نزدیک  
 امام محمد کرده نیست بعضی گفته اند اگر قرآن نزدیک گور ساکن خواند کرده نیست اگر چه ختم کند فاما اگر بلند خواند  
 هست بعضی گفته اند اگر نزدیک گور سوره ملک خواند کرده نیست خواه بلند خواند خواه ساکن بعضی گفته  
 اند مستحب است که در حال زیارت میت قل هو الله احد صفت یا بخواند زیرا که هر صفت یا قل هو الله احد  
 در حال زیارت خواند خدا تعالی هم این خواننده را بیاموزد و هم این میت را و باک نیست از قرآن مجید  
 خواندن در حال غلطیدن فاما باید که پاهای او را در در محیط و سراجی و مضمرات میگوید مردی قرآن  
 آن مقدار میدان که نماز او روست آنقدر در افقه آموختن بهتر باشد از باقی قرآن خواندن زیرا که آموختن  
 از آن چاره نیست فرض عین است و آموختن باقی قرآن فرض کفایه است پس مشغول شدن بفرض عین  
 بهتر است از مشغول شدن بفرض کفایه چون از فقه که از آن چاره نیست فارغ شود باقی قرآن  
 بیاموزد چون باقی قرآن بیاموزد بعد از آن به نفل مشغول شود و در صبا میگوید پیغمبر علیه السلام  
 علم یک ساعت بهتر است از بیداری شب پیغمبر علیه السلام گفت خواندن علم یک ساعت  
 بهتر است از عبادت دوازده ساعت هزار سال پیغمبر گفت یک ساعت برای علم شصتن بهتر  
 از عبادت هفتصد سال در مضمرات میگوید گور را نباید پوشید زیرا که این عبادت نصاریست



و دست بر گویا نباید نهاد زیرا که علماء گفته اند در نصاب میگوید مردی که نماز میکند اردو  
پیش از نماز گوری است اگر این مرد نظر بر سجده گاه خود میکند نظر او در گوری افتد نماز او مکروه بود و اگر این مرد  
نظر بر سجده خود میکند نظر او بر گور نمی افتد نماز مکروه نبود و فتویٰ برین مقول است در فتاویٰ صامی  
می گوید اگر میت بعد از غسل در آب اندک افتد اگر مسلم است آب پلید نشود و اما اگر کافر است آب  
پلید شود اگر چه غسل داده باشند زیرا که کافر پلید است چنانکه چون از شکم عورتی فرزندی مرده او  
این فرزند را غسل دادند بعد از آن در آب اندک افتاد آب پلید شود مرد در حیوة خود بجهت خود گرفتار  
باشد و آن مرد را بسبب کافتن گور ثواب باشد فاما درازی گور مقدار درازی است بیاید و پنهانی مقدار  
نیمی درازی است بیاید و عمق گور نزدیک بعضی تا ناف بیاید نزدیک بعضی تا سینه می باید و در بعضی  
کردن میت در خانه اگر خورده باشد که در حال ضرورت زیرا که این فاصله غیر از این علیهم السلام است  
بجهت خود و زمین که ملک کسی نیست که رکافت دیگر برادران گور و دفن کردند اگر قراخ است مکروه بود و اگر تنگ  
ست مکروه نبود زیرا که کسی نداند که این کجا خواهد مرد فاما آنچه او را در کافتن گور خرج شده است او را باید  
داد و آن سله بدان ماند که مردی بجهت نماز مصلی قرار کرد و هنوز خورده نشسته است که دیگری نزد گور جای فرزند  
اتخاذ دیگری را نماز نباید گذارد و اگر تنگی باشد مصلی او دور باید کرد و آنجا نماز باید گذارد و مردی نقل کرد  
او را دفن کردند مادر او میگوید گور باز کنید تا روئے پسر خود به منم و یا مادر او میگوید اینجا دفن نخواهم  
کرد اتفاق علامت است که گور باز نباید کرد زیرا که عورت بود که پسر او نقل کرد آن عورت گور پسر  
بعد از چند روز باز کنانید و روئے پسر دید چنان میت در آن عورت اندر کرد که زخمی شد و نقل کرد  
پس گور باز نباید کرد و مردی را دفن کردند بعد از دفن آب در گور او غلبه کرد اگر او را بمالند  
و دیگر دفن کنند روا باشد در کفایه شعبی میگوید بعضی مردان وقت نقل وصیت کرده اند که  
چون ما نقل کنیم بر پیشانی ما و سینه ما بسم الله الرحمن الرحیم بولسند بعد از نقل ایشان بر  
پیشانی و بر سینه ایشان بسم الله الرحمن الرحیم بنشینند ایشان را در خواب دیدند و پرسیدند که  
شما چیست ایشان جواب دادند که چون ما را دفن کردند و فرشتگان عذاب نزدیک ما آمدند فاما  
چون بسم الله الرحمن الرحیم بر پیشانی و بر سینه ما بنشسته دیدند گفتند از عذاب گور زمین شدید فصل  
و سوم در بیان سوال گور و کبیر و آنچه باین ماند - در فتاویٰ ظهیری میگوید سوال میت

فصل در بیان سوال گور و کبیر



در کور حق است و بر پیغمبر ان علیهم السلام جمیع سوال میت و فتویٰ بر میقول است و در غنیه مولانا  
 حافظ الدین میگوید سوال کور حق است و دو فرشتگان اند که سوال گویند یکی را امام منکر و دوم را  
 نکیر است و سوال کور بعد از غائب شدن آدمیان است و آنکه در آب نفل کند و آنکه شیر و راخورد یا  
 آنکه سوخته شود ایشان را نیز سوال کور حق است و پیرکان مسلم سوال کور حق است و امام عظم حضرت  
 علیه در سوال پیرکان توقف کرده است و عذاب کور کافران را و بعضی سلمانان گزنگاران حق است  
 بعضی علما گفته اند عذاب کور بر میان و بعضی گفته اند عذاب کور بر تن است و بعضی گفته اند عذاب کور  
 هم بر جان است و هم بر تن است و اما اولیٰ آن بود که کیفیت عذاب کور مشغول نشویم و اتمام الاعتقاد  
 میگوید که پیغمبر گفت علیه السلام چون میت را دفن میکنند و منکر و نکیر بحجت سوال در گور آیند  
 و می پرسند که خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو کیست چون بنده یک بخت مسلم باشد  
 میگوید خدای من خداست همه جهان است و دین من اسلام و پیغمبر من محمد رسول الله صلی الله علیه و آله  
 است و قیامت دیگر است که پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله چون میت را دفن میکنند و آدمیان با نیکی رفت  
 آن میت آواز گفشت ایشان می شنود و بعد از آن منکر و نکیر آن میت را می نشانند و منکر و نکیر و فرشته  
 اند سیاه و گریه چشم میت را بعد نشانند می پرسند که چه میگوید در باب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله  
 مسلم گوید که من گواهی میدهم که او پیغمبر خداست چون مسلم این جواب گوید که این بنده مفتاد گز و مفتاد گز  
 کشید و گویا این بنده پیر نور کند و این بنده را گویند که بحسب تار و قیامت و قیامت دیگر است که گویا مسلم  
 آن قدر فرخ کند که نظر او در بهشت بافتد و این بنده را حله بهشت پوشانند و در گور این بنده دست  
 بهشت باز کنند تا بهشت و خوشبوی بهشت و گویا این بنده برسد و چون بنده کافر است و نکیر پرسند  
 که در باب محمد رسول الله چه میگوید این کافر میگوید که خلق میگفت که او پیغمبر خداست منکر و نکیر این کافر  
 گز را این چنان زنند که آن کافر فریاد کند آن فریاد همه بشنوند جز آدمیان و پریان و آن گز را این کافر  
 بر کوه زنند آن کوه خاک شود و چون آن گز کافر را میزنند فریاد میکند و خاک میشود و باز زنده می شود  
 و گور او را فرغانه شود که پیش کور او را چنان بشنود که پهلوی او بشکند تا روز قیامت آن کافر را عذاب  
 کور باشد و در گور آن کافر در می رسد که از دوزخ بکشاید پس معلوم شد که در گور جان ایا در تن می آید  
 در عقیده بنویسند ان علیهم السلام اعتقاد الی اعتقاد یک مردان را و بیای زمان را در گور احتیاج و نعمت است  
 سلیمان باضم و فتح تیره که بصورت و او است بحسب حق و سیر سیرین در غیاب و اللغات



و جان بیت باز دتن می آرند فاما علما وقت کرده اند در آوردن جان دتن آدمی پس آوردن جان دیگر  
 و دتن حق است در کشف عقیده میگوید عذاب گور هم بر تن و هم بر جان است جان دتن نمی آرند فاما جان متصل  
 تن میدارند تا عذاب هر دور باشد در قصیده لامیه و کشف عقیده میگوید شلیدن گور حق است  
 و گور همه را بشلید هم مسلم فرمانبرد را و هم گنهگار و هم کافر فاما عذاب گور کافران را باشد و بعضی  
 مسلمانان گنهگاران را و نیک مردان را عذاب گور نباشد فاما عذاب گور کافران اثار و قیامت باشد  
 و معتزله و جبریه و بخاری از عذاب گور منکر اند زیرا که تن بجان را عذاب نباشد و اگر جان بیت تن  
 در آید و عذاب کنند هم نیست زیرا که جان در است در آید زنده میشود پس دوم باز میگردیم و مردن یکبار  
 دوم بار مردن نیست پس عذاب گور ممکن نیست اما میگویم که میت را عذاب گور است تن بیت را عذاب میکنند  
 و جان میت را متصل به تن میکنند و تن میت را با جان متصل میکنند و جان دتن نمی آرند پس دوم بار  
 مردن نباشد و عذاب هم تن را باشد و هم جان چون تن خاک شود هم عذاب گور باشد از آن که جان متصل  
 خاک گور باشد پس عذاب هم خاک گور را باشد و هم جان را باشد در فتاوی سراجی میگوید عذاب گور حق است  
 و عذاب گور هم کافران را شود و بعضی گنهگاران مسلمانان اگر خدا تعالی خواهد عذاب کند و اگر نخواهد نکند و  
 ایمان آوردیم بعد از گور که حق است فاما کیفیت عذاب گور مشغول الشیوم در حصن الایمان میگوید عذاب گور  
 هم کافران را و هم مسلمانان گنهگاران را که اگر خدا تعالی خواهد عذاب گور کند و اگر خواهد نکند فاما مسلم  
 فرمان بردار را عذاب گور نیست در کشف عقیده میگوید چون بنده مسلم گنهگار نقل کند اگر در غیر جمعه  
 نقل کرده است او را عذاب گور براندازند گناه تار و زخم باشد چون روز جمعه آید عذاب گور از آن  
 بند بردارند تار و زخم قیامت او را عذاب گور نباشد فاما چون بنده مسلم گنهگار چون در روز جمعه باشد جمعه  
 نقل کرد او را یک ساعت عذاب گور باشد اگر چنانکه او بسیار باشد و گور او را بشلید بعد از آن عذاب گور  
 او را نباشد تار و زخم قیامت و در عقیده حافظیه و اعتقاد میگوید اگر گنهگار تنها آدمیان روز قیامت  
 حق است فاما خلافت میگویند روز قیامت جانها را بر انگیزند و تنها را نه انگیزند چنانچه آدمیان را  
 بر انگیزند پریان را و دیوان را و چهار پایان را و بنده گان را و خردگان را هم بر انگیزند و چنانچه دیوان  
 مسلم را بهشت دهند پریان مسلم را نیز بهشت دهند و چنانچه آدمیان کافران را و در قرخ اندازند پریان  
 کافران را نیز در قرخ اندازند و امام عظیم در کیفیت عذاب پریان مسلم وقت کرده است در حصن الایمان

نه شلیدن بلکه شستن افشردن از جهاتی و در بر آن سنج و نه فلاسف که اول دفع سپس بیهوشان این  
 جمع فلسفی است که گفته میباشند تا عیاش لغات



میگوید چون خدا تیمار چار پایان را بر انگیزد انصاف گویند آن به سرون از گویند آن با سرون بتاند  
بعد از آن چار پایان را خاک گرداند و کافران گویند یا لیتنی کنت قرآنیست کاشکیکه ما هم در جهان  
چار پاپه میشدیم تا امروز خاک میشدیم و از عذاب خلاص می یافتیم در عقیده حافظیه و اعتماد الایمان  
میگوید خواندن نامه اعمال نیکی و بدی روز قیامت حق است قانا نامه اعمال بنده مسلم در دست است  
دیند و نامه اعمال کافران را در دست چپ دیند و آن دست چپ پس پشت کشیده دیند و این نامه  
اعمال است که فرشتگان در جهان نوشته اند در حصن الایمان میگوید چون کافران بنده هرگز نامه اعمال  
بدست چپ و پس پشت میدیند ایشان را عذاب می کنند کافران می خوانند تا نامه اعمال در دست است  
بتانند فرشتگان در دست چپ دیند و سینه کافران اشکافند و دست چپ کافران از جانب سرون دیند  
و نامه اعمال کافر هم در دست چپ دیند پس کافران گویند یا لیتنی کما اوتت کتابیه یعنی کاشکیکه ما هم  
اعمال بنده اند و اعتماد الایمان میگوید وزن کردن اعمال ملانان کافران روز قیامت  
نیکی و بدی در ترازو کنند پیغمبر علیه السلام گفت ترازو قیامت دو پله دارد و پهنائی هر پله آن مقدار است  
که پهنائی آسمان و زمین است و صراط حق است و صراط پلست دراز بر پشت دفع خلق روز قیامت  
بر آن پل بگذرد و بعضی چون برق و بعضی چون باد و بعضی چون آب تازی تیز بگذرد و بعضی چون  
پیاده بگذرد و بعضی چون زن حامله می خیزد و می افتد و بعضی بصفت مورچه بگذرد و هر کس بر اندازه  
خود بگذرد و بدی که بر آن خلق خواهد گذشت باریکتر از موی است و تیز از تیغ است و بچکرن پهل قیامت  
این نبود تا آن زمان که از پل صراط بگذرد که چون از پل صراط بگذرند این شوند و سخن اندازند و میاروز  
قیامت می است و حوض کوثر قیامت زیر آنکه خدا تعالی گفته است اِنَّا اَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ و بزرگی حوض کوثر مقدار  
یک ماه راه است و آب حوض کوثر سفید تر از شیر است و خوشبوی تر از مشک است و در روایتی کوزهای آن  
حوض آنقدر است که ستارگان آسمان و هر که آب حوض کوثر خورد و هرگز تشنه نشود و بهشت و دوزخ آفریده  
شده است هرگز آن فانی نشود و معتزله می گویند بهشت و دوزخ آفریده نشده است و همیشه بگویند بهشت  
دوزخ آفریده است قانا فانی شوند و غیب با صبح است و غیب بدین بیان باطل است و آنچه  
خدا تعالی خبر کرده است بهشت بهشتیان از حور و آیه های و آن طعنا می باشد جناس همه حق است  
و آنچه خدا تعالی خبر کرده است از عذاب دوزخیان از ماران و کژدوان و آب گرم و جز آن

آن سرون بالغ و فانی شاخ بر جوان و بنوعین سرون و کفای ۱۲ غصه حور بالغ جمع حورا و بالغ جمع یعنی زنیکه شهید  
شمر او نهایت سفید و سیاه چشم او نهایت می شود و در بهشت ۱۲ عیانت اللغات



همه حق است و آنچه پیغمبر علیه السلام خبر کرده است از بیرون آمدن دجال و بیرون آمدن باجوج باجوج  
 و بیرون آمدن دابته الارض و فرود آمدن مهتر عیسی علیه السلام در آخر الزمان و بیرون آمدن افرات  
 جانب مغرب پیغمبر حق است ایمان آورده ایم بدین چیزها و حلال داشتن گناه کفرست و نوشید بودن  
 از رحمت خدا تعالی کفرست و ایمان بودن از عذاب خدا تعالی کفرست و است گور نشین کاس و آنچه گوید از  
 غیب کفرست پیغمبر گفت هر که رست گو داند پیغمبر را کافرست بد آنچه بر محمد فرود آمده است پیغمبر گفت هر که پیغمبر را  
 برسد خدا تعالی چهل روز نماز او قبول نکند این حدیث در مشایق است پیغمبران علیهم السلام بر همه فرشتگان  
 بزرگ اند و اولیا بزرگ اند بر عوام فرشتگان و خواص فرشتگان بزرگ اند بر اولیا و مشایق که خدا تعالی  
 از مهتر آدم علیه السلام و آدمیان گرفت حق است و لوح و قلم و آنچه در لوح نوشته اند همه حق است و غرض و کرمی  
 همه حق است و هر چه در قلم نوشته است حقت و آن شد نیست و گواهی دادن بر آن حقت که بدین چیزها  
 ایمان آورده است و در حق که در بشت در آیند یکے ابو بکر دوم عمر سوم عثمان چهارم علی پنجم زبیر ششم  
 عبدالرحمن بن عوف سیم طلحه ششم سعد بن وقاص هفتم سعید بن زید دهم ابو عبید جراح ضعی الله عنهم  
 اجمعین و بزرگ تر از همه اولیا ابو بکر صدیق است بعد از آن عمر بعد از آن عثمان بعد از آن علی رضی الله عنهم  
 در اعتماد الا اعتقاد و عقیده میگوید که واجب است که مردم ذکر بایران پیغمبر علیه السلام بخواری نکنند  
 و رویت بیرون آمدن از فرمان پادشاه اگر چه ظالم باشد و مسح بر موزه رویت در سفر و حضر و در  
 و عای زندگان و در صدقه زندگان بر روی روح مردگان نفع است مردگان و خدا تعالی دعا را استجاب کند  
 و هر سله بعد از نقل مسلم است چنانچه در حال حیوة و هر پیغمبری بعد از نقل نگذارد گوشت پیغمبران بر گور  
 حرام است و اعتماد الا اعتقاد میگوید اگر مسلم را پرسند تو مسلمان جواب گوید الحمد لله مسلمم و رویت که  
 بگوید من مسلمم انشاء الله تعالی و نیک بخت بتقدیر خدا تعالی بد بخت شود و بد بخت بتقدیر  
 خدا تعالی نیک بخت شود چنانکه اگر مردی را پرسند تو زنده او را نباید انشاء الله تعالی  
 گفت در سر سب و اعتماد الا اعتقاد میگوید اگر پرسند که خدا تعالی میداند که بهشتیان چند  
 هزار درم در بهشت بستانند جواب باید گفت خدا تعالی می داند که در بهشت  
 بهشتیان شمار نیست و فرشتگان که اقبال آدمیان می نویسند حق است و ملاک  
 الموت قابض جان حق است مابین چیزها ایمان آورده ایم هر که خلافت ابو بکر و عمر



نکست شود کافر گردد و هر که خلافت عثمان و علی نکست شود کافر گردد و بزرگتر از همه اولیا ابوبکر صدیق است  
 معتزله و روافض میگویند بزرگتر از همه اولیا علی است رضی الله عنه و بعضی میگویند بزرگترین فرزندان این بزرگوار  
 نفر چون بزرگ پدران ایشان است که فرزندان علی که از فاطمه اند ایشان از فرزندان ابوبکر و عثمان و  
 بزرگ اند زیرا که فرزندان فاطمه نزدیک اند پیغمبر علیه السلام از فرزندان این سه نفر اما فرزندان ابوبکر و عثمان  
 رضی الله عنه بزرگ اند از فرزندان عمر و فرزندان عمر بزرگ اند از فرزندان عثمان و فرزندان عثمان  
 بزرگ اند از فرزندان علی که از غیر فاطمه اند رضی الله عنه و قضیه لامیه کشف عقیده  
 میگوید که عائشه رضی الله عنها بزرگست از فاطمه زیرا رضی الله عنها و فاطمه بزرگست از دختران دیگر پیغمبر  
 السلام و فتویٰ برین قول است و بعضی میگویند که عائشه از فاطمه بزرگست از دیگر دختران پیغمبر علیه السلام و قضیه  
 بزرگست از دیگر زنان پیغمبر علیه السلام و فاطمه بزرگست از دیگر دختران پیغمبر علیه السلام و قضیه  
 لامیه گوید که لعنت بر بزرگ باید کرد و گرامت اولیا حق است و ولی بزرگ از پیغمبر شود و کشف عقیده  
 میگوید دوست که ولی داند که من ولیم و دوست که ولی نداند که من ولیم و طاعت که ولی دعویٰ است  
 کند فاما پیغمبران علیهم السلام دانند که پیغمبرانیم و هیچ پیغمبر نیست که از پیغمبری خود نداند پیغمبران را  
 دوست که دعویٰ پیغمبری کند و پیغمبری خود ظاهر کند معجزه در محیط میگوید هر پیغمبر را  
 قوت چهل دست و پیغمبر را قوت چهل پیغمبر است پس پیغمبر را قوت یک هزار و شصت دست و باشد  
 و کشف عقیده گوید هیچ عورتی پیغمبر نبوده و بعضی گفته اند چهار عورت پیغمبر بوده اند یکی مادر حضرت  
 علیه السلام دوم مریم سوم ساره چهارم خوار رضی الله عنهن و بعضی گفته اند اگر این چهار عورت  
 پیغمبر بودند با ایمان آوردیم پیغمبری ایشان و پیغمبری همه پیغمبران علیهم السلام و هیچ  
 پیغمبر بنده کسی نبوده و هیچ پیغمبر دروغ نگفت و سخن کرد و فاما ذو القرنین و لنگان این مرد  
 به پیغمبری شناخته نشده اند و فردا آمدن حضرت عیسی علیه السلام حق است و حضرت عیسی علیه السلام در آخر  
 الزمان از چهارم آسمان فرود آید و بال اکبشه و حضرت عیسی علیه السلام حکم شریعت به پیغمبر کند و حکم شریعت  
 خود نکند پیغمبر علیه السلام ختم همه پیغمبران است و روافض میگویند که عالم خالی از پیغمبر نباشد و این سخن  
 است و هر که بعد از پیغمبر دعویٰ پیغمبری کند کافر شود و پیغمبر بزرگتر است از همه پیغمبران و از  
 همه فرستگان و روافض میگویند علی از پیغمبر بزرگتر است و این کفر است و شریعت پیغمبر مانع است

در بعضی نسخ  
 آمده است که  
 در بعضی نسخ  
 آمده است که

در بعضی نسخ آمده است که در بعضی نسخ آمده است که در بعضی نسخ آمده است که در بعضی نسخ آمده است که



شرعیات و کفر پیغمبران است و شریعت پیغمبر علیہ السلام تا روز قیامت بحقیقت پیغمبر است و میان پیران  
 است و معراج پیغمبر با حق است و معراج در بیداری بوده و معراج هم تن پیغمبر را بوده و ہم بیان را و هر که  
 معراج را مطلق منکر شود کافر گردد و هیچ پیغمبر گناه عمداً نکند و هیچ پیغمبری از پیغمبری عزوجل نشود و این  
 مذہب مسلمانان سنی است و مذہب بد مذہبان باطل است و اگر از پیغمبر چیزی گناه بفرموشی در وجود  
 آید آن بد اذلت گویند گناه نگویند در کثافت پروردی بگویند که ذلت بدان ماند که مردی را در ماه فتن آدم  
 بلغزد و او بیفید در عقیدہ حافظیہ و اعتماد الاعتقاد میگوید اول پیغمبر متر آدم است و آخر پیغمبر است محمد  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و پیغمبر بزرگتر از ہمہ پیغمبران است و بزرگتر از ہمہ فرشتگان است  
 و پیغمبران را شمار نباید کرد و اما باید گفت که ما ایمان آوردیم ہمہ پیغمبران که اول ایشان آدم بود و  
 ۱ خدایشان محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است و سحر و زخم چشم هر دو را از دست در کثافت  
 میگوید بحقیقت دفع زخم چشم این آیت باید خواند و آن میگوید الذین کفروا ایضاً بآبصارهم  
 کما سمعوا الذکر و یقولون ایئنا لنجفون و ما هو الا ذکر لعل العالمین و در عقیدہ جلیب میگوید  
 سلسلہ گناه بکار بسته توبہ نقل کرد اگر خدا بقای خواهد و اگر نبخشند و اگر خواهد او را عذاب کند در سراسر میگوید  
 و یا کم از آن و بعد از عذاب در بهشت فرستد و مسلم گناه کافر نشود خواه گناه بزرگ کند  
 خواه خرد و خوارج میگویند بر مسلمی که گناه کند کافر شود پیوستہ در دوزخ باند خواه گناه  
 بزرگ کند خواه خرد و معتزله میگویند اگر مسلمی گناه بزرگ کند از ایمان بیرون آید و در کفر نیاید  
 و اگر مسلمی گناه بزرگ نکند گناه خرد میکند او را روز قیامت عذاب نخواهد بود و هر چه میگویند  
 هیچ مسلمی را از سبب گناه در دوزخ نمیرند و در مذہب مسلم از سبب گناه در دوزخ رود و اما پیوستہ در  
 دوزخ نماند و مذہب صحیح است و مذہب بد مذہبان باطل است در حقن ایمان میگوید گناه  
 بزرگ نزدیک بعضی علما آنست که خدا بقای آن گناه در دنیا عذاب واجب کرده است  
 و نزدیک بعضی علما گناه بزرگ آنست که خدا بقای آن سبب گناه و عید عذاب با تشع  
 جز آن کرده است و نزدیک بعضی گناه بزرگ آنست که عمداً کند و بعضی گفته اند گناه بزرگ اجز  
 خدا است و دیگر کسی نداند و نزدیک بعضی گناه بزرگ بفرده است و این صحیح است یکے کفر و دوم بام گناه  
 گزند سوم تا امید بودن از رحمت خدا است چهارم این بودن از عذاب خدا است پنجم کفر و دهم کفر  
 مله ذات الباق و کبر عظام شد و لغتوج بعضی از سن و کبر و مال و کبر و عار و ۱۲ عسله از فرشتگان ایشان باستان رزم  
 و بعضی مطلق نشان و بعضی سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را غیافات اللغات



بدگفتن کسی را ستم گویند دروغ خوردن که حق را باطل کند و باطل را حق کند ستم خوردن تخم شراب خوردن و  
 آنچه مستی از در دهم مال ستم خوردن باز دهم را با خوردن با دهن تن و دوازدهم زنا کردن سیزدهم لواطت کردن چهاردهم  
 کشتن مسلمان را با حق پانزدهم دزدی کردن شانزدهم گم گریختن بیکی مسلم از دو کافرا یا گریختن مسلم از سبت  
 کافر مقدم بر یفرانی آورد و پدر کردن و هر گنا بیکی از سبب آن گناه در دنیا نیست و در آخرت از سبب آن  
 عذاب آخرت و وعید نیست و بر آن گناه سزاوارست نیست آن گناه خوردن دست گناه بزرگ را کبیره  
 گویند و گناه خوردن را صغیره در عقیده حافظه میگوید بیکها خدا تبارک و تعالی را بخشد و نیکی بدی آورد و کند فاما  
 نیکی بدی باطل نشود و مگر کفر پس اگر مردی نیکی کرد و کافر شد آن نیکی ناچیز شود و در حسن الدیان میگوید  
 میان بهشت و دوزخ جایگاه است که آنرا اعراف گویند و بعضی مسلمانان که نیکی و بدی ایشان برابر باشد چنانچه  
 که خدا تعالی خواسته است در اعراف باند چون نیکی از بدی بسیار نیست بهشت نرود و چون بدی از نیکی  
 بسیار نیست در دوزخ نرود پس میان بهشت و دوزخ در اعراف باند بعد چنانچه گاه خدا تبارک و تعالی را بکرم خود  
 بهشت فرستد و هیچ مسلمی پیوسته در دوزخ ماند و هیچ کافری در بهشت نرود اگر کافری در دنیا نیکی کند چنانچه گشته  
 را طعام دهد و یا برهنه را جامه بدهد خدا تبارک و تعالی آن کافر را هم در دنیا جزای آن دهد تا آن کافر از سبب آن  
 نیکی دل بسیار دهد و یا تندرستی و یا شادی بدید پس نیکی کافر در دنیا ضائع نشود فاما در آخرت نیکی  
 کافر را نفع نکند در کشف عقیده میگوید که کافر وقت نقل چون جاس خود در دوزخ می بیند ایمان  
 می آرد آن ایمان معتبر نیست زیرا که آن کافر بعد از معاینه آن جهان ایمان آورده است  
 پس معتبر نباشد و این را ایمان باس گویند فاما اگر کافری است که معاینه آن جهان نه کرده است و  
 ایمان می آرد آن معتبر باشد اگر مسلم گناه کار وقت نقل توبه از گناهان میکند آن توبه معتبر است  
 و فتویٰ علما بخار این قول است و این را توبه باس گویند و در حسن الدیان میگوید کافر آن وقت  
 مردن سختی آن جهان چون معاینه میکند ایمان می آرد آن ایمان معتبر نیست و ایمان که درین  
 حالت کافر آن می آرد هیچ آدمی آن ایمان نمیشود و اگر درین حالت این ایمان را آرد می شود  
 آن زمان معتبر باشد و آن کافر مسلم شود و کافر آن که بعد از شش شدن ایمان می آرد  
 آن نیز معتبر نیست و کافر آن که بعد بر آمدن آفتاب از جانب مغرب ایمان آرد آن نیز  
 معتبر نیست مگر کافر که که آن زمان بالغ شده باشد و ایمان آرد و آن معتبر باشد و اگر کافر شده و بعد

مسلم و یا کافر از آن بدیدن و ناکردن و زاجه گرفتن و دام و بیع و یا سبب ایمان معاینه فوق عذاب سختی در سبب  
 سبب الفتن و فتنه است و هر گاه درین صورتی که دیگر که نافر از معصیت اولی باشد و یا حیانت



شدن توبہ میکند توبہ او ہم قبول نیست فاما اگر مسلمے گناہ کار وقت نقل بعد معاینہ کردن آن جهان توبہ  
 میکند اگر خدا تعالیٰ خواهد توبہ او را قبول کند برکت ایمان او اگر خواهد خدا تعالیٰ توبہ او قبول نکند زیرا کہ توبہ  
 را تاخیر کرده است و رفقہ اکبر میگوید بدو مخ ہم مومنان باشند و ایشان کافرانی اند کہ وقت معاینہ  
 آن جهان ایمان می آرند و آن ایمان معتبر نیست و اعتماد الا اعتقاد میگوید مسلم گناہ کار توبہ  
 نقل کرد اگر خدا تعالیٰ خواهد او را بکرم خود بخشد و در بہشت فرستد از برکت ایمان او و یا از برکت  
 طاعت او و یا بشفاعت پیغمبر او و یا بشفاعت ولی دیگر خدا تعالیٰ خواهد او را برابر اندازہ گناہ و  
 عذاب کند خواہ گناہ بزرگ باشد خواہ گناہ خورد و بعد از آن او را در بہشت فرستد و مسلمے کہ بے  
 توبہ نقل کند برو لعنت نباید انداخت و ہر مسلمے کہ از گناہ بزرگ توبہ کند توبہ او روا باشد و سبب  
 آن گناہ او را عذاب نباشد اگر چہ او دیگر گناہ بزرگ میکند و اگر مسلمے از گناہ بزرگ توبہ کرد و اگر گناہ  
 خورد و توبہ نمیکند اگر خدا تعالیٰ خواهد او را از سبب گناہ خود عذاب کند و توبہ کہ از گناہ بزرگ کردہ بود آن  
 توبہ او را بجهت گناہ خود دفع نکند و او را توبہ بجهت گناہان خورد نیز باید کرد و در کشف عقیدہ  
 میگوید نیکبھا داخل ایمان نیست نیکی چیزے دیگرست و ایمان چیزے دیگرست و در تہذیب ایمان  
 زیادہ و نقصان نشود و در تہذیب امام شافعی ایمان از سبب زیادت شود و از سبب بدی نقصان شود  
 مروت کفر بطوع عمد اخذہ میگوید کافر شود اگر چہ او را اعتقاد نباشد و اعتماد الا اعتقاد میگوید  
 مسلمے گناہ میکند کافر نشود فاما اگر گناہ را خورد و یا گناہ را حلال اند کافر شود و در کشف عقیدہ  
 میگوید چون بہشتیان در بہشت در آیند خدا ترا بہ بیند چون و چگونه و ہر کہ بداد خدا ترا نکند و  
 گوید دیدن خدا تعالیٰ محال است کافر گردد و ہر کہ گوید دیدن خدا تعالیٰ محال نیست فانیہ نتواند کہ  
 خدا تعالیٰ را بدید او کافر نشود فاما برہنگار شود و پیش از آنکہ بہشتیان خدا تعالیٰ را بینند ہر بہشتی  
 ایشان را نعمت دید ایشان گویند اللہم زدنی یعنی خداوند نعمت بر من فرید کن فاما چون خدا تعالیٰ  
 را بہ بیند این دعا بخوانند زیر کہ بیج نعمتے بہتر نزد دیدار خدا تعالیٰ نیست و ہر کس خدا تعالیٰ را برابر اندازہ  
 اعمال خود بہ بیند دوستان خدا تعالیٰ ہر وقت کہ خوش آید خدا تعالیٰ را بہ بیند بعضی باندہ  
 و شبانگاہ بہ بینند و بعضی در سقۃ بہ بینند و بعضی در باہی بہ بینند و بعضی در ہر ذمی بہ بینند گویند  
 خداوند ابرار کم کن و دیدار خود روزی گردان و دیدن پر یان مسلم خدا تعالیٰ را نفیسی نیست  
 لہ برکت بالغ ثانی ثالث بعضی باندہ شدن و گاہ بسکون ثانی نیز بدہ ۱۲ غیاث اللغات



قاما علما گفته اند اگر دیدن خدا آیتها از سبب بیان است پس بر این مسلم است که بینند و اگر دیدار خدا ایتها از  
 از سبب پیغمبر است پس بر این مسلم خدا آیتها بینند زیرا آنچه پیغمبر از حق بر این نبوده قاما فرشتگان  
 خدا ایتها را نبینند و بعضی علما گفته اند هر که در بهشت در آید خدا ایتها را به بیند خواه آدمی باشد خواه  
 پیرمندی خواه فرشته و این قول صحیح است و دیدن دیدار خدا آیتها در خواب در یک بعضی علما روایت نزدیک  
 بعضی روایت و فتوی بر این قول است و را غلظت و اعتقاد می گوید بعضی علما گفته اند خدا آیتها را در خواب دیدن محال  
 است زیرا که خواب حادث است و در عالم حادث خدا ایتها را نتوان دید و بعضی علما گفته اند دیدن خدا آیتها  
 را در خواب و استیجاب چون بچگونه زیرا آنچه بیننده خدا آیتها را در خواب این است حادث با جان تعلق ندارد و دیگر آنکه  
 خدا آیتها را در خواب قتی توان دید که در سجده خفته باشد و یا نشسته خفته باشد درین دو حالت خواب حادث است  
 پیغمبر علیه السلام گفت که من خدا آیتها را در روز آدین خواب دیدم آنچه میگوید خدا آیتها را در خواب دیدم پسیدم خداوند  
 با تو چگونه توان رسید گفت که ای بارید نفس خود را بگذاز تا بمنرسی و دیدن خدا آیتها بچشم بعد از زور آمدن  
 در بهشت حقیقت و معتزله و فلاسفه دیدن خدا ایتها را منکر اند و نه سبب صحیح است و نه سبب نزد سبب  
 باطل است و بعضی صحابه گفته اند که پیغمبر علیه السلام در شب معراج خدا ایتها را دیده است پس برین خدا آیتها  
 را ممکن باشد در حقن الایمان میگوید عام مسلمانان خدا ایتها را از مفسد تا مفسد یک بار بینند  
 چنانچه اگر روز و شب قرار بودی وقت دیدن خدا ایتها را آنوقت بودی که خطیب روز جمعه  
 بر منبر می ایستد و پیغمبران و اولیا هر روز و هر ساعت خدا ایتها را به بینند اگر میگوید خدا آیتها را  
 در بهشت خواهند دید این روا باشد زیرا آنچه کفر است اگر گوید خدا ایتها را در بهشت به بینند روا باشد  
 خداوند ابرار کرم کن و دیدار خود روزی گردان کتاب الزکوة - و مشارق الانوار میگوید  
 روایت میکند جابر رضی الله عنه از پیغمبر علیه السلام که گفت مالیکه در آن مالخ کوة نداده باشند  
 روز قیامت آن مالی باری شود بزرگ باز بهر بسیار دهن باز کرده بر خصم خود رود و خصم چون آن  
 را را بیند بگریزد و هر جا که خصم برود و مال او را بدین فرامان خدا ایتها را در رسد که ای بنده بگریز  
 مال خود را که زکوة آن نداده بودی من از مال تو غنی ام چون خصم بیند که چاره ندارد دست خود را  
 آن را در دیدار دست او را بر طریق سپ کش بخاید و هر که زکوة شتران نداده باشد روز  
 قیامت آن شتران بیش از آن شوند که بوده باشند و آن خصم را بر زمین هموار

له بری الفع اولی معروف یعنی مطلق من و معروف طالعی از زبان جن که نهایت خوب و باشد ۱۶  
 عده خصم قتل ملک و صاحب زمین سبب قتل و خصم گویند عیادت اللغات



لعلطاند و با پانصد و هشتاد و سه که زکوة مادگاوان و گوسپندان نداده باشند روز قیامت  
 آن ماده گاوان و گوسپندان بیش از آن شوند که بوده باشند و آن خصم را بر زمین هموار  
 لعلطاند و پایمال کنند و با قرون مایزند و میان آن گوسپندان و ماده گاوان سیج ماده گاوان  
 و گوسپندی میفرون نباشد و شکسته قرون نیز نباشد و در دارک التنزیل و عده التفسیر و کشف  
 و مشارق الانوار میگوید هر که زکوة زر و نقره و درم نداده باشد روز قیامت آن زر و نقره و  
 درم را گرم کنند بر پیشانی او و پهلوسه او و پشت او داغ نهند هر بار که این زر و نقره و درم  
 شود باز گرم کنند در روز یک پنجاه هزار سال روز باشد او را عذاب بر شیطانی کنند و او را بگویند که  
 این مال نیست که در دنیا ذخیره کرده بودی و زکوة آن نداده بودی و روز عذاب آن بخش و حکمت لغو پیشانی  
 او و پشت پشت است که چون غنی فقیر رومی بنید بر پیشانی گره می اندازد و اگر در مجلسی با فقیری نشیند  
 پشت و پهلوی جانب فقیر میکند پس همین سه مضمون را روز قیامت داغ کنند و در دارک التنزیل و  
 فوز الحجة میگوید که مفسران و تفسیر و لا تحسبن الذين يخلون بما اتيهم الله من فضله گفته اند هر که  
 زکوة مال نداده باشد روز قیامت آن مال را می شود سیاه و بزرگ و کثیف و بالایی و در چشم آن بازو و غنقله  
 سید باشد و بر دو گوشه دهن او دو پاره کف ایستاده باشد از خشم اینچنین بار بر زمین باران در صرب  
 هست و این بار روز قیامت بر خصم خود بیاورد چون خصم به بیند بگیرد و بر خاک خصم میزد و آن بار بدینال  
 او میرود پس فرمان شود ای بنده برای چه میگریزی این بار مال ترست که در دنیا زکوة آن مال نداده بودی  
 پس این بار برگردان آن مرد بر طریق حقوق آویزد و سر خود را بر این روی آن مرد دارد و بر روی بر خواره  
 آن و هر باز میگذرد و میگوید که من مال تو ام که زکوة آن نداده بودی و این مرد دست و بازو خود بر سر  
 خود سازد این بار بر دست و بازوی او میگذرد و هر خنجر که این بار میزند و افتاد سال بیدار و در دستش  
 آن میاندازد و این طریق عذاب کنند تا آن زمان که خلق از حساب فارغ شوند بعد از آن این مرد را آن  
 که در گردن او حقوق نهاده است در هتخ اندازند و آن بار بر او میگذرد و او در سر زخمی نهاده گان هزار سال از  
 و در و سوزن آن میاندازد و آدر کشف و تفسیر میگوید که این بار آن مرد را از سر تا پای نه میسازند پس اینهم  
 اینهم در طریق غریب شود و در کتاب الامه او همیشه میگوید که به تغییر گفتند علیه السلام عذبتا قبول نکند ایمان  
 کسی که زکوة مال ندید و نیز رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود هیچ مال ملاک نشد بهرست که منع زکوة و عذاب



گفت ہر کہ زکوٰۃ مال بد مال خود را در حصار آورده باشد و پیغمبر گفت ہر کہ زکوٰۃ واجب و نہ ملعون  
 باشد و جای ملعون در دوزخ است پیغمبر گفت ہر کہ غیر نیست در مالیکہ زکوٰۃ آن نہ پیغمبر گفت عم کہ ایمان  
 نیست مگر کسی را کہ اورا نماز نیست و مگر کسی را کہ اورا زکوٰۃ نیست در کافی میگوید کہ پنج غیرت کہ بہ  
 مسلمانیست یکی از ان زکوٰۃ است پس چارہ نیست از دستن احکام زکوٰۃ در بدایہ و شامان کافی  
 میگوید کہ زکوٰۃ فرض عین است و ہر کہ فرضیت زکوٰۃ را منکر شود کافر گردد و زکوٰۃ فرض است بر ہر عاقل  
 بالغ مسلم اگر مالک نصاب باشد و بر مالک مال دین نباشد سال تمام در ملک و بگزرد و نصاب فقرہ دہیت  
 درم شرعی را گویند و در کم از نصاب زکوٰۃ نیست در خزائن الفقہ میگوید اگر شش شرط موجود شود  
 زکوٰۃ فرض شود یکی عاقل دوم بالغ سوم اسلام چہارم نصاب پنجم گذشتن سال تمام ششم حریت  
 و شش نفرست کہ بر ایشان زکوٰۃ فرضیت یکے پس کہ دوم دیوانہ سوم کسیکہ برودین باشد چہام  
 بندہ پنجم کافر ششم فقیر و مسکین و ردایہ و کافی و نہایہ و شامان میگوید بعضی علما گفتہ اند چون شش  
 شرط نہ کہ موجود شود زکوٰۃ فی الحال باید داد اگر فی الحال نہ بد زکوٰۃ و تاخیر کند بزرگوار شود و گواہی  
 او نشوند و این قول امام کرخیست فاما اگر زکوٰۃ فی الحال نہ بد زکوٰۃ قضا نشود تا آن زمانیکہ زندہ است  
 زکوٰۃ بدید و بعضی علما گفتہ اند دادن زکوٰۃ فی الحال واجب است پس تاخیر زکوٰۃ بزرگوار شود و  
 تمام عمر وقت دادن زکوٰۃ است پس تا آن زمانیکہ زندہ است زکوٰۃ بدید و ردایہ میگوید بر مکاتب زکوٰۃ  
 نیست مردی در ملک خود دولت و درم شرعی دارد و بر آئند دولت درم فرض است بروی زکوٰۃ نیست فاما اگر  
 اورا چہار صد درم در ملک باشد از ان دولت درم زکوٰۃ بدید و از ان دولت درم کہ بروی فرض است نہ بد  
 و اگر در ملک سیصد درم شرعی باشد بروی زکوٰۃ نیست زیرا کہ بعد وضع دولت درم فرض در ملک و صد درم ماند  
 و صد درم زکوٰۃ نیست و ردایہ و کافی میگوید دینی کہ مانع زکوٰۃ است آن است کہ اورا طلب کنند باشد از  
 مردمان چنانکہ دین ہر قرض و بیاسے کہ خریدہ باشد و آنچه دین ماند فاما دین کہ اورا طلب کنند از مردمان  
 نباشد آن دین مانع زکوٰۃ نباشد چنانچہ دین نذر و دین کفارت و نہایہ میگوید دین ہر نزدیک بعضی  
 علما مانع زکوٰۃ وقتی نباشد کہ اگر مردانیت او اصرار باشد و اگر مردانیت او اصرار نباشد از زمان دین  
 مہر مانع زکوٰۃ نیست و نزدیک بعضی علما دین مانع زکوٰۃ وقتی باشد کہ اگر مردے رانیت دادن زکوٰۃ  
 باشد فاما اگر مردی رانیت آن باشد کہ اگر زن نہر طلبہ نہر خواہم شد و یا لت خواہم کرد و یا بخوام داد و دین



صورت دین مهربان زکوة نباشد در پدایه میگوید در خانه که سکونت میکند و در جامه که پوشیده است و در  
چهار پایان که سواری میکند و در بندگان که خدمت می کنند و در سلاحه که بدان جنگ می کنند و  
در دست افزانه های خانه و در دست افزانه های محترقه و در کتابهای علما زکوة واجب نیست در پدایه  
کافی میگوید روانیت دادن زکوة مکره نیست که وقت دادن زکوة کند و یا به نیت که وقت جدا کردن  
مال کند فاما اگر مردی در وقت شرعی داشت و هر دو بیت درم بفقیر داد و نیت زکوة نکرد زکوة نیز  
از وساقط شود و اگر صد درم بفقیر داد به نیت زکوة نیم از وساقط شود و نزدیک امام محمد و ابو یوسف  
نیم زکوة نیز از وساقط شود و مکره نیست زکوة در روضه میگوید مکره فقیر را درمی داد و وقت دادن نیت زکوة  
نکرد و بعد از دادن درم نیت زکوة میکند و آن درم بر فقیر موجود باشد نیت زکوة روا باشد و اگر آن  
درم فقیر خرج کرد و بعد از آن نیت زکوة میکند از زکوة واقع نشود و در نسیه میگوید اگر مردی  
مروسی را وکیل کرد و گفت این درم بفقیران صدقه نفل بده وکیل آن درم را بفقیران نداده بود که  
نیت زکوة کرد و بعد از آن وکیل آن درم را به فقیر داد آن درم از زکوة واقع شود در کسری خلاصه  
میگوید با دشاهی مروسی را صادر کرد آن مرد در مال مصادره نیت زکوة میکند بعضی علما فتوی داده اند  
که از زکوة واقع شود و بعضی فتوی داده اند که از زکوة واقع نشود در ظیری گفته اگر سرنگ پای هر دو  
نیت زکوة دیدن زکوة واقع شود در ثنایه میگوید مردی فقیری را پنج درم داد و نیت زکوة میکند و نیم  
صدقه نفل امام ابو یوسف میگوید آن پنج درم از زکوة واقع شود و از صدقه واقع نشود و امام محمد  
میگوید از صدقه نفل واقع شود از زکوة واقع شود در فتاوی خانی میگوید امام شام میگوید که از امام  
محمد پرسیدیم که اگر مروسی میگوید که هر چمن در سال تمام صدقه و نیم نیت کردم که از زکوة مل من  
باشد و او سال تمام صدقه داد فاما وقت دادن صدقه او را نیت زکوة نبود امام محمد به گفت روا نباشد  
فاما در ذخیره و شرح شفق میگوید که امام محمد به گفت امیدوارم که روا باشد در خلاصه و ملقطی گوید  
صدقه نفل افضل است از آزاد کردن بنده به نیت نفل در خلاصه میگوید اگر روز عید صدقه فطر نیت زکوة  
میدهد و یا طبای که در سحور بیدار میکند او را چیزی میدهد و نیت زکوة میکند و یا مردی بیوه نو آورده است  
او را چیزی میدهد و نیت زکوة میکند از زکوة واقع شود در پدایه و خانی مجمع البحرین میگوید باید  
کردن برای آنکه زکوة فرائضه نشود و نزدیک امام ابو یوسف مکره نیست و نزدیک امام محمد

صله دست افزانه یعنی آنکه کار بسته از آن کارستان که بندی آنرا بنمایند که شکل نمیده در درخت انشال آن ۱۲ صفت است  
سردار شکر و مشر شکر و معنی لقیب و جود دارد و معنی بهلوان و کولوال ۱۲ عنایت اللغات



مکروه است و در سراجی میگوید هر که داند که از زکوة بتواند داد پس زیر کار شود و حیل کند و حیل نیست چون  
 داند که سال تمام خواهد شد مال یکسی بخشد و تسلیم او کند که باز او را خواهد بخشید و چون سال تمام شود  
 باز از وی به بخشاید و در خزانه الفقه میگوید پنج چیز است که در آن زکوة واجب شود یکی در دوم  
 فقره سوم شتر چهارم ماده گاوان پنجم گوسفندان اگر در بیشتر سال بیرون چرند باشند هر چه در این  
 پنج چیز است در آن زکوة واجب نشود مگر به نیت تجارت پس اگر در ملک مردمی جامه دوپست و روم شمشیر  
 باشد و تمام سال بدان بگذرد اگر ختم را وقت خریدن جامه نیت تجارت باشد زکوة واجب  
 و اگر نیت تجارت نباشد زکوة واجب نشود و در تحفه میگوید که در مر و ارید و جواهر و یواقیت زکوة  
 واجب نیست مگر به نیت تجارت و در خزانه الفقه میگوید که دوازده چیز است که در آن زکوة واجب نیست  
 تجارت یکی در شتر بچه دوم گوساله سوم در بره چهارم در ستوران باری و شتران سوار باری پنجم  
 دارند پنجم در ستوران زرعت ششم در چهار پایان که در خانه چیده باشند هفتم در مر و ارید هشتم در جواهر  
 نهم در یواقیت دهم در بندگان یازدهم در زمین و خانه و کار و دهم در جامه های پوشیدنی در نهایت میگوید  
 اگر مردی طعام سخته به نیت زکوة بخیران را بخوراند و ملک فقیران نگیرد داند از زکوة واقع نشود فاما  
 اگر طعام سخته نیت دادن زکوة میکند ملک فقیر میگیرد داند خواه بد او ن زانه خواه در ستان بخانه فقیران

درین صورت از زکوة واقع شود **باب در بیان زکوة چهار پایان فصل در**

**بیان زکوة شتران** - در تحفه میگوید در شتران که جهت سواری باشند و با  
 جهت بار باشند زکوة واجب نیست در برابر و نهایی میگوید که در کم از پنج شتران زکوة واجب است  
 و در تحفه میگوید که این در صورتیست که شتران جهت تجارت باشند فاما اگر شتران جهت تجارت  
 باشند آن زمان در کم از پنج شتر نیز زکوة واجب شود اگر چه بیایه ایشان بدوایت رم  
 شرعی و یا بیت متقال زرا باشد پس هر دو بیت درم بعد سالی پنجگان درم زکوة واجب شود  
 و همین حکم است در ماده گاوان و گوسفندان فاما اگر شتران بر سه ساج و یا جهت و شتران  
 باشند آن زمان در کم از پنج شتران زکوة واجب نیست و در برابر میگوید چون پنج شتر شوند و بیشتر  
 سال بیرون چرند و سالی تمام بر ایشان بگذرد و یک گوسفند زکوة بدوایت تانه شتر چون ده شتر شوند  
 و دو گوسفند زکوة دید تا چهار ده شتر چون یازده شتر شوند سه گوسفند زکوة بدوایت

درم بالفقه و کشید در عری آنچه از طعام بفرستد نگاه دارد پس خورد و طعام میبرد درم فروما بر بقاء بر دارند  
 ساج با کسر زاده و غلات و لغات

باب در بیان زکوة چهار پایان



تا نوزده شتر چون بیت شتر شوند چهار گوسپند بدید تا بیت و چهار شتر چون بیت پنج شتر شوند  
یک شتر بجه دو ساله بدید تا سی پنج شتر چون شش شتر شوند یک شتر بجه سوم ساله بدید تا سی و  
پنج شتر چون چهل و شش شتر شوند یک شتر بجه چهار ساله بدید تا شصت شتر چون شصت و یک  
شتر شوند یک شتر بجه ساله واجب آید تا مئقدا و پنج شتر چون مئقدا و شش شتر شوند دو شتر بجه  
سه ساله بدید تا نوزده شتر چون نود و یک شتر شوند دو شتر بجه چهار ساله بدید تا صد و  
شتر چون شتر بیشتر از صد و بیت و پنج شوند حساب از سر گیر پس صد و بیست و پنج شتر و شتر بجه  
چهار ساله و یک گوسپند و نود و صد سی و شتر بجه چهار ساله و دو گوسپند بدید و صد و سی و شتر بجه  
چهار ساله و سه گوسپند بدید و صد و چهل شتر و دو شتر بجه چهار ساله و چهار گوسپند بدید و  
صد و چهل و پنج شتر و سه شتر بجه بدید و شتر بجه چهار ساله و یک شتر بجه دو ساله و صد و پنجاه شتر چون  
صد و پنجاه شتر شوند سه شتر بجه چهار ساله بدید پس از حساب از سر گیر و در هر پنج شتر که بمقدار  
و یکان گوسپند باشد گان شتر بجه چهار ساله بدید تا صد و شصت و چهار شتر چون صد و شصت و  
پنج شتر شوند چهار شتر بدید سه شتر بجه چهار ساله و یک شتر بجه دو ساله چون صد و شصت و شش  
شتر شوند چهار شتر بجه بدید سه شتر بجه چهار ساله و یک شتر بجه سه ساله چون صد و شصت و شش  
شتر شوند چهار شتر بجه چهار ساله بدید تا دویست شتر پس از حساب از سر گیر و در شان و شصت و  
میگوید که در زکوة شتران ماده شتر ماده بدید و اگر شتر نزدیک زکوة روانیست در کافی میگوید  
شتران بختی و غیر بختی هر دو را یک حکم است فصل سی و پنجم در بیان زکوة ماده گاوان  
و ستوران و گاو میشان - در بدایه و مستحبه میگوید که در کم از شش ماده گاؤ زکوة  
واجب نیست چون سی ماده گاؤ شوند و بیرون چرند و سال تمام بر ایشان گذرد و یک گوساله  
دو ساله زکوة بدید خواه نر باشد خواه ماده و چون چهل ماده گاوان شوند یک گوساله سوم ساله بدید  
و هر چه بر چهل ماده گاؤ زیاده شود زکوة آن واجب نیست تا آن زمان که ماده گاو پنجاه شود و بقول  
امام ابو یوسف و امام محمد است رحمة الله علیها و نزدیک امام عظیم رحمة الله علیه هر چه بر چهل ماده گاؤ زیاده  
شوند صاحب زکوة آن بدید و چون شصت ماده گاؤ شوند دو گان ساله و دو گوساله بدید چون مئقدا  
ماده گاؤ شوند دو گوساله بدید یک گوساله سه ساله و یک گوساله دو ساله چون شصت و ماده گاؤ شوند



دو گو ساله سه گانه ساله بدید چون نو داده کاوشوند سه گو ساله دو گانه ساله بدید و چون داده کاوشوند  
 سه گو ساله بدید دو گو ساله سه گانه ساله و یک گو ساله سه ساله پس در هر سی ساله که برصدزاید شوند سه  
 گو ساله دو ساله بدید پس اگر صد و ده داده کاوشوند سه گو ساله بدید یعنی ده گو ساله سه گانه ساله بدید  
 داده کاوش و یک گو ساله از آن سی داده کاوش و اگر صد و بیست داده کاوشوند سه گو ساله سه گانه ساله بدید  
 و در هر چهل یک گو ساله سه ساله بدید و ضابطه نهست که در هر چهل داده کاوش یک گو ساله سه گانه  
 ساله بدید و در هر سی داده کاوش یک گو ساله دو ساله بدید و حکم کاوشیشان چون حکم داده کاوشان شود و در  
 گوید که در گو سالگان زکوة واجب نیست اگر چه نسی گو ساله باشند و این قول امام عظیم رحمت مکرر آنکه با  
 گو سالگان داده کاوشان نیز باشند آن زمان زکوة واجب شود و نزدیک امام ابو یوسف هر گو سالگان  
 زکوة واجب شود پس در نسی گو ساله یک گو ساله زکوة بدید و همین حکم است در شتر چکان و بزگان  
 و گوسفندان **باب سی و ششم در بیان زکوة گوسفندان و میشان** -  
 در بدایه میگوید در کم از چهل گوسفندان زکوة نیست چون چهل گوسفندان شوند و بیرون  
 چند و سال تمام برایشان بگذرد و یک گوسفند یک ساله زکوة بدید خواه نزدیک خواه داده تا صد  
 بیت گوسفند و چون صد و بیست و یک گوسفند شود دو گوسفند زکوة بدید تا دویست گوسفند زکوة  
 بدید پس ازین در هر صدی یگان گوسفند بدید و در پانصد گوسفند پنج گوسفند بدید و در شش  
 صد گوسفند شش گوسفند بدید در هفت صد گوسفند هفت گوسفند **فصل در بیان زکوة**  
**اسپان** و در بدایه میگوید چون اسپان بیرون چند و نیم مادیان و هم کش باشند در هر اسپه خوا  
 یک دینار زکوة خواه اسپان را بیا کند آن مقدار که بپاشود پس هر دویست درم شرعی پنج  
 درم بدید و این قول امام عظیم رحمت و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمت در اسپان زکوة  
 نیست مگر آنکه اسپان به نیت تجارت باشند در کافیه و خلاصه و تضایب می گوید و فتوی  
 بر قول ایشان است که در اسپان زکوة نیست مگر به نیت تجارت در شان میگوید که بعضی  
 علما گفته اند که این حکم اسپان عرب است فلان در اسپان دیار بیا کنند و در هر دویست درم شرعی  
 پنج درم بدید و در هر سی دینار بدید زیرا که بعضی اسپان را در دیار بیا یک دینار باشد و در میان  
 میگوید که چنانکه بپای اسپان چهار صد گانه درم باشند آنجا در هر اسپه یگان دینار زکوة بدید



زیر آنکه دینار ده درم شرعی میباشد از آن چون بهای سب چهار صد درم باشد ده درم زکوة چهار صد درم  
 شود در هر دو بیت درم پنجم درم زکوة دهد و منقوله مصنفی میگوید در اسپان و ماری و اسپان غر از زکوة  
 نیست فاما اسپانی که جهت نتاج باشند اگر بیشتر سال بیرون چیده باشند نزدیک امام عظم درم زکوة  
 واجب شود و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد درم زکوة واجب نشود مگر به نیت تجارت و اگر اسپان بیشتر سال  
 در خانه چیده باشند آن زمان نزدیک هر سه امام زکوة واجب نیست و اگر اسپان برای تجارت باشند  
 نزدیک هر سه امام زکوة واجب شود اگر بهای ایشان بدو بیت و درم شرعی باشد تا بیت متقال زیر  
 رسد اگر چه در خانه چند در دایه میگوید در سیغازی نزدیک هر سه امام زکوة نیست اگر اسپان تمام  
 کش باشند و یا تمام اویان باشند آن زمان نزدیک امام عظم در دو بیت و یک وایت زکوة واجب  
 است و در روایت دوم زکوة واجب نیست در دایه و خزائن الفقہ و سراجی میگوید در بیشتر سال  
 وکیل و سنگ زکوة واجب نیست در دایه مگر که به نیت تجارت باشند پس اگر کمتر سال  
 وکیل و سنگ که به نیت تجارت باشند آن زمان بیانند در هر دو بیت و درم شرعی پنجم درم زکوة دهد و در بیشتر  
 میگوید چهار پان که بیرون چند دران زکوة واجب شود اگر بیشتر سال بیرون چند و اگر کمتر سال  
 یا بیشتر از نیم در خانه چند زکوة واجب نشود در چهل گوسپند چون گوسپندی زکوة دهد گوسپند بیاید و  
 نه قوی چیده دهد و نه قوی لا غرید و اگر بجای گوسپند قیمت گوسپند بیاید و در روایت دیگر  
 چهل گوسپند بیرون چنده در ملک دارد و برایشان شش ماه گذشت بعد شش ماه آنرا و متاد و یک  
 گوسپند و بگرا مالک شد چون مال تمام بر چهل گوسپند تمام شد زکوة شش ماه گوسپند که برایشان سال  
 تمام گذشت نیز بد در بزم و دی و منار و دایه میگوید که بر مردی زکوة واجب شد او زکوة  
 نداده بود که مال او تلفت شد زکوة ساقط شود فاما اگر مال را بعد اتمام کرد درین صورت زکوة  
 ساقط نشود و در دایه و مضمرات و کافی میگوید مردی دو بیت و پنجم درم شرعی در ملک  
 دارد اگر پیش از گذشتن سال پنجم زکوة بدو رو باد این در صورتیست که چون تمام سال شود باید  
 در ملک او دو بیت درم باشد و اگر وقت تمام شدن سال در ملک او دو بیت درم باشد  
 آن زمان زکوة می که داده بود نقل شود و اگر دو سال زکوة نیند و هم در سال اول بدو بیت  
 باشد و اگر در ملک او دو بیت درم باشد و در سال دوم چهار صد درم بدو بیت در ملک او باشد  
 که غر اباد شش سال درین سال گردان ۱۲ سکه نقد بجهت با اکر شدن بجهت مصالح و بجهت با اکر شدن



بیان زکوة فصل در بیان زکوة نقره - در پادیه نیابیع میگوید که در کم از دویست درم  
شرعی زکوة نیست چون دویست درم شرعی شود و سال تمام بگذرد و پنجم درم شرعی زکوة ده  
و چون بر دویست درم شرعی زیاده شود زکوة نیست تا آن زمان که بر چهل درم زیاده نشود و چون چهل  
درم زیاده شود یک درم زکوة بده پس در هر چهل درم که زیاده شود یک درم بده و این قول امام عظمی  
است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمه الله علیهما هر چه بر دویست درم شرعی زیاده شود زکوة  
آن حساب کرده و بدو اگر در ملک مردی دویست تنگ باشد و سال تمام بر آن بگذرد و پنج تنگ نقره  
بدهد و اگر هزار تنگ در ملک کسی باشد بیست و پنج تنگ زکوة بدهد و در نیابیع و متفق میگوید اگر در  
درمی نقره است و هم پس اگر نقره بسیار است و سال اندک حکم آن درم نقره است و اگر سال بسیار  
و نقره اندک اگر بعد از اخراج پس نقره دویست درم شرعی بیرون آید زکوة واجب شود و اگر بعد از اخراج  
پس نقره دویست درم شرعی بیرون نیاید حکم آن درم حکم جامه باشد پس اگر بجهان آن جامه نیست  
درم شرعی باشد و نیست تجارت نیز باشد زکوة واجب شود و اگر نه واجب نشود و در نیابیع میگوید  
اگر در درمی نقره و سال برابر باشد حکم آن حکم در نقره است پس اگر ملک مردی دویست درم باشد که  
در آن نقره سال برابر است زکوة واجب شود و فتویٰ همین قول است فصل در بیان زکوة زر  
در پادیه میگوید در کم از بیست مثقال زر زکوة نیست چون بیست مثقال زر شود و سال تمام بر آن  
بگذرد و نیم مثقال زر بدهد و چون چهار مثقال زر دیگر بیست مثقال زر زیاده شود و دو قیراط دیگر  
زکوة پس در هر چهار مثقال زر دو گان قیراط و بدو مثقال است قیراط است و قیراط پنج  
پس مثقال صد جواب است و نقل الراجح و معرفته الراجح والدینار میگوید درم شرعی  
بعضی سه توله و سوم حصه توله گفته اند و دویست درم شرعی شصت و شش توله و دو حصه  
گفته اند اما صحیح صاب آن است که یک درم شرعی نیابیع سیر دلی که شصت درم سنگ دلی است  
چهل دو حصه است و ده درم شرعی که هزار آن روانیت هفتده نیم درم سنگ دلی است و اگر  
توله شمرند پنج توله و ده باشد و دویست درم شرعی که نصاب نقره است سیصد و پنجاه درم  
سنگ دلی است و اگر توله شمرند صد و شانزده توله و بیست باشد و یک مثقال زر و نیم درم سنگ  
دلی است و بیست مثقال که نصاب زر است پنجاه درم سنگ دلی است و اگر توله شمرند

نکته بکافی بالغت و رونق و در فارسی بجهت لغات



شانزده توله و هشت ماشه شود و دویست توله پانچ توله زکوة واجب شود در کمتر می گوید که در  
 بیت دینار نیم دینار زکوة واجب شود این در بیت توله زر نیم توله زکوة واجب و در نهاییه میگوید که متقابل  
 در وزن مقدار دینار است و دینار نزدیک اهل حجاز صد جوست و نزدیک اهل سمرقند دینار  
 صد و شش جوست و دویست درم شرعی نزدیک بعضی هفت و نیم است و یازده ماشه این  
 را انصاب نفقه گویند و ده درم شرعی نزدیک بعضی سه و نیم توله است و نزدیک بعضی سه توله  
 و هفت ماشه و دوازده جوست و هر جوشش خرد است فاما در اساس و در بعضی کتابهای دیگر  
 میگوید که یک درم شرعی اوزن دلی سه ماشه و چهار جوب ربع جوست و دویست درم شرعی پنجاه  
 و چهار توله و پنج ماشه و دو جوست و هر توله دوازده ماشه است و هر ماشه شانزده جوست و در نهاییه  
 و مضمرات میگوید که قیمت دینار و قیمت ده درم شرعی هر دو یکی است و در نهاییه میگوید در خشت  
 زر و نفقه بی مهر و در پیرایه عورات که از زر و نفقه باشد و در آوند های زر و نفقه در زر خشت  
 و در بند تر کش و در کم زر و آنچه بدن باند زکوة فرضیه است در تحفه میگوید در پیرایه عورات که از مردان  
 و جواهر و یا قوت باشد در آن زکوة نیست مگر به نیت تجارت و در نهاییه میگوید در متاعی که به نیت  
 تجارت باشد زکوة فرضیه است و هر متاعی که باشد که بهای آن متاع بدو بیت درم شرعی باشد  
 و یا به بیت دینار زر بر آید و نیز زکوة واجب شود در کافی میگوید اگر در ملک مرد صد درم شرعی نقد  
 و صد درم دیگر امتاع به نیت تجارت است بر آید زکوة واجب شود و اگر در ملک مرد صد درم شرعی  
 باشد و ده و بیار زر بر آن مرد نیز زکوة واجب شود و در نهاییه و کافی میگوید در ملک مرد دویست درم  
 شرعی در اول سال و آخر سال بود فاما میان سال بر آن دویست درم صد و نود و نه درم کم شد بود  
 یک درم در ملک او مانده بود بر آن مرد زکوة فرضیه شود فاما اگر میان سال از آن دویست درم یک درم  
 هم ملک او مانده بود در صورت زکوة فرضیه نشود باب در بیان محلهای دادن زکوة  
 در نهاییه و فتاوی حجت می گوید هفت طائفه اند که دادن زکوة ایشان واجب است یکی فقیر و فقیره  
 آن است که او را چیزی اندک باشد دوم مسکین است که او را چیزی نباشد و بعضی عکس این  
 گفته اند سوم عامل و عامل کسی را گویند که بادشاه او را بجهت ستمان مال زکوة نصیب کرده باشد و او ناسا  
 از زکوة مال او را مقدار کثافت دید چهارم مکاتب دیگری او را زکوة بدو تا مال کتابت

عده حجاز با کمال اول ملکیت از غربت که و مدینه و طائف و شهرها دیگر که باین زمین سجد و خور و افق است ۲ غیبات النبوا



بید و آزاد شود اگر چه خواندگان غنی باشد بجم کسب و رزق و ادنی باشد ششم غایب باشد که ایشان را  
مقدور نباشد و حاجت آن غایب که ایشان بشود و ندارند من حکم است هفتم کسیکه او را مال باشد  
در شهر دیگر و او در شهر دیگر باشد و در آن شهر او را مال نباشد این هفت طائفه را دادن زکوة  
روست است خواه هر طائفه را بدخواه یکی را ازین هفت و روایت دادن زکوة کافر و غنی را و  
پدر خود را و پسر خود را و زن خود را و در نهایت میگوید شوهری غایب است آن زن شوهر دیگر کرده و از  
شوهر دیگر فرزندان زد و یک امام عظیم این فرزند از شوهر اول باشد فاما آن هم روان باشد که زکوة  
این فرزند را بدد و در نهایت میگوید روایت زن را که زکوة مال شوهر خود را بدد و این قول امام عظیم است  
و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد و ابابا شد زن را که شوهر فقیر خود را زکوة بدد و روایت این  
مرد خود را و مکاتب خود را و ام ولد خود را و روایت دادن زکوة بنده غنی را و پسر خود را که  
غنی باشد و روایت دادن زکوة بنی هاشم را و بنی هاشم آل علی است و آل عباس  
آل جعفر و آل عقیل و آل حارث پسر عبدالمطلب و روایت دادن زکوة بندگان ایشان را  
در زاد میگوید که دادن صدقه نفل بنی هاشم را روست و دادن صدقه فریضه یعنی زکوة بنی هاشم را  
روایت در عتبات میگوید روایت میکند ابو عاصم از ابو حنیفه رضی الله عنه که دادن زکوة بنی  
هاشم را درین زمانه روا باشد زیرا که حصه ایشان از غنیمت که پیش از آن میدادند این زمانه می باشد  
پس دادن زکوة روا باشد و علویان دادن زکوة درین زمانه نیز روا باشد زیرا که علویان از بنی هاشم  
اند و تصرف کردن مال زکوة در هفت چیز روایت یکی در مسجد دوم در پل سوم در حج چهارم در عمر  
پنجم در شب ششم در آزاد کردن برده هفتم در کفن مرده هفده نفر است که دادن زکوة ایشان را  
روایت یکی پدر دوم مادر سوم چهارم پسر و پسر پسر پنجم کافر ششم غنی هفتم بنده غنی هشتم در خود  
غنی نهم شوهر دهم زن یازدهم بنی هاشم دوازدهم بندگان بنی هاشم سیزدهم جده چهاردهم بنده  
پانزدهم مکاتب خود شانزدهم بد خود هفدهم ام ولد خود و ترصمات میگوید مردی مردی را زکوة او  
او میداد است که اینم و فقیر است بعد از دادن زکوة تحقیق شد که آن مرد غنی بود و یا یا شمس بود  
و یا کافری و یا مردی در تارکے پدر خود را و یا پسر خود را زکوة داد او میداد است که این پدر  
است یا پسر است نزدیک امام عظیم و امام محمد و ابابا شد و زکوة دوم بارند و نزدیک امام



ابو یوسف در و انباشد دوم باز زکوة بدید و اگر مردی از زکوة داد بعد از آن تحقیق نشد که آن مرد بنده است  
 مال است نزد یک هر سه امام دوم باز زکوة بدید و او نیست دادن زکوة هر کس را که او را  
 نصاب باشد از تر یا از نقره و یا از شتران و یا از ماده گاو و یا از گوسفندان زیرا که او غنی است  
 و نصاب نقره دو بیت و درم شرعی را گویند و نصاب زیت و بنار را گویند و نصاب شتران پنج  
 شتر را گویند و نصاب ده گاو و سی ماده گاو را گویند و نصاب گوسفند چهل گوسفند را گویند و مکره است  
 فرستادن زکوة در شهر دیگر بجز جهت قرابتیان خود که ضعیف باشند و یا بجهت فقیرانی که  
 محتاج تر باشند از فقیران شهر و در کیمیری میگوید بر مردی زکوة فرض شده است و او غنی بدید  
 فقیر را و او نیست که زکوة مال از مال و بغیر علم او بستاند و اگر فقیر زکوة بغیر علم او بستاند آن مرد  
 تواند که باز از وی بستاند مردی زحمتی است و بر روز زکوة فرضیه است باید که بغیر علم ایشان زکوة بدید  
 مردی زکوة مال همیشه خود را میدید و همیشه هر ریشوم خود دارد و اگر هر ایشان که بر شوم دارد  
 کم از دولیت و درم است و یا بیشتر از دولیت و درم است فاما هر یک در فی الحال سند کم از دولیت  
 و درم است و یا بیشتر از دولیت و درم است فاما شوم آن همیشه فقیر است و او باشد که زکوة مال آن  
 همیشه را بدید و نواب آن بیشتر از آن که فقیر دیگر را بدید فاما اگر فقیری الحال بن همیشه دوست  
 و درم شرعی باشد و شوم همیشه غنی باشد نزدیک نام عظم و در یک روایت روایند که آن همیشه  
 زکوة بدید و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد زکوة دادن آن همیشه را و انباشد وقت  
 بر بنیقول است و این مسئله بنی بر شست که هر که بر شوم است نصاب باشد و یا نه در ظیری  
 میگوید فضل شست که زکوة و صدقه هفت گزده را بدید اگر فقیر باشد اول برادران و همیشه گان  
 بعد از آن فرزندان ایشان و قوم عم شوم خاله چهارم و وی الامام تحسین میگوید  
 ششم اهل محلت و هفتم فقیران شهر او و هشتم ابوحنس که بخاری میگوید صدقه مردم قبول نیست  
 تا آن تا اینکه قرابتیان محتاج خود را ندید بعد از ایشان دیگران دهد در فتاوی سمری  
 میگوید کافر کسی که در دار حرب مسلم شد و او میداند که زکوة فرضیه است یا نه بر روز زکوة نیست  
 بر مردی زکوة فرضیه شد بعد از آن مرد شد زکوة از و ساقط شود اگر چه بعد مرشد شدن باز  
 مسلم شود مردی مردی را وکیل کرد و اند که زکوة مال من بدید و خصم پیش از و دادن وکیل زکوة  
 نصاب کیمین آن مقدار آن که زکوة بران واجب بود و در هر دفعه در هر یک کاین را نصاب آن



خود و ادب از ان وکیل نیز دادر وکیل تاوان باشد خواه وکیل از دوان خصم فاند خواهد اند وین  
قول امام عظیم رحمت است دادن زکوٰۃ ۲ شکار افضل است فاما پنهان دادن صدقہ افضل است  
خلاصہ میگوید مردی کتابی علم دارد و بھان کتابی بھائے دولت و درم شرعی رسید از او را  
بدان حاجت است برای خواندن قوی است کہ زکوٰۃ آن کتابی بابر و واجب است خواه کتابی بھان  
باشد خواه کتابی بھان حادثی خواه مصحف فاما اگر مردی را دو نسخہ از کتاب الصلوٰۃ و یا از کتاب الزکوٰۃ  
ہر دو نسخہ یک مصنف باشد در یک نسخہ زکوٰۃ واجب شود و اگر بھائی آن ہر دو بیت درم و بیت  
مستقال زر رسید و قوی بر تن قول است فاما اگر ہر دو نسخہ تصنیف دو مصنف است زکوٰۃ واجب  
نشود در خلاصہ میگوید مردی نقل کرد و بروی دین بود اگر نیت او ادای او امید باشد کہ او را  
بحجت آن نگیرد و در دار البھور میگوید اگر در ملک کسی چارہ پایان و حشی باشد چنانچہ گاؤیش  
دشتی و یا نیل گاوان و یا اہور و زکوٰۃ نیست در کافی مے گوید علوی را زکوٰۃ  
مال دادن روا نیست فاما در عتایہ میگوید کہ درین زمانہ علویان را زکوٰۃ دادن رواست  
زیرا کہ حصہ از نعمت ایشان را نمی رسد پس زکوٰۃ دادن روا باشد در کافی و منظومہ میگوید کہ ہر  
شومر خود مہر دولت درم شرعی دارد و سال تمام گذشت شومر ہر زن ندادہ است بزین زکوٰۃ واجب  
نیست فاما چون شومر ہر ادا کند بعد از ان سال گذرد زکوٰۃ بزین واجب شود و انیقول امام عظیم رحمت  
و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد ہر چہ شومر از ہر زن ادا کند بزین زکوٰۃ آن حساب واجب  
شود اگر چہ سال تمام در ملک زن گذشتہ باشد در مصنفی میگوید بنیادی نیست کہ ہر یک ہر  
شومر است پیش از شدن آن مہر نصاب باشد یا نہ نزدیک امام عظیم رحمت پیش از شدن نصاب  
نیست و نزدیک ایشان پیش از شدن نصاب است باب بیان صدقہ فطر در شریعی  
و لو اور و ہایہ میگوید صدقہ فطر واجب است چنانچہ قربانی واجب است در کافی میگوید  
ز نزدیک امام شافعی ہر صدقہ فطر فرضیہ است در شانان میگوید صدقہ فطر واجب است پس اگر کہ  
از صدقہ فطر منکر شود کافر نہ گردد و اگر صدقہ فطر فرضیہ بودی منکر او کافر نہی و فرق میان  
فرضیہ و واجب نیست در فتاویٰ سراجی میگوید علما گفتہ اند ہر کہ صدقہ فطر دید روز ہائے  
او قبول شود و او را تلخی جان کنان و عذاب گور نباشد در کواقت مے گوید

باب بیان حجت فطر



پیغمبر گفت علیه السلام روزی مردم معلیست میان آسمان و زمین تا آنکه صدقه فطر نهد در پدایه و  
 شامان میگوید صدقه فطر واجب است بر هر غنی باشد و غنی ثبوت که او مالک مقدار نصاب باشد یعنی  
 در ملک او دو بیت درم شرعی باشد و یا آنکه بیت شتغال زر باشد خارج خانه و باره و مرکب  
 و سلاح و بندگان خدمت و متاع خانه که لابدی باشد در کافی میگوید بر هر که صدقه فطر واجب است  
 قربانی نیز بر وی واجب شود در پدایه و شامان میگوید صدقه فطر واجب نیست بر غنی از آن  
 نفس خود و از آن فرزندان خویش اگر فرزند خود را مال نباشد و اگر فرزند خود را مال باشد آن زمان  
 صدقه فطر از مال فرزندان خود دهد و این قول امام اعظم رحمه الله و امام ابو یوسف رحم است  
 و نزدیک امام محمد از مال خود دهد و از مال فرزندان خود نهد در نیابیع میگوید باین اختلاف است  
 در قربانی اگر فرزندان خود را مال باشد یعنی نزدیک امام اعظم و امام ابو یوسف در قربانی از  
 مال فرزندان خود دهد و نزدیک امام محمد در قربانی از مال خود دهد در پدایه میگوید صدقه فطر بندگان  
 خدمت کار بر خوند کار واجب است فاما صدقه فطر بندگان تجارت بر خوند کار نیست زیرا که  
 در بندگان تجارت زکوة واجب میشود صدقه فطر واجب نشود در بندگان خدمت زکوة  
 واجب میشود پس صدقه واجب شود در شامان میگوید صدقه فطر در تروام و لد بر خوند کار واجب است  
 فاما صدقه فطر مکاتب بر خوند کار واجب نیست و بر مکاتب نیز واجب نیست و اگر یک بنده  
 در ملک دو خوند کار است صدقه فطر آن بنده بر هر دو خوند کار واجب است و اگر در ملک خوند کار  
 مسلم بنده کافر است صدقه او بر خوند کار واجب شود فاما اگر خوند کار کافر است بنده مسلم است  
 در صورت صدقه فطر بر خوند کار واجب شود در کافی میگوید در بنده اگر سخته صدقه فطر بر خوند کار  
 واجب نیست و نزدیک امام شافعی رحمه الله علیه واجب است فاما در نیابیع میگوید که روایت کرده اند  
 از امام اعظم رحمه الله که صدقه فطر بنده اگر سخته بر خوند کار واجب است در فتاوی خانی گوید صدقه فطر  
 بنده اگر سخته بر خوند کار واجب نیست فاما اگر بنده اگر سخته بعد از گذشتن عید باز بر خوند کار آید  
 صدقه فطر عیدای گذشته بر خوند کار واجب شود و نزدیک امام ابو یوسف رحمه الله صدقه فطر گذشته بر خوند کار  
 واجب نشود در کافی و منقول میگوید اگر دو نفر کثیر که خریدند آن کثیر که فرزند از او  
 هر دو نفر میگویند که این فرزند من است آن فرزند هر دو نفر را باشد و صدقه فطر این فرزند

در ملک بنده میگویند که این فرزند من است آن فرزند هر دو نفر را باشد و صدقه فطر این فرزند



بر هر دو واجبست فاما نزدیک نام ابو یوسف هر يك ازین دو نفر تمام صدقه فطر آن فرزند دهد و  
 نزدیک نام محمد هر دو نفر صدقه نمیدهند فاما این فرزند از هر دو نفر میراث دو فرزند برد این هر دو  
 نفر ازین فرزند میراث يك پدریند و در بایه میگوید صدقه فطر سپهر بزرگ بر پدر واجبست اگر فقیر  
 باشد و صدقه فطر زن بر شوهر واجبست اگر چه فقیر باشد فاما اگر پدر صدقه فرزند بزرگ فقیر  
 گفتن او بد پدر و او باشد و اگر شوهر صدقه فطر زن میدهد بغير گفتن او هم روا باشد در کافی میگوید  
 صدقه فطر در هر نفر سه نیم صاع خنطه و یا نیم صاع آرد خنطه و بد و یا نیم صاع موزید بد و بد و یا  
 يك صاع موزید نزدیک هر سه نام دهد و یا يك صاع خردا بد و یا يك صاع جو بد اگر زن سخته صدقه  
 فطر و بد ذکر این مسئله در کتاب نیست فاما بعضی گفته اند روا باشد و فتویٰ بنقول است که نیست  
 مگر آنکه بپای نیم صاع خنطه رسد آن زمان روا باشد و اگر جواری صدقه فطر دهد اگر بپای جواری  
 نیم صاع خنطه باشد روا باشد و او آن آرد خنطه بهترست از خنطه و بهای خنطه بهترست از دادن  
 خنطه و بعضی گفته اند خنطه بهترست از بهای خنطه در رساله نقد الدراهم و معرفه الدراهم  
 الدنایر میگوید که نیم صاع خنطه بوزن سیر و پلی که شصت درم سنگ اینجا هست بعضی  
 گفته اند شصت سیر و پلی دهد و بعضی شصت سیر و سی و دو درم سنگ گفته اند و بعضی نه سیر و طاق  
 احتیاط گفته اند پس يك صاع جو نزدیک ایشان يك بد و ازین باشد فاما حساب صحیح نیست که  
 نیم صاع خنطه سیر و پلی شصت درم سنگ اینجا هست چهار ده سیر و پنجاه و شش درم  
 سنگ هست و يك صاع جو بیت و نه سیر و پنجاه و دو درم سنگ است فاما نیم صاع خنطه سیر اینجا  
 و دو درم سنگ هست و از ده سیر و سی و دو درم سنگ است پس يك صاع بیت و چهار سیر و شصت  
 چهار درم سنگ است و اگر صدقه فطر خنطه دهد در هر نفر سه و از ده سیر و سی و دو درم سنگ  
 و بد و اگر صدقه فطر جو دهد در هر نفر سه بیت و چهار سیر و شصت چهار درم سنگ بد و در زیر  
 الصلوة میگوید که يك صاع شصت رطل هست و شصت رطل چهار وزن نكه است و يكین كه سه  
 و نیم سیر است و نیم صاع خنطه دوسن كه هست و دوسن نكه سیر و پلی که شصت درم سنگ  
 اینجا هست هفت سیر یا احتیاط میشود پس يك صاع چهار ده سیر میشود و در هر نفر سه اگر خنطه  
 و بد هفت سیر و پلی دهد و اگر جو دهد چهار ده سیر و بد و در بایه و کافی و در



میگوید که صدقه فطر واجبست چون صبح صادق روز عید بدید پس اگر بنده مرد شب عید فطر پیش  
 از آنکه برآمدن صبح صادق روز عید نقل کرد صدقه فطر او بر خود کار واجبست و اگر کافری بعد از طلوع  
 صبح صادق مسلم شود صدقه فطر بر او واجب شود و اگر فرزندی بعد از صبح صادق زاده شود صدقه  
 فطر او نیز واجب نشود و اگر کافری شب عید مسلم شود و یا فرزندی شب عید زاده شود صدقه عید  
 فطر بر او واجب شود و در باب میگوید مستحبست که صدقه فطر روز عید و پیش از آنکه در نماز عید و  
 و اگر صدقه فطر پیش از روز عید بدید هم روا باشد و در خلاصه میگوید اگر پیش از روز عید صدقه  
 فطر آید ده سال و یا بیشتر از ده سال دیر روا باشد و فتویٰ برین قول است در شانان میگوید آن  
 صدقه فطر یکسالی و یا دو سالی پیش از روز عید سید روا باشد و نزدیک خواجه حسن بصری رحمه الله  
 دادن صدقه پیش از عید فطر و انیت و نزدیک امام کرخی رحمه الله علیه اگر یک دو روز پیش از  
 عید صدقه فطر دیر روا باشد و امام خلف میگوید رحمه الله تعالی علیه اگر صدقه فطر در ماه رمضان  
 دیر روا باشد و پیش از ماه رمضان روا نباشد و بعضی گفته اند چون شی ماه رمضان بگذرد دادن  
 صدقه فطر روا باشد و بعضی گفته اند در ماه آخر ماه رمضان دادن صدقه فطر رویت پیش از ماه  
 آخر ماه رمضان رویت در پاره کافی میگوید که مردی روز عید صدقه فطر داد صدقه فطر او ساقط  
 نشود و صدقه فطر قضائش شود تا آن زمان که نهد بهت صدقه فطر بدید فاما اگر قربانی در روز نای  
 شتر ذبح نکرد و بعد از گذشتن روز نای شتر قربانی ذبح کند فاما بهمانی قربانی صدقه بدید در شتر ذبح  
 ملحق میگوید هر که روز نای ماه رمضان از سبب صحت و یا از سبب سفر و یا سبب بیماری  
 غوره باشد بر او نیز صدقه فطر واجب شود و در سراجی میگوید بر مرد صدقه فطر واجبست  
 و او نقل کرد اگر میراثی صدقه فطر او بدید و یا باشد و دادن صدقه فطر ذمی را روا باشد و بنی هاشم را  
 روا نباشد و الله اعلم باب در بیان گنج و کان - در پاره و شانان و کان  
 میگوید مردی کان زر و یا کان نقره و یا کان ارزیه و یا کان روغن یافت برآمد  
 لازم که خمس آن در بیت المال رساند و چهار خمس او را باشد خواه کان در زمین خراجی باشد  
 خواه در زمین عشیری و این در صورتیست که کان در زمین ساج یافته باشد فاما اگر کان در خانه  
 خود یافته نزد یک امام عظمی تمام کان مر یا بنده باشد و نزدیک امام ابو یوسف و امام



محمد رح چهارم چارکس مرابنده را باشد و خمس مریت المال را و اگر کان در زمین خود یافت فالادرفخانه خود  
نیافت از امام عظم رح دور وایت ست و یک خمس لازم شود و در روایت دیگر لازم نشود باب  
چهل و بیان گنج در کافی میگوید مردی گنج یافت اگر در آن گنج مهر سلیمان باشد چنانچه اگر کلمه  
شماوت نبشته باشد حکم آن گنج حکم درمی ست که در زمین افتاده بایند پس اگر خصم معلوم باشد  
مخصم رساند و اگر معلوم نباشد بر درهای مسجد و در بازار یا و در کوچه ها خصم را طلب کند و سر باز  
کند که این گنج از آن کیست و این را تعریف گویند اگر خصم پیدا باشد بدو رساند و اگر خصم پیدا نشود  
آن گنج را بر فقیران صدقه دهد و اگر باینده فقیر باشد خود صرف کند و رفاوی را میگوید  
اگر مردی کالای و یا درمی افتاده یافت باید که بر درهای مسجد و یا در بازار یا و یا در کوچه ها خصم را  
طلب کند و فریاد کند که این کالای و درم کیست و اگر خصم پیدا شود بدو رساند و اگر خصم  
پیدا نشود بر فقیر صدقه کند و اگر باینده غنی باشد و اگر باینده کالا و درم فقیر باشد در حق خود صرف  
کند و اگر درم کافران افتاده بایند باید که این درم را بعد تعریف در بیت المال رساند و بر فقیران خشت کند  
و اگر یک وانه انگور و یا پر کماله نان افتاده باشد که آن را پیشتر تعریف خود صرف کند و روایت کرده  
اند از امام عظم رح که در صد درم یک سال تعریف کند و در ده درم یک ماه تعریف کند و در سه درم یک  
روز تعریف کند و در یک انگ و یک درم یک روز تعریف کند اگر مردی میوه افتاده یا که آن در غنچه  
و یا در میا افتاده یافت تعریف کرد و خصم را نیافت اگر ایمن و فقیر باشد در حق خود صرف کند و اگر  
غنی باشد بر فقیران صدقه کند و اگر بعد از صدقه خصم پیدا شد خواه از نیمه و تاوان بستاند خواه نستاند  
در هدایه و کافی و نشان میگوید اگر مردی گنج یابد که در آن گنج مهر کافران باشد چنانچه اگر بت  
نبشته باشد اگر در زمین سیاح یافته باشد خمس لازم شود و چهار خمس مرابنده را باشد و اگر گنج  
در زمین مملوک و یا در خانه مملوک یافته باشد خمس لازم شود فالما چهار خمس باقی نزد یک امام عظم و امام  
محمد رح مگر کسی را باشد که با و شاه این خانه بعد فتح ملک و گردانیده باشد و نزدیک امام ابو یوسف چهار  
خمس مرابنده را باشد و اگر معلوم نمی شود که با و شاه بعد از فتح این خانه در ملک کسین کرده بود و میراث  
او نیز معلوم نمی شود در صورت نزدیک امام عظم و امام محمد رح چهار خمس این گنج را مرد و در ترین ملک  
را وید که در اسلام بود و نزدیک امام ابو یوسف چهار خمس مرابنده گنج را باشد و اگر مردی گنج یافت

له تعریف شماس کردن و آگاه نمودن و گم شده چمن و خوشبو سے گردانیدن ۱۲ رشید سے



و هر وی معلوم نیست که هر مسلمانان یا کافران است بعضی گویند که این گنج را حکم گنج کافران باشد  
و بعضی گفته اند که حکم این گنج درین زمانه حکم گنج مسلمانان دارد و در هدایه و کافی و شایان  
سے گوید اگر مردے در دار حرب یا بان رفت و در خانه حربے گنج یافت و یا کاسے یافت یا  
که آن گنج و آن کان صاحب خانه را بدو خود دانستند و اگر خود بستاند غدر کرده باشد و غدر  
دایم است و این در صورتیست که گنج و کان در خانه حربے یافته باشد فاما اگر گنج و کان در صحرا  
یافته باشد که ملک کسی نیست تمام گنج و تمام کان مرایند و را باشد و خمس آن نیز بر او لازم نشود  
و اگر مردی غیر و را در کوه یافت بر آن مرد خمس لازم نباشد و همین حکم است در یافتن باقوت و زمره  
زیرا که این چیزها از سنگ است و در سنگ خمی نیست اگر فیروزه را در کافتن از زمین بیرون آید حکم آن  
غیر و را حکم گنج است فاما در سیاه حسن لازم نشود و انیقول الامام عظیم رحمة الله علیه است و نزدیکی الامام ابو یوسف  
خمس لازم نشود در هدایه و نهاییه میگوید در مروارید که از دریای بیرون آرند و در عنبر نیز خمس لازم نشود و این  
قول امام عظیم رحمة الله علیه است زیرا که مروارید نزدیک بعضی علما از آب باران می باشد و باران نجس است  
سے افتد مروارید می شود و در آب خمس نیست پس در مروارید نیز خمس لازم نباشد و عنبر نزدیک  
بعضی از کف دریاست پس در عنبر نیز خمس نیست و نزدیکی بعضی عنبر سرگین چهار باره کاه است  
که در دریای باشد و نزدیک بعضی عنبر در قعر دریای بیرون آید پس در عنبر نیز خمس نباشد و نزدیکی امام  
ابو یوسف خمس در آن هر دو و هر چه که از دریای بیرون می آرند لازم است چهار خمس مرایند و را باشد  
و همین حکمت در غنیمت یعنی چهار خمس حق غنائمان است و یک خمس حق بیت المال است فاما چهار  
خمس غنیمت که حق غنائمان است حق تمام غنائمان است و چهار خمس گنج و کان و آنچه بدین اند حق  
بایند است و دیگر را در آن حق نیست باب در بیان صوم - در مشارق میگوید پیغمبر  
گفت علیه السلام بنائی مسلمانی بر پنج چیز است یکی کلمه شهادت گفتن دوم بخیرت نماز ترخیص کردن  
سوم زکوة دادن چهارم روزه ماه رمضان داشتن پنجم حج کردن و چون روزه از بنا  
مسلمانی است چاره نیست از داشتن احکام روزه در هدایه و کافی میگوید روزه ماه رمضان  
فرضیه است و هر که از فرضیه سزاوار شود کافر گردد و در خزائن الفقه میگوید در روزه چهره فرضیه  
است اول نیت روزه کردن دوم باز بودن از خوردن آشامیدن در روزه سوم باز بودن



از دو خوان کافی میگوید که سه روزه است اگر نیت روزه در روز کنه روا باشد یک روزه ماه رمضان  
 دوم روزه نفل سوم روزه نذر معین پس اگر در نیت روزه رمضان و روزه نفل و روزه نذر  
 معین شب کرد و روز نشد و نیت روزه می کند اگر پیش از زوال نیت روزه می کند روا باشد  
 اگر بعد از زوال نیت روزه می کند روا نباشد و سه روزه است که رو نیت کرد آنکه نیت روزه  
 شب کند یکی روزه قضای ماه رمضان دوم روزه كفاره سوم روزه نذر غیر معین پس اگر مرد را روزی  
 نیت روزه قضای ماه رمضان و یار روزه كفاره و یار روزه نذر غیر معین بکند رو نیت کرد آنکه نیت  
 روزه کند قمار و زلف و اشود و در نیت ماه رمضان و نیت کرد آنکه نیت  
 روزه کند و در نیت ماه مالک و زلف و نیت کرد آنکه نیت روزه کند و در روزه ماه رمضان  
 روزه نذر معین و است بطلان نیت روزه اگر چه معین نکند و اگر مردی مقیم در ماه رمضان نیت نفل کند  
 روزه هم از ماه رمضان شود و از نفل نشود و اگر در ماه رمضان نیت روزه كفاره کند روزه هم از ماه  
 رمضان باشد نه از كفاره و اگر مردی وقت نذر معین نیت قضای ماه رمضان کند روزه از قضای ماه  
 رمضان باشد نه از نذر معین و غلامه میگوید مردی دو روزه از یک ماه رمضان قضا شده است چون  
 آن روزه قضا دارد باید که در نیت تعیین نکند که این قضا اول روزه ماه رمضان قضا شده است چون  
 روزه دوم ماه رمضان است اگر قضای اول ماه رمضان و قضای دوم روزه ماه رمضان بگوید هم  
 روا باشد و اگر مردی ادور روزه از رمضان قضا شده باشد معین حکم دارد و فتویٰ بین قول است  
**فصل در بیان دیدن ماه رمضان - در پدایه و شامان و کافی میگوید که گواهی یک**  
**نفر در ماه رمضان بشنو و اگر در آسمان علتی باشد چنانچه ایرود و غبار و آن کینه خواهد مرد باشد**  
**خواه زن خواه بنده خواه آزاد فاما باید که آن یک نفر عاقل و بالغ و مسلم و عادل باشد خواه حسن**  
**این زیاد روایتی کند از امام عظیم که در ماه رمضان گواهی بکینه عادل نشنود خواه در آسمان علت**  
**باشد خواه نباشد در پدایه و کافی میگوید چون قاضی گواهی یک نفر در ماه رمضان شنید و خلق**  
**سنی روزه ماه رمضان و شش ماه شوال ندیدند خلق افطار کنند و سی و یک روزه بدارند و از**  
**امام محمد روایت کرده اند خلق چون سی روزه بدارند افطار کنند اگر چه ماه شوال ندیدند فاما اگر در نفر**  
**گواهی بیان دارند و خلق سنی روزه و شش ماه شوال ندیدند نزد یک سر ستم امام افطار کنند**

نذر بلفه نون و ذال مجمر بیان و آنچه خود واجب گردانند مثل روزه و صدقه و اعطای اللغات و عت بالکتاب  
 و وجه و سبب پیرایه اعطای اللغات



و اگر مردی عادل در ماه رمضان گواهی میدهد که فلان عادل گواهی داده است که من ماه رمضان را روزه  
گواهی میدهم بشنوند و روزه ماه رمضان را دید چون بر قاضی گواهی داد قاضی گواهی نشنید برآمد  
روزه ماه رمضان را روزه شود و اگر این مرد روزه ندارد و افطار کند بر سیم و در روز قضا لازم شود و کفاره لازم  
نشود و اگر این مرد سی روزه ماه رمضان را روزه و ماه شوال را ندید افطار کند چون خلق افطار کند آن زمان  
این مرد هم افطار کند و روزه ای و شش ماه را اگر در آسمان علت نباشد گواهی یک نفر عادل  
در ماه رمضان بشنوند و اگر در آسمان علت نباشد گواهی دو نفر در ماه رمضان بشنوند چون  
خلق بسیار گواهی دید چنانچه خلق یک محلت آن زمان گواهی بشنوند و امام ابو یوسف میگوید اگر  
در آسمان علت نباشد در ماه رمضان گواهی کم از پنجاه نفر نشنوند چون پنجاه نفر گواهی دهند  
آن زمان گواهی بشنوند و در پنج گواهی باشد نفر نشنوند چون بیشتر از پانصد نفر گواهی دهد  
آن زمان گواهی بشنوند و در سبعمائیه اگر گواهی چهار نفر نشنوند چون بیشتر از چهار نفر گواهی  
دید آن زمان گواهی بشنوند و در کافیه و در شش ماه و نیا بیع میگوید اگر در آسمان علت نباشد  
در ماه رمضان گواهی یک نفر نشنوند و بعضی گفته اند اگر یک نفر از بیرون شهر آمده باشد و یک  
نفر هم در شهر باشد فلان اگر از مقام بلند ماه بلند دید در صورت گواهی یک نفر هم نشنوند و اما فتوی  
است که اگر در آسمان علت نباشد گواهی یک نفر نشنوند خواه آن یک نفر از بیرون شهر آمده باشد خواه  
هم در شهر باشد و از مقام بلند ماه دیده باشد فلان چون خلق بسیار گواهی دهند چنانچه یک محلت  
آن زمان گواهی بشنوند فصل در بیان دیدن ماه شوال در کافیه و در کافیه میگوید  
اگر در آسمان علت نباشد در ماه شوال گواهی دو نفر عادل را نشنوند خواه هر دو مرد باشند  
خواه یک مرد و دو زن و گواهی یک نفر نشنوند و گواهی دو بنده هم نشنوند و گواهی چهار زن هم نشنوند  
و اگر در آسمان علت نباشد در ماه شوال گواهی دو نفر و یا یک مرد و دو زن نشنوند چون خلق  
بسیار گواهی دید آن زمان گواهی بشنوند چنانچه خلق یک محلت و یا پنجاه نفر و حکم عید الفطر است  
حکم عید فطر است و فتوی میفرمود است یعنی در عید الفطر اگر در آسمان علت نباشد گواهی دو نفر عادل  
و آزاد بشنوند خواه هر دو مرد باشند خواه یک مرد و دو زن آزاد و گواهی یک نفر و دو بنده هم نشنوند و گواهی  
چهار زن هم نشنوند و اگر در آسمان علت نباشد آن زمان در عید الفطر گواهی یک نفر نشنوند چون خلق بسیار

ملک بلخ لغت اول و سکون الی ام تهی از در آسمان ۱۲ غیثات لغات ۱۲ مله الصبح بالفتح و در آخر لغت لغت است یا  
جمع الصغیرات است و انصاف مرد است و راصل الصغیر لغت است و غیثات لغات



در آثر زمان گواهی نبینند در محیط میگوید یک نفر بر قاضی گواهی داد که من ماه رمضان دیده ام چون در  
آسمان علت بود قاضی گواهی او شنید و خلق سی روزه داشتند و ماه شوال ندیدند اگر در آسمان  
علت باشد نزد یک مرتبه امام خلق افطار کنند سی و یک روزه ندارند و اگر در آسمان علت نباشد  
نزد یک امام عظم و امام ابویوسف خلق افطار نکنند و سی و یک روزه ندارند و نزد یک امام محمد بن قاسم  
کنند اگر چه ماه نوبه بینند و سی و یک روزه ندارند و کافی میگوید اگر در شهرت ماه رمضان ندیدند و سی  
روزه داشتند و در شهرت دیگر آن روز ماه رمضان ندیدند و دوم روز ماه رمضان دیدند است  
نه روزه ماه رمضان داشتند بر ایشان یک روزه قضا لازم شود و بعضی گفته اند اگر هر دو شهرت داشته باشند  
چنانچه اگر در یک شهر ماه بینند و در دوم شهر نماید در صورتیکه یکسانیکه است و نه روزه داشته  
باشد قضا یک روزه لازم نشود و اگر دو شهرت نزدیک باشد چنانچه اگر در یک شهر ماه بینند و در دوم  
هم ماه نماید در صورتیکه روزه قضا دارند فلما فتوی آنست نزد یک بعضی علماء بر ایشان یک روزه  
قضا لازم شود خواه هر دو شهرت نزدیک باشند خواه و در دیگری میگوید اگر خبر دیدن ماه رمضان  
در شهر دوم رسیده باشد بر ایشان سی ام روزه لازم شود و اگر خبر دیدن ماه رمضان نرسیده  
باشد بر ایشان سی ام روزه لازم نشود و فتوی بعضی علماء برین قول است در کافی میگوید اگر  
ماه را در روز بیست و نهم آناه شب آینه باشد و ماه شب گذشته نباشد و این قول امام عظم و امام محمد بن  
نزد یک امام ابویوسف اگر راه پیش از زوال به بینند ماه شب گذشته باشد مگر آنکه ماه گذشته  
سنتی روزه شده باشد آثر زمان ماه شب آینه باشد و اگر بعد از زوال به بینند آناه شب آینه  
باشد درگیری میگوید اگر راه شوال روز را دیدند باید که خلق آن روزه بدارند زیرا که اگر راه روز را  
به بینند آن ماه شب آینه باشد و ماه شب گذشته نباشد خواه ماه پیش از زوال دیده باشد خواه  
از زوال دیده باشد و فتوی برین قول است فصل در روزهای مستحب و روزه  
شک و روزهای ایام بیض و در فتاوی سراجی و منظومه میگوید مستحب است که پیش  
از روز عاشورا و یا بعد از روز عاشورا یک روزه دیگر بدارد و در فتاوی سراجی میگوید روزه  
شک به نیت فریضه و نیت واجب مکروه است فلما اگر نیت نفل روزه شک دارد مکروه است  
در مکتظ و لخص میگوید روزه که در آن سخن نگویند مکروه است روزه نیروز و مهران  
ماه رمضان لغات ثلثه ماخوذ از مرض که بعضی سوختن است چون ماه صیام گناهان را سه سوزد باین سهی شتاع



اگر عبادار و کرده است در کسیری میگوید فتویٰ است که روزه نیز روز یکشنبه و سه شنبه است که  
نیز روز روزه ندارد و اما تعظیم روز نیز حرام است ابو حفص میگوید اگر مردی خدا را بپناه  
عبادت کرده باشد و در روز نیز بجهت کافری یک برصه فرستد و مقصود از تعظیم روز نیز روز  
باشد حق تعالی عبادت بپناه سال او را ناچیز گرداند در فتاویٰ خانی میگوید کرده است که در روز  
متصل بدارد و در شب افطار نکند و روزه پیوسته نیز کرده است اگر سالی بخور و که کرده اند هم  
افطار نکند یعنی دو عید و سه ایام تشریق و اگر پیوسته روزه بدارد و پنج روزه ندک و افطار نکند  
آن زبان کرده نبود و بهتر آن است که یک روز روزه بدارد و یک روز افطار کند و با کفایت شدن  
روزه روز جمعه و این قول نام اعظم و نام محبت است و انتخاب است روزه و این ایام بعضی نیز دوم  
و چهارم و پنجم از هر ماه این عباس میگوید که این سه روزه پیغمبر آن قریشی است  
و پیغمبر علیه السلام هر ماه ایام بعضی روزه داشته است و پیغمبر گفت علیه السلام هر که ایام بعضی  
روزه بدارد و صائم باشد در عده الابرار میگوید امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که روزی  
بر پیغمبر علیه السلام رفتم و سلام کردم پیغمبر علیه السلام جواب داد گفت یا علی این جبرائیل است  
و ترا سلام گوید من جواب سلام دادم پیغمبر گفت یا علی جبرائیل ترا میگوید که در هر ماه سه روزه  
بدای و در روزه اول ثواب ده هزار سال یابی و در روزه دوم ثواب سی هزار سال و در روزه  
سوم ثواب صد هزار سال یابی امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت یا رسول الله این ثواب  
مرست و یا هر که این سه روزه بدارد و او را هم این ثواب باشد پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم  
هر که این سه روزه بدارد و او را این ثواب باشد امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت یا رسول الله  
که این سه روزه که او را چندین ثواب است کدام روز است پیغمبر گفت علیه السلام آن سه روز ایام  
بعضی است فصل در بیان نمکننده روزه و در مکرویات روزه و آنچه بدین ماند  
و احکام نیست و روزه شش شوال و روزه میگوید اگر غازی و راه رمضان  
جنگ میکند و بترسد که اگر روزه بدارم ضعیف شوم و جنگ نتوانم کرد و بهتر نیست که افطار کند و  
و روزه ندارد خواه مسافر باشد خواه مقیم اگر ترس ضعیفی باشد آن زبان با افطار نکند و در خلاصه  
میگوید هر که بر بنابر است تا آن زمان که افطار کند هر که در باب میکند روزه بدارد

بعضی با کسری میگویند روزه در این صورت جمع میباشد و ایام بعضی  
تاریخ نیز دوم و چهارم و پنجم از هر ماه این عباس میگوید که این سه روزه پیغمبر آن قریشی است



چون آفتاب نه بیند در فتاوی سراجی میگوید روزه دار را تیر و شکم رسیده دوم جانب  
بیرون آمد روزه نشکند قضای ماه رمضان هر وقت که خوش آید بدارد و از امام محمد روایت  
کرده اند اگر قضای ماه رمضان تاخیر کند بزرگوار شود در عید میگوید شرمگاه مرد بیرون می آید چون  
استخا آب کند روزه بشکند در مضمرات و نصاب میگوید مردی روزه دار بود که شست  
آب در گوش او رفت روزه او نشکند فاما اگر آب در گوش عمدا انداخت نزد بعضی روزه نشکند  
فاما فتوی نیست که روزه نشکند اگر چه آب در گوش عمدا انداخته و در پاید میگوید اگر در گوش  
روزه دار روغن در رود روزه نشکند و مضمرات و جامع صغیر خانی میگوید چون روزه  
دار شرم میگیرد روزه نشکند اگر چه مزه سرمه در حلق باید و این نه بیست و بعضی گفته اند  
نزدیک ابی ایله روزه بشکند خواه مزه سرمه در حلق باید خواه نباید و نزدیک امام مالک  
اگر مزه سرمه در حلق باید روزه بشکند و اگر مزه سرمه در حلق نباید روزه نشکند و  
در روضه العنا و کبیری میگوید سرمه کردن روز عاشورا نزدیک بعضی علماء روایت بر آنکه چون  
امیر المؤمنین حسین رضی الله عنه در دشت کربلا روز عاشورا شهید شدند نیزید باخون امیر المؤمنین  
حسین سرمه کرد و بعضی گویند نیزید بعد شهید شدن امیر المؤمنین حسین سرمه الوتیار و تا چشم  
روشن امیر المؤمنین حسین را ببیند پس سرمه روز عاشورا نباید کرد فاما فتوی آنست که سرمه  
کردن روز عاشورا و ماه رمضان رویت نهیه آنکه پیغمبر علیه السلام و ام سلمه رضی الله عنهما  
عاشورا و ماه رمضان سرمه کرده است پس سرمه کردن روا باشد و روزه نشکند در پاید و بعضی  
میگوید روزه دار را اندام چرب کردن و سبب کردن و خون کشانیدن رویت در پاید  
و کافی می گوید که سرمه سیاه کردن مردان را پاک نیست اگر مقصود دارو باشد  
و مقصود آرایش نباشد و در فتاوی حجت میگوید اگر در عورت میان خود فراموش اندک انزال  
باشد شستن فریضه شود و روزه بشکند و اگر انزال شود شستن فریضه نشود و روزه  
نشکند و در کبیری میگوید مردی روزه دار است و زلق میزند و انزال شد بعضی گفته اند که روزه  
نشکند فاما فتوی آنست که روزه نشکند فاما زلق زدن روایت است اگر مقصود راندن  
مشهور است باشد و اگر مقصود ساکن شدن مشهور است باشد زلق زدن روا باشد

عنه عاشورا روز دهم محرم الحرام و در آخر لفظ عاشورا الف را به ابدل کرده عاشورا و شستن غلط است ۱۲ غ  
زلق به معنی نیزیدن و روایت انزال کردن ۱۲ غ



در خلاصه میگوید مردی روزه دارست طعام شب میان دندان نهد است و آنرا فرو می برد اگر مقدار  
 دانه نخود باشد روزه بشکند و اگر کم از نخود باشد روزه نشکند و در صغیری میگوید مرد روزه دارست  
 و یک کنج میان دندان نهد است و آنرا فرو میبرد روزه نشکند اگر چه کنج درست فرو برده باشد  
 فاما اگر کنج روزه دار در دهن انداخت و ناخائیده فرو برد روزه نشکند و اگر بخاید و فرو برد روزه نشکند  
 و در خیره میگوید مردی روزه دارست آب در دهن میگرد و آب در حلق او رفت اگر وقت فرو رفتن  
 آب او را روزه یاد باشد روزه بشکند و این را خطا گویند و اگر روزه یاد نباشد روزه نشکند و این را  
 فراموشی گویند و در پدایه میگوید مردی روزه دارست بکس در حلق او رفت روزه نشکند و در کبیری  
 میگوید خون از دندان روزه دار بیرون آمد و آب در دهن در حلق او فرو رفت اگر آب بسیارست  
 و خون اندک روزه نشکند و اگر خون بسیارست و آب دهن اندک و یا خون و آب دهن برابرند روزه نشکند  
 و در فتاوی محبه میگوید اگر مردی نظر جانب عورتی کرد و انزال شد روزه نشکند چنانچه اگر احتلام شد و یا  
 تفکر کرد و انزال شد روزه نشکند و کفاره رمضان شصت چیرست برده ۲ زاده کردن و اگر برده  
 نباشد دو ماه متصل روزه بدارد و اگر دو ماه روزه نتوان داشت شصت مسکین را وقت  
 طعام دهد و در فتاوی خانی میگوید مرد روزه دارست چیزی بفراموشی خورد و یا چیزی  
 آشامید و یا نزد یک عورت بفراموشی رفت روزه نشکند مردی روزه دارست با چهار  
 پایه نزدیکی کرد و یا برده نزدیکی کرد و یا بدست فعلی کرد و انزال نشد روزه نشکند و اگر انزال  
 شد روزه بشکند مردی روزه دارست عورتی را بوسه داد و یا اندام عورتی را با شهوتی  
 گرفت و انزال شد روزه بشکند فاما اگر بوسه داد و یا اندام عورتی گرفت و انزال نشد روزه  
 نشکند و در مضرات و ذخیره میگوید عورتی مرد خود را نزد گرفت تا با او فراموشی آید در ماه رمضان آن  
 مرد فراموشی کند بعضی گفته اند بر مرد قضا و کفاره است این در صورتیست که مرد بالا باشد و عورت  
 فرو و فاما اگر عورت زور کرد و مرد را فرو نهاد و خود بالا باشد و یا مرد فراموشی کند در وقت بر مرد  
 کفاره نباشد فاما قضا باشد و بر عورت هم قضا باشد و هم کفاره فاما فتوی نیست که بر مرد  
 کفاره نیست در جامع صغیر از جنبی میگوید در بوسه دادن و کنار گرفتن نزدیکی بوسه  
 روزه نشکند و نزدیک نشکند و فتوی برین قولست فاما در منافع میگوید بوسه دادن  
 و کنار گرفتن روزه دار را درست است اگر این باشد از دخول و از بیرون آمدن آب



منی مردے پیر ابن عباس ابوسعید رضی اللہ عنہ بوسہ دادن روزہ دار را روست بانه  
ابن عباس نے گفت روست جوانے پر سید اورا گفت مکروه است جوان گفت وین  
وین پیر یکیت ابن عباس نے گفت این پیرست و تو جوانے در فتاویٰ خانی  
گوید روزہ روانیت مگر بہ نیت در مذہب ما برای ہر روزہ نیت علیحدہ باید کرد و نزدیک  
امام مالک یک نیت برای تمام رمضان کافیست در مضمرات و بیابیح سیگوید نیت روزہ  
آنست کہ در ول حزم کند کہ بامداد روزہ خواہم داشت پس اگر زبان نیت نکند روزہ روا  
باشد در جامع صغیر خانی میگوید کہ بعضی علما گفته اند کہ روزہ شک مکروه است فاما فتویٰ آنست  
کہ روزہ شک بہ نیت نفل مکروه نیست در خلاصہ میگوید روزہ شک بہ نیت نفل باید داشت  
و فتویٰ برین قول است در ہدایہ میگوید مردی روزہ شک بہ نیت نفل داشت بعد از این  
تحقیق شد کہ آن روزہ ماہ رمضان بود و روزہ از ماہ رمضان شود و از نفل نشود و در زاد  
میگوید پنج روزہ مکروه است روزہ عید فطر و روزہ عید اضحیٰ و روزہ یال دوم و دوازدهم و نیر دہم  
از ماہ ذی الحج و این را ایام تشریق گویند در تہذیب فقہ ابو اللیث رحمۃ اللہ علیہ میگوید کہ شش  
روزہ از ماہ شوال کہ آن ہفت گشتہ عید گویند بعضی مکروه داشته اند فاما نزدیک ما مکروه  
نیست خواہ ہر شش روزہ متصل دارد خواہ متفرق در ذخیرہ میگوید شش روزہ شوال  
در حق عوام مکروه است بسبب آنکہ عوام را گمان شود کہ این روزہ فرضیست فاما در حق  
علما مکروه نیست خواہ متصل دارند خواہ متفرق در کسیری میگوید کہ فتویٰ آنست کہ شش  
روزہ ماہ شوال در حق عوام ہم مکروه نیست اگرچہ متصل دارند در فتاویٰ حجت میگوید  
مردے روزہ نفل داشته است اورا مردے دیگر مہمان طلبہ و افطار کنند روا باشد  
کہ افطار کنند فاما باید کہ آن مرد روزہ دار خبر کند کہ من روزہ داشته ام فطار نکنند اگر چہ  
کند و گرفته شود آن زمان افطار کند پیغمبر گفت علیہ السلام ہر کہ سبب در مومن روزہ فطار کند  
ثواب ہزار روزہ یا بدو چون آن روزہ را قضا دارد ثواب دو ہزار دیگر باید و اگر مردی روزہ قضا  
ماہ رمضان داشته است اورا مہمانی کردند افطار روانیت در فتاویٰ حسانی میگوید مردی  
روزہ دار را مہمانی طلبہ و گفت اگر تو افطار کنی زن اورا سوگندست اگر این روزہ نفل داشته است  
افطار کند تا زن اورا سوگند افتد و زن از نو و دیگر مہمانی روزہ ماہ رمضان داشته است آن زمان



افطار نہ کند اگرچہ سوگند افتد در بدایہ میگوید مردی روزہ نفل ہشتہ بود و افطار کرد و اورا در مذہب ما  
 قضا باید و ہشت و در مذہب امام شافعی ہم ندارد و در نہایہ میگوید عورتی روزہ نفل ہشتہ بود  
 آن عورت را حیض آمد روزہ آن عورت شکست فاما قضا ندارد و مردی روزہ نفل ہشتہ است  
 اورا شکستن روزہ نفل روانیت مگر عذر سے و مہمانی عذرت بچیت شکستن روزہ  
 چنانچہ گذشت و فتویٰ برین قول تدریجیہ میگوید روزہ نفل و مہمانی پیش از زوال شکستن  
 روہت فاما بعد از زوال روزہ شکستن روانیت مگر آنکہ مادر و پدر او افطار کنند آنرا  
 افطار کنند اگرچہ بعد از زوال باشد پس ہر کرا حق پداری باشد بگفتہ او نیز افطار کند و شکستن  
 روزہ نفل بعد از زوال بہ بعضی روانیت فاما در روزہ فرضیہ و روزہ واجب افطار  
 روانیت از سبب مہمانی چنانچہ در روزہ رمضان مرد سے روزہ فرضیہ و ہشتہ و  
 مسافر شد آن روز کہ مسافر شد ہست افطار روانیت بعد از ان روہت در کافی نہایہ میگوید  
 پسر کے وقت چاشت در ماہ رمضان بالغ شد و یا کافر سے در ماہ رمضان مسلم شد و یا عورتی  
 از حیض و نفاس پاک شد و یا دیوانہ ہوشیار شد و یا زحمتی تندرست شد و یا مسافر سے  
 در شہر خواند و بہر کہ بدیشان ماند بریشان واجب است کہ باقی روز چیرے نخورند  
 اگرچہ پیش از ان خوردہ باشند و فتویٰ برین قول است و نزدیک بعضے برایشان  
 مستحب است کہ چیرے نخورند فاما قضای آن روزہ بر پسر کہ و کافر واجب نیست و  
 عورتی کہ از حیض و نفاس پاک شد ہست و بہر کہ بدین ماند بر و واجب است اگر  
 عورتی روزہ ماہ رمضان داشتہ بود اورا حیض آمد و یا فرزند از این مرد و عورت را افطار  
 روہت فاما عورتیکہ در ماہ رمضان حیض بنید افطار پوشیدہ کند و مسافر و زحمتی افطار آنکا  
 کند در کافی میگوید مرد سے در تمام ماہ رمضان بیہوش بود چون ماہ رمضان گذشت و بیہوش  
 باز آمد بران مرد قضای تمام روزہ لازم آید فاما اگر در شب اول ماہ رمضان نہتہ روزہ کردہ  
 باشد بعد از ان بیہوش شد آن یک روزہ قضا ماہ رمضان ندارد و باقی روزہ قضا ندارد  
 و اگر مردی در تمام ماہ رمضان دیوانہ شد و بعد از گذشتن رمضان ہوشیار شد بر آن روز قضا ماہ رمضان واجب  
 فاما اگر چند روزہ ماہ رمضان دیوانہ بود بعد از ان ہم در ماہ رمضان ہوشیار شد اورا تمام رمضان قضا  
 باید و ہشت در پشود ہی و منار و متقیح و حسامی سے گوید عورتی چون از حیض پاک شد روزہ



ماہ رمضان قضا بہار و نماز ہای قضا گذارد و در کفایہ شعبی میگوید چون مہتر آدم و حوا صلوات  
 اللہ علیہما درین جہان آمدند حوا در نماز حیض را دید و حوا را در بشت حیض نبود و چون حوا را در نماز  
 حیض آمد حوا از مہتر آدم علیہ السلام صلوات علیہ پرسید کہ نماز بگذارم یا نہ گذارم مہتر آدم علیہ  
 السلام از جبرئیل علیہ السلام پرسید جبرئیل از خدا تیغی را پر سید فرمان شد کہ نماز نگذارد  
 بعد از چند روز در روزہ حوا را حیض آمد مہتر آدم علیہ السلام را پرسید کہ روزہ بدارم یا نہ  
 مہتر آدم علیہ السلام گفت روزہ بدار چون حوا را از حیض پاک شد مہتر جبرئیل علیہ السلام فرمان  
 رسانید کہ حوا روزہ قضا بہار مہتر آدم علیہ السلام مناجات کرد و گفت بار خدا یا در نماز فرمان قضا  
 نشد و در روزہ شد سبب چیست کہ فرمان قضا شد جواب آمد نماز را مفرمودیم کہ نگذارد پس قضا  
 ہم نگذارد و روزہ را تو فرمودی کہ نگذارد پس قضا بہار در قضاوی — اجمعی میگوید  
 مستحب است کہ عورت حائض برائے ہر وقت نماز وضو کند تا آن زمان تسبیح گوید کہ  
 نماز گذارد و تا اورا عادت نماز نزود و در قضاوی حجت میگوید پیغمبر گفت علیہ السلام  
 عورت حائض برائے ہر پنج وقت نماز ہفتاد گناہ بارستہ غفر اللہ گوید خدا تعالیٰ  
 اورا ثواب ہزار رکعت دید و ہفتاد سالہ گناہان اورا بیامرزد و ہفتاد درجہ در بہشت عتبت  
 او تیار کند و آن مقدار عروفت کہ در ہفتاد رکعت بھرنے آن عورت را نویسد بدو آن  
 مقدار رکعاتی کہ در اندام ہاے عورت است پس ہر رکے را بعد از پاک شدن و ثواب  
 حج و عمرہ دید و چون آن عورت بعد از پاک شدن از حیض غسل کند دو رکعت  
 نماز بگذارد در ہر رکعت الحمد یکبار و قل ہو اللہ احد شہ بار بخواند خدا تعالیٰ تمام گناہان گذشتہ  
 آن عورت بیامرزد و گناہان آیندہ او تا حیض دوم نویسد و آن عورت را ثواب بہشت  
 بدید و بہشت آن عورت در بہشت تھری بر آرد و آنقدر موی کہ در سر آن عورت است پس تھری  
 موی خدا تعالیٰ در نویسد دید و اگر تا حیض دوم نفلکد و شہید نقل کردہ باشد در کفایہ شعبی میگوید چون  
 مہتر آدم را از بہشت بیجاان فرستادند سیدنا کریمت خدا تیغی را قبول کرد بعد از آن مہتر آدم با  
 حوا فراموش شد جبرئیل علیہ السلام بر آدم علیہ السلام آمد و گفت یا آدم غسل کن مہتر آدم علیہ السلام  
 گفت چگونہ کنم مہتر جبرئیل مہتر آدم را غسل نمود مہتر آدم علیہ السلام غسل کرد و  
 گفت مہتر جبرئیل از غفر میرا ثواب بہشت یافتہ مہتر جبرئیل علیہ السلام گفت آں مقدار بہشت



درین اندام است خدا تعالی پس هر موی تراویاب عبادت یکساله که در آن سال هر روز روزه داشته باشد و شب نماز گذارده باشد و بدو از هر قطره آب که از اندام تو چکیده باشد خدا تعالی از آن قطره آب فرشته بیا فریند که بحجت تو تسبیح و استغفار گویند و ثواب آن تسبیح و استغفار ترا باشد و چون تو با عورت فراموشی همه زلت های تو بخفته شد چنانچه برگ درخت میریزد پس بهتر آدم جبرائیل را پرسید که این ثواب مرست یا فرزندان مرا هم باشد بهتر جبرائیل جواب داد که این ثواب هم مرست و هم فرزندان ترا که ایشان مسلم باشند و در نهاییه سگود عورتی از حیض در ماه رمضان پاک شد باید که باقی روز چیز نخورد اگر پیش از آن خورده باشد فاما اگر عورتی در ماه رمضان آمد و او را خوردن و آشامیدن روا باشد فاما پوشیده خورد و آشامیدن نخورد و در بدایه و کافی میگوید روزه در عورتی را یوسه داد و یا کنار گرفت اگر انزال نشود روزه نشکند و اگر انزال شود روزه بشکند فاما کفاره لازم نشود اگر روزه در سنگریزه خورد و یا گل خورد و روزه بشکند و در بدایه و شامان می گوید مردی و زن در روزه داشتند اگر بر سر نه شوند و کنار گیرند و مرد نفق خود بر فرج زن بکشد و او اگر امن نباشد از دخول و یا بیرون آمدن آب منی و اگر امن باشد مکروه نیست و فتوی برین قول است و این را سبب فاحشه گویند و در بدایه و مستحضر است میگوید اگر در دهن روزه دارد و یا غبار رود روزه نشکند فاما اگر در دهن روزه دارد قطره باران و یا اثر لاله در رود بعضی علماء گفته اند که روزه نشکند فاما فتوی نیست که روزه بشکند و در بدایه و کافی و شامان میگوید مردی روزه داشت عذراتی کرد و روزه بشکند اگر چه پری دهن نباشد و این قول امام محمد است و فتوی برین قول است فاما کفاره لازم نشود و اگر مردی روزه داشت او را قی آمد و عذراتی بنیاد روزه بشکند خواه تی پری دهن باشد خواه نباشد دهن و در صورتیست که قی خود آمده باشد و چیزه باز نداشت فاما اگر قی خود آمد و باز نداشت اگر چه پری دهن باشد و یک امام ابو یوسف روزه نشکند و یک امام محمد روزه نشکند و اگر قی باز کرد و اند و پری دهن بود و روزه نشکند و اگر پری دهن نبود و یک امام ابو یوسف روزه نشکند و یک امام محمد روزه نشکند و اگر پری دهن نبود و یک امام ابو یوسف روزه نشکند و یک امام محمد روزه نشکند و اگر روزه و عذراتی با عورت فراموشی لازم نشود خواه پیش فراموشی آید خواه



پس خواہ با عورت خواہ بامر خواہ انزال شود خواہ نشود فاما باید کہ خشفه غائب شود و قتاوی  
حجتہ میگوید اگر روزه دار بر نفس خود جامہ بپوشد و با عورت فراموش کند غسل لازم باشد روزه بشکند  
و کفارت لازم شود و اگر جامہ درشت باشد روزه نشکند و غسل لازم نشود و اگر روزه دار با  
مردہ و یا چہلپایہ و یا در ران و یا در دهن عورت فراموش کند اگر انزال شود روزه بشکند فاما  
کفارت لازم نشود و فتویٰ برین قول است و اگر انزال نشود روزه نشکند و اگر روزه دار عمدًا در  
رمضان خورد و یا آب شامید روزه بشکند و کفاره لازم شود و کفاره در غیر روزه ماه رمضان  
لازم نیست پس اگر مردی روزه نفل و یا روزه قضا ماه رمضان و یا روزه کفاره در  
بود آن روز عمدًا خورد و روزه بشکند و قضا بدارد و کفارت لازم نشود و اگر روزه ماه رمضان عمدًا  
خورد و روزه بشکند و قضا بدارد و کفاره لازم شود و کفاره ماه رمضان بہ نسبت برودہ زاد  
کردن بہ نیت کفاره و اگر برودہ نباشد آن زمان دو ماہ متصل روزه بدارد و اگر یک روز از میان  
این دو ماہ عمدًا خورد و باز از سر گیرد و دو ماہ دیگر متصل روزه بدارد و اگر متصل دو روز نتواند  
دشت شصت مسکین را طعام دید و قتاوی حجت میگوید اگر بندہ مردے روزه ماه رمضان  
عمدًا خورد و آن بندہ را دو ماہ متصل روزه باید دشت و بندہ آزاد کردن شصت مسکین  
را طعام دادن روانیت و خوندگار نتواند کہ بندہ را از روزه کفاره منع کند و در ہایہ  
و کافی میگوید مردے بر پیغمبر علیہ السلام آمد موسے خود میکند و می گفت  
یا رسول اللہ من ہلاک شد و عورت خود را ہلاک کرد اندیم پیغمبر گفت  
چہ کردی آن مرد گفت در ماہ رمضان در روز با عورت خود فراموش کردم پیغمبر گفت  
علیہ السلام گردنے آزاد کن آن مرد گفت در ملک من حبسہ گردن من دیگر  
گردنے نیست پیغمبر گفت علیہ السلام دو ماہ متصل روزه بدار گفت من درین کفاره  
از یک روزه افتادم در روزہ دو ماہ چہ حال شود پیغمبر گفت علیہ السلام شصت مسکین را طعام  
بدہ او گفت من طعام ندارم از کجا دہم پیغمبر گفت او را بنشین و بعد از آن پیغمبر او را پانزدہ صاع  
خراداد و گفت این خراب مسکینان ابدہ آفر و گفت باشد و تمام مدینہ سچکس از من و از  
عیال من محتاج تر نیست پیغمبر علیہ السلام گفت تو و عیال من خراب خورد و تو بدین مرحمت مخصوص  
شدے دیگر برادر و انہا شد و کافی میگوید مردے یک روزه ماه رمضان عمدًا خورد و کفاره



نداده است دوم روزہ ہم عہد خورد و کفارہ نداده است سوم روزہ عہد خورد و یک کفارہ برآ  
 ہرستہ روزہ کافیت و اگرستی روزہ عہد خورد و ہم یک کفارہ کافیت فاما اگر یک روزہ  
 عہد خورد و کفارہ داد بعد از ان دوم روزہ عہد خورد و کفارہ روزہ دوم باید داد و وقت  
 برین قول است اگر مردے یک روزہ از یک ماہ رمضان عہد خورد و کفارہ نداده است  
 و از دوم ماہ رمضان ہم یک روزہ عہد خورد و اورا یک کفارہ بحجت ہر دو روزہ ماہ  
 رمضان کافی است و فتوے برین قول است عورتے در ماہ رمضان عہد خورد و برین  
 عورت کفارہ لازم شد پس ہم در ان روز ان عورت راجیض آمد و یا زحمتے شد  
 کفارہ از ان عورت ساقط شد فاما اگر مردے روزہ ماہ رمضان عہد خورد و ہم  
 در ان روز سفر شد ان مرد را کفارہ لازم شود و رفتاؤے خانی میگوید مردی را  
 یک روز تپ می آید و یک روز نمی آید و در ماہ رمضان گمان آنکہ امروز تپ خواہد آمد  
 روزہ عہد اشکت و آن روز اورا تپ نیاید اورا قضا لازم شود و رفتاؤی خانی و کبیرے  
 میگوید مردے در ماہ رمضان روزہ میدارد اورا روزہ چنان میگردد کہ او نماز فرضیہ استاؤہ  
 نمیتواند گذارد فاما اگر روزہ ماہ رمضان نمی دارد و نماز فرضیہ استاؤہ نمیتواند گذارد باید کہ آنروز  
 روزہ ماہ رمضان بدارد و نماز فرضیہ شستہ بگذارد و مردی را در ماہ رمضان در وحشیم و یا نیت  
 اگر آن مرد روزہ دارد اورا در وحشیم و یا تپ زیادہ بشود اورا خوردن روزہ روایت  
 در ہدایہ و کافی و شامان و الفعے گوید مردی روزہ ماہ رمضان در شستہ است  
 و اورا حقنہ کرد و یا در مینی او دار و یا آب انداختند روزہ او بشکند و قضا بدارد فاما  
 کفالتہم نشود و اگر روزہ دارد و سوراخ نفس خود دار و یا آب اندازد نزدیک امام ابو یوسف  
 روزہ او بشکند و نزدیک امام اعظم روزہ نشکند در ہدایہ و صفی و شامان جمع  
 الصغیر اور جندی میگوید روزہ دارد راجح است بر شکم است و آن جراحت درون شکم  
 راہ دارد و یا روزہ دارد بر جراحت است و آن جراحت تا دماغ راہ دارد اگر او برین جرا  
 و او تر اندازد نزدیک امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ روزہ بشکند و نزدیک امام محمد و ابو یوسف  
 روزہ نشکند و اگر دار و خشک اندازد و نزدیک ہرستہ امام روزہ نشکند و در ہدایہ میگوید اگر  
 دار و خشک در شکم رسد روزہ بشکند و اگر دار و تر در شکم رسد روزہ نشکند و در ہدایہ میگوید اگر



روزہ دار رخصتہ یا شیر کردن روزہ بشکند فاما اگر پسر کے را با شیر عورتی حتمہ کردن آن عورت  
 مادر آن پسر نشود و آن پسرک را روا باشد کہ آن عورت را در نکاح کند و در بایہ خزائنہ لفظ  
 میگوید مردے در ماه رمضان نیت روزہ کرد و عمد افطار کرد و روزہ او بشکند و قضا بدارد و  
 کفارہ لازم شود و این در صورتیست کہ نیت روزہ در شب کرده باشد و بعد از شب روزہ  
 عمد افطار کرد فاما اگر مردے در ماه رمضان نیت روزہ نکرد و افطار کرد کفارہ لازم نشود  
 فاما قضا لازم شود و این قول امام عظیم است و امام محمد و امام ابو یوسف میگوید اگر  
 در ماه رمضان طعام پیش از زوال خوردهیم کفارہ لازم شود اگر چه نیت روزہ کرده باشد  
 و اگر بعد از زوال طعام خورد کفارہ لازم نشود و قضا لازم نشود در تحقیق شرح حسامی نے  
 گوید مردے در ماه رمضان زحمتیست اگر او داند کہ در داشتن روزہ زحمتیایدہ شود  
 او را افطار رویت و این بر خاطر زحمتی تعلق دارد و اگر خاطر زحمتی غالب برین باشد  
 کہ بد داشتن روزہ زحمت زیادہ شود و یا طیبے و انا زحمتی را گوید اگر روزہ خواہی داشت  
 زحمت زیادہ خواهد شد افطار کند اگر مردے را در چشم و یا در دست اگر روزہ  
 دارد زحمت او زیادہ شود افطار کند و قضا بدارد و کفارہ لازم نشود اگر مردے زحمتی  
 دارد کہ بد داشتن آن زحمت پرود چنانچہ اگر مردے را بد داشتن شدہ است او را روزہ  
 باید داشت و افطار روایت در پرودی و کشف و تحقیق میگوید مردی زحمتیست اگر  
 روزہ بدارد تواند داشت فاما زحمت زیادہ شود افطار کردن او را روا باشد اگر مردی مسافر  
 است او را افطار رویت اگر چه در سفر او را مشقت نباشد چنانچہ سلطان فاما در مذہب  
 بہتر آنست کہ مسافر روزہ بدارد مگر آنکہ روزہ ضعیف کند و در ذخیرہ میگوید مکروه است کہ  
 روزہ دار چیزے چشد و بعضی گفته اند اگر روزہ فریضہ داشتہ است چشیدن مکروه است اگر  
 روزہ نفل داشتہ است چشیدن مکروه نیست و بعضی گفته اند در روزہ فریضہ چشیدن مکروه است  
 اگر بے ضرورت بچشد فاما اگر ضرورت باشد چشیدن مکروه نیست چنانچہ اگر میخواد کہ روغن  
 و یا شہدے بخورد اگر بچشد تا و را بد کہ نیکوست باینکہ مکروه نیست و در فتاویٰ نسفی میگوید اگر  
 شوہر عورتے بدخواست بجهت بسیاری نمک و یا بجهت اندک با عورت جنگ میکنہ آن  
 زمان چشیدن نمک و یک آن عورت را مکروه نیست اگر چه روزہ فریضہ داشتہ است و در ہایم







زحمتی قضا بگذار و فاما چون بمیرد و وصیت کند بر میرانشه واجبست که پس هر روز را با پس هر  
 نماز که بر زحمتی بود نیم صاع گندم و یا یک صاع جو بر مسکینان فدیة بدیهه اما در بدایه میگوید  
 اگر مرد نماز گذارد و یا روزه داشت و یا حج کرد و یا صدقه داد و ثواب آن را بیک برادر بخشید  
 باشد در نقطه و محض میگوید اگر مردی صدقه داد و یا دعا خواند و یا شکی کرد و ثواب آن را بدو  
 پدر خود داد و همه مسلمانان را به بخشید و ثواب برایشان رسید فاما از ثواب غیر و چیزی فایده  
 نشود پس انبوی کی به ثواب باید در خلاصه میگوید مردی نقل کرد بر و نماز قضا بر آن مرد  
 ایستاد و نگذاشته است باید که پس و یا قریب و نیم صاع گندم یا یک صاع جو قرع کند و در سخن را  
 به بد و آن مسکین باز و آفریب را بد و آن قریب باز و بیکین بد و آن مسکین را بد و آن مسکین را بد  
 پس هر نماز یک بریت انده بود نیم صاع گندم و یا یک صاع جو مسکین را بد و آن مسکین را بد و آن مسکین را بد  
 گویند در خلاصه میگوید هر که از حیلہ شرعی منکر شود تا اگر در وقت نماز باشد و یا در وقت  
 و شامان میگوید مردی نقل کرد بر و قضا را در رمضان بود و اگر او وصیت کند تا آن روز  
 واجبست که از سوم حاصل او پس هر روز نیم صاع گندم و یا یک صاع جو مسکین را بد و آن مسکین را بد  
 نکند و میراثیان از بهجت او بد و بدیم و او باشد فاما اگر او وصیت کند تا آن روز به شام واجب  
 نیست و اگر او وصیت کند آن زمان و لذن بر میراثیان واجب شود و در بدایه میگوید  
 ماه رمضان خواه متصل قضا دار خواه متفرق فاما اگر متصل قضا دارد بهتر باشد و در وقت  
 ماه رمضان باید که نیست قضا در شب کند و روز ماه رمضان در ماه رمضان در ماه رمضان  
 در ماه رمضان در ماه رمضان در ماه رمضان در ماه رمضان در ماه رمضان در ماه رمضان در ماه رمضان  
 و یا فرزند را شیر میدهد اگر این مرد عورت را زنی را نفس خود و یا فرزند خود باشد افطار  
 کند و قضا دارد و کفاره ندیده فاما بر شامان میگوید ما در واجبست دادن شیر افطار را  
 نیست فاما و این را بجهت دادن شیر افطار نیست و در بدایه و شامان در زیادت بر  
 میگوید مردی بغایت پیر شده است بعدیکه روزه ماه رمضان نمیتواند داشت آنرا افطار  
 کند پس هر روز مسکین را نیم صاع گندم و یا یک صاع جو و یا یک صاع خرما بد و اگر آن پیر بعد از  
 دادن فدیة قوت روزه یا بدان زمان او را روزی که خورده بود فدیة داده بود قضا باید و شست















صادق با عورت فراموش کرده بود چون او را خبر کردند که صبح صادق رسیده است او را عورت در حال  
 علاءه شده و انزال بیرون کرد و روزه نشکند و اگر روزه دار باشد با عورت بفراموشی فراموش کرده  
 و انزال کرد و روزه نشکند و اما اگر بفراموشی فراموش کرده بود و انزال نکرده بود او را باید آید  
 که من روزه دار شدم ام باید که در حال از عورت علاءه شود تا روزه نشکند و اگر بعد از  
 یاد آمدن در حال از عورت جدا شد روزه نشکند و اگر عورت روزه دار در وقت فرج آب  
 انداخت روزه نشکند و اگر طحالی میگوید اگر دو عورت روزه دار میان خود فراموش کرده اند اگر انزال  
 کند روزه نشکند و همچنین لازم شود مروی خوی برکت دست انداخت این خوی را با زعفران  
 بر در روزه نشکند و اگر کسی از زمین تا رخ رسید و روزه دار آن را فرو برد و بعضی گفته اند  
 بشکند و بعضی گفته اند روزه نشکند و روزه داری حکم خود از درون بینی خود فرو برد و روزه نشکند  
 روزه داری خوی بیک فرو برد و روزه نشکند و قضایا در روزه اگر گشت تا به روزه نشکند  
 و قضایا در وفا کفار و بندگان و قنای خانی و خلاصه میگوید مروی او را در حریب رمضان نشکند  
 باید که قنای خود را حاکم سازد و هر چه که قنای او گوید در آن روزه مبارک و اگر آن ماه که در آن  
 روزه دشت است ماه رمضان باشد روزهای او را باشد و اگر آن ماه که روزه دشت است بعد از  
 ماه رمضان باشد چون ماه شوال و زمامی او هم روا باشد و بجای قضایای ماه رمضان شود اگر نیت  
 قضایا کرده باشد و اگر آن ماه که روزه دشت است اول از ماه رمضان باشد چنانچه  
 ماه شعبان آن روزها بجای قضایا ماه رمضان شود و ماه رمضان قضایا در در قنای  
 خانی می گوید اگر زحمتی یا مسافر در ماه رمضان نیت روزه ماه رمضان می کند و نیت  
 روزه قضایای ماه رمضان می کند روزه قضایا از ماه رمضان شود و روزه ماه رمضان شود  
 و این قول امام عظیم است و نزدیک امام ابو یوسف رحم و امام محمد رحم روزه او را با رمضان  
 شود و از قضایا نشود و اگر زحمتی یا مسافر در ماه رمضان نیت نفس می کند  
 از امام عظیم رحم و روایت است در یک روایت روزه نفس می شود و قدر  
 روایت دوم روزه ماه رمضان شود و قدری را در ماه رمضان با روزه  
 اگر او را در روزه و اگر او را بقیع باشد و او را باشد که او را بقیع باشد و روزه را قضایای او را











علیه السلام پیشستی بزرگان کردن گناه بزرگ باشد پیشستی بزرگان نکند مگر کسی که ملعون  
 باشد پیغمبر علیه السلام را پس سینه بزرگان کیانند پیغمبر گفت علیه السلام که بزرگان عالمند صالحان  
 اند چون خواندن علم فرضیه است و در خواندن علم چندین ثواب است پس چاره نیست از  
 خواندن علم باب در بیان احکام هر دو عید در پدایه و کانی و سراجی  
 و شامان می گوید نماز عید بر منطبق باید گذارد و در رکعت اول تکبیر اول بگوید و این تکبیر  
 فرضیه است بعد از تکبیر اول سبحانک اللهم تا آخر بخواند و بعد از تکبیر اول سه تکبیر نماز  
 عید بگوید و دستها بردارد و دست برداشتن سنت است بعد از آن الحمد و سوره بخواند بعد  
 از آن یک تکبیر بحجت رکوع بگوید پس در رکعت اول پنج تکبیر باید گفت یک تحریر و  
 سه تکبیر دیگر و یک تکبیر رکوع و در رکعت دوم اول الحمد و سوره بخواند پس از آن سه تکبیر عید  
 بگوید و دستها بردارد بعد از آن تکبیر رکوع بگوید و در رکوع دوم چار تکبیر  
 باید گفت مجموع تکبیر ثانی تکبیر میشود و این قول عمر بن مسعود رضی الله عنه است این مذاهب  
 است و ابن عباس می گوید در هر رکعت اول تکبیر یا بگوید بعد از تکبیر الحمد و سوره بخواند  
 و تکبیر ثانی عید نزدیک ابن عباس در یک روایت شانزده است و در رکعت اول تکبیر میشود و  
 تکبیر اول هفت تکبیر عید و یک تکبیر رکوع پس در رکعت اول نه تکبیر میشود و در رکعت دوم  
 تکبیر است شش تکبیر عید و یک تکبیر رکوع پس در هر رکعت شانزده تکبیر شود و روایت دوم  
 پانزده است نه در رکعت اول و شش در رکعت دوم و این مذاهب امام شافعی است و در روایت  
 سوم در قنات و سراجی می گوید سیزده تکبیر است هفت در رکعت اول و شش در رکعت دوم  
 و در روایت چهارم دوازده تکبیر است هفت تکبیر در رکعت اول و پنج تکبیر در رکعت دوم  
 و در بعضی شهرها تکبیر ثانی عید بر قول ابن عباس می گوید و نماز عید بر قول ابن عباس می گوید که از نماز  
 زیر که بادشاهی امروز از آل عباس اند و این مذاهب امام شافعی است در شامان  
 می گوید سخت است که امام در نماز عید میان هر دو تکبیر مقدار تسبیح توقف کند در خلاصه شامان  
 می گوید اگر جمعه در روز عید افتاد بعضی علما گفته اند نماز جمعه باید گذارد و عید نباید گذارد زیرا که  
 جمعه فرضیه است و نماز عید واجب است بعضی گفته اند نماز عید گذارد و نماز جمعه نباید گذارد زیرا که نماز



عید بعد از ساله می آید فاما فتوی آن است که هم نماز جمعه باید گذارد و هم نماز عید و در هدایه  
 شامان می گوید در عید فطر سیزده تکبیر است و هر دو رکعت تکبیر باید گفت و در عید اضحی  
 دوازده تکبیر است و هر دو رکعت می باید گفت زیرا که مشهور از ابن عباس و روایت یک است  
 سیزده تکبیر در هر دو رکعت در رکعت اول هفت تکبیر است یک تکبیر اول پنج تکبیر عید و یک  
 تکبیر رکوع و در رکعت دوم شش تکبیر است پنج تکبیر عید است و یک تکبیر رکوع مجموعه سیزده تکبیر  
 میشود و امروز در عید فطر سیزده تکبیر می گوید امام شافعی میگوید که این هر سیزده تکبیر عید است  
 سه تکبیر دیگر برین سیزده زیادت باید کرد و یک تکبیر اول و دو تکبیر هر دو رکوع پس نزدیک امام  
 شافعی هم در عید فطر شانزده تکبیر میشود و در روایت دوازده تکبیر است و هفت تکبیر در رکعت  
 اول و پنج تکبیر در رکعت دوم امروز در عید اضحی دوازده تکبیر می گویند و امام شافعی هم میگوید  
 این دوازده تکبیر عید است و سه تکبیر برین دوازده زیاده باید کرد یکی تکبیر اول و دو تکبیر رکوع  
 پس نزدیک امام شافعی هم در عید اضحی پانزده تکبیر است و مضمرات میگوید که روز عید فطر  
 در راه نماز گاه تکبیر بلند نکوید و در راه عید اضحی در راه نماز گاه تکبیر بلند نکوید نزدیک بعضی علماء  
 فتوی برینست و نصایب گوید در راه نماز گاه برلای هر دو عید پیش از نماز تکبیر ساکن نکوید  
 و فتوی بیشتر علماء برین قول است و در هدایه میگوید نماز نفل در نماز گاه روز هر دو عید پیش از  
 نماز عید گذاردن مکروه است و بعضی گفته اند و خانه نیز مکروه است و شامان میگوید  
 بجهت تکبیر برلای نماز عید دست ببرد و در میان تکبیر نماز عید مقدار سه تسبیح توقف کند  
 و در تکبیر برلای نماز عید چیزی نخواند فاما در تکبیر نماز جنازه دستابر نیارد و اگر برلای تکبیر اول  
 و در تکبیر نماز جنازه دعا ناپنهان بخواند و تکبیری میگوید اگر مردی روز عید اضحی پیش از نماز  
 چیزی خورد نزدیک بعضی مکروه است و فتوی نیست که مکروه نیست فاما اگر نخورد بهتر است  
 و در هدایه میگوید نماز عید فطر از سبب عذر می نگذارند و دوم روز عید فطر گذارند و اگر  
 دوم روز هم نگذارند سوم روز نباید گذارد فاما اگر نماز عید اضحی سبب عذر تاخیر شد تا سه روز  
 باید گذارد یکی در روز عید و در روز بعد از روز عید و چهارم روز نباید گذارد و در مضرت  
 و حصر ملاصحه میگوید نماز هر دو عید واجبست و فتوی برین قول است و سنت است که



نماز عید در نماز گاہ بگذارد اگر خلق شہر در مسجد گنجد ورنہ جامع میگوید روز عید فطر پیش از نماز شش چیز مستحب است یکے غسل دوم مسواک سوم چیزے خوردن چهارم جامہ بہر پوشیدن خواہ نو خواہ شستہ پنجم خوشبوی مالیدن ششم صدقہ فطر دادن اگر غنی باشد و رفتاوی حجت میگوید مردم چون در نماز عید بروند وقت رختن در را ہے کہ رفتہ باشند وقت آمدن در آن راہ باز نیایند بعضے گفتہ اند پیرا بہتر آن است کہ در نماز عید سوار رود و چون را بہتر آنست کہ پیادہ رود و سنت در نماز عید فطر تاخیرست سنت در نماز اُضحیٰ تعجیلست و باید کہ در روز عید اُضحیٰ چیزے نخورد تا آن زمانیکہ نماز عید بگذارد خواہ غنی باشد خواہ فقیر و چون نماز عید اُضحیٰ بگذارد اول چیزے از قربانی خورد و بعد از آن چیزے دیگر خورد بعضے گفتہ اند این در حق کسانیت کہ برایشان قربانی باشد فاما در حق فقیران نیست پیغمبر گفت علیہ السلام ہر کہ در روز اُضحیٰ چیزے نخورد تا آن زمانیکہ نماز گزارند خدا شفاعت او را ثواب شصت ہزار سال عبادت بدہد و در روایتے دیگر پیغمبر گفت علیہ السلام ہر کہ روز اُضحیٰ چیزے نخورد تا آن زمان کہ نماز عید گزارند شفاعت من او را در یابد و در خلاصہ میگوید حاضر شدن در نماز عید بر کسے واجبست کہ حاضر شدن در نماز جمعہ بر کسے فرضیہ است و بر ہر کہ حاضر شدن در نماز جمعہ فرضیہ نیست او را حاضر شدن در نماز عید واجبست و در جامع صغیر میگوید اگر دو عید در یک روز افتاد یعنی در روز جمعہ عید افتاد نماز عید اول سنتست و نماز عید دوم فرضیہ است فاما فتویٰ نیست کہ نماز عید اول واجبست و سنت نیست و در خلاصہ مے گوید کہ بعد از نماز عید دو خطبہ بگوید و میان ہر دو خطبہ ساعۃ بنشینند و در خطبہ عید فطر خلق را صدقہ فطر و احکام بیاموزد و در عید اُضحیٰ نیز دو خطبہ بگوید و میان ہر دو خطبہ ساعۃ بنشینند و در خطبہ نماز اُضحیٰ احکام قربانی و تکبیراتے تشریق بیاموزد و اگر کس نماز عید باہم نتوانست گذارد او را قصداً نباید داد و رفتاوی خانی مے گوید ہر شرطے کہ در نماز جمعہ است آن شرط در نماز عیدست گنجد خطبہ کہ نماز جمعہ بے خطبہ و انیت و نماز عید بے خطبہ درست در نماز جمعہ پیش از نماز عید گفت و در نماز عید خطبہ بعد از نماز باید گفت فاما اگر در نماز عید خطبہ پیش از نماز عید میگوید روا باشد



و چون نماز عید بگذارد دوم بار خطبه عید بگوید و خطبه باید گفت و میان هر دو خطبه سبقتند  
 چنانچه در خطبه نماز جمعه در تحفه خانی می گوید شش نفر اند که حاضر شدن در نماز عید بر ایشان  
 واجب نیست یکی عورت دوم بنده سوم مسافر چهارم زحمتی پنجم کوشش ششم کسیکه هر دو  
 پاسه اولنگ باشد فاما اگر این شش نفر در نماز عید حاضر شوند و نماز عید بگذرانند روا  
 باشد و رفتاوی خانی می گوید که چون آفتاب مقدار یک نیزه یا مقدار دو نیزه  
 بر آید وقت نماز عید در اید تا آن زمان که آفتاب نگشته باشد وقت نماز عید باقیست چون  
 آفتاب ز سر گذارد وقت نماز عید برود و فاما بهتر در نماز عید آنست که تجمل گذارند و بهتر در نماز  
 فطر آنست که تاخیر کنند و رفتاوی سراجی میگوید اگر در هر دو عید خطبه بخواند روا باشد زیرا که  
 خطبه هر دو عید سنت است واجب نیست و نماز عید در شهر و جا و است و ضعیفان  
 و پیران در مسجد نماز عید گذارند و دیگر در نماز گاه گذارند و در کافی و سراجی میگوید  
 در نماز عید دنبال امام در خواب نشد چون بیدار شد نماز عید بر قول کسی گذارد که امام میگردد  
 پس اگر امام نماز عید فطر عید توبه امام شافعی رح گذارد این مرد نیز در توبه امام شافعی  
 گذارد اگر چه این هر دو در توبه امام عظیم رح است و این مرد در الاحق گویند مرد در شهر خود  
 نماز گذارد و دوم روز در شهر دیگر رفت خلق را دید که نماز عید میگذارد که اگر این مرد نماز عید  
 باز میگذارد مکروه نیست مردی امام را در نماز عید در رکوع یافت باید که این مرد ایستاده  
 تکبیر اول بگوید بعد از گفتن تکبیر اول تکبیر ثانی عید تا آن زمان که ایستاده بگوید اگر امام سر از رکوع  
 بر نداشته است چون داند که امام سر از رکوع برخواید دشت در رکوع رود و باقی تکبیر تا در رکوع  
 بگوید و دستها بر نیارد چون امام سر از رکوع بردارد این مرد نیز سر از رکوع بردارد و هر چه از تکبیر تا  
 عید نتوانست گفت این تکبیر را ساقط شود و در تحقق می گوید که در نماز عید از امام عظیم رح روایت  
 است در یک روایت نماز عید فرض کفایت است چنانچه نماز جنازه و در روایت دوم نماز  
 عید سنت متوکه است و در روایت سوم نماز عید واجب است و در این میگوید فتوی  
 آنست که نماز عید واجب و رفتاوی خانی می گوید در خطبه که روز عید بگوید باید که در هر  
 دو خطبه تکبیر عید بگوید **اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ**

نستقلا

کفایت کرده پس شدن و کافی شدن و سود گرفتن و بکسول چهارم نیزه مانند یکدیگر شدن و دو قوم ۱۲



اللَّهُ أَكْبَرُ وَلِلَّهِ الْحَمْدُ بگوید فاما در خطبه نماز عید اضحیٰ تکبیر بیشتر از تکبیر خطبه نماز  
 عید فطر بگوید و خطبه هر دو عید ستاده بگوید و با خطبه هر دو عید سوار بگوید چنانچه پیغمبر  
 گفت صلی الله علیه و سلم و در روز عید اضحیٰ در راه نماز گاه تکبیر بلند گوید و در روز عید فطر  
 در راه نماز گاه تکبیر بلند گوید و این قول الامام عظیم است فاما در سوره ای الحج در بازار یا تکبیر  
 نگوید و اگر یک تکبیر بگوید بعت باشد در فتاویٰ حجت میگوید امام مجاهد روایت کرده اند  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم که پیغمبر گفت علیه السلام که بزرگ ترین روز ما روز جمعه است جمعه بزرگتر  
 است از روز عید فطر و روز جمعه بزرگ تر است از روز عید اضحیٰ و روز جمعه بزرگتر است از روز  
 عرفه و از عاشوره و صدقه که در روز جمعه بدهند در آن صدقه ثواب بسیار است از صدقه که  
 روز نای و دیگر دهند و هر کاریکه تنیک است در روز جمعه کند ثواب آنکا بیشتر است ثوابی  
 که در روز جمعه کند بزرگکاری در آن بیشتر است و در الحور میگوید پیغمبر صلی الله  
 علیه و سلم هر که شب هر دو عید زنده دار و دل و پیرگز نمیرد و تنجب است که روز نای عید به  
 نیکو بپوشد فاما جامه ابریشم بپوشد زیرا که پوشیدن ابریشم مرد را حرام است در هر چهار شب  
 در نهایی گوید اگر لیسرک را جامه ابریشم بپوشاند بزرگکاری می پوشانده را باشد لیسرک  
 بزرگکاریست چنانچه اگر لیسرک را شراب خوراند بزرگکاری می خوردانده را باشد لیسرک را نایا  
 چنانچه اگر لیسرک را بر بر قله کینه کنانند بزرگکاری می کناننده را باشد و لیسرک را نایا شد در کاف  
 میگوید عورت جوان را حاضر شدن در جماعت حجت نماز کرده است فاما عورت زایل را  
 نزد یک امام عظیم در جماعت حجت نماز حاضر شدن کرده نیست یکی در نماز با ادا دوم در نماز  
 شام سوم در نماز خفتن و در دو نماز حاضر شدن کرده است یکی نماز پیشین و دوم نماز دیگر  
 نزد یک امام ابو یوسف و امام محمد عورت زایل در هر پنج وقت نماز بجماعت حاضر شوند  
 و عورت زایل را نزد یک هر سه امام در نماز جمعه و در عید حاضر شدن کرده نیست فاما  
 امروز فتوای است که عورت زایل اینها حاضر شدن بجماعت هر پنج وقت نماز و حاضر شدن  
 نماز عید و حاضر شدن در نماز جمعه کرده است و در تذکیر حاضر شدن نیز کرده است و در فتاویٰ  
 خانی میگوید اگر غلام را خوند کار اجازت داد که نماز جمعه و نماز عید بگذارد بعضی علما گفته اند

علیه کینز یعنی اول و کسر میم یعنی بول و کینز اول نیز آمده ۱۲ غیاث اللغات



که بر غلام واجب است که حاضر شود و بعضی گفته که بعد از اجازت هم حاضر شدن بر غلام واجب نیست و در نماز عید بانگ نماز و اقامت نیست در حضرت و خلاصه میگوید نماز هر دو عید واجب است و فتوی برین قول است در انفع و نیایع میگوید چنانچه نماز عید واجب تکبیرهای نماز عید نیز واجب است و تکبیرهای که در نماز عید میگویند نزد یک امام شافعی هم شافعی است شافعه است در فطر و پانزده است در اضحی و امروز بر قول امام شافعی هم نماز گذارند و تکبیر که در رکوع نماز عید میگویند آن نیز واجب است فاما تکبیر رکوع در غیر عید واجب نیست پس اگر بپند تکبیر رکوع واجب بانه اگر جواب گوید که واجب خطا گفته باشد و اگر گوید واجب نیست هم خطا گفته باشد باید که جواب گوید تکبیر رکوع که در نماز عید میگویند واجب است اگر ترک گیر و سجده سهوا لازم نشود و تکبیر رکوع که در غیر نماز عید میگوید واجب نیست اگر ترک گیر و سجده سهوا لازم نشود و رفتار وی سراج میگوید چون خطیب خطبه نماز عید تکبیر گوید خلق نیز با خطیب تکبیر گویند و چون خطیب درود فرستد و بگوید یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما خلق نیز درود در دل فرستد فاما بزبان نفرستد چنانچه در خطبه نماز جمعه در محیط میگوید چون امام در خطبه نماز عید و یاد در خطبه نماز جمعه و یاد در نماز عید و یاد در نماز جمعه آیت سجده بخواند نزدیک بعضی علماء سجده کند مقتدیان نیز سجده کنند نزد بعضی سجده نکنند و مقتدیان نیز سجده نکنند و رفتار وی سراجی میگوید مردی در نماز عید با امام نیت کرد بعد از نیت نماز عید را شکست بران مرد قضا نیت فاما در صبی میگوید در یک روایت قضا بگذارد فاما تکبیر عید بگوید و روایت دوم قضا بگذارد و در زاد میگوید هر که چهار رکعت بعد از گذاردن نماز عید در نماز گاه بگذارد و ثواب بسیار یابد فاما علماء گفته اند بهتر است که چهار رکعت بعد از و آدن در خانه بگذارد در خانی میگوید چهار رکعت که در روز عید بگذارد در رکعت اول بعد الحمد سبح اسم ربک الاعلی الذی بخواند و در رکعت دوم بعد الحمد و سبح بخواند و در رکعت سوم بعد از الحمد و الفیل بخواند و در رکعت چهارم بعد از الحمد و الفیل بخواند و راوی شیخ الشیوخ میگوید در هر رکعت قل هو الله احد بخواند و در نماز گاه رفت و آن مرد و صندوق داشت و میدانند که آن زمان و صندوق را هم کرد نماز عید از من فوت خواهد شد

له ترجمه ای که سنانیکه ایان آورید در و دفتر سقید بران حضرت و سلام فرستید سلام فرستادنی غیاض



و اگر تیمم کند و نماز گذارد و روا باشد آتاسے روز عید فطر است کرد و نماز عید گذارد و بعد از گذاردن  
 امام را تحقیق شد کہ وضو نہشت اگر آفتاب نگشتہ باشد سوم باز نماز عید بگذارد و اگر  
 آفتاب گشتہ باشد دوم روز نماز عید بگذارد و اگر دوم روز نگذارد سوم روز نگذارد  
 فاما اگر امام نماز عید اصحی گذارد و بعد از ان معلوم شد کہ بیوضو گذاردہ است تا روز عید اصحی  
 باز بگذارد و چہارم روز نگذارد و نماز عید سوار را روا نیست چنانچہ نماز جمعہ و ریدایہ و  
 کافی و سراجی و فتاویٰ خانی و زاد میگوید اگر نماز عید فطر بسبب عذر سے  
 نگذارند روز دوم بگذارند و اگر روز دوم نگذارند بسبب عذر سے و یا بے عذر سے  
 سوم روز نگذارند نماز عید اصحی تا سہ روز نگذارند خواہ بے عذر نگذاہدہ باشد خواہ با  
 عذر سے فاما اگر بے عذر تاخیر کند بد کردہ باشد و رفتاویٰ خانی کہ گویا اگر مرد سے  
 امام را در نماز عید در خواندن التحیات دریافت این مرد با امام اقتدا کند و بعد از سلام آن  
 مقتدی نماز عید و رکعت بگذارد و تکبیرات سے عید بگوید در خانی و روضۃ العارفین  
 میگوید ہر کہ روز عید اصحی چہار رکعت بعد از گذاردن نماز عید بگذارد و در ہر رکعت  
 بعد از الحمد انا اعطینا کہ الکوثر پانزدہ بار بخواند خدا تعالیٰ اورا ثواب قربانی شصت  
 شتر بدہد **فصل در بیان تکبیرات سے تشریق از ہفتم ماہ ذی الحج کہ روز عرفہ**  
 است تا سیر و سم ذی الحج بعد از نماز سے فرضہ یکبار اللہ اکبر اللہ اکبر  
 لا الہ الا اللہ واللہ اکبر اللہ اکبر واللہ الحمد باید گفت این تکبیرات  
 تشریق گویند و ریدایہ و کافی و سراجی و منظومہ و مصفی سے گوید چون  
 نماز فرضہ از ہفتم ذی الحج بگذارند یکبار تکبیر گویند و تکبیرات سے تشریق نزدیک بعضے  
 سنت و نزدیک بعضے واجب است و آغاز تکبیرات سے تشریق بعد از نماز بباد اور روز  
 عرفہ است تا نماز دیگر روز اصحی پس مجموعہ ہشت نماز میشود و بعد از ہر نمازی یک تکبیر گویند  
 و این قول امام اعظم است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد آغاز تکبیرات سے تشریق بعد از  
 نماز بباد و در روز عرفہ است تا نماز دیگر سیر و سم ماہ ذی الحج پس نزدیک ایشان سنت و  
 سہ نماز میشود بعد از ہر نماز سے تکبیر بگوید و فتوے بر قول ایشان است و مصفی و



منظومه و توضیح و شرح طحاوی میگوید پنج نفرند که نزدیک امام عظمی رضی الله عنه  
بر ایشان تکبیر تشریق واجب نیست یک بر کسی که تنها فرضیه نماز بگذارد و دوم مسافر سوم عورت  
چهارم بر دیگانه پنجم بر کسی که نفل گذارد و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد هر که نماز  
فرضیه در روز نماز تشریق بگذارد تکبیر بار و واجب شود خواه مرد باشد خواه زن خواه مسافر  
خواه مقیم خواه تنها نماز گذارد خواه جماعت و در جامع الصغیر خانی میگوید که اهل شهر بیرون  
شهر نماز فرضیه گذارند نزدیک امام عظمی بر ایشان تکبیرهای واجب در فتاوی سراجی  
میگوید باید که تکبیرهای تشریق بعد سلام متصل بگوید پیش از آنکه چیزی مشغول شود مرد  
نماز گذارد و تکبیر فراموش کرد تا آن زمان که از مسجد بیرون نیامده است تکبیر بگوید در فتاوی  
سراجی و خلاصه میگوید مردی نماز گذارد پیش از آنکه تکبیر گوید وضوی او شکست  
اورا تکبیر باید گفت اگر امام تشریق فراموش کرد مقتدیان تکبیر گویند مردی  
در نماز نماز تشریق دو رکعت نماز پیشین با امام دریافت چون امام بعد سلام تکبیر  
بگوید این مرد تکبیر با امام بگوید چون دو رکعت باقی گذارد بعد از آن تکبیر بگوید مردی در  
غیر روز نماز تشریق نماز نماز قضا داشت و روز نماز تشریق آن نماز را بخوابد که قضا  
بگذارد و تکبیر تشریق بگوید مردی نمازهای تشریق قضا دارد و هم در روز نماز تشریق  
میخوابد که قضا بگذارد و تکبیرهای تشریق بگوید در توضیح و محیط میگوید بعد از گذاردن  
و تر و بعد گذاردن نماز عید واجب نیست در مبسوط فقیه ابواللیث میگوید بعد از گذاردن  
نماز عید تکبیر گوید یا کعبه نباشد و شرح کرخی میگوید مردی نماز در روز تشریق  
قضا داشت آن نماز میخوابد که در روز نماز تشریق ۲ اینده قضا بگذارد و تکبیرهای  
تشریق بگوید مگر یک روایت از امام ابو یوسف و سراجی و بدایه میگوید اگر زنی مردی  
اقتدار کرد یا مسافر یا مقیم در شهر اقتدار کرد بر زن و مسافر نیز تکبیر تشریق واجب شود  
باب در بیان حج - و خزائن الفقه و کشف الاسرار میگوید حج فرض  
یعنی است یکبار و نه شرط و وجوب حج است اسلام و عقل و بلوغ و حریت و صحت و اسباب  
و توهم و عرق و محرم در حق عورت و در خزائن الفقه میگوید در حج ستم چیز فرضیه است بیک

سه نماز با فتح بر ستمت کار سه و نیازها غیاث النبایات



احرام دوم ایستادن در عرفات سوم طواف زیارت اگر کسی ازین شش چیز یکے ترک گیرد حج  
روان باشد و واجب در حج شش چیز است یکی احرام از میقات دوم آمدن و رفتن در میان دو  
کوه سوم ایستادن در مزدلفه چهارم حلق و یا قصر بخیم سنگریزه انداختن ششم  
طواف صدر اگر کسی ازین شش چیز ترک گیرد حج روا بود فاما قربانی بایده و لا  
وسنت در حج چهار چیز است یکے طواف قدوم دوم شتابان رفتن میان دین طواف  
و جنبانیدن کتف و سینه باز کردن سوم شتابان آمدن و رفتن میان دو کوه چهارم شب  
درینا خفتن اگر کسی ازین چهار چیز ترک گیرد حج روا بود و قربانی بر و لازم نیاید ایامین حج  
را دو ماه و ده روز است شوال و ذوالقعد و ده روزی الحج و روز ناسے حج ششست  
هشتم ذی الحج تا سیزدهم و رمضان الحج الدین و مفتا الیقین مے گوید مسلم حج کرد  
بعد از آن مرتد شد باز مسلمان شد او را دوم حج باز باید کرد و رفتاوی سراجی  
میگوید بنده مردے حج کرد بعد از آن آزاد شد دوم بار حج باید کرد و اگر پسر کے حج کرد  
چون بالغ شد باز بار دوم حج باید کرد و اگر فقیر بالغ حج کرد بعد از آن غنی شد دوم بار  
حج بروی فرض نیست و رختراسته الفقہ مے گوید شش نفر است که حج بر ایشان  
فرض نیست یکے پسرک دوم دیوانه سوم بنده چهارم مریض پنجم کسی که بر مرکب سوار شد  
نمواند ششم کور اگر چه او را دست کش باشد و این قول امام عظم است و سراجی مے گوید  
اگر محرم در ماند خمر دار و صید خشکے چیزے دیگر ندارد باید که مردار خورد و صید خشکے  
زج نکند زیرا که اگر محرم زج کند مردار شود و اگر محرم در ماند خمر خشکی مال مردمان چیزی دیگر  
ندارد باید که صید زج کند و بخورد اگر چه مردار است و مال مردمان بخورد و رفتاوی سراجی  
میگوید اگر محرم صید را زج کند مردار شود اگر گوشت و یا ماده گاؤ زج کند مردار شود و صید  
لبے محرم را اگر رفتن روا بود صید خشکی روا نبود مخلوق شدن و سینه باز کردن رجوع  
روانیت در سراجی میگوید حج سوار بہتر است از پیاده و قوسے برین قول بہتر  
یک بار حج فرضہ بجارد او را صدقہ دادن حج دوم بہتر است فصل در بیان مسائل  
متفرقات : و رفتاوی ظہیر مے گوید اگر مردے و عورتے ہر دو سو گند

۱۔ طواف بالفتح و تخفیف کرد چیزے گشتن ۲۔ غیاث اللغات ۳۔ دست کش از مالش دست فرسود شد و بچنے  
تخفہ در مصطلحات کور کش و مغلوب نوشتہ غیاث اللغات



کردند مرد میگوید اگر نفس من بهتر از فرج تو نیست ترا سوگند و عورت میگوید اگر فرج من بهتر  
از نفس تو نیست کنیزک من آزاد اتمام محمد فضیل میگوید اگر عورت و مرد در حال سوگند استاده  
بودند عورت را سوگند نیفتد و بنده عورت آزاد نشود زیرا که در حال ایستادن فرج عورت  
بهتر است از نفس مرد و اگر در حال سوگند هر دو نشسته بودند بنده عورت آزاد شود و  
عورت را سوگند افتد زیرا که در نشستن نفس مرد بهتر است از فرج عورت و تفریکه گیر میگویند  
اگر سر من از سر تو گران نیست عورت آن مرد را سوگند اگر از هر دو یکبار چیزی پرسند هر کمال  
جواب گوید سر او سبک باشد و هر که آخر جواب گوید سر او گران باشد مرد میگوید اگر فلان  
را در کون خرد و نیارم عورت آن مرد را سوگند بعضی گفته اند در حال عورت او را سوگند افتد  
زیرا که این مرد نتواند کرد مگر آنکه ازین گفتن نیت او آن باشد که فلان را در تنگی در آرم پس سوگند  
نیفتد اگر شرط موجود شود فتوی برین قول است و بعضی گفته اند تا آن زمانیکه فلان سوگند خورده  
و عورت او زنده است سوگند نیفتد و هر که ازین سه نفر ببرد در حال مردن سوگند افتد زیرا که این معنی  
نتوانست کرد در فتاوی خانی میگوید مردی با بکر نزدیک فرج فرام آید آب منی  
مرد در فرج بکر در آمد و بکر را حمل ماند و چون وقت زادن فرزند شود بیضه در فرج او در  
آید و تا فرزند بیرون آید عورت فرزند زاده در شکم آن عورت فرزند پنهان شده ماند و بیرون  
نمی آید و اگر فرزند بیرون نیارند مادر او پلاک شود و اگر فرزند در شکم مرده است باید که فرزند  
را پاره پاره کنند و بیرون آرند اگر فرزند زنده است آن زمان پاره نکنند و بیرون نیارند  
اگر چه مادر او بیرون رفتاری سراجی میگوید چون مادر بکر در شکم مادر بشکافتند و فرزند بیرون  
در وقت امام عظمی همچین کرده اند آن فرزند زلیست در پدایه و محیط میگوید مرد با کنیزک خود را  
از نزال بیرون میکند و او باشد اگر چه کنیزک خشنود نشود فاما اگر کنیزک مردی را که نکاح با او فرام  
از نزال بیرون میکند امام عظمی میگوید خوشنودی خوند کار کنیزک بیاید و امام ابو یوسف و امام محمد  
میگوید خوشنودی کنیزک بیاید مردی با عورت آزاد خود فرام آید از نزال بیرون میکند خوشنودی  
عورت نکند و رفتاری خانی میگوید مردی با عورت آزاد خود فرام آید و از نزال بیرون میکند  
روا باشد که خوشنودی عورت و علما گفته اند در زمانه ما روا شد که از نزال بیرون کند اگر چه عورت



خشنود باشد زیرا کہ زمانہ مابد شدہ است در مبسوط و کبیری میگوید کہ چونہ خوردن  
 بابرگ و جز آن روہست در بہتان مے گوید بکہ وہ بہت خفتن در اول روز خفتن میان  
 شام و میان نماز خفتن نیز بکہ وہ بہت در نظم زند و یسی مے گوید تو بہ کردن از گناہان  
 نہ ریفہست در یوا قیت میگوید پیغمبر گفت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اول  
 دانہ کہ بہ یگانگی خدا یتعالے و بہ پیغمبری من گواہے دادہ بہت بر خبت و رمدارک  
 تنزیل میگوید کہ افونیکہ معنی آن ندانند خواندن روانیت خواہ شبہ باشد خواہ سہرانی  
 خواہ غیر آن و حلال نیست اعتقاد بدان افون کردن و در تفسیر عمدہ میگوید پیغمبر گفت  
 علیہ السلام کہ چون پسرک بسم اللہ الرحمن الرحیم یاد گیر و خدا یتعالے استاذ را و آن پسرک را  
 و مادر و پدر آن پسرک را بر آتشی دوزخ بدہد و در اصول صغارہ میگوید نزدیک  
 بعضے علماء علم و عقل بر دو کلیت و آن مذہب سنت و جماعت نیست و در مذہب سنت  
 و جماعت علم چیزے دیگرست و عقل چیزے دیگرست قاعا عقل سنت علم بہت  
 و در تہذیب فقہیہ ابواللیث میگوید پیغمبر گفت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ میان نماز شام  
 و نماز خفتن بیت رکعت نماز بگذارد و در ہر رکعتے بعد الحمد قل ہو اللہ احد یک بار بخواند  
 خدا یتعالے اورا واپل اورا و دین اورا در پناہ خود نگاہدارد و در احیاء العلوم مے گوید  
 زندہ دشتن میان نماز شام و نماز خفتن سنت متوکدہست در نواد اصول مرتبے  
 مے گوید اگر قرآن بنویسد و بشوید و آن آب را بخورد باکافیت در کتاب النجم  
 مے گوید پیغمبر گفت علیہ السلام مسلمانے کہ مرادیدہ باشد و یا مسلمانے را دید کہ او مرادیدہ  
 باشد اورا خدا یتعالے با آتش دوزخ عذاب نکند و در تفسیر عتابی و کفایہ شعبے  
 مے گوید اگر قطرہ آب دہن حورے در دریائے شور افتد آب در یائے شیرین شود و  
 شورے برود و اگر آب دہن حورے در دریائے شیرین افتد آب آن در یائے شیرین ترانہ  
 شہد شود و اگر حورے سر انگشت در میان پیداکند شب تاریک روشن شود و روشنائی  
 آفتاب را غلبہ کند و در سراجی مے گوید مردی چہار زن دارد یکے را از میان ایشان گویند  
 گفت قافا اورا آن زن فراموش شد کہ سو کند گفتہست ہر چہار زن ہنگام نماز ہر صورت دارد  
 ملہ حور معشوقہا کہ در بہت نصیب مومنان خوانند شدہ ۱۲ غیاث اللغات



یکه آنکه سوگند رجعی گفته باشد درین صورت بایر چهار زن رجوع کند پس به نکاح حاجت ملت  
دوم آنکه سوگند باینه گفته باشد درین صورت هر چهار زن را نکاح کند سوم صورت آنست  
که آن هر سه سوگند گفته باشد درین صورت هر چهار یگان سوگند باین دیگر گوید تا آن زمان الوقت  
کند که عدت هر چهار زن بگذرد و بعد از عدت یگان یگان را نکاح کند هر که آخر ماند نکاح او را  
روا باشد گوی آن سه سوگند که اول گفته بود همان را گفته بود مردی گفت که این کار کم زن  
اورا سوگند و آن چهار زن دشت و آنکار کرد و هر که راقین کند سوگند هزار افتاد پیش از راقین کرد  
با بیج زنی فراموش نیاید و اگر گفت که یک را از شما سوگند گفتم و در خاطر بیج یک معین نبود  
هر که او تعین کند او را سوگند افتد و سه دیگر را سوگند نیفتد و اگر او بیج یک راقین نکند او را هر  
کند تا تعین کند مردی دوزن دارد و گفت یکی را از شما سوگند گفتم اگر پیش از تعین با یک فراموش  
دیگر بخت سوگند تعین شود باب در بیان تسبیحات و ادعیه در باب الاحاث  
میگوید پیغمبر گفت صلی الله علیه و آله و سلم هر که یکبار گوید بسم الله الرحمن الرحیم خدا بیچاره را تا  
کاتبین را فرمان دهد تا در دیوان او چهار هزار تنیک بنویسند و چهار هزار بدی از دیوان  
او دور کنند روایت کرده اند از عبد الله مسعود که پیغمبر گفت علیه السلام هر که یکبار بسم الله  
الرحمن الرحیم بگوید تمام گناهان او آمرزیده شود و مقدار یک ذره از گناهان او باقی نماند پیغمبر  
آگفت علیه السلام هر که یکبار بسم الله الرحمن الرحیم بخواند گناهان گذشته او آمرزیده شود و پیغمبر  
گفت علیه السلام که خدا بیچاره را آسمان را با ستارگان آریسته کرده و فرشتگان را  
سجده ائیل آریسته کرده و بهشت را مجبور و قهراً آریسته کرده و پیغمبران را بحد رسول الله آریسته  
کرده و روزگار را بر دوش جمع آریسته کرده و شهر را شب قدر آریسته کرده و ماه را بار ماه  
رمضان آریسته کرده و مساجد را بعبه آریسته کرده و کتابها را بقرآن آریسته کرده و قرآن را  
ببسم الله الرحمن الرحیم آریسته کرده و در کثری گوید اتفاق علامت که بسم الله الرحمن  
الرحیم از قرآن است و بسم الله الرحمن الرحیم منزلت برای خدا کردن دو سوره پس شب  
بسم الله الرحمن الرحیم بنیت قرآن نباید خواند اگر بنیت غا کردن بسم الله الرحمن الرحیم بخواند  
روا باشد و اسباب المغفره میگوید که انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که پیغمبر



گفت علیہ السلام ہر کہ یکبار بسم اللہ الرحمن الرحیم بگوید خدا تیرا گناہان بخاہ سال و بیامزد  
وامیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ سے گوید کہ پیغمبر گفت علیہ السلام ہر کہ با خلاص بسم  
الرحمن الرحیم بگوید خدا تیرا لے چار ہزار گناہان بزرگ او بیامزد و در شریعت  
الاسلام و اسباب المغفرت میگوید کہ پیغمبر گفت علیہ السلام ہر کہ از زمین بارہ کاغذ  
بردارد کہ بران تسمیہ نمیشد باشد اور از دوستان خدا تیرا لے بنویسند و از ماور  
و پدر او عذاب سک کنند اگرچہ مادر و پدر او کافر مردہ باشند در تفسیر امام  
ابو حفص عمر **مے** گوید ہر آن برکت کہ در توریت و زبور و انجیل است آن برکت در  
قرآن است و ہر بکتہ کہ در قرآن است در فاتحہ است و ہر بکتہ کہ در فاتحہ است آن برکت  
در بسم اللہ الرحمن الرحیم است پس ہر کہ با خلاص بسم اللہ الرحمن الرحیم خدا تیرا اور الثواب  
توریت و انجیل و زبور و قرآن بدہد و تفسیر عمدہ و صلوٰۃ مسعودہ کے  
میگوید بسم اللہ الرحمن الرحیم بسیار گفتن بیرون نماز عادت یابد کہ در زیر کہ بسم اللہ  
امن الرحیم فوز و حرف است و زبانہ دوزخ نیز فوز و اند چون بندہ بسم اللہ الرحمن الرحیم  
بگوید خدا تیرا لے اور از زبانہ دوزخ نگاہدار و امام زاید فخر الدین حدیث روایت کرد از پیغمبر علیہ  
السلام ہر کہ در عمر خود مقتصد بار بسم اللہ الرحمن الرحیم بگوید خدا تیرا لے از آتش دوزخ  
آزاد کند و تفسیر عمدہ میگوید چون کود کے بر معلم میرود و بسم اللہ الرحمن الرحیم یاد گیرد  
خدا تیرا لے فرمان میدہد کہ چہار کس را برائے از آتش دوزخ بنویسند یک استاد  
و دوم آن کودک سوم بخت پدر او چہارم بخت مادر او اگر مادر و پدر او مسلمان بودہ باشند  
در کفایہ شعبی **مے** گوید در کاریکہ بسم اللہ الرحمن الرحیم بگوید شیطان از آن کار  
نصیب نیست و روایت کردہ اندازہ پیغمبر علیہ السلام ہر کہ در خانہ خود در آید شیطان  
نیز میخوابد کہ با و در آید و اگر او بسم اللہ الرحمن الرحیم میگوید شیطان میگوید کہ مرا درین محل  
نیست و چون طعام پیش آرند اگر بسم اللہ الرحمن الرحیم میگوید شیطان میگوید ازین طعام بخا  
خجرت نیست ہمین حکمست در آب و در چیز ہاے دیگر اگر وقت خفتن بسم اللہ الرحمن الرحیم میگوید شیطان  
گوید کہ درین خانہ خوابگاہ نیست پس خال من چگونه باشد و اگر این مرد نام خدا تیرا اور آمدن خانہ  
سہ زبانہ بافتح و ضم شملہ آتش و آنچه بر پشت شاہین تراز و زریخ غار سے باشد و غیاث اللغات



نیکوید بآن مرد شیطان در آید اگر وقت خوردن طعام و آب بسم الله الرحمن الرحیم سے گوید  
 شیطان با و طعام و آب میخورد و بخد که اول شیطان لب بر کوزه آب سے ہند بعد از ان این مرد  
 چون این مرد آب میخورد شیطان نیز با و آب میخورد و ہین حکم ست در فراہم آمدن باز  
 خود چون نام خدا تعالیٰ نیکوید شیطان نیز با و فراہم آید و اگر درین چیز نام خدا تعالیٰ  
 نیکوید شیطان میگوید کہ من درین خانہ طعام و آب خواب گاہ یافتہ ازین خانہ ہرگز بیرون  
 نیامم اگر بوقت آمدن از خانہ بسم الله الرحمن الرحیم نیکوید شیطان از وی میگزیرد و رویت  
 کردہ اند کہ دو شیطان را با یک دیگر ملاقات شد کہ فریہ بود و یکے لاغر شیطان فریہ لاغر  
 گفت حال تو چیست کہ بدین حد لاغر شدی شیطان لاغر گفت کہ من بر مردی موکلم کہ در آمدن خانہ  
 خوردن آب و طعام و در خفتن بسم الله الرحمن الرحیم سے گوید مرا ازین چیز مانعیت من این وقت  
 شب و روز گریزان باشم پس شیطان لاغر شیطان فریہ را پرسید کہ حال تو چیست  
 کہ برین حد فریہ شدی جواب داد کہ من بر مردی موکلم کہ در آمدن بخانہ و در خوردن طعام و آب  
 و در خفتن نام خدا تعالیٰ نیکوید یعنی بسم الله الرحمن الرحیم سے گوید پس من با و شریکم در پرہیز  
 و چون از خانہ بیرون آید من برگردن او سوار میشوم و برابر ہمراہ او میروم بہر حاجت کہ  
 میرود قاضی امام جعفر سے گوید سنت آنست کہ چون از خانہ بیرون بسم الله  
 الرحمن الرحیم توکل علی الله و علیٰ رسلہ صبی الله و لا حول و لا قوۃ الا باللہ  
 العلیٰ العظیم اللهم اعصمہ و دینی و دنیاوی و آخرتی گوید و اگر این دعا بخواند ہر جا کہ برود با و  
 فرشتہ باشد کہ او را از ہمہ آفتہا نگاہدار تا آن زمانیکہ باز در خانہ آید و اگر و آمدن قیم  
 جائے نام خدا تعالیٰ نیکوید شیطان بانفس او بازی کند تا آن زمان کہ از قدم جا بیرون  
 آید و اگر در وقت خوردن طعام و آب نام خدا تعالیٰ نیکوید گوی او بوز سے میخورد  
 تا آن زمان کہ در شکم او طعام و آب بہت در شکم او بوز سے باشد و اگر نام خدا تعالیٰ  
 در وقت خوردن طعام و آب نگیرد و خوردن زہر او را بہتر باشد از خوردن آب طعام  
 و یک روایت آنست کہ او آتش دوزخ میخورد و اگر کہ بسم الله الرحمن الرحیم حقیقتاً نیکوید  
 زہر خورد و اورا مضرت نکند و روایت کردہ اند کہ ابو مسلم جولانی پیر شدہ بود و کنیزک جوان درشت آن  
 لے موکل بضم میم و فتح و او دفع کاف شد و تحضیکہ کار بار بار مسلط باشد و بکسوف سپارند و کار بار دیگر غیاث



کنیزک بارگاہ راز ہر داسے تا بمیرد اوز ہر خور دی و نرد سے چون مدت برن طریق گذشت آن  
کنیزک بر ابو مسلم جولانی گفت کہ مانی ست کہ ترا ز ہر دہم و ز ہر ترا ہیج کارے نکند سببیت  
آن مرد گفت ز ہر از سبب چہ میدہی کنیزک گفت تویر شدی عرض من از تو حاصل نیست  
این مرد آن کنیزک را آزاد کرد و گفت کہ ای کنیزک چون من طعام سے خورم بگویم  
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بِسْمِ اللّٰهِ خَيْرُ الْاَسْمَاءِ بِسْمِ اللّٰهِ رَبِّ الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ  
بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِیْ لَا یَضُرُّ مَعَ اَسْمَاءِ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ  
برکت این دعا ز ہر مرا کار نکند در عہد امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ حربیان مسلمے یا در جنگ  
گرفتند و عقوبتہا کردند تا آن مسلم مرتد شود آن مسلم مرتد نشد و حربیان روغن گرم کردند  
چنانچہ روغن سخت جوش زد و آن سلم رازندہ در روغن انداختند آن سلم بسم اللہ الرحمن  
الرحیم گفت روغن سرد شد و او سلامت بیرون آمد خدا یتعالی بسم اللہ الرحمن الرحیم  
دو پیغمبر را دادہ یکے را نیمے و آن نوح پیغمبر چون در کشتی سوار شد گفت بسم اللہ  
مجر ہیا و مر سحھا خدا یتعالی ببرکت بسم اللہ اورا سہ چیز داد یکے ظفر و دشمنان  
دوم سلامتی سوم برکت بہ فرزند ان پس ہر کہ این بسم اللہ بگوید خدا یتعالی اورا این سہ  
چیز بدید و قوم پیغمبر آن ست کہ خدا یتعالی اورا تمام بسم اللہ الرحمن الرحیم داد آن مہتر  
سلیمان علیہ السلام ست کہ گفت انہ من سلیمان و انہ بسم اللہ الرحمن الرحیم خدا یتعالی  
ببرکت این مہتر سلیمان را سہ چیز داد یکے آنکہ حاجت او بر آید زیرا کہ بلقیس مسلم شود  
و زنجار او در آید دوم آنکہ مال و مملکت یافت کہ معروفست سوم آنکہ فرمان خدا یتعالی  
درین شد کہ اگر کسے را این مال ندہے ترا بزرگ کاری نیست در روز قیامت بر تو حساب نیست  
پس خدا یتعالی پیغمبر را را بر ہر سورتے بسم اللہ الرحمن الرحیم داد تا ہر کہ بسم اللہ  
الرحمن الرحیم بگوید در دنیا و آخرت خدا یتعالی اورا لکرم گرداند و شیطان  
ازوے بگریزد و روایت کردہ اند کہ وقتے نصرانے را با مسلم ملاقات شد مسلم گفت کہ دین  
ما بر حق ست و دین شما باطل ست نصرانی گفت دین ما بر حق ست و دین شما باطل ست  
گفت اگر من ترا حجتے نمایم سلمان شوی گفت آری این مسلم گفت بسم اللہ

لہ جولانی ہجے پالہ شرباب آغے بلقیس بالکثر نے بود جمیلہ فرما زو اسے شہر سبا کہ بمکاح سلیمان علیہ السلام آئہ ہ



الرحمن الرحیم و دست خود در آتش در آورد تا آن زمان دست خود در آتش نداشت که نصرانی  
گفت دست خود از آتش بیرون آر که تحقیق دانستم که دین تو بر حق است آن نصرانی  
فے الحال گفت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا  
عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ محمد اسحاق میگوید که خدا تعالیٰ روز و شب را بابت و بها  
ساعت آفریده است و چون بنده مسلم پنج وقت نماز فریضه میگذارد و کفارت گناهان  
پنج ساعت میشود چون بسم اللہ الرحمن الرحیم میگوید کفارت نوزده ساعت باقی میشود  
روایت کرده اند که چون مهتر موسیٰ علیہ السلام داماد مهتر شعیب شد بدل مهر دختر  
شعیب علیہ السلام چنانچه گو سپندان مهتر موسیٰ علیہ السلام هشت سال قبول کرد چون  
هشت سال تمام شد مهتر شعیب علیہ السلام گفت هر چه گو سپندان من امسال بدین رنگ  
برده آرند آن ترا باشد مهتر موسیٰ علیہ السلام گفت بسم اللہ الرحمن الرحیم و عصا بر پشت  
گو سپندان فرو آورد آن سال هر گو سپند که برده آوردی آن رنگ بود که مهتر شعیب تعیین  
کرده بود و سال دوم مهتر شعیب رنگ دیگر فرموده تعیین کرد مهتر موسیٰ علیہ السلام باز عصا  
بر پشت گو سپندان فرو آورد و بسم اللہ الرحمن الرحیم گفت آن سال نیز هر گو سپند که بر آوردی  
بدان رنگ دیگر بودی که مهتر شعیب علیہ السلام تعیین کرده بود پس هر که بسم اللہ الرحمن الرحیم  
حقیقتاً بگوید هر چه از خداست تعالیٰ بخواند او را بدو قسم در کفایت شعبه  
می گوید روایت کرده اند که اگر اناکاتبین اعمال بندگان بحضرت عزت می برند اگر در  
اول آن نامه بسم اللہ الرحمن الرحیم و در آخر آن نام خدا تعالیٰ بیاید هر گناهی  
که در آن نامه اعمال است او را خدا تعالیٰ می آمرزد و هر روز و نامه اعمال میشود یک  
نامه روز و یک نام شب فرشتگان میبرند پس در سال مفصل و بابت نامه اعمال میشود  
آن نامه های اعمال در خزانه خدا تعالیٰ از وقت بالغ شدن بنده تا وقت مرگ  
می نهد تا فر و اقیامت جزائیکه و بدی که میکند برود و در حدیث آمده است  
پیغمبر گفت علیہ السلام که مهتر جبرائیل علیہ السلام را پرسیدم که یا اخی جبرئیل هر چهار جو  
در بهشت است از کجا بیرون آمده است جبرائیل گفت یا رسول اللہ من نیز از روی آیدم



که بدانم پس مرا فرمان خدا تعالی شد که ای جبرائیل در تیر طویله رو تا بدانے که چهار جوی از  
 کجا بیرون آمده اند پس تیر درخت طویله در آدم و باقی صد سال راه رفته و قبه را دیدیم که قفل کرده اند  
 بدراین قبه دست بزدیم در بان گفت کیت بر در گفتم جبرائیل ام در بان گفت والله که من جبرائیل  
 را نمی شناسم پس فرمان خدا تعالی شد که در آن قبه کشادند و من در آن قبه در رفته و فرشتگان را دیدیم  
 که در نماز میفتاد و هزار سال استاده اند پس از آن در جانب دیگر رفته زمین دیدیم از زیر و بران زمین  
 میفتاد و هزار سال فرشتگان در رکوع اند و از آن جانب روی دیگر رفته زمین دیدیم از نقره و بران  
 من فرشتگان دیدیم در سجده که میفتاد و هزار سال فرسجده اند و از سجده بر نهشته اند پس با  
 روی دیگر رفته قبه دیدیم از نور که قفل کرده اند قفل آن قبه از زیر است و بران قفل دیدیم نیست  
 چهار حرف لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته اند خواستم که در آن قبه بکشایم فرمان خدا تعالی  
 شد که ای جبرائیل برگزینتوانی که در آن قبه بکشای مگر به کلید مناجات کردم که یا خدا یا کلید این  
 قبه هست فرمان شد لا اله الا الله محمد رسول الله بگو که کلید این قبه است چون من این کلمه گفتم در  
 قبه باز شد و من درون قبه آمدیم حوضی دیدیم که آب چون کافور است و غلیش آن حوض مشک  
 عنبر است و در آن قبه چهار رکن است یکی رکن از زیر است دوم رکن از نقره است سوم رکن از  
 یا قوت سرخ است چهارم رکن از زبرجد سبز است بر رکن اول نوشته اند لبم و بر رکن دوم نوشته اند لبم  
 و بر رکن سوم نوشته اند الرحمن و بر رکن چهارم نوشته اند الرحیم پس دیدیم که از میم لبم جوی روانست  
 از شیر و از مای الله جوی روانست از شهد و از میم الرحمن جوی روانست از آب از میم الرحیم جوی  
 روانست از خمر چون بنده مسلم مخلصا و خالصا لبم الله الرحمن الرحیم بگوید خدا تعالی او را ده هزار  
 شهر در بهشت دهد و در هر شهر ده هزار خانه باشد و در هر خانه ده هزار تخت باشد و بر هر تخت  
 ده هزار فراس باشد و بر هر فراس حوری نشسته باشد و بر پیشانی آن حور نام امیر المؤمنین یا بکر  
 صدیق رضی الله عنه نوشته اند و بر رخساره آن نام امیر المؤمنین عمر بن الخطاب نوشته اند و بر رخساره  
 چپ آن حور نام امیر المؤمنین عثمان بن عفان نوشته اند و بر ریش آن حور نام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب  
 و بر لب آن حور لبم الله الرحمن الرحیم نوشته اند روایت کرده اند که پیغمبر گفت علیه السلام خدا  
 تعالی بر من چندان کرم کرده است که پیش از من بر هیچ پیغمبر نه کرده است و بعد از من نیز

نه قبه با لبم و تشهد میگوید و چون گنبد است فراس یکم اول جامه خوب فرش و باط ۱۲ غیاث اللغات



آن کرم پر پیچکس نکلند یاران گفتند یا رسول اللہ! آن کرم کدام است پیغمبر گفت علیہ السلام بر  
 من سورۃ فاتحہ فرستاد مہتر جبرائیل مرگفت کہ امی محمد خدا تیمارے را میفرماید کہ اگر این سورۃ  
 در توریت بودی ہیچ سیکے از قوم مہتر موسیٰ ہم جو دنگشتی و اگر در انجیل بودی ہیچ یکے از قوم  
 مہتر عیسیٰ علیہ السلام ترسانشدے و اگر در زبور بود ہیچ یکے از قوم مہتر داؤد ہم منع نبود ہی اما این  
 سورہ در قرآن بر تو فرستاد تا ہر مسلمے کہ این سورہ را بخواند خدا تیمارے اورا آن مقدار ثواب دہد کہ تو ندانی  
 و من نیز نمیدانم و میکائیل اسرافیل و غزرائیل نداند و ہیچ آفریدہ نداند جز خدا تیمارے و اگر در یاسا  
 روی زمین سیاہی گردند و در ختان روی زمین قلم شوند و برگ در ختان روی زمین کاغذ شوند  
 و فرشتگان آسمان وزمین و آدمیان و پریان بنویسند از ان روز کہ خدا تیمارے دنیا پیدا  
 کردہ است تا روز قیامت ثواب خوانندہ این سورۃ را نتوانند نوشت و در مدارکے  
 گوید کہ در حدیث آمدہ است ہر کہ سورۃ اخلاص یکبار بخواند بدستیکہ سوم حصہ قرآن خواندہ  
 باشد پس ہر کہ سورۃ اخلاص یعنی قل مع اللہ احد بخواند او تمام قرآن خواندہ باشد و در  
 کشف و مدارک میگوید پیغمبر شنید کہ مروی سورۃ اخلاص بخواند پیغمبر گفت کہ واجب ہے یاران گفتند  
 یا رسول اللہ! چہ واجب ہے پیغمبر گفت واجب ہے بخت او بہشت و رفتاوی حجت میگوید پیغمبر گفت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ بعد از نماز فرضیہ قل مع اللہ احد بخواند او یار من باشد و بہشت و ہر کہ  
 بعد از نماز فرضیہ دہ بار استغفر اللہ ربی من کل ذنب و التوب الیہ اسک تو بہتہ بگوید خدا تیمارے  
 اورا بیامزد و اگر چہ گناہان اورا بیشتر از برگ در ختان و از رنگ عالج باشد و عالج مقامیست  
 در عرب کہ آبخار یک بسیار است و در رشتان فقیہ ابو اللیث م میگوید کہ زید بن ثابت گفتہ  
 است تمام سورتہا قرآن صد و چارہ است فقیہ ابو اللیث رحمۃ اللہ علیہ میگوید کہ تمام  
 قرآن شش ہزار و دولیت و سہی شش امت است و این قول امیر المومنین علی است  
 رضی اللہ عنہ فاما نزدیک بیشتر علما تمام ایتہا شش ہزار و شش صد و شصت است  
 و فتوے برین قول است امام حمید اعرج مے گوید کہ تمام کلمہاے قرآن ہفتاد و شش ہزار و چہل  
 و صد و سی و نہ کلمہ است عبد اللہ مسعود میگوید کہ تمام حرفہاے قرآن سہ صد ہزار یعنی ہلک  
 و بیست و دو ہزار و شش صد و ہفتاد و ہفت است و خوانندہ قرآن الپس ہر حرفی دہ ہزار ثواب







اگر چه گناہان او مقدار کف دریا باشند و یا مقدار ستارگان آسمان باشند و مہر و موت  
 مے گوید ہر کہ در راہ رجب ہر شبے وقت خفتن فاتحہ و قل ہو اللہ احد و قل اعوذ بر البلق  
 و قل اعوذ بر الناس یکبار بخواند بر دار و خدا تعالیٰ از وی عذاب گور و سختی روز  
 قیامت روایت میکند عائشہ رضی اللہ عنہا از پیغمبر علیہ السلام ہر کہ در راہ رجب بعد از نماز  
 بیداد و سورت یسین یک بار بخواند خدا تعالیٰ پنجاہ سالہ گناہان او بیامزد و عذاب گور از او  
 بردارد و در ریاضین میگوید کہ روایت کرد انس بن مالک رضی اللہ عنہما از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم  
 ہر کہ در راہ رجب یکبار قل ہو اللہ احد بخواند خدا تعالیٰ پنجاہ سال گناہان او بیامزد و در تذکر  
 میگوید نظر ہر کہ بر آسمان افتد و این دعا بخواند اَشْهَدُ اَنْ لَّكَ رَبًّا خَالِقًا لِلْهَمَمِ  
 اَغْفِرْ لِيْ خَدَاتِعالے تمام گناہان او بیامزد اگر چه این دعا غلطیہ خواندہ باشد و تفسیر  
 عمدہ میگوید کہ در حدیث آمدہ است ہر کہ بعد از نماز فرضیہ آیت الکرسی یک بار بخواند  
 ہر وقت کہ تقدیر او رسد خدا تعالیٰ جان او بقبضہ قدرت خویش قبض کند و چنانستہ کہ در راہ  
 خدا تعالیٰ با پیغمبران علیہم السلام جمعین برابر کافران جنگ کر دہ باشد و شہید شدہ است  
 و در حدیث دیگر آمدہ است ہر کہ بوقت بیرون آمدن از خانہ خود آیت الکرسی یکبار بخواند خدا تعالیٰ  
 ہفتاد ہزار فرشتہ را تعین کند تا بحجت او آمزش خوانند و بحجت او دعا کنند و ہر کہ در خانہ  
 خود در آید و یکبار آیت الکرسی بخواند خدا تعالیٰ او را غنی گرداند و فقر از وی دور کند و تفسیر  
 مدارک گفتہ ہر کہ بعد از فرضیہ آیت الکرسی یکبار بخواند کسی او را از در آمدن بہشت منع نکند و موت  
 و دمام بخواند آیت الکرسی مگر صدیقہ و با عابدے و ہر کہ بوقت خفتن آیت الکرسی یکبار بخواند  
 خدا تعالیٰ او را و ہمہ سایہ او را و ہر خانہ را کہ برگرد او بود ایمن گرداند از بلاے در حدیث آمدہ  
 پیغمبر گفت صلی اللہ علیہ وسلم مہتر از آدمیان علیہ السلام است و مہتر عرب منم و این برای فخر گویم  
 و مہتر مہ فارسین سلمان است و مہتر روم شعیب است و مہتر حبش بلال است و مہتر کویہا کوہ طور  
 و مہتر مہ روز بار و زحمہ است و مہتر مہ بہا بہاہ رمضان و مہتر مہ کتابا قرآن است و مہتر قرآن  
 سورہ بقرہ است و مہتر سورہ بقرہ آیت الکرسی است پیغمبر گفت در ہر خانہ کہ آیت الکرسی بخواند کسی روز  
 در آخانہ شیطان نہ نیاید و بیج ساحری در آخانہ چل و ز و چل شب در نیاید و ہر کہ آیت الکرسی  
 صدیقہ بالکثر شدہ بدال بسیار است گو و نہایت رست پندارند سخن کہے را و لقب حضرت ابو بکر رضی اللہ عنہ



بوقت خفتن بخواند بفرستد خدا تعالی بحیث محافظت او فرشته تا وقت صبح در تفسیر عمده  
 و تفسیر مدارک میگوید بر وایت آیت الکرسی نزدیک بعضی علم است و نزدیک بعضی کرسی  
 قدرت است و نزدیک بعضی کرسی عرش است و نزدیک بعضی کرسی تخت است و نزدیک  
 بعضی کرسی است از مر و اید و در حدیث آمده است که هفت آسمان بر بنیت کرسی مخلقه باند  
 در بیابان باشد و نزدیک بعضی بزرگی عرش بر کرسی چون بزرگی بیابان است بر حلقه که در بیابان  
 باشد و در تفسیر عمده میگوید چهار فرشته است که عرش بر داشته اند و هر فرشته این چهار رک و دار و یکی  
 فرشته ازین میان این چهار بر صورت آدمی است برای آدمیان روزی و باران بخواند از خدا تعالی  
 دوم فرشته بر صورت گاو است برای چهار پان روز از خدا تعالی بخواند و آن فرشته شترمند است  
 تا از آن که امتان همتر موسی علیه السلام گو ساله پرسیدند سوم فرشته بر صورت شیر است برای  
 درندگان روزی بخواند چهارم فرشته بر صورت کرگس است برای پرندگان روزی بخواند پنجم  
 و در تفسیر عمده میگوید پیغمبر گفت علیه السلام مرا فرمان شده که صفت فرشته که از فرشتگان کبریا  
 برداشته اند فرشته که برداشته است از زمره گوش او تا گردن هفتصد ساله راه است از شتالنگ  
 او تا زیر قدم پانصد ساله راه است و پای این فرشته در هفتم زمین است و سر او در عرش است  
 عرش سیصد و شصت پایه دارد و میان هر پایه آن مقدار مسافت است که اگر شتاد و نه هزار سال  
 آن پرنده تیز ببرد آن زمان در دوم پایه رسد و بعضی گفته اند میان هر پایه مسافت مثل دنیا  
 شصت هزار بار در بعضی تفسیر آورده است که عرش سیصد و شصت پایه دارد و بعضی گفته  
 است که شصت هزار و در بعضی تفسیر آورده است میان هر دو ابرو آن فرشته سیصد سال راه است  
 و میان دو کتف آن فرشته پانصد سال راه است و بالای هر یک فرشته دویست هزار و هفتصد سال  
 راه است و قدم ایشان تا شتالنگ نیست هزار سال راه گرفته است این معنی در مقدمه سی نیز آورده است  
 و چون این فرشتگان عرش برگرفتند ضعیف گشتند و بزوال یافتند خدا تعالی ایشان را توفیق  
 داد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم گفتند بربکرت این است ایستادند و پای ایشان  
 از هفتم زمین گذشت و بالای ایشان از هفتم آسمان در گذشت و خدا تعالی ایشان را بر باز نگاهدارد  
 و روز و شب این فرشتگان می گویند لا اله الا الله ذوالعرش المجید

۱۲ حلقه یعنی دایره مطلق و بیجا دایره یعنی انگشتری مراد است ۱۲ حلقه ترجمه بنیت معبودی بحق بجز خدا تعالی  
 که صاحب عرش بزرگست ۱۲



و در مدارک میگوید فرشتگان که عرش برداشته اند با اینچنین بزرگ از خداستعالی میترسند  
 و چشم باز نمی کنند و در حدیث آمده است که خداستعالی تمام فرشتگان افران داده است  
 که بر فرشتگان که عرش برداشته اند دو بار سلام کند یک روز دوم شب برای تعظیم ایشان  
 و عرش را بنفاد و نه اوصاف فرشته گرد و گرد گرفته اند و بر گرد عرش طواف میکنند و خداستعالی  
 را تسبیح و تکبیر میگویند و برگرد این فرشتگان صد هزار صفت فرشتگان دیگر است و است  
 رست بر دست چپ نهاده و بر فرشته تسبیح میگویند و در بعضی تفسیر آمده است که از سرتا  
 پای این فرشتگان پروازند و هیچ پری نیست از خورد و بزرگ که تسبیح خداستعالی کند و هیچ  
 تسبیح مانند تسبیح دیگر نیست و سبب بن مانه میگوید که عرش و کرسی خداستعالی از نور آفریده  
 است و بیت المعمور از مروارید آفریده است و کرسی زیر عرش است فاما با عرش پیوستگی دارد  
 و چهار فرشته که عرش برداشته اند هر یک چهار روی دارد یکی روی از پیش و یکی روی از پس و یکی  
 روی راست و یکی روی چپ و از سرتا پای این فرشتگان چشم دارند و کرسی را چهار پایه است  
 هر پایه آن کرسی بزرگتر است از هفت آسمان و از هفت زمین هر چه در آسمان و زمین است  
 پیش کرسی بدان سپند ماند و میان فرشتگان آسمان که عرش برداشته اند و میان فرشتگان  
 که کرسی برداشته اند بنفاد و حجاب است از تاریکی و بنفاد و حجاب است از زوال و بنفاد و حجاب است  
 از بروت و بنفاد و حجاب است از نور از حجابی دیگر یا بنفاد و حجاب است از این چهار  
 نباشد فرشتگان که کرسی برداشته اند لبوزند از نور فرشتگان که عرش برداشته اند تمام  
 این فرشتگان برای مسلمانان آمرزش میجویند و مقدسی میگوید که در حدیث آمده است  
 که کرسی پیش عرش مروارید ماند که در میان افتاده باشد و هفت آسمان با هفت یا آنچه در  
 آسمان و زمین است پیش کرسی بخلقه ماند از حلقه های زر و در مدارک و تفسیر  
 عمده و درستان فقیه ابواللیث و مقدس میگوید که کعب  
 ر ضی الله عنه گفت خانه است در هستان چهارم مقابل کعبه که آن را بیت  
 المعمور گویند هر روز درین خانه هفتاد هزار فرشته و رسی آید  
 طواف می کنند تا روز قیامت نوبت ایشان آمده است نیست فاما بر وایت تفسیر آمده  
 آن خانه در آسمان هفتم است و بر وایت مقدسی آن خانه در آسمان نیاست و در مدارک



و بعضی تفسیر گفته کہ ابن عباس رضی اللہ عنہما میگوید خانہ است در آسمان ہفتم کہ آنرا بیت المعمور  
گویند پیش آنخانہ جوی روانست ہر روز ہتر جبرائیل و ران جوی شوطہ میخورد و خود را می  
و سقنا و ہزار قطرہ از پرانے ہتر جبرائیل میچکد از ہر قطرہ خدا تعالیٰ فرشتہ می آفریند آن  
فرشتگان در بیت المعمور آیند و خدا تعالیٰ را عبادت میکنند تا روز قیامت نوبت ایشان  
آمدنی نیست و ہر روز سقنا و گان ہزار فرشتہ جدید در بیت المعمور می آیند و تفسیر  
امام زاید می گوید کہ بیت المعمور از زمرد سبزست در آسمان و قبلہ فرشتگان است و ہر  
روز سقنا و ہزار فرشتہ در بیت المعمور می آیند و طواف میکنند تا روز قیامت نوبت ایشان  
آمدنی نیست و مقدسی میگوید با ہر قطرہ باران فرشتہ از آسمان فرود می آید و باز ہرگز آن  
فرشتگان در آسمان نروند و در تمام آسمان فرشتگان خدا تعالیٰ را عبادت میکنند  
بعضی در قیام اند و بعضی در رکوع اند و بعضی در سجود تا آن زمان کہ آفریدہ شدہ اند  
سر بند ہستند و چون روز قیامت شود سر بردارند و بگویند سُبْحَانَكَ مَا عْبَدْنَاكَ  
حَقَّ عِبَادَتِكَ یعنی تسبیح می گوئیم خداے را و عبادت می کنیم و حق  
عبادت تو بجا نیاوردیم و مقدار یک بلشتی آسمان خالی از فرشتگان  
نیست روایت کرد الش بن مالک رضی اللہ عنہ از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ  
خدا تعالیٰ یک فرشتہ آفریدہ است کہ ہزار سر دارد و ہر سر ہزار روے دارد  
و ہر سر روے ہزار دہن دارد و ہر دہن ہزار زبان دارد و ہر زبان ہزار تسبیح ہزار  
لغت میگوید مقاتل می گوید کہ ہر خدا تعالیٰ را یک فرشتہ است کہ نام او روح است  
اگر آن فرشتہ خوابد کہ ہفت آسمان ہفت زمین و آنچه در آسمان زمین است یک لقمہ کند در شکم  
تسبیح اثر پیدا نکرد و مقدسی می گوید روایت میکند ابن مسعود رضی اللہ عنہ کہ خدا تعالیٰ فرشتہ  
آفریدہ است کہ تمام دریا و کوکب ناخن اوست و در بستان فقیہ ابو اللیث می گوید کہ روایت  
کرده اند از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ خدا تعالیٰ زمین آفریدہ است سپیدی چند دنیا یک  
روز آن زمین سی روز دنیا است و آن زمین بیست از خلق کہ خدا تعالیٰ آفریدہ است ایشان  
نمیدانند کہ کسے بفرمان خدا تعالیٰ یک زدنی میکند یا ران گفتند یا رسول اللہ آن خلق  
سہ کوکب ہضم کاف و و او غیر لفظ و سکون کاف عربی دند کیچ و ریشہ درخت و بمعنی خلق یا غیاث ۱۲



از فرزند آدم اند یانه پیغمبر فرموده صلی الله علیه وسلم که ایشان نمیدانند که خدا تعالی آدم را  
آفریده است یانه باز یاران گفتند ایشان شیطان را میدانند یانه پیغمبر فرموده صلی الله  
علیه وسلم ایشان نمیدانند که خدا تعالی شیطان را آفریده است یانه پیغمبر گفت صلی الله  
علیه وسلم یَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ه پیغمبر فرموده صلی الله علیه وسلم خدا تعالی فرشته  
آفریده است که نیمة تن فرو و از آتش است و نیمة تن بالای او از برف و آن فرشته  
تسبیح میگوید سُبْحَانَكَ يَا مَنْ أَلْفَتْ بَيْنَ الثَّلْجِ وَالنَّارِ كَمَا أَلْفَتْ بَيْنَ الثَّلْجِ وَالنَّارِ فَالْت  
بَيْنَ قُلُوبِ عِبَادِكَ الْمُؤْمِنِينَ ه معنی آن است که تسبیح میگویم مر خدا  
را که میان آتش و برف الفت داد الهی چنانچه میان آتش و برف الفت دادی همچنان  
میان دلها و مسلمان الفت ده پیغمبر فرموده صلی الله علیه وسلم که خدا تعالی یک خروس  
در زیر عرش آفریده است که دو پروار و چون آن پروا فراز میکند از مشرق تا مغرب  
میگذرد و چون آخر شب میشود آن خروس بر پائے خود را فراز میکند و می افشاند و خدا تعالی  
را تسبیح میگوید سُبْحَانَ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ چون آن خروس این تسبیح می گوید تمام  
خروسان که بر روی زمین اند تسبیح میگویند و پروا را فراز میکند و می افشاند و روایت کرده اند  
از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که خروس سپید را بد گویند که او در و در من میفرستد و هم در  
بستان میگوید روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه وسلم که خدا تعالی نمرود  
نمرار عالم آفریده است دنیا و آنچه در دنیا است یک عالم است از آن نشتاد هزار عالم و  
در تفسیر امام زاید میگوید که امام مقاتل حسان میگوید که خدا تعالی نشتاد هزار عالم آفریده  
است چهل هزار در تری و چهل هزار در خشکی و دنیا از مشرق تا مغرب یک عالم است از آن نشتاد  
هزار عالم ای کعبه گوید رضی الله عنه که خدا تعالی نمرود نمرار عالم آفریده است و هر عالم  
ست چنانچه آدمیان یک عالم اند و فرشتگان عالم دیگر اند و بر این عالم دیگر اند و دیوان  
علی دیگر اند ابو سعید خدری نقل میگوید که خدا تعالی چهل هزار عالم آفریده است بیست هزار در  
تری و بیست هزار در خشکی و دنیا تمام یک عالم است از آن چهل هزار عالم پیغمبر فرموده علیه السلام  
مراقبان خدا تعالی نیست که عالمیان را بیان کنم اگر مراقبان شده این عالمیان را  
سه فراز بفتح اول در آخر از معجزه بمعنی کشاده شده و بسته شده ۱۲ غیاث اللغات



بیان کنم و لهاے شطاقت نداشتی و زهرها شتابتر قیدے در تفسیر عمد میگوید که امام متقال  
 میگوید که اگر تفسیر عالمها میکردم هزار جلد کاغذ بایست و هزار و رتبه بودی و رستان  
 و در بعضی تفسیر میگوید که ابن عباس گفته است رضی الله عنهما در بهشت درختی  
 است که آن را طوبی گویند تنه او از زر است و هر برگ از برگهای آن درخت آنقدر  
 است که تمام دنیا در زیر یک برگ آن درخت پوشیده شود و تیم ابن عباس رضی الله عنهما  
 روایت کرده اند پیغمبر صلی الله علیه وسلم که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم در بهشت درختی است که آنرا  
 طوبی گویند تنه آن درخت در خانه من باشد و شانهای آن درخت در خانه من باشد  
 و هیچ خانه مسلمان نباشد که در آن خانه شانه از طوبی نباشد و هر برگ از برگهای طوبی  
 فرشته است که خدا تیغ را تسبیح میگوید و از هر برگ طوبی نوزده تا بد چون او را آفتاب اگر  
 مرغی بر یک برگ آن درخت پریدن گیرد و پیر فرات گرد و پیش از آنکه بگذرد و زیر آن درخت  
 صحرائی است که رنگ آن صحرای مروارید و یاقوت است و خاک آن صحرای زعفران است  
 و نشنگاه بهشتیان زیر آن درخت است و قتی باشد که بهشتیان زیر درخت نشسته باشند  
 فرشتگان با اسپان بهشتی بیایند و بهشتیان را بگویند که خدا تیغ را تسبیح میگوید و فرات  
 که شما زیارت دیدار من بیایید پس هر بهشتی بر اسپه سوار شوند و یک صف کرده بروند چنانچه  
 گوش هر اسپه پیش گوش اسپه دیگر نباشد و اگر سیان راه درخت باشد آن درخت از جا خود  
 شود تا بهشتیان از یکدیگر جدا شوند چون فرشتگان مقام عالی رسانند بهشتیان خدا تیغ را  
 راحت گویند اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ وَإِلَيْكَ يَرْجِعُ السَّلَامُ وَكَلِّ  
 حَقٍّ الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ خدایتعالی بزران و بیکام گوید عَلَيْكُمْ السَّلَامُ وَرَحْمَتِي وَحُبِّي  
 مَرَحَبًا بَعَادَى الَّذِينَ حَفَظُوا وَصِيَّتِي وَقَضَوْا أَمْرِي بِسْمِ اللَّهِ أَنْتَ اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَكَلِّ  
 مَا عَبْدُكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ فَاذْنُ لَنَا فِي السُّجُودِ قَالَ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى إِنِّي قَدْ رَفَعْتُ  
 عَنْكُمْ مَوْنَةَ الْعِبَادَاتِ وَرِجَانِ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى إِنِّي قَدْ رَفَعْتُ  
 عَنْكُمْ مَوْنَةَ الْعِبَادَاتِ وَرِجَانِ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى إِنِّي قَدْ رَفَعْتُ  
 عَنْكُمْ مَوْنَةَ الْعِبَادَاتِ وَرِجَانِ فَيَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى إِنِّي قَدْ رَفَعْتُ



گاؤ میشود و بزرگی آفتاب مقدار شصت کاوست و شصت گانه اولینی هه هزار و شصت  
 گاؤ میشود و پستاره مقدار کوپی بزرگست نزدیک بعضی ستارگان در آسمان معلق اند بر طریق  
 قندیلها و نزدیک بعضی مرکب اند از معلق چنانچه نگینه در انگشتی و بعضی گفته اند بزرگی آفتاب  
 و ماهتاب مقدار دنیاست اگر بزرگی ایشان مقدار دنیا نباشد از تمام دنیا یک طریق دیده  
 نشود و این قول مسلمانان است نه قول بنیان در مقدسی می گوید که آفتاب در آسمان چهارم  
 است و ماهتاب در آسمان دنیاست و هم در مقدسی می گوید روایت میکند ابو عریضه از عطاء که  
 او گفت بزرگی آفتاب و ماهتاب در طول عرض هصد کاوست یعنی هشتصد که ده هزار  
 گاؤ و مکرمه میگوید که بزرگی آفتاب مقدار دنیاست و سوم حصه دنیا بزرگی ماهتاب مقدار دنیا  
 و هم در مقدسی میگوید که بزرگی پستاره مقدار دوازده کاوست در دوازده گاؤ یعنی  
 صد و چهل و چهار گاؤ میشود و امام مقاتل میگوید که یک نزدیک بعضی معلق اند در آسمان چنانچه  
 قندیلها و بعضی گفته اند که در آسمان مرکب اند نه معلق چنانچه نگینه در انگشتی و اکثریش  
 آفتاب و ماهتاب و ستارگان از نور عرش است در مقدسی میگوید که امام قلی میگوید که گفت  
 آسمان و هفت زمین بر طریق قبه است که بر زمین باشد و روایت کرد و هب سلیمان فارسی که  
 آسمان اول از زمرد سبز است و آسمان دوم از نقره است و آسمان سوم از یاقوت سرخ است  
 و آسمان از در سفید است و آسمان پنجم از زمرد سرخ است و آسمان ششم از یاقوت سبز است و آسمان  
 هفتم از نور است و لیسان میگوید بالای آسمان هفتم صحرائست از نور و بالا آن صحرا حجاب است  
 در میان آسمان و زمین پانصد سال راه است در مقدسی میگوید که میان هر آسمان نیز پانصد  
 سال راه است و بالای آسمانها عرش است و بالای عرش خدا تیغ دانده که چیت در کشتان میگوید  
 میان مشرق و مغرب نیز پانصد سال راه است و بیشتر عیایا بان و دریا است اندک دنیا آباد  
 است و بیشتر اما دانی کافران اند و مسلمانان و برگرد دنیا تاریکی است و بیشتر از تاریکی کوه  
 قافست و آن کوپی است که تمام گرد گرفته است و آن کوه از زمرد سبز است و کراهائے  
 آسمان متصل بدان کوه است و در دنیا هیچ کوه نیست که رگ آن متصل بکوه قاف نیست  
 و خدا تیغ یک فرشته زیر کوه قاف نام زد کرد و چون خدا میخواست که قوهی را پاک کند حکم

عکرمه



و چون آن فرشته زاتارگ آن کوه بجنباند چون آن فرشته کوه می جنباند ایشان پلاک می شوند  
 وزیر زمین میروند در مقدسی می گوید که خدا تعالی اول نور آفرید و از آن نور با قوت سرخ  
 آفرید از آن با قوت سرخ آب آفرید و از موج آب آسمانی آفرید و از آن آب آتش آفرید و از آن  
 آتش گشت آفرید و از آن زمین آفرید و زمین بر سنگ است و آن سنگ بر سرون گاو است آن  
 گاو بر ماهی است ماهی بر آب است و آب بر خاک است و خاک بر ریش است و ریش است  
 و دوزخ بر باد است و باد بر چیز نیست پس دنیا بر باد است و زمینیه فقیه ابو الیث و غیره  
 امام زاید میگوید روایت کرده شده است از ابن عباس رضی الله عنه که خدا تعالی اول قلم را آفرید  
 و قلم را فرمان شد که بنویس هر چه شدنی است تا روز قیامت قلم نشست بعد از قلم ماهی آفرید  
 که تمام زمین بر آن ماهی است و بعضی گفته اند پیش از آفریدن تمام عالم آب بود پس گفت  
 آب در مقامیکه کعبه جمع شد بر طریق کوه و آن روز یکشنبه بود پس بخار آب بر طریق دوزخ  
 و هوا جمع شد بر طریق کوه پس خدا تعالی آن بخار را در می سبز گردانید و از آن در آسمان آفرید  
 و روز شنبه آفتاب و ماهتاب و ستارگان آفرید پس خدا تعالی زمین را بر طریق بساط فرار کرد  
 و روز سه شنبه خدا تعالی چهار پایان خشکی و تری و برندگان آفرید و روز چهارشنبه جوها  
 و درختان آفرید و برندگان را قسمت کرد زمین بعد از آفریدن در جنبش بود و قرار نگرفت  
 پس خدا تعالی کوه را آفرید تا زمین قرار گرفت و روز پنجشنبه بهشت و دوزخ را بسا آفرید و روز  
 جمعه همت آوردم را آفرید و مقدسی می گوید که بعضی گفته اند که اول چیزی که خدا تعالی آفرید  
 عرش است و بعضی گفته اند که لوح است و بعضی گفته اند که کرسی است و بعضی گفته اند که  
 ماهی است و رقصه بخاری می گوید که پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم که اول  
 خدا تعالی نور من آفرید پیش از همه چیز تا هر سال آسمان و آن نور بقدرت  
 خدا تعالی بود پس آن نور خدا تعالی را سجده کرد و چنانچه خدا تعالی  
 تعالی خواسته است پس آن نور را چهار قسم کرد از یک قسم عرش  
 آفرید و از قسم دوم قلم آفرید و از قسم سوم بهشت آفرید و از قسم چهارم که مانده بود  
 آن را نیز چهار قسم کرد قسم اول که بزرگ و شریف بود از آن قسم پیغمبر آفرید و از قسم دوم  
 عقل آفرید و از قسم سوم شرم آفرید و از قسم چهارم معرفت خویش خدا تعالی



آفرید و بعضے ازین معنی روایت و تقدسی نیز آورده است در مدارک التنزیل میگوید که ابن عباس  
 الله عنه گفته است خدایتعالی اول زمین آفرید بعد از آن آسمان آفرید و پنجم ابن عباس گوید که خدایتعالی جوهر  
 آفرید که طول عرض و بکثر اسال راه بود و در هر اسال پس خدایتعالی بران جوهر نظر میکرد بد آن جوهر گذشت  
 و آب شد و از زمین گرفت از آن آب دو دگر فاست و در هر دو جمع شد و از آن خدایتعالی آسمان آفرید و دوم در  
 مدارک از آن آب دو دگر فاست و در هر دو جمع شد و از آن خدایتعالی آسمان آفرید و پنجم در مدارک التنزیل  
 میگوید که خدایتعالی اول و زمین آفرید و آسمان در روز دوم فاما آن زمین بطریق توهم  
 بود چون کوه بعد از آفریدن آسمان زمین را ... بطریق بساط گستر در روز ...  
 است که خدایتعالی روز دوم شب زمین را آفرید و روز ششم کوهها را  
 آفرید و روز چهار شب درختان و آب و آبادانی و خرابی آفرید و روز پنج شب آسمان آفرید و روز  
 جمعه آفتاب و ماه و ستارگان و فرشتگان آفرید و روز جمعه در آخر ساعت هفتاد و نهم آفرید  
 و قیامت نیز در آخر ساعت روز جمعه قائم شود و در کشف نیز این معنی آورده است در مدارک  
 که ابن عباس گفت که پیغمبر گفت علیه السلام خدایتعالی ده فرشته نام زد کرد و دست تاه که نام این  
 درود فرستد آن فرشتگان او را دعا کنند و بگویند که خدایتعالی ترا بیاورد چون این ده فرشته  
 این دعا کنند خدایتعالی و فرشتگان آمین گویند و هر که از شنیدن نام من بر من درود بفرستد این  
 ده فرشته او را دعا بکنند و بگویند که خدایتعالی ترا بیاورد چون این ده فرشته او را  
 دعا بکنند خدایتعالی و فرشتگان آمین گویند و درود بر پیغمبر علیه السلام نزدیک نام طحا  
 یکبار در تمام عمر واجبست و نزدیک نام کرخی هر بار که نام پیغمبر بشنود درود واجب شود فتوی  
 برین قول است در تفسیر عمده گوید که پیغمبر گفت علیه السلام که خدایتعالی فرشتگان فرمان داده است  
 که ایشان در تمام عالم سیاحت کنند و سلام من بر امت من بربسانند در حدیث آمده است هر که یکبار  
 من یکبار درود بفرستد خدایتعالی بروی ده بار درود بفرستد و هر که بر من ده بار  
 درود بفرستد خدایتعالی بروی صد بار درود بفرستد و هر که بر من صد بار درود بفرستد  
 خدا س تعالی بروی هزار بار درود بفرستد و بنویسد خدایتعالی میان  
 دو ابروی او براتے از آتش دوزخ و براتے از نفاق او در روز قیامت او را مرتبه  
 چهل و نهم میگردد یعنی سجد قیامت و اهل هر شیء و خلاصه ۱۲ خط سیاحت یکبار اول حله چهل و نهم و دنیا  
 رختن بر زمین ۱۲ غایت اللغات



شہیدان و بہادر دارک التَّنَزُّلِ ہے گوید توبہ بہتر آدم بہ برکت این دعا قبول شدہ بود رَتَبًا  
 ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ ابن عباس رضی اللہ عنہما گوید  
 کہ بہتر آدم علیہ السلام سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ  
 وَلَا إِلَهَ غَيْرُكَ اِنِّیْ ظَلَمْتُ نَفْسِیْ فَاغْفِرْ لِیْ ذُنُوبِیْ فَإِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ  
 إِلَّا أَنْتَ خواند برکت این دعا توبہ بہتر آدم قبول شد و ہم ابن عباس رضی اللہ عنہما میگوید  
 بہتر آدم گفت یا رب تو مرا بید قدرت خود آفریدی فرمان شد آرے باز بہتر آدم  
 گفت یا رب تو در تن من جان بقدرت خود در آوردی فرمان شد آرے باز بہتر  
 آدم گفت یا رب اثر رحمت تو غالب است بر اثر خشم تو فرمان شد آرے  
 باز بہتر آدم گفت یا رب تو مرا بکرم خود در بہشت فرستادی فرمان شد آری باز بہتر  
 آدم گفت یا رب مرا سبب چه از بہشت بیرون آوردی فرمان شد سبب نیکو بفرمان  
 کردی و دانہ گندم خوردی باز بہتر آدم گفت یا رب اگر باز توبہ کنم باز مرا در بہشت فرستی فرمان  
 شد آرے چون بہتر آدم اینچنین مناجات کرد بار خدایے توبہ بہتر آدم قبول کرد و فرمود ہمیشہ  
 میگوید بہتر آدم گفت یا رب بحرمت محمد رسول اللہ مرا بیا مر خدایتعالیٰ بہتر آدم را آمرزید و  
 توبہ او قبول کرد و فاما در کفایہ شعبی میگوید بہتر آدم سیصد سال گریست بعد از ان توبہ قبول  
 کرد و فاما در منہاج العابدین میگوید کہ بہتر آدم دویست سال گریست بعد از ان توبہ قبول شد  
 و در دارک التَّنَزُّلِ ہے گوید کہ پیغمبر گفت صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ وقت خفتن سے بار شہید اللہ  
 اِنَّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰئِكَةُ وَاُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ  
 الْحَكِيمُ اِنَّ الدِّیْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ بخواند خدایتعالیٰ ازین خواندن ہفتاد و ہزار مرتبہ  
 بیا فرمید تا روز قیامت بجهت او آمرزش خواند و ترجمہ تفسیر نیز حدیث میں مقدار آورده  
 است فاما در دارک التَّنَزُّلِ ہے گوید ہر کہ بعد ازین آیت و عانیر بخواند اِنَّا اَشْهَدُ بِمَا  
 شَهِدَ اللّٰهُ بِهِ وَاَسْتَوْدِعُ اللّٰهُ هٰذِهِ الشَّہَادَةَ وَهِيَ لِيْ وَرَبِّیْ عِنْدَ اللّٰهِ شَہَادَۃٌ  
 تعالیٰ روز قیامت بگوید کہ بندہ مرا نزد یک من عہد بست و من سزاوار تویم کہ بربندہ خود را نگاه  
 دارم پس خدایتعالیٰ فرمان دہد کہ بندہ مرا در بہشت و آری برکت خواندن این آیت و این دعا



و در مدارک التنزیل می گوید مردی در بستر خود غلطیده بود ناگاه نظر او بر ستارگان بر آسمان  
 افتاد و بگوید اَشْهَدُ اَنْ لَكَ رَبًّا وَخَالِقًا اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِيْ خَدَائِكَ فَظَرَمْتَ  
 بروی کتف و تمام گناه او بیامرزد و پیغمبر گفت علیه السلام که هیچ عبادت نمی کند تا آنکه  
 امام جعفر صادق رحمه الله علیه میگوید هر کرا همه پیش آید پنج بار رتبا گوید هر چه از خداست  
 بخواند بیاید و از هر چه او را ترس باشد خدا تعالی او را امین گرداند پیغمبر گفت علیه السلام  
 هر که سه آیت از اول سوره انعام بعد از صبح صادق بخواند خدا تعالی هفتاد هزار فرشته  
 را نامزد او کند تا او را از همه بلاهای نیکه دارد و وفراوان دهد تا آنکه تا بنام او آن مقدار ثواب  
 بنویسد که تمام فرشتگان تا روز قیامت می نویسند و این سه آیت نیست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ  
 الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمٰتِ النُّوْرَ ثُمَّ الَّذِیْنَ  
 کَفَرُوْا اَوْ بِهِنَّ یَعْدِلُوْنَ هُوَ الَّذِیْ خَلَقَکُمْ مِنْ طِیْنٍ ثُمَّ قَضٰۤی اَجَلًا وَاَجَلَ مُّسَمًّی  
 عِنْدَہٗ ثُمَّ اَنْتُمْ تَمُرُّوْنَ هُوَ اللّٰهُ فِی السَّمٰوٰتِ وَفِی الْاَرْضِ یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَجَهْرَکُمْ  
 وَیَعْلَمُ مَا تَکْسِبُوْنَ و در مدارک میگوید که ابن عباس رضی الله عنه گفته است کسی که آیتی نزدیک  
 من برای ستیج شدن دعا بهتر از این آیه نیست بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ قُلِ اللّٰهُمَّ فَاطِرَ  
 السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ عَالِمِ الْغَیْبِ وَ الشَّہَادَةِ اَنْتَ تَحْكُمُ بَیْنَ عِبَادِکَ فِیْمَا کَانُوْا فِیْہِ  
 یُخْتَلِفُوْنَ و هم در مدارک میگوید فرشتگان که گرد عرش صفت کرده اند تسبیح ایشان نیست  
 سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ و نزدیک بعضی  
 تسبیح ایشان سُبُّوْحٌ قَدْ وُسِّی رَبُّنَا وَرَبُّ الْمَلَائِکَةِ وَالرُّوْحِ هُست ابن عباس  
 رضی الله عنه می گوید اسم اعظم خدا را می بینم در شریعت الاسلام  
 می گوید اگر دشمنان می خواستند شب خون زنند هم باید گفت تا ایشان ظفر  
 نیابند و در مدارک التنزیل می گوید یهودان با کافران چون جنگ می  
 کردند این دعا می خواندند اَللّٰهُمَّ اَنْصِرْنِیْ بِالنَّبِیِّ الْمُبْعُوْثِ فِیْ اَخِرِ الزَّمٰنِ اَللّٰهُ  
 یُجِدُ نَفْثَہٗ فِی التَّوْرٰتِ تا بרכת این دعا بر کافران ظفر می یافتند  
 در تفسیر آیه یَسْبِیْہِمْ بِحَمْدِ رَبِّکَ بِالْعِشْرِ وَالْاَبْکَارِ می گوید نزدیک بعضی



معنی این آیت نیست کہ پیغمبر علیہ السلام را فرمان می شد کہ دائم سبحان و سجده بگوید و روایت میکند ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ کہ دوست خود را پرسیدم یعنی پیغمبر علیہ السلام را کہ نام بزرگ تہ ذاتعالی کد است پیغمبر علیہ السلام گفت بر تو باد بخیر سورہ حشر کہ بسیار بخوانی کُواَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَآئِيْهِ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُضَوِّبَهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الَّذِي الرَّحِيمُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمُ الْعَزِيزُ الْحَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

باز پرسیدم پیغمبر علیہ السلام سہ بار مرا بہین جواب داد پیغمبر علیہ السلام فرمود ہر کہ و مَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ بِمَا تَدْعَاهُ تَعَالَىٰ اور از شبہات دنیا و از سختی جان کندن و از سختی قیامت نگاہ دار و پیغمبر علیہ السلام من آیت بیاموزم ہر کہ این آیت بہر طبعی کہ بخواند اورا بسندہ باشد یعنی و مَن يَتَّقِ اللَّهَ آخِرِین سخن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم چند کثرت کر کرد روایت کردہ اند کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را کافران اسیر کردند و دعوت بر پیغمبر علیہ السلام آمد و قصد اسیر گفت پیغمبر گفت تو فوراً تو لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم بسیار بگوید ایشان چند روز گفتند ناگاہ پسر ایشان رسید و صد اشتراک را فرمان نیز آورد و نام سدی سے گوید رحمۃ اللہ علیہ اسم عظم یعنی نام بزرگ خدا سے تعالیٰ کہ معصیت و در تفسیر آیت لَا یَمْلِکُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا سے گوید کہ در حدیث آمد ہر کہ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدًا رَّسُولُ اللَّهِ بگوید اورا نزدیک خدا سے تعالیٰ عہدے باشد پس او شفاعت مسلمانان روز قیامت تواند کرد و روایت کرد ابن عباس رضی اللہ عنہ از پیغمبر علیہ السلام کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم باران اکہ پیچکس از شما عاجز نیست از کسی کہ نزدیک خدا سے تعالیٰ اورا عہد سے بگوید باشد باران گفتند چون است آن عہد پیغمبر گفت علیہ السلام ہر کہ بابد او اولی و شبانگاہ

لہ کرت بفتح اول و تہدیر رہے نویت و بار چنانکہ سہ کثرت بمعنی سہ بار ۱۲ غ



اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ إِنِّي  
 أَتَعَاهِدُ إِلَيْكَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بِأَنِّي أَشْهَدُكَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَكَ  
 لَا شَرِيكَ لَكَ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَنَبِيُّكَ فَلَا تُكَلِّبْنِي إِلَى نَفْسٍ  
 تَقْذِرُنِي إِلَى الشَّرِّ وَتَبَاعِدُنِي مِنَ الْخَيْرِ فَإِنِّي لَا أَتُفِي إِلَّا بِرَحْمَتِكَ وَاجْعَلْ  
 لِي عَهْدًا حَتَّى تُوَفِّيَهُ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَإِنَّكَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ  
 بگوید فرمان خداست تا این و عابد و سید و وزیر عرش بنده چون روز  
 قیامت شود ندانم و در روز قیامت که کجا اندکسان که نزدیک خداست تعالی  
 عهد دارند تا امر و زایشان در بهشت روند و رحمه تفسیر و مدارک میگوید  
 که چون کافران مهتر ابراهیم را آتش افروختند بحدیکه برندگان در هوا از گرمی آتش  
 سوخته شدند مهتر ابراهیم را تحت بند باطوق در پله منجنیق نشانند و خواستند  
 که در آن آتش اندازند در آن محل مهتر جبرائیل بر مهتر ابراهیم میگفت چیزی حاجت داری  
 مهتر ابراهیم گفت که شما حاجت ندارم مهتر جبرائیل گفت از خدا تعالی بخواه مهتر ابراهیم گفت که  
 خدا تعالی عالم میباید پس حاجت چه خواهم چون مهتر ابراهیم را در آتش انداختند آتش بیج چیز  
 از مهتر ابراهیم نسوخت مگر تحت بند و طوق مهتر ابراهیم آن زمان را این دعا را بخواند **بِسْمِ اللَّهِ**  
**نِعْمَ الْوَكِيلُ** ابن عباس رضی الله تعالی عنه میگوید مهتر ابراهیم از برکت خواندن این دعا سلامت  
 ماند و آتش را فرمان شد که از آتش سر و شو تا ابراهیم سلامت ماند و اچنان سر و شو که  
 ابراهیم از سردی بپاک شود اگر این فرمان نشد از غایت سردی مهتر ابراهیم  
 بپاک شد و در مدارک و رحمه میگوید چون ماهی در دریا مهتر لویس علیه السلام فرو برد  
 مهتر لویس پیغمبر علیه السلام این آیت را بخواند **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ**  
**مِنَ الظَّالِمِينَ** و در حدیث آمده است هر کس این دعا را بخواند خدا تعالی  
 دعا را او مستجاب گرداند و هر حاجتی که خواهد از خداست تعالی روا شود  
 و رحمه میگوید هر کس با انواع رحمت مبتلا شده بود این مسطور رضی الله عنه  
 در گوش او این آیت خواندنی الحال صحت یافت اینست **أَفْحَسَبُكُمْ أَنَّكُمْ عَبِيدُكُمْ**  
 و رحمه میگوید هر کس این دعا را بخواند که بر وقت رفتن بر بایستد از غیث



وَأَتَكُمُ الْيَنَّا لَا تُرْجِعُونَ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ  
وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ  
الْكَافِرُونَ وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ودر بارک و عمده  
می گوید که چون فرعون بالشکرای خود تعاقب مہتموسے کروستہ فرعون  
ہفتاد لکھ بود و قوم مہتموسے علیہ السلام ششصد و ہفتاد ہزار بود ایشان را  
در پای قلزم پیش آمد و فرعون بالشکر خود نزدیک شد چون نظر قوم مہتموسے علیہ السلام  
بر لشکر فرعون افتاد قوم مہتموسے علیہ السلام گفتند دشمنان یار سیدند و در یار ایشان مہتموسے  
موسوی علیہ السلام گفت دشمن مقهور خواهد شد مہتموسے عصای بر در یازد و در در یازد و از دہ  
پیدا شد مہتموسے با دوازده فرق خود از در یازد شد مہتموسے در حال این دعا بخواند یا مَنْ  
كَانَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ الْكَائِنُ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ وَلِلَّهِ كُلُّ شَيْءٍ اجْعَلْ لَنَا خُرْجًا  
لشکر فرعون چون در تعاقب موسوی علیہ السلام در در یازد تمام غرق شدند پس ہر کہ گویند بار  
در اجل یا در حوادث دیگر اثر است خطا گفته باشد زیرا کہ لشکر یارے فرعون بسیار بودند کہ یک  
روز غرق شدند اگر چه طالع ہمہ یکے نبود و ہمہ طالع نامختلف داشتند روایت کرده اند از  
امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ ہر کہ دوست دارد کہ روز قیامت و انوار کمال و سید باید کہ  
چون از مجلس سجیز و آخر سخن وی کیار این آیت باشد سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ  
وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ورتلیم و اذ کو و اللہ ذکوا کثیرا  
می گوید کہ بسیار بگویند کہ خدا تعالی عزوجل را تسبیح خدا تعالی اول روز و آخر روز تمام  
مقاتل سے گوید کہ مراد از تسبیح سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ  
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ است و در حدیث آمدہ است کہ ذکر  
خدا سے تعالیٰ چند ان بگویند کہ خلق گویند کہ این محبوب است و در حدیث دیگر آمدہ است  
کہ آفتاب ہر چیز سے را روشن کنندہ است و روشن کنندہ دل ذکر خدا تسبیح است و در حدیث دیگر آمدہ  
است کہ ہر کہ دوست دارد کہ تمام نعمتہا بہشت بیاید باید کہ ذکر خدا تسبیح بسیار بگوید و این حدیثہا  
از تفسیر عمدہ است فاما در بارک میگوید کہ سلیمان رضی اللہ عنہ میگوید کہ ذکر خدا تعالیٰ بزرگ  
لہ تعاقب پس گر خیمہ فرق ۱۲۵۰ اجل و فحش نہایت زبان عمر و مدت و مہلت و وقت دای قرعہ از سید



و بهتر است از همه چیز یا پیغمبر گفت یاران آنکه من شما را با موزم بهترین اعمال شما و پاکیزه ترین  
اعمال شما و بلندترین اعمال شما و بهتر از دادن زر و نقره در راه خدا و بهتر از آنکه کافران  
را در راه خدا بکشید و خود را در راه خدا بکشید بکشاید یاران گفتند یا رسول الله آن  
اعمال کدام است پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم آن عمل که بهتر است از همه چیز یا ذکر خدا و بیجا  
است و روایت کرد ابن عباس رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم هر که این سه آیت  
فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَغَشِيَا وَحِينَ  
تُظْهِرُونَ النَّجْمَ الْأَن ثِيَّ مِنَ الْمَلِئَةِ وَيُخْرِجُ الْمَيْتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ  
كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ وَآخِرُ سوره و الصافات یعنی سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا  
يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بعد  
هر نماز سه یکبار بخواند نام او آن مقدار نیکی بخواید که ستارگان آسمان و قطرات  
باران و برگ و رختان و برگ بیابان باشد و آن مقدار حروف که درین آیه است پس  
بعد هر مرتبه در هر گانه نیکی او را بدهند و پیغمبر گفت علیه السلام هر که وقت صبح صادق  
فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ لَا یَسْجُدُونَ  
ثواب هر روز و هر چیز که از وی فوت شده باشد آن روز هر که این آیت را شب بخواند او باید هر  
روز و هر چیز که از وی آن شب فوت شود در درارک و تفسیر عده بگوید که چون بقیس یک  
گاو از متهر سلیمان علیه السلام با سپاهی با دوارد ده هزار ملوک بیرون آمد با هر ملوکی یاران هزار را  
پورند و بقیس یک گاو از متهر سلیمان علیه السلام فرو داد و تخت او و مفتحه حجره و برین بود و متهر سلیمان  
در شام بود و صفت تخت بقیس از بد بشتید متهر سلیمان علیه السلام گفت کسی باشد که تخت  
بقیس برین بیارد پیش از آنکه بقیس یک گاو مسلم شده بیاید عفریته از میان بران گفت من  
تخت بقیس بیارم پیش از آنکه شما از مجلس حکم برخیزید متهر سلیمان گفت پیش از آن میخواهم دیر کردی زیر  
متهر سلیمان آصف بن برخیا گفت که من تخت بقیس را بیارم پیش از آنکه تو یک بر یک زنی  
زیر آنکه بر آصف دعا می بود که در آن اسم اعظم خدا بگوید که بخواند بکت این اسم  
اعظم بر آید و آن دعا نیست یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و الاکرام یا الهنا و اله کل شیء



وَاحِدَ الْآلَاءِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا ذَ الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ چون این دعا آصف برخیا خواند زمین شکافت  
و تخت باقیس پیش مهتر سلیمان حاضر شد و در مدارک میگوید که قریشان ده هزار جسته  
و غطفان و قریظه و نفیرا با هزار مالش که جمع شدند و درستان می گوید که ایشان  
هزاره هزار بودند و لشکر پیغمبر علیه السلام سه هزار یاران چون بسیاری کافران  
دیدند گفتند یا رسول الله دلهاست ما تا بگاورسیده است چیزیست که آن بخوانیم تا  
برکت آن دلهای را خدا تعالی قوت دهد و بر کافران ظفر بایم پیغمبر گفت علیه السلام بگوید بسم الله  
الْوَحْدَنِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ اسْتَوْعِدْنَا وَآمِنْ رَدِّ عَارِتْنَا وَارْتَقِمْ آتِ عَلَيْنَا مَطْلَقَ  
الطَّيْرِ و در مدارک میگوید که مهتر سلیمان علیه السلام معنی زبان هر مرغان دانستی وقتی فاخته آواز  
کرد مهتر سلیمان هم گفت این فاخته که آواز کرد و میگوید کاشکے خلق آفریده نشدند و طاووس فریاد کرد  
مهتر سلیمان گفت این طاووس میگوید هر چه کنی جزای آن بیایی اگر نیک کنی جزای نیکایی و اگر بد  
کنی جزای بدی بیایی بگوید فریاد کرد و مهتر سلیمان گفت که میگوید که گناه کاران آفرینش از خداست  
تعالی بخوابید و خطافات فریاد کرد یعنی فراشتک مهتر سلیمان هم گفتند این است گوید که پیش  
فرستید اعمال نیک تا جزای آن بیاید و اگر نه افسوس فاخته ندارد و زخم یعنی مزار  
خوار فریاد کرد و مهتر سلیمان هم گفت که میگوید سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى اَعْلَاءَ السَّمَاوَاتِ وَتَعَالَى فَرَادُكَ  
مهتر سلیمان گفت که میگوید که هر که خاموش باشد سلامت ماند و خروس فریاد کرد و مهتر سلیمان گفت که  
میگوید خدا تعالی را یاد کنید ای غافلان که گرس فریاد کرد و مهتر سلیمان گفت میگوید ای فرزندان آدم که  
مقدار سالهاست که میخواهی فاما آخر موت است و عقاب فریاد کرد و مهتر سلیمان گفت که میگوید ای  
کسی است که از مردمان دور باشد و غوک فریاد کرد و مهتر سلیمان گفت که میگوید سُبْحَانَ رَبِّيَ  
الْعَلِيِّ و در مدارک میگوید که اشکریا سه مهتر سلیمان صد گاو و صد گاو فرو آمدی یعنی ده گاو و صد گاو  
ده هزار بار صد گاو و اشکریا و میان بود و همین مقدار لشکر پریان بودی و همین مقدار لشکر جبار پریان و مهتر  
سلیمان هزار خانه از شیشه بود بر چوب در آنجا نه مهتر سلیمان را سی صد زن و سیصد بچه بود و بسیار چتران  
از زر و نقره بود در یک گاو پریان بساط برای مهتر سلیمان یافته بودند و تخت مهتر سلیمان از زر و نقره  
بود و زیان آن بساط می نهادند و مهتر سلیمان بر آن تخت نشستی و گرد آن تخت ششصد هزار

سه خطافات باضم و تشدید طائر که در عرف آن بابین گویند ۱۲۶



کرسی بیست نشین لکھ زر و نقره می انداختند پیغمبر آن بر کرسی زر می نشستند و عالمان بر کرسی نقره می نشستند و بر گرد پیغمبر آن و عالمان آدمیان دیگر بودند و بر گرد آدمیان پریان و دیوان می بودند و پرنده گان بر تخت مهتر سلیمان با پرهای صاف میزدند تا آفتاب بر مهتر سلیمان علیه السلام نیفتد باد صبا تخت را بر دوشی بآید و یک ماه راه بر روی و شبانگاه یک ماه را باز آوردی و بدست رافران دادی تا آن تخت را بر دار و و با وساکن آن تخت را روان کردی و هر چه کسی سخن کردی باد آنرا در گوش مهتر سلیمان علیه السلام رسانیدی وقتی مهتر سلیمان علیه السلام جای بگذاشت مرد گفت خدا تعالی چه ملکی بزرگ داده است آل مهتر داود را یعنی مهتر سلیمان را این سخن باد و در گوش مهتر سلیمان رسانید مهتر سلیمان از تخت فرود آمد و نزدیک آن مرد رفت و گفت که آرزوی چیزیست بناید کرد که مقدور آن نباشد پس سلیمان علیه السلام گفت اگر خدا تعالی یک شبیج از بنده قبول کرد بهتر ازین ملکی باشد که آل داود داده است و بعضی گفته که آن اساطیر بیان بحجت داود علیه السلام یافته چهار گاو و در چهار گاو بود از زر و نقره و آن مفضل سجوا بر بود که دیوان بحجت مهتر سلیمان از دریا آورده بودند و تخت مهتر سلیمان از زر و نقره بود یک گاو و در چهار گاو بود و در مدارک التفریل می گوید که پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم بعد چند گاه قومی پیدا شود که در دعاء ایشان از حد بگذرند بنده است مردم را که این دعا بخوانند اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ وَمَا قَرَّبَ إِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ وَفِعْلٍ وَاعْتِقَادٍ وَاعْوُذُ بِكَ مِنَ النَّارِ وَمَا قَرَّبَ إِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ فِعْلٍ وَاعْتِقَادٍ روایت کرده اند که مهتر یعقوب صلوة الله علیه وقتی ملک الموت را در خواب دید و پرسید که ای ملک الموت جان یوسف قبض کردی یا نه ملک الموت گفت که من جان یوسف قبض نکرده ام بخدا نیکه او زنده است و را طلب کن این دعا بخوان يَا ذَا الْعَرْشِ الدَّائِمِ الَّذِي لَا يَنْقُطُ مَعْرُوفُهُ أَبَدًا وَلَا يَخْصُصُهُ غَيْرُ فَرْجٍ عَيْنِي روایت کرده اند که محمد سماک را سخت زحمتی حادث شد و خلق بر طبیب نصرانی و انا میرفتند تا برای او از طبیب علاج رسانیدند ایشان را مروی خوروی و خوشخوئی پیش آمد و گفت کجا میروید ایشان گفتند بر فلان نصرانی طبیب رویم تا برای محمد سماک علاج بگویند آن مرد گفت سبحان الله بر ای دوست خدا علاج از دشمن خدا میخواهی باز گردید و بر محمد سماک بگویند که دست خود را بجا در دهنه و این آیت بخوان

عنه صیاف فتح و کسر باد که از طرف مشرق وزد و بعضی گفته اند باد مشرق که در ایام بهار وزد و غرضه سماک کسر اول نام شماره و آن منزل چهاردهم است و بفتح اول و تشدید میم نیز انداز ۱۲ غیبات اللغات







فرشته فرو آمد پس پیغمبر علیه السلام یک کف خاک بر دست مبارک گرفت و جانب کافران  
 انداخت و گفت **إِنَّمَا تَحْتَمِلُونَ مَوَازِیْتَ الْكَفْبَةِ** یعنی شکستید ای کافران بخدای کعبه که بر کافران  
 شکستید و آن زبان پیغمبر علیه السلام این دعا میخواند **اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَالْبُيُوتُ الْمُسْكِيَّةُ**  
**وَأَنْتَ الْمُسْتَغَاثُ** و همین دعاست که هرگز و سبب علیه السلام در وقت گذشتن دریا میخواند  
 در تفسیر مدارک می گوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم شهادت جنگ با کافران کرده بود و  
 در بستان فقیه ابواللیث میگوید که مکرده است دور کردن موی اندام در حالت جنابت روایت  
 کرد خالد که پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم هر که در جنابت موی از اندام خود دور کند روز قیامت  
 هر موی با او دعوی کند و بگوید که اے بار خدا یا پر سر این بنده را از سبب چه بار  
 ضائع کرد و از آن شسته از خود دور کرد و در کفایه شعبی می گوید هر که خمر خورده است  
 پیش از توبه نفل کند بد رستگاری او در گور خوک شود و این حدیث را بسیار از یاران رسول  
 صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند و در حقائق مسلم میگوید که در دوزخ چاه است که زنا  
 کنندگان را در آن چاه عذاب کنند اگر در آن چاه باز کنند از گرمی آتچاه دوزخ آتش و خسته شود و روز  
 قیامت چون مرد زانی را بر انگیزند میان دو چشم او فرجی باشد همچون فرج زنان و زنیکه زنا کرده است  
 روز قیامت در میان دو چشمان او آلت مردان باشد از آن آلت و از آن فرج خونی و ریزی  
 بچکد که اگر قطره از آن در دنیا افتد تمام دنیا گندیده شود و در کفایه شعبی میگوید اگر مردی نفل کند که  
 توبه نکرده بود و لو اطلت کننده بود و در روز قیامت هر دو را بر انگیزند و نفس او بر حال او بر طریقی  
 سگان باشد و از گندگی خون و ریم که از ایشان چکه تمام خلق روز محشر در حیرت باشند از تمام  
 خلق آسمان و زمین و از اهل محشر بر ایشان لعنت کند روایت کرد عبد الله بن عباس که چون  
 زانی پیش از توبه نفل کند روز قیامت عورتی که با او زنا کرده باشد برگردان آتش و سوز شود  
 و از فرج زن و از آلت مرد خون و ریم چکد که تمام خلق در گندگی آن حیران شوند و تمام بر ایشان  
 لعنت کند و رقیوت القلوب می گوید هر که بعد از نماز شام و در کعبه نماز جنت الفردوس  
 بگذارد و بخواند در رکعت اول یکبار بعد از فاتحه ده آیت از سوره بقره **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**  
**الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا إِنَّكَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ**  
 سه لعنت بالفتح نفرین و باضم که مروج و لعنت کند و باضم و فتح تین آنکه مروج لعنت کند و باضم







باب بیست و یکم در بیان نماز بارگشت و نفل	صفحه ۸۰	باب بیست و دوم در بیان نماز تراویح - ۴	صفحه ۸۵
باب بیست و چهارم در بیان سجده سهو	۸۶	باب بیست و پنجم در بیان نماز رخصتی -	۹۰
باب بیست و ششم در بیان سجده تلاوت	۹۲	باب بیست و هفتم در بیان نماز مسافر	۹۶
باب بیست و هشتم در نماز جمعه	۱۰۲	باب بیست و نهم در بیان نماز کسوف	۱۰۸
باب سی و یکم در بیان نماز خوف	۱۰۹	باب سی و یکم در بیان نماز خوف	۱۱۰
باب سی و دوم در بیان نماز خیاره	۱۱۱	باب سی و سوم در بیان سوال گور و کیفیت آن	۱۲۱
باب سی و چهارم در بیان زکوة نال دادن	۱۳۲	باب سی و پنجم در بیان زکوة شتران	۱۳۵
باب سی و ششم در بیان زکوة اگله و اسب و شتر	۱۳۶	باب سی و هفتم در بیان زکوة گوسفندان و میشان	۱۳۶
باب سی و هشتم در بیان زکوة اسبان	=	باب سی و نهم در بیان زکوة نقره	۱۳۸
باب چهل و یکم در بیان زکوة زر	۱۳۸	باب چهل و یکم در بیان محله دادن زکوة	۱۳۹
باب چهل و دوم در بیان صدقه عیدین دادن	۱۴۲	باب چهل و سوم در بیان احکام کان	۱۴۵
باب چهل و چهارم در بیان احکام گنج	۱۴۵	باب چهل و پنجم در بیان احکام روزه	۱۴۷
باب چهل و ششم در بیان میان زمین و آسمان	۱۴۸	باب چهل و هفتم در بیان ماه شوال	۱۴۹
باب چهل و هشتم در بیان روزهای مستحب	۱۵۰	باب چهل و نهم در بیان نشکسته روزها و مکروه آنچه بدین	۱۵۱
روز نهار شک و روزه ایام بهیض		باب پنجاهم در بیان ثواب علم خواندن	۱۶۸
باب پنجاه و یکم در بیان احکام عیدین	۱۶۹	باب پنجاه و دوم در بیان تکبیر نماز شرق	۱۷۵
باب پنجاه و سوم در بیان سائل حج	۱۷۶	باب پنجاه و چهارم در بیان متفرقات	۱۷۷
تمت ۱۸۰ باب پنجاه و پنجم در بیان تسبیحات و دعا بالخير			



مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا لِلَّهِ

الحمد لله وللمتة که این کتاب جواب فتاویٰ لسانی موسوم به



خسبائش خاوندین متین حاجی چراغ الدین سراج دین تاجران کتب بازار کشمیری

در محکمہ دیوبند کتب خانہ لسانی

اطلااح - کتاب مذکور کتب علم دینی لسانی قراآن مجید نظامیہ حاشیہ نقد و حمل مؤرخ آذربخرف مؤمنین لسانی و غیره در دوکان حاجی چراغ الدین سراج الدین تاجران کتب بازار کشمیری



# آغاز دفتر مجمع خانی

## بسم الله الرحمن الرحيم

حمد سجد مر محمود را که هدایت حمد او حاد را بمقام محمود رسانید و عارف از معرفت تمت آن باقی بجز معرفت  
گردانید که حمد احمد الانبیاء والمرسلین قال لا اخصه ثناءً علیک انت کما انتنیت علی انفسک  
صلی الله تعالی علیه وعلی آله اجمعین و شکر سجد مر مشکوری را که سعی جمیل عباد را بانعام عمیم با تمام نعمت  
مشکور گردانیده است و نبات قدیم قاصد را بمقصود رسانیده و وسیله ای که چون جن و انسان  
در بدو آفرینش از کتم عدم بصفت خود در حیر وجود برای عبادت خود پیدا آورده و وَمَا  
خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِعِبَادٍ وَتَمَّ امر ایشان بعبادت آخرت استقامت بعبادت  
احکام شرع محکم کرد که امر نبیه علیه الصلوٰۃ والسلام و قال الله تعالی فاستقم کَمَا  
أُمِرْتَ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ جل جلاله و عم نواله و تحت فراوان بر سید المرسلین  
الاولین و الآخرین و درود بی پایان بر خاتم انبیاء و مرسلین صلوٰۃ الله و سلامه علیهم اجمعین  
بنی که گویند به طفیل او موجود شد کما قال النبی صلی الله علیه و سلم حالیا عن الله اعلام لولاه  
لَمَا أَظْهَرْتُ رَبِّي بَنِي سَمِيت محمد گر نبود که کس نبودی و نبود که هر دو عالم را وجود  
و رسول که کمال بن احمدی و تمام نعمت سروری را با و داده بود چنانچه در کلام و فرقان حمید خود  
خبر داده الیوم اكملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی فرمود صاحب دین است  
که الفقر فخری بیان دولت اوست و بلند است لانتی که مازاغ البصر و ما طغی نشان است او



شعر له هم لا منتهی لکبارها + وهمة الصغری اجل من الدهر +  
 شعر لک العلی بکماله + کشف الدجی بجماله + حسنت جمیع خصاله + صلوا علیه و  
 اله + وسلموا یا قوم بل صلوا علی صد الامین مصطفی ما جاء الراحه للعالمین صل الله  
 علیه وعلی اله واصحابه اجمعین سلام هو اید برعلای عالی درجه که آیه الذین اوتوا العلم دوجا  
 در شان ایشان است و صلحای عالی مرتبه ان المتقین فی جنات و هم فی مقعد صد عند ملیک  
 مقتد و نشان ایشان و اعلی میبایست که چون نظر ایشان از راه دیگر بدو حال بر قول باری متعال  
 اکهل لستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون اما و حق جل علاه دیده بصیرت ایشان بعین عنایت  
 کشاده از خواب غفلت بر حسته و کمر جد و جهد بیدل محمود در طلب علم محکم بر بسته و دیده بیدار و دین  
 هشیار در طلب مرام چنان قیام نمودند که سواد شب مطالع و مناظره سر سره ختم خود ساخته و جوامع ساطع  
 محیط عبادات و معاملات چون بیاصل و زر روشن مبرمن پرداخته و اعلام عالی علم از اعلی علین  
 گردانیده اند قال عائشه نشأ یقظ ذالک یتقسم المعالی + و من طلب العلی یخر الثیالی + یروم  
 العز ثم یقوم لیل + یغوص البحر من طلب الالی + در مقام خنباط و اجتهاد وی بقیامی سازند  
 که خود را در درجه علماء امتی کا بنیاء بنی اسرائیل مندرج گردانیدند و چون آخر کار و تمه وصال بر علم  
 سلطان ملک نبوت و والی ولایت نصرت صلی الله علیه وسلم الناس کلهم مع الا العالمون  
 و کلهم نائمون الا العاملون و العاملون کلهم مغرورون الا المخلصون  
 و قوف یا خند و رایات علم در ایات را ولایت عمل با خلاص بر داختند و بر سر رقب ملک الملوک  
 عز سلطانه فی مقعد صد عند ملیک مقتدر جای یافتند در قضا الله و ایا که اجمعین و الحمد لله رب  
 العالمین متابعد میگوید در عاگوی مسلمانان از خاص و عوام کمال کریم ناگوری عفر الله له و الوالدیه و  
 احسن الیها و الیه جمیع الانام و چون از کتابت عبارت مجموعه خانی عین المعانی که جامع المسلمانیست فارغ  
 شدم اهل زمانه از علماء و فقهای کبار و فضلا و اساتذه و تلامذه نامدار که در مذہب لغمانی در تحقیق مسائل  
 البوصیقه ثانی اند تلقی نمودند و هر یک جمیعاً و فرداً بیک زبان استودند بقول خوش ترقی و تعالی فرمودند ان  
 ضیف بزبان اوسان مقال جمیع حوال مسکیت ما التی و ما لحد و ما الذیاب و ما شجه فاما ان علما

در ترجمه بر او تمناست که غایت بر اکلان تمنا او و تمناست از که غرضت کلمات از زبان بکله ترجمه رسیده آنحضرت کمال خود و در اوقات  
 را بر دست خال خود در کتب تمناست که غایت بر اکلان تمنا او و تمناست از که غرضت کلمات از زبان بکله ترجمه رسیده آنحضرت کمال خود و در اوقات  
 مصطفی نبی است که رحمت عالمیاست بکله ترجمه بقدر رخت نمیت بشود در ترجمه و کیکه طبع کند لینه ای را بیدار باشد بشما الحلیت میکند و در

که ترجمه بر او تمناست که غایت بر اکلان تمنا او و تمناست از که غرضت کلمات از زبان بکله ترجمه رسیده آنحضرت کمال خود و در اوقات  
 را بر دست خال خود در کتب تمناست که غایت بر اکلان تمنا او و تمناست از که غرضت کلمات از زبان بکله ترجمه رسیده آنحضرت کمال خود و در اوقات  
 مصطفی نبی است که رحمت عالمیاست بکله ترجمه بقدر رخت نمیت بشود در ترجمه و کیکه طبع کند لینه ای را بیدار باشد بشما الحلیت میکند و در



عصر که محل و مرتبه احتمال معانی و استنباط مسابانی دارند بقای ایشان فضل من الله رب العالمین و نمود  
و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم فرودن ترقی ایشان فزون  
نمیی و حصول لاری من ظهور سالیها شده شیخ المشایخ قدوة المجتهدین ختم السالکین والواجدين و زین الحق  
الدين عن الحقيقة والیقین مبین السالکین محی شرعت النبی ساداساتید الزمان و حیدر الانوار و فید  
الحق و الملة و الدين و حیدر بحجة الیقین خواصه غفر الله له كما غفر الله لنبیه صفوته صلی الله علیه و سلم  
و آله دعا های فراوان و ثنا های بی پایان فرمودند و گفتند که کتاب همچنین باید کرد که عبارت بدیانه و حکام  
منتهیانه مقبول علمای تدین محبوب فقهای مقبض مرغوب فضلاء متین چون این هر دو بزرگین و دعا  
دیک که ابو ضیفه نصر و سر سیمه ذین بودند و تعظیم تمام و تکریم بدام بابتساج این مجموعه اشارت فرمودند و  
را اشارت نمودند و طیب صیت این موت در اطراف و کناف منتشر گشت الحق لا یستتر شیئی حوائن  
و ملوک و امر و وزیر و کبار و صفار با انواع اکرام و اصناف العظام از خواص عوام بابتساج این نسخه مشغول  
شدند و داعی اباد عیبه و اثنته توالیه مشرف گردانیدند باعث این چیز باقی یعنی خان کبیر که مؤید مظهر و منصو  
و مبارک و مرابط غازی عین و الحقیقه کرم کرم عظم معظم بهرام خان دام الله حفظه و کنته حمد و اوان و مدح  
بی پایان فرمودند و از داعی بکینه بان التماس معاملات بزرین عبارات نمودند و دولت دایم از ایشان استغفار  
نموده و اغدار و موانع ظاهر قواطع با بر ایشان ظاهر کرده مع ذلک بصیرت و کنایت سوال مسکین و ند و داعی جز  
جوابی نبود و بنیان بعد سوال که بدت مدید و عهد بعید است اشارت مخدوم قدیم ربی مستقیم خان کریم خاقان اعظم  
عقد الاسلام السامین قام الکفة و اشکرین قام الفجرة و المرتدین قاطع الطغات و قلع البغات ختیار الاسلام  
افتخار الامام ظهیر المخلوفاة ناصر الامن المرافت صفدر ایران توران عن الملة و الدين الغر قلع عظم بهرام خان دام  
حیات و ازید النعمة از افق جلال و تنق کمال اربع و طالع ابد از کسوف تغیر سمر از خوف تبدیل معرجی با انواع اکرام  
و موشح با جناس عظام مصد باضاف شکر ام و صیل یافت کال لیل للظان عین الجیوان للعطشان تصور افتاد و در باب  
تالیف معاملات ذکر می ز خلاصه فکری که نتایج آن زمره و یا قوت منهیست مندرج بود چون داعی بمنون الطاف و  
مرحوم انشاق آن مخدوم بود چون استغفار آن محله نماند و در مدت سیر این حکام عسیر تحریر افتاد و این مجموعه  
نتمه مجموعه خانی فی عین المعانی تسمیه شد و اب نثرات آن مبارک باد بآباده این مخدوم قدیم و صل و متصل باد

صلی الله علیه و آله و سلم این فضل خدمت میداد و امر کرد که خوار و استغفار کند و از تالی بر سر است الله قدوه بالکسر و بالضم مشایخ  
سنة تقی و تحقیق معنی سیر و دروغ شده تالیف دو چیز با چند چیز را با هم ریزادادن و بمعنی جمع نمودن با تسمیه آن دعا



# کتاب النکاح

در هدایه کافی و کنز الدقائق میگوید که نیکان سنت است اگر تو قان نباشد یعنی اگر میل باطن نباشد فاما  
 اگر تو قان باشد آن زمان نیکاح واجبست و نیکاح فرض عینست نزد یک اصحاب هر دو فرض کفایت نزدیک  
 علما اما در شایان عمده و کافی نیز آورده است که مشغول شدن بیکاح افضلست و در نه سبب از فارغ بودن  
 نماز نفل و روز نفل و نزدیک امام شافعی رحمه الله فارغ بودن برای نماز نفل و روز نفل اولست از نیکاح مگر آنکه  
 میل باطن بر زن باشد آن زمان نزدیک از نیکاح سنتست اگر تو قان نباشد پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم  
 هر که بر دین نیست و بر دین بهتر او و بر دین بهتر از او بر او و بر او بهتر از او و بر او بهتر از او و بر او  
 بخوابد پیغمبر علیه السلام فرمود که النکاح من سقی فمن دعبت من سقی فلیس منی یعنی نیکاح  
 سنت منست پس هر که از سنت من روگرداند او از من نباشد پس چون نیکاح سنت باشد مشغول  
 شدن بدان افضل باشد از فارغ بودن برای نماز نفل و روز نفل زیرا که مشغول شدن بسنت اولست از نماز  
 نفل و در نوادر مذکورست که در خبر آمده است که پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم هر که شفاعت من امیدوارست  
 باید که دختر خود را بفاسق نهد و هر که بفاسق دید هر روزی بر او نفر لعنت فرود آید قال علیه الصبانی  
 والسلام من تزوج کریمته بفاسق یزول علیه کل جرم الفلعة و و احیا العلوم آورده است و روایت  
 گذاردن از کسی که او را زن باشد بهترست از مقدار کثرت نماز از کسی که او را زن نباشد پیغمبر گفت صلی الله علیه و سلم  
 جبرائیل صلوٰه الله علیه که من از فرام آمدن با عورت خود ضعیف شدم جبرائیل مرا وصیت کرد که حریصه بخورم  
 حدیث در شرع الاسلام نیز آورده است و در مختار الفتاوی میگوید اگر کسی را از زن جو را باشد یعنی ترس آن باشد  
 که در حق زن بجای نتواند آورد او را نکاح کردن مکروه باشد و درستان آورده است که بعضی علما نیکاح را  
 فرضیه گفته اند و بعضی سنت گفته اند و ما میگوییم اگر میل باطن بر زن باشد آن زمان افضلست که زن بخوابد اگر زن  
 قدرت باشد و اگر میل باطن بر زن نباشد آن زمان اگر خوش آید نیکاح کند و اگر خوش نباشد نیکاح نکند و اگر مشغول عبادت خداست  
 شود بهترست در هدایه کافی میگوید که نیکاح درست شود با حیث قبل اگر مرد و فقط ماضی باشد چنانچه مرد گوید قبول  
 کردم و خواتم زن گوید بزی دادم و نفس خود را و شایان گوید اگر کسی گوید مرد اگر نفس خود را بزی داد و من این  
 را احباب گویند و مرد گوید قبول کردم این قبول گویند و همسر است میگوید هر که از دو نفر اول گوید آنرا احباب گویند هر که  
 از دو نفر اول گوید آنرا احباب گویند و همسر است میگوید هر که از دو نفر اول گوید آنرا احباب گویند هر که



آخر گوید آن را قبول گویند در شان و کافی مسطور است اگر مردے زنے را گوید کہ نفس خود را  
 مرادہ یا مرد گوید بزنی وہ زن گوید دادم بعضے گویند این نکاح روا باشد و بعضی گویند کہ این  
 روا نباشد پس بہتر نہست کہ مرد گوید نفس خود را مراد بزنی وہ زن گوید بزنی دادم تا نزدیک تمام نکاح  
 روا باشد زنی را گفتند کہ نفس خود را بفلان زنی دادی زن گفت دادم و گفت کہ نفس خود را دادم شرح ہر  
 گفت قبول کرد و گفت قبول کردم نکاح روا باشد در کبیری مذکور است مرد بجنورد و گواہ بنزد دفتر غیرہ گفت  
 دختر خود را مرادہ پدر گفت دادم نکاح روا باشد اگر چہ بنزد دفترہ گفتن پدر دادم گوید کہ قبول کردم فاما اگر مرد  
 گفت کہ دختر خود را بپادری پدر گفت دادم نکاح روا نباشد تا آن زمان کہ آن مرد گوید کہ قبول  
 کردم در زاو آوردہ است نکاح روایت بگوای کہ دکان و دیوانگان و بندگان کافران و سرہابی  
 گوید کہ نکاح روایت بگوای فرشتگان و بگوای مستے کہ اورا عقل نباشد فاما بگوای نگاہ روت  
 و رفتاوی مے گوید نکاح روایت بگوای کہے کہ اصلاً نشود و فتوایے برین قول است  
 اما اگر کہے است کہ در گوش او فریاد کند بشود بگوای این چنین کہے نکاح روا باشد در فتاوی  
 ظہیری و کبیری میگوید مردی نے رامیگوید کہ خدا و رسول را گواہ کردم این نکاح روایت ام المولفام  
 رحمہ اللہ میگوید این محض کفر است و این مرد کافر مے شود زیرا کہ اورا این اعتقاد است کہ رسول علیہ  
 السلام این نکاح را میداند و غیب جز خدا تعالیٰ کہے نداند فاما در فتاویٰ محبتہ میگوید صحیح نہست کہ بنزد  
 کافر نہ شود زیرا کہ اعمال بندگان بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم عرض میکنند پس غیب نباشد و کبیری  
 آوردہ است مردی بر گواہان میگوید گواہ باشید زنیکہ درون این خانہ است من نکاح کردم آن زن از  
 درون خانہ گفت من قبول کردم گواہان این سخن نہ شنیدند فاما آن را ندیدند اگر درون آن خانہ  
 همان زن تنہا باشد نکاح روا باشد و اگر آن زن نے دیگر ہم باشد نکاح روا نباشد مگر آنکہ گواہان آن  
 زن را معاینہ کنند و بیند و ہمین حکم است اگر زن مری را وکیل کند از درون خانہ و گواہان آن  
 زن نہ بینند و سخن او بشنوند و رہنمای مع مذکور است زنے مردی را وکیل کرد و گفت کہ نفس من برے  
 بخوادہ آن مرد در غیبت آن زن بر گواہان میگوید کہ فلانت را من نکاح کردم نکاح روا باشد و امام  
 ابو القاسم رحمۃ اللہ علیہ میگوید اگر گواہان فلانتہ را نمی دانند نکاح روا نباشد مگر آنکہ آمد و بر گواہان نام  
 آن زن نام پدر آن زن بر طریقے گوید کہ ایشان شناسند تا نکاح روا باشد فقہیہ زائد میگوید تا آن زمان نکاح  
 روا نباشد نزدیک امام عظیم کہ آن مرد نام آن زن و نام پدر آن زن و نام جد آن زن شناسد



و نزدیک نام ابو یوسف و امام محمد رحمه الله علیهما نام آن زن و نام پدر آن زن کافیت و هم فقیه زاهد  
گوید این در صورتیست که گواهان آن زن را شناسند اما اگر گواهان آن زن را شناسند آن زمان  
نام آن زن بسنده است اگر خوندگار حضور گواهان بگوید فلان کنیز که خود را فلان غلام خود زنی  
وادم بسنده است و این نکاح روا باشد اگر چه غلام و کنیز که ايجاب قبول میان خود کرده باشند در خمر  
الفقه مسطور است که پنج چیز باید تا نکاح روا باشد یکی حضور ولی چنانچه پدر مرد و دختر خود را اگر صغیر باشد  
اگر بالغ باشد خواه وکیل باشد خواه نباشد دوم حضور دو گواه سوم رضای زن و شوهر چهارم ايجاب تخم قبول  
در بدایه کافی میگوید اگر یک لفظ ماضی باشد و یکی لفظ مستقبل باشد هم نکاح روا باشد چنانچه در میامع نکاح  
است اگر زنی گفت زنی بخواه مرا و مرد گوید زنی قبول کردم هم روا باشد و روا در آورده است اگر  
هر دو لفظ مستقبل باشد نکاح روا باشد چنانچه اگر زنی گفت زنی بخواه مرا و مرد گوید خواهم خوست زیرا که این  
وعدت است و این قول امام عظم و امام محمد و امام ابو یوسف است و نزدیک امام شافعی هر دو لفظ مستقبل روا  
و همین حکم است مختار امام عظم و فتوی برین قول است در بدایه و فتاوی حجه میگوید نکاح روا بلفظ نکاح  
و تزویج بخشیدن نفس خود و فروختن و ملک گردانیدن چنانچه در شمالان میگوید و در فتاوی حجه آورده است اگر  
زنی مردی را بحضور دو گواه میگوید من نفس خود را بدست تو فروختم و یا ملک تو گردانیدم و یا پدر و دختر غیر بالغه  
مردی را میگوید من نفس خود بدست تو فروختم مرد گوید خریدم و یا قبول کردم نکاح روا باشد و فتوی برین نقل  
است و در بدایه میگوید نکاح روا نباشد بلفظ اجارت و فتوی برین نقل است و روانیت بلفظ اجارت  
بلفظ طلال و بلفظ اعادت و بلفظ وصیت چنانچه اگر زن گوید من نفس خود بتو وصیت کردم یا طلال گردانیدم  
گوید قبول کردم نکاح روا نبود اگر چه دو گواه حاضر باشند و در کافی و کفر میگوید که نکاح روا باشد که مرد و  
گواه حره حاضر باشند و هر دو مرد باشند و یا یکی مرد باشد و دوزن حره حاضر باشند فاما باید که هر دو گواه  
عاقل باشند و بالغ و مسلمانان اگر چه فاسق باشند یا حد قذف ایشان از زوجه باشند و یا کور باشند  
و در کافی میگوید نکاح بغیر هر دو گواه روا نیست در مذموب ما و نزدیک امام مالک رحمه الله  
بغیر دو گواه رواست فاما نزدیک او باید که خلق را اعلام باشد بنکاح پس اگر بحضور کو دو گواه  
یا دو یوانگان نکاح کند نزدیک امام مالک رحمه الله علیه روا بود و نزدیک ما روا نباشد زیرا که

ملک اجارت بکسر زوری که کسی را داند و اجرت با بضم را ملکه اجارت بکسر طلال کردن گفت ۱۲ غیثات اللغات ۱۳ ملکه اعادت  
کسر اول باز گردانیدن و باز آوردن معشوق ۱۴ فرسنگ ۱۵ و صفت اندرز ۱۶ نیت ۱۷ اعلام با کسر خبر دادن ۱۸ گواه  
کزن و بالفتح عده کا قوج و بمعنی استمهاست مردم و ناچهارم شهر و بمعنی کوسهاست ۱۹ غیثات اللغات



گواهی کو دکان و دیوانگان روانیت و در کفر و کافی میگوید سر زنی را نکاح کرد و دوسر  
 خود را گواه گرفت نکاح روا باشد خواه این مرد و پسر ازین مرد باشند خواه مرد و پسر ازین زن باشند  
 خواه از زنی دیگر باشند خواه یک ازین زن باشد و یک از آن دیگر فاما اگر یک ازین زن و یا از شوهر  
 بینه از نکاح منکر شود گواهی پسران قاضی نشود و اگر این پسران ازین زن و یا ازین شوهر باشند و اگر  
 این پسران از زنی دیگر باشند و مرد منکر نکاح است و مرد دعوی نکاح میکند گواهی پسران آن مرد نشود  
 و نکاح ثابت شود و اگر زن منکر نکاح است و مرد دعوی میکند پسران آن مرد نشود زیرا که گواهی پسران  
 در حق نفع پدر قاضی نشوند و در مضرت پدر نشوند چنانچه اگر مردی بر کسی دعوی مالی میکند و پسر  
 خود را گواهی می آرد گواهی ایشان نشوند زیرا که نفع پدر است و اگر مردی کسی دعوی میکند  
 برای مال و پسران همان مرد گواهی میدهند نشوند زیرا که مضرت پدر است و اگر این مرد و پسر که گواهی  
 مرد و پسران زنند از شوهر دیگر از زن منکر شود نکاح را مرد دعوی میکند گواهی نشوند و اگر مرد  
 منکر نکاح است و زن دعوی میکند گواهی نشوند زیرا که پسران زن در نفع مادر است و در مضرت  
 و یکسری میگوید اگر مسلمانی کتابیه را نکاح کند یعنی مسلمانی زن یهودیه یا نصرانی را نکاح کند و  
 دو گواه هم کتابیه باشند روا باشد مسئله اگر پدر دختر غیر بالغه مردی را وکیل کرد تا دختر او را بفلان  
 بدهد آن وکیل حضور پدر و بیگ گواه دیگر دختر او را بفلان داد و فلان قبول کرد و روا باشد زیرا که چون  
 در حاضر نیست گویا خود را بفلان داد وکیل بجای گواه دوم باشد پس نکاح او روا باشد و اگر پدر  
 دختر حاضر باشد این نکاح روانیت زیرا که دوم گواه حاضر نبود مگر آنکه دوم هم حاضر باشد و در باب  
 کافی میگوید همین حکم است اگر دختر بالغه پدر خود را وکیل کرد تا آن دختر را بفلان بدهد پدر آن دختر  
 را گواهی یک نفر بفلان داد اگر دختر حاضر باشد این نکاح رواست گوئی دختر نفس خود را بفلان داد  
 پس پدر بجای گواه دوم باشد و اگر دختر حاضر باشد این نکاح روانیت زیرا که دوم گواه حاضر بود  
 و در وقتا و میسری میگوید مردی زن را بحضور دو گواه نکاح کرد فاما ایجاب قبول یک گواه  
 نسید دوم نشنید پس باز ایشان ایجاب قبول تجدید کردند گواه دومی که اول بار شنیده بود  
 شنید گواهی که اول بار شنیده بود شنید این نکاح روا نباشد فاما و متفقند کورست که این نکاح  
 رواست اگر یک مجلس باشد و اگر اختلاف مجلس باشد آن زمان و انباشد روایت کردند از آن



ابو یوسف رحمه الله علیه تا آن زمان که هر دو گواه یکبار را حجاب و قبول نشنوند نکاح روا نباشد و  
 فتوی برین قول است و در فتاوی خانی آورده است تا آن زمان که هر دو گواه یکبارگی را حجاب  
 قبول نشنوند نکاح روا نباشد و نکاح روانیت بگوایی خفنگان مگر آنکه احباب قبول نشنوند نکاح  
 روانیت بگوایی کرانی که اصلاً نشنوند و فتوی برین قول است و نکاح مست صحیح است و همچنین  
 نکاح مکره صحیح است و مکره آنست که نکاح او را بزور کرده باشد فاما نکاح دیوانگان و خوردگان  
 صحیح نیست اگر خوردگان نکاح خود کرده باشد و اگر دلی نکاح ایشان کند صحیح باشد مگر در سه کتیزک  
 مردی را نکاح کرده است اگر آن مرد این مرد کتیزک را از خوندگار کتیزک به باستاند کتیزک ملک آن مرد  
 شود و نکاح باطل گردد فاما اگر بنده که خوندگار او را با جازت خرید و فروخت کرده است آن را دوان  
 گویند و اگر آن زن خود بخرد نکاح میان ایشان باطل نشود باین حکم است اگر حمزه غلام مردی  
 خوشت بود بعد از آن شوهر خود را از خوندگار شوهر خود خرید غلام ملک آن شود و نکاح باطل شود و در  
 فتاوی خانی آورده است مردی پدر دختر غیر بالغه را می گوید که دختر خود را بمن بنکاح و مهر آن هزار  
 طنکه باشد پدر دختر حضور دو گواه گفت که این دختر بردار و مهر جا که خوش آید بر آتام الو کایه محمد فضل مسکین  
 بدین لفظ نکاح ثابت شود و در وافی آورده است مردی بجازت خوندگار زنی نکاح کرد پس از آنکه  
 خوندگار او را اجازت نکاح کند آن زن را سه طلاق گفت بعد از آن خوندگار اجازت نکاح کرد بعد از آن این  
 بنده تجدید نکاح کرد همان زن را اگر پیش از اجازت خوندگار سه طلاق گفته بود خوشت خوشتن آن زن ضرر مکره  
 است و در فتاوی سراجی آورده است مرد دیگری را گفت که این زن را بخواه که آزاد است مردی  
 زن را نکاح کرد و فرزندان زیاد بعد از آن کتیزک پیدا شد خصم کتیزک خود را بر زور بر شوهر قیمت فرزند  
 خود برای خصم کتیزک لازم شود فرزندان آزاد باشند و هر چه بهای فرزندان آن مرد خصم کتیزک واده باشند  
 آن مقدار از کس بستاند که گفته باشد که این زن را نکاح کن که آزاد است اگر کتیزک بر مرد بگوید  
 آزاد هم مرا نکاح کن فرزندان او بعد از آن خصم کتیزک پیدا شد بهای فرزندان این مرد بستاند و اگر این کتیزک  
 سخن گفته خوندگار خود گفته باشد آن زمان این مرد بهای فرزندان از خوندگار کتیزک بستاند و اگر آن  
 کتیزک خود گفته باشد آن مرد بهای فرزندان بعد از او شدن کتیزک بستاند و اگر زن گفته باشد آن  
 کتیزک خود گفته باشد آن مرد بهای فرزندان بعد از او شدن آن کتیزک بستاند و اگر مرد گفته باشد آن  
 کتیزک خود گفته باشد آن مرد بهای فرزندان بعد از او شدن آن کتیزک بستاند و اگر مرد گفته باشد آن







کرده بود و محصن نباشد مگر آنکه این کینزک آزاد شود و آن حر بعد از آزادی باین کینزک دخول کند آن  
 زمان محصن باشد در زمان این چنین کس را سنگ سار کند و در کتاب الحی و احکام زنا بتمام گفته  
 ۱۰ انتشار الله تعالی در دایه و شامان می گوید بر هر کس که این شش شرط موجود شود و محصن باشد  
 و اگر زنا کند او را سنگ سار کنند پس اگر یکے از این شش شرط فوت شود او محصن نباشد و اگر زنا کند  
 سنگ سار نکنند فاما حد زنا بر نزدیکی آنکه حر باشد پس اگر بنده زنا کند او را سنگ سار نکنند فاما پنجاه  
 زنند و دوم آنکه عاقل باشد پس دیوانه را سنگ سار نکنند سوم آنکه بالغ باشد پس اگر غیر بالغ زنا کند او  
 سنگ سار نکنند چهارم آنکه مسلم باشد پس اگر کافر زنا کند او را سنگ سار نکنند پنجم آنکه زن بکاح صحیح کرده  
 باشد پس اگر کسیکه زن ندارد اگر زنا کند او را سنگ سار نکنند فاما دوازده زنند و یازده بکاح فاسد  
 کرده است او را نیز سنگ سار نکنند ششم آنکه بان زن که نکاح صحیح کرده است دخول کرده باشد پس اگر مردی که  
 را بکاح صحیح کرده است پیش از آن که بان زن دخول کند اگر زنا کند او را سنگ سار نکنند و مرد و زن در حال  
 دخول باید که محصن باشند آن معتبر است اگر پیش از دخول محصن باشند آن معتبر نیست پس اگر مسلمانی  
 مسلمة نکاح کرده بود و بان زن دخول نیز کرده بود بعد از دخول زن و شوهر هر دو مرتد شدند حصان ایشان  
 باطل شد اگر بعد از ادای اسلام او و زن ایشان محصن نباشند تا آن زمانیکه بعد از اسلام دخول نکنند چون  
 بعد از اسلام دخول کنند محصن باشند پس اگر بعد از آن زنا کند او را سنگ سار لازم آید اگر مرد و زن غیر بالغ  
 نکاح کرده بود پیش از بالغ شدن بان زن نزدیکی کرد آن نزدیکی معتبر نیست تا اگر آن مرد زنا کند او را  
 سنگ سار نکنند فاما اگر مردی زن دیوانه خواسته بان زن دیوانه نزدیکی کرد آن نزدیکی معتبر نیست  
 اگر آن مرد زنا کند او را سنگ سار نکنند و احصان در لغت و آمدن در مصارفت و بر هر کس که این شش شرط موجود  
 شود او را محصن گویند زیرا که در حصار آمده است از زنا پس اگر بعد از وجود شدن این شش شرط زنا کند  
 سنگ سار لازم آید زیرا که در هر کس که این شش شرط موجود است خدا تعالی او را کامل نعمتی داده است پس وجود  
 نعمت کامل چون زنا کند او را سنگ سار کنند زیرا که اسلام نعمتی است بزرگ تر از همه نعمتها و حریت نیز نعمتی است  
 همچنین عقل و بلوغ و نکاح کردن بزمان حرة و با او دخول نعمتی است همچون خوان بان نیز نعمتی است و فصل در  
 بیان زنا آنکه بر مرد و آن حرام اند و در فتاویٰ سعراجی می گوید بر انیت آدمی نکاح  
 با پری و با آدمی آبی و بر دایه و کافی آورد و است حرام است بر مرد و خواستنی با در دایه و مادر

مصلح بر بیان زمانے کہ بہرہ وفاق — مرام اند



و جد پدری تا آنجا که بالا باشد دختر دختر تا آنجا که فرود تر باشد و حرام است خواستن خواهر و خواهر سر  
 طریق است یک حقیقی دوم خواهر پدری سوم خواهر مادر و حرام است دختر برادر حقیقی و پدر  
 و مادری و حرام است دختر خواهر حقیقی و پدری و مادری و عمه حقیقی و پدری و خاله حقیقی و پدری و مادر  
 و حرام است مادر زن یعنی شتو عه خواه با زن دخول کرده باشد خواه نکرده باشد بجز زن خواستن  
 مادر آن زن حرام است و حرام است دختر زن یعنی دختر که از شوهر دیگر دارد اگر آن زن دخول  
 نکرده باشد قافا زنی خواست و بان زن دخول نکرده بود که آن زن را آن مرد طلاق گفت یا فتر  
 آن زن نکاح کند و ابا باشد و حرام است زن پدر یعنی پسر اگر چه پدر آن زن دخول کرده باشد  
 یا نه و همین حکم است زن جد و حرام است زن پسر و پسر اگر چه بان زن دخول کرده باشد یا نه  
 و حرام است مادر رضاعی یعنی دایه که شیر او خورده باشد و خواهر رضاعی چنانچه مادر خواهر و عمه و خاله  
 و خواهر زاده حقیقی حرام است همچنان در شیر مادر رضاع باشد و خواهر رضاعی و عمه رضاعی و خاله رضاعی  
 حرام اند و خواهر زاده رضاعی و برادر زاده رضاعی حرام اند اگر عورتی پسر کسی را شیر داده آن عورت  
 این پسر را مادر رضاعی باشد گوی آن پسر را این عورت زاده است پس حرام شود بر این پسر  
 زن شوهر زن شیر دهنه که شیر آن زن این شوهر فرود آمده است و حرام شود بر شوهر آن شیر  
 دهنه زن این شیر خورنده در بدایه و کافی مذکور است که روانیت جمع کردن میان دو خواهر  
 در یک نکاح و همچنین روانیت نزدیکی کردن با دو خواهر که در ملک او باشد اگر یکی را نزدیکی کرد و با  
 را نکند اگر آنکه کسی را که نزدیکی کرده باشد بشوهر دیگر بدو یا بفروشد آن مان خواهر دوم از دیگری که رها  
 و در فتاوی خانی آورده است اگر مردی با خواهر زن خود نزدیکی بشد کرد چنانچه دهنست که این زن  
 مست بر آن خواهر موطوءه یعنی وطی کرده شده عدت لازم شود تا آن زمان که عدت آن خواهر نگذرد  
 آن مرد را روانه باشد که بان زن خود نزدیکی کند مردی دو کنیز در ملک خود دارد آن هر دو کنیز یک یک  
 خواهر اند او را روانه باشد که با هر دو خواهر کنیزک وطی کند و اگر با یکی نزدیکی کرد با او وطی روانه باشد  
 آن زمان که فرج اول بر خود حرام نکند یعنی تا آن زمان که اول را بفروشد و یا کسی را نه بختد و یا کسی  
 صدقه نهد و یا نکاح تب نکند و یا از او کند و یا بدگیرد به نکاح ندهد او را با خواهر دومی نزدیکی روا  
 نباشد و اگر با هر دو نزدیکی کند تبه نگار شود و روانه باشد که بار دوم با یکی ازین دو کنیزک نزدیکی کند  
 تا آن زمان که فرج یکی بر خود حرام نکند و اگر یکی را از میان دو خواهر بشوهر داده بود شوهر او با طلاق



گفت و عدت گذشت باز این مرد روا نباشد که بایکے ازین دو نیزک نزدیکی کند تا آن زمان که  
فرج یکے ازین دو مرد بر خود باز حایم نکند و همین حکم است اگر یکے ازین دو خواهر مرد را بخشیده بود باز شد با فرجه  
بود بسبب عیسی باز بروی رد کردن مردی نیزک در ملک خود دارد و آن نیزک را نزدیکی کرده است که خواهر آن نیزک  
را در نکاح کند این نکاح رواست فاما او را روا نیست نزدیکی کردن نه با آن نه با آن نیزک که خواهر این نیست  
مگر این نیزک را بفروشد یا یکے بکنکاح دهد آن زمان نزدیک یکے با آن عورت روا باشد فاما اگر آن نیزک  
را اعلان نزدیکی کرده باشد و خواهر آن نیزک را نکاح کند نزدیکی آن خواهر نیزک که نکاح کرده است رواست  
و چون با آن زن نزدیکی کند با نیزک نزدیکی روا نباشد تا آن زمان که آن عورت در نکاح است و کشف  
نزد وی و منار و مستوفی میگوید اگر مردی عورتی را در نکاح کرده بعد از آن خواهر آن عورت را نکاح کرد  
این نکاح خواهر دوم روا نیست فاما نکاح خواهر اول رواست و اگر هر دو خواهر نزد یک نکاح خواند نکاح  
هر دو روا نباشد در بدایه و کافی میگوید اگر مردی دو خواهر در دو نکاح خواست فاما او را یاد نموده است  
اول کدام خواهر نکاح کرده است قاضی و مسلمانان با وجوبت که هر دو خواهر از وی علیحد کنند و نمی توان هر کدام  
باشد آن هر دو را بداند اگر نزدیکی هیچ یکے نکرده باشد و روا نیست جمع کردن نکاح میان دو عورت چنانکه  
عورت و میان عمه آن عورت و یا خاله آن عورت و یا برادر زاده آن عورت و یا خواهر زاده آن عورت یعنی  
چون عورتی را نکاح کرد تا آن زمان که عورت در نکاح اوست عمه آن عورت و خاله آن عورت و برادر زاده آن  
عورت و خواهر زاده آن عورت نتواند خواست و اگر بخواند نکاح عمه آن عورت و خاله و برادر زاده آن عورت و خواهر آن  
عورت روا نبود مگر آنکه آن عورت را طلاق گوید و عدت بگذرد در آن زمان بتواند که ایشان را نکاح کند و روا  
نیست جمع کردن در نکاح در میان دو عورت که هر کدام از میان این دو یکے را مرد تصور کند نکاح میان  
ایشان روا نباشد چنانچه میان دو خواهر زید که هر کدام که میان ایشان نکاح روا نباشد از جهت آنکه خواهر خواتین  
روا نیست پس روا نباشد جمع کردن در نکاح میان دو خواهر و همچنین روا نیست جمع کردن میان دو  
عورت که این هر دو عورت شیر یکے خورده باشند و پاک نیست اگر جمع کند در نکاح و دقتند آن عورت  
صورت مسئله این است که مردی زن را نکاح کرد و آن مرد دختر از زن دیگر داشت این دختر  
مر این زن را دقتند باشد اگر این مرد این زن را طلاق گوید و عدت این بگذرد و اگر مردی این زن  
را دقتند این زن را هر دو را یکے نکاح کند روا باشد تا آنکه زهرم میگوید روا نیست جمع میان عورت  
و دقتند آن عورت زیرا که اگر دقتند را مرد تصور کند او را خواستنی بایند روا نباشد زیرا که زن پدر



خودستن روانیست مامیگویم باید را اگر مرد تصور کند او را با دقتند زکاح نه و ایا شد پس جمع کردن بیان  
ایشان روا باشد زیر که ایشان بیگانه اند زکاح اگر مرد و جانب این تصور توان کرد از زمان اتفاق  
جمع روانی باشد چنانچه دو خواهر اگر یک جانب تصور باشد و دوم جانب نباشد چنانچه شد گفتم نزدیک هم  
ز فرجه روانی باشد و نزدیک روا باشد و در کافی مذکور است هر که با عورتی زنا کند حرام شود بر آن مرد و در  
آن زن و دختر آن زن و آن عورت بر پدر و پسر این مرد حرام شود و این حرمت مصایه گویند و نزدیک  
امام شافعی رحمه الله علیه مادر آن عورت و دختر آن عورت برین مرد حرام نشود و آن عورت بر پدر و پسر  
این مرد حرام نشود و در بدایه نشان و کافی آورده است اگر عورت اندام مردی را بدست با شهوت  
بگیرد و بساید و با نظر بر نفس مردی بشهوت کند مادر و دختر آن عورت بر آن مرد حرام شود و اگر مرد اندام عورتی  
را بشهوت بگیرد و بساید و با نظر بر فرج درونی عورت بشهوت کند و این قاعده ممکن باشد که عورت با تکیه  
نشسته باشد و رانها کشاده بردارد و مادر آن عورت و دختر آن عورت بدان مرد حرام شد و شهوت و قاعده  
تحقیق شود که نفس او بایستد و اگر کشاده باشد باید که بسودن ایستادگی نفس بشهوت زیاده شود و در بدایه  
می گوید فتوی برین قول است و در کافی می گوید بعضی میگویند که همین که بدل شهوت باشد کافی است  
این در صورتیست که اگر بسودن انزال نمیشود و اگر بسودن انزال شود آن زمان مادر و دختر آن عورت  
بر آن مرد حرام نشود نیز همین حکم است اگر با عورتی لواطت کرد اگر انزال نشود مادر و دختر آن عورت برین  
مرد حرام نشود زیرا که در صورت اول آنچه سبب وجود آمدن فرزند است ضائع شد پس نمی اصلکاً بسودن وجود فرزند  
است و درین صورت دوم قتال وجود فرزند ندارد پس تواند که دختر او را بخوابد و اگر انزال نشود مادر و دختر آن  
عورت برین مرد حرام نشود و در فتاوی میراجی آورده است مردی عورتی را بشهوت بسوداد آن  
عورت و دختر آن عورت بروی حرام شود اگر چه نفس در سودن نه اینست و بعضی گفته اند که اگر چو نه است  
آن زمان که نفس او نه است و خسته مادر آن عورت حرام نشود و اگر بر سر شهوت بدل کافی است  
اگر نظر بشهوت بر فرج درونی عورت کند دختر و مادر آن عورت بروی حرام شود و اگر نظر بشهوت  
شستگاه عورتی کند و یا بر اندام دیگر حرمت ثابت نشود و اگر مردی لواطت کند حرمت ثابت نشود مگر  
با انزال اگر مردی عورتی بشهوت بساید حرمت ثابت نشود و اگر اندام دختر خود را که مرد را در آن  
رعنت نباشد بشهوت بساید حرمت ثابت نشود اگر عورتی نفس خود را که نزدیک نتواند کرد و



در فرج خود آورده است این را اعتبار نیست فاما آن عورت بزرگوار شود و در ثمان آورده است  
شمس الائمة از حندی فتوی داد که چون با عورتی لواطت کند دختر و مادر و آن عورت بر آن مرد  
حرام شوند خواه انزال کرده باشد خواه نه و در سراجی و کافی می گوید مردی عورتی را که در شهوت  
رسیده است بدست با جامه شهوت بسود و اگر جامه درشت باشد که گرمی اندام و نرمی اندام آن جامه  
در دست این مرد غیر رسد مادر و دختر این عورت برین مرد حرام نشود و اگر جامه تنگ باشد که گرمی اندام  
و نرمی اندام آن جامه در دست این مرد میرسد مادر و دختر این عورت برین مرد حرام شود و همین حکمست  
اگر زن مردی را دست شهوت با جامه بساید و رفتاوی سراجی آورده است مردی با پیر که لواطت  
کرد مادر و دختر مفعول بر فاعل حرام نشود و همین حکم است اگر با عورتی لواطت کرد مادر و دختر آن عورت  
بر آن مرد حرام نشود و رفتاوی طهمیری می گوید اگر مردی عورتی را شهوت بساید اگر مردی  
که رسیده است متصل به سیرت حرمت ثابت شود و اگر مردی بساید که آن مردی بر سر نشان نیست  
حرمت ثابت نشود اما در سراجی مطلق میگوید که حرمت ثابت نشود و رفتاوی سراجی آورده است  
مردی با دختر که خورد که در حد شهوت رسیده است نزدیک کرد مادر آن دختر برین مرد حرام شود نزدیک  
امام عظم و امام محمد رحمهما الله تعالی خواه آن دختر کثیر این مرد باشد خواه نباشد و نزدیک امام ابو یوسف  
رحمة الله علیه مادر آن دختر برین مرد حرام شود و علما در شهوت اختلاف کرده اند بعضی گفته اند  
چون دختر که نه ساله شود و حد شهوت رسیده باشد و دختر که پنج ساله را در حد شهوت نباشد فاما دختر که  
دو یا هفت ساله و یا بیشتر ساله اگر فریه باشد حد شهوت رسیده باشد و اگر فریه نباشد حد شهوت رسیده  
باشد پس و از ده ساله حد شهوت برسد و روایت کرده است از امام ابو یوسف رحمة الله علیه اگر دختر که  
بین پنج ساله است که در مثل آن مرد را رغبت باشد حد شهوت رسیده باشد و روایت میکند امام ابو یوسف  
از امام عظم رحمة الله علیه که برای حد شهوة سال اعتبار ندارد یعنی معائنه باید که بد اگر چه خورد باشد و فریه  
رغبت بود حد شهوت رسیده باشد و روایت دیگر آنست که اگر مردی با دختر که نزدیک کرد و هر دو راه او  
یکه شده باشد مادر آن دختر حرام نشود زیرا که حد شهوت رسیده است اگر حد شهوة را رسیده بود و نزدیک کرد  
هر دو راه او یکی نشدی و اگر در نزدیک کرد آن هر دو راه او یکی نشد مادر آن دختر برین مرد حرام نشود زیرا که  
حد شهوت رسیده بود و امام ابو یوسف رحمة الله علیه در نوادر در خود آورده است مردی با دختر که پنج ساله  
لواطت کرده معلوم نمیشود که آن دختر پنج ساله حد شهوت رسیده بود یا نه مادر آن دختر برین مرد حرام نشود



در فقه ابوالملیث میگوید که کمتر از نه ساله شهوت زنی فتوی برین قول است مردی زن خود را که هر دو راه  
 او یکجمله شده بود بعد از نزدیکی سه طلاق گفته و آن زن خود را دوم بر حلاله کرد شوهر دوم چنان باین زن نزدیکی  
 کرد این زن بر شوهر اول حلال نشود مگر آنکه این زن از شوهر دوم حامل باشد آن زمان آن زن بر شوهر اول حلال  
 شود یعنی نه بیکه هر دو راه او یکی شده باشد باین زن نزدیکی کردن روا باشد مگر خنوع خود را بوجه او زن آن  
 مرد حرام شود مگر آنکه تحقیق شود که بوجه شهوت داده بود اگر اندام خنوع بپست بگیرد یا بساید آن زن بر آن مرد  
 حرام نشود تا آن زمان که تحقیق نشود که او شهوت سوده باشد و باید رکنار بوده است و بکنار رفتن  
 بمنزله بوجه است و این روایت و رجوع گیری آورده است و شهوت نخاستن نفس تحقیق شود اگر  
 نفس پیش از آن نخاسته باشد و اگر نفس پیش از آن خاسته بود آن زن اگر بدل شهوت باشد در محرمات  
 شود و اگر نفس پیش از آن خاسته بود و بدل هم شهوت بود و اگر بسون و دست گرفتن شهوت دل باشد و نفس  
 بیشتر بخیر و حرمت ثابت شود و علامه گفته اند شهوت است که میل دل برای نزدیکی او شود و اگر مرد عورت را بر تنه  
 بیند آن زن حرمت ثابت نشود پس آن زن آن دختر آن عورت و مادر آن عورت بر آن مرد حرام نشود و  
 فتوی برین قول است اگر چه شهوت دیده باشد مگر آنکه درون فرج بیند آن زن حرمت ثابت شود و آن وقتی ممکن  
 باشد که عورت بر تنه نشسته باشد با تکیه و راهها برداشته باشد اگر مردی درون ششگاه عورت بیند حرمت  
 ثابت نشود و در فتاوی خانی آورده است مردی از پرده باریک یا از شیشه صاف فرج درون عورت  
 بشهوت دید مادر و دختر آن زن بر آن مرد حرام شود فاما اگر مردی آئینه می دید و در آن آئینه نظر او بر فرج  
 درونی عورت بشهوت افتاد مادر و دختر آن عورت برین مرد حرام نشود زیرا که درون فرج ندیده است بلکه عکس  
 درون فرج دیده است و همین حکم است اگر نظر بر فرج درون عورت بشهوت افتاد حرمت ثابت نشود  
 زیرا که این نیز عکس است فاما اگر عورتی درون آب صاف بود مردی فرج درونی آن عورت هم درون  
 آب بشهوت دید حرمت ثابت نشود و در فتاوی ظهیری و فتاوی خانی آورده است زن مردی  
 با دختر خود یک جاجه منجمه بپوشد و آن دختر در محرمات رسیده بود و این مرد دست بشهوت بر زن خود  
 انداخت دست این مرد بشهوت بر اندام دختر افتاد زن برین مرد حرام نشود قابل نیست که باز برین مرد زن  
 حلال شود زیرا که چنان دست دختر بشهوت گرفت آن زن خنوع نشد و خنوع بوجه حرام باشد این زن بحلال  
 حلال نشود و همین حکم است اگر دست خنوع بشهوت گرفته باشد زن حرام باشد باز حلال نشود زیرا که چون  
 دست خنوع بشهوت گرفته باشد زن دختر رسیده و روانه باشد اگر با مادر او نزدیک کرده باشد و



اگر مرد گوید که مرا شهوت نبود سخنش بشنود حرمت ثابت نشود یعنی زن او حرام نشود مردی در وقت  
 فرج دختر خود دید و آرزوی کرد که اگر مرا کنیزک این چنین باشد با و نزدیکی کنم و او را شهوت شد و اگر او را شهوت  
 بر فرج دختر خود بوده باشد زن بر آن مرد حرام باشد و اگر شهوت او بر آن کنیزک باشد که آن آرزوی کرد و  
 زن حرام نشود و دختر مشیت ساله بر سنه خفته بود در خواب ترسیده بر کھٹ پد راند پدر را نظر شهوت درون فرج  
 افتاد امام ابو بکر محمد بن فضل الله رحمه الله علیه می گوید می ترسم که زن آن مرد بر آن مرد حرام شود و اما اگر دخترک و فرست  
 باشد آن زن آن مرد بر آن مرد حرام شود و در فتاوی ظهیری آورده است مردی که زن را نکاح کرد باین  
 گمان که بکر است چون خواست که با و نزدیکی کند بکر نبود گفت با تو که فراموش کرده است آن زن گفت پدر تو اگر شوهر  
 آن سخن از زن رست و از این زن برین مرد حرام شود و هر بروی لازم نشود اگر مرد این سخن از زن رست  
 نداند آن زن برین مرد حرام نشود و هر لازم شود و در هدایه و فتاوی ظهیری و خانی آورده است  
 مردی دست سینه خود یا اندامی دیگر از سینه خود بشهوت گرفت سینه بر پیر آن مرد حرام شود و اگر سینه دست  
 خسر و یا اندامی دیگر از آن خسر بشهوت بگیرد هم بر شوهر خود حرام شود اگر خسر را نظر شهوت درون فرج  
 افتد و یا سینه را نظر شهوت بر نفس خرافت او سینه بر شوهر خود حرام شود اگر دست پیر شهوت بر او افتد و او بر پدر او  
 حرام شود و همین حکم است اگر پیر را نظر شهوت بر فرج اندرونی مادر افتد و او بر پدر او حرام شود و باید زینب را حکم دارد  
 و در فتاوی خانی آورده است مردی که بیخ زن نکاح کرده است اگر بیخ زن را در یک نکاح حرام  
 است نکاح بیخ زن روا نباشد و اگر بیخ زن یکسان یکسان نکاح کرده است نکاح بیخ زن نیست  
 و نکاح چهار روست و اگر نبده سینه زن نکاح کرده است اگر یکبارگی نکاح کرده باشد نکاح بیخ زن روا نباشد  
 و اگر یکسان یکسان نکاح کرده است نکاح دور روا نباشد و نکاح سوم آخر روا نباشد و اگر پیر مرد را بپدر  
 خود نزدیکی کرد آن باید بر پدر حرام شود و تمام هر پدر لازم باشد اگر پدر نزدیکی بآن زن کرد با نباشد  
 اگر پسر گوید من می دانستم که باید من حرام است و من بعد از نزدیکی کرده ام تا بپدر من حرام شود و پسر بعد از نزدیکی  
 پدر که پدر باید داده است از پسر طلب کند و اگر پسر نپذیرفت که باید حرام است و یا پسر باید نزدیکی بشد  
 که بپدر است چنانچه اگر می پذیرفت که باید پدر زن او است آن پسر را حرام نشود و اما باید بر پدر حرام شود و هر  
 پدر لازم آید و پدر را از پسر طلب کند و اگر پسر مرد را بپدر او شهوت باشد باید بر پدر او حرام شود و تمام هر پدر لازم  
 اگر پدر نزدیکی کرده باشد و اگر پسر گوید من می دانستم تا بپدر من حرام باشد و پدر که باید داده است از پسر  
 طلب کند و اگر پسر نپذیرفت که باید حرام است و یا پسر باید نزدیکی بشد و اگر پسر نپذیرفت که باید حرام است و یا پسر باید نزدیکی بشد  
 اند از چیزهای دیگر و در فتاوی ظهیری و خانی آمده است و در فتاوی ظهیری و خانی آمده است







آن زن را نکاح کند تا آن زمان که عدت نگذشته است و همین حکم است اگر مردی چهار زن داشته  
یکبار اطلاق گفت و آن عدت آن چهارم زن نگذشته است اگر لوزنه دیگری نکاح میکند و انباشد  
در بدایه و کافی آورده است که روانیت خریدار را که کنیزک خود را نکاح کند زیرا که کنیزک و لک  
خوندگار است نکاح را حاجت نیست فاما درین باب هیچ مذکورست روانیت خوندگار را نکاح کنیزک  
خود یعنی اگر کنیزک خود را برای خود نکاح کند مگر لازم نشود و اگر طلاق گویند طلاق بنقض نکاح نمیتواند  
فروخت فاما اگر برای احتیاط کنیزک خود را برای نکاح کند و او باشد امام شافعی رحمه الله علیه کنیزک خود را نکاح  
کریمی و گفتم که محتمل نیست که آزاد بوده باشد پس احتیاط نیست که کنیزک خود را نکاح کند و در سراجی آورده است  
که اولی درین باب نیست که کنیزک خود را نکاح کند بعد از آن نزدیک کند بان زن زیرا که احتمال دارد که آزاد باشد  
و در بدایه و کافی آورده است روانیت هر عورت را که نفس خود را بگلام خود بزی و بد روانیت مسلم  
را نکاح با مجوسیه نکاح بابت پرست و نکاح کافر و در روانیت مگر آنکه کتابیه باشد آن زمان مسلم را روا باشد که  
نکاح کند و طحاوی آورده است یهودیه نصرانی را اهل کتاب گویند و در طحاوی تهذیب مذکورست مرد  
با کنیزک خود قرایم آید و پیش از عدت آن کنیزک را بدیگه نکاح کرده و او روست که شوهر پیش از استبراء  
نزدیکی بان کنیزک کند فاما فتوی نیست که شوهر را پیش از استبراء قرایم بدان کنیزک نماید و همین حکمست  
اگر مردی عورتی را دید که زنا میکند و آن عورت را این مرد نکاح میکند امام محمد رحمه الله علیه میگوید بهتر است  
که آن مرد بان عورت نزدیکی کند پیش از استبراء این قول امام محمد و امام عظیم است و فتوی برین قول  
در ذخیره میگوید عورتی که حل از زنا دارد و اگر مردی او را نکاح کند و او باشد فاما بان عورت قرایم نباید تا آن زمان که  
فرزند نزاید و این قول امام عظیم و امام محمد است و فتوی برین قولست و نزدیک امام ابو یوسف و امام زفر  
نکاح حلاله از زنا روا نباشد فاما اگر شوهر عورت خود را در حال حل طلاق گفت اگر دیگر آن عورت را پیش از  
زادون فرزند نکاح کند نزدیک هر سه امام و امام زفر در این نکاح روا نباشد و در بدایه و کافی آورده است  
محرم را رواست که نکاح کند و عورت محرم را نیز نکاح روا باشد فاما نزدیک کنده تا آن زمان که از احرام بیرون نیاید  
مسئله حر را خواستن کنیزک دیگر رواست خواه آن کنیزک مسلم باشد خواه کتابیه مرقیه عورتی که از ادوز نکاح  
دارد او را روا نباشد که کنیزک دیگر بر وی نکاح کند فاما اگر کنیزک در نکاح باشد خواستن زن آزاد روا باشد  
یعنی کنیزک خواستن بر عتره روانیت و عتره خواستن بر کنیزک رواست و در کافی میگوید اگر مرد است عتره  
له احتیاط ذکر آن را در کتاب استبرای می خواستن در پنجایکی مرد عورت است از شبهه حل تا ویدی حق



و کنیز که مرد و یکبار بران نکاح کند نکاح روا نباشد و نکاح کنیز که روا نباشد مردی که حره در نکاح است  
و آن زن را طلاق باین گفت تا آن زمان که عدت آن حره نگذرد و خوستن کنیز که روا نباشد نزدیک  
امام عظم و امام ابو یوسف رحمۃ اللہ علیہما و نزدیک امام محمد رحمۃ اللہ علیہ روا باشد در بدایه ائمه حرار و اباء  
که چهار زن نکاح کند خواه هر چهار زن حره باشند خواه کنیز و روانیت پیش از چهار زن فائده را درون  
روست و پیش از دوزن و انیت و نزدیک امام مالک رحمۃ اللہ علیہ رانیز چهار زن روست و نکاح کنیز که حامله  
از تاخت روست مرد ام ولد خود را در حاله که از وی حمل دارد و دیگری را ب نکاح میدهد روا نباشد و علم که کنیز  
را گویند که از خوندگار فرزند زاده باشد حرام است و آورده بنده را روا نباشد که پیش از دوزن نکاح کند  
اگر چه خوندگار اجازت کرده باشد در برود و منار و حمامی وصل او آورده است که بنده را روست روا نیست  
اگر چه او را خوندگار اجازت کند و مکتب رانیز سرست روا نیست و در نواد آورده است که نکاح بنده  
دستوری خوندگار روا نباشد مگر بقول امام مالک اگر ضرورتی باشد و قاضی بر قول امام مالک حمله حکم کرده و او  
باشد و در کافی آورده است مردی دو عورت در یک نکاح خوست و یکی میان این دو عورت او را روست  
از جهت آنکه شوهر دارد و یا عدت مردی بود و یا خواهر این مرد در نیت نکاح دو بین که او را حلال بوده است  
روا باشد و تمامی هر او را باشد و این قول امام عظم است و نزدیک امام ابو یوسف امام محمد تمام هر است  
کنند بر مهر مثل هر دو هر چه حصه آن زن باشد که بروی طلاق است بر مرد لازم است و حصه آن زن که او را طلاق  
از مرد ساقط گردد و در بدایه و کافی مذکور است مردی عورتی را بگواهی دو نفر نکاح کرد و ناگفت که نکاح  
کردم تا یک سال این نکاح روا نیست نزدیک امام عظم رحم و امام ابو یوسف و امام محمد رحمۃ اللہ علیہم و  
نزدیک امام زفر ح این نکاح روا باشد و شش طیک سال و انیاشد و این زن پیوسته زن او باشد عورتی بر مرد دعوی  
کرد و از دروغ که این شوهر منست گواهان دروغ گذرانید و قضای حکم بشوهر کرد و آن عورت را زن او گردانید و این  
تحقیق میداند که این عورت را نکاح نکرده ام این عورت باین مرد در یک مقام ابدن و اباشد و چون این عورت  
از این مرد نزدیک طلب کند این مرد را روا باشد که با نزدیک کند زیرا که چون قضای حکم بر حق آن عورت کرد و گوی که میان ایشان  
نکاح شد و این قول امام عظم است و قول امام ابو یوسف همین است و قول امام زفر ح این نکاح حرام  
است و قول امام محمد و شافعی نیست که آن مرد را نزدیک آن عورت نشاید زیرا که او تحقیق میداند که این  
زن را نکاح نکرده است و اللہ اعلم بالصواب

در سریت بالضم و نشد به یافوخ نشد از پنج کس تا سه صد کن چهار صد بالضم و نشد به را پاکیزگی که بر در خانه بازند و از تمتع گیرند  
در سبب ابر بالکسر معنی مالی در شعی سده دستوری بالفتح رخصت و اجازت ۱۲ عنایت



## باب در بیان ولی در ولایت نکاح

در کافی آورده است ولی در نکاح بر دو نوع است یکی لی نزدیک چنانچه پدر مرد دختر خود را و دوم ولی دور باشد  
ولی نزدیک لی دور را و انیت که کودک نکاح دهد اول لی نزدیک تر است و پس پسر نیا آنجا که فرود تر باشد  
بعد از پسر ولی پدر است و بعد از پدر ولی جد است یعنی پدر پدر تا آنجا که بالا باشد و بعد از جد ولی برادر حقیقی لی برادر  
پدری است و بعد از پسر برادر پدری ولی پسر برادر حقیقی است و بعد از پسر برادر حقیقی ولی پسر برادر پدری است و بعد از  
پسر برادر پدری ولی عم حقیقی است و عم او در را گویند و بعد عم حقیقی لی عم پدر است و بعد عم پدری لی پسر عم حقیقی  
و بعد پسر عم حقیقی ولی پسر عم پدری است و بعد پسر عم پدری و آن آزاد کنند است یعنی خوند کار که آزاد کرده است  
و فاش را روا باشد که نکاح خورد که خود کند و رکنز و کافی میگوید اگر از ایشان که گفتم کسی نباشد آن زن را  
ولایت مادر را باشد و اگر مادر نباشد ولایت خواهر حقیقی را باشد و اگر خواهر حقیقی نباشد ولایت خواهر پدر  
را باشد و اگر خواهر پدر نباشد آن زن را لی برادر مادر یا خواهر برادر باشد و اگر برادر یا خواهر برادر نباشد آن زن را  
ولی فرزندان برادر یا فرزندان خواهر یا فرزندان برادر یا فرزندان خواهر نباشد آن زن را لی عم باشد  
و اگر عم نباشد آن زن را لی اخیال باشد و خال برادر را گویند و اگر خال نباشد آن زن را لی اخیال باشد و اگر خال نباشد  
آن زن را ولیه دختر عم باشد و این قول امام عظیم است و نزدیک امام محمد رحمه الله علیه در وقرای بیان مادر را و آن  
نکاح نیست چون پدر و پسر و آنکه از ایشان نباشد آن زن را لی قاضی باشد و اگر کودک را ولی نه از جانب  
باشد و نه از جانب مادر باشد آن زن را ولی او خلیفه باشد یعنی پادشاه قاضی باشد و اگر ولی که نزدیک است متقدم  
سفر باشد ولی دور را روا باشد که نکاح خورد که دور کافی و شایان میگوید اگر ولی نزدیک است مقدار باشد  
که کاروان او در آمدن رفت یکسال میشود آن زن را ولی دور را روا باشد که نکاح خورد که رکنز و  
گفته اند اگر ولی دور منتظر آمدن ولی نزدیک باشد آن زن را آن مرد که نکاح بخوابد و بمناسبت این عورت است  
انتظار نباشد و آن زن را روا باشد ولی دور را نکاح خورد که تواند کرد و دور کافی میگوید که فتوی نیست  
ولی نزدیک می باشد باز روا باشد ولی دور را روا باشد که نکاح خورد که در پدایه می گوید عورتی  
ولیوانه است هم پسر و هم پدر ولی بر همه نکاح آن عورت پسر او باشد نه پدر او و این قول امام عظیم و امام  
ابو یوسف و نزدیک امام محمد ولی او پدر است نه پسر و در پدایه و کافی میگوید عورتی حر و عاقله و بالغه است  
او نفس خود را بیکس بزننی بد پدر او باشد اگر چه ولی او حاضر نباشد خواه این عورت بکر باشد خواه



ثلثه یا بقوه خود نکاح کرده باشد خواه بغیر کفو و این ظاهر الروایت است شریعت مبطوع و جامعین مذکور است  
 با سیر و تو ظاهر الروایت این پنج را شمرده یعنی جامع و جامع الکبیر این قول امام عظم و امام ابو یوسف  
 در است و نزدیک امام محمد این نکاح موقوف است با عارت ولی و نزدیک امام مالک امام شافعی و این نکاح  
 روانیت و ثلثه عورتی را گویند که مرد با و نزدیک کرده باشد فاما در کافی و فتاوی حجت آورده است فتوی  
 آنست که اگر عورتی غیر کفو خود را بغیر ولی خواسته باشد نکاح روانیت در هدایه کافی آورده است  
 که روانیت پدر و جد را که بگریزند بزرگ نکاح دختر بالغه خود اگر چه بگریزند و نزدیک امام شافعی و روا باشد که بگریزند  
 نکاح کند اگر بگریزند بالغه و عاقله باشد دختر عاقله و بالغه است فاما بکارت پدر و از ویر سبب زنا و  
 بد هم آن دختر سخن نگفت و یا خندید روا باشد که پدر او دختر الفلان بد زیرا که چون هیچ سخن نگفت یا  
 خندید پس اضیه باشد فاما اگر بگریست رضا نباشد خواه با و از بلند بگرید خواه بے آواز یعنی گفته اند اگر خند  
 بطریق سحرست رضا نباشد و اگر گریه بے آوازست رضا باشد فاما اگر گریه با و یا است رضا نباشد  
 این قول در صورتیست که اگر ولی پرسیده باشد یا رسول می که تر الفلان هم و آن دختر بالغه سخن نگفت و یا  
 خندید و یا گریست فاما اگر غیر ولی پرسیده یا ولی پرسید که دوست با وجود ولی نزدیک آن دختر سخن نگفت یا  
 خندید و یا گریست این چیزها دلیل رضا نباشد تا آن زمان که بزبان خود نگوید و قبول نکند یا رد نکند اگر  
 پدر دختر بالغه که بگریست و دختر را یکس بنکاح داد بعد از آن دختر را خبر کردند دختر شنید و ساکت  
 شد و یا خندید گوئی رضا داد و اگر گریست رضا نباشد پس نکاح روانیت نباشد و در هدایه آورده است  
 دختر عاقله و بالغه و ثلثه است پدر او را پرسید که تر الفلان هم و او ساکت شد رضا نباشد تا آن زمان که  
 بزبان نگوید و همین حکمت اگر بعد دادن بشوهر او را خبر شود تا آن زمان که بزبان رد نکند و یا قبول نکند  
 اعتبار نباشد و اگر فعلی کند که دال بر قبول باشد آن بمنزله قبول بزبانی باشد چنانچه اگر بعد از خبر مهر  
 طلب کند و یا نفقه طلب کند یا شوهر را فراموش آمدن با خود و بد و ثلثه زن را گویند که با و کسی نزدیک کرده باشد  
 و در هدایه و کافی مذکور است بکارت و یا حیض دید و یا در آن محل جراحیست و شست و یا بی شوهر دیر ماند  
 و درین چیزها بکارت و رفت و راهم بگریست پس سکوت و خند او رضا نباشد چنانچه آن زن بگریست و زنا کرد  
 بکارت و رفت امام عظم میگوید این نیز حکم بگریست امام ابو یوسف و امام محمد و امام شافعی میگویند این حکم ثلثه است پس خند  
 مذکور است بکارت و رفت و یا حیض دید و یا در آن محل جراحیست و شست و یا بی شوهر دیر ماند و یا بگریست و زنا کرد  
 امام شافعی و روا بود که در بی بالغه بگریزند بزرگ نکاح و یا بگریزند بزرگ نکاح و یا بگریزند بزرگ نکاح و یا بگریزند بزرگ نکاح



وسکوت او را اعتبار نباشد باید که بزبان قبول کند یا رد کند و این حکم در بکارت که بکارت او بر نرفته باشد و او را حد زن نافذده باشد قاعداً اگر حد زن او را زده باشند آن زبان حکم شبیه است پس سکوت او ضابطه نباشد و فتوی برین قول است بکارت او بکاح فاسد یا شبیه آنل شود با اتفاق علماء سکوت او رضای نباشد و بدایه و شامان آورده است مرد عورتی را میگوید ترا چون خبر نکاح رسیده تو ساکت شدی پس گوئی راضیه شدی زن میگوید چون مرا خبر نکاح شد من رد کردم و گفتم من ترا نخواهم قبول کرد قول عورت نشنوند و نکاح لازم نگردد مگر آنکه شوهر گواهان بر سکوت و یا بر رضای او بکذازند آن زبان نکاح ثابت نشود و اگر مرد را گواه نباشد نکاح ثابت نشود بر زن مگر آنکه کافی و شامان مذکور است که نکاح خوردن روست اگر ولی نکاح کرده باشد خوردن پسک باشد و یا دختر بکری باشد و یا نسیه اگر خوردن را پدر و یا جد نکاح کرده باشد بعد بالغ شدن نتواند که فسخ نکاح کند یعنی نتواند که رد نکاح کند و اگر خوردن را ولی غیر پدر و جد نکاح کرده باشد یا بعد بالغ شدن خوردن اگر خوش آید نکاح و مقرر دارد اگر خوش نیاید فسخ کند حکم قاضی و استیصال امام عظیم و امام محمد است و نزدیکی امام ابو یوسف است بعد از بالغ شدن فسخ نتواند کرد چنانچه اگر چه پدر و یا جد نکاح کرده باشد یا فسخ نکاح فرقت واقع شود قاطعاً طلاق واقع نشود اگر بعد بالغ شدن دختر بکری معلوم شود که نکاح منحل غیر پدر و جد کرده است و دختر بکری ساکت شود گویا بکاح راضیه شد پس بعد سکوت نتواند که نکاح را فسخ کند و این در صورتی که خوردن فسخ بوده باشد و اگر خوردن پسک باشد بعد بالغ شدن تا آن زمان که بزبان نگوید که من بدین نکاح راضی شدم پس نتواند فسخ کردن و اگر بعد بالغ شدن بر زن مهر فرستد و یا زن ابوسه بدگویی که بزبان گفته باشد که راضی شدم پس نتواند فسخ کردن و اگر خوردن زن باشد و پیش از بالغ شدن شوهر را و فراموش کرده باشد بعد بالغ شدن تا آن زمان که بزبان نگوید که من راضی شدم پس فسخ نتواند کرد و اگر مهر قبول کند گوی بزبان گفته که راضی شدم پس فسخ نتواند کرد و در بدایه مذکور است اگر بعد بالغ شدن دختر را معلوم شد که نکاح من غیر پدر و جد کرده بود قاطعاً این حکم نمیدانست که مراد برین صورت فسخ نکاح روا بود یا نه و این نادانستن حجت نباشد زیرا که چون حرمه است علم تواند آموخت پس جمل در دار الاسلام حجت نباشد پس اگر بعد بالغ شدن نکاح فسخ نکند بعد از فسخ نتواند کرد قاطعاً اگر مردی کنیز خود را بر زنی نکاح داده بود بعد از آن کنیز را آزاد کرد بعد از ادای اگر آن کنیز را خوش آید نکاح مقرر دارد و اگر خوش نیاید نکاح فسخ کند و اگر این کنیز را این مسأله نیست دانستن او حجت باشد زیرا که کنیز را فرصت آموختن مسائل شرع نیست از جهت آنکه پیش از آنکه حجت خوند کار است پس بعد از دانستن این مسئله بعد از ادای اگر خوش آید آن نکاح مقرر دارد و اگر خوش نیاید نکاح فسخ کند و بدین شرح



طلاق واقع نشود فاما این فسخ فرقت باشد و در هدایه میگوید بیده را ولایت فرزند آن خور و گمان نیست فسخ است  
 ست کوکل را در دیوانه را ولایت نکاح خور و گمان نیست و کافر را ولایت بر مسلم و مسلم را بر کافر نباشد و هم ازین  
 کافر بر مسلم نشود فاما کافر را ولایت بر فرزند آن خور و کافر باشد است پس قانع اند که ایشان نکاح  
 به کسی دهد و در فتاویٰ سراجی آورده است اگر ولی از نکاح خور و کافر منع کند و نکاح نکند فاما قاضی  
 بر آنستاید که بزور نکاح کند و اگر قاضی دختر خور و کافر را از ولایت نیست و اگر به سر خود نکاح دهد و او نباشد و اگر قاضی  
 خور و کافر را از ولایت نیست بکسی نکاح دهد و او باشد و اگر پادشاه نکاح خور و کافر در حواله قاضی کرده و او باشد اگر  
 نه کرده باشد رو نیست باین بیان همچنین میگوید در نکاح و این را کفو گویند و در هدایه آورده است نکاح و  
 لازم شود اگر عورتی عاقله و بالغه خود را به جنس خود نکاح کند فاما اگر مردی باکم از همچنین خود نکاح کند آن نکاح لازم  
 نشود و قرائت بیان آنم و نتوانند که آن نکاح را فسخ کنند اگر مردی باکم از همچنین خود نکاح کند مر او را عاری نباشد  
 هدایه و کافی آورده است عورتی عاقله و بالغه نفس خود را بر زنی در داد و باکم از همچنین خود قرائت بیان که ولی آن  
 عورت ندانند نتوانند که این نکاح را از قاضی فسخ کنند تا آن زمان که این عورت را آن مرد فرزند زاده باشد زیرا که  
 ایشان را عاری رسیده است و اگر یکی از اولیای آن عورت راضی شده است و عاقل قبول کرده که اگر آن ولی که راضی  
 شده است ولی دور باشد و ولی دیگری که دور باشد آن نیز نتواند که این نکاح فسخ کند فاما ولی نزدیک تواند  
 که این نکاح فسخ کند از قاضی و اگر ولی نزدیک چون بشنود که نکاح با همچنین نشده باشد ساکت شود سکوت  
 و دلیل در ضابطه است اگر چه دیر ساکت بوده باشد و در کفر آورده است اگر بعد از شنیدن خبر ولی مهر  
 را قبض کند بعد از آن نتواند که نکاح فسخ کند و در هدایه و کفر و کافی آورده است که همچنین معتبر است از جانب  
 پدر زیرا که فخر مردان باصل پدر آن بیش از نیست که بجز بای و بگردد پس قرائت بیان خود یک دیگر  
 همچنین اند و عربان بیان خود یک دیگر همچنین فاما عربان هم جنس قرائت بیان نمیدهند پس اگر دختر قرشی عاقله  
 و بالغه نفس خود را بر عربی بغیر اهوازت قرائت بیان بنکاح دهد قرائت بیان آن عورت نتواند که نکاح را از قاضی  
 فسخ کنند و در شامان آورده است عجمی عجمیان بیک بگیریم جنس اند عجمی عربی و قرشی غیر شامی را  
 گویند و در هدایه کافی آورده است که دو پدر او اسلام آورده است یعنی پدر و جد او اسلام آورده اند یا  
 دو پدر او آزاد شدند همچنین باشد هر کسی را که دو پدر او اسلام آورده است و یا دو پدر او آزاد شدند یا هر دو اسلام

باب بیان همچنین و میثاق نکاح

سله ولایت با دارن عین با دارن شکر و کرم دوستی و تقرب و نزدیک با جزیی و بفتح باری دادن و صداقت و ایستادگی  
 و ایستادگی و حرف سوم و چهارم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم و بیستم و سی و یکم و سی و دوم و سی و سوم  
 و آن جانور در این است که در این جانور از آن می ترسند و شتر سوار و نام قبیل نیست معروف و در این قبیل از نظر کما  
 است از احیاء و غیره و الله اعلم و آله و سلم ۱۲







نزدیک امام ابو یوسف و همچنین در حقه معتبر است که آنکه قاضی باشد که میان خلق عیب باشد چنانچه حجام غالب  
 و دماغ یعنی سختیان اگر عصبیه عاقله بالغة نفس خود را بجم جنب خود بزنند و او از مهر مثل که این چنین باشد  
 نقصان کرو قرابتیان آن زن تواند که بر شوهر و بگویند با تمام مهر زن آن قبول کن یا این بگذارد و این قول امام  
 اعظم است زیرا که باید که از مثل قرابتیان آن زن عار باشد و بسیاری مهر فخرت میان مردان اگر مهر مثل دست  
 کرده بود بعد از آن زن مهر شوهر را بخیلید و درین صورت قرابتیان فسخ متوانند کرد و در بدایه کافی مذکور است  
 مردی که دختر خود را که مورد دست بردن نکاح داد و از مهر آن دختر نقصان کرد و یا دختر خود را به بندگی نکاح داد  
 و یا برای مهر خود و نیز فی نکاح کرد و مهر آن زن افزود و یا کنیز که برای مهر خود و خود نکاح کرد و این نکاح درست  
 اگر پدر و یا پدر کرده باشد غایب اگر غیر پدر و یا غیر جد بگیرد یا دست را نقصان نکند و یا با عیبه نکاح کند و این  
 و این قول امام اعظم است که در فتاوی سراجی میگوید دختر خود و خود را بکر نکاح داد و یا با عیبه نکاح کرد و این نکاح  
 و بعد از آن شوهر شراب خوار بیرون آمد و دختر بزرگ شد و میگوید این شوهر را نمی بینم و پدر آن دختر شراب خور  
 نمی خورد و غالب خلیفه آن است و این صورت این دختر که را از این شوهر تفریق کنند یعنی با کینه اگر چه شوهر  
 تفریق را نمی نماند و در فتاوی سراجی میگوید اگر مردی که عیبه خود را خواسته است ولی آن عیبت  
 بر قاضی نگوید تا قاضی آن نکاح را فسخ کند و میگوید اگر مردی که عیبه خود را خواسته است آن نمی بیند و نیست ولی  
 آن را می بیند میگوید که این زنی هم جنس با نیست قاضی التفات بخشد ولی آن می کند که آنکه دختر کافر باشد که نه  
 مذکور دارد و آن دختر کافری را اگر جوری و یا کناشی فرقیته است تا او را خواسته باشد قاضی میان آن دختر  
 کافریه و میان جویای کناسی تفریق کند نه ازین جهت که آن هم جنس آن کافریه که مرتبه بگویند از نیست بلکه از جهت  
 که تسکین نمیشود قاضی شاید که تسکین فسخ نکند کافریه کند چنانچه میان مسلمانان و زرادشتیان آلوده است که  
 یکی از اولیای عورت را بغیر هم جنس از اولیای دیگر میگویند که اگر عیبه آن زن نزد یک امام عظیم و نزدیک صاحب  
 نتوانند اعتراض کنند و فتوی بر قول امام اعظم است و الله اعلم بالصواب و در بیان کالت و نکاح و علم  
 آن در بدایه کافی مذکور است که بر سر علم را روا باشد که دختر علم خود را بکر نکاح کند چنانچه اگر بر سر علم خود  
 فقر گوید که من فلان را نکاح کردم اگر فلان خود را بشناسد نکاح روا باشد و همین حکم است اگر مردی عیبه را بکر نکاح  
 کند و از زنی بگوید که من فلان را نکاح کردم و فلان را نکاح کرده و یا باشد و در فتاوی سراجی میگوید که اگر مردی عیبه را بکر نکاح  
 کند و از زنی بگوید که من فلان را نکاح کردم و فلان را نکاح کرده و یا باشد و در فتاوی سراجی میگوید که اگر مردی عیبه را بکر نکاح

محمده خان و در نکاح و فسخ آن

که عیبه آن زن را بکر نکاح کرد و از زنی بگوید که من فلان را نکاح کردم و فلان را نکاح کرده و یا باشد و در فتاوی سراجی میگوید که اگر مردی عیبه را بکر نکاح  
 کند و از زنی بگوید که من فلان را نکاح کردم و فلان را نکاح کرده و یا باشد و در فتاوی سراجی میگوید که اگر مردی عیبه را بکر نکاح  
 کند و از زنی بگوید که من فلان را نکاح کردم و فلان را نکاح کرده و یا باشد و در فتاوی سراجی میگوید که اگر مردی عیبه را بکر نکاح



کرد تا آن زن آن مرد برای خود نکاح کند آنرا که وکیل شده است بحضور دو گواه میگوید بشما گواه باشد که من  
 فلانه را نکاح کردم و گواهان آن فلانه را نمی شناسند این نکاح روا باشد مگر آنکه شوهر نام آن زن و نام پدر  
 نام جد آن زن بر گواهان گوید آن زمان این نکاح روا باشد و اگر آن زن حاضر باشد چادر پوشیده قری میگوید  
 که من این زن را نکاح کردم و زن میگوید قبول کردم آن زمان نکاح روا باشد اگر چه گواهان آن زن را نشناسد و اگر  
 زن غایب را گواهان می شناسند نکاح روا باشد چون نام این زن را بشناسد اگر چه مرد نام پدر و جد آن زن را نام نمی شناسد  
 میگوید اگر حضور گواهان مرد میگوید که من فلانه را که مرا وکیل کرده است برای خود زنی کردم بدین مقدار که نکاح روا باشد  
 اگر چه گواهان فلانه را نشناسد فاما باید که این مردم جنس آن عورت را بشناسند الا که حلوی رحمة الله علیه میگوید که انقیول الامام فی  
 ست فاما بر قول مشایخ بلخ آن نکاح روا باشد زیرا که نام پدر و جد آن زن نیست و است و شمس الامم حلوی میگوید که خصم  
 مرد و برگشت در علم روا باشد که بر قول و کار کنند و بملقط حاکم شهید نیز آورده است که این نکاح روا باشد چنانکه  
 گفته است بنده مرد بغیر گفته خوندگار نه بر سر خود نکاح کند این نکاح موقوف است اگر خوندگار را جازت کند روا  
 باشد و اگر اجازت نکند این نکاح باطل شود و پیش از اجازت خوندگار بنده را با آن عورت نزدیکی روا نیست اگر کسی که  
 بیدستوری خوندگار شوهر بخواند این نکاح نیز موقوف است اگر خوندگار را جازت کند روا باشد و اگر اجازت نکند این  
 نکاح باطل شود و نزدیکی با آن کنیز روا نباشد اگر مردی بر آن مردی بغیر گفته بوزنه بختیار دهد و یا نه را بگوید نکاح و بغیر  
 گفته آن زن این نکاح نیز موقوف است اگر آن کس که بر او نکاح بغیر گفته آورده اند اجازت نکند این نکاح روا باشد اگر  
 اجازت نکند این نکاح باطل شود و مرد بر دو نفر گواه میگوید که شما گواه باشید که من فلانه را نکاح لفلان کردم و او را فلان  
 وکیل نکاح کرده بودند این نکاح را نکاح فضولی گویند این نکاح روا نیست مگر فلان فلانه بعد نکاح اجازت کند فاما  
 اگر مرد فضولی مرد و نفر گواهان گفت که شما گواه باشید که من فلانه را لفلان نکاح دادم فضولی دیگر میگوید که من بر فلان  
 قبول کردم اگر فلان فلانه بعد از شنیدن اجازت دهنه روا باشد والا وینجا است اگر عودتی بر دو نفر گویند که  
 من نفس خود را لفلان زنی دادم اگر دیگری بفضول از فلان قبول کند و گوید که من بر سه فلان قبول کردم اگر فلان بعد  
 شنیدن اجازت نکند روا باشد فاما اگر کسی برای و قبیل نکند و فلان بعد از شنیدن اجازت نکند روا نباشد مگر  
 یکی را وکیل کرده که بکس بر سر من بخواه آن کس را وکیل و زن برای او بکبارگی نکاح کرد نکاح مرد و زن روا نباشد در میان آن  
 که این در صورتیست که اگر وکیل نه معین بگفته باشد فاما اگر مردی وکیل گفته فلان زن میدهد و آن زن بخواه وکیل

ماله خوندگار بضم اول و دوم معده و سکون فاعل از جمله و قوفه فاعل از جمله و صاخران باید است که خفت صد او نه کار خفته  
 که فلان را هم اول بجه شخص غیر معلوم این لفظ عربیت و در میان یار آخر آن زیاد کرده فلان گویند چنانچه در قرآنی که در این جمله است  
 است معنی فاعله قبول بضم اول یعنی پدر و بر فتن و بختن یعنی پیش آمدن و قبیل است گفتن غلط است



زن معین و زنی دیگر یک نکاح برآید و خواست نکاح زن معینه روا باشد نکاح زن دوم موقوف  
 باشد با جازت از پس اگر آن مرد بعد از شنیدن اجازت کند روا باشد و اگر رو کند باطل شود مسائله بی مودی  
 وکیل کرد و الفس و راکب زنی و پدر آن زن اگر زنی نام آن زن غلط کرد این نکاح روا نباشد مگر آنکه  
 آن زن حاضر باشد مردی بیکه دختر دارد و نام آن دختر عائشه است پدر در سال نکاح نام غلط کرد و گفت من فاطمه  
 بفلان نکاح دوم این نکاح روا نباشد و اگر دختر حاضر باشد و پدر گوید دختر خود فاطمه این دختر را بنکاح داد نام  
 آن دختر خود عائشه بود پدر غلط کرد این نکاح روا باشد مگر آنکه دختر دارد و بر شوهر گفت دختر خود بنکاح دوم و نام دختر شد  
 شوهر قبول کرد این نکاح روا باشد اگر چه دختر حاضر نباشد و در بدایه جامع صغیری کافی آورده مردی و دختر  
 نرست و نابری و دختر بفلان نکاح کند و فلان دختر خود حضور آید و نفر از برای آن نکاح داد و این نکاح روا نباشد زیرا که  
 این مرد و نفر وکیل بودند و گواهی نبوده نکاح بی گواه روا نباشد مگر آنکه شوهر حاضر باشد آن نکاح روا باشد زیرا که این  
 مرد و نفر گواه خواهند شد و بعضی گفته اند این نکاح روا باشد اگر چه شوهر حاضر نباشد زیرا که ایشان بر نکاح بودند و بعضی  
 وکیل بودند و بعضی گواه و در بدایه کافی میگوید مگر آنکه وکیل کرد و نابری او زنی نکاح کند آن وکیل کنیز که دیگری بای آن  
 نکاح کرده روا باشد با و انقول امام عظیم است و نزد کیا نام ابو یوسف امام محمد و امامان دیگر روا نباشد مگر آنکه آن شخص  
 او بخوابد آن زمان و او باشد باب و بیان مهر در کفایه شعبی آورده است اصل مهر در موجب مهر است که مهر دوم  
 صلوات الله علیه جوارنی است نهادن در میان فرستادن و لویه مهر آدم بعد از یک سال و یا بعد از قبول شد  
 مهر آدم خود است که مادر مومنان خوانند فرامید و مهر آدم فرامیدند و مهر آدم میسر شد مهر جبرائیل علیه السلام  
 فی الحال فرود آمد و پر کاله زره و پر کاله نقره و دو پر کاله مس و دو پر کاله آهن و دو پر کاله برنج فرود آورد و مهر آدم  
 صلوات الله علیه داد و گفت این پر کاله با حواصطه تا ترا فرامیدند بد مهر آدم از جبرائیل علیه السلام آن پر کاله ناسته و  
 حواصطه مهر داد و حواصطه نرست و مهر آدم را فرامیدند و او حواصطه آن پر کاله را در زمین چند جا فرو برد و نهان کرد  
 و مهر آدم برسد این پر کاله را در زمین چید و زن کردی حواصطه جواب داد و تا فرزند آن ترا ذخیره باشد بوقت حاجت ایشان  
 را بکار آید بکارهای که در زمین است هم از آن کاله بیاست که حواصطه در زمین نهان کرده بود و همین کاله که زر و نقره و مس  
 و آهن و برنج همه از آن است و هم در کفایه شعبی مذکور است که هر کس زنی را نکاح کند و قصد او آن باشد که مهر آن زن بد  
 آن زن بکار شود و نه آن است که بآن زن ناکرده باشد فاما اگر نکرده باشد و مهر آن زن بکار شود و نه آن است که بآن زن ناکرده باشد  
 از آن زن و نقره و عذاب را داده زیرا که مهر از گردن شوهر ساقط کرده پس خدا تیغ را در آن زن زاشت و نقره و عذاب را  
 از آن زن بکشید و مهر آن زن بکار شود و نه آن است که بآن زن ناکرده باشد فاما اگر نکرده باشد و مهر آن زن بکار شود و نه آن است که بآن زن ناکرده باشد  
 از آن زن و نقره و عذاب را داده زیرا که مهر از گردن شوهر ساقط کرده پس خدا تیغ را در آن زن زاشت و نقره و عذاب را  
 از آن زن بکشید و مهر آن زن بکار شود و نه آن است که بآن زن ناکرده باشد فاما اگر نکرده باشد و مهر آن زن بکار شود و نه آن است که بآن زن ناکرده باشد







پشت که بر مرد پیشه مهر از تمام باز بادت لازم شود یعنی مهر یا تعیین کرده است بنی مهر آن نمی که تعیین کرده  
 است لازم شود مردی عورتی را نکاح کرد و او را مهری در حاله نکاح تعیین کرد و اگر آن زن بعد از نکاح چیزی از مهر که  
 تعیین شده است نقصان کند و یا باشد و اگر تمام مهر بخشد هم روا باشد مردی را نکاح کرد و مهر در حاله نکاح را  
 تعیین کرد و اگر آن مرد و بالغت نزدیکی کند و یا بنیازین دو یکی میرد و یا لازم شود اگر مرد بان عورت نزدیکی نکند فاما مرد و بان  
 هر دو در خلوت بوده اند و هیچ مانع از نزدیکی کردن نبود بران مرد تمام مهر لازم شود و اگر چه نزدیکی نکرده باشد زیرا که تعیین  
 از جانب مرد بود و این خلوت صحیح گویند پس اگر مردی پیش از نزدیکی زن را طلاق گوید اگر خلوت صحیح بان زن  
 کرده باشد تمام مهر لازم شود و اگر در حاله خلوت یکی ازین دو یعنی زن و شوهر زحمتی باشد و یا روزه مبارک منیا  
 داشته باشد و یا احرام حج فرضیه یا حج نفل عمره بسته باشد و یا زن را حیض آمده باشد این خلوت صحیح نباشد پس اگر بعد  
 این چنین خلوت زن را طلاق گوید نمی مهر بر مرد لازم شود چنانچه پیش از خلوت و این خلوت اعتبار نیست و مرد باید  
 آورده است مردی را اگر زحمتی باشد که بدان زحمت نزدیکی نتواند کرد و اگر نزدیکی کند زحمت یاده خواهد شد زن بان  
 خلوت صحیح نباشد فاما اگر زحمتی باشد که مانع از نزدیکی کردن هم نباشد و ضرری هم بدان نزدیکی نباشد آن خلوت  
 صحیح باشد پس در این صورت تمام مهر لازم شود فاما فتوی پشت که زحمت مردی خالی از ضرر نباشد پس اگر مردی زحمتی باشد  
 خلوت صحیح نباشد فاما زحمت زن اگر در آن حمت زن نزدیکی کند مرد را ضرری باشد آن خلوت صحیح نباشد و اگر  
 ضرر نباشد خلوت صحیح باشد پس تمام مهر بر مرد لازم شود و اگر در حاله خلوت زن یا مرد روزه نفل داشته باشد آن خلوت صحیح  
 باشد پس تمام مهر بر مرد لازم آید زیرا که افطار در روز نفل و یا باشد اگر چه عذر هانی نباشد و این روایت مصحفی و  
 متفق آورده است و فتوی بر لازم شدن مهر برین قواست فاما فتوی برای انظار روزه نفل پشت که بعد  
 روزه نیست و هانی عذر نیست اگر مرد و بان زن در حاله خلوت روزه قصداً یا سهواً یا نذر داشته باشد در روایت آن  
 خلوت صحیح باشد پس تمام مهر بر مرد لازم باشد و اگر در حاله خلوت مرد و بان زن در نماز مشغول بوده اند اگر نماز فرضیه  
 در خلوت بیکد ازند خلوت صحیح نباشد و اگر نماز نفل باشد خلوت صحیح باشد در کافی آورده است اگر در حاله خلوت میان مرد و بان  
 سومی نفر باشد خلوت صحیح نباشد اگر چه سومی کور باشد و یا خفته باشد و یا بکینزک باشد بلکه آنکه کودکی خورد باشد آن  
 زن آن خلوت صحیح باشد و مقامیکه ران خلوت صحیح باشد پشت که در آن ایمنی باشد از آمدن گریه گشتن چنانچه  
 خانه فاما اگر در جماع و یا در مسجد باشد آن خلوت صحیح نباشد اگر مردی را بر سر است بریده اند و یا میضه او کشیده  
 است خلوت باطل است و کبریا نمی شدن و تنهایی در خالی شدن مکان از غیر و مجازاً یعنی خالی است از افطار و روزه  
 روزه شکستن و روزه کشادن ۱۲ مسئله خلوت عورت و خلع عین نیز حکم دخول دارد و بقول ابو یوسف محمد خلوت عورت حکم عین



اند آمدن زن نیکاح کرده بان زن خلوت صحیح کرده و امام عظمی در میگوید برین مرد مهر لازم نشود زیرا که خلوت صحیح  
 بمنزله نزدیکی است و نزدیکی امام ابو یوسف و امام محمد و جمیع ائمه شیعه هر یک از مرد لازم نشود فاما اگر مرد و عینیت  
 و خلوت صحیح با زن خود کند آن خلوت با اتفاق صحیح باشد پس تمام مهر بر مرد لازم نشود و عدت بان تمام می شود  
 لازم نشود خواه خلوت صحیح باشد خواه قاسده بعضی علما گفته اند که مانع از نزدیکی چنانچه روز و فرض و یا احرام و آنچه  
 بدین مانع باشد عدت بر زن لازم نشود و این را مانع شرعی گویند و اگر مانع از نزدیکی سبب حمت باشد یا کوفت  
 عدت بر زن لازم نشود و این را مانع حسی گویند مردی در دختر خود را و یا خواهر خود را بدگرایی نکاح میداند بگوید  
 باید که تو دختر و یا خواهر بنکاح بمن بده و بمن مهر باشد و او قبول کرد و آن دو می نیز دختر یا خواهر خود بنکاح میدهند  
 و بمن بگوید و او نیز قبول کرد و این مهر و نکاح رویت فاما مثل مهر و لازم نشود و در پاره آیه و رویت مردی در  
 نکاح کرد و گفت بدله مهر در اکیسال خدمت خواهم کرد و یا تعلیم قرآن خواهم کرد این نکاح رویت و مهر مثل  
 لازم نشود و خدمت یکسال و تعلیم قرآن لازم نشود و این قول امام عظمی و امام ابو یوسف است و جمیع ائمه و نزدیکی امام محمد  
 الله بر مرد خدمت یکسال لازم نشود و اگر بنده مردی بدستوری خود کار محوره را نکاح کرد و مهر آن عورت خدمت  
 یکسال بر خود گردانید و آن زن هزار تنگه مهر تسلیم کرد و آن زن بعد از آن هزار تنگه مهر مذکور مرد را باز بخشید  
 و این مرتبه پیش از نزدیکی آن زن را طلاق گفت بر زن لازم نشود که با قصد تنگه دیگر که نیمه مهر است از خاص خود  
 شوهر را بدد و این در صورتیست که زن هزار تنگه از مرد نگیرد باشد فاما اگر مرد و انگشت که من تر از هزار تنگه مهر بخشیدم  
 و مرد پیش از نزدیکی آن زن را طلاق گفت در صورتی که زن مهر لازم نشود و مرد در زن را نکاح کرد و مهر  
 تنگه مهر او گردانید برین شرط که آن زن از آن شهر جدا نگردد و یا بر آن زن دیگر نکاح نکند اگر بدین شرط وفا کند بمن  
 تنگه مهر آن زن باشد و اگر بدین شرط وفا نکند و آن زن از آن شهر جای دیگر برود و یا بر آن زن دیگر نکاح کند یا  
 مرد مهر مثل لازم نشود و بمن حکایت کردند که را هزار تنگه نکاح کرد و شرط کرد که برای او چیزی نگیرد و او چنانچه جامه و تنگه  
 اگر بدین شرط وفا کند همان هزار تنگه مهر آن زن لازم نشود و اگر بدین شرط وفا نکند مهر مثل لازم نشود و مردی  
 زن را نکاح کرد و مهر در تنگه مهر او قبول کرد بدین شرط که آن زن از آن شهر آن جای دیگر نبرد اگر جای دیگر نبرد  
 مهر او باشد و اگر آن زن از آنجا نبرد همان هزار تنگه مهر او باشد و اگر آن زن از آنجا نبرد مهر مثل لازم نشود و اگر مهر مثل

در صورتی که زن از آن شهر جدا نگردد و یا بر آن زن دیگر نکاح نکند اگر بدین شرط وفا کند بمن تنگه مهر آن زن باشد و اگر بدین شرط وفا نکند و آن زن از آن شهر جای دیگر برود و یا بر آن زن دیگر نکاح کند یا مرد مهر مثل لازم نشود و بمن حکایت کردند که را هزار تنگه نکاح کرد و شرط کرد که برای او چیزی نگیرد و او چنانچه جامه و تنگه اگر بدین شرط وفا کند همان هزار تنگه مهر آن زن لازم نشود و اگر بدین شرط وفا نکند مهر مثل لازم نشود و مردی زن را نکاح کرد و مهر در تنگه مهر او قبول کرد بدین شرط که آن زن از آن شهر آن جای دیگر نبرد اگر جای دیگر نبرد مهر او باشد و اگر آن زن از آنجا نبرد همان هزار تنگه مهر او باشد و اگر آن زن از آنجا نبرد مهر مثل لازم نشود و اگر مهر مثل

له عین الله و الله به یقین و آن در عرف عامه گویند چنانچه در آن شرط و بعضی گویند که اگر عینیت  
 کند که عدت بان باشد تا آنکه شوهر بیاورد و یا تا آنکه شوهر بیاورد و یا تا آنکه شوهر بیاورد و یا تا آنکه شوهر بیاورد  
 از آنجا که مهر او باشد و اگر آن زن از آنجا نبرد همان هزار تنگه مهر او باشد و اگر آن زن از آنجا نبرد مهر مثل لازم نشود و اگر مهر مثل







شده است و یا مهر از شوهر خود طلب کند و اگر دختر مهر از پدر خود حکم ضمانت بستاند پدر از شوهر آن دختر بستاند و  
 اگر ضمانت گرفته شوهر شده است و اگر پدر گرفته شوهر و ضمانت مهر شده تا آن زمان از شوهر آن دختر مهر نتواند بستاند اگر  
 دختر از پدر خود بستاند و هم در پدایه آورده است این ضمانت درست خواهد دختر خورد باشد خواه بزرگ و در پدایه  
 و کافی آورده زن باشد که شوهر را از نزدیکی کردن منع کند تا آن زمان که مهر خود را نسته باشد و شاید که برابر شوهر  
 برود تا آن زمان که مهر خود نسته است و شوهر نتواند که این زن از سفر و یا از بیرون آمدن خانه و یا از رفتن بجهت طلاق  
 قراعتیان منع کند تا آن زمان که دادن و فی الحال قبول کرده بودند اگر تمام مهر بجهت بود فی الحال چیز از مهر قبول  
 نشده بود در صورت عورت نتواند که مرد را از نزدیکی کردن منع کند و باید سفر با شوهر نزد و این قول امام عظم و امام محمد  
 است نزدیک امام ابو یوسف تواند که مرد را در نزدیکی منع کند پیش از شدن مهر و این در صورتیست که شوهر نزدیکی  
 نکرده باشد فاما اگر شوهر با زن پیش از دادن مهر نزدیکی کرده باشد نسل تواند که دوم باز نزدیکی کردن ندهد تا  
 آن زمان که مهر فی الحال قبول شده باشد نسل تواند و این قول امام عظم است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد چون  
 با عورت یکبار نزدیکی کرد دوم باز نتواند که برای مهر نزدیکی کردن ندهد این در صورتیست که نزدیکی با عورت بر رضای  
 عورت کرده باشد فاما اگر مردی با عورت نزدیکی کرده باشد و با عورت کودک و دیوانه و در حال نزدیکی درین حالت عورت  
 نتواند که دوم باز نزدیکی کردن ندهد بالاتفاق تا آن زمان که مهر فی الحال قبول شده باشد نسل تواند و همین حکمت در خلوت صحیح  
 اگر بر رضای عورت بوده باشد یعنی بعد خلوت صحیح تواند که نزدیکی کردن بر قول امام عظم ندهد و بر قول امام ابو یوسف و امام محمد  
 نتواند چون مرد و هر زن را داد هر جا نیکه مرد را خوش آید عورت را انتخاب برود و بعضی گفته اند مرد نتواند که زن را در شهر  
 دیگری ببرد اگر چه هر داده باشد زیرا که غریب است و در کافی و پدایه آورده است فتوی است که مرد نتواند که زن را در سفر ببرد  
 رضای زن اگر چه هر زن داده باشد در شش ماه می گوید فتوی در زمان با نسل است که نتواند که عورت را از آن شهر در شهر  
 دیگری ببرد و در پدایه کافی آورده است اگر بعد دادن مهر زن از شهر دیگری ببرد که نزدیکی شهرت نتواند زیرا که چون شهر  
 نزدیک است غریب نباشد و فتوی برین قول است و در کافی میگوید که مرد از دیه نتواند که در شهر ببرد از دیه و در دیه نتواند  
 ببرد در فتاوی سراجی آورده است فتوی نقل کرد و دیگر کردن آمدن مهر زن بود و زن بعد مردن شوهر خود را بشوهر  
 بخشد روا باشد و یا مردی که کنیز خود را بخواهد خود بکنکاح داد مهر آن بر غلام لازم نشود و در پدایه کافی آورده  
 است اگر زن و شوهر مرد و نقل کردند و مرد مهر بر زن در حاکم کاح معین کرده بود میراثیان زن نتواند که آن مهر  
 از مهر و که شوهر بستاند اگر مردی و زن کاح معین کرده بود در آن صورت میراثیان زن نتواند که از مهر و که شوهر  
 من مملکت با هم در یک و آن یکی در فرصت ۱۲ غیث است غریب نادر و مسافر و غیث است نقل با قطع و سکون و آن  
 از حاکم بجا ببرد و از حاکم بجا ببرد و از حاکم بجا ببرد



چیزی بستانند و این قول امام عظیم است و نزد یک امام ابو یوسف رحمه الله است که میفرماید اگر زن در صورت مهر مثل از  
 مرد و که شوهر بستاند مردی برای زن خود چیزی داده بود زن میگوید که آن بدیه و تلافی است بود شوهر میگوید آن  
 مهر از تو داده بود پس شوهر بستاند و اما شوهر را سوگو کند یا بپند که آن چیز از مهر داده بودی بعد سوگو کند حکم کند که  
 آن چیز از مهر داده بود زیرا که مهر دادن واجب است بدیه و تلافی واجب نیست پس سخن مرد بشنوند که در طعام سخت  
 که سخن عورت بشنوند که تلافی بدیه بود و از مهر نبرد اما خطبه و چهارمی از مهر نشنوند نه از بدیه و تلافی بعضی گفته اند نه بدیه  
 مرد واجب چنانچه میفرماید و منی نتواند که برای مهر نشنوند در شما آن میگوید اگر مردی بر زن گویند مهر نشنود  
 بود و یا بشکری فرستاده بود سخن بشنوند که آن از مهر بود و بدیه و تلافی نبود مگر آنکه آن زن که آن تلافی میبرد  
 آن زن از مهر نشنود و کافی میگوید اگر مردی از شوهر مهر آن زن طلب کرد که بهای آن بامهر در مهر  
 بود آن جامه هم بدست شوهر بود که بهای آن جامه شرعی باشد آن جامه بآن جامه از شوهر بستاند و آن  
 و درم که نقصان از بهای جامه شده است نتواند بستاند اما اگر زن را نکاح کرد جامه که مهر او گردانیده بود دست  
 درم شرعی بهای آن جامه بود هم بدست شوهر بود که بهای آن جامه ده درم شرعی شد در صورتی که زن از شوهر  
 آن جامه بستاند ده درم شرعی دیگر نیز بستاند و در طحاوی از کورست بر که زن را نکاح شرط کرده باشد  
 که مهر تو فی الحال خواهم داد شاید که این زن آن مرد را از کورستی کردن ندانند تا آن زن که بر شوهر از مهر چیزی بانی  
 باشد و اگر بهیلت است یا به تجیل یعنی فی الحال و یا نه ذکر محلت متذکر فی الحال و بهیلت و تجیل و سکوت و فی الحال  
 لازم آید و اگر مهر بهیلت باشد زن فی الحال نتواند طلبید پیش از محلت اندک باشد خواه بسیار که بدست مهر معلوم  
 باشد و اگر بدست بهیلت بجهول است اگر محالت محلت چنانچه اگر مردی زن را بخواند و بگوید که مهر تو  
 چون غله در و امسال کنده خواهم داد و او باشد چون غله در کنند مهر بدید و اگر محالت فاحش است چنانچه اگر  
 گوید مهر تو اگر باروز بدیم و یا چون باران ببارد بدیم در صورتی که فی الحال باید داد اگر گوید بهیلت فی الحال خواهم  
 داد و بهیلت چنانچه عادت میان مردان است نمی فی الحال لازم شود و نمی بگوید چون مرد طلاق گوید یا بگوید  
 آن زن لازم شود و بعضی گفته اند در صورتی که بهیلت صحیح نیست زیرا که تعیین بهیلت کرده است و این محلت محلت  
 است پس آن شیء فی الحال لازم شود و در ذخیره آورده است اگر مهر بهیلت کرده تعیین بهیلت نکرد و بعضی گفته اند  
 این بهیلت صحیح نیست پس مهر فی الحال لازم شود و بعضی گفته اند این محلت صحیح است پس چون مرد طلاق گوید و

سه تلافی زنی و مهر بانی کردن ۱۱ رشیدی ۱۱ خطه بالکسر و طاسه جمله یعنی کند ۱۲ سه جهالت یعنی بکسر کشف

۱۱ در و بکسر اول دفع ثانی قطع کردن زرعیت ۱۲



یا بمیرد او اسے مهر لازم نشود و فتویٰ برین قول است **فصل در بیان نکاح ذمیہ و ردایہ** مستطورت  
 مردی ذمی عورتی ذمیہ یا نکاح کرد و هر آن عورت مرد اگر گردانید و یا در حال نکاح ذکر مکرر کرده و یا گفت ترا نکاح  
 کردم و مهر و یا نکاح بمیرداری که در بین قرآن و روایت پس بران ذمی مهر لازم نشود اگر چه نزدیکی آن ذمیہ کرده باشد یا  
 پیش از نزدیکی بمیرد و همین حکمست در حریبان اگر در دار حرب نکاح کرد و باشد و این قول امام عظیمست فاما بر قول امام  
 ابویوسف و امام محمد رحمه الله علیهما بر مردی مهر مثل بر عورت ذمیہ لازم نشود و اگر نزدیکی کند یا بمیرد اگر چه در حال  
 نکاح مهر شرط باشد که تزویج نکاح بمیرد و اگر پیش از طلاق گوید سه ماهه که آن راسته گویند لازم نشود مستطوره اگر  
 مردی ذمی عورتی ذمیہ یا نکاح کرد و هر آن عورت بر حرم و یا خوک گردانید پس هر دو مسلم شدند و یا یکی مسلم  
 عورت ذمیہ همان حرم و خوک از مردی ذمی مهر خود بستاند اگر حرم و خوک معین کرده باشد و اسلام پیش از تنیدن حرم  
 و خوک آورده باشد اگر حرم و خوک معین نکرده باشد پس بر مرد در هر قیمت لازم نشود و در خوک مهر مثل لازم نشود و این  
 امام عظیمست و نزدیک امام ابویوسف هر مرد مهر مثل لازم نشود خواه حرم خواه خوک معین کرده باشد خواه غیر معین  
 نزدیک امام محمد بر مرد قیمت حرم و قیمت خوک لازمست خواه حرم و خوک معین کرده باشد خواه غیر معین اگر ذمی این عورت  
 ذمیہ پیش از نزدیکی طلاق گوید نزدیک امام عظیم رحمه الله علیه اگر حرم و خوک معین باشد بران ذمی نمی حرم و نمی خوک  
 لازم نشود و اگر معین نباشد نمی بجای حرم لازم نشود و در خوک سه ماهه لازم نشود و نزدیک امام محمد نمی قیمت حرم و نمی قیمت  
 خوک لازم نشود خواه حرم و خوک معین باشد خواه غیر معین و نزدیک امام ابویوسف همه سه ماهه لازم نشود خواه حرم و خوک  
 کرده باشد خواه غیر معین **باب بیان نکاح بنده گان و ردایہ کافی** میگوید در قیمت نکاح بنده و کنیز  
 و بده و مکاتب و ام ولد اگر با جازت خوند کار و اگر بنده با جازت خوند کار نکاح کرد و هر زن برگردن بنده پس آن بنده  
 بفروشد و هر زن از آنکه فاما بده و مکاتب برای مهر نفه و نشد کسی که ایشان کنند از آن کسب هر زن خود او کنند  
 و در کافی میگوید بنده یا کنیز که بغیر اجازت خوند کار نکاح کرد و این نکاح موقوفست اگر خوند کار اجازت کند و یا  
 خواه پیش از نزدیکی اجازت کرده باشد خوله بعد از نزدیکی اگر غلام بی اجازت خوند کار نکاح کرد و چون خوند کار را خبر شد  
 خوند کار گفت این زن را طلاق گوی فاما بر طلاقیک رجعت کردن لوانی ازین سخن از خوند کار اجازت نکاح ست فاما  
 خوند کار گوید طلاق بگو و یا بگذارد ازین سخن اجازت نباشد و نزدیک ابی لیلی درین سخن نیز اجازت ثابت نشود مستطوره و غلام

فصل در بیان نکاح ذمیہ

باب بیان نکاح بنده گان

له ذمی بالکفر تشدید میم الکتات زنا رتی باشد منوب بعد بیان و کافر مطیع الاسلام و جزیه گذار است بهای باطنی  
 روستی و درونی و در خارج سی میثه قیمت است و بده بر بدهم موقوفه و ال تشدید بکام و موقوفه و بده بر بدهم موقوفه و بده بر بدهم  
 شده که از پس حرم و بده از آنکه رجعت از آن زن بگذرد و نیز از آنکه بدهم از آن زن بگذرد و نیز از آنکه بدهم از آن زن بگذرد



را گفت این زن برای خود نکاح کن این غلام آن زن را برای خود نکاح کرد فاما بنکاح فاسد بان زن  
 کرد بران غلام هم مهر آن زن لازم شود آن غلام را بفروشد و مهر آن زن را بکشد و نزد یک امام اهل بیت و امام محمد  
 رخته علیهها برای مهر این غلام افروختن رو نیست زیرا که نکاح فاسد بود فاما اگر آن غلام وقتی که آزاد شود آن زن مهر  
 او بکشد مردی برای غلام خود که دین مردان او بی دارد و عورتی نکاح کرد این نکاح روست اگر چه خونه گارد و حال  
 نکاح گفته باشد که این غلام را بفروشی و مهر خود بستانی فاما چون این غلام را برای مهر زن خود بفروشد و وام  
 این زن بهای این غلام را براندازه حق خود بستاند و این در صورتیست که اگر زن را بهر مثل نکاح کند و بایک از  
 مهر مثل مردی کنیزک خود را بکشد نکاح داد بر آن مرد لازم نباشد که آن کنیزک را در خانه بشوهر بفرستد و یا  
 خانه علیحه برای کنیزک کند فاما کنیزک بخدمت خوندگار مشغول باشد و بشوهر آن کنیزک را گوید هر جا که قادر شو  
 بان کنیزک نزد یکی کنی بشوهر بفرستی و منزل یعنی خانه لازم نشود مگر خوندگار این کنیزک را در منزل علیحه باشد  
 را بکشد آن زمان نفقه و منزل بشوهر لازم شود زیرا که خوندگار برای کنیزک بخدمت خود منزل علیحه کرده  
 بود که بشوهر در آن منزل بود اگر خوندگار را خوش آید باز تواند که کنیزک را بخدمت خود بفرماید و بشوهر در  
 منزل علیحه نگذارد و اگر چه بشوهر آن کنیزک شرط کرده باشد که کنیزک برود در خانه  
 علیحه خواهم گذاشت و در کاسه و شامان می گوید خوندگار را نشاید  
 که کنیزک و غلام خود را بجبر نکاح کند یعنی اگر چه کنیزک و غلام و ائمه نباشند  
 خوندگار تواند که ایشان را نکاح کند که رضای ایشان شرط نیست فاما نکاح مکاتب بغیر مکاتب  
 نیست اگر چه مکاتب بنده است تا آن زمان که بکدرم ازال کتامت بروی باقی باشد و در بدایه و کافی  
 مسطورست مردی کنیزک خود را مردی بنکاح داد پیش از آنکه بشوهر نزدیکی با این کنیزک کند خوندگار کنیزک خود را بکشد  
 نزد یک امام عظم بر شوهر کنیزک مهر لازم نشود و نزدیک امام ابویوسف و امام محمد رحمته الله علیهما مهر بر شوهر لازم  
 شود خوندگار کنیزک مهر از شوهر بستاند اگر کنیزک خود مرد و یا دیگر کسی کنیزک را بکشد نزد یک امام  
 بر شوهر مهر لازم شود اگر چه شوهر نزدیکی نکرده باشد و اگر عورتی حره بعد از نکاح خود را خود بکشد پیش از آنکه شوهر آن  
 حره نزدیکی کند میرانیمان آن عورت از شوهر او میرانند و این قول بر سه امام است نزدیک امام زین العابدین علیه السلام  
 مهر بر شوهر لازم نشود مگر بکنیزک خود فراموشد و یا باشد که انزال بیرون کند اگر چه کنیزک را رضی نباشد فاما  
 اگر مردی کنیزک دیگری نکاح کرده باشد او را انزال بیرون کردن و نیست مگر آنکه خوندگار کنیزک ارضی باشد آن زن  
 تواند که انزال بیرون کند و این قول امام عظم است و نزدیک امام ابویوسف و امام محمد رحمهم الله انزال بیرون کردن  
 فاسد است مگر تا پیش از آنکه بکشد و یا در نزدیکی باشد مگر مکاتب بغیر مکاتب فاسد نباشد و مکاتب فاسد نیست



روانیت کند که کنیز را ضایع باشد و رضای خوندگار اعتبار ندارد مسئله اگر مردی از زن خود که آزاد است  
 و یا حره است نزدیکی کند او را رو نیست که انزال بیرون کند که زن با ضعیف باشد و میقول همه علماء که مادام که  
 غانی آورده است که درین میان و نباشد که بنیز از زن انزال بیرون کند نسبت نکند بدو و اگر است اگر  
 زن بامردا گرا کرده باشد با انزال بیرون کردن ضعیف نباشد و این چنین و خانی و کانی مذکور است که کنیز  
 خود را ببرد و نکاح داد و بعد از آن کنیز را آزاد کرد و اگر دانید بعد از آزاد کردن اگر کنیز را خوش آید آن شوهر بخواند  
 اگر خوش نیاید بخواند شوهر آن کنیز را نواهد آن را باند خواجه بنده و این را اختیار عتیق گویند و در شان آن آورده است  
 اگر بعد از او بی آن کنیز همان شوهر خود را بخواند هر آن کنیز که خوندگار و باشد و اگر آن شوهر بخواند آن زن  
 هر شوهر لازم نشود یعنی اگر نزدیکی نکرده باشد اگر نزدیکی کرده باشد مهر لازم آید و در باب میگوید اگر مردی کنیز خود  
 را مکاتبه کرد بعد از آن آن مکاتبه را بر ضایع او بشوهر داد و بعد از آن آزاد کرد این مکاتبه را خوش آید تا همان  
 شوهر را بخواند و اگر خوش نیاید بخواند اگر کنیز به دستور می خوندگار شوهر خواست میسر از آنکه خوندگار این نکاح را  
 اجازت کند آن کنیز را آزاد کرد این نکاح روا باشد مگر آن کنیز را اختیار نباشد یعنی نتواند که شوهر دیگر بخواند مسئله  
 پدر مرد که کنیز پسرخود نزدیکی کرد و آن کنیز که فرزند زاده و آن کنیز که ام ولد شد و بر پدر قیمت کنیز که بر  
 پدر لازم شود و مهر لازم نشود و این در صورتیست که اگر پدر بعد از آن کنیز که پسرخود زاده و دعوی کند که این فرزند  
 از من است و اگر پدر طعام فرزند خود در طالع حاجت بخورد بر پدر قیمت طعام لازم نیاید مسئله پسرخود کنیز خود را  
 پدر خود بنکاح داد و بعد از آن آن کنیز که از پدر فرزند شد آن کنیز که ام ولد از آن پدر شود و بر پدر قیمت کنیز  
 برای پدر لازم نشود و قاضا مهر پدر لازم شود و فرزند آن کنیز که از پدر زاده است آزاد شود و قیمت آن فرزند  
 هم بر پدر لازم نشود و در بابیه و کانی سلطنت عورتی آزاد بنده مردی خواست و بعد خواستن خوندگار شوهر خود را  
 آن عورت میگوید که این بنده خود را بپردازم من آزاد کن آن خوندگار بنده از آن عورت را بپردازم آزاد کرد و نکاح  
 آن عورت باطل شود زیرا که این بنده را گوی آن عورت بپردازم خرید آزاد کرده و به عورتی که شوهر خود را مالک  
 شود و نکاح باطل گردد و مهر ساقط شود و قاضا بر آن هزار درم قیمت آن بنده برای خوندگار لازم شود اگر گوید این بنده  
 را از من آزاد کن قاضا بی تمیین نکند پس خوندگار آزاد گردانید آن بنده آزاد شود و نکاح باطل نگردد و این قول  
 امام عظیم و امام محمد است و همما السیاق و نزدیک امام ابو یوسف حتمه الله علیه بنده آزاد شود و نکاح باطل گردد اگر چه نام آن گرفته

۱- عتیق با لکسر آزادی و آزاد شدن ۲- کشف اللغات ۳- ام ولد کنیز کسی که از صاحب یا داولاد پیدا شود  
 ۴- عبارت اللغات ۵- باطل ناچیز و ناحق ۶- و شبیه







آورد و شوهر آن کافر باشد قاضی بر شوهر آن زن عرض اسلام کند اگر شوهر آن زن اسلام آورد قاضی او را با  
 زن بدید و اگر شوهر اسلام نیارد قاضی میان ایشان تفریق کند و این تفریق قاضی طلاق است نزدیک  
 امام عظیم و امام محمد رحمة الله و نزدیک امام ابو یوسف طلاق نیست و تمام مهر بر مرد لازم شود و اگر نزدیکی نکرده باشد  
 یا نبی مهر لازم شود و اگر شوهر اسلام آورد و زن از مجوسیه بود عرض کند بزرگ اسلام اگر زن اسلام آورد و زن از یهودیه  
 و اگر اسلام نیارد قاضی میان ایشان تفریق کند و این تفریق نیز در سه ام طلاق نیست و تمام مهر بر مرد لازم شود و اگر نزدیکی  
 کرده باشد و اگر نزدیکی نکرده باشد بر مرد چیزی از مهر لازم نشود و نیز اگر فرقت از سبب است و سبب حکم است اگر زن  
 شود و یا شوهر را بوسه دهد و یا با او پیش از نکاح اگر پیش از نزدیکی است بر مرد چیزی از مهر لازم نشود و اگر بعد از  
 نزدیکی تمام مهر بر مرد لازم شود و در کافی و شامان مذکور است اگر یکی از میان زن شوهر در دار حرب اسلام آورد  
 ایشان اهل کتاب نباشد و یا از اهل کتاب باشد و زن اسلام آورد و نکاح میان ایشان باقیست تا آن زمان که شوهر  
 سه حیض نبیند و چون سه حیض و نیکاح منقطع گردد و برای عدت بر عورت سه حیض دیگر لازم شود و اگر نزدیکی  
 کرده باشد و در هدایه کافی میگوید زن شوهر بر دو یهودی و یا نصرانی بود و شوهر اسلام آورد و نکاح ایشان باقی  
 باشد عرض اسلام بر زن حاجت نیست و در هدایه و روایت اگر یکی میان زن شوهر اسلام آورد و در دار حرب و اسلام  
 ۲. فرقت میان ایشان واقع شود بی طلاق یعنی میان زن و شوهر فرقت افتد و زن از شوهر جدا شود و اما  
 طلاق نیست و اگر یکی از میان زن و شوهر در ناخت گیرند هم میان ایشان فرقت واقع شود و وقت رسیدن در اسلام  
 و اگر سرور او را ناخت آوردند فرقت میان ایشان واقع نشود و نکاح باقی باشد و در هدایه کافی آورد و است  
 عورت حریبه و در اسلام عدت لازم نشود و خواه اسلام در دار حرب و در هدایه خواهد نیامده باشد  
 و یوسف امام عظیم رحمة الله علیه و نزدیک امام ابو یوسف امام محمد رحمة الله علیه عدت لازم شود و با اتفاق علماء بر  
 کتیر که کتیر ناخت گیرند عدت لازم نیست فلما استبرأ ازیم است و اگر حریبه در اسلام آمده است حلاله باشد یا آنرا  
 که فرزند نر از نیکاح نکند و دیگر روایت از امام نیست نکاح درست اگر حلاله باشد قاتل نزدیکی آن عورت شوهر نکند تا آن  
 زمان که فرزند نر از نیکاح نگیرد اگر عورت را از نر ناختند است خوبتر آن است که نزدیکی کردن و نیست تا آن زمان که فرزند  
 نر از نر از نیکاح نگیرد و این قول امام عظیم و امام ابو یوسف رحمة الله علیه  
 و نزدیک امام محمد اگر مرتد شد است فرقت واقع شود و اگر زن مرتد شده است فرقت واقع شود بی طلاق پس اگر مرد  
 مرتد شد است و با زن نزدیکی کرده بود تمام مهر بر مرد لازم شود و اگر نزدیکی نکرده بود مهر بر مرد لازم نشود و اگر  
 زن مرتد شده است اگر مرد نزدیکی کرده باشد تمام مهر بر مرد لازم شود و اگر نزدیکی نکرده باشد چیزی از مهر لازم نشود



و لبقه لازم نشود و اگر خود از خانه مرد بیرون آمده باشد و اگر خود از خانه مرد بیرون نیامده باشد لبقه مرد  
 لازم نشود و در هدایه شایان گوید زن شوهر مرد و یکبار مرتد شدند و هر دو نیز یکبار اسلام آوردند نکاح میان  
 ایشان باقی باشد تا اگر یکی پیش از دوم اسلام آورد میان ایشان فرقت واقع شود و در کافی میگوید عورتی که  
 را مسلمانی نکاح کرده است و اگر آن مسلم و آن نصرانی هر دو مجوسی شدند فرقت میان ایشان واقع نشود و اگر نزدیکی نام محرم  
 و اگر مرد و عورتی شدند با اتفاق فرقت واقع شود مسلم و صغیره را نکاح کرده بود پدر آن صغیره مرتد شد فرقت میان ایشان  
 واقع نشود و اگر آنکه صغیره را در دوا حربه آن زمان فرقت واقع شود و در فتاوی سمرقانی آورده است در دوا حربه  
 زن دشت آن حربی را با هر چهار زن تلخت کردند نکاح هر چهار زن باطل شود و اگر آن حربی را با دو زن تلخت کردند نکاح  
 این دو زن باطل نشود و اما دو زن که در دوا حربه نه نکاح میان ایشان باطل گردد و در دوا حربه که در دوا حربه که در  
 دیگر نیز نکاح کند اگر او را خوف آن باشد که عدل میان ایشان نگاه نتوانست دشت او را شاید که زن  
 دیگر کند و اگر میداند که عدل میان ایشان نگاه خواهیم داشت زن آن دوم شاید کرد و اما اگر زن دوم نکند  
 بهتر است او را در نکاح زن دوم ثواب باشد زیرا که اگر زن دوم کند زن اول عیوب شود پس ترک غم زن اول و او را  
 ثواب باشد و الله اعلم بالصواب باب بیان عدل نگاه داشتن میان زنان سدر هدایه کافی آورده است مرد  
 دو زن حربه در نکاح دارد و بر آن مرد واجب است که میان ایشان عدل نگه دارد یعنی هر دو را برابری نگاه دارد و خواهد  
 دو نیمه یا یک یک یا یکی ثقیله عدل ایشان نیست که یک روز و یک شب بر یکی باشد و یک روز و یک شب بر دیگری باشد و با آن  
 روز دو گان شب بلبه که برابر باشد هر دو فاما عدل در نزدیکی کردن واجب است چنانکه در نوبت هر که او را خوش آید  
 با و نزدیکی کند چون با یکی در نوبت او نزدیکی کرد در نوبت دومی بر آن مرد نزدیک واجب است و در کافی میگوید چنانچه بر  
 هر عدل میان دو زن واجب است چنان بر بنده نیز عدل میان زنان واجب باشد بکار باشد یا شبیه یا جد باشد یا قدیمه یا  
 کتابیه یا غنیه یا غیر بالغه که نزدیک بلاغت رسیده یا بالغه و عاقله یا دیوانه برابرند ایشان را عدل و الله اعلم  
 رحمه الله علیه میگوید زن جدیده اگر یکبار باشد هفت شب مرد بر او باشد و اگر ثقیله باشد سه شب بر او باشد بعد از آن عدل  
 نگاه دارد و در هدایه کافی آورده است مردی دو زن دارد یکی از دست دومی بنده و وجهه زاده باشد و یکی حربه  
 یعنی اگر یکروزه و یکشب بنده باشد و روز و دو شب آزاد باشد مکاتبه بدو مرد و ولد بنده بنده اند زیرا که بنده گوی ایشان  
 قائم است و در کافی آورده است اگر مردی دو زن دارد یکی محمی و دوم مدست و محمی را با مدست بیست و  
 هدایه کافی مذکور است زنان در حاله فرقی برابری نیست پس مرد را هر که خوش آید او را در سه فرقه اولی است که برای خوشی  
 میان ایشان فرقه اندازد و فرقه بنام هر که میسر آید او را در سفر برد و هر که امر در سفر را بر خود برد و سفر خارج است پس آنکه در خانه بماند

بیان عدل نگاه داشتن میان زنان



میگوید یکماه درین شهر سفر بودی یکماه در خانه بزم باش این سخن او نشنوند بعد از در آمدن خانه برابر می میان  
 کند مردی دوزن دارد یک نوبت خود بدگره میدهد و او باشد و اگر نوبت خود بدگره میدهد و او باشد و اگر نوبت خود بدگره میدهد و او باشد  
 میکند و نمیدهد تواند و رکافی میگوید مرد را شاید که زن خود را رسیدن مجلس بدمنع کند مردی زن خود را میگوید  
 بیارے آن زن خود را بیاراید مرد را شاید که زن بدمنع کند اگر مردی برای نزدیکی زن بدمنع کند زن نباید هم شاید  
 لت کند اگر حاضر نباشد و همین حکم است اگر زن نماز نگذارد و اگر از خانه بیستوری شوهر بیرون آید اگر مرد و او  
 باشد لت تواند کرد و اگر زن مردی نماز میگذارد و آنرا اطلاق گوید اگر چه مقدور زادن مهر نباشد و اگر زن بدستور  
 شوهر در مجلس علم میرود و او نباشد اگر زن مسئله واقع شود اگر شوهر او عالم است از شوهر خود حل کند و اگر شوهر او عالم  
 هم بر شوهر گوید تا شوهر از علمای سیده جواب بکشد بر زن بگوید و اگر شوهر جواب بکشد از علمای سیده یا خود عالم است یا  
 مسئله بر زن میگوید در صورتی زن اشاید که بیستوری شوهر در مجلس علم میرود و جواب مسئله تحقیق کند زنی بدستور عالمی  
 دارد و کسی نیست که خدمت پدر او کند و شوهر از بیرون آمدن بر خدمت پدر منع میکند زن اشاید که بیستور شوهر  
 از خانه بیرون آید و خدمت پدر بکند اگر چه پدر او کافر باشد مسئله اگر بیستوری جوان دارد و آنادر در همه درصتهای بیرون  
 می آید او را شوهر نیست پس اشاید که منع کند مادر را تا آن زمان که تحقیق نشود که برای فساد زمین می آید چون تحقیق شود  
 این معنی هر قاضی گوید تا قاضی میرا گوید تا از آن منع کند بعد از آن بیرون منع کند باب بیان متفرقات و انیس  
 الارواح مذکور است که امیرالمومنین علی رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت کرد که هر که که شوهر او را فراموش  
 آمدن طلب کند و آن زن نباید نیمه یکبار و چنان دور شود که مادر از پوست بیرون بیاید از آن بعد از یکبار می شود  
 که رنگ بیابان است و اگر زن نفق کند و شوهر از او خوشنود نباشد بر آن بیفتاد و در دوزخ بکشد و اگر شوهر خوشنود باشد  
 بیفتاد و در بهشت بر آرد و هر زنیکه روی خود بر شوهر خود ترش کند و بر روی شوهر ترشی بنیدامد که ستارگان آسمان  
 پس هر ستاره بنام آن زن یک گناه بنویسد و در تنبیه حق زاید الوالیث و رده اگر شوهر از یکبار می فرماید و در  
 دور و دم سورخ خون زن آنرا از زبان بلعید هنوز حق شوهر بجا نیاورده باشد و از خلاق النساء مذکور است که در خواب  
 آمده است هر زن که خانه خود را رفته و یا پاکیزه دارد خدا تیغ بر سر زده که خاک بر دهنه یکی برای او در دیوان او بنویسد  
 و آنقدر بدی باز دیوان او پاک گردانند و درجه او بمقام بهشت بر آرد و چون برای شستن شوهر دیزی فراز کند خدا  
 تعالی او را در بهشت بچند دنیا مملکت دهد و چون بگد کاسه پاکیزه بشوید خدا تیغ او را از کفایت پاک و پاکیزه  
 دارد و چون طهارت و پاکیزه ندارد خدا تعالی بر دانه درجه بهشت برای او بچند دنیا آفریند و چون سیر و باز پاک  
 کند و از دنیا و بسبب تیزی سیر و باز آب چشم روان شود و باز دوازده و آتش و یکدان از چشم او آب آن شود هم



چنان شود که از بیم خدا آنگاه که کرده باشد و هر که از بیم خدا آنگاه که بیدار شود و روزی حرام شود چون برسد  
 گشت انگشت او بریده شود خدا تعالی آن جرئت او را در روز قیامت پوزشک بشت گرداند چنانچه چون  
 از تشبیه آن چون یک بچویش اید تا بان او بریزد چنانچه بر گل انداخت و چون از طعام بختن فارغ شود خدا تعالی  
 تمام گناهای او را بپایمزد و چون بگدان گرم شود و این زن برای آن بختن نشیند خدا تعالی هزار مرتبه فرزند  
 تا برای آن زن آمرزش خواهد و چون نان بر دهن مقابله بر نانی تو اسبیده باید که آزاد کرده باشد از فرزندان  
 و نیز سبیل علیه السلام و نیز زنی که رسید و برای پوشیدن شوهر خود جامه کند و فراموشی شوهر کند و کارخانه بگوید  
 که بشنید و خدا تعالی را بگوید خدا تعالی آن زن را بشمار هزار صدیک بپسند و پاک کند از دیوان و صد بگوید  
 بر او و در شب بشت بشمار هزار تار و زری و کوشک باید در بشت از سرخ و چون شوهر او از آن جامه بپوشد خدا تعالی  
 از آن زن فراموشی قیامت تمام می بپوشاند و بپوشد این زن در سینه دو کافه است زنگی از زبان و شکاف  
 چون زنی از رویان رسید برای خود و برای شوهر خود جامه کند آنقدر که موی بدن آنقدر باشد و رنگان  
 و زنی که برای آن زن آمرزش خواهد تا آن زمان که تمامه بر تن ایشان باشد خاما باید که آن زن بفراموشی کند  
 و نیز گفت صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج زنی را دیدم که موی از سر و پخته بودند و او را عذاب کردند از طریق  
 صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم جواب داد که این زن موی خود را از ناحیه آن پوشید حکایت آورد که زنی خان  
 را میبرد و این را رون رشید بود و حرمه الله علیه و آله و سلم روزی شوهر خود را نشان میکرد و خواهر بزرگ در خانه درآمد و چشم آن شوهر  
 شوهر بر موی زنی خاتون افتاد و فی الحال سینه خاتون موی سر خود را بر موی جوان میرالمومنین آویخت و این شد بدین گفت  
 پس موی سر خود را بر موی جوان آویخت و که برین شوهر نظر خواهر بزرگ افتاده بود و گفتم که بعد از این رخ گردان و روشن شود  
 که این شوهر بر تن باشد امیرالمومنین را رون رشید فرمود که این خواهر بر سر و از شدت غایب است زنی خاتون چنان  
 که اگر شمار زنی اندام نقصان و بدیاشهوت مردان را در اندام امیرالمومنین را رون رشید بسیار گریست گفت  
 زمان باشد که بخندای ترند بهتر باشد از بهتر از موی گفت صلی الله علیه و آله و سلم زنی را دیدم که چشمها را بپوشید  
 و بپوشید و فرخ دوخته بود و از جبرائیل علیه السلام پرسیدم جواب داد که این عورت را میساکان نظر کرد  
 و از دیدن حرام بکشد و بپوشید و گفت صلی الله علیه و آله و سلم زنی را دیدم که ستون آتش در گوش او کرده اند و از گوش او  
 بیرون آید و از جبرائیل علیه السلام پرسیدم جواب داد که این زن چنانچه بود و سخن میساکان شنید و بر میساکان  
 و از جبرائیل علیه السلام پرسیدم که زنی را دیدم که زان آتش بپخته بودند و عذاب میکردند گفت این زن را  
 و از جبرائیل علیه السلام پرسیدم که زنی را دیدم که زان آتش بپخته بودند و عذاب میکردند گفت این زن را







باشد پیغمبر گفت علیه السلام از پنج طائفه شما انبیا است و هم که بهشتی اند یکی آنکه در خانه خود زمان فرزند  
 نیکو زندگی کند و دوم آنکه از گناها نماند و بگوید و پدر را خوشنود و در چهارم آنکه از نیکو شود و پدر خود را  
 به بخشد بر ضایع اند اتقانی و رضای رسول الله صلی الله علیه و سلم پنج آنکه از نیکو شود و پدر خود را خوشنود و باشد از نیک  
 رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و سلم و ایت میکند که زنی بود که پدر او زحمتی داشت بود و از نیکو شود  
 خود دستوری خواست که برسد پدر بروم شوهر او را دستوری نداد این زن از پیغمبر علیه السلام پرسید که یا رسول الله  
 شوهر من از برای رسیدن پدر اجازت نمیدهد پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت که در آن شوهر خود بکن آن زن برسد خود  
 زنی پیغمبر علیه السلام گفت بشارت دهی آن زن که ضایع ترا و پدر ترا بسیار زیاده از جهت آنکه در این دین شوهر  
 کردی کتاب الضاع یعنی احکام شیر و زجاج المصا و آورده است الضاع یعنی شیر خوردن در دایه کافی میگردد  
 در شیر خوردن همان قدری از حواست حرام شوند که در نسب حرام میشوند و نسب قرابتی پدر و مادر گویند اگر در نیم  
 سال شیر خورده باشد و این قول امام عظیم است و نزدیک امام ابو یوسف امام محمد اگر در دو سال شیر خورده باشد بانی قبول حکم شیر  
 ثابت شود خواه شیر بزرگ خورده باشد خواه بسیار اگر درین مدت شیر نخورده باشد یعنی در دو نیم سال نزدیک امام عظیم  
 و دو سالگی که نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد گفت آن زمان حکم شیر ثابت نشود پس اگر شیر زیاده بر دو نیم سال  
 و شیر عورت خورده باشد و تواند که همان عورت را که شیر داده کجاست که در دایه کافی و شرح مولانا  
 حمید الدین مذکور است که چون مدت شیر که در دو نیم سال یا دو سال است بگذرد و شیر دادن و انباشته بر شیر عورت  
 در آن است خود که آن عورت او را زاده است پس حرام شود بر مادر رضاعی و خواهر رضاعی و غیر آن چنانچه در کتاب  
 النکاح گفته شده است که در شیر همان مقدار عورت حرام شود که در نسب است و اگر مادر برادر رضاعی که خواهر آن  
 روست و صورت انیمه نیست که پس بر شیر عورت خورده و این عورت پسری آورد اگر این پسری که شیر خورده و برادر رضاعی  
 باشد پس این عورت اگر این پسری را در آن پسری که شیر خورده است نکاح کند روا باشد زیرا که او برادر رضاعی  
 خواهر روست و است و این مادر برادر رضاعی است و نسبت زیرا که مادر برادر رضاعی مادر است یا ایند  
 صورت مادر است که دو برادر از یک مادر و یک پدر باشد ایشان را برادر رضاعی گویند و آن عورت را برادر رضاعی  
 نسبت که دو برادر از یک پدر باشد و مادر دیگر ایشان را نیز برادر رضاعی گویند و آن عورت را نیز مادر رضاعی است

در شیر خوردن

دفعه اولی  
ممنوع است از  
بغض و کینه

بیکان بیک

در شیر

خوارگی

خجیان

له کابین بکسر موه و یا می خورد و یک بیک نام کجاست بر زمین و می خورد و بکسر موه و یا می خورد و بکسر موه و یا می خورد  
 دین کودک خورده است و معلوم نیست که شیر در دین که در کفر گرفته باشد شیر مادر برادر رضاعی است و خود دایه برادر رضاعی  
 نه فتاوی شهابی بلکه شیعیان است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است و در کتب معتبره است







پسرک را خوانند احکام شیر ثابت شود و نزدیک نام شافعی رحمه الله علیه ثابت شود و در کافی آورده  
 است پسرک را بشیر عورتی گفته که دند احکام شیر ثابت نشود و نزدیک نام محمد رحمه الله علیه ثابت  
 شود و در پدایه آورده است اگر بشیر عورتی در سوراخ نفس پسر که انداختند و یاد گوش و یا در جراحت انداختند  
 که راه در شکم دارد احکام شیر ثابت نشود و ذکر و کافی مذکور است مردی بشیر فرو داد است مردی که از آن  
 شیر خوارانند احکام شیر ثابت نشود مسئله اگر پسر که در وقت که هر دو شیر گو سفند خورند احکام شیر ثابت نشود  
 در میان ایشان نکاح روا باشد زیرا که چون گو سپند مادر میشود پس خواهر و برادر میان هر دو کودک دختر ثابت  
 نشود و اما اگر بشیر عورتی هر دو خورند احکام شیر ثابت نشود زیرا که در بشیر عورت مادر می ثابت میشود پس خواهر  
 و برادر می نیز ثابت نشود در پدایه نشان آورده است مردی دوزن رشت یکی بزرگ و یکی بشیر خوار زن  
 بزرگ زن بشیر خواره بشیر و او هر دو زن برای هر دو نام میشود پس اگر بشیر و از زن بزرگ نزدیک کرده باشد چیزی  
 حرم بر مرد لازم نشود و بر زن حرم بر مردی مهر بر مرد لازم نشود و چون مردی مهر زن خود را داده باشد از زن بزرگ ثابت  
 اگر زن بزرگ عده بشیر داده باشد برای آنکه تا نکاح او باطل نشود و اما اگر زن بزرگ نمیدانست که این خور و نیم  
 شوهر نیست و یا میدانست که با نمیدانست که بدادون شیر نکاح باطل شود و یا انبیسلم هم میدانست که از زن خود نکاح  
 گرفته بود که از گرسنگی بپاشد و زن بزرگ بشیر را دفع گرسنگی داد و در نهایت نام مردی مهر که زن خود را  
 داده است از زن بزرگ نمیتوانستن در شهادت آورده است پسر و یا بشیر خود را که در پیش آنکه پدر نزدیک کند بشیر  
 بر پدر او حرام نشود و بی مهر بر پدر آن زن لازم نشود و چون بی مهر داده باشد از پسر که بان ناکرده است  
 بستاند و در پدایه نشان مخرج است شیر گواهی تا ثابت نشود تا آنکه زن بزرگ و مرد و یا بشیر و گواهی ندانند شیر ثابت  
 نشود و نزدیک نام شافعی هم گواهی چهار زن شیر ثابت نشود و نزدیک نام مالک گواهی یک زن شیر ثابت نشود اگر آن  
 زن عاده باشد فاما در محیط آورده است اگر یک نفر عاده و بشیر گواهی میداد و صد آن گواه بر او بشیر خورند می افتد  
 او نیست که آن زن اگر گیرد و عاده بعد از نکاح گواهی داده باشد خواه پیش از نکاح فاما ترک آن زن بروی و حبس و در کافی  
 آورده است گواهی که بشیر ثابت نشود آن زن خواه بیگانه باشد خواه مادر یکی ازین معزین شوی باشد و باز  
 خوشگاری که در پدایه نشان مخرج است که گواهی میداد پس از آنکه آن مرد زن بخواد که من بشیر و او خود گواهی بشیر داده ام آن مرد را نشاء  
 که این گواهی نشود آن زن نکاح کند و بی شک اگر این زن بگوید که بشیر گواهی میداد فاما او نیست که آن نکاح کند لیکن ترک

ما بعد از حرم است و از حرم با شافعی و حاکم است و غیاث اللغات علیه مهر با شافعی و حاکم است و در حرم با شافعی و حاکم است که در حرم  
 با شافعی و حاکم است و غیاث اللغات علیه مهر با شافعی و حاکم است و در حرم با شافعی و حاکم است که در حرم



واجب نیست مسکه عورت را که شوهر او طلاق گفته است آن زن شیر در خانه شوهر بزرگوار شوهر دیگر کرد از آن شوهر دوم  
 است و راجع ماند و شیر فرود آمد این عورت و قریب شیر داد که این شیر شوهر اول باشد تا آن که فرزند از شوهر دوم زاده است  
 چون فرزند از شوهر دوم زاید این شیر از شوهر دوم باشد و بقول امام عظم است امام ابو یوسف و ابی حنیفه و ابی حنیفه چون این  
 عورت از شوهر دوم طلاق شده است این شیر از شوهر دوم باشد و شیر اول نباشد و در روایت دوم است که اگر تحقیق شود این شیر  
 از شوهر دوم است از شوهر دوم باشد و اگر تحقیق نشود آن زن این شیر از شوهر اول باشد و نزدیک امام محمد شیر از شوهر  
 باشد پس زن آن هر دو شوهر تواند که دختر که را که این زن شیر داده است بخواند مسکه مردی زن خود را بگوید این زن  
 رضاعی هست یا در رضاعی هست یا میگوید این خواهر و یا مادر و یا دختر من است بعد از آن زن سخن  
 رجوع میکند و میگوید که مرا دهم باشد یا میگوید که من غلط کردم و اگر دست بگوید که میان ایشان باقی باشد تا آن  
 اگر هم رجوع اول مستقیم ماند قاضی میان ایشان تفریق کند و بین حکم است آن عورت را که مردی بگوید که این را در  
 هست و باید رضاعی هست یا پدر و یا برادر رضاعی هست و شوهر آنکه کند بعد از آن عورت بگوید که من غلط کردم  
 اگر آن مرد آن عورت را بخواد و او باشد و اگر عورت هم بر آن سخن مستقیم است هم روا باشد که او را نکاح کند و اگر عورت  
 و مرد هر دو این لفظ گفتند بعد از آن گفتند که ما هر دو غلط کردیم و خطا کردیم پس هر دو که گفتند را بخواد و او باشد  
 مسکه مردی زن خود را بگوید که این باور نیست یا خواهر نیست و معلوم نیست که این زن دختر است بعد از آن مرد بگوید  
 و هم کردم غلط گفتیم نکاح میان ایشان مقرر دارند و اگر هم بر آن سخن متهم باشد تفریق کنند و در فتای کبری آورده  
 است مردی که کنیز خود را بگوید که نکاح داد بعد از آن این کنیز که خود را از آن کنیز آن کودک را بعد از آن  
 خبر است و شوهر دیگر که در آن شوهر فرزند از او زاید آن کنیز که بگوید که شوهر اول این کنیز بود شوهر  
 وقت میان این کنیز و میان شوهر دوم افتد شوهر اول این کنیز شوهر اول است و شوهر اول است  
 شوهر دوم باشد و این کنیز زن پس رضاعی بود پس آن پس رضاعی خواهر است و او نباشد و شوهر اول است  
 تحقیقی و در میان آورده است مردی ام ولد خود را بفیلام خود که دو ساله است و نکاح دهد و این ام ولد از  
 خود نکاح بشیر بگوید این ام ولد شوهر خود را بشیر و این شوهر خود را هم بخواد و در غلط و تحقیق  
 است و دختر که خود را بگوید که این شوهر دادند و تحقیق نمیشود و اگر امام عورت از آن شوهر اول را که مردی زن  
 آن دختر آن نکاح کند روا باشد و در پیش از آن که شوهر اول را بشیر و این شوهر اول را بشیر و این شوهر اول را بشیر

ماده طلاق را بشیر از قید نکاح بطلان است و رجوع بازگشتن از آنست که تفریق و جدا نمودن از غیبت  
 است این تفریق اول و دوم ثانی و راجع است که زن و مرد از آن جدا شوند و صاحب یا غایب باشد



بنویسد و در پاره و کافی آورده است مرد دقت خود را یکی نکاح داد و چیزی چهار دختر خود را داد و بعد از آن  
نقل کردید و میگوید این چهار بر عاریت اده بودم باز آمد و شوهر میگوید این چهار دختر خود را بخشد و گوید برست من  
از این چهار بده قول بدی نشوند و چهار تمام پدر را بداند مگر آنکه شوهر گواهان بگذارد که پدر چهار دختر خود را بخشد و  
آن زمان شوهر را میراث از چهار آید چنانچه میراثیان دیگر را باید بعضی علما می باریت قول فتوی داده اند و شصت و شصت و شصت  
علیه روایات آورده است که مختار برای فتوی است که اگر عرف میان خلق بر آن باشد که چهار می خشد چنانچه در  
ماحن شوهر نشوند و شوهر را از چهار بده بماند و اگر عرف بر چهار نباشد آن زمان سخن بدی نشوند و تمام چهار پدر را بماند  
و در فتاوی ظهیری آورده است قول قول شوهر باشد و گواه بر پدر لازم شود و در کسری آورده است که سخن پدر  
نشوند که عاریت بود زیرا که چون چهار داده است هر چه او گوید بیان نشوند کتاب الطلاق مورد آیه کافی  
آورده است که طلاق بر سه نوع است یکی طلاق احسن یعنی نیکوتر دوم شریعت یعنی نیکو سوم طلاق بدعت  
است و بدعت چیزی نوز گویند و در شریعت بدعت چیزی را گویند که درین نوسید کرده باشد و در عهد  
است علیه سلم و تابعین نباشد و در کشف برودی این معنی آورده است و طلاق بدعت نیست که طلاق بدعت  
بگوید چنانچه طلاق ثلاثا یعنی سه طلاق دوم ترا و طلاق احسن است که مرد زن خود را یک طلاق گوید در یک  
که در آن یا یکی نزدیک نکرده باشد و طلاق دیگر بگوید تا آن زمان که مدت نگذرد چون مدت نگذرد زن از شوهر جدا  
شود و اگر خوش آید همان شوهر را نکاح کند و یا دیگر بر او نشانان آورده است این در حق عمو باشد که حض  
میند و اگر سبب کبیر صغیر حض نه بیند و اگر حره باشد عدت و باده باشد و اگر کنیز باشد عدت و بکاه نیم ماه است و باده  
و کافی آورده است عجاایه عنوان الله علیه جمعین است میبند که مرد زن خود را سهین بطلاق گوید و دو سه طلاق بگوید  
گفتن بطلاق افضل است نزد یک صحابه از گفتن سه طلاق که در یاکی گوید و یا یکی را بگوید و طلاق احسن است که  
زن خود را که زن نزدیک کرده است سه طلاق گوید و بر سر یکی بطلاق گوید و طلاق بدعت است که مرد زن خود را سه طلاق  
گوید یکی لفظ و یا سه طلاق گوید و یک یا یکی اگر مردی سه طلاق بگوید لفظ در یک یا یکی گوید سه طلاق واقع شود اما  
مردن یکبار شود و اگر دو طلاق در یک بگوید هم بدعت است فاما یک طلاق باین در یک بگوید یکبار بدعت  
است که خطا در سنت کرده است روایت دوم نیست که یک طلاق باین کرده نیست بلکه سنت است فاما یک طلاق  
رجعی اتفاق در سنت و در کافی آورده است مردی زن خود را در حالت حیض طلاق گفت اگر آن زن در یکی اصلا

در کتب معتبره  
در کتب معتبره

در کتب معتبره  
در کتب معتبره

سه چهار یکبار خلی و اسباب رخت این مرد در ز قمار اسله عاریت بماند یا تحافی و تخفیف آن نیز آنچه بدیند و بکنند و در  
نوشته که منسوب جا که طلاق او تنگ است اسله ضربه اول وضع عین معیه و در یکی از کشف عهده یعنی هرگز الفت که در آخر است



نکرده بود و کرده نباشد اگر نزدیکی کرده بود آن زمان طلاق در حالت حیض مکروه باشد و در بداهه کافی  
 آورده است اگر زن حیض نباشد از جهت آنکه خوردست یا تعابت بزرگ شده است این چنین نیز اگر  
 طلاق گوید بر طریق سنت گوید باید که اول ماه طلاق گوید و چون یکماه بگذرد و طلاق دوم گوید چون ماه سوم  
 بگذرد و طلاق سوم گوید در بداهه نشانمان آورده است و باید که مرد بعد از نزدیکی مبین یک طلاق گوید و زن را  
 که حیض نمی بیند از جهت خوردگی و یا از جهت بزرگی لازم نیست که بعد از نزدیکی یکماه بماند بعد از آن طلاق گوید  
 چنانچه قول امام زعفرانست و طلاق حامله را و است بعد از نزدیکی در حال طلاق سنت و رقی نشان حامله نیست و در  
 یگان یگان طلاق گوید بقول امام عظیم است امام ابو یوسف امام محمد میگوید طلاق سنت در حق حامله نیست که مبین  
 یک طلاق گوید در بداهه کافی و نشانمان آورده است مردی زن خود را که بآهن نزدیکی کرده باشد او حیض  
 پس در حالت حیض آن مرد طلاق گفت طلاق آن واقع شود و حامله مرد نیز بکمال شود و نزدیک فقیان طلاق در حالت  
 حیض واقع نشود و قول انصاریان اعتبار ندارد و چون طلاق در حالت حیض و نفیست مرد نیز بکمال است برود و در  
 که مراجعت کند و باز گردد یعنی بآهن کشی که پس از آن زن از حیض که در آن طلاق گفته است پاک شود و بعد از آن از  
 حیض مینه و باز پاک شود اگر مرد را خوش آید طلاق گوید و اگر خوش نیاید طلاق گوید آن زن پاک شود و بعد از آن  
 اند در پاک که بعد از حیض اول شود نزدیکی امام عظیم طلاق گوید قاطعاً نفیست که اگر طلاق گوید در پاک اول  
 گوید در پاک دوم گوید و در بداهه مردی زن خود را که حیض مینه و بآهن نزدیکی کرده است گوید در پاک  
 که ترا سه طلاق است بر طریق سنت و این نیز رافعی نبوده که برین زن سه طلاق واقع شود و در هر پاک یک واقع شود  
 و اگر نیست کند که هر سه طلاق مبین آن واقع شود و باید بر سه یگان یگان طلاق واقع شود و در حالت حیض حامله  
 پاک چنانچه نیست باشد همچنان واقع شود اگر این سخن دور باشد و یا بزرگ باشد که در بداهه نشانمان طلاق  
 واقع شود بعد از یکماه دوم طلاق واقع شود بعد از یکماه دیگر سوم طلاق واقع شود اگر نیست که مبین آن  
 سه طلاق باشد فی الحال طلاق واقع شود **فصل در بیان طلاق عاقل و بالغ و عاقل میگوید طلاق**  
**شود اگر عاقل و بالغ باشد واقع شود و طلاق آوردن دیوانه و مستقیم واقع نشود و در بداهه میگوید طلاق مستقیم**  
**و بیعوض واقع نشود و عاقل نیست که سخنان او و حال مستقیم باشد مگر آنکه در بداهه میگوید طلاق مستقیم**  
**که سخنان او و حال مستقیم نباشد مگر بر سه دلیل دارد و مستقیم نیست که در فسی سخنان میگوید و حال مستقیم**  
 مستقیم با نفیست بیعوض و در بداهه در طلاق فقه آنچه مستقیم میگوید بر آن عمل کرده باشد و هر یک مستقیم است و مستقیم  
 کرده است و در خود یک بار تقصیر ترک کرده باشد یا شصت و شصت معنی شده است و مستقیم معنیست پس در بداهه مستقیم

در بیان طلاق عاقل و بالغ

در بیان طلاق عاقل و بالغ



زنتی سخنان به و ده دیوانگان گوید و فعال دیوانگان کند و در پادشاهی کافی آورده اگر بر مرد زور کردند و طلاق  
 گویند و طلاق او و قعود او را کرده گویند و اگر سبیل نزل یعنی سبیل بازی طلاق گویند طلاق واقع شریف طلاق  
 واقع شود اگر خود کار بنده را در حالت مستی آزاد کند بنده آزاد شود و نزد یک نام گرمی و طحاوی و یک قبل نام  
 شافعی طلاق مست عشاق یعنی آزادی واقع نشود مسئله مرد را بر و شراب خوانند و او مست شد و در طلاق  
 طلاق گفت بعضی گفته اند طلاق واقع نشود و بعضی گفته اند طلاق واقع شود فاما فتوی نیست که طلاق در نشود  
 مردی زار و خور و عقل و زائل شد و طلاق گفت با اتفاق واقع نشود و همین حکم است اگر شراب حالت نشو  
 سخت خورد و اگر نخوردی مردی طلاق گفت واقع نشود در بر و روی و منا آورده است مردی شراب رده و بیع  
 شده او را عقل از سبیل صلع زائل شد طلاق او با اتفاق واقع نشود فصل در بیان نگی و احکام نگی  
 و درین فصل عین و آیات عربی نیز آورده تا علماء را از دیو و تهاج و تشریح و عوام را استراح و انقیاد و  
 انتباه حاصل آید فی شرح آثار السیرین فی السنن المضمومة قالت عائشة رضی الله عن رسول الله  
 عن التبع فقال کل شرب له السكر فهو حرام التبع بکسر التاء وسكون الیاء شراب مسکون یخدر من العسل  
 بالهین قال صاحب الفتاوی لکیری ما التبعی من الحبوب الاجاص و الفرساد و الشهد و الفانید و  
 العسل و السكر اذا کان سکر احرام بالاجماع و لکن یجب الحد بالسكر منه کم اختلاف المشایخ فیما  
 الفقیه ابو جعفر لا یجوز نه یجوز من اصل الخمر کان کالبخ و لبن الرماک و السكر من البن و لبن  
 الرماک حرم و لا یجوز کذا ههنا و هکذا فی الفتاوی الحجة و الظاهر حاصل یعنی که در شرح آثار السیرین  
 مضموم آورده است که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که روایت کرده عائشه رضی الله عنها که پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 پر میدند که تبع حرام است یا نه پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت هر شرابی که مست کند ه است آن حرام است تبع  
 شراب است مست کند که از شهد کنند درین صاحب دی کیری میگوید شراب بکنی که از جو کر و از غنچه از جو  
 و از انگبین و از اجاص و از فرصاد و از فانید و از عسل و از شهد و از نیشکر میکنند اگر این شراب بکنی مست کنند  
 است حرام است باجماع فاما چون ازین چنین شراب بکنی مست شد و بعضی عنما گفته اند او را حد نیز زنند و امام ابو  
 میگوید در نزد زیر اگر این شراب بکنی از غیر سافه اند که آن چیز اصلا خمر نیست یعنی از انگور نیافخته اند پس بنگ  
 شیر یا دین یا مستی از ننگ و شیر یا دین حرام است فاما مستی نرند و هم چنین درین شراب بکنی مستی حرام است

له نزل بضمح اول سکون ثانی سخن به و ده دیوانگان گویند و طلاق گویند و طلاق او و قعود او را کرده گویند و اگر سبیل نزل یعنی سبیل بازی طلاق گویند طلاق واقع شریف طلاق واقع شود اگر خود کار بنده را در حالت مستی آزاد کند بنده آزاد شود و نزد یک نام گرمی و طحاوی و یک قبل نام شافعی طلاق مست عشاق یعنی آزادی واقع نشود مسئله مرد را بر و شراب خوانند و او مست شد و در طلاق طلاق گفت بعضی گفته اند طلاق واقع نشود و بعضی گفته اند طلاق واقع شود فاما فتوی نیست که طلاق در نشود مردی زار و خور و عقل و زائل شد و طلاق گفت با اتفاق واقع نشود و همین حکم است اگر شراب حالت نشو سخت خورد و اگر نخوردی مردی طلاق گفت واقع نشود در بر و روی و منا آورده است مردی شراب رده و بیع شده او را عقل از سبیل صلع زائل شد طلاق او با اتفاق واقع نشود فصل در بیان نگی و احکام نگی و درین فصل عین و آیات عربی نیز آورده تا علماء را از دیو و تهاج و تشریح و عوام را استراح و انقیاد و انتباه حاصل آید فی شرح آثار السیرین فی السنن المضمومة قالت عائشة رضی الله عن رسول الله عن التبع فقال کل شرب له السكر فهو حرام التبع بکسر التاء وسكون الیاء شراب مسکون یخدر من العسل بالهین قال صاحب الفتاوی لکیری ما التبعی من الحبوب الاجاص و الفرساد و الشهد و الفانید و العسل و السكر اذا کان سکر احرام بالاجماع و لکن یجب الحد بالسكر منه کم اختلاف المشایخ فیما الفقیه ابو جعفر لا یجوز نه یجوز من اصل الخمر کان کالبخ و لبن الرماک و السكر من البن و لبن الرماک حرم و لا یجوز کذا ههنا و هکذا فی الفتاوی الحجة و الظاهر حاصل یعنی که در شرح آثار السیرین مضموم آورده است که در صحیح بخاری و مسلم مذکور است که روایت کرده عائشه رضی الله عنها که پیغمبر صلی الله علیه و آله پر میدند که تبع حرام است یا نه پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت هر شرابی که مست کند ه است آن حرام است تبع شراب است مست کند که از شهد کنند درین صاحب دی کیری میگوید شراب بکنی که از جو کر و از غنچه از جو و از انگبین و از اجاص و از فرصاد و از فانید و از عسل و از شهد و از نیشکر میکنند اگر این شراب بکنی مست کنند است حرام است باجماع فاما چون ازین چنین شراب بکنی مست شد و بعضی عنما گفته اند او را حد نیز زنند و امام ابو میگوید در نزد زیر اگر این شراب بکنی از غیر سافه اند که آن چیز اصلا خمر نیست یعنی از انگور نیافخته اند پس بنگ شیر یا دین یا مستی از ننگ و شیر یا دین حرام است فاما مستی نرند و هم چنین درین شراب بکنی مستی حرام است



قاضی زنده در بدایه گوید فتوی نیست که حدیثی بر نرسد و روایت بدایه عین آورده خواهد شد  
 و تراجم الحسامی آورده است الا جاعل شفتالو و الفرماد ثوبت الفایده قد غسل شمس که از موم بدو  
 باشد ازین چیزها در بعضی یار شراب بکنی میسازند و آن روایت و رقماوی ظلمی نیز آورده است  
 تناول البیم و ادفع الی رأسه حتی نال عقله یحرم كذلك ولا یجوز فیہ و رقماوی خانی نیز آورده است  
 اگر کسی نیک خورد و نیک رفت عقل او زایل شد خوردن نیک و احرام باشد قاضی زنده در حدیثی  
 القابیه السکون البیم و لبن الرماک حرام و رقماوی عثمانی مذکور است که مستی از نیک مستی از شراب و این  
 حرام است ولی التنبیه قال الفقیه ابو اللیث شارح المطبوع اعظم ذنبا و اثما من شرب الخمر  
 لانه من شرب الخمر عاصیا و فاسقا من شرب المطبوع یخاف ان یصیر کافرا لان شارب الخمر  
 یکون مقرا بان شرب الحرام و شارب المطبوع یشرب المسکر و یراه حلاله و قد جمع المسلمون ان  
 المسکر حرام قلیله کانت او کثیره و اذا استحل ما هو حرام بالاجماع صلا کافر اهل معنی و تنقیح  
 زاید ابو اللیث آورده است نیست که کسیکه شراب و یا را خور و او را بزنگاری پیش از نیست که خمر انگور می خورد  
 زیرا که هر که خمر خورد او فاسق و بزنگار گردد و قاضی زنده در حدیثی که شراب خمر از او خواهد کرد که شراب  
 میخورد و نخواهد گفت که خمر حلال است پس بزنگار و فاسق گردد و هر که شراب یا را خور و زنی آن باشد که خمر  
 گردد زیرا که هر یک که میخورد که مستی آورد و آنرا حلال میدانند و اجماع مسلمانان بر نیست که خوردن چیزیکه مستی آرد  
 حرام است اندک باشد یا بسیار پس او را خوردن شراب یا را که مستی آرد و اجماع حرام است و اگر حلال دانند  
 کافر گردد و قاضی زنده در حدیثی که شراب یا را و مطبوع هر دو یکی حکم دارد و مطبوع شراب است که از  
 شیر انگور سازند و آنرا آبش بنهند تا دو حصه و بر دو سوم حصه بماند جامع این کتابان کریم غفر الله لهما  
 و احسن الیهما و الیه یکفر در صورتی باشد که اگر مستی شراب و یا را حلال بدانند و کشف الشیء و  
 الشرب الی السکر من جمیع هذه الاثریه حرام بالانفصاف لعل فیهم حجة الخمر بینه السکر من کل  
 شراب و لعل فیهم معنی در کشف بر قوی نه گوشت نیست که خوردن شراب یا را و بکنی و در هر دو قیاس برین است  
 که مستی آرد و اتفاق است زیرا که بفرستادن خمر و مستی بکنی و یا را مستی آرد و مستی آرد و مستی آرد  
 خوردن و مستی آرد و مستی آرد و مستی آرد و مستی آرد و مستی آرد و مستی آرد و مستی آرد و مستی آرد  
 بکنی و از نیک و از شیر با و این و غیر آن حرام است و مستی نیک خورد و مستی نیک خورد و مستی نیک خورد  
 مستی نیک خورد و مستی نیک خورد و مستی نیک خورد و مستی نیک خورد و مستی نیک خورد و مستی نیک خورد



حرم اگر چه قطره از خود حرام است اگر چه قطره خمری نیارد و مستوفی آورده است که بنک بعضی شربت  
 میکنند و میخورند از جهت آنکه از عجب است در در پیرو و می آورده است از اشرب و آه فکرم مثل البغ  
 اگر چه در بنک استعمال است شرب فی الذخیره الحرام فی سائر الاشربة السکوره و غیره میگوید خوردن  
 خمر حرامست بمقدار یکمستی و حرام است بالاتفاق فی المصطفی اما از اشرب لیسکر فالقدح الاول مکذّب  
 المصطفی الجلس و الشبهه نالک و عند محکم لا یجل شربه اصلا قلیلا او کثیرا سواء فی المنافع و عن السیف  
 انما اذا اراد ان یشریب لیسکر یا خلع اول حرام و الجلس حرام فالمشی حرام و فی التحدید الاول  
 ای ان اراد به الله و السكر فالقدح الاول ایضا حرام و القعود كذلك حرام المشی الیه یجدد حال آنچه در بعضی  
 و منافع و تدریج روده است است که اگر کسی مطبوع شملت میخورد نامست شود قدح اول نیز حرام است باتفاق و همین  
 نشستن برای خوردن آن حرام است و رفتن برای خوردن آن حرام است و مدبر برزند و نزدیکان هم خوردن  
 آن رو نیست خواه اند که خورد و خواه بسیار خورد و خواه برای قوت عبادت خواه برای خطر طعام و مطبوع شملت  
 است که شیر انگور بچوشانند تا از زمان که در دهن شیر برود و یکصد باقی ماند و شراب با حکم شملت دارد و مجموع  
 آورده فتوی بر قول امام محمد است و فی مجموع النوارین و التخذ بنیدا من الشعیر و الزرة و العسل و التفاح  
 فاشد هو مطبوخ او غیره مطبوخ فانه لا یجوز شربه عند محمد یأخذ حال معنی که در مجموع النوارین آورده است است که اگر  
 شیر وجود جو اگر شیر و تفاح و با از شهابی و شراب میازند و اگر مقداری خورد که مست شود باتفاق حرام است و اگر نیست  
 خوردیم باتفاق حرام است اگر برای بازی خوردیم باتفاق حرام است و اگر برای خوشی خوردیم باتفاق حرام است این روایت  
 در نقطه و ردی هدایه کافی و کتب دیگر نیز آورده است اگر کسی اندک خورد که مستی نشودیم حرام است و فتوی  
 قول است فی المتقذ الخالص ابو الفضل الکافی رحمه الله علیه میگوید هر که میخورد تا مسلمان برسد و مسلمان برسد و  
 بنید که احتیاط کند در کارهای خورد و اگر حرام بنشیند و در دوازده چیزهای استی از دانه لازم شود که پیغمبر گفت صلی  
 الله علیه و سلم هر که گوشتی از حرام افزاید آتش اولست بر آن گوشت و فی التحدید بی این بنیاد عن  
 ابی حنیفه رحمه الله که ان نبید السمیع الزرة و الحنطة و الشعیر اذا اشتد لا یحد بشاربه و  
 و فتیله و فی کتب دیگر که حرام است در تمام شرابها آن مشی است ۱۲ و فتیله بخورید  
 برای اینکه مست شود از شراب پس قدح اول حرام است ۱۳ و همچنان حرام است نشستن و رفتن از آن تا نام غیبت طلال خوردن آن  
 هرگز اندک باشد یا زیاده برابر است در بنی از امام ابو یوسف و فتیله گفته اند شراب نامست شود پس قدح اول حرام است و نشستن بر حرام  
 و رفتن به آن حرام است ۱۴ اگر اراده کند شراب خوردن یا شرب و مست شود پس قدح اول حرام است و رفتن به آن حرام است ۱۵ و اگر از  
 شیر از وجودی و شرب بر شربت شد و آن مطبوخ است یا غیر مطبوخ پس در بنید بنید از نوزده حرام و در آن عمل کنیم بنیان







راسه فطلق امراته قال ان كان حين شرب يعلم انه ماهره فطلاق والا فطلاق  
 که در کافی مذکور است که امام عظم ابو حنیفه کوفی رحمه الله علیه از یکدیگر نیک خورد و بر سر او  
 برود وزن خود را طلاق گوید طلاق واقع شود باینکه امام عظم جواب داد که اگر وقت خوردن نیک آید  
 میدنست که این نیک است و این چنین عمل دارد و باینهم خورد طلاق واقع شود و اگر نیک است طلاق واقع نشود  
 فی التحقيق و ذکر القاضی امام فخر الدین صاحب المعروف بقاضی فان در فتاوی شرح جامع صغیر ناقله  
 ابی حنیفه و سفیان ثوری ان الرجل ان كان عالما بفعل البیعه و تأثیره فی العقل فمقدم علی طلاق  
 یصیر طلاقه و متاقد و ذکر فی المسؤل یأس بان سیکو الانسان بالبیعه فاذا اراد ان تذهب عقله منه  
 فلا یستغنی ان یفعل ذلك لان الشرب علی قصد السكر حرام حاصل معنی که در کشف برود و تحقیق مذکور است  
 که اگر مردی میدنست که این نیک است و این چنین عمل دارد و بان بهم نیک خورد وزن خود را طلاق  
 و یا بنده خود را آزاد کرد و وزن آن خود را طلاق واقع شود و بنده آزاد گردد و در سبوط آورده است که بایک  
 نیست که مردی دوا می بر نیک کند فاما اگر برای آن نیک خورد که عقل او را نیک شود نشاید زیرا که خوردن نیک  
 بقصد مستی حرام است و تدای نیک نیست که کسی را زحمت باشد و طیبیان میگویند که این جهت بخوردن نیک  
 برود و یاد ریشه باشد که آب گریه خوردن نیک است و بایست که نیک نیک شود و درین چنین صورت  
 اگر نیک مقداری خورد که مست نشود و نیت مستی و خوشی و بازی نخورده باشد آن زمان عفو باشد یعنی از قتل  
 مقدر محال شود و فی الخلاصه شرب البیعه للتدای لا یأس فان ذهب عقله لم یحیی فان سکر منه لا  
 یجد عندها خلافاً لحد در خلاصه الفتاوی میگوید خوردن نیک برای تدای حرام است فاما اگر بخوردن عقل  
 را نیک شود و انباشد اگر چه بر تدای خورد باشد و اگر بخوردن مستی شود و نزدیک امام عظم و امام ابو یوسف و جماعه علیها  
 حد زنند و نزدیک امام محمد و زرندی مستی از نیک ایست چنانچه از کتب معتبره و روایت کرده است و فی النصاب للاصبغ  
 سئل شیخ الامام محمد بن عبد الله بن حمید الدین العزیز رحمه الله عن سؤاله و هو علی المنبر فی الجار عن البیعه  
 فلم یجب بشیء ثم سأل فی الاشیء الاخر فلم یجب بشیء ثم سأل فی الاشیء الثالث فغضب علیه  
 فقال انما انما یجوز ان یشتد بکیر جواب ثم قلنا نزل عن المنبر فی الی صدر من یجوز ان یشتد بکیر فقال من یبایع العلاء

طه در آن عینی که نقل شده است از ابی حنیفه از سفیان ثوری رحمه الله علیه میگوید که اگر فوطه است عالم برگردد و از نیک تا نیک برود  
 از من چنین نیک خوردن نیک است طلاق او و آزاد کردن او ذکر کرده است در سبوط که بایک نیست یا بنده  
 کند آبی به نیک خوردن نیک برود عقل او پس این نیست که نیک کند را زیرا که مستی خوردن به نیت مستی حرام است ۱۲



و مجتهدیم ان یحضر واجمع العلماء الذین کانوا من اهل الفتاوی و الاختلاف فی زمانه فقال افتح لنا  
باب خزائن الکتب بل یجد والروایة عن اصحابنا فنظر و انبها فوجد روایة عن ابی حنیفة رضی الله عنه  
ان البیض حرام فاجتمعوا فی علی حرمة الماء او المصلحة وان اجتماع الفساق علی کما جماعهم علی سائر السکون  
فلما کان نوح الوعظ صعود الامام حمید الدین علی المنبر و اخذ فی الوعظ و النصیحة فقال ان السائل فحشا  
الشاب فقال و حد روایة عن ابی حنیفة ان البیض حرام و جمعا علی کما حاصل منی من روایت که در کتاب الاقتصار  
آورده است زعمه الحاکم قریب باین معنی است تا چند چیز مانده معلوم است در عمدة الحساب کورست که در شرح ارفی  
آورده است چون بخوردن ننگ عقل را نشو و پیر خوردن ننگ و آب باشد و در نجار اجتماع مجتهدان بر این شده است که ننگ  
حرام است زیرا که از امام عظیم رحمة الله علیه روایت کرده اند که ننگ حرام و برین روایت اجتماع کرده اند پس ننگ حرام  
باجتماع و در تعلیق که در مذمت است میگوید که ننگ حرام است و دلیل معتول طبعی گوید که ننگ نوعی از زهر است  
در قانون آورده است که ننگ باز هر باشد بعضی آدمی بخوردن ننگ نمیکند و در خوردن آن میزند و ننگ نوعی  
از زهر است پس ننگ نیز حرام است و در زقیه میگوید عبد الرزاق رزقی میگوید از امام عظیم رحمة الله علیه روایت  
نوری پرسیدم از مردیکه ننگ خورد و ننگ در سوراخ و درون خود را طلاق گوید امام عظیم در بیان نوری گفتند  
اگر انیمد وقت خوردن میدیست که این ننگ است یا نیم خورد و او را طلاق می افتد و اگر وقت خوردن نمیدیست ننگ  
طلاق زن او نیست و فی شأن الاما لا یفهم طلاق البیض اذ لم یعلم ان یخ اما اذا علم ما اقدم علی کلمة یفهم  
طلاقه و ذکر صاحب المحیط ان هذا التفصیل منقول عن ابی حنیفة و یروى ذکر ابی حنیفة ان السکون البیض حرام و ان  
طلاق البیض واقع حال معنی که در شان آن آورده است نیست که طلاق نگی واقع نشود و اگر نگی نداند که این ننگ فلان اگر  
نگی بداند که این ننگ است باین می خورد و طلاق واقع شود و صاحب محیط می گوید که این تفصیل از امام منقول است صاحب محیط  
میگوید که منی از ننگ حرام است و طلاق نگی واقع شود فی احیاء الحیوان فی کتاب الحلال و الحرام اما النبات  
بجزم الاما یزیل العقل او یزیل الحیوة و الصحة فزیر العقل البیض و الخمر و زیر الحیوة و الصحة المهور و زیر الصحة  
فی غیور و قها و نکاح ای وجه البصر حال معنی در حیا و العلوم در کتاب الحلال و الحرام آورده است که گیاهها حرام  
نکاح گیاه که به آن عقل میرود و گیاهی که به آن حیوة میرود و گیاهی که صحت میرود پس این گیاهها حرام است گیاه

در جزین نیست که واقع نمی شود طلاق نگی و ننگ میداند که این ننگ است و این چنین عمل دارد ولیکن نمیگوید که این ننگ است  
میگوید بر خوردن واقع شود طلاق او در ذکر کرده است صاحب محیط بهرستی این تفصیل نقل کرده شده است ابی حنیفة در کتب  
شده است که بهرستی منی از ننگ حرام است و بهرستی طلاق نگی واقع است و الله تعالی اعلم بالصواب



که بدان عقل میرود رنگ است و خمر و گیا است که بدان حیوة میرود زهر است و گیا است که بدان صحت میرود آن دار است  
که در غیر وقت بخورد حرمت این هر سه چیز راجع بضر است و فی التنبیه قال رسول الله صلی الله علیه و سلم کل  
مسکوح حرام کل مسکوح من شرب الخمر فی الدنیا و مات هو منها المیت ثم المشرها فی الاخرة فقال الفقه  
رضی الله عنه قد اخبر النبی صلی الله علیه و سلم ان کل مسکوح حرام یعنی ما کل مطبوخ او غیر مطبوخ و فی روایة  
اخری ما اسکر کثیر فقلیله حرام فی روایة اخری اسکر منه الفرق فالجرعة منه حرام و الفرق ستة عشر  
فی اللغة طائل معنی آنچه در تنبیه آورده است است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت هر چه مستی آورد حرام است و هر چه مستی  
نمرد هر که در دنیا خمر خورد و او میرد و بر خور دن خمر بدن باشد در ذخیره شایان آورد است بدن خمر سلی گویند که  
بر وقت خمر بسیار بخورد و اگر این چنین کسی پیش از توبه نقل کند از خمر آخر محروم ماند و فقیه حمه الله علیه میگوید هر که  
پیغمبر صلی الله علیه و سلم فکر کرد هر چه مست کننده است آن حرمت آن حرام است خواه با تشبیه بخواهد بنزد پیغمبر  
الله علیه و سلم گفت هر چه بسیار دوست کند اندک او هم حرام است و یکی روایت است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
هر چه از وی شام زده طلست کذب حرام است حاصل این روایت که از کتب معتبره آورده شده است است  
که اگر کسی شراب یاراد یا کبکی و یا در بره و آنچه بدین باند و یا نیک بقدری خود که بدان مست شود مستی اتفاق حرام  
و فتوی است که در شراب کبکی و در بره و نیز حد بنزد اگر چه مقدار خورد که مست نشود و درین هر سه صورت نیز اتفاق حرام  
یکی آنکه اگر بنیت خوشی خورد باشد هم با اتفاق حرام است و این روایت در مقدمه فکته غنی بر ذوی آورده است دوم آنکه بنیت  
مازی خورده باشد هم با اتفاق حرام است و این روایت حد باید مستوفی و کشف و سما آورده است و در کتب مقدمه نیز سوم  
آنکه بنیت مستی خورده باشد هم با اتفاق حرام باشد و این روایت حد باید بر ذوی در کتب مقدمه نیز آورده است اگر برای قوت با عباد  
عباد و برای مضیم طعام خورده باشد و مقدار خورده باشد که مست نشود هم فتوی است که حرام است چنانچه در مجمع النوازل  
روایت و رده فی الرسالة للشیخ که فيها حرمت المسکرات اما الخمیشة المسکرة ففی بنزلت غیرها من المسکرات منها  
بالتفاق العلماء بل لا یختلف فی العقل فانه یجزم ان المسکر یجب فی الحد غیر المسکر فی التعمیر و اما قلیب الخمیشة



حرام عند جماعه العلماء بل كل من كسا ثقل من المسكرات كما تقدم في قول النبي صلى الله عليه وسلم كل  
مسكر خمر وكل مسكر حرام يتناول كل ما يسكر ولا فرق بين ان يكون المسكر مأكولا ومشروبا او جامدا او مائعا ولو  
مع الخشيشه وشرطها ان حراما جاهل معنی که در سائر مسکرات آورده است نه است که رنگ چون مستی آورد بمنزله شراب  
که مستی آورد پس اگر آنقدر رنگ خورده باشد که مست شود حرام است اتفاق علماء بلکه هر چه عقل را زایل کند خوردن آن حرام است  
اگر آنچه خورد بمقدار یک مست شود و حد هم بروی لازم شود اگر آنقدر زنی خورد که مست نشود و آن زمان لغز لازم می آید  
و اگر کسی رنگ اندک خورد و مست نشود آن نیز حرام است نزد یک بیشتر علماء چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت هر چه مستی  
آن خمر است و هر چه مستی آورد حرام است خواه آنچه بخورد و خواه بیاشاد خواه آنچه بنشیند باشد خواه آنگین طور و اگر کسی  
شراب رنگ خورده هم حرام است و قد نقل بعض المالکيه وهو الشيخ شهاب الملة والدين  
قوا في استاذ ابن الحاكب في كتاب له مختصر سماه بالخيرة في الخمر من اربعين  
مجلد في مذهب مالك رحمه الله تعالى انه ذكر في هذه الكتاب قال يجب على  
اكل الخشيشه الحاد والتعذير اما الحد فقياس على الخمر والتعذير فلهما ان تكب  
من الامور الفتيحة من الجن والجنون وكثرة الاكل وغير ذلك  
حال معنی که در ذخیره امام مالک رحمه الله علیه که حمل طه است آورده است نه است که امام مالک رحمه الله علیه می گوید که اگر کسی رنگ  
خورده هم حد بروی هم لغز می رود و لازم شود حد بنشیند چنانچه در خمریه نه و تعذیر از جهت آنکه افعال قبیحه هم از بنا می آید  
یک غوری دوم دیوانی سوم خوردن بسیار و چنان فقی زاید القلوب من تصنیف الامام ابی الیث  
الکمر قندی رحمه الله تعالى عن انس بن مالك رضي الله عنه عن النبي صلى الله  
عليه وسلم قال اياك والخشيشه فانها خمر الاعاجم يسلب الحياء من العين  
ويسلب الايمان عند الشيخ قال ابو سعيد الخدري صمت اذ فاني ان لم اكن  
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال من اكل البج فكافشا

له بتحقيق نقل کرده است بعضی مالک و آن شیخ شهاب الملة و آن استاذ ابن طایب در کتاب آن که معبریت نام و ذخیره  
نایت است در علم نحو که از هر طریقت در نزد امام مالک بدست می آید که در حد است درین کتاب گفت واجب است بر خورنده حدی و تنزیر  
چونکه باشد پس قیاس شراب تعذیر پس گاه که اختیار کرده شود از آن نعمتها بدست می آید و زیادت خوردن سوا آن که گفته  
پیشتر هم دور از خوردن رنگ پس تحقیق بنابر شریعت می کشد آن سنگ شرم را از چشم می کشد ایام و زنت فوت و گفت ابی سعید  
که او گوشتا من اگر نشنیده ام از رسول صلی الله علیه و سلم اینکه بدست می کشد که یک خورد رنگ پس حیات که زنا کرده و با او خورد و حقها و باید بدست زنا کرد  
با او خورد و حیاتش که با او کرده است و بعد از آنکه بدست می کشد که زنا کرده است و در آن نه قسیر ابی



زَنِي بِأَمِّهِ سَبْعِينَ مَرَّةً وَمَنْ زَنِي بِأَمِّهِ مَرَّةً فَكَانَتْهَا هَدْمَ الْكَبَةِ سَبْعِينَ مَرَّةً  
 وَاجْتَنِبْ دَلِيلَ قَوْلِهِ تَعَالَى وَالشَّجَرَةُ الْمَعْلُومَةُ فِي الْقُرْآنِ فِي تَفْسِيرِ ابْنِ بَابٍ وَابْنِ  
 عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا هِيَ الْبَيْتُ حَالِ مَعْنَى كَرَزَادِ الْقُلُوبِ أَوْ تَضْيِيفُ مَا أَوْ الْبَيْتُ سَمْعُهُ  
 رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَوْرَدَهُ نَهْتٌ كَرَوَايَتِ كَرَوَالِسٍ مِنْ بَلَاكٍ مَعْنَى اللَّهُ عَنْهُ أَوْ بَعِيْرُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَقَوْلِهِ  
 بَأْسُ زَنْتِشَ بَعْنَى زَنْبِكُ بَدْرُ نِكَاحٍ خَمْرُ عَجِيَانٍ سِتُّ بَنِكُ دَوْرُ سَيَكُنْدُ شَرْمُ زَنْجُمُ وَوَقْتُ مَرُونِ الْيَمَانِ  
 دَوْرُ سَيَكُنْدُ وَابُو سَعِيدٍ خُذْرِي رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَقَوْلِهِ كَرَبَادُ الْكُرْزِ سَوَلُ الشَّيْءِ أَمْ كَرَبُولُ  
 كَقَوْلِهِ عَالِي السَّامِ بِرُكْبَةٍ خُورُ وَجَانَتِي كَرَبَادُ وَخُورُ وَنَهْدَاوُ بَارَزَا كَرَدَهَ بَاشَدُ وَبَرُ كَرَبَادُ وَخُورُ كَبَارِزَا  
 كَرَدَهَ بَاشَدُ جَانَتِي كَرَبَادُ وَبَارِزَا كَعَبَرُ خَرَابُ كَرَدَهَ بَاشَدُ ابْنِ بَابٍ وَابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا تَفْسِيرُهُمْ أَنَّهُ  
 كَرَبَادُ الشَّجَرَةُ الْمَعْلُومَةُ كَرَزَقَرُ نَهْتٍ بَعْنَى دَرُفَتِيكَ بَرَانِ لَعْنَتُ سِتُّ أَنْدَرُ خَتُّ نَبَكُ سِتُّ وَابْنِ رَوَايَتِ دَرُفَتِيكَ  
 بِرَوَايَتِ كَافِي وَبِرُودِي وَتَحْقِيقِ وَشَرْحِ أَتَارِيهِ سِتُّ زَبِيرُ أَكْثَرُ بَرِينِ كَتَبْتُ مَعْتَبِرُ سِتُّ زَنْبَاكُ حَرَامُ كَقَوْلِهِ  
 سِتُّ چُونِ زَنْبَاكُ سِتُّ شُورُ بَعِيدُ نَيْتُ كَرَرِينِ چُنِينِ زَبَنُكَ زَبِي أَفْتَدُ وَبَلُوكِيدُ چُونِ بَقِصْدُ سِتُّ خُورُ  
 سِتُّ حَرَامُ سِتُّ أَكْرَبُ أَنْدَكُ خُورُهُ بَاشَدُ جَانَتِي دَرُكُشْتُ وَبِرُودِي وَكَتَبْتُ مَعْتَبِرُ نَهْتِ كَقَوْلِهِ سِتُّ يَا بَلُوكِيدُ نَبَكُ  
 بِنَيْتِ خُوشِي خُورُهُ بَاشَدُ حَرَامُ سِتُّ وَبَلُوكِيدُ أَكْرَبُ نَبَكُ بِنَيْتِ بَازِي خُورُهُ بَاشَدُ حَرَامُ سِتُّ بَعْنَى زَنْبَاكُ نَهْتِ  
 مَعْدُومُ يَشُودُ بِلِسِّ حَالِ نَحْدِثِ ابْنِ مَحَلَا بَاشَدُ سَوَالُ أَكْرَبُ بَلُوكِيدُ كَرَبُوضِي وَبَابَاتُ أَوْرَدَهُ سِتُّ كَرَبُوضِي  
 سِتُّ جَوَابُ بَلُوكِيدُ ابْنِ رَوَايَتِ مَطْلُوقُ سِتُّ دَرُوَايَتِي كَرَبَادُ كَانِي وَشَا لَانِ وَكُشْتُ بِرُودِي وَتَحْقِيقِ  
 وَبَرِزَانِ نَهْتِ اِيْمُ تَقْدِيرُ نَبَكُ بَعْدَ أَنْكَ وَنَهْتِ كَرَبُوضِي سِتُّ بَرِزَانِ سَطْلُوقُ مَحْمُولُ اِيْمُ  
 بَلُوكِيدُ بَاشَدُ زَبِيرُ اِيْمُ سِتُّ بَلُوكِيدُ بَاشَدُ حَرَامُ سِتُّ بَلُوكِيدُ بَاشَدُ حَرَامُ سِتُّ بَلُوكِيدُ بَاشَدُ حَرَامُ  
 زَنْبَاكُ وَنَهْتِ كَرَبُوضِي سِتُّ اِيْمُ رَدُّ بَالْتَشَاقِ حَرَامُ سِتُّ وَبَلُوكِيدُ بَرِوَايَتِي كَرَبُوضِي بَاحْتِ كَقَوْلِهِ سِتُّ چُونِ بَرِوَايَتِي  
 بَاشَدُ وَنَهْتِ دَرُوَايَتِي سِتُّ اِيْمُ a  
 زَمْتُ بَاشَدُ بَلُوكِيدُ بَرِوَايَتِي سِتُّ اِيْمُ اِيْمُ اِيْمُ اِيْمُ اِيْمُ اِيْمُ اِيْمُ اِيْمُ اِيْمُ a  
 زَنْبَاكُ اِيْمُ اِيْمُ اِيْمُ اِيْمُ اِيْمُ a  
 سَيَكُنْدُ وَچُونِ بَلُوكِيدُ بَاشَدُ شَرَطِي كَرَبُوضِي سِتُّ اِيْمُ اِيْمُ اِيْمُ a  
 اِذَا نَهْتِ نَهْتِ مَعَ لَوَاظِمِهِ كَذَلِكَ اِيْمُ اِيْمُ اِيْمُ a  
 وَچُونِ بَلُوكِيدُ بَاشَدُ شَرَطِي نَهْتِ اِيْمُ اِيْمُ a  
 اِيْمُ اِيْمُ a



نماند در پیروی و کشف و منار آورده است که صحیح نیست که اگر مسئله مختلف باشد اگر اجماع بر یک  
 قول منعقد شود آن مسئله متفق علیه گردد و اگر کسی گوید این ننگ است آن ننگ نیست که حرام است آن ننگ دیگر  
 است گویم ننگ حدیث که در دیار باطل می خورند فاذا ننگ اسم جنس است تناول است مراد انواع خود را یعنی ننگها  
 در لفظ ننگ می آید چون جنس ننگ حرام است انواع او نیز حرام است و اگر تسلیم داریم که آن ننگ یک است هم گویم که  
 حرمت آن و این از جهت مستی است هر چه مستی آورد هر چه حرام است پس چنانچه آن ننگ حرام است این نوع نیز حرام است  
 اگر کسی گوید که در روایت آمده است که طلاق ننگی واقع نیست اگر چه دانند که این ننگ مستی آورد و این وایت صحیح است  
 و صحیح علامتی فتوی است جواب گویم برین روایت فتوی قوی بود که ننگ میام بود فاذا چون اجماع حرمت ننگ  
 محقق علی بن شد پس این روایت که فتوی بر عدم وقوع بود پس محمول نشود پس انعقاد اجماع بالاتفاق طلاق ننگی واقع  
 بدلائل اجماع زیرا که در پیروی نهایی میگویند که از حرام باشد اجماع منافی خطا نیست و چون خطاب  
 متوجه به طلاق و عتاق و چنین است واقع شود و عباد پیروی نیست و **السكر المخلوط بالاجماع لا یبطل**  
**الخطاب فیصحة عباداته کلهما بالطلاق و العتاق و البیع و اجماع که بر حرمت ننگ شده است مؤخر**  
 از روایت باحت است زیرا که اگر آن اجماع مقام بودی روایت باحت صلا درستی بودی بسبب آنکه احتیاط  
 که مخالف اجماع باشد درست نبود پس این روایت قبل از اجماع سحرمت باشد و بعد از اجماع محمول نماند اگر کسی گوید که  
 در روایت آمده است که اجماع طلاق ننگی واقع نیست گویم این در صورتیست که ندانند که ننگ مستی سازد اجماع  
 طلاق او واقع نشود فاذا چون ننگی مستی آورد آن زمان در طلاق اختلاف است چنانچه کشف شما و تحقیق  
 است و فتوی برین قول بود که طلاق او واقع نشود پس چون اجماع بر حرمت ننگ متفق باشد ننگ اجماع حرام  
 بالاتفاق طلاق ننگی واقع شود بدلائل اجماع حاصل آنکه اجماع که بر عدم وقوع طلاق ننگی است محمول بر اصل العلم  
 بسکه است زیرا که بعد العلم در کتب مذکور است اختلاف در وقوع طلاق ننگی گفته است در غیره میگویند اگر  
 کسی از ننگی و یا از شرابی که از شراب میکنند و یا از شراب یا مست شود وزن خود را طلاق گویند از امام محمد و  
 طلاق او واقع شود از مجموع النوازل و ایت کرده اند که فتوی بر قول امام محمد است برای حرمت شراب اند و ایت  
 مستقدمه معلوم میشود اگر ننگ و یا شراب یا ربیت مستی و یا ربیت بازمی یا ربیت خوشی خود را باشد بالاتفاق طلاق او  
 واقع شود فاذا اگر ربیت مضم طعام خود باشد آن زمان نزدیک امام عظیم و امام ابو یوسف جمعا طلاق واقع نشود

علم و مستی که منع کرده است بالاتفاق منافی نیست خطاب را برین درست باشد تبارک و تعالی طلاق  
 دادن و آزاد کردن و نشر اثنی عشر غیایات اللغات



و نزدیک نام محو طلاق واقع شود و عبارت در غیر نیست و گوشت شرب من الا شربة التي تحت  
 من الجوب و من العسل فطلق امراته لا یقع طلاقه عند لی حنیفة و ابی یوسف  
 رحمته الله تعالى علیهما خلا فالحکم مد رحمته الله تعالى  
 مختلف فیه باشد اگر اجماع بر یک قول منعقد شود آن مسند متفق گردد و اگر کسی گوید بر فطر رسول علیه  
 ذکر زنا با مادر خود حدیث و اگر آمده است از برای یک حکم کردن گناه زنا با مادر خود میشود و گویم در حدیث  
 آورده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت هر که شطرنج بازی باز و در وقت نماز باز و از وی بازفت شود  
 که سی یا بار مادر خود زنا کرده است حکمت درسی را بهشت که سی مهر و دوست یک سیاط پس چون شطرنج باز نهاد  
 سی و سه مهر میکند پس مهره با سیاط یگان یگان بار مادر خود زنا کرده باشد و تمام در سیب الفیوم میگوید غیر حدیث  
 علیه سلم گفت کسی که شطرنج باز و کسی که بازی شطرنج ببیند کسیکه بخوابد گوئی که گوشت خوک بخورد باشد و  
 کفایه شعبی نیز آورده است که بزنگاری بیدرم را بخوردن بین از بهشت که نسی یا مادر خود زنا کرده است و در  
 اسلام و در کسیری آورده است که مردی شطرنج باز و آمد و گفت که با حق شطرنج حرام است آنرا گفت اگر بازی  
 میازم حرام است از کتاب یا از حدیث و زن آنرا طلاق واقع شود زیرا که بازی شطرنج حرام است بقول صحابه  
 سیر از خیانت و قیاس صحیح و فتاوی خانقاری آورده است امام محمد میگوید هر چه بگوید که حرام است آشامید و آن حرام  
 اگر در جائه سید بشر از درم شریعی باشد نماز و انباشد و عبارت در فتاوی خانقاری آورده است است قال محمد  
 رحمه الله تعالى كلما حرم شربة اذا اصاب الثوب اكثر من قدر الدرع هو از الصلوة  
 و در فتاوی آورده است اگر مردی در حالت مستی اقرار کرد که آن مرد از شراب مست شد و این اقرار صحیح  
 اگر چه از آن مردی حرام آید زیرا که اقرار مست بعد و دری که خائن حق تعالی است باطل است و علمای خلافت کرده  
 اند در مسلی و فتوی نیست که اگر سخن مست مختلط باشد که صحیح نیست از جهت جواب نه از جهت تبدیلی است  
 نباشد در سخن او و این چنین کسی است گویند و فتوی علمای بر نقول است و اگر بعضی کلام مستقیم نباشد  
 اگر نمی کلام مستقیم باشد و نمی نباشد حدیث زیرا که مستی تمام موجود نشده است و اگر اکثر کلام او غیر مستقیم باشد  
 آن بان حدیث زیرا که اکثر حکم کل است چنانچه در دیوانه که اکثر کلام او غیر مستقیم باشد حکم بدو ای که گویند و این قول

مسند و اگر نوشید از شرابیکه گرفته شده اند از دانه یا از شبهه پس طلاق گفت زن خود را واقع شود و طلاق او نزدیک  
 امام محمد و ابی یوسف رحمهم الله تعالى برای امام محمد اختلاف کرده است درین باب است ۱۱ گفته است امام محمد و غیر  
 حرام است نوشیدن از شرابیکه رسد که باس را زیاد از قدر دریم منع می کند جواز نماز را ۱۲



امام ابو یوسف است عبارت از قادی خانی آورده است نیت و اذا اقر الله سكر من الشراب  
 يصح اقراره وان كان يوجد منه راحة الخمر لان اقرار السكران باحد ود  
 الخالصه الله تعالى باطل وقيلوا في السكران واصل ما قيل فيه ما ذكر محمد  
 رحمه الله تعالى في الكتب انه اذا كان كلامه مختلطاً بحيث لا يصح منطقاً  
 لا حواث ولا ابتداء وهو السكران وبه افتى الشيخ رحمه الله تعالى  
 عليه وان كان بعض كلامه مستقيماً وبعضه غير مستقيم فان كان النصف  
 مستقيماً والنصف غير مستقيم لا يقيم عليه الحد لان الشكر لم يتم وان  
 كان اكثر كلامه غير مستقيم لم يترك في هذا الكتاب وعن ابي  
 يوسف رحمه الله تعالى انه قال هو السكران يقيم عليه الحد  
 واعتبر الغالب كما قال في المجنون اذا كان اكثر كلامه غير  
 مستقيم يحكم بحسونه وورد ايه وكافي آورده است طلاق گنگ  
 بشارت واقع شود و نکاح آن نیز بشارت و رسالت و خرید و فروخت او هم برین حکم دارد  
 بنده زن خود را طلاق گفت و طلاق خوندار بر زن بنده واقع نشود و طلاق کنیز و دست  
 شوهر آن آزاد باشد و طلاق حریمه است شوهر آن بنده باشد یا آزاد پس اعتبار طلاق بر زن است اگر زن  
 بنده باشد شوهر آن مالک و طلاق باشد شوهر آزاد باشد یا بنده اگر زن آزاد باشد شوهر مالک است طلاق  
 باشد شوهر آن بنده باشد یا آزاد و نه دیکام شافعی را اعتبار طلاق بحال مرد است پس اگر بنده مرد خود  
 از اوی را نکاح کرد درند بی آن بنده مالک است طلاق باشد درند شافعی را مالک و طلاق باشد و اگر مرد  
 آن او کنیز کسی را نکاح کند درند بی مالک و طلاق باشد و درند شافعی را مالک است طلاق باشد و درند  
 امام مالک اگر زن شوهر که بیایان آزاد باشد مالک هر طلاق باشد بابت گرفتن طلاق و درند ایه و کافی

لعمري ان اقراره بدینی است شد از شراب صحبت صحیح را و اگر بنده باشد یا بنده شود از وی بشارت بر اگر درستی اقرار است برسد و در قادی  
 از برای خدا نیست باطل شد گفتگو کرده اند از نماز و روزه و حج و غیره گفته شده است و در چیز که ذکر کرده است امام محمد رحمه الله و در آن  
 و ذکر بدینی است قیماً باشد کلام او صحیح باشد آن کلام نه از روی گویایی و نه از روی اجابت نه از روی ابتداء نیست و این فتوی در  
 شیخ الاسلام بیان اینست که بعضی کلام او در بعضی موارد صحیح است و بعضی از آن ناپسندیده است و بکار او نشود مردود  
 درستی نمی نامی شود و اگر بنده یا کلام او نادرست ذکر کرده است امام محمد رحمه الله که امام ابو یوسف رحمه الله که گفت امام ابو یوسف رحمه الله  
 است بر آورده شود و در حدیث گفته است و بیاورد و فیکه باشد از کلام او نادرست حکم کرد و بنده بود و بیاورد و فیکه باشد از کلام او نادرست حکم کرد



آورده است طلاق بر دو نوع است یکی صریح دوم کنایت صریح آنست که زن بگوید تو طلاق می دهی و طلاق کنایه آنست که  
 و تر طلاق گفته بدین افعلا یک طلاق جمعی واقع شود اگر چه نیت طلاق نباشد و اگر بدین لفظ کنایت کند که طلاق باین  
 شود نیز طلاق جمعی واقع شود و با این واقع شود در طلاق باین بی کلام نتواند که باین خود فرام آید و در طلاق جمعی  
 اگر یک یاد گفته باشد بی کلام تواند که باین خود فرام آید اگر عدت آن زن نگذشته باشد و در مناسبت شاهی و سده  
 که صریح سخن آلوده که ظاهر باشد دریافتن معنی او دشوارند و از ظهوری آشکارا در کنایت نیست که معنی او پوشیده باشد  
 و در بدایه کافی میگوید مردی زن خود را طلاق گفت و نیت طلاق نبود بلکه نیت احوال بود که تو را می از بند معنی و با  
 تو بندی نیست و طلاق از روی نیت با کردن است قاضی این سخن از معنی نشود و فاما عند الله طلاق واقع شود اگر گوید  
 طلاق باین نزد در صورت قاضی استوار دارد و طلاق نزدیک قاضی نیز واقع شود اگر نیت کند که تو بر می از کار را  
 و در صورت قاضی قول او شده و عند الله نیز طلاق واقع شود فاما کنایه و است از امام اطمینان نیست که قاضی آن  
 بشود فاما عند الله طلاق واقع شود اگر گوید ترا طلاق این چنین کار نزدیک قاضی واقع شود و نزدیک  
 تعالی واقع شود و اگر زن را گوید تو طلاق درین لفظ طلاق واقع شود مگر نیت بدین افعلا که گفته یک طلاق جمعی  
 واقع شود و در بدایه شامان میگوید اگر زن را گوید تو طلاق و یا گوید تو طلاق گفته شدی و یا گوید ترا طلاق گفته  
 بدین لفظ یک طلاق جمعی واقع شود اگر چه نیت طلاق و یا نیت طلاق کند یک طلاق واقع شود و در صورت واقع شود  
 اگر مردی زن را گفت تو طلاق می دهی یا تو طلاق می دهی یا طلاق می دهی طلاق اگر مردی را نیت نمود و یا نیت یک طلاق بود و نیت  
 دو طلاق بود یک طلاق جمعی واقع شود مگر آنکه زن او کنیزک باشد آن زمان اگر نیت دو طلاق کند هر دو واقع شود  
 اگر نیت سه طلاق کند هر سه واقع شود اگر زن او آزاد باشد و اگر طلاق بر نیت تمام از امام عبرت کند و نیت  
 طلاق باینده می کند که بران اندام عبارت از نام اندام کند طلاق واقع شود چنانچه اگر عورت را گوید ترا طلاق  
 و یا گوید گردن ترا طلاق و یا جان ترا طلاق و یا تن ترا طلاق و یا فرج ترا طلاق در جمیع اینها  
 واقع شود و در شامان آورده است مراد از فرج پیش انقورت است فاما اگر زن را گوید ششگاه ترا طلاق  
 طلاق واقع نشود و در بدایه میگوید اگر گوید روی ترا طلاق طلاق واقع شود اگر گوید خون ترا طلاق  
 یک روایت طلاق واقع شود و اگر گوید نفس ترا طلاق طلاق واقع شود و در بدایه کافی آورده است حکایت  
 اگر گوید ترا طلاق و یا سوم حصه ترا طلاق و یا دهم حصه ترا طلاق و یا ششم حصه ترا  
 طلاق و غیر ذلک یا هر چه حصه ترا طلاق درین افعلا یک طلاق واقع شود و در کافی آورده است اگر گوید



تراطلاق و یا پای تراطلاق و یا انگشت تراطلاق و یا نشستهگاه تراطلاق طلاق واقع نشود و همین حکم است  
 در آزادی اگر بدین لفظها بگوید در زمان کافی مذکور است اگر گوید سه تراطلاق طلاق واقع شود و اگر گوید سه  
 تراطلاق طلاق واقع نشود و در پاره آیه آورده است اگر گوید فوی تراطلاق و یا موی تراطلاق و یا ناخن تراطلاق طلاق  
 واقع نشود اگر گوید نیت تراطلاق و یا شکم تراطلاق فوی نیت که طلاق نشود و در کافی سه صورت مرد زن  
 میگوید ترا نیچه طلاق گفتم و یا سوم حصه تراطلاق گفتم و یا چهارم حصه تراطلاق گفتم بدین لفظها بطلاق  
 شود و در پاره آیه آورده است اگر زن بگوید ترا بطلاق و یا دو طلاق و دو طلاقا واقع شود اگر گوید ترا بطلاق یا نیت  
 طلاق دو طلاق واقع شد و این قول امام عظیم است و نزدیک امام ابو یوسف امام محمد در صورت اول دو طلاق واقع  
 در صورت دوم طلاق نشود و اگر نیت و یک طلاق باشد قاضی بر لفظش استوار ندارد و اما عند الله یک طلاق واقع شود  
 اگر گوید ترا بطلاق در دو طلاق و نیت او ضرب حساب باشد و یا سه نیتی نباشد یک طلاق واقع شود و اگر نیت طلاق  
 باشد طلاق واقع شود مگر آنکه مرد یا زن نزدیکی کرده باشد آن زمان یک طلاق واقع شود اگر نیت طلاق کرده باشد  
 که نزدیکی کرده باشد آنرا غیر دخول به گویند و باز نسک نزدیکی کرده باشد آنرا دخول به گویند و اگر گوید ترا دو طلاق  
 در دو نیت مرد ضرب حساب باشد دو طلاق واقع شود اگر گوید ترا طلاق از اینجا تا که یک طلاق جمعی واقع شود و اگر  
 گوید ترا طلاق بکبار که فی الحال طلاق واقع شود و همین حکم است اگر گوید ترا طلاق در خانه فی الحال طلاق واقع شود  
 و در نیت نیت کند که ترا طلاق چون در که و یا در خانه و رای قاضی استوار ندارد و اما عند الله استوار دارند پس  
 نزدیک قاضی فی الحال طلاق واقع شود و نزدیک خدا بیشک آنرا آن زمان که در که و یا در خانه نباید طلاق واقع نشود  
 اگر گوید ترا طلاق چون در که در آن طلاق واقع نشود تا آن زمان که در که نیاید و همین حکم است اگر گوید ترا طلاق  
 در آمدن که تا آن زمان که در که نیاید طلاق واقع نشود و حاصل چوبه پاره کافی آورده است اگر مردی زخمی در گوید ترا  
 طلاق فردا چون صبح صادق فرا طالع باشد بر آن زن طلاق واقع شود و اگر مردی نیت کرده باشد که  
 این زن را طلاق در آخر وقت فردا عند الله طلاق در آخر وقت فردا واقع شود و اما قاضی این نیت را  
 استوار ندارد و گوید که بطلوع صبح صادق صادق طلاق واقع شده است و اگر گوید ترا طلاق امروز فردا امروز آن زن را  
 طلاق واقع شود فردا نشود و اگر گوید ترا طلاق فردا امروز فردا طلاق واقع شود و این واقع نشود اگر گوید ترا  
 طلاق در فردا نیت در آخر وقت فردا باشد قاضی این نیت استوار دارد و پس تا آن زمان که آخر وقت داد و بداد

له فوی لفتح نوح و او معناه یعنی عرق که بنده میسپارد و یا معناه یعنی آبی که در سراج اللغات برای معنی  
 آب من باری بجهت در جا که میسپارد آب من بطن اول را غیاث الله استوار بالعلم و تاسی فوقانی نیز مضموم معنی محکم  
 غیاث الله طلوع برآمدن آفتاب و هر ستاره و معنی مطلق برآمدن کوه و جز آن را غیاث اللغات



زن الطلاق واقع شود و نزدیک صاحبیه قضای نیت او را استوار ندارد و فاما عند الله استوار دارد و مرد  
 زن را امر و رفقه است بعد خواستن آن زن را میگوید ترا طلاق اوینه روز طلاق واقع شود زیرا که اوینه کن  
 روز آن زن در نکاح او نبود پس طلاق واقع نشود و در میان و کافی آورده است مردی زن خود را میگوید ترا  
 طلاق گفت و آن زن باین دیوانه بود معلوم نیست که دیوانه بود یا نبود زن او را طلاق واقع شود در بدایه کافی  
 آورده است اگر مردی زن خود را گوید ترا طلاق پیش از آنکه من آید شد بگویم یا پیش از آنکه تو آفریده شد بگویم طلاق  
 نشود اگر گوید ترا طلاق گفتن من کودک بودم و یا خفته بودم یا دیوانه بودم و یا دیوانگی او معلوم نیست طلاق  
 واقع نشود فاما اگر دیوانگی او معلوم نیست طلاق واقع شود مسئله مردی زن خود را میگوید ترا طلاق اوینه  
 روز اگر آن زن اوینه روز در نکاح او نبود پس آن زن را طلاق واقع شود اگر زن در روز نکاح  
 بود طلاق واقع نشود اگر مردی زن را گوید ترا طلاق پیش از آنکه ترا نکاح کنم طلاق واقع نشود و اگر گوید ترا  
 طلاق وقتی که تا طلاق نگوید اگر فی الحال طلاق نگوید طلاق واقع شود و اگر گوید ترا طلاق نه گویم  
 طلاق واقع نشود تا آن زمان که آفرید نمیرد و یا زن نمیرد و فتوی برین مقول است هر که در میان ببرد  
 و مرد با زن پیشتر مردن زن را طلاق واقع نشود و در بدایه مسطور است اگر مردی زن خود را گوید  
 روزیکه ترا نکاح کنم ترا طلاق آفرود آن زن را در شب نکاح کرد و طلاق واقع شود زیرا که مراد از روز  
 و قنیت گوی که گفته است قنیت ترا نکاح کنم ترا طلاق و اگر گوید که مرا نیت آن بود که اگر روز این بین یا  
 نکاح کنم طلاق واقع شود فاما نیت شب نبود طلاق واقع نشود اگر چه شب نکاح کرده باشد و این نیت آن  
 از وی استوار دارد و در بدایه کافی مذکور است اگر مردی زن را گوید شبی که ترا نکاح کنم ترا طلاق زن ترا طلاق  
 واقع نشود فصل در بدایه و کافی آورده است مردی زن خود را بگوید من از تو طلاق زن ترا طلاق کنم  
 نشود اگر چه مرد نیت طلاق کرده بود فاما اگر مردی گوید من از تو با نیتیم جدا شدم و یا گوید من تو را حرام  
 و نیت طلاق کند طلاق واقع شود مردی زن خود را می گوید ترا یک طلاق بانه واقع نشود اگر مردی زن خود را  
 بگوید ترا طلاق یا مرگ یا من تو طلاق واقع نشود اگر مردی زن خود را بگوید یا نیت من خود را بگوید  
 یا زن شوهر خود را بگوید یا نیت شوهر خود را میان مرد و زن فرقت واقع شود مردی زن خود را بگوید یا نیت شوهر  
 بعد بها خریدن طلاق گوید طلاق واقع نشود زیرا که اول صحت نکاح بود بعد از آن طلاق واقع شود و چون  
 مرد زن را بگوید یا نیت نکاح باقی نماند اگر زن شوهر خود را بگوید یا نیت شوهر خود را بگوید یا نیت نکاح باطل شود و اگر



شوهر او را طلاق گوید طلاق واقع نشود زیرا که از امام مجتهد روایت کرده اند اگر مرد در صورت طلاق گوید  
 طلاق واقع نشود زیرا که زن مرد را خرید نکاح باطل باشد و عدت بر زن لازم نشود پس اگر مرد در وقت طلاق گوید طلاق  
 واقع شود فاما اگر مردی زن خود را بخیر نکاح باطل شود و اگر طلاق گوید طلاق واقع نشود زیرا که در صورت زین و بیعت  
 پس طلاق واقع نشود مرد را نزدیکی با زن که خرید است فی الحال درست باعتبار آنکه زن کمینگر مرد باشد فاما در مضرات  
 هدایه و ریاضت بیعت مذکورست که اگر مرد زن خود را پیش خریدن و طلاق گفته باشد بعد از آن بخیر زن ملک آن شود شوهر  
 فاما نزدیکی با زن زن و او باشد بی عیله زیرا که دو طلاق در حق کمینگر بمنزله سه طلاق است چنانچه در حق هر فصل  
 هدایه و کافی مندرجست مردی زن خود را بگوید ترا طلاق اینچنین و اشارت بیک انگشت میکند بطلاق واقع شود  
 و اگر اشارت بدو انگشت میکند و طلاق واقع شود و اگر اشارت بسه انگشت کند هر سه طلاق واقع شود اشارت  
 با انگشت کند در حالت اشارت انگشت استانیده باشد پس شمار هر انگشتی که استانیده شود طلاق واقع شود اگر  
 اشارت با انگشتی که بر کف نهاده بود باشد پس اگر در حالت سه انگشت استاده بود در انگشت بر کف بود سه  
 طلاق می شود و اگر گوید که مرا نیت اشارت بسه انگشت استاده نبود بلکه مرا نیت بدو انگشت بود که سه  
 گفت نهاده بود پس در طلاق می باشد سه قاضی این سخن از وی شنود بگوید که سه طلاق واقع شده است فاما عند  
 دو واقع شود و اگر گوید اشارت بکف کرده بودم با انگشتان پس بطلاق واقع شده است قاضی این سخن از وی شنود  
 و بگوید چون سه انگشت در حالت اشارت استانیده بود هر سه طلاق واقع شده است قاضی این سخن از وی شنود  
 فاما عند بطلاق واقع شود و در هدایه آورده است بعضی گفته اند اگر با پشت انگشتان کند از زمان اشارت  
 با انگشتان کند که بر کف باشد نه با انگشتانی که استانیده بود و اگر اشارت بروی انگشتان کند از زمان اشارت با انگشتان  
 باشد که استانیده بود و کافی بگوید اگر مردی زن خود را گفت ترا طلاق و اشارت با انگشتان کرد فاما گفت  
 که این چنین بطلاق واقع شود و در هدایه و کافی مندرجست آخر طلاق اصفت کند نوعی از سخن و زیاده است  
 باشد چنانچه اگر گوید ترا طلاق جدو با سپید آن زمان بطلاق واقع شود و اگر مرد در نیت باشد و یا نیت نباشد  
 مگر آنکه نیت دو طلاق از دو لفظ کند یکی ازین لفظ که ترا طلاق و دوم ازین لفظ که جدو یا سپید آن زمان  
 طلاق واقع شود فاما اگر نیت سه طلاق باشد هر سه طلاق واقع شود و همین حکمت اگر گوید ترا طلاق بخش و یا ترا  
 پس تر و بدتر و یا گوید ترا طلاق شیطان یا ترا طلاق بدعت و یا ترا طلاق همچون کوه یا مثل کوه یا طلاق این

سه لفظ با فتح و نماز و بیرون انگشتان از دهان و سخن گفتن و بعضی بمعنی مطلق اند و سخن نوشته اند در غیبات اللغات  
 سه بدعت چیز سه که در دین پیدا شود و زبانه رسول الله صلی الله علیه و سلم نبوی باشد غیبات اللغات من علیهم



واقع شود اگر چه مؤقتی نباشد و یا نیت دو باشد و اگر سه نیت باشد هر سه طلاق و هر دو اگر گوید بر طلاق  
 سخت تر و یا تر طلاق همچون هزار و یا تر طلاق بری اینجا که یک طلاق باین واقع شود مگر آنکه نیت سه  
 طلاق کند آن زمان هر سه طلاق واقع شود اگر گوید تر طلاق مثل سه سوزن یا مثل نعلبکی مسوزن یا  
 مثل دانه خردل یا مثل بزرگی و آنه خردل طلاق باین واقع شود و نزدیک به هم عظم رحمة الله علیه اگر گوید تو  
 طلاق طلاق سحقی و یا طلاق طلاق و یا طلاق طلاق یعنی یک طلاق باین واقع شود و اگر نیت سه طلاق  
 کند در نیتوها هر سه واقع شود فصل در بیان متفرقات - در بدایه فتاوی فانی آمده است اگر کسی  
 گوید هر چه حلال است بر من حرام و یا گوید حلال خداست بر من حرام یا گوید حلال مسلمانان بر من حرام اگر کسی  
 رازن باشد و آنرا رایت بنویسد و علمای اختلاف کرده اند امام ابو بکر و امام ابو جعفر و فقیه ابو بکر سکانت ابو  
 سعید گوید رحمة الله علیه زن آن مرد را یک طلاق باین واقع شود اگر آن مرد نیت سه طلاق کند هر سه طلاق واقع  
 شود و اگر گوید بر من نیت طلاق نبود قاضی سه تن را ندارد و اگر آن مرد را یک زن باشد یک طلاق بر آن زن واقع شود و اگر  
 آن مرد دو زن یا بیست زن یا چهار زن باشد آن زمان بر هر یک یک طلاق باین واقع شود اگر مرد  
 بگوید حلال خدا بر من حرام که اگر من اینکار کرده باشم اگر آنکار کرده باشد بر زن آن مرد یک طلاق باین واقع شود  
 اگر دو زن باشد و یا بیست زن باشد بر هر یک یک طلاق باین واقع شود و اگر آن مرد را زن نباشد بر آن مرد چیزی لازم  
 اگر گوید حلال خدای بر من حرام اینکار است و آنکار کرد و بر زن آن مرد یک طلاق واقع شود و اگر آن مرد را زن نباشد  
 بر هر یک یک طلاق باین واقع شود و اگر آن مرد را زن نباشد بر آن مرد کفارت سوگند لازم شود و اگر حرام کرد  
 را سوگند است چنانچه اگر مردی دیگری را بگوید حرام است یا با او سخن گفتن بعد از آن با وی سخن گوید بر آن مرد  
 کفارت سوگند لازم شود چنانچه گوید یا با او سخن نگویم و بعد از آن با وی سخن گوید بر آن مرد کفارت سوگند لازم  
 شود اگر مردی گوید هر چه بدست رست گیرم بر من حرام اگر اینکار کنم و آنکار کرد بر زن او یک طلاق واقع شود اگر او نیت  
 طلاق نباشد و اگر گوید هر چه بدست چپ گیرم بر من حرام اگر اینکار کنم و آنکار کرد بر زن او طلاق بر زن او واقع نشود مگر آنکه او  
 سوگند نیت طلاق کرده باشد آن زمان طلاق او واقع شود اگر گوید هر چه بدست گیرم بر من حرام و ذکر دست رست چپ  
 کرد و در نیتها اختلاف که اند بعضی علما گفته اند بدین سخن طلاق واقع نشود مگر آنکه نیت طلاق کرده باشد زیرا که دست  
 رست تعیین نکرده است و بعضی علما گفته اند طلاق واقع شود و بسبب عزت و رفتاری سراجی مذکور است اگر مرد گوید هر چه

طلاق در بیان متفرقات

له اسکانت بالکفر کفار و نیت نصاب ۱۲ غیاث اللغات سه کفارت بفتح و تشدید و پو شانه و چیزی که بر  
 آناه سه دیند ۱۲ غیاث سه عرف بفتح اول و سکون ثانی بوی خوش و بالضم ساحلی و کوی احسان غیاث اللغات



بدست گیرم برین جام اگر اینکاکم و انکار کردن آن مرد را طلاق واقع شود اگر آن مرد ازین نباشد کفارت  
بر او لازم شود و ز قضاوی حجه میگوید اگر مردی گوید که بعد از آنکه ایستعالی بر من حرام اگر اینکاکم و انکار کرد و بر من  
طلاق واقع شود و اگر آن مرد از طلال خدا تعالی نیت طعام یا آب باشد آن زمان این اورا طلاق واقع نشود و اگر  
چنانچه زن طلال است طعام و آب نیز طلال است پس چون بحلال خدا تعالی نیت طلال دیگر در طلاق واقع نشود  
و اگر بعد سوگنده متصل گوید انشاء الله تعالی هم زن او را طلاق واقع نشود و ز قضاوی حجه آورده است  
مردی زن خود را میگوید ترا اینجا طلاق زن گفت مرا طلاق شده از گفت طلاقهای دیگر مراقی زن  
دیگر مرا باشد و آن مرد زن دیگر داشت خارج این زن برین زن سه طلاق واقع شود برین زن دیگر چیزی واقع نشود  
و اگر گوید طلاق تو بر من فرض است طلاق دهد و اگر گوید طلاق تو بر من واجب است طلاق واقع شود مابین دست  
و اگر گوید نه هر طلاق نیت کردم فقیه ابو جعفر میگوید سه طلاق واقع شود اگر در حالت ذکر طلاق این سخن گفته باشد و اگر  
گوید مرا نیت طلاق نبود قاضی این سخن او بشنود اگر سوگنده خورد و اگر گوید ترا طلاق بشماره بیست و یک طلاق واقع نشود  
اگر گوید ترا طلاق بشماره موی پنج تو اگر بر فرج آن زن مویها باشد سه طلاق واقع شود و اگر موی ز فرج خود دور  
باشد در فرج او مانده باشد طلاق بر آن زن واقع نشود اگر گوید ترا طلاق بشماره موی پست کف دست من اگر موی  
پست کف دست دور کرده باشد و بیچ موی بر پست کف دست او مانده باشد طلاق بر آن زن واقع نشود و اگر موی کف دست  
دور کرده باشد آن زمان سه طلاق بر آن زن واقع شود و اگر گوید ترا طلاق بشماره موی کف دست من یک طلاق بر آن زن واقع نشود  
زیرا اگر کف موی نمیشاید پس اگر موی اعتبار نباشد پس گوئی گفت که ترا طلاق پس یک طلاق واقع شود و اگر  
گوید ترا سه طلاق داده با طلاق و قنشو و اگر آنکه آن مرد از مقامی باشد که عادت آن خلق دو طلاق برین طلاق  
ست آن زمان سه طلاق و قنشو در آن مرد خود را میگوید مرا طلاق ده مرد گفت سه طلاق داده و در طلاق واقع نشود  
اگر نیت نکرده باشد و اگر گوید داده گیر اگر نیت سه طلاق کرده باشد هر سه طلاق واقع شود و ز قضاوی سنه  
میگوید مردی زن خود را میگوید ترا طلاق بایم بر آن زن طلاق واقع نشود اگر گوید ترا هر طلاق بایم چیزی واقع نشود  
عامی چون زن خود را گوید ترا طلاق و یا گوید ترا تلغ و یا گوید ترا تلک و یا گوید ترا طلاق و یا گوید ترا تلغ و یا  
فضل حمد الله تعالی میگوید طلاق واقع نشود اگر آنکه پیش از گفتن طلاق گواید که من بدین طریق طلاق خود را  
اگر مردی زن خود را گوید خدا تعالی ترا طلاق گفت طلاق واقع نشود و اگر گوید طلاق تو بر من لازم است طلاق  
واقع نشود اگر گوید طلاق تو بر من واجب است طلاق واقع نشود مردی زن خود را میگوید چهار بار یا ده بار یا بیست بار



طلاق واقع نشود تا آن زمان که نگید گیر ازین هر چهار راه هر کدام راه که ترا خوش آید اگر زن گوید مرا طلاق  
 مرد گفت داده ام طلاق واقع نشود اگر چه نیت طلاق کرده باشد و اگر گوید طلاق داده گیر و یا کرده گیر و یا گفته  
 طلاق و قهشود اگر نیت کند و بعضی گفته اند طلاق بجهت هم واقع شود اگر گوید از من است طلاق اگر نیت  
 باشد هر سه طلاق واقع شود اگر گوید مرا نیت طلاق بود قاضی او را استولد نماید اگر در ذکر طلاق بوده باشد  
 و اگر گوید طلال بر من حرام طلاق واقع شود و زمانه اگر چه نیت کرده باشد زنی شوهر خود را گفت تو بر من  
 دیگر کرده مرد گفت هر زنی که آمد و او را طلاق پس این زن را نیز طلاق واقع شود اگر زن گوید من بر تو  
 طلاق ام مرد گفت تو چه طلاق و هر طلاق بر آن زن طلاق واقع شود اگر مرد گوید این نیت که مرا نیت طلاق  
 امام ابو نصر و یحیی میگوید که سه طلاق واقع نشود امام ابو بکر میگوید سه طلاق واقع شود اگر مرد نیت سه طلاق کرده  
 باشد و رفتاوی حجه میگوید اگر زنی شوهر خود را گوید مرا سه طلاق بده شوهر گفت گفته گیر طلاق بر آن زن  
 واقع شود اگر چه شوهر نیت طلاق کرده باشد اما اگر شوهر گوید داده گیر سه طلاق بر آن زن واقع شود اگر مرد نیت سه  
 طلاق کرده باشد و زوجه آورده است اگر مردی گفت زن مرا طلاق و آمد و او زن است و یا سه زن و یا یک  
 اند از امام شمس الدین و زحیدی رحمه الله علیه فتوی داده است که هر سه زن آن مرد بیکان یکسان طلاق واقع شود و علمای  
 دیگر گفته اند که بیکان طلاق قهشود هر کدام که مرد تعیین کند بر آن زن طلاق واقع شود و زن دیگر را طلاق  
 واقع نشود و این قول صحیح است و این دو روایت در متفق آورده است و در حیل نیز آورده است ازین  
 گفته طعام در دهن است و آمد و گفت اگر این لقمه فرو بروی ترا طلاق و اگر برین اندازی هم ترا طلاق حیه است  
 که آن زن قدر لقمه فرو برد و قدر بیرون اندازد تا طلاق بر آن زن واقع نشود در سراجی آورده است مرد گوید اگر  
 من اینکار کنم زن مرا طلاق همکار کرد و آمد و او زن بود هر که را آمد و برای طلاق سخن کند طلاق بر وی واقع  
 و در نصاب مسطور است اگر مردی زن خود را گوید طلاق اگر من امروز ترا طلاق گویم ترا سه طلاق اگر آمد و زن را طلاق  
 نگوید هم سه طلاق واقع شود پس حیه است که زن خود را بگوید ترا سه طلاق بر هزار ورم و هزار ورم زن قبول کند  
 پس بر آن زن طلاق واقع شود و فتوی برین قول است و منافع آورده است مردی زن خود را گفت ترا طلاق  
 انشاء الله تعالی اگر انشاء الله متصل گفته باشد طلاق و قهشود و رفتاوی ظهیری آورده است مرد  
 دیگری میگوید مرا با تو حاجت حاجت من روا خواهی کرد و او گفت حاجت تو روا کنم و اگر حاجت ترا روا  
 شد و بوی بفتح و او معروف و سیدین جمله یعنی گذر اینین و بشیبه معرب آن ۴۱۲ عه روایت بفتح نقل کردن  
 از منتخب ۱۲ غیاث اللغات عه حبله بالکسر بجهت ۱۲ (شید می)



کتم زن مرا طلاق و یا بنده من آزاد آمد و گفت که حاجت من نیت که زن خود را سه طلاق گوئی اینم و مستوار  
 و زن اینم در طلاق واقع نشود مردی دیگر را سوگند طلاق داد و گفت هر چه من بگویم که بکن آن بکن و هر چه  
 بگویم که آن بکن آن بکن و بعد از آن میگوید که باز خود نزدیکی کن اینم و باز زن خود نزدیکی کند و زن اینم در طلاق  
 واقع نشود مگر آنکه اینم رسید نیت که آمد مرا از نزدیکی زن منع خواهد کرد و رفتادی صبری آورد و مرد  
 زن خود را میگوید اگر تو بر من چیزی نیاری که خدا تعالی با تخیل سخن گفته است ترا طلاق اگر از زن بر شوهر  
 آتش بیارد و بر آن زن طلاق واقع نشود زیرا که خدا تعالی با تخیل سخن گفته است قال الله تعالی یا  
 ناکوفی برءا و سلاما علی ابرهیم درینا بیع مذکورست مردی طلاق زن را در مکتوب بنویسد و در طلاق  
 واقع شود اگر طلاق زن خود را بر آب بنویسد و یا بر چوب بنویسد و یا بر سنگ کلاه بنویسد و یا بر آهن بنویسد و یا  
 بر کلوخ بنویسد در صورتها طلاق واقع شود اگر چه نیت طلاق کرده باشد و اگر طلاق زن خود را بر دیوار  
 یا بر ریگ بنویسد اگر نیت طلاق کرده باشد طلاق واقع شود اگر نیت طلاق نکرده باشد طلاق واقع نشود و اما  
 اگر در مکتوب چون طلاق بنویسد طلاق واقع شود اگر چه نیت طلاق نکرده باشد و رفتادی صبری آورد و مردی  
 زن خود را میگوید اگر من ترا از فراسم آمدن مبرا نکنیم ترا طلاق اگر آمد باز زن نزدیکی کند تا آن که آن زن را  
 انزال شود بر آن زن طلاق واقع نشود زیرا که چون زن را انزال شد از زن مبرا شد از فراسم آمدن مرد پس طلاق  
 واقع نشود و رفتادی صبری میگوید اگر مردی و عورتی هر دو سوگند خوردند مرد میگوید اگر نفس من بهتر از فرج تو نیست  
 ترا سوگند عورت میگوید اگر فرج من بهتر از نفس تو نیست کنیزک من آزاد امانم فضیل میگوید اگر عورت و مرد هر دو  
 این سوگند ایستاده بودند بر عورت سوگند نیت و بنده عورت آزاد نشود زیرا که در حالت ایستادن فرج عورت بهتر  
 از نفس مرد و اگر در حالت سوگند هر دو شسته بودند عورت آزاد نشود عورت را سوگند افتد زیرا که  
 در حالت نشستن نفس مرد بهتر از فرج عورت بود و نفر یکدیگر را میگویند اگر سر من از تو گران نیست عورت آن  
 مرد را سوگند مرد را یکبار چیزی بپرسند هر که اول جواب داد سر سبک باشد و هر که در آخر جواب بگوید سر آن گرا  
 باشد و اگر مردی بگوید فلان را در کون خورده آرم عورت آنم و سوگند بعضی گفته اند در حالت عورت او را سوگند  
 زیرا که این نتواند کرد مگر آنکه از این گفتن نیت او آن باشد که فلان را در کون خورده آرم پس سوگند نیتند اگر شرط خود  
 و قهاری بر بقول است بعضی گفته اند تا آن زمان که فلان سوگند خورده عورت زنده است سوگند نیتند و هر که از این  
 سه گفته آتش شود و سلامت بر او ایمان ۱۲ لایح بخاک میخیزد جا و مقام بدون ترکیب گفته می شود  
 همچون سنگ کلاه یعنی جا نیکه در آن سنگها باشد ۱۲ عه فرام آمدن مراد از طاع کردن مرد و باز ۱۲ غیاث



دو کی پسیر سوگند بیفتد زیرا کہ این نتوانست کرد و در قضاوی سراجی میگوید مگر عورتی بکر را نزد یک فرج فراموش کند  
 آب منی برود و فرج بکر در آمد و بکر را حمل ماند چون وقت زادن فرزند شود بیفتد در فرج او اندازند تا فرزند برود  
 آید فرزند عورتی بزرگ و شکم آن عورت آبتن شده ماند و بیرون نمی آید اگر فرزند را بیرون بیاورند مادر پاک شود  
 و اگر فرزند در شکم مرده است پاره پاره کند و بیرون آرند و اگر فرزند زنده است از زبان پاره پاره کند و بیرون آرند  
 اگر چه مادر او پسیر و چون مادر او پسیر و شکم شکافند فرزند بیرون آرند در وقت و امام اعظم در همچنین کرده است آن  
 فرزند زیت در سراجی آورده است مردی چهار زن دارد یکی را از آفتیان سوگند گفت فاما او را از زن فراموش  
 که سوگند که گفته است او را بر چهار زن بنکرا اند این سکه صورت دارد و یک صورت نیست که سوگند رجمی گفته باشد از زمان  
 با هر چهار زن بیجمع کند پس بنکاح حاجت نیست صورت دوم نیست که سوگند باین گفته باشد در صورت با هر چهار زن  
 بنکاح کند سوم صورت نیست که هر سه سوگند گفته باشد در صورت با هر چهار زن بیکان بیکان سوگند باین دیگر گوید  
 تا آن زمان که وقت کند که عدت هر چهار زن بگذرد و است بعد بیکان بیکان اینکاح کند هر که آخر اندا و روا باشد  
 که سوگند باین گفته بود اگر مردی گفت اگر اینکا کنم زن او را سوگند و او چهار زن دارد آنکار کرد و هر که او تعیین کند  
 سوگند بر بیون واقع شود پیش از تعیین کردن هیچ زنی فراموش نباید و اگر گفت میان ایشان یکی را سوگند گفته و بوطر  
 او هیچ یکی معین نبود هر که او تعیین کند او را سوگند افتد و دیگر را نیفتد و اگر او هیچ یکی را تعیین نکند او را جبر کند  
 تا تعیین کند مردی و وزن دارد و گفت یکی را از میان شما سوگند گفته اگر پیش از تعیین کردن بایک فراموش دیگری را  
 بجهت سوگند تعیین کند و الله اعلم بالصواب فصل در بیان طلاق که پیش از نزدیکی کرده باشد و مرد یا زن  
 آورده است مردی زن خود را نکاح کرد و پیش از نزدیکی از خلوت صحیح آن زن را طلاق گفت هر سه طلاق واقع  
 شود چنانچه اگر زن پیش از نزدیکی گوید ترا طلاق یا طلاق ناما از من پیش از نزدیکی طلاق بدی عبارت گوید تو طلاق  
 تو طلاق تو طلاق طلاق اول و قسم شود و طلاق دیگر واقع شود زیرا که چون طلاق اول افتاد زن از شوهر جدا شد و عدت  
 زن نیست تا مرد طلاق دیگر افتد و در بدایه نکاح است مردی زن خود را پیش از نزدیکی و پیش از خلوت صحیح میگوید طلاق  
 یکے و یکے بطلاق واقع شود دوم طلاق واقع شود مردی زن خود را پیش از نزدیکی و پیش از خلوت صحیح میگوید  
 تو طلاق یکے و یکے بطلاق واقع شود دوم طلاق واقع شود مردی زن خود را پیش از نزدیکی و پیش از خلوت صحیح  
 میگوید تو طلاق مردانیتها اگر گفته بود که تو طلاق زن نقل کردن زن مرد گفت یکے طلاق واقع نشود و این  
 حکم است اگر مردی گوید تو طلاق و دو بار زن پیش از گفتن دو بار سوگند و سوگند طلاق واقع نشود اگر مرد پیش از  
 رجوع یعنی بازگشتن از بیعتی که با او بافت و سکون با موافقت را بستاند و نیکو کردن حال را و برادر بر کارش نتواند

فصل در بیان طلاق که پیش از نزدیکی کرده باشد



نزدیکی و پیش از خلوت صحیح میگوید تو طلاق کی بعد از یک یک طلاق و قهشود و اگر گوید تو طلاق یک پیش  
از ان یک دو طلاق و قهشود و همین حکمت اگر گوید تو طلاق یک بعد یک و اگر گوید تو طلاق یک یک یا  
بان یک دو طلاق واقع شود اگر بان زن نزدیکی کرده باشد و یا خلوت صحیح کرده باشد برین تمام الفاظ  
دو طلاق و قهشود و اگر پیش از نزدیکی کردن پیش از خلوت صحیح بگوید اگر تو درین سر در آئی پس تو طلاق  
یک و یکی آت زن در سر آید یک طلاق واقع شود و نزدیک امام عظیم رحمه الله تعالی نزدیک امام ابو یوسف امام  
محمد رحمه الله علیهما دو طلاق و قهشود و اگر گوید تو طلاق یک یک اگر درین سر در آئی پس آت زن و بگو سر آت  
دو طلاق و قهشود تا اینجا گفته حکم طلاق صریح بود و اما حکم کنایه نیست که طلاق کنایه است واقع نشود مگر اگر  
نیت طلاق کند و یا دلیل باشد آنحال چنانچه مرد و زن در ذکر طلاق باشند آن زمان نیت طلاق حاجت نیست  
بے نیت طلاق و قهشود و در کافی می آرد مرد و زن در ذکر طلاق بودند و طلاق کنایه است گفت فاما مرد گوید  
نیت طلاق نبود قاضی ابن سحین از وی سئوال نمود و گوید که طلاق واقع شد است فاما عند الله سئوال نمود  
و طلاق واقع نشود در هدایه و کافی آورده است لفظ است در کنایه که بدان الفاظ یک طلاق جمعی واقع شود  
یک آنکه مرد و زن را گوید اعتدی یعنی بشمار دوم آنکه گوید سببری رحمک یعنی بعد از حیض پاک شود و دوم  
گوید آت و احد یعنی تو یک درین سه الفاظ چون نیت طلاق کند یک طلاق جمعی و قهشود و سه طلاق واقع شود  
در هدایه کافی آورده است کنایه دیگر که جز این سه لفظ است اگر نیت طلاق کند یک طلاق بائن و قهشود اگر نیت  
سه طلاق کند طلاق واقع شود مگر آنکه در لفظ اختیاری یعنی اختیار کن و اگر نیت دو طلاق کند یک واقع شود و  
واقع نشود در هدایه شان کافی آورده است الفاظ کنایه بسیارست چنانچه اگر مرد و زن خود را گوید تو جدا  
شده و یا تو حرامی و یا گوید دامن بریده شدی و یا گوید رسن تو برگردن تو یعنی از من بر و هر جا که آت چون  
آید و یا گوید برو به پیوند با اهل خود یعنی برادر و پدر و یا قریب بپایان خود برو و تو خالی یعنی از نکاح و گوید از من  
یعنی از نکاح و ترا بخشیدم بقربایتان تو و تو جدائی و یا کار تو بدست است و تو آزادی و مقننه پوشیده و منی  
پوشیده و نهان شو یعنی از من غریب شو یعنی از من بیرون آئی و برو بر خیز و شوهر مرا خود طلب کن این جمله لفظاً  
کنایه است طلاق گوید و در هدایه میگوید اگر بدین لفظ نیت طلاق کند یکی طلاق باشد واقع شود و اگر نیت سه  
طلاق کند سه طلاق واقع شود و اگر نیت دو طلاق کند یک واقع شود بے نیت طلاق و قهشود مگر آنکه  
زن و شوی در حالت ذکر طلاق باشند آن زمان بدین الفاظ نزدیک قاضی یک طلاق واقع شود اگر چه نیت طلاق نباشد

سه کنایه بکسر و تشدید سخن گفتن بچرخ پوشیده از مقننه بکسر عاید رباب که یکبار عرض باشد منتخب اغیاث اللغات



فاما عند الله طلاق واقع نشود مگر به نیت طلاق و چون نیت طلاق کند عند الله نیز طلاق واقع نشود  
و این روایت در شرح بدایه مولانا حمیدی نیز آورده است و در بدایه بخندوم سید بن حنبله علیه و روست در کتاب  
در حالت مذکوره طلاق است نیت طلاق حاجت نیست و این در کنایه است که صلاحیت رد طلاق به نیت  
فاما کنایه است که صلاحیت رد طلاق دارد در آن نیت طلاق واقع نشود اگر چه در ظاهر طلاق آن  
کنایت گفته باشد و بدایه کافی آورده است کنایات سه نوع است یکی نوع نیت که صلاحیت جواب  
طلاق دارد و صلاحیت رد طلاق ندارد و امکان صلاحیت بد گفتن هم ندارد چنانچه اگر زن طلاق از مرد  
میطلبد و گوید کار تو بدست نیست و یا گوید اختیار کن و یا گوید بشمار نوع دوم کنایت نیت است که صلاحیت رد  
طلاق دارد و صلاحیت رد طلاق هم دارد و صلاحیت بد گفتن ندارد چنانچه اگر زن از مرد طلاق میخواهد و مرد  
گوید سیر و یا گوید برو و یا گوید غریب شو و یا گوید بخیر و یا گوید بقیه پوش و یا دامن پوش و یا بچرخ  
و سیوم نوعی از کنایت نیت است که صلاحیت جواب طلاق گفتن و صلاحیت بد گفتن هم دارد و چنانچه اگر مرد از زن  
خود را بگوید تو خالی و یا تو بیزاری یا بریده شده و یا جدایی و یا حرامی و احوال معنی عالمها نیز است یک  
نوشی است که مرد و زن هر دو خوش نشسته باشند و هکله میان ایشان نباشد دوم حالت خشم است که میان  
و زن خشم باشد سوم حالت ذکر طلاق است چنانچه اگر زن از مرد طلاق خواهد و یا دیگر برای آن طلاق میخواهد  
پس اگر در حالت ضایع یعنی خوشی هر سه نوع کنایت طلاق واقع نشود مگر آنکه مرد نیت طلاق کند و جنگ میان  
ایشان باشد و اگر مرد گوید مرا نیت طلاق نبود و زن بگوید ترا نیت طلاق بود سخن مرد بشنود و طلاق واقع  
نشود و فاما در اسوگند بدست که ترا نیت نبود چون سوگند خورد و بگوید طلاق واقع نشود و در حالت کطلاق  
واقع شود و به کنایات نزدیک قاضی بگوید که نیت است که هم صلاحیت جواب طلاق دارد و این چنین کنایت طلاق واقع  
نشود فاما اگر کنایت که صلاحیت جواب طلاق دارد و صلاحیت رد طلاق ندارد آن کنایت است اجواب طلاق دارد پس  
طلاق و عتقه و اگر کنایتی است که صلاحیت بد گفتن دارد و صلاحیت رد طلاق هم دارد و در آن کنایت نیز طلاق واقع  
در حالت غضب یعنی در حالت خشم طلاق هم در سه نوع کنایت واقع نشود مگر کنایتی که صلاحیت رد طلاق دارد و صلاحیت  
رد طلاق و صلاحیت بد گفتن ندارد چنانچه اگر گوید کار تو بدست نیست و کافی آورده است مردی که خود را میگوید  
نوزن من نه و یا گوید من شوهر تو نیمه بدین سخن نیت طلاق میکند نزدیک م عظم طلاق و عتقه و نزدیک امام  
ابی یوسف امام محمد و حاکم الله بدین سخن میکند طلاق واقع نشود اگر چه نیت طلاق کند و اگر مردی خود را



میگوید که من ترا نکاح نکرده ام و بدین لفظانیت طلاق کند نزد یک سوره امام طلاق و قهقهه و سرزن خود را  
 طلاق گفت بعد از گفتن طلاق رجعی میگوید که آن طلاق رجعی را باین گردانیدم طلاق رجعی باین شود و قبول  
 امام عظم و امام ابو یوسف است و نزدیک امام محمد رحمه الله تعالی طلاق رجعی باین نشود و فصل در بیان تفویض  
 طلاق یعنی در دادن طلاق بدست خود فصل در بیان اختیار در بدایه آورده است مردی زن خود را میگوید  
 اختیار کن یعنی اگر ترا خوش آید خود را طلاق کنی و بدین لفظانیت طلاق دارد و باین خود را میگوید نفس خود را  
 طلاق ده و در صورت زن تواند که خود را طلاق گوید تا آن زمان که در آن مجلس است و اگر زن از آن مجلس خیزد و یا بکار  
 دیگر مشغول شود اختیار از دست برود و بعد از آن خود را خودتواند گفتن و چون مرد زن را میگوید که نفس خود را اختیار کن و  
 طلاق کند و آن زن اختیار نفس خود را در آن مجلس کند و بگوید که نفس خود را اختیار کردم کی طلاق باین و قهقهه و طلاق خود را  
 اگر چه مرد نیست طلاق کوه باشد و طلاق باین زن وقتی واقع شود که اگر مرد باین در گفتن اختیار از دست  
 پس اگر مرد زن خود را گفت اختیار کن نیست طلاق کردن گفت اختیار کردم طلاق و قهقهه و زیر آن ذکر نفس نه و سخن مرد  
 نه و سخن زن بود فاما اگر مردی زن خود را گوید اختیار کن نفس خود را آن زن گفت اختیار کردم نفس خود را یک طلاق واقع شود  
 زیرا که در سخن مرد ذکر نفس بود و در سخن زن ذکر نفس بود و اگر مرد گوید اختیار کن نفس من نیست طلاق کند پس آن زن  
 گفت اختیار کردم نفس خود را یک طلاق و قهقهه و زیرا که در سخن مرد ذکر نفس بود و اگر مردی گوید اختیار کن نیست طلاق  
 کند پس گفت اختیار نفس خود کردم یک طلاق واقع شود اگر مرد سوره را گوید اختیار کن اختیار کن پس گفت اختیار کردم  
 خود را اول ایامیانه یا آخر سوره طلاق واقع شود نزدیک امام عظم و اگر چه مرد نیست طلاق نباشد و  
 نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمه الله تعالی یک طلاق واقع شود و اگر گوید اختیار کردم اختیار کردی نزدیک  
 سوره امام طلاق واقع شود و اگر زن گوید طلاق گفتم نفس خود را یا گوید اختیار کردم نفس خود را یک طلاق رجعی واقع  
 شود اگر مرد زن خود را گوید کار تو بدست تو در یک طلاق و یا گوید در اختیار یک طلاق پس آن زن اختیار نفس خود کرد  
 یک طلاق رجعی واقع شود و فصل در بیان آنکه مرد زن خود را گفت که کار تو بدست است یعنی طلاق بدست تو دردم  
 اگر خوش آید خود را طلاق بگوید بدایه کافی آورده است مردی زن خود را میگوید که کار تو بدست است مرد در آن لفظانیت  
 طلاق میکند پس گفت اختیار کردم نفس خود را یک طلاق باین زن طلاق واقع شود اگر زن گوید طلاق گفتم نفس خود را

لحا اختیار کردن و بجهت مختاریم آمده است ۱۲۰ نفس نه و آن عبد سلیم است از راهی باین مرد رجعی طلب  
 در حق بخارست باین بیان آه و این مرد بیکت نفی بر آن و در حق دم مجموع یک نفس باشد باین از انفس از بد نفس  
 بجهت اول و سکون ثانی بجهت آن و در حق و در حق و در حق آن نفیس و لفظانیت باین عبارت



فصل خود را یکی در یکا گوید اعتبار کرد نفس خود را یک طلاق یک طلاق یعنی واقع شود در پاره شامان بخود کورت اگر مرد زن  
خود را میگوید کار تو بدست است امروز پس فردا پس پس سخن شب رناید پس اگر زن به شب در طلاق گفت و  
اگر زن گوید امروز خود را طلاق نخواهم گفت پس فردا تواند که خود را طلاق گوید و اگر مرد گوید کار تو بدست است  
فردا شب در طلاق گوید پس اگر زن خود را طلاق گوید طلاق واقع شود اگر گوید که امروز خود را طلاق نخواهم گفت  
و فردا نیز نتواند که زن خود را طلاق گوید و فتوی میرفتی است و امام ابو یوسف میگوید اگر مرد زن خود را گوید  
تو بدست تو امروز کار تو بدست تو فردا زن گفت امروز طلاق نخواهم گفت فردا تواند که طلاق گوید و اگر گوید که تو بدست  
تو روز یک فلان آید فلان آمدن زن نه است آمدن فلان تا آن زمان که شب آید زیرا اختیار باشد مرد زن خود را گفت  
بدست تو و یا گفت اختیار کن نفس خود را و آنرا یک یک روز هم درین مجلس نشسته بود نشسته ماند کار از زمان بدست آن زن  
شد که آنکه بجاری دیگر مشغول شده باشد و آن زن سخن از شوهر شنیده باشد همان مجلس معتبر است اگر زن سخن از شوهر شنیده  
بود دیگری را خبر کرد که شوهر تو را اختیار داده است که کار تو بدست تو سپرده در مجلسی که زن این خبر شنید آن مجلس  
معتبر است پس اگر مرد در آن مجلس زن خود را طلاق گوید تواند گفت و بعد از خواستن از آن مجلس نتواند کرد که خود را  
طلاق گوید و اگر گوید طلاق واقع نشود اگر زن شنید زن خبر از مجلس است بجز خواستن کار از دست و برود فلان  
اگر بگوید نشسته ماند و یا بیشتر و در کاری دیگر مشغول نشود کار او از دست او رود و در شامان امروز بدست او شنید  
خبر آن مرد که از دست او رفته و در پاره شامان خود را گفت کار تو بدست تو و یا گوید اختیار کن نفس  
خود را و زن آن زمان استاده بود و بعد شنید زن سخن نشست کار او از دست آن زن نرود و تواند که خود را طلاق گوید و اگر  
نشسته بود و بجز شنید که کرد و اگر تکیه کرده بود بعد شنید زن سخن نشست کار او از دست آن زن نرود و بعضی گفته اند اگر نشسته  
بود بعد شنید زن سخن تکیه کرد کار او از دست او نرود و فاما فتوی میرفتی است که اگر بعد شنید تکیه کرد کار او از دست او  
نرود و اگر نشسته بود بعد شنید زن سخن غلطی زد یک امام ابو یوسف گفته است بیک وایت کار او از دست او نرود و  
بر وایت دوم نرود و اگر زن بعد از شنیدن زن سخن میگوید پدر مرا طلاق کند تا با او مشورت کنم و یا گواه بطلبید گواه  
گیرم کار او از دست او نرود و اگر زن عوار شد میرفت بعد از شنیدن زن سخن از شوهر بپایه که بر آن عوار بود تا  
کار او از دست آن زن نرود و اگر بعد شنید زن نه بپایه کار او از دست او نرود فاما اگر کسی در کشتی روان این سخن  
شنید بجز شنیدن کار او از دست آن زن نرود اگر چه کشتی نه است و در آن شود فصل در بیان شایسته

ماده سخن بضمین بضم اول دفع تانی و بفتح اول هم تانی هر دو وجه در کلام طلاق این سخن بر سر نهند در غایت اللغات سه شنبه  
بفتح اول یعنی سخن بیکه سخن گویند و بفتح اول یعنی سخن گویند و در هر دو وجه بفتح اول یعنی سخن گویند و در هر دو وجه بفتح اول یعنی سخن گویند  
در کشتی هم در کشتی بجه و تخان خواستن از منسوب که همز با همز است حال این لفظ مختص گفته یعنی خود را و معنی سخن تکیه



خوبستن طلاق در بدایه آورده است بر کزن خود را گوید طلاق می گفتن خود را و آن مرد گفت مرا نیست  
 طلاق نبود و یا نیست یک طلاق بود آن زن گفت طلاق گفتن نفس خود را یک طلاق رجعی واقع شود و اگر آن زن  
 خود را طلاق گوید نیست مرد نیز سه طلاق بود هر سه طلاق واقع شود اگر مرد نیست دو طلاق هست باشد و زن نیز خود را  
 طلاق گفت یک طلاق رجعی واقع شود و دو طلاق واقع شود اگر آن زن آن مرد کنیزک باشد آن زمان دو طلاق واقع شود  
 زیرا که دو طلاق در حق کنیزک نیز سه طلاق است چنانچه در حق حره و رشا بان مذکور است اگر مرد زن خود را  
 گفت اگر نفس خود را و زن گفت خود را طلاق باینه گفتن و یا گفت باینه نفس خود را کردم یک طلاق رجعی واقع شود  
 و نزد یک امام ابو یوسف یک طلاق باینه واقع شود اگر زن گوید اختیار نفس خود را کردم طلاق واقع شود و یک است  
 از امام عظیم رحمت که اگر زن گوید باینه نفس خود را کردم طلاق واقع نشود و مرد زن خود را گفت طلاق گوید خود را  
 آن مرد نتواند که این سخن رجوع نکند و او را از گفتن طلاق معزول کند و اگر آن زن از آن مجلس بخیر و معزول کند و خود را  
 از آن طلاق نتواند گفت و اگر مردی زن خود را گوید باینه خود را طلاق بگو آن زن باینه خود را طلاق گوید واقع شود  
 خدا را این مجلس طلاق گوید خواه مجلس دیگر و اگر آن مرد آن زن را از وکالت معزول کند پیش از آنکه زن باینه را طلاق گوید  
 تواند و اگر مردی زن خود را بگوید طلاق گوئ نفس خود را و قنیه ترا خوش آید آن زن نتواند که خود را در آن مجلس بگوید و اگر  
 طلاق گوید مرد دیگری را میگوید که زن مرا طلاق گوئ و آن زن نتواند زن او را طلاق گوید در آن مجلس و باید مجلس دیگر  
 و آن زن نتواند که او را از وکالت معزول کند و اما اگر مردی دیگر را گفت طلاق گوئ مرا اگر آن وکیل نتواند که زن را  
 طلاق بدهد آن مجلس بگوید و در مجلس دیگر نتواند گفت و اگر در مجلس دیگر طلاق بگوید طلاق واقع نشود و آن مرد نتواند  
 که وکیل را از وکالت معزول کند و بدایه آورده است مرد زن خود را گفت که خود را طلاق بگو آن زن خود را  
 یک طلاق گفت یک طلاق رجعی بر آن زن واقع شود اگر مردی زن خود را گوید که خود را یک طلاق بگو آن زن خود را طلاق  
 گفت چنین بر آن زن واقع شود نزد یک امام عظیم رحمت و نزد یک امام ابو یوسف امام محمد و امام شافعی باینه طلاق رجعی  
 واقع شود مرد زن خود را می گوید یک طلاق گوئ نفس خود را و اما طلافی که در آن مراجعت صحیح باشد زن گفت خود  
 را یک طلاق باینه گفت بر آن زن یک طلاق رجعی واقع شود و اگر مردی زن خود را بگوید نفس خود را یک طلاق باینه گو  
 و آن زن گفت یک طلاق رجعی گفت بر آن زن یک طلاق باینه واقع شود اگر مردی زن خود را میگوید سه طلاق گو  
 نفس خود را اگر ترا خوش آید آن زن خود را یک طلاق گفت بر آن زن یک طلاق واقع نشود و اگر مردی زن خود را  
 میگوید نفس خود را یک طلاق گو اگر ترا خوش آید و آن زن خود را سه طلاق گفت نزد یک امام عظیم رحمت بر آن زن طلاق  
 سه وکالت یافت و با کسر مستحب نیابت الخاتمه معزول خود از عزل بالفتح میباید و بیکار کردن کسی و باقیم خطاهای غیاب الخاتمه



واقع نشود و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد طلاق واقع شود و امام ابو یوسف و امام محمد و صاحب  
 مردی زن خود را میگوید ترا طلاق بر گاه که ترا خوش آید آن زن تواند که خود را طلاق گوید فاما برین  
 عبارت که خود را یک طلاق گفتم و باز گوید خود را طلاق دوم گفتم و آن زن نتواند که  
 خود را یک طلاق گوید و اگر این زن خود را یک طلاق گفت و بعد مدت شوهر دیگر کرد و آن شوهر او را  
 مطلق کرده بود بعد مدت باز شوهر اول آن زن را نکاح کرد و آن زن نتواند که خود را در نکاح دوم با طلاق گوید  
 مردی زن خود را میگوید طلاق گفتم ترا از طلاق بر چه ترا خوش آید آن زن تواند که خود را یک طلاق و یا دو  
 طلاق گوید و سه طلاق خود را نتواند گفت و این قول امام عظیم است و نزدیک امام محمد آن زن نتواند که خود  
 سه طلاق نیز گوید **باب بیان طلاق تعلیق** و در بدایه کافی آورده است مردی زن خود را گوید اگر من  
 ترا نکاح کنم ترا طلاق و اگر آن مرد آن زن را نکاح کند طلاق واقع شود و اگر گوید هرگز که آن مرد نکاح نکند  
 او را طلاق نیز زن که نکاح کند بعد از نکاح کردن طلاق واقع شود و نزدیک امام شافعی هر طلاق واقع  
 نشود و مرد زن خود را میگوید اگر تو درین خانه در آئی ترا طلاق اگر آن زن در آن خانه در آید طلاق واقع شود  
 و هم در مذہب و هم در مذہب امام شافعی رحمه الله تعالی مردی زن را پیش از نکاح میگوید اگر تو درین خانه در آئی  
 ترا طلاق بعد از آن آن مرد و همان زن را نکاح کرد و آن زن در آن خانه در آید بر آن زن طلاق واقع نشود  
 و در بدایه شامان آورده است مردی زن خود را میگوید بر گاه که تو درین خانه در آئی ترا طلاق اگر زن  
 بار در آن خانه در آید سه طلاق واقع شود اگر بعد از حلاله شوهر اول آن زن باز نکاح کند و آن زن  
 خانه در آید بر آن زن طلاق واقع نشود اگر مردی میگوید بر گاه که من بخواهم او را طلاق نیز زن که او خواهد  
 طلاق واقع شود اگر زن را از حلاله شوهر اول آن زن خواسته باشد هم طلاق واقع شود و  
 و در بدایه و کافی آورده است مردی میگوید هر یک از آنکه آن زن را طلاق پس آن مرد چهار زن  
 خواسته است هر چهار زن را طلاق واقع شود و اگر یک زن خواسته او را یک طلاق واقع شود  
 پس بعد از بیان زن دوم نکاح کرد و دوم در نکاح آن زن را طلاق واقع نشود و در بدایه و  
 کافی و شامان آورده است مردی زن خود را گفت اگر تو در آن خانه در آئی ترا طلاق پیش از آنکه آن  
 زن در آن خانه در آید آن زن را یک طلاق و یا دو طلاق گفت و بعد آن زن که شہادت آن زن آن  
 خانه در آید گویند یک آن مرد خود را بود آن سوگند بخیر و اگر آن زن همان مرد نکاح کند و آن زن در آن خانه در آید  
 سه تعلیق او بخیر و یا بخیر و موقوف به متن طلاق است بر امری از امور آنکه طلاق واقع افتاده  
 مرغ خود را بیدار بودی فعل مستعرب خلاف لازم و غیاث لغات







زاده است نزدیکی طلاق واقع شود فاما احتیاطاً و طلاق واقع شود و عدت آن زن بپایان دست  
 بگذارد و مردی زن خود را میگوید اگر تو بازید و عمر و سخن گوئی ترا سه طلاق پیش از آنکه آن زن ازین دو سخن گوید نزد  
 آن زن یک طلاق گفت و عدت او گذشت و بعد از گذشتن عدت آن زن بازید سخن گفت باز همان مرد آن زن  
 را نکاح کرد و بعد سه نکاح کردن آن زن با عمر و سخن گفت آن زن را سه طلاق قطع شود با یک طلاق که پیش ازین گفته  
 بود و نزدیک نام ز فرد و طلاق واقع نشود و این مسئله چهار صورت دارد یکی آنکه آن زن بازید و عمر و سخن گفت آن زن  
 در نکاح آن مرد بود با جماع سه طلاق واقع شود با یک طلاق اول دوم آنکه آن زن که بازید سخن گوید در نکاح و عدت بود  
 با جماع دو طلاق باقی واقع نشود سوم آنکه آن زن که بازید سخن گفت در نکاح این مرد بود و چون با عمر و سخن گفت  
 در نکاح این مرد نبود با جماع دو طلاق باقی واقع نشود چهارم آنکه آن زن که بازید سخن گفت در نکاح این مرد نبود و آن زن  
 که با عمر و سخن گفت در نکاح این مرد بود نزدیک آن زن را سه طلاق با یک طلاق اطلاق واقع شود و نزدیک نام ز فرد و  
 طلاق باقی واقع نشود مردی زن خود را میگوید اگر تو در نیخانه در آئی ترا سه طلاق و پیش از آنکه آن زن در خانه در آید  
 آن مرد آن زن او را طلاق گفت و عدت آن زن گذشت و شوهر دیگر کرد و آن شوهر دوم با آن زن نزدیک کرد و بعد از نزدیک  
 طلاق گفت و عدت زن گذشت باز شوهر اول زن را نکاح کرد و آن زن در آن خانه در آمد و آن زن سه طلاق واقع شود  
 با اتفاق علما فلان نزدیک امام عظم و امام ابو یوسف رحمهما الله سه طلاق قطع شود که این مرد سه طلاق در نکاح دوم است  
 و نزدیک امام محمد سه طلاق واقع شود یا دو طلاق اول که پیش ازین گفته بود و همین قول امام زعفران امام شافعی رحمهما الله  
 تعالی است و فائده این اختلاف در آن صورت ظاهر شود که اگر مردی زن خود را دو طلاق گفت و بعد از گذشتن عدت  
 آن زن شوهری دیگر کرد و آن شوهر با نزدیک کرد و طلاق گفت بعد عدت همان زن شوهر اول نکاح کند و یک  
 طلاق بگوید نزدیک امام عظم و امام ابو یوسف رحمهما الله سه طلاق در نکاح همین یک طلاق واقع شود و دو طلاق  
 که در آن نکاح اول واقع شده است آن را اعتبار نیست پس آن مرد مالک دو طلاق دیگر باشد و نزدیک امام  
 محمد و امام زعفران امام شافعی سه طلاق برین زن واقع شود یا دو طلاق که پیش ازین در نکاح اول گفته بود  
 یکی ازین طلاق که در نکاح دوم گفته است پس سه طلاق واقع شود و بی حلاله روا باشد و نزدیک امام  
 عظم و امام ابو یوسف رحمهما الله یک طلاق واقع شده است پس حلاله را حاجت نیست این مسئله را بعد گوید  
 زن خود را میگوید اگر تو در نیخانه در آئی ترا سه طلاق پیش از آنکه آن زن در آن خانه در آید آن زن را سه طلاق گفت بعد عدت  
 سه احتیاطاً اگر در رفتن آن عیانت سه ولادت بکشد ازین آنکه منتخب عیانت سه اجماع با اکثر اتفاق جماعت بر کلامی است  
 سه احتیاطاً و موافق کردن پیش کسی آمد که در آن مهم در رفتن و نوسه شکم رفتن از شکم بعد هم با فسخ ویران کردن بر قتل و کشتن



گذشتن شوهر دیگر کرد آن شوهر دیگر بان زن نزدیکی کرد بعد از نزدیکی طلاق گفت و بعد مدت گذشتن  
 همان شوهر اول آن زن انکاح کرد و درین نکاح در آن خانه در آمد بر آن زن سه طلاق واقع نشود نزدیک  
 امام زفر بر سه طلاق واقع شود مردی زن خود را میگوید چون من با تو فرایم ترا سه طلاق و آن مرد بر آن زن نزدیکی کرد  
 چون سه نفس در فرج زن غائب شود بر آن زن سه طلاق واقع شود این التقاء و خاتمی گویند اگر بعد از آنکه سه نفس  
 در فرج غائب شده آن مرد ساعتی توقف کرد بر آن مرد عقر لازم نشود یعنی هر دیگر لازم نشود فاما اگر بعد غائب شدن  
 سه نفس خود را بیرون آورد و باز در آمد بر آن مرد عقر لازم نشود و همین حکمست اگر مردی کنیزک خود را بگوید چون من با تو  
 فرایم تو آزاد چون سه نفس در فرج کنیزک غائب شود کنیزک آزاد شود اگر همچنان توقف کند عقر لازم نشود  
 و اگر سه نفس خود را بیرون آورد و باز در آمد عقر لازم شود و الله اعلم بالصواب **فصل در بیان استناده**  
 بدایه و کافی آورده است مردی زن خود را میگوید ترا طلاق انشاء الله تعالی و اگر انشاء الله متصل گفته است  
 طلاق واقع نشود و اگر انشاء الله تعالی گفته است طلاق واقع شود چنانچه اگر مردی بنده خود را میگوید ترا  
 طلاق بعد ساعتی بگوید انشاء الله تعالی طلاق واقع شود و همین حکمست اگر مردی بنده خود را آزاد کرد و انشاء الله  
 تعالی متصل گفته است بنده آزاد شود و اگر بعد ساعتی انشاء الله تعالی گفته است بنده آزاد شود و در  
 و کافی و شامان آورده است مردی زن خود را گفت ترا طلاق انشاء الله تعالی و زن پیش از آنکه مرد انشاء  
 الله تعالی گوید نقل کرد طلاق برین زن واقع نشود فاما اگر پیش از گفتن انشاء الله تعالی مرد نقل کرد  
 طلاق بر آن زن واقع شود و در بدایه و کافی می گوید مردی زن خود را گفت ترا سه طلاق کرد و طلاق بطلان  
 واقع شود اگر گوید ترا سه طلاق مگر سه طلاق بر سه طلاق واقع شود و شامان آورده است مرد چهار زن  
 دارد و آن مرد گفت زنان آن مرد را طلاق بگردان آن مرد چهار هر چهار زن را طلاق واقع شود فاما اگر مرد  
 گوید زنان آن مرد را طلاق بگردان و حفظ و فاطمه و آن مرد پس بنده زن پشت بر هیچ یک طلاق واقع نشود  
 در کافی آورده است مردی چهار زن داشت و آن مرد گفت که زنان آن مرد را طلاق بگردان و این زن نیز  
 یک از این چهار زن طلاق و اقصیه و همین حکمست اگر مرد کنیزکان من آزاد گردان این و کنیزکان این و کنیزکان  
 بنده و بگردان و هیچ بنده از آن آزاد نشود و در بدایه مذکور است مردی زن خود را میگوید ترا سه طلاق انشاء  
 الله تعالی و یا غلام خود را میگوید تو آزاد انشاء الله تعالی بر سه طلاق بر آن زن واقع شود بنده آزاد شود

بسم الله الرحمن الرحیم

له التقاء ایتم شدن با هم میوقف و یکدیگر را دیدن و غیاب است و خاتمی گفته اند و باریک فی بدایه اندام زن  
 سه فاطمه یا اگر سه ساله لازم گیرفته باشد و نام بگردان و بنده کنیزکان من آزاد گردان این و کنیزکان این و کنیزکان



نزدیک امام عظمی رحمة الله علیه و نزد یک صاحبیه هر سه طلاق واقع نشود و بنده آزاد نگردد و اگر گوید ترا  
طلاق بخوست خداست یا بجهت خداست یا برضای خداست یا طلاق واقع نشود و اگر گوید ترا  
طلاق اگر فلان خواهد و اگر فلان در مجلس که فلان را علم شود آن زن طلاق خواهد گفت طلاق واقع شود اگر  
نخواهد طلاق واقع نشود و اگر گوید ترا طلاق بامر خداست یا بحکم خداست یا بقبضه خداست یا باذن خداست  
یا بقدرت خداست یا بعلم خداست یا بحال طلاق واقع شود و همین حکم است اگر گوید ترا طلاق  
بفرمان فلان یا بحکم فلان یا بحال طلاق واقع شود باب در بیان طلاق زحمتی در بدایه  
و کافی آورده است مردی زن خود را در حالت زحمت سه طلاق گفت و یا یک طلاق جمعی یا بانه گفت آن مرد  
نقل کرد و اگر زن در عدت باشد از آن مرد میراث برد و اگر از عدت بیرون آمد باشد میراث نبرد و اگر مرد زن را  
در حالت زحمت طلاق گفته بود زن نقل کرد پیش از آنکه مرد نقل کند آن مرد از آن زن میراث نبرد و اگر مرد زحمتی است  
آن مرد را می گوید مراسمه طلاق و یا مرد زن را گفت اختیار کن آن زن اختیار نفس خود را کرد و یا آن زن خود را از آن مرد  
خلع کنانید بعد از آن آن مرد و نقل کرد آن زن میراث از آن مرد نبرد اگر چه در عدت باشد اگر زن در حالت زحمت شوهر را  
سیگوید مراسمه طلاق رجعی که آن مرد آن زن را طلاق بانه گفت یا سه طلاق گفت یا غلظت کرد اگر آن زن در عدت باشد میراث  
نبرد و در بدایه و کافی آورده است مردی زن خود را گفت در حالت زحمت که در آن زحمت نقل خواهد کرد و غیر من از من  
میراث گویند که آن مرد آن زن را در حالت زحمت سه طلاق گفته بود و عدت تو گذشته است زن گفت آری پس آن مرد او را میگوید  
برای آن زن بیست یا صیغه برای آن زن میکنم چه اندک باشد زیان اقرار باین و وصیت میراث آن همیشه نزدیک جمع  
اقرار بدین و وصیت هر دو درست است نه میراث و اگر سه طلاق با مرد زن در حالت زحمت گفته باشد بعد از آن اقرار بدین  
کند و یا وصیت کند آن زن ابر چه اندک باشد آن بدیند با اتفاق بر امام مردی را درون چهار در گرفته اند و یا مرد  
در صف جنگ است زن خود را سه طلاق گفت آن مرد گفته شد زن را میراث نیاید اگر چه درون عدت باشد قاتل آن مرد از  
جنگ جدا شد است و یا مرد با کافران در صف کافران جدا شد است و یا مردی کسی گفته بود آن مرد را برای کشتن  
میرند و یا مردی محسن ناکرده بود برای سنگسار میرند آن مرد زن خود را طلاق گفته بود و آن مرد گفته شد و یا سنگسار  
شد از آن مرد میراث برد اگر در عدت باشد مردی در حالت زحمت زن خود را سه طلاق گفت بعد از آن طلاق نزد است



بعد نقل کرد زن او را میراث نماید اگر چه در عدت باشد طلاقیکه در این محبت صحیح است زن میراث برد اگر در عدت باشد والله اعلم بالصواب باب بیان مرخصیت یعنی بازگشتن بعد طلاق و ردایه شایان مذکور است مردی زن خود را بطلاق رجعی یا دو طلاق رجعی گفت روزی باشد که آن مرد بآن زن مرخصیت کند درون عدت اگر چه راضی باشد یا نباشد آنکه از سر نو نکاح کند در محبت وقتی ثابت شود که گوید من بازگشتم و یا بآن زن فراموشم و یا بوی او را اندام آن زن بشموت بسیار یا نظر شموت درون فرج آن زن کند بدین چیزها محبت ثابت شود و نکاح حاجت نیست فاما اگر زن پیش از رجعت بطلاق گفته بود چون محبت کند مرد مالک و طلاق باشد و اگر دو گفته باشد مالک بطلاق باشد و محبت یعنی دوست داشته است که چون باین مرخصیت کند یعنی آشتی کند دو گواه بگیرد و اگر گواه بگیرد هم رجعت صحیح است و محبت چون مرخصیت بزبان کند باید که آن زن را خبر کند که من رجعت درون عدت کرده ام هرگز زن خود را طلاق رجعی گفته بود و عدت آن زن گذشته بود فاما مردی گوید من مرخصیت درون عدت کرده ام اگر زن این سخن از مرد قبول کند محبت ثابت شود اگر قبول نکند و گوید تو درین عدت رجعت نکردی سخن زن بشنوند مگر آنکه مرد گواهی دهد که مرخصیت از درون سخن زن بشنوند سوگند بر زن لازم نباید نزدیک مام عظم و نزدیک صاحبیه سوگند بر زن لازم آید و فتوی بر قول ایشانست و ردایه و کافی سند رجعت مردی زن خود را درون عدت بگوید مرخصیت کردم و زن بآن زمان جواب داد و عدت من گذشته است رجعت صحیح نباشد و سخن زن بشنوند که عدت گذشته است و این قول امام عظم هم هست و نزدیک صاحبیه رجعت صحیح باشد مردی که زن خود را خفته بود و آن مرد کنیزک را طلاق گفت و عدت آن کنیزک گذشته شود هر کنیزک گوید من مرخصیت در عدت کرده ام خوندگار آن کنیزک این سخن تصدیق کند یعنی قبول میکند و کنیزک قبول کند سخن کنیزک بشنوند و نزدیک مام عظم هم هست رجعت ثابت نشود و نزدیک صاحبیه سخن خوندگار کنیزک بشنوند و رجعت ثابت شود و در کافی و ردایه شایان آورده است اگر کنیزک قبول میکند خوندگار رد میکند نزدیک صاحبیه سخن خوندگار کنیزک بشنوند و نزدیک مام عظم هم دور وایت است و فتوی هست که سخن خوندگار کنیزک بشنوند اگر کنیزک میگوید که عدت من گذشته است شوهر و خوندگار میگویند عدت تو گذشته است سخن کنیزک بشنوند و ردایه و کافی مذکور است چون عورت سه حیض بنید عدت بگذرد و اگر عورتی در شوهر کرده روزی باشد که از عدت بیرون آید پس رجعت صحیح نباشد اگر چه غسل کرده باشد و اگر در حیض سوم کم از ده روز بماند شده است رجعت او روا باشد تا آن زمان که غسل نکرده است و آن زمان که یک وقت نماز نگذشته است سه رجعت بالغیه یعنی بازگشت و بازگشتن مرد بیوی زن طلاقه بازگشتن کوکب سیاره سحر از سیر طبعی خود که از غروب بیوی مشرق است و غایت سه تصدیق است گوشتن و در است پند شستن بر عیاشات لغات سخن مجتبه



ورنہ اگر شاہان سے گوید کہ آنکہ عورت کتابیہ باشد یعنی یہودیہ یا نصرانیہ باشد آن مان بجز پاک شدن  
 رجعت صحیح نباشد خواہ بر ذہ روز پاک شود خواہ کم از وہ روز پاک شود و شاہان سے گوید کہ عورت کے مسکت  
 اگر در وقت نماز پاک شد ہست اگر آن زن آنقدر وقت یافتہ باشد کہ غسل تواند کرد و اللہ اکبر رہے نماز  
 تواند گفت حکم بپاکی آن عورت کند و رجعت صحیح نباشد فاما اگر در وقت نماز پاک شد ہست و آن مقدار وقت  
 نبود کہ غسل کند و بکبیر تحریمہ تواند بست یا وقت میں مقدار بود کہ غسل تواند کرد و تحریمہ تواند بست حکم بپاکی  
 آن زن بگذشتن آن وقت نماز نکند تا آن زمان کہ غسل کند و بایک وقت نماز دیگر نکرده و ورنہ اگر  
 سے گوید اگر در حیض سوم عورت کم از وہ روز پاک شد ہست آب موجود نیست چون تیمم کند و نماز گذارد و رجعت  
 صحیح نباشد نزدیک امام عظم و امام ابو یوسف رحمۃ اللہ علیہما و امام محمد رحمۃ اللہ علیہ باید چون تیمم کند رجعت و انباشد  
 اگر چه نماز نگذارد و بعضی علماء گفته اند نزدیک امام عظم و امام ابو یوسف بعد تیمم بجز بیک نماز شروع کند  
 رجعت صحیح نباشد و بعضی گفته اند تا آن زمان کہ از نماز فارغ نشود رجعت صحیح نباشد و اگر عورت غسل کرد  
 چیز سے از اندام او بفراموشی ناستہ ماند اگر یک اندام و یا بیشتر از یک اندام ناستہ ماند ہست  
 رجعت صحیح باشد و اگر کم از یک اندام ناستہ ماند ہست رجعت صحیح نباشد مردی زن خود را طلاق  
 و آن زن حل از وسے وارد یا ہم از ان مرد فرزند زاده ہست پیش از طلاق و آن مردی گوید من باین زن  
 فرامی نیامده ام آن مرد را رجعت صحیح باشد و این سخن از وسے نشنوند کہ من باین عورت فرامی نیامده ام  
 مردی باین خود خلوت کردہ و در بستہ بود و سیگوید کہ من باین زن نزدیکے نکرده ام بعد از آن آن زن  
 طلاق گفت رجعت صحیح نباشد مردی زن خود را طلاق رجعی گفته ہست باید کہ آن زن خود را بیاورد  
 تا بگذرد شوہر باین مراجعت کند زیرا کہ در طلاق رجعی رجعت صحیح ہست فاما تحبست مرد را کہ چون را  
 اتفاق رجعت نباشد زن را خبر کنند کہ بعد از ان در خانہ در آید و تحبست چون خواہد کہ آن زن اور سفر برگردان  
 رجعت بگیرد و بعد از ان آن زن اور سفر برد مردی زن خود را طلاق رجعی گفته ہست اگر باین زن پیش از گذشتن  
 عدت فرامی آمد و او باشد و چون فرامی آید رجعت ثابت شود نزدیک امام شافعی در طلاق رجعی فرامی آمد  
 رویت باب بیان چیز سے کہ مطلقہ بدان حلال شود و مطلقہ زنے را گویند کہ اور شوہر  
 او سے طلاق گفته باشد و ردایہ و کافی و کنز سے گوید مرد سے زن خود را یک طلاق بایستہ گفت  
 و یا دو طلاق بایستہ گفت اگر آن عورت را درون عدت و یا بعد گذشتن عدت نکاح کند و او باشد فاما  
 سے شجرہ بکبیر الہی بکبیر کہ بعدیت نماز کند و سنی اصالی این حرام گردانید بر خود کلام نیاد و اگر حرام و مکملہ سے اتفاق بکبیر گفتن یعنی

ورنہ اگر شاہان سے گوید کہ آنکہ عورت کتابیہ باشد یعنی یہودیہ یا نصرانیہ باشد آن مان بجز پاک شدن



دیگر نتواند که این زن را درون عدت نکاح کند مگر در زن آزاد و نکاح دارد اگر زن را سه طلاق گویند  
مرد را روا نباشد که باز آن زن پیش از طلاق نکاح کند اگر مری کنیز که کس از نکاح کرده است و آن  
کنیز را دو طلاق گفت آن مرد را روا نباشد که باز آن کنیز را پیش از طلاق نکاح کند زیرا که دو  
طلاق کنیز که بمنزله سه طلاق است چنانچه در حق حره و صورت طلاق است که این زن آزاد که طلاق  
بر او واقع شده است و یا آن کنیز که بر وی دو طلاق افتاده است شوهر دیگر کند و آن شوهر دیگر بآن  
عورت نزدیکی کند بعد از نزدیکی آن عورت را طلاق بگوید و عدت بگذرد بعد از آن اگر شوهر اول  
عورت را نکاح کند روا باشد و اگر شوهر دوم بعد از نزدیکی نقل کرد و طلاق نگفت آن زن بر شوهر اول  
بعد از عدت نیز حلال شود و در هدایه و کافی می گوید با اتفاق علمای مطلقه ثلثه پیش از آنکه شوهر دوم بآن  
زن نزدیکی نکند بر شوهر اول روا نباشد مگر بقول سعید سببی که نزدیک او همین که شوهر دوم  
نکاح کند بر شوهر اول حلال شود اگر چه شوهر دوم بآن نزدیکه نگردد باشد و قول سعید سببی اعتبار  
ندارد و اگر قاضی حکم کند بقول سعید سببی آن حکم نافذ نباشد و آن عورت بر شوهر اول برین حکم  
قاضی حلال نشود مگر آنکه شوهر دوم نزدیکی کرده باشد بعد از نزدیکه طلاق بگوید و عدت بگذرد  
و یا دوم بعد از نزدیکه نقل کند آن زمان بر شوهر اول حلال شود و اگر شوهر دوم نزدیکی کرد و شوهر دوم از زنا  
نشد بر شوهر اول حلال شود و همین که سر نفس و فرج آن عورت غائب شود چنانچه در شستن فرضیه گردد  
بر شوهر اول حلال شود اگر چه از زنا نکرده است اگر کودکی که نزدیک بلاغت رسیده است بالغ نشده است  
آن زن را نکاح کند و بآن نزدیکه کند بر شوهر اول حلال شود و مری کنیز دیگر را نکاح کرده بود و آن  
کنیز را دو طلاق گفت و عدت آن کنیز که گشت و خوندگار کنیز بآن کنیز که فراموش آمد آن کنیز  
بر شوهر اول حلال نشود تا آن زمان که شوهری دیگر نکند و شوهر با و نزدیکه نکند و بعد از نزدیکه طلاق  
گوید و یا بمیرد و عدت بگذرد و آن زمان بر شوهر اول آن کنیز که طلاق شد و یا بمیرد آن شوهر  
حلال نشود در هدایه و شامان آورده است زنی را سه طلاق واقع شده است آن زن شوهر دیگر نکند مگر  
من نفس خود را بتو بخرم تا با من نزدیکی کنی و بعد از نزدیکه مرا طلاق گوئی یا من بر شوهر اول حلال  
نوم و آن شوهر دوم قبول کرد و هم برین شبهه طایف این زن را نکاح کرد امام عظیم رحمه الله علیه

له حق بالفتح و تشدید ثابت و مترادف واجب یعنی رستی و درست و عیاش اللغات علیه السلام  
جوان شدن و رسیدن به مرتبه شتی و کلام در این کلام مقتضای حال است



مے گوید این نکاح ہم رہت و ان شرط رہت پس اگر شوہر دوم بعد از نزدیکی زن اطلاق گفت فتاویٰ  
 بر شوہر دوم جبر کند و و طلاق گویند دو بر شوہر اول حلال شود خواہ شوہر دوم جبر گفتہ خواہ برضای خود گفتہ  
 باشد خواہ بجز قاضی باشد خواہ بے جبر و در کافی و ہدایہ آوردہ است این نکاح بشرط حلال رہت  
 فاما مکروہ است و مکروہ در صورتیست کہ اگر زن و شوہر پہرہ زبان گویند کہ ما نکاح کردیم برائے آن تکرار  
 شوہر اول آن زن حلال شود اگر زبان نگویند و در دل این معنی باشد آن زمان مکروہ نیست و امام  
 ابو یوسف رحمہ اللہ میگوید اگر بر زبان این شرط کنند نکاح فاسد باشد یعنی باطل شود و آن زن شوہر  
 اول حلال نشود و امام محمد میگوید نکاح روا باشد فاما آن زن بر شوہر اول حلال باشد و نزدیک امام عظیم  
 رحمۃ اللہ علیہ ہم نکاح روا باشد بکراہت و ہم بر شوہر اول حلال شود مگر در آنست کہ اگر زن نکاح دارد  
 و آن زن را یک طلاق یا دو طلاق گفت و عدت آن زن گذشت و آن زن شوہر دیگر کرد و آن شوہر دیگر با  
 زن نزدیکی کرد بعد از آن زن را طلاق گفت و عدت آن زن گذشت باز شوہر اول این زن نکاح کرد  
 در نکاح دوم شوہر اول مالک سہ طلاق باشد و انیقول امام ابو یوسف رحمۃ اللہ علیہ ہر دو نزدیک امام محمد اگر شوہر  
 اول و زن نکاح اول یک طلاق گفتہ بود در نکاح دوم مالک دو طلاق باشد و اگر در نکاح اول دو طلاق گفتہ  
 بود در نکاح دوم مالک یک طلاق باشد و در ہدایہ مسطور است مردی زن خود را سہ طلاق گفت این زن کہ بعد  
 بر شوہر اول میگوید کہ عدت من گذشت و من شوہر دوم کردم و ان شوہر دوم با من نزدیکی کرد و طلاق  
 گفت و عدت ہم گذشت اگر آن مقدار عدت گذشتہ است کہ سخن زن بہت توان داشت و روا باشد کہ زن  
 مرد این زن را باز نکاح کند اگر غالب گمان مرد برین زن باشد کہ این زن بہت میگوید در کافی میگوید  
 اگر این زن درین سخن در عدت دواء یا زیادہ بر دواء گفتہ است آن زن را بہت گوی دارند اگر گوید کہ  
 عدت من بیتہ حیض گذشتہ است و اگر این سخن در عدت گفتہ است کہ کم از دواء است نشوند نزدیک امام  
 ابو یوسف و امام محمد سی و نہ روز و یا زیادہ بیسی و نہ روز این سخن گوید این زن را بہت گوی دارند و اگر این  
 سخن در عدت گفتہ است کہ کم از سی و نہ روز است سخن زن نشوند باتفاق بابے ربیان ایلا و رکافی و نور  
 بہت ایلا و رکافی گویند و ایلا در شریعت نیست کہ مرد سوگند خورد و بگوید کہ باشد من چارہا زیادہ  
 از چارہا باین نزدیکی کنم و این ایلا گویند و آن مرد کہ این سوگند خوردہ است اورا میبای گویند و در ہدایہ  
 و کافی آوردہ ہست مرد زن خود را میگوید باشد من با تو نزدیکی نکنم و یا گوید باشد من با تو چارہا نزدیکی نکنم

این آیت است

سہ بیلافتم و سون بامو شدہ راستن و نیو کردن حال کسی و بنزدیکاری شستن کسی و مقدارانہ عیال اللہ



و این مرد را موی گویند و اگر در آن مدت چهار ماه باین نزدیکی بکشد نیز سگای شود و کفارت سوگند برینمرد لازم  
 آید و سوگند بخیر و اگر باین نزدیکی نکرده تا آن زمانیکه چهار ماه گذشت برین زن یک طلاق باین واقع  
 شود زیرا که مرد ظلم کرده است بر زن حق فراهم آمدن از وی منع کرده است سوگند پس جز آنمرد آن باشد که  
 یک طلاق باین واقع شود و در شش ماه مذکور است زن را طلب نزدیکی بر مرد و تمام عمر یکبار فرض است  
 زن تواند که دعوی نیز قاضی کند آن مرد باز از یکبار فراهم آید چون مرد یکبار فراهم آید بعد از آن  
 را دعوی نرسد نزد یک قاضی فاما در داینت تواند که این زن از مرد طلب فراهم آمدن کند و بر مرد حجت  
 در داینت که باز از خود فراهم آید هر وقت که زن فراهم آمدن طلب کند اگر چه قضاء و حجت قضایا نیست  
 و در داینت کافی میگوید اگر مردی بعد سوگند خوردن مدت چهار ماه نزدیکی نکند یک طلاق باین بر زن  
 واقع شود و سوگند بخیر و اگر سوگند بر چهار ماه خورده باشد و اگر سوگند خورده باشد که باشد با تو سوگند  
 نزدیکی نکند در صورتی که نزدیکی نکند بعد گذشتن چهار ماه یک طلاق باین واقع شود و سوگند بخیر و اگر باز این  
 را نکاح کند و چهار ماه نزدیکی نکند یک سوگند دیگر نیز واقع شود و اگر باز این زن نکاح کند و چهار ماه نزدیکی  
 نکند سوگند سوم نیز واقع شود و در شش ماه میگوید چون چهار ماه گذشت یک طلاق باشد و واقع شود و چهار  
 ماه دیگر گذشت این زن هنوز در عدت باشد طلاق دوم نیز برین زن واقع شود و چون چهار ماه دیگر  
 بگذرد و هنوز در عدت باشد طلاق سوم نیز واقع شود و در داینت کافی و کافی و کافی است حجت اگر بعد از  
 افتادن یک طلاق میگذشتن چهار ماه این زن شوهری دیگر کند و آن شوهر دوم این زن را طلاق گوید  
 و عدت بگذرد و باز این زن همان شوهر اول نکاح کند بگذشتن چهار ماه دیگر نزدیکی طلاق برین زن  
 واقع نشود فاما اگر درین نکاح نزدیکی کند کفارت سوگند لازم آید و در کافی آورده است اگر عورتی را پیش  
 از نکاح میگوید و الله با تو نزدیکی نکند بعد ازین سوگند آن زن را نکاح کرد چهار ماه گذشت و باین زن  
 نزدیکی نکرد طلاق واقع نشود فاما اگر نزدیکی کند سوگند لازم آید و در داینت کافی آورده است اگر مردی  
 سوگند خورد و زن خود را گفت باشد با تو نزدیکی نکند و یا دو ماه و یا سه ماه مکتم این مرد مومن نباشد  
 یعنی سوگند بر کم از چهار ماه خورد و مومن نباشد پس اگر چهار ماه نزدیکی نکند طلاق واقع نشود و نزدیک  
 این بی بی رحمة الله علیه اگر چهار ماه نزدیکی نکند یک طلاق باین واقع شود و اگر گوید باشد یا  
 تو نزدیکی نکند و دو ماه دیگر بعد ازین در ماه و موی باشد گوی گفت با تو نزدیکی نکند چهار ماه و  
 سه ماه بفتح ستم و گذشتن چیزی در میان آن باغیث الله باغیث الله کفارت بفتح و الله بفتح و الله بفتح



اگر گوید باشد با تو نزدیکی نکتم دو ماه و یک وز ساکت ماند دوم روز گفت باشد با تو نزدیکی نکتم دو ماه دیگر  
 بعد ازین دو ماه اول او مولی نباشد و رشایان نیز گوید که او مولی نباشد پس اگر زن خود را بگوید  
 باشد با تو نزدیکی نکتم شش ماه مگر روزی او مولی نباشد فاما اگر یک روز درین شش ماه آن زن  
 نزدیکی کرد اگر بعد از یک روز چهار ماه یا بیشتر از چهار ماه باقی مانده است او مولی باشد پس اگر  
 درین چهار ماه یا بیشتر از چهار ماه باقی نزدیکی کند یک طلاق بائن واقع شود و در کافی آورده است  
 اگر گوید باشد با تو نزدیکی نکتم شش ماه بیه نقصان یک روز درین صورت او مولی باشد اگر چهار ماه  
 نزدیکی نکند یک طلاق بائن واقع شود و در هدایه آورده است مردی در بقصره است و کند سوگند بخورد و میگوید  
 باشد بکوفه و در یایم وزن آن مرد در کوفه است آن مرد مولی نباشد فاما در رشایان آورده است اگر مردی  
 در شهر است وزن او در شهر دیگر اگر میان این دو شهر چهار ماه راه باشد و آن مرد سوگند خود  
 که باشد در آن شهر که زن نیست در یایم او مولی باشد و در کافی آورده است اگر مردی در بیگانه  
 میگوید که باشد با تو نزدیکی نکتم چهار ماه و بیان خود را که پیش ازین طلاق بائن گفت است می گوید باشد  
 با تو نزدیکی نکتم چهار ماه بعد ازین سوگند آن زن بیگانه را و یا آن زن که او را طلاق بائن گفته بود نکاح کرد  
 او مولی نباشد فاما اگر بعد از نکاح نزدیکی کند کفارت سوگند لازم آید اگر مردی زن خود را طلاق صحیح گفت  
 و درین مدت میگوید باشد با تو چهار ماه نزدیکی نکتم او مولی باشد و رشایان آورده است مردی سوگند  
 خورد و بر زن خود گفت اگر من با تو نزدیکی نکتم درین چهار ماه صدای یا بر آن مرد روزه باشد یک ماه او مولی  
 باشد فاما اگر گوید اگر من با تو نزدیکی نکتم صد روز بر آن مرد روزه این ماه آن زمان مولی نباشد و در هدایه  
 و کافی آورده است مردی زن خود را بگوید اگر من با تو نزدیکی نکتم در چهار ماه بر آن مرد حج و یا عمره و  
 یا صدقه و یا روزه یا نبذه آن مرد از او یا تره **طلاق** و یا آن زن دیگر را طلاق او مولی  
 باشد و در کافی می گوید اگر مردی گوید اگر من با تو نزدیکی نکتم بر آن مرد ناسی آن مرد مولی نباشد  
 و نزدیکی با هم محمد او مولی باشد و در هدایه و کافی مندرج است اگر مردی کنیزک دیگری نکاح کرده است  
 اگر آن کنیزک را بگوید باشد من با تو نزدیکی نکتم دو ماه آن مرد مولی باشد و مدت ایلا کثیره  
 چهار ماه است و مدت ایلا کنیزک دو ماه مردی زن خود را گفت باشد با تو چهار ماه

ملک بطور الفتح نام شهر از عراق عرب و بختین جمع اصره و غم غم عمره بالغم عبادتیت مر حاجیان ۱۲ غیا صقه  
 بالفتح اصل ثانی و ثالثا پنجم بره خدایا نفقه و منه ۱۲ ایلا بختین نزدیکی شدن و سوگند خوردن یا غیا



نزدیکی نکند بیک طلاق باین واقع شود و اگر نزدیکی بیک طلاق واقع نشود  
 فاما بزرگوار کرد و کفارت سوگند لازم آید و اگر اینمرد بعد سوگند زحمتی شده و معنی تواند که با زن نزدیک  
 کند و یا زن حتمی شد نمیتواند که بآن زن نزدیکی کند و یا زن ادران محل استخوانیت که سبب آن  
 استخوان نزدیکی نتواند کرد یا زن کودک است و یا میان مرد و زن مسافت است آنقدر که مدت چهار ماه  
 بر زن نرسد و برین صورتها اگر مرد بربان گوید که من بازگشتم گوی بآن زن نزدیکی کرد و فاما کفارت لازم  
 آید و سوگند بخیزد و آن زن حتمی است پس اگر چهار ماه بگذرد و طلاق بر زن زن قعود و اگر زحمتی درین  
 زایل شود و آن زمان که بربان گفته بود که من بازگشتم معتبر نباشد اگر نزدیکی بآن زن کند طلاق واقع نشود  
 و اگر نکند بگذشتن چهار ماه طلاق واقع شود و بدایه و نشان کافی و کسر آورده است  
 مردی زن خود را بگوید تو بر من حرامی آن مرد را بپرسند که ترا چه نیت بود زیرا که حرام بطلاق باشد  
 و یا با ایلامی و یا بظهار و معنی ظهار در باب ظهار گفته اند انشاء الله تعالی چون آن مرد را بپرسند که ترا چه نیت  
 بود او گفت من دروغ گفتم زیرا که زن حلال است و من حرام گفتم این دروغ است سخن او بشنود زن حرام  
 نشود بعضی گفته اند قاضی این سخن از وی سنوار ندارد و عمدتاً استوار دارند و اگر گوید مرا نیت طلاق  
 بود آن زمان یک طلاق بائن واقع شود و اگر گوید مرا نیت طلاق بود و هر سه طلاق واقع شود و اگر گوید  
 مرا نیت اظهار بود آن زمان ظهار باشد نزدیک امام ابو حنیفه و امام ابو یوسف رحمهما الله تعالی  
 و نزدیک امام محمد در ظهار نباشد و اگر گوید مرا نیت تحريم بود و یا مرا نیت چیزی نبود آن زمان  
 سوگند باشد و او موله باشد و بعضی مشایخ گفته اند لفظ حرام بے نیت طلاق باشد حکم عرف  
 در کافی آورده است مردی چهار زن دارد هر چهار را میگوید باشد یا شما نزدیکی نکند او معنی باشد از  
 پس اگر چهار ماه بگذرد و او نزدیکی کند بر هر چهار زن یگان یگان طلاق باینه واقع شود و الله تعالی  
 اعلم بالصواب باب در بیان قطع - در کافی و کسر آورده است قطع از روی نیت کشیدن  
 چیزی را گویند در شریعت آن است که زن شوهر را چیزی بدهد و خود را را نکند و در کافی  
 و نشان آورده است چون میان زن و شوهر خصومت باشد هر دو را از هم جدا باشد و حق  
 یکدیگر بجا نتوانند آورد و جدا باشد که زن خود را شوهر از خودت گمان را نکند و مالی شوهر را

مسافت در میان این حدیث است خوف بچشم نکردن زیرا که چون را بپرسد فاما بگوید  
 بگوید تا معلوم کند که بر راه نیت یا نه کم کرده پس بکثرت استعمل بعد از این و نشان شده در شریعت



بدید و چون زن شوهر را چیزی بدید و خود را با کتانی یک طلاق بائنه بدین خلع واقع شود و  
 مالیکه زن قبول کرده باشد لازم شود که شوهر را بدید و اگر کتانه آورد و هست بخلع یک طلاق بائنه واقع شود  
 و مالی بر زن لازم گردد و اگر مردی طلاق بمقابل مال گوید هم طلاق واقع شود و مال بر زن لازم  
 گردد و در کافی آورده است مردی زن خود را می گوید من با تو خلع کردم بنزد درم و یا ترا طلاق کنم بمقابل  
 بنزد درم و یا نفس تو بروست تو فرو ختم بنزد درم و یا طلاق تو بدست تو فرو ختم بنزد درم اگر آن زن در  
 آن محل قبول کند مال بر زن لازم شود یک طلاق بائنه زن را واقع شود و اگر مرد میگوید یا ایها  
 مرا نیت طلاق نبود و آن مرد را رست گوی ندارند و در هدایه و کافی و کتانه حجت اگر بیزند کافی  
 از جانب مرد باشد آن زمان مکروه باشد که از زن چیزی بستاند و اگر بیزند کافی از جانب زن باشد  
 آن زمان مرد مقدار یک مهر محورت را داده است باز بستاند و زن را را نکند و اگر زیاده از مهری که داده است  
 بستاند و در روایت مبسوط مکروه است و در روایت جامع صغیر مکروه نیست و هر چه مهر تواند بود آن بدل  
 خلع تواند بود و در هدایه کافی و شامان آورده است زن شوهر خود را میگوید مرا خلع کن یعنی بگذار  
 هر چیزی که در دست منست مرد بان زن خلع کرد و در دست آن زن چیزی نبود آن مرد تواند که چیزی  
 از آن زن طلب کند فاما اگر زن گوید مرا بگذار بر چیزی که در دست منست از آن مرد بان زن خلع کرد  
 و در دست زن چیزی نبود باید که زن هر یک از شوهر است و هست باز شوهر را بدید و اگر زن شوهر خود را بگوید  
 با من خلع کن بر چیزی که در دست منست از درم و مرد خلع کرد و در دست آن زن درت نبود بر آن زن واجب  
 است که سه درم شوهر را بدید زنی با شوهر خود خلع کرد و بیه بنده که اگر ریخته بود زن گفت آن بنده من که اگر ریخته  
 است بستان و مرا خلع کن فاما اگر بنده که ریخته را نیایی بر من چیزی نباشد مرد قبول کرد بر آن زن  
 لازم است که آن بنده که ریخته را تسلیم شوهر کند اگر باید و اگر نیاید آن زن قیمت بنده تسلیم شوهر کند  
 و در هدایه و شامان آورده است همین حکم است اگر مردی زن را نکاح کند و مهر آن زن بنده گردانید  
 که اگر ریخته است و گفت که زن اگر بنده یایی بستانی و اگر نیایی ترا بر من دعوی نباشد بر آن  
 مرد واجب است که آن بنده که ریخته تسلیم زن کند اگر باید و اگر نیاید آن زن بهای بنده تسلیم زن کند  
 و در هدایه و کافی آورده است زن شوهر خود را میگوید مرا سه طلاق گویی بنزد درم مرد آن زن یک طلاق  
 گفت بر آن زن لازم است که سوم حصه از بنزد درم آن شوهر را بدید و اگر زن شوهر خود را گفت که مرا



طلاق گوی بر هزار درم و مرد آن زن را یک طلاق گفت بر آن چیزی لازم نیاید طلاق رجعی واقع  
 شود و این قول امام عظیم است و نزدیک صاحبیه یک طلاق باین واقع شود و سوم حصه هزار درم بزرگ  
 است که شوهر را بد مردی زن خود را می گوید ترا طلاق بر در آمدن تو بدین سبب بر آن زن طلاق واقع شود  
 تا آن زمان که زن در سر آید در نیاید مردی زن خود را میگوید نفی خود را سه طلاق گوی بر هزار درم این هزار درم  
 و آن زن نفی خود را یک طلاق گفت بر آن زن طلاق واقع شود و مردی زن خود را میگوید ترا طلاق  
 بر هزار درم و زن هزار درم قبول کرد بر آن زن یک طلاق باین واقع شود و هزار درم بزرگ لازم آید  
 و بر پایه آورد هت مردی زن خود را میگوید ترا طلاق و بر تو هزار درم و آن زن قبول کرد و یا  
 مردی بنده خود را گفت تو آزادی و بر تو هزار درم و آن بنده قبول کرد بنده آزاد شود و زن طلاق افتد  
 و بر آن زن بنده چیزی لازم نیاید و اگر بنده و زن چیزی قبول نکند هم بنده آزاد شود و طلاق بر  
 زن واقع شود و این قول امام عظیم رحمه الله علیه است و نزدیک صاحبیه اگر بنده و زن قبول کرده باشند  
 هزار درم برایشان لازم شود و اگر قبول نکرده باشند بنده آزاد شود و زن طلاق نیفتد و بر پایه  
 و شامان آورد هت مردی زن خود را میگوید ترا طلاق بر هزار درم برین که مرا اختیار باشد سه روز  
 یا رنیکه ترا اختیار باشد سه روز و زن قبول کرد و خیار باطل شود و اگر مرد را باشد و اگر زن را اختیار باشد در  
 پس اگر زن اختیار رد کند در سه روز طلاق واقع نشود اگر در سه روز خیار رد نکند و طلاق اختیار  
 کند طلاق واقع شود و هزار درم بزرگ لازم آید و این قول امام عظیم است و نزدیک صاحبیه حنه علیه السلام  
 خیار باطل است در هر دو صورت یعنی خواه مرد را باشد خواه زن را طلاق واقع شود و بر زن هزار درم  
 لازم آید مردی زن خود را میگوید من ترا دیروز طلاق گفتم بر هزار درم تو قبول کرده زن میگوید من قبول  
 کرده بودم سخن شوهر بشنود طلاق بر زن واقع نشود اگر آن زن گواه آورد که دیگری میگوید من است تو  
 دیروز این بنده هزار درم فرو ختم تو قبول کردی آنرا میگوید من قبول کرده بودم سخن اینم که میگوید که زن  
 قبول کرده ام بشنود بر پایه شامان ندکور است چون میان زن شوی خلع شود هر حتی که یکی از  
 بر دومی باشد از حقوق نکاح ساقط گردد و اگر نفقه که در عدت بر مرد لازم است آن ساقط نشود  
 از خلع و اینم که مرد را باشد و مهر ساقط شود و اگر میان زن و مرد باشد آن خلع ساقط نشود و وقتی

و اگر زن بخواهد از مرد جدا شود و مرد بخواهد از زن جدا شود و هر دو بخواهند از هم جدا شوند و هر یک از آنها بخواهد از دیگری جدا شود و هر دو بخواهند از هم جدا شوند و هر یک از آنها بخواهد از دیگری جدا شود

سه ساله اگر الفسخ از سر آمدن بمقتضای عیاشی و خیار که در فصلی از ترقای که آنرا اکثر عام بخودر معنی اختیار و  
 برگزیدن و مدت خیار در نسخ سه ساله است و این باقیم و امیکه او را تعیین قیمت مقرر باشد که فلان روز از او گرفته شود



برین قول است که آنکه در حالت خلع نام دین نیز گیرند و گویند که دعوی من بنم باشد و این قول امام عظم است  
پس اگر زن بامر و خلع کند باین معین مرد از زن همان بستاند و دعوی یکی را بر دعوی در مهر خواه  
از مرد دست دهد باشد خواه نه خواه پیش از نزدیکی باشد خواه بعد از نزدیکی و امام ابو یوسف و امام محمد  
رہ میگویند در خلع هیچ حقی از حقوق نکاح ساقط نشود مگر حقی که زن شوهری در خلع نام گیرند  
ساقط شود مرد و دختر خود را بیکدیگر نکاح داده بود اگر پدر یا شوهر از جهت دختر خلع کند و مالی بر او  
شوهر قبول کند از مال دختر طلاق بر آن دختر واقع شود و فتوی برین قول است فاما مالی بر دختر لازم نشود و دختر  
ساقط نگردد پس اگر شوهر نزدیکی کرده باشد تمام مهر بر شوهر لازم شود و اگر نزدیکی نکرده باشد نصف مهر بر شوهر لازم شود  
فاما اگر پدر یا شوهر آن دختر خلع کرد و پدر در دم و خود ضمانت باشد یعنی شوهر دختر را گفت من ترا برادر در دم خواهم داد  
خلع صحیح باشد طلاق نیست و پدر در دم بر پدر لازم نشود برای شوهر آن دختر و مهر و دختر ساقط نشود و ائمه علم بالصواب  
**باب در بیان ظهار** در هدایه و کنز و شامان آورده است هر که زن خود را بگوید که تو بمن  
همچون پشت مادر منی و یا تو بمن همچون خواهر منی این اظهار گویند و اینمرد که این سخن گفته است او را  
میگویند و در هدایه کافی آورده است هر که زن خود را بگوید که تو بمن همچون پشت مادر منی و یا تو بمن  
همچون پشت خواهر منی و یا تو بمن همچون پشت دختر منی حرام شود بر آن مرد نزدیکی آن زن و در روایتی است که  
اندام آن زن سیاید و یا بگوید و روا نباشد که آن زن را بوسه دهد و یا کنار بگیرد و تا آن زمان که کفارت نکرده اگر آن  
زن نزدیکی کند پیش از آنکه کفارت بدهد متغایر بگوید و توبه کند و بر او چیزی لازم نشود و کفارت باز از آن زن  
نکند پیش از کفارت اگر مرد زن خود را بگوید تو بمن همچون پشت مادر منی و بدین گفتن نیت طلاق میکند و اگر  
واقع نشود زیر که پیش ازین باین لفظ طلاق واقع میشد و این منسوخ شد است و عمل بر منسوخ روا نباشد فاما  
باین لفظ ظهار ثابت شود و این لفظ صریح است برای ظهار و اگر مرد زن خود را بگوید تو بمن همچون  
مادر منی و یا همچون مادر منی کمتر و مظاهر باشد پیش از کفارت نزدیکی کنار و بوسه همان باشد و همین حکم است  
گوید تو بمن همچون پشت خواهر منی و یا همچون پشت عمه منی و یا همچون پشت در رضاعی منی و مظاهر باشد  
هر که زن خود را تشبیه بعمه کند که بیوسه حرام است چون پدر و خواهر او مظاهر باشد و در شامان  
آورده است اگر مردی زن خود را بگوید که تو بمن همچون شوهر منی و یا تو بمن همچون پشت آن زن

باین بیان ظهار

که ظهار تشبیه دادن خود به تشبیهای او در خواهر و دختر او غیر ذلک اعیان اللغات است منسوخ از نسخ  
یعنی دور کردن چیزی را بچیزی که بهتر از آن باشد اعیان اللغات



طلاق گفته است او مطایر نباشد و زهدا و کافیه کافی آورده اگر مردی زن خود را بگوید سر تو بر من همچون پشت  
 است و یا بر تو بر من همچون پشت و یا بر من همچون پشت و یا بر من است و یا بر من است و یا بر من است  
 من همچون پشت و یا بر من است و یا بر من است و یا بر من است و یا بر من است و یا بر من است و یا بر من است  
 نزدیک و کنار و بوسه روا نباشد و اگر مردی زن خود را بگوید تو بر من مثل مادر منی و یا تو بر من هم چون  
 مادر منی او را بر سر سیدند که ترا چه نیت بود اگر گوید مرا نیت آن بود که چنانچه مادر را حرمت دارند و تعظیم  
 کنند ترا نیز حرمت دارم و تعظیم کنم درین صورت مطایر نباشد پس کفارت لازم نشود و اگر گوید مرا نیت طلاق  
 بود آن زمان طهارت ثابت شود و اگر گوید مرا نیت طلاق بود یک طلاق بائن واقع شود و اگر گوید مرا نیت بیح  
 بنویسد آن زمان بیح ثابت نشود و زن بر آن مرد حرام نشود و بقول امام عظیم و امام ابو یوسف است و امام محمد رحمه  
 الله میگوید او مطایر باشد و اگر گوید مرا نیت آن بود که زن بر من حرام شود نزدیک امام ابو یوسف آن مرد مومن  
 باشد و نزدیک امام محمد آن مرد مطایر باشد و زهدا و کافیه حجت اگر مردی زن خود را بگوید تو بر من حرامی همچون  
 مادر من اگر نیت طلاق کرده باشد طلاق واقع شود و اگر نیت طهارت کرده باشد آن زمان طهارت ثابت شود  
 اگر بیح نیت نباشد و بقول امام ابو یوسف رحمه الله علیه ایلا ثابت شود و بر قول امام محمد رحمه الله علیه  
 و اگر مردی زن خود را بگوید تو بر من حرامی همچون پشت مادر من آن مرد نیت طلاق و یا نیت ایلا و نیت  
 طلاق و ایلا ثابت نشود و طهارت ثابت شود نزدیک امام عظیم رحمه الله علیه صاحبیه بگویند هر چه آن مرد نیت  
 کرده باشد همان ثابت شود و طهارت ثابت نشود مگر آنکه زن حرام نباشد پس اگر مردی کنیزک خود را بگوید  
 تو بر من همچون پشت مادر منی آن مرد مطایر نباشد مردی زن را نکاح کرده است بی آنکه آن زن اجازت  
 نکاح کند و آن زن را گفت تو بر من همچون پشت مادر منی بعد از گفتن این سخن آن زن اجازت  
 نکاح کرد این طهارت باطل شود و در چهارم ششمان مندرجه است مرد چهار زن دارد و هر چهار زن را  
 میگوید شما بر من همچون پشت مادر من اید او مطایر از همه باشد پیش از کفارت و فراموش کردن و کنار  
 گرفتن و بوسه دادن با بیح یک زن و آن نباشد و بر آن مرد واجب است که چهار کفارت بدین پس هر  
 زن یک کفارت تا با هر چهار زن نزدیکی تواند فاذا اگر مردی چهار زن دارد و هر چهار را میگوید من با شما  
 فراموش نیامده ام و یا با شما هر چهار زن را یک کفارت برای هر چهار زن کافیت و در کافی آورده است  
 طهارت مردی نزدیک صحیح نیست و نزدیک امام شافعی هم صحیح است اگر مسلم از زن مسلم خود مطایر باشد  
 و کنار افتد کنار چیزی و نوشته و کاسه بعل و آغوش الله حرمت سرزد و از چندی شدن و حرام شدن و اکثر الد قافی



پس زن و تنوی هر دو مرتد شدند و باز اسلام آوردند ظهار میان ایشان باقی باشد نزد یک نام  
اعظم پس و برایش از کفارت نزدیک بوسه و کنار و انباشد و نزدیک صلیب چن مرتد شدند  
ظهار ساقط باشد **فصل در بیان کفارت ظهار** و در این موطبت هر که مظاہر شود بر کفارت  
لازمست و کفارت ظهار است که برده یک آزاد کند و اگر برده نیابد پس دواہ متصل و زوار  
و اگر دواہ متصل روزه نتواند داشت آن زبان شفت مسکین الطعام بدد یک ازین سه کفارت  
بدید بر ترتیبی که گفته شد و پیش از کفارت فراسم آمدن از کنار و بوسه و انباشد و چن یک  
ازین سه چیز برین ترتیب ده باشد فراسم آمدن و کنار گرفتن و بوسه او و بر آن مرد حلال شود و اگر زده  
آزاد کند خواه برده مسلم آزاد کند خواه کافر خواه غلام آزاد کند خواه کنیزک خواه بزرگ خواه خرد و اگر  
برده آزاد کند که هر دو چشم او کورست از کفارت ظهار واقع نشود و اگر برده آزاد کند که هر دو دست او  
بریده اند و یا هر دو پای او بریده اند از کفارت ظهار واقع نشود فاما اگر برده آزاد کند که یک چشم او  
کورست و یک دست از جانب بریده اند و یک پای از جانب دیگر بریده اند از کفارت واقع نشود فاما اگر  
برده آزاد کند که یک دست و یک پا هر دو از یک جانب بریده اند آن برده آزاد کند از کفارت ظهار واقع نشود  
و در دایه کافی آورده است اگر برده آزاد کند که گریست اگر گریست که چون در گوش او فریاد کند  
نشود از کفارت واقع شود و اگر گریست که چون در گوش او فریاد نکند هم نشود و آن زمان از کفارت  
واقع نشود و کرے که اهلانی شنود آن است که مادر زاد باشد و هر که اندر زادت او گنگ نیز باشد  
و روانباشد آزاد کردن برده گنگ از کفارت فاما اگر بنده آزاد کند که مرتدست اگر غلام باشد بعضی گفته  
اند از کفارت واقع شود و بعضی گفته اند نشود و اگر کنیزک باشد اتفاق علماء کفارت واقع شود و در دایه  
آورده است روانباشد آزاد کردن برده که هر دو زانگشت او بریده باشد و روانباشد آزاد کردن بنده  
دیوانه و اگر دیوانه هست که وقتی دیوانه می شود و وقتی هشیار می شود آن چنان دیوانه و آب  
در کافی مندرجست که رویت آزاد کردن برده که حضی باشد و یا هر سه بریده باشند و یا گوشها  
بریده باشند و در دایه کافی آورده است روانباشد آزاد کردن مدبر و ام ولد از کفارت فاما اگر  
مکاتب از کفارت ظهار آزاد کند اگر آن مکاتب چیزه از مال کتابت نداده است روانباشد و اگر آن مکاتب  
مدبرده باشد یعنی غلام و کنیز که دایه از بهار تخم و این افسوس است و در بیان بعضی سیرت غیاث مدکر است  
ناشنو یعنی کسی که گوش او پیرسے نشنود و غیاث اللغات



چیزهای زمال کتابت و ادوات روانی باشد که بیک آیت از امام عظمی رحمة الله علیه مروی خود را  
 بیبا خرید و بیبا خود را بیبا خرید و بیبا برآمد و از او شنود و اگر آن مرد در حالت خریدن نیت کفارت  
 ظهار و یا کفارت سوگند کند از کفارت واقع شوند و اگر نیکی برده از او کند از کفارت که آن برده  
 در ملک است و نیکی برده در ملک دیگر اگر آن مرد غنی نیست با اتفاق روانی باشد و اگر غنی است برآمد  
 بجای آن نیکی دیگر لازم شود که شریک خود را بدید و اگر این نیکی دوم نیز از کفارت آزاد کند نزدیک امام  
 اعظم رحمة الله علیه روانی باشد و نزدیک صاحبیه روانی باشد و این روایت در مدایه و در ده امر و در ده  
 تمام در ملک خود دارد و اگر نیکی از آن برده از کفارت ظهار آزاد کند بعد از آن نیکی دیگر آزاد کند از کفارت ظهار  
 واقع شود و در مدایه کافی آورد و دست مردی تمام برده در ملک خود دارد و نیکی از آن برده از کفارت ظهار  
 کرد پیش از آنکه نیکی دومی آزاد کند و باز نیکی که از وی مظاہر شده بود فراموش کند بعد از فراموش کردن  
 باقی از کفارت ظهار نیز آزاد کرد و نزدیک امام عظمی رحمة الله علیه روانی باشد و نزدیک صاحبیه روانی باشد  
 مردی مظاہر شد و مقدور برده آزاد کردن ندارد و کفارت آن مرد آنست که دو ماه متصل و زره دارد  
 خارج ماه رمضان شریف و خارج روز هر دو عید و خارج روز ماهی شریف زیرا که ماه رمضان  
 فریضه است از کفارت ظهار واقع نشود و روزهای عید و روز ماهی شریف ایام تشریق و عید است  
 است آن نیز از کفارت ظهار واقع نشود پس خارج این هر سه چیز دو ماه متصل و زره دارد  
 و در کافی آورده است اگر مردی دو ماه متصل و زره داشته است یک ماه میان این دو ماه رمضان بود  
 و یا میان این دو ماه روز عید و یا روزهای تشریق بود از کفارت ظهار این روزها واقع نشود و اگر روز  
 بدارد و مدایه کافی آورد و دست باید که مظاہر اول دو ماه و زره متصل بدارد و بعد از آن آن فراموش  
 آید اگر در میان دو ماه که روزهای کفارت میدشت آن نزدیکی در شب کند عدا و یا در روز نزدیکی  
 کند بفراموشی روزها سر گیرد و دو ماه دیگر و زره متصل بدارد و این قول امام عظمی و امام محمد است امام بیهقی  
 هم میگوید از سر روزها ندارد و اما اگر در روز عدا نزدیکی کند بان عورت و یا با عورت دیگر کند نزدیک امام  
 امام روزها سر گیرد و دو ماه و روزهای کفارت ظهار میدشت یک روز میان این دو ماه خطا کرد و از سبب  
 زحمت و یا غیر زحمت باید که از سر دو ماه و روزهای کفارت بدارد و در شانسان میگوید عورت و دو  
 روز کفارت ماه رمضان میدشت آن عورت را حیض آمد و آن عورت بسبب حیض روزها خورد

سه روزه است و اگر در تشریق سوختن کرد و در تشریق سوختن کرد و در تشریق سوختن کرد



بر آن عورت واجب نیست که روزها از سر گیرد که عادت عورات بر آن است که ماه خالی از حیض  
 نباشد پس ضرورت همین روزها از وی محبوب باشد بنده از زن خود مظاهر شد بر آن بنده کفارت  
 ظهار و ماه متصل روزه واجب باشد و آزاد کردن طعام شصت مسکین لازم نشود زیرا که بنده  
 نیست پس برده از کجا آزاد کند و طعام شصت مسکین بر از کجا دهد و هم از آن جهت بنده را میرسد و  
 نیست اگر چه خود کارا زن کند و اگر خود کارا از جهت بنده برده آزاد کند یا شصت مسکین طعام دهد  
 از جهت بنده واقع نشود بر بنده همچنان واجب است که دو ماه متصل روزه دارد و اگر مظایر دو ماه متصل روزه نمی تواند  
 در شصت شصت مسکین یا طعام و بد مسکین یا نیمه صاع از گندم و یا قیمت نیمه صاع گندم یا یک صاع از جو یا  
 یک صاع از خرباز و یا قیمت یک صاع جو یا یک صاع خرباز و اگر مردی ربع صاع گندم و نیم صاع جو به مسکین  
 دهد هم روا باشد و در هدایه و شایان کافیه آورده است فاما اگر مردی نیمه برده آزاد کند یا یک ماه متصل  
 روزه داشت و یا نیمه برده آزاد کرد و سی مسکین یا طعام داد از کفارت ظهار واقع نشود و در هدایه کافیه  
 آورده است مردی که مظایر شد هست اگر دیگری را بگوید که از جهت این ظهار شصت مسکین یا طعام ده و آن مرد  
 شصت مسکین یا طعام از جهت ظهار او طعام دهد روا باشد و آن مرد نتواند که از وی بستاند آنچه شصت مسکین  
 طعام داده است و فتوی بر نقیولست و نزد یک امام ابو یوسف این مرد به شصت مسکین یا داده است از مظایر بستاند  
 و اگر مظایر شصت مسکین یا طعام بخت دو وقت سیر خوراند یک وقت چاشت و دوم وقت شب و یا  
 باشد و از کفارت ظهار واقع شود مگر آنکه میان این شصت مسکین کوزه باشد که در خوار است و اگر  
 طعام کامل آن کوکب نتواند خورد بجای آن کوکب یک نفر دیگر باید خوراند تا شصت مسکین دست  
 شوند در کافیه گفته گوید باید که شصت مسکین را دو وقت طعام سیر بدی که وقت چاشت دوم  
 وقت شب و یا یک وقت شب و دوم وقت سحر فاما اگر یک وقت شصت مسکین یا طعام دید از کفارت  
 ظهار واقع نشود و اگر شصت مسکین را نان بدهد باید که ناخورش شیر بد تا سیر تواند خورد و شایان  
 آورده است که اول جنس ناخورش گوشت است دوم جنس ناخورش شیر است و جنس سوم ناخورش  
 نمک است و در کافیه و هدایه آورده است که در نان گندم ناخورش شرط نیست پس اگر نان  
 گندم شصت مسکین یا نان خورش داده شد از کفارت ظهار واقع شود و اگر شصت روز یک مسکین

طعام از روز شصت و روزه نشاندن اغیاث سه مرتبه بضم اول تشدید را گفته و تشدید چنانچه گفته که بر سه  
 جماع تمتع باشد سه ناخورش آنچه که نان با خورده شود و آنچه که نان باشد خواه شیرین باشد و یا نان گوشت و غیره



و گمان وقت طعام بخته میدرد و ابا باشد فاما اگر یک و ز یک مسکین صد بیت بار طعام بخت  
میدرد از یک و ز محسوب باشد و اگر یک مسکین شصت صاع خرد یا شصت صاع جو یک روز میدرد اگر  
بر دفعات داده است بعضی گویند روا باشد و بعضی گویند روا نباشد فاما اگر یک دفعه داده است با اتفاق  
رو نباشد مردی یکبار شصت مسکین طعام داده بود که آن زن که از وی مظاہر شد است نزدیک کرد طعام  
از سر گیر مردی از ده زن مظاہر شده است و یا از یک زن و یا از مظاہر شد است شصت مسکین بیکان بیکان صاع  
گندم از سر و ظهار یکبار داده است نزدیک امام عظمی و امام ابو یوسف را از یک ظهار واقع شود و از دومی واقع  
نشود و نزدیک امام محمد از سر و ظهار واقع شود و اگر شصت مسکین بیکان بیکان صاع گندم از کفارت  
ظهار و کفارت روزه بدید با اتفاق از سر و کفارت واقع شود و این در صورتیست که بیک دفعه بدید فاما  
اگر بدو دفعه بدید با اتفاق نزدیک هر سه نام از سر و کفارت واقع شود بر سر و کفارت ظهار واجب  
بود و او دوبره آزاد کرد و از سر و کفارت فدا تعین نکرد و این برده از کفارت ظهار اول این  
برده از کفارت ظهار دوم این برده برده از کفارت واقع شود و همین حکمست اگر از سر و کفارت  
چهار ماه روزه دارد و یا از سر و کفارت صد مسکین را طعام دهد و تعین نکند که این از کفارت  
اول است و این از کفارت دوم است و اگر مردی باز و کفارت ظهار یک برده آزاد و یا از سر و کفارت  
و یا به روزه دارد از یک کفارت ظهار واقع شود از سر کلام که او را خوش آمد کفارت طهارت کند فاما  
اگر بر سر و یک کفارت ظهار لازم شده بود و یک کفارت قتل آمد و یک برده از سر و کفارت آزاد کرد  
از بیع بیکه واقع شود مسئله اول بدانند که اگر مردی را دو روزه از ماه رمضان فوت شده است  
اگر او یک روزه قضا بدارد و نیت از سر دو روزه قضا کند از یک روز قضا واقع شود مسئله دوم  
بدان باشد که اگر مردی را دو روزه قضا شده است فاما اگر یک روزه ماه رمضان قضا شده است و یک روزه نذر  
دارد و یک روز قضا و نیت از سر روزه قضا کرد و از بیع یکی واقع شود باب بیان احوال  
و معنی احوال در لغت لغت گفتن است و در شریعت معنی احوال گفته اند انشاء الله تعالی و در ادب  
و کلام آورده است اگر مردی نذر خود را بگوید تو زنا کرده و مرد را گواه نیست و مرد و زن هر دو اهل  
شهادت باشند یعنی عاقل بالغ و زن از آنها باشد که اگر کسی آن زن را نسبت بزنای کند آن کس را  
نه مسکین بلکه صیغه سبانه بر وزن شعیل بسیار بجزکت و بی قوت است و اگر کسی که بیع چیز ندارد و  
فقیه کسی را گویند آن در مال نهشته باشد که زکوة بر او واجب شود ۱۲ عیاش اللغات

باب بیان احوال



حد قذف بر زنند و آن وقتی باشد که زن محصنه باشد و یا زن از مردی فرزند زاده و آنرا میگوید  
 فرزند از من نیست این زن اگر بآن شوهر که قذف گفته است دعوی کند بر آن مرد لعان لازم شود  
 اگر مرد لعان نکند آن مرد را حبس کنند تا آن زمان که لعان کند و یا گوید که من دروغ گفته ام آن  
 زمان مرد را حد قذف زنند و اگر مرد لعان کند بر زن نیز واجب است که لعان کند و اگر زن لعان نکند  
 زن را حبس کنند تا آن زمان که لعان کند و یا گوید که شوهر من رست گفت من زنا کرده ام و در بدایه  
 و کافی آورده است اگر شوهر بده باشد و یا پیش ازین شوهر را حد قذف زد باشد بر شوهر حد قذف  
 لازم شود مگر آنکه گواه ۲ زاده بگذارد و همین حکم است اگر شوهر کافرت صورت آنکه شوهر کافر باشد نه است  
 که در بدایه آورده است مرد و زن هر دو کافر بودند و زن اسلام آورد پیش از آنکه عرض اسلام بشوهر  
 کند و شوهر زن خود را قذف گفت بر شوهر حد قذف واجب شود مگر آنکه گواه آورد و در بدایه و کافی  
 آورده است اگر شوهر از اهل شهادت باشد یعنی از آنها باشد که گواهی او بشنوند فاما زن کثیرت  
 و یا کافره یعنی یهودیه یا نصرانیه و یا حد قذف پیش از آن آن زن زده اند و یا زن از آنهاست  
 که اگر کسی آن زن را قذف گوید او را حد زنند چنانچه اگر زن زنا کرده است و یا کودک است یا دیوانه  
 است بر مرد نه حد لازم شود و نه لعان و اگر مرد و زن هر دو را حد قذف پیش ازین زده اند آن مرد و زن  
 خود را نسبت بزنایند و مرد را گواه نباشد مرد را حد قذف زنند صفت لعان نه است که قاضی قبل از  
 مرد کند و مرد را بگوید که چهار بار بگو که گواهی میدهم باینکه رست گفته ام که این زن زنا کرده است چون مردین  
 سخن چهار بار بگوید پنجم بار بگوید لعنت خدای بر من باد اگر من دروغ میگویم که این زن زنا کرده است هر بار که  
 این سخن گوید اشارت بجانب آن کند چون این سخن چهار بار گفته باشد پنجم بار لعنت بر خود انداخته باشد که اگر  
 دروغ گویم باید که آن زن نیز چهار بار بگوید که گواهی میدهم من ندای که اینم و دروغ میگوید که مر نسبت بزنای  
 میکند پنجم بار بگوید که ختم شد بر من باد که اگر اینم درست میگوید که من زنا کرده ام مرد و زن چون این  
 سخن بگویند این را لعان گویند و در بدایه و کافی و کنز معنی گوید چون مرد و زن هر دو از لعان  
 فارغ شدند میان مرد و زن فرقت واقع نشود تا آن زمان که قاضی میان ایشان تفریق نکند  
 و چون قاضی میان ایشان تفریق کند یک طلاق بائن بر آن زن واقع شود و نزدیک امام

سه قذف بیک زن افتد و او شهادت داد که زنا نکرده می نیست کردن ۱۲ غیاث سه لعنت بافتح نظیر  
 و باضم ۱۲ بگویم را لعنت کنند و باضم و فتح عین ۱۲ بگویم را لعنت کنند ۱۲ از شهادت



نزدیک امام عظم و امام محمد رحمة الله و اگر مردی از لعان گوید که من دروغ گفته ام که این زن ناکرده است مرد را حد قذف بزنند و این مرد را روا باشد که همین زن را نکاح کند نزدیک امام عظم و امام محمد و نزدیک امام ابو یوسف این زن بران مرد حرام شود میان ایشان باز نکاح نه پیوند و و در پاره کمال آورده است اگر مرد زن را میگوید که این فرزند از من نه زاده و میان مرد و زن لعان شد قاضی نسبت فرزند از آن مرد دور کند و فرزند را باین زن نسبت کند پس آن فرزند از پدر میراث نبرد و فاما از مادر برد و در پاره کمالی می گوید اگر این چنین پسر را زکوة دهند و یا اگر از چنین پسر زکوة بستانند روا نباشد و گواهی این چنین پسر در حق آن پدر نشوند همین حکم است در حق میراث این پسر پدر محروم است فاما در احکام دیگر گوی پسر اوست و در پاره و کمالی آورده است صورت لعان اگر مرد زن گفته باشد که این فرزند از من نیست آن است که قاضی آن مرد را بگوید که بگو گواهی میدهم بخدا این پسر از من است که این فرزند از من نیست و زن میگوید که گواهی میدهم بخدا این پسر از من است که این فرزند از من نیست و اگر مرد زن گفته باشد که این فرزند از من نیست و تو زن ناکرده آن زمان در لعان هر دو چیز ذکر کنند پس مرد بگوید گواهی میدهم بخدا این پسر از من است که تو زن ناکرده این فرزند از من نیست زن میگوید گواهی میدهم بخدا این پسر از من است که تو دروغ میگوئی که من زن ناکرده ام و این فرزند از تو نیست چون هر دو زن هم چنین بگویند پس قاضی فرزند را نسبت از پدر دور کند و بمادر نسبت کند و در پاره و کمالی و شامان آورده است که نزدیک امام عظم و امام محمد چون قاضی بعد لعان حکم تفریق میان مرد و زن کند نسبت فرزند از پدر منقطع شود پس حاجت نباشد که قاضی زبان گوید که این فرزند از من نیست پدر دور کردم و نسبت بمادر کردم و نزدیک ابی یوسف قاضی بعد لعان میان مرد و زن تفریق کند و بگوید که این فرزند را نسبت بمادر کردم و از نسبت پدر دور کردم اگر قاضی چنین بگوید این فرزند از نسبت پدر بیرون نیاید و فتوی برین قول است و اگر مرد بگوید من دروغ گفته ام قاضی آن مرد را حد قذف بزند و روا باشد که آن مرد همان زن را نکاح کند نزدیک امام عظم و امام محمد اگر این مرد قذف گفته بود و این مرد را حد قذف زن روا باشد که این زن را نکاح کند نزدیک امام عظم و امام محمد زیرا که چون آن مرد را حد قذف زن و اهل لعان نماید زیرا که اهل شهادت نمائند پس روا باشد که همان زن را نکاح کند نزدیک این

۱۰ فرزند فتح اول سوم پسر و دختر هر دو را گویند ۱۱ اخیات ۱۲ تفریق جدا نمودن ۱۳ غیاث اللغات



ہر دو انکے اگر این زن زنا کرد و آن زن را حد زنانه دند و ابا شد کہ آن مردمان زن را نکاح کند نزدیک  
 این ہر دو امام و اگر این زن زنا کرد و آن مرد را حد قذف نزد پس اگر آن مرد را پیش از انکہ حد قذف  
 زنند و یا آن زن را پیش از انکہ حد زنانه دند اگر آن مرد این زن را باز نکاح کند با اتفاق ہر سہ اکم  
 نباشد مردے زن خود را قذف بزنا گفت و آن زن خود دست و پا دیوانہ ست آن زمان میان  
 مرد و زن لعان نباشد و ہمین حکم است اگر شوہر کودک و یا دیوانہ باشد و زن خود را قذف گوید  
 لعان میان مرد و زن روا نباشد و رکافی ہے گوید اگر فاسقے و یا کورے زن خود را قذف  
 گفت میان مرد و زن لعان نباشد و رکافی آوردہ است اگر گنگے زن خود را بشارت بگوید  
 کہ تو زنا کردہ و یا بشارت بگوید کہ این فرزند از من نیست میان مرد و زن لعان نباشد مردے زن  
 خود را می گوید این حمل کہ تو داری از من نیست بر آن مرد نہ حد لازم آید و نہ لعان و این قول امام  
 اعظم و امام زفریہ است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد اگر این زن کم از شش ماہ فرزند آورد و لعان  
 مرد و زن ثابت شود اگر مردی زن خود را گفت تو زنا کردہ و این حمل کہ تو داری از من نیست  
 میان مرد و زن لعان ثابت شود نہ ازین جهت کہ نفی حمل کردہ است بلکہ ازین جهت کہ صریح  
 گفتہ است کہ تو زنا کردہ چون مرد و زن لعان کنند قاضی نفی حمل از آن مرد و زن کند و زن مرد  
 فرزندے را دید اگر آن مرد بجز زادن فرزند بگوید کہ این فرزند از من نیست و یا آن زمان گوید کہ فلان  
 مبارکبادی آرند و یا برای آن فرزند گھوارہ خرید این سخن از مرد بشنوند و نفی صحیح باشد لعان  
 میان مرد و زن ثابت شود و اگر آن زمان نفی فرزند نکرد و بعد از آن میگوید لعان ثابت نشود و نسبت  
 فرزند از آن مرد منقطع نگردد و این قول امام اعظم رحمہ است و نزدیک صاحبیہ ان زمانکہ زن نفی نفاس  
 اگر مردی نفی کند این فرزند از من نیست صحیح نباشد و لعان ثابت شود و این در صورتیست کہ مرد  
 اگر حاضر باشد و زن فرزند زاید و اگر غائب باشد و او را علم زادن از فرزند نباشد چون مرد یا  
 او را علم از زادن فرزند شود تواند کہ نفی کند در مقدار بدست کہ مبارکبادی و سہند قبول کند نزدیک  
 امام اعظم رحمہ اللہ علیہ نزدیک صاحبیہ اگر مقدار بدست نفاس نفی کند صحیح باشد لعان ثابت شود  
 و اگر زن بگوید و فرزند زادن یک شکم و آن مردے گوید کہ اول فرزند از من نیست و فرزند دومی از من است  
 سہ زنا فتح و سہرہ و بی سہرہ جماع غیر حلال کردن و بالفتح کوتاہ و تنگ و باز دارند بول و سہرہ صریح ظاہر آثار  
 عنایت اللغات سہ گوارہ بالفتح نوعی از چار پای کہ برلے رحمت اطفال در ہوا آویزند ۱۲ نیاث اللغات



پس نسبت به مرد و فرزند از زوجه ثابت شود یعنی بعضی گفته اند که هر دو فرزند از زوی باشند مرد را  
 حد قذف بر زنند زیرا که چون مرد گفت که فرزند دوم از منست گوئی که آن مرد دروغ گفت که فرزند  
 اول از من نیست و اگر آن مرد گوید که فرزند اول از منست و دوم فرزند از من نیست درین صورت  
 نیز هر دو فرزند از آن مرد ثابت شوند و لعان بر مرد و وزن لازم آید بآب در میان احکام  
 مردی که عینین باشد و غیر آن در کافی میگوید که عینین نیست که با زن نزدیکی نتواند کرد و اگر  
 با زن بکرتواند کرد با زن ثبیه تواند کرد هم عینین باشد و این معنی از جهت زحمت باشد و یا از جهت  
 ضعف در خلقت و یا از جهت آنکه مرد پیشده باشد و در پاره و کافی آورده است زن نه غم و خوت  
 این شوهر را هر سه بریده بود و ندیغی خصیتین و آلت اگر آن زن گوید که مرا ازین شوهر را نکشیدنی  
 الحال آن زن را از آن شوهر را نکند و مهلت ندهند فاما اگر شوهر عینین باشد و یا خصی باشد یعنی  
 خاینها او کشیده باشند یکسال آن شوهر را مهلت دهند اگر با زن در یکسال نزدیکی نکرد زن را از آن  
 مرد را نکند و اگر نزدیکی نکند زن را از آن مرد را نکند اگر زن گوید مرا را نکشید و رشایان میگوید  
 یکسال نزد و خصوصیت باید شمرده از روز نکاح و در پاره و کافی آورده است قاضی چون میان  
 ایشان یعنی میان مرد عینین و زن او تفریق کند بکطلاق باین بان زن واقع شود و در کافی  
 میگوید که کنیزک مردی با زن خود کار شوهر کرد و آن شوهر عینین پیدا شد یکسال شوهر را مهلت دهند  
 اگر درین سال نزدیکی نکند خود کار کنیزک تفریق کند قاضی آن کنیزک را از شوهر تفریق کند و این بقول  
 امام عظیم است و نزدیک امام ابو یوسف امام محمد اگر آن کنیزک طلب تفریق کند و بطلب خود کار تفریق  
 نکند فتوای برین قول است و زن را تمام مهر بر عینین لازم شود اگر بان خلوت صحیح کرده باشد زیرا که  
 ذات عینین صحیح است و عدت بر زن لازم آید و این در صورتیست که اگر عینین گوید که من باین زن  
 نزدیکی نکرده ام فاما اگر عینین میگوید که من باین زن نزدیکی کرده ام و زن میگوید که او نزدیکی نکرده  
 است و دیگر زنان را بیناید چون زنان گفتند که بکرت گفتند زن اختیار است خواه از شوهر خود جدا  
 گناید خواه نکشاند فاما اگر عینین میگوید که من باین زن نزدیکی کرده ام زن میگوید که نکرده است اگر  
 زن ثبیه باشد سخن شوهر نشنود یا سوگند خورد که من باین زن نزدیکی کرده ام زن نتواند که طلب تفریق  
 کند و اگر شوهر میگوید که من باین زن نزدیکی کرده ام و زن میگوید نکرده است چون شوهر را سوگند

له تفریق جدا کردن ۱۲ غیاث اللغات

این بیان احکام مردی که عینین باشد



می دهند و سوگند می خورند در نیت یکسال مهلت دهند و اگر زن بکریست قاضی نه ناز را بگوید که در فرج  
 آن زن نظر کنند اگر زنان گویند که این زن بکریست مرد یکسال مهلت دهند و اگر زنان گویند که  
 این زن نیت است مرد را سوگند دهند اگر سوگند خورده زن را حق تفریق نباشد و اگر سوگند نخورده یکسال  
 مرد را مهلت دهند و در پاره شایان آورده است اگر یک زن عادی بگوید که این زن بکریست کما نیت  
 فاما احتیاط آن است که اگر دو زن گویند که این زن بکریست قاضی بشنود و شافقت زن بکریست که به  
 کبوتر استخوان کنند و بعضی گفته اند آن عورت را بگویند که ستاده شود و نزدیک یواری بول کند اگر بول  
 آن عورت بر دیوار رسیده باشد آن زمان بکر باشد و اگر بول آن عورت بر آلت او دیده باشد آن  
 زمان آن عورت نیت باشد و در پاره کافی مذکور است اگر مرد خصی باشد و خصی نیت که آلت او باشد فاما  
 بیضه های او کشیده باشد یک سال خصی را نیز مهلت دهند چنانچه عین فاما هر یک که هر سه از آن بریده باشد و  
 مهلت یکسال ندهند زیرا که در مهلت فائده نیت و در کافی می گویند که چون عین مهلت دهند  
 یک سال شمسی مهلت دهند نه سال قمری بعضی علما گفته اند که مهلت یکسال قمری دهند نه سی سال  
 شمسی سیم و شصت و پنج روز و ربع روز است و جزو سه از صد و بیست و یک روز است سال  
 قمری سی و پنج و چهار روز است و در مضمرات آورده است اگر مردی عین باشد و زن در  
 حالت نکاح میدانست که این مرد عین است و با این همه مرد را نکاح کرد این زن نتواند که بآن مردی  
 کند و گوید که من در خانه تو نخواهم ماند و این عورت را اختیار نباشد و اگر در حالت نکاح زن ندانست  
 که این مرد عین است بعد از آن آموز عین بیرون آمد آن زن اختیار باشد یعنی اگر خوش آید بآمر و غایت  
 کند و اختیار آن زن بسکوت و یا بودن چندگاه بآمر باطل شود و اگر زن را خوش نیاید بر قاضی بگوید  
 که من با این مرد قناعت نخواهم کردم از این مرد را نکشید چون زن طلب فرقت کند قاضی یکسال از  
 روز خصومت این مرد را مهلت دهد و ظاهر روایت است که دو از ده ماه مهلت دهد خواه ماه درسی روز بیند  
 خواه ماه در سبت و نه روز و از امام اعظم و امام محمد روایت کرده اند که یکسال بر روز بشمارند و اگر در سبت و شصت  
 و پنج روز و ربع روز و جزو سه از صد و بیست و یک روز مهلت دهند و روایت کرده است حسن از  
 امام اعظم که یکسال شمسی آن مرد را مهلت دهند و همین قول محمد است و سال شمسی از سال قمری

احتیاط کرد اگر در فرج ۱۲ غیبات اللغات ۱۵ بیضه بالفتح تخم مرغی خود آهنی که سپاسان بریزند و میان هر یک  
 و در پنج بار از خصیت ۱۲ قناعت بالفتح راضی شدن باندک چیز و در کشف بکسر نوشته ۱۲ غیبات



یازده روز زیاده است و در کافی مذکورست روزهای حیض و ماه رمضان داخل سال است فاما اگر مرد و یازن را زحمت باشد روزهای زحمت داخل سال نیست خارج روزهای زحمت یک سال مهلت دهند و چون عینین را یک سال مهلت دادند عینین میگوید که من باین زن نزدیک کرده ام زن میگوید که ده است زنان آن عورت را بیند اگر گویند این عورت بکست آن زن را اختیار باشد اگر خوش آید هم برین مرد قناعت کند و اگر خوش نیاید شوهر دیگر کند و اگر زنان گویند که این زن نیست مرد را سوگند دهند و اگر مرد سوگند نخورد زن را اختیار باشد و اگر شوهر سوگند خورد آن زن را اختیار نباشد سخن شوهر بشنوند که نزدیکی کرده است و اگر این زن پیش از خواستن شوهر عینین نمیده بود سخن شوهر بشنوند با سوگند چنانچه بالا گفته شد است چون زن را اختیار دادند گفت من این شوهر را اختیار کردم بعد از آن نتواند که با شوهر دعوت کند که من در خانه تو نمانم و اگر زن را نماند باشد چنانچه پیشی و جز آن شوهر را اختیار نیست یعنی مرد نتواند که بگوید که این زن را نخواهم خواست فاما طلاق تواند گفت و نزدیک نام شافعی رح اگر در زن یکی ازین چهار عیب باشد شوهر آن زن را رد کند یکی پیسه که بدان اندام می ریزد دوم پیسی سپید سوم دیوانگی چهارم آنکه خاص در آن محل است استخوان باشد که از آن جهت نزدیک نتواند کرد و اگر زن گنده بغل باشد و یازن را در نیلها بسیار باشد با اتفاق شوهر را اختیار نباشد و اگر شوهر را پیسی باشد که اندام میگدازد و یا پیسی سپید باشد و یا شوهر دیوانه باشد زن را اختیار نباشد یعنی زن نتواند که بگوید من این شوهر را نخواهم خواست و این قول امام عظم و امام ابو یوسف است و نزدیک نام محمد رح زن را در نصیورت اختیار باشد خواه این مرد بخواد خواه نخواهد و در کافی مذکورست عورتی شوهر مذکور معنوه حیرست و آن شوهر عینین بود عورت خصوصت بآن شوهر معنوه کند یا ولی آن معنوه کند و یک سال معنوه را مهلت دهند و معنوه آن است که بعضی افعال و اقوال پوشیدار آن کند و بعضی افعال و اقوال دیوانگان کند **باب** در بیان عدت - در بدایه و شامان و کافی میگوید چون مردی زن خود را طلاق باین و یا طلاق رجعی گفت بعد از نزدیکی و یا میان مرد و زن فرقت بی از نزدیکی بے طلاق افتاد چنانکه اگر کنیزک مردی باین زن خود کار شوی خواسته بود و آن کنیزک آزاد شد و شوهر را نمی خواهد فرقت میان

سه حیض بالفتح خون حیض بدن است از ریه های سطح پیسی بیاورد یعنی پیشین و در غیبات اللغات نوشته که پیسی بیاورد است  
مجموع و بین مهله یعنی این یعنی هر چند که سبب است عدت عبارت از سه قناعت است که بر زن واجب است



کنیزک و شوهر واقع شود فاما طلاق واقع نشود و یا عورتی غیر بمجنس خود را خورسته بود و قریب باین  
عورت این نکاح را فسخ کنند فرقت میان مرد و زن واقع شود بے طلاق و یا عورتی بالغه شد  
و در کودکی نکاح او غیر بدیده و جد کرده بودند آن عورت بعد از بلوغ آن شوهر را نمی خواهد فرقت میان  
وزن واقع شود بے طلاق و یا مردی زن خود را خرید و یا عورت شوهر خود را خردید میان مرد و زن فرقت  
واقع شود بے طلاق درین همه صورتها بزن عدت لازم آید و اگر آن عورت زن باشد حیض نسیه  
عدت آن زن سه باشد و رکافی می گوید عدت در عورتی لازم شود که شوهر یا زن نزدیکی کرده  
باشد بعد از آن طلاق گوید و یا فرقت بے طلاق واقع شود شوهر دیگر کند فاما اگر زن پیش از نزدیکی  
طلاق گوید و یا پیش از نزدیکی فرقت واقع شود عدت بر آن زن لازم نشود و خلوت صحیح بمنزله نزدیکی  
ست پس اگر بعد خلوت صحیح طلاق گوید عدت بر زن لازم شود و ردایه و کافی آورده است اگر عورت  
حیض نسیه بین از جهت آنکه کوکست و یا از جهت آنکه بغایت بزرگ شده است عدت او سه  
است و همین حکم است اگر عورتی با سال بالغ شده است و حیض ندیده است عدت او سه باشد  
و اگر عورتی حمل دارد عدت او بوضع حمل است یعنی عدت او وقتی بگذرد که آن زن حامله فرزند  
زاید این در صورتی است که عورت آزاد باشد و اگر عورت کنیزک باشد عدت آن کنیزک و طلاق  
و در فرقت که بے طلاق است دو حیض است اگر حیض می بیند و اگر حیض نسیه بیند عدت آن  
کنیزک یک نیم ماه باشد و کنیزک که مدبره باشد و یا ام ولد است و یا مسکاتیه است حکم کنیزک دارد این  
بیان عدت طلاق بود فاما عدت حره در وفات آن است یعنی اگر شوهر عورتی حره نقل کرد  
عدت آن حره چهار ماه و دو روز است خواه آن حره حره باشد خواه بزرگ مسلمة باشد و یا کافره یعنی  
یهودی و نصرانی و یا آن عورت نزدیکی کرده باشد و یا نه و یا خلوت صحیح کرده باشد یا نه و اگر شوهر کنیزک  
نقل کرد عدت آن کنیزک دو ماه و پنج روز است و عدت حامله نسیه که فرزند زاید خواه آن حامله آزاد  
باشد خواه بنده خواه عدت طلاق باشد خواه عدت وفات خواه عدت فرقت باشد بے طلاق امیر  
المؤمنین علیه السلام خطاب صلی الله تعالی علیه فرماید که عورتی که شوهر او نقل کرده است آن عورت  
حامله بود و فرزند زاید عدت آن عورت بگذرد و اگر شوهر او را هنوز محل نداده باشد پس و باشد

سنة نسخ بالجمع فساد کرد این در فکر و باز گردانیدن در بیع و نکاح و برگردانیدن عزم ۱۲ غیاث اللغات سنة وفات  
نسخ مصدر است از خبر و زیادت تابعی مرگ ۱۳ غیاث اللغات



کہ آن زن شوہر دیگر کند چنان زمان مردے زن آزاد خود را در حالت زحمت سے طلاق گفته بود  
و یا یک طلاق بائن گفته بود و آن عورت در عدت طلاق بود کہ آن مرد نقل کرد بر آن عورت چارہ راہ و دہ  
روز عدت و قات لازم شود فاما درین چارہ راہ و دہ روز باید کہ سه حیض ہم بہ بیند از عدت بیرون آید  
اگر درین عدت چارہ راہ و دہ روز سه حیض نہ بیند تا آن زمان کہ سه حیض نہ بیند از عدت بیرون نیاید این قول  
امام اعظم و امام محمد است و نزدیک امام ابو یوسف ۷ عدت آن عورت سه حیض است خواہ کم از چارہ راہ و دہ روز نہ  
خواہ زیادہ از چارہ راہ و دہ روز بیند و این در صورتیست کہ اگر آن مرد در حالت زحمت سے طلاق و یا یک  
طلاق بائن گفته باشد فاما اگر آن مرد در حالت صحت یک طلاق رجعی گفته باشد با اتفاق ہر سہ امام  
بر آن زن چارہ راہ و دہ روز عدت و قات لازم آید خواہ درین مدت سه حیض بیند خواہ نہ بیند مردے  
کنیزک و دیگرے را نکاح کردہ بود و آن کنیزک را بعد از دیکہ طلاق رجعی گفته بود و این کنیزک درون عدت  
بود کہ خوندگار آن کنیزک را آزاد کرد بر آن کنیزک عدت حرہ لازم شود یعنی سه حیض لازم شود اگر حیض  
بہ بیند و اگر حیض نہ بیند سہ ماہ لازم شود اگر آن مرد آن کنیزک را طلاق بائن گفته بود و یا شوہر آن کنیزک  
نقل کردہ بود و آن کنیزک در عدت و قات بود و یا در عدت طلاق بائن بود کہ خوندگار آن کنیزک را  
آزاد کرد عدت کنیزکان بر آن کنیزک لازم شود و عدت حرہ لازم نشود در کافی مذکور است عورتے  
بغایت بزرگ شدہ بہت بحدے رسیدہ بہت کہ مثل این عورت حیض نہ بیند چون عورت بدین سبب  
خون نہ بیند اورا آتش گویند و تعینے علماء گفته اند کہ چون عورت پنج ماہ و پنج سالہ شود حیض نہ بیند آن را  
آتش گویند پس اگر آن زن آتش عدت بہاہ دہشتہ بود بعد از آن خون دید یعنی ہنوز سہ ماہ گذشتہ  
بود کہ اورا حیض آمد عدت کہ بہاہ دہشتہ بود باطل شود باید کہ عدت بر سه حیض وارد در کافی آورده است  
این در صورتیست کہ آن زن آتش حیض بر عادت قدیم دیدہ باشد و اگر عورتے دو حیض دیدہ بود کہ  
آتش شد عدت او بہاہ شد و رہا یہ و کافی آورده بہت مردے عورتے را نکاح فاسد کرد و یا  
بعورتے بشبہ نزدیک کرد چنانچہ اگر دانست کہ این زن آن مرد است برین عورت ہر دو عدت  
لازم شود در فرقت و مردن و مردے از کنیزک فرزند زادہ بود و آن مرد نقل کرد و یا آن کنیزک را  
ہم در حیات خرد آزاد کرد بر آن کنیزک سه حیض عدت لازم شود اگر حیض بہ بیند و اگر حیض نہ  
بیند آن زن سہ ماہ عدت دارد و رہا یہ و شائیانہ کافی آورده بہت اگر خوندگار ام ولد  
سہ آتش اسم فاعل یا پس است کہ بمعنی نا امید شدن سے آید ۲ کذا فی الرشیدی



نقل کرد یا ام ولد را از او آن ام ولد حامله بود عدت آن ام ولد زادن فرزند است اگر دی  
 کودک برای کودک عورتی نکاح کرده بود و آن کودک نقل کرد و آن عورت حامله بود عدت آن  
 عورت آن است که فرزند زاید و اگر بعد نقل کودک آن عورت را حمل نمانده عدت آن عورت بماه باشد  
 نه بزادن فرزند صورت این مسئله است که اگر زن بعد از مردن کودک کم از شش ماه فرزند زاید  
 شود که این فرزند هم در حیات آن کودک در شکم این عورت بود و اگر بعد از نقل این کودک این عورت  
 شش ماه یا بیشتر از شش ماه فرزند زاید معلوم شود که این فرزند در حیات آن کودک در شکم این عورت  
 نبود و فتوی برین قول است و در هر دو صورت نسبت از آن کودک ثابت نشود زیرا که قابل نفیست  
 که کودک فرزند زاید نماند اگر بالغی نقل کرد و زن آن بالغی را بعد نقل آن بالغ حمل پیدا شد عدت  
 آن زن بر زادن فرزند است و نسب از آن بالغ ثابت شود اگر چه بعد نقل آن بالغ درون دو  
 سال فرزند آورده است مردی زن خود را طلاق در حالت حیض گفت حیضی که در آن طلاق  
 گفته آن محسوب از عدت نباشد سه حیض خارج آن حیض باید تا عدت بگذرد و در پاره شش ماه  
 آورده است عورتی درون عدت بود آن عورت را مردی نزدیکی بشبه کرد چنانچه اگر آن عورت  
 پیش از گذشتن عدت شوهری دیگر کرد و آن شوهر این عورت نزدیکی کرد پس میان این مرد و این زن  
 فرقت واقع شود و یا شوهر اول با همان زن که در عدت بود نزدیکی کرد و می گوید که من دانستم  
 که مرا نزدیکی رواست بر آن عورت دو عدت لازم شود چنانچه این عورت بعد از آن سه حیض  
 بیند هر دو عدت بگذرد و این سه حیض بجای هر دو عدت باشد و اگر از عدت اول یک حیض گذشته  
 بود که برین زن عدت دوم لازم شود چون این عورت دو حیض دیگر بیند این سه حیض از هر  
 دو عدت باشد و عدت اولی تمام شود و برای تمام عدت دوم یک حیض دیگر بیند از عدت  
 دوم نیز بیرون آید و کافی آورد و است عورت در عدت و فاق بود آن عورت را  
 مردی بشبه نزدیکی کرد بر آن عورت لازم است که در عدت و فاق چهار ماه و ده روز بدارد و اما  
 باید که درین چهار ماه و ده روز سه حیض نیز بیند و کافی مذکور است ابتدا عدت در طلاق از روز  
 طلاق است یعنی آن روز که مرد زن طلاق گوید هم از آن روز عدت بشمارد و چون مرد نقل

سه نسب یعنی نسل و زاد از صراح ۱۲ غیاث سه محسوب حساب داده شده ۱۲ سه اولی با الفتح  
 محسوب تر و سزاوارتر و بیستم اول یعنی مؤمنان اول ۱۲ غیاث اللغات



که در هم روز نقل عدت و فوات بشمرند اگر زن را طلاق افتاد و یا شوهر نقل کرد و آن شوهر بمیثت است که  
 این زن را طلاق افتاده است و یا شوهر نقل کرده است تا آنجا که عدت گذشته بر آن زن عدت دیگر  
 بعد از دستنقی لازم نشود و در پدایه شامان میگویی فتوی نیست که اگر مردی اقرار کند که ششماه است که آن مرد  
 زن خود را طلاق گفته است عدت آن زن از امر و زکیر نماند از ششماه و در پدایه کافی و شامان آورده است  
 عدت و زکاح فاسد بعد از تفریق بشمرند و یا بعد آنکه آن مرد بزبان بر اوست و درت بگوید من بعد از این با او نزدیکی نکنم  
 یعنی بعد گفتن این سخن عدت بشمرند و در پدایه کافی مندرجست عورتی میگوید که عدت من گذشته و من از  
 عدت بیرون آمده ام و مرد میگوید که عدت تو گذشته است سخن زن نمیشنوند و چون سوگند خورد که عدت من  
 گذشته است مردی زن دشت بآن نزدیکی کرد و بعد از نزدیکی آن زن را یک طلاق بآن گفت آن زن در عدت  
 بود که آن مرد باین عورت نکاح کرد و پیش از نزدیکی باز طلاق گفت بر آن مرد تمام مهر نکاح دوم لازم شود و عدت  
 از سر گیر و این قول امام عظم و امام ابویوسف است و نزدیک مهر نکاح دوم لازم شود و باین عدت اولی تمام  
 کند و نزدیک امام زفر برین ناصلاً عدت لازم نشود و اگر زومی ذمییه طلاق گوید عدت بر آن زن لازم  
 نشود و همین حکم است اگر حریه مسلم شود و در دار اسلام شود و آن حریه او در حریه شوهر بود و بر آن حریه  
 عدت لازم نشود پس اگر آن زن حریه پیش از عدت شوهری دیگر کند روا باشد مگر آنکه حاضر باشد  
 و این قول امام عظم است و نزدیک صاحب برین حریه پیش از عدت لازم شود اگر اعتقاد ذمی بر آن باشد که  
 بعد از طلاق عدت بر آن زن لازم میشود آن زمان عدت لازم شود و یک وایت از امام نیست که حریه  
 که مسلم شود و در دار اسلام و در پدایه نکاح آن حریه مسلم روا باشد پیش از عدت اگر چه حامله باشد فاما نزدیک شوهر  
 را روا نباشد تا آن زمان که فرزند نوزاید و فتوی نیست که نکاح این حریه و انیت اگر چه حامله باشد و الله اعلم  
**فصل در بیان سوگند** - در پدایه و کافی و شامان آورده است چون مرد زن خود را طلاق بگوید  
 گوید و یا مرد میرد بر زن سوگند واجب شود اگر زن مسلمه بالغه عاقله باشد پیغمبر علیه السلام فرمود که طلاق  
 مردی را که ایمان بخدا نیاید آورده باشد که سوگند دارد برای مردی پیش از سه روز مگر بر سه شوهر که  
 آن چهار ماه و ده روز سوگند دارد و سوگند نیست که زن خوشبوی نماند و خود را نیاراید و سر نه نکشد و رو  
 خوشبوی و غیره خوشبوی نماند نه در اندام و نه در موی سر مگر عذر چنانچه زحمت و چون زحمت و غن

فصل در بیان سوگند

سه سوگند بواجب و کاف فارسی بمعنی ماتم و این لفظ مشترکست در میان فارسی و هندی ۱۲ عورت بالفتح اندام  
 شرم زهر چیدار و بدن و نمودن آن شرم می آید و معنی زن در عرف شهرت دارد و مجازت ۱۳ غیاث



بمالد و یا سر مه کشد باید که نیت آن عورت تدایمی باشد نه آرایش و اگر آن عورت را عادت بود که در  
 در اندام و سر انداختنی اگر ترس آن باشد که اگر روغن نیندازد غالب آنکه او را مصرت رسد اگر آن مصرت ظاهر  
 باشد و یا باشد که روغن اندازد و نیت آرایش نکند و همین حکمت اگر زن با احتیاج باشد پیشتر از فرشته و حنا  
 در دست و پای نمالد و جامه بگل معصفری و یا زعفران رنگ کرده باشد پوشد و اگر زن کتابیه باشد یعنی یهودیه  
 و یفسرانیه و یازن خورد باشد سوگ برایشان لازم نیست فاما بر کنیزک چون شوهر او بمیرد و یا طلاق با او بگوید  
 سوگ لازم شود زیرا که در سوگ حق خدمت خواندگار فوت نمی شود فاما کنیزک اگر چه در سوگ باشد بیرون زن  
 از خانه او را حرام نباشد تا حق خواندگار فوت نشود و در عدت مکاح فاسد سوگ نیست و اگر مردی ام ولد خود را آزاد  
 کرد و عدت بران ام ولد لازم شود فاما دران عدت سوگ ندارد و **در کافی و شایان** و در دستنه در  
 عدت اگر مردی آن زن را بگوید که خوبی و صالحی من نیز میخواهم که خدا بیگانه مرا زن صالحه و ذری کند مثل این  
 الفاظ اگر گوید با کس نیست زیرا که کنایت است فاما اگر عورته در عدت پس بران عورت صحیح نشاء نیست  
 که من ترا نکاح خواهم کرد و در هدایه کافی آورده است مردی چون زن خود را طلاق گفت جمعی با این  
 آن زن را بیرون از آن خانه روانیست نه شبیه روز فاما عورته که شوهر او مرده باشد او را ستونی عنهار و بها  
 گویند اگر آن زن از خانه در روز و یا بعضی از شب بیرون آید و یا باشد فاما باید که شبی را خان بخشد اما در محرم  
 میگوید زنیکه شوهر او قتل کرده است اگر کم از نیم شب بیرون خانه باشد برو با کس نیست اما شمس اللامه و علو هم میگوید  
 که این رواست صحیح است که بزرگ چون عدت لازم شود باید که عدت در خانه بدارد که در آن خانه او را پیش از طلاق  
 سکونت بود و او را در آن خانه که طلاق افتاده است چون شوهر او نقل کرد در خانه که آن عورت بود و پدر آن خانه  
 بدارد و اگر زن در خانه مادر و پدر رفته مرد آن زن را طلاق گفت باید که آن زن باز گردد و در خانه شوهر بدارد  
 عدت بدارد و اگر شوهر نقل کرد و خانه آن شوهر میراثیان حصه کردند و حصه زن که در آن خانه آمده است این زن را  
 پس میکنند و میراثیان زن را از حصه خود بیرون میکنند نه و تا آن عورت از آن خانه بیرون آید و در خانه دیگر عدت  
 بدارد و همین حکمت اگر در آن خانه ترس مردان باشد و یا آن خانه را خلع گرفته است و یا ترس افتاد است و یا در آن خانه  
 با جرت میبود و بعد مردن شوهر مقدور و ادن اجرت ندارد و در بیعتها از آن خانه بیرون آید و در خانه دیگر عدت بدارد  
 و از آن خانه دیگر بیرون نیاید مسئله مرد زن خود را سه طلاق گفته است یا یک طلاق با او گفته است و آن زن در  
 عدت باید که در میان مرد و زن پرده باشد اگر چه یک خانه است چون پرده میان ایشان باشد گوئی بمنزله دو خانه  
 است کنایت بالکسر و تشدید سخن گفتن و سخن پوشیده ۱۲ غیث سببه اجرت بالضم نزد ۱۲ نسبه غیث اللغات من عینه



باشد پس هم در آن خانه ماند مگر آنکه شوهر فاسق باشد که ترس آن باشد که در زبان نزدیکی کند آن زبان آن زن از آن خانه بیرون آید و اولی نهست که در صورت شوهر از آن خانه بیرون آید و زن بیرون نیاید اگر زن عورت دیگری میان زن و شوهر بدارد و آن عورت چنان باشد که شوهر را از نزدیکی باز نماند منع تواند کرد آن بهتر است و اگر خانه تنگ است که مرد و زن را بس نمی کند باید که زن در آن خانه بیرون آید قاطعاً بهتر است که مرد بیرون آید زن بیرون نیاید و در دایه شایان مذکور است مردی با زن خود در راه مکه میرفت و در میان آن زن خود را طلاق گفت و بامر نقل در غیر شهر کرد اگر شهر آن عورت کم از سه روز راه باشد بشهر خود باز گردد و اگر شهر آن عورت سه روز یا بیشتر اگر آن عورت را خوش آید بشهر خود باز گردد و اگر خوش آید در مکه برود و اگر مکه از آن مقام سه روز یا بیشتر خواهان عورت محرم باشد خواه نباشد قاطعاً بهتر است که باز گردد و در شهر خود در آید و عدد در خانه شوهر بدارد و این در صورتی بود که اگر در میان راه در غیر شهر مرد و زن طلاق گفت و یا نقل کرد و اگر در شهر مکه طلاق گفته است و یا نقل کرد و یا بشدن زمان باید که هم در آن شهر عادت بدارد و اگر مکه و شهر او هر دو از آن مقام گمان روزی راه باشد بعد از گذشتن عادت بیرون آید یا محرم خواه در مکه خواه در شهر خود باز گردد و اگر بان عورت محرم باشد و این قول امام عظیم است و نزدیک امام ابو یوسف امام محمد اگر بان عورت محرم باشد یا که نباشد که از آن شهر پیش از عادت بیرون آید یا ب در میان ثبوت نسب - و در دایه آورده است مردی زن خود را طلاق رجعی گفته است و اگر این زن بعد از طلاق فرزندی زاید نسب از آن مرد ثابت شود یعنی این فرزند از آن مرد باشد اگر چه بعد از طلاق فرزند بیشتر از دو سال نده باشد تا آن زمان که اقرار بگذشتن عادت نکرده است فرزند از آن مرد باشد پس آن زن فرزند که بعد طلاق رجعی زاده است مگر کم از دو سال نده باشد آن زن از شوهر جدا شود زیرا که چون فرزند از عادت بیرون آید باین آن مرد ثابت شود و اگر فرزند بیشتر از دو سال نده باشد بر آن زن فرزند رجعت ثابت شود و اگر مرد زن خود را طلاق بانه گفته بود آن زن بعد از طلاق فرزند بونسب از آن مرد ثابت شود و اگر فرزند بعد طلاق کم از دو سال زاده باشد و اگر فرزند بعد از طلاق پیش از دو سال نده باشد نسب از آن مرد ثابت نشود مگر آنکه آن مرد و عوی کند که آن فرزند از نسب است در کافی آورده است مردی گفت اگر من فلان را نکاح کنم آن فلان را طلاق و آن فلان را نکاح کرد پس آن زن فرزند از نسب او بعد از نکاح زاده و نسب آن فرزند از آن مرد ثابت شود زیرا که لازم خود و اگر شوهر عورتی نقل کرد و آن عورت بعد از نقل شوهر فرزندی کم از دو سال نده از نسب آن فرزند از آن شوهر باشد که نقل کرده است

در بیان ثبوت نسب

سه بس معنی بسیار و معنی کافی یکی از حروف تشبیه چون شیر به شیر است غیاث اللغات سه رجعت بانه معنی باز گفت و باز گفتن بسوی زن مطلقه و باز گفتن کوکب سیاه سواد ماه از سیر طبعی خود که از مغرب بسوی مشرق است غیاث



در بدایه کافی و شایان مندرجست بر عورتی عدت از طلاق بائن و یا از طلاق رجعی لازم شد  
و آن عورت اقرار کرد که عدت من گذشت بعد از اقرار کردن فرزند می کم از شش ماه وقت اقرار زاده  
آن فرزند از آن مرد باشد که طلاق گفته است و اگر بعد از اقرار فرزند یک و شش ماه بزرگتر از آن مرد باشد که طلاق  
گفته است عورتی در عدت بود فرزند زاده شود بر آن عورت می گوید که فرزند از من زاده این فرزند آن مرد باشد که اگر آن  
آن عورت دوم و یا یکم و وزن گواه آورد بر یک این عورت این فرزند زاده است اگر آن عورت را در حلی طاهر شد یا  
مرداقتسار کرده باشد که این عورت از من طاهر است و نیز صورت آن فرزند از آن مرد باشد اگر چه آن عورت گواه نیارود  
نزد یک صاحبیه اگر یک عورت مسلمه عاقله گواهی دهد فرزند از آن مرد باشد یا اگر پیش از طلاق زنی فرزند از او مردی  
میکنند و میگویند که تو فرزند از من زاده گواهی یک عورت حرمه مسلمه عاقله و عاقله نزدیک هر سه نام بشنوند شوهر عورتی  
نقل کرده بود و آن عورت در عدت وفات بود و آن عورت میگوید که من این فرزند زاده ام و میراثیان میگویند  
می گوئی فاما گواهی نمیدهند که این فرزند از من است و این فرزند با میراثیان میراث دارد فاما این  
میت وقتی ثابت شود که اگر میان میراثیان و غیر میراثیان دوم و یا یکم و وزن گواهی دهند که این زن  
فرزند زاده است اگر میراثیان و یا تمام زنان باشند نسبت این فرزند از آن میت گفته ایشان از آن میت ثابت شود  
و در بدایه کافی میگوید مردی را نکاح کرد و آن زن بعد نکاح فرزند کم از شش ماه از آن میت ثابت شود  
فرزند از آن مرد نباشد اگر عورتی فرزند می شش ماه بعد از نکاح و یا بیشتر از شش ماه از آن میت ثابت شود که این فرزند  
از آن مرد نباشد خواه آن مرد ساکت باشد خواه اقرار کند که این فرزند از من است فاما اگر مردی گوید که این عورت فرزند از من  
زاده است گواهی یک عورت که حرمه مسلمه باشد ثابت شود که این فرزند از آن مرد است و اگر بعد از از آن فرزند  
که چهار ماه شده است که من این زن را نکاح کرده ام وزن میگوید که شش ماه شده است که این مرد را نکاح کرده است سخن زن  
بشنود که شش ماه است که از نکاح کرده است و آن فرزند از آن مرد نباشد چون سخن زن بشنود بر زن سوگند  
لازم نشود و نزدیک نام عظم و نزدیک صاحبیه سوگند بر آن زن لازم شود مردی زن خود را گفته بود که اگر تو فرزند  
زانی را طلاق دانی زن می گوید که من فرزند زاده ام و مردی گوید که تو زاده آن مرد را نکاح کردی آن کس که بود و حل  
زن ظاهر نبود آن عورت همان یکدایه که فرزند جنین آن زاده است گواهی می دهد و نزدیک نام عظم بر زن گواهی  
نشد پس بر آن زن طلاق واقع نشود و نزدیک صاحبیه این گواهی بشنود پس بر آن زن طلاق واقع نشود

۱۲ فرزند بفتح اول سکون دوم و فتح سوم پس در خبر مرد را گویند غیاث اللغات ۱۲ حکایت یک کاف ظموش ۱۲ غ  
۱۳ حضور یفتمین بر صدر بمعنی حاضر شدن بقیض عیبت ۱۲ غیاث اللغات



و اگر مردی قرار بکند از زن کرده بود بعد از آن میگوید که اگر تو فرزند میزانی ترا طلاق و از زن میگوید که من از تو  
فرزند زاده ام و مرد میگوید که تو نیز زاده بر آن زن طلاق واقع شود اگر چه دایه هم گواهی ندهد و نزدیک صاحبیه آن زن  
که دایه گواهی ندهد طلاق واقع نشود و در دایه و کافی میگوید که اگر شدت حمل و دو سال است یعنی فرزند و شکم بود تا دو  
سال بماند و پیش از دو سال همانند اقل مدت حمل ششماه یعنی فرزند کم از ششماه زاده نشود و مرد کنیزک مردی با نکاح  
کرده بود و آن کنیزک را دخول نیز کرده بود و بعد از دخول آن کنیزک را طلاق گفت و بعد از گفتن طلاق آن کنیزک  
بهای خرید و آن کنیزک فرزندی کم از ششماه بعد از خریدن برادرش این مرد ثابت شود و آن فرزند از مادر باشد  
و اگر فرزند از ششماه و پایش از ششماه بعد از خریدن برادرش لازم نیست که بگوید این فرزند از منست فاما اگر گویا که  
این فرزند از منست پدری زومی ثابت باشد و نسب ثابت شود و این در صورتیست که اگر بعد از دخول آن کنیزک  
را یک طلاق گفته باشد و حیای بائن فاما اگر طلاق پیش از دخول گفته بود و آن کنیزک بعد از خریدن فرزند از آن فرزند  
از منم باشد مگر اینکه این فرزند کم از ششماه زاده باشد بعد از طلاق و اگر آن مرد آن کنیزک را دو طلاق گفته بود و بعد از  
خریدن آن کنیزک فرزند زاده اگر پس از طلاق فرزندی تا دو سال زاده باشد فرزند از منم باشد و کنیزک خود را بگوید اگر در  
شکم تو فرزند نیست آن فرزند از منست آن کنیزک میگوید که من فرزند زاده ام و بکنیز دایه گواهی میدهد که این کنیزک فرزند زاده  
است نسب از من ثابت شود و آن کنیزک ام ولد اینم گردد و در کافی میگوید که این در صورتیست که اگر این کنیزک  
فرزند کم از ششماه زاده باشد از وقت اقرار و اگر فرزند از ششماه و پایش از ششماه از وقت اقرار زاده باشد کنیزک  
از منم نباشد و در دایه و کافی میگوید مردی با کودکی میگوید که این پس از منست و بعد از گفتن این سخن نقل کرد  
و بعد از نقل کردن آن مرد مادر آن کودک میگوید که من این را از منم و این فرزند پس از منست و این سخن را پس از آن  
میراث نمود و این در صورتیست که اگر خلق را معلوم باشد که این عورت آزاد است و مادر این کودک است اگر خلق را معلوم  
نیست که این زن آزاد است و یا بنده است و میراثیان میگویند که چون بنده پس از اوئی و از تو فرزند زاده است و تو زن بدست  
در صورت آن عورت میراث نیاید مگر آنکه گواه آورد بر آنکه من جمله و یا بر آنکه من بنده پدرش را بودم و پدرش مرا از منم  
کرده بود بعد از آن نکاح کرد بآب ریان حق پرورش کو دکان در کافی میگوید باید راقی است که فرزند را  
پرورش دهد پیش از طلاق و بعد از طلاق اگر آن مادر مرده خود یا بکار باشد که ترس نیست که فرزند را پرورش  
نهد زیرا که مادر هر بان عزت از پدر پس پرورش فرزند از وی بهتر آید فاما گفته فرزند بر پدر لازم است اگر چه حق  
پرورش بر مادر باشد و در دایه میگوید چون مردی خود را طلاق گفت و ترقت میان پدر و زن واقع شود و راقی باشد  
فاما اگر نکاح با آن عورتی باشد که نه جمیع مردم از منم زاده و فامیسان بر یک طلاق گفته و بیچاره باشد







پدریت فاما فرزندان عم راقی پرورش دختر کفایت و حق پرورش پسرک است و بعد از عم پدر عم  
 حقیقی و بعد از پسر عم حقیقی پسر عم پدریت و اگر خوراک پدر و مردان دیگر که گفته نباشد آن زمان خوراک را  
 به برادر و پسر و پسند و بعد از آن خاله حقیقی را پسند و بعد از آن خاله پدری را پسند و بعد از آن خاله مادری را  
 پسند و اگر کودک را عمیت فاما فاسحت که من از وی نیست آنچنان عم راقی پرورش نباشد و اگر کودک هم پدریت  
 و هم عم آنکس میان ایشان صالح ترست حق پرورش او را باشد و اگر هر دو صالح اند آنکه در سن بزرگ باشد و راقی  
 پرورش باشد و در هدایه شامان میگوید مادر و جد هفت است بگوید اگر پسرک باشد تا آن زمان که طعام و  
 خود تواند خورد و جامه خود تواند پوشید و استخا خود تواند کرد و یعنی از این خود باز تواند کرد و خود باز تواند بست  
 و در هدایه شامان میگوید که پسرک تا آن زمان که هفت ساله نشد هفت برادر باشد و چون هفت ساله نشود  
 پدر از آن باز پسرک را بستاند و امام محمد میگوید دختر که چون بحد شهوت سد پدر از او بستاند اگر چه بالغ نباشد  
 باشد و هر که جز مادر و جد هفت است حق پرورش دختر تا آن زمان که دختر بحد شهوت رسید هفت مردی کنیز  
 خود را و یا ام ولد خود را بدگیری نکاح داده بود آن کنیز و ام ولد فرزند از او بعد از زادن فرزند خود نگار آن کنیز  
 ام ولد را آزاد کرد و شوهر کنیز و ام ولد را طلاق گفت این کنیز و ام ولد راقی پرورش فرزند خود باشد  
 و حق پرورش خود نگار نباشد فاما پیش از آزادی ایشان حق پرورش فرزند نیست و راقی میگوید چون  
 کنیز را شوهر و طلاق گوید و آن کنیز را فرزند خود از آن شوهر باشد حق پرورش آن فرزند خود نگار کنیز  
 را باشد نه پدر آن فرزند اگر چه پدر آزاد باشد و اگر شوهر کنیز از دست و کنیز را طلاق نکند هفت حق پرورش  
 فرزند در خصوص نیز خود نگار کنیز است مسلمانی که کتابیه را خواسته بود و فرزند میان ایشان متولد شد  
 آن فرزند مسلم نباشد نه کتابیه اگر آن مسلم آن کتابیه را طلاق گوید پرورش فرزند کتابیه کند نه آن پدر مسلم  
 است تا آن زمان که فرزند دینی در دنیا بد چون فرزند دین در یابد و یا ترس آن باشد که این فرزند را الفت  
 یکفر خواهد شد آن زمان آن فرزند از آن کتابیه پدر را بداند و چون میان مرد و زن شریقت واقع شود  
 در میان ایشان فرزندان باشد فرزندان پدر را بداند چنانچه بالا گفته شده است فاما فرزند را بگوید  
 که بر پدر کار مادر پدر ترا خوش آید برو باش و نزدیک نام شافعی چون فرزند چتری در یابد او را بگوید که بر  
 پدر که ترا خوش آید برو باش و شوهر خود طلع کرد و در طلع شرط کرد که فرزند من خور و هم پیش تو خواهند بود

عده سن بالکثره بنون ندر آج سال و عمر و مقدار عمر و کاه حشی ۱۲ شبیدی عه متولد صبیغه فاعل معینه زائده ۱۲ سنه  
 الفت خور کردن و دوستی و بلفظ دادن و نهادن و آرض کردن و متعل ۱۲ نخیات اللغات



خلع صحیح باشد پس اگر زن را طلاق واقع شود و آن بشرط که زن گفته است که فرزندان خود بر تویم خواهند بود صحیح نباشد فرزندان خود و هم بر او باشد فصل در بیان سفر رفتن زنان را با فرزندان خود و خواه بیفرزندان در کافی می گوید زن مردی می خواهد که جاس سفر کنند یا بیای برود آن زن را سفر کردن و رفتن بی اذن شوهر رؤسیت خواه با فرزندان خود برود فاما اگر شوهر زن را طلاق گفت و عدت زن گذشت و آن زن را فرزندان خود و از آن شوهر هستند و این زن پدر آن شهرت که نکاح در آن شهر شده است این زن نتواند که ازین شهر با فرزندان خود در شهر دیگر برود زیرا که پدر از دیدار فرزندان خود محروم ماند مگر آنکه شهر باشد که نزدیک شهر آن زن است بحدیکه اگر پدر ازین شهر در آن شهر برود و برسد و دیدن فرزندان شب باز تواند که در شهر خود بماند آن زمان زن تواند که ازین شهر در آن شهر با فرزندان خود رود که نکاح آن زن در آن شهر شده باشد بود آن زمان که این زن را شوهر طلاق گفته است و زن در شهر دیگر است بعد از طلاق و گذشتن عدت آن زن میخوابد پدر آن شهر که نکاح شده است با فرزندان خود برود و در صورتی زن نتواند که با فرزندان خود در آن شهر رود که نکاح آن زن در آن شهر شده است و اگر زن می خواهد که با فرزندان خود در شهر دیگر رود که نکاح این زن در آن شهر نبود و آن شهر قدیم از آن زن نیست نتواند که با فرزندان خود در آن شهر رود و اگر آن شهر که زن میخوابد با فرزندان خود در آن شهر رود که آن شهر از آن زن قدیم است فاما نکاح آن زن در آن شهر نبود نتواند که در آن شهر با فرزندان خود رود و اگر آن شهر که زن می خواهد با فرزندان خود رود و آن شهر قدیم از آن زن نیست فاما نکاح این زن که در آن شهر شده است بروایت جامع صغیری نتواند که با فرزندان خود در آن شهر رود و بروایت اصل نتواند که در آن شهر رود و فتوی برین قول است تا پیدای دیدار فرزندان محروم ماند پس حاصل است که اگر پدر چیزی باشد یعنی هم شهر قدیم آن زن باشد و هم نکاح او در آن شهر شده باشد زن نتواند که با فرزندان خود در آن شهر برود اگر یک ازین دو باشد آن زن با فرزندان خود نتواند رفت و اگر زن با فرزندان خود میخوابد که از دیه بی بی دیگر رود اگر پدر و دیه نزدیک اند چنانچه اگر پدر از یک دیه بی بی دوم برود و فرزندان بی بی دوم باز در دیه خود آید زن نتواند که با فرزندان خود و اینچنین دیه برود اگر دیه دوم که زن می خواهد که در آن دیه این چنین نباشد آن زمان در آن دیه با فرزندان خود نتواند رفت مگر آنکه در دیه دوم نکاح آن زن شده باشد و سکونت قدیم نیز در آن دیه آن زن را بوده باشد آن زمان نتواند که با فرزندان خود در دیه دوم رود و پدر یا یکی از دیه بی بی دیگر نتواند که با فرزندان خود در آن شهر برود و فاما اگر از شهر می خواهد که با فرزندان خود

فصل در بیان سفر رفتن زنان را با فرزندان خود و خواه بیفرزندان



در بیان نفقه

دیده برود نتواند مگر آنکه آن زن در آن دیده شده باشد آن زن تواند که از شهر در آن می رود و این روایت  
 در کافی آورده است و هم در کافی میگوید زن نتواند که فرزندان خود را در حرب ببرد اگر چه نکاح آن زن  
 در حرب شده باشد و مادر را روان باشد که بر سر فرزند خود چیزی از مال فرزندان بجز و یا چیزی از  
 مال ایشان بفروشد مگر آنکه او را وصیت کرده باشد چنانچه اگر قاضی مادر را گفته باشد باید بر وصیت مادر  
 فرزندان کرده باشد آن زمان مادر بجهت فرزندان خود از مال ایشان و فروخت تواند کرد باین بیان  
 نفقه بر مرد واجبست که زن خود را نفقه دهد زن مسلم باشد یا کافره غنی باشد یا فقیره و حوله باشد یا غیر حوله  
 در خانه شوهر رفته باشد یا نرفته باشد و بعضی علما گفته اند اگر زن در خانه شوهر نرفته باشد نفقه زن بر شوهر واجب  
 نشود و اما فتوی نیست که چون نکاح صحیح شده باشد نفقه زن بر مرد واجبست اگر چه زن در خانه شوهر نرفته  
 باشد و اگر مرد بجهت نکاح زن را در خانه خود می طلبد و زن اتناع نمیکند و یا زن میگوید که مهر من بده تا  
 در خانه تو درایم نفقه بر مرد واجب شود و اگر زن در خانه شوهر نرود و اتناع بغیر حق میکند چنانچه اگر شوهر مهر  
 داده است و یا مهر بملت است و مهلت نرسیده است و یا زن مهر را به شوهر بخشیده است در صورت تمام بودن در خانه  
 خود می طلبد و زن در خانه شوهر نرود و نفقه آن زن بر مرد واجب نباشد و مرد باید میگوید در نفقه حال مرد  
 و زن در تو نگری و فقیری باید دید و فتوی برین قول است پس اگر زن و مرد و تو نگرانند نفقه تو نگران بر سر  
 زن بر مرد لازم شود و اگر مرد و زن هر دو فقیر اند نفقه فقیران لازم شود و اگر زن فقیر باشد و شوهر تو نگران  
 مرد نفقه متوسط لازم شود یعنی فرودتر از نفقه تو نگران و بالاتر از نفقه درویشان نزدیک امام کرخی حال مرد  
 و تو نگری و درویشی باید دید و در میان این و در میان آن کافی میگوید ظاهر روایت نیست که در نفقه ها  
 مرد و تو نگری و درویشی باید دید پس فتوی بر قول امام کرخی باشد و اگر زن تو نگران باشد و شوهر درویش  
 بر شوهر نفقه واجب شود که بیشتر باشد از نفقه که در حال فقری زن لازم شد در میان کافی و در میان  
 میگوید اگر زن از شوهر اتناع پیش از دخول میکند تا مهر خود که فی الحالست می طلبد که قبول کرده بود بستاند  
 بر مرد نفقه لازم شود و اگر زن ناشزه باشد و ناشزه زن را گویند که از خانه شوهر بیرون بده باشد و نفس  
 خود از شوهر منع میکند نفقه آن زن بر مرد واجب نشود مگر آنکه باز در خانه شوهر آید آن زمان نفقه زن بر شوهر  
 لازم شود و اگر زن از خانه شوهر است قلم شوهر را نزدیکی کردن نمیدهد بر مرد نفقه لازم نشود زیرا که زن چون در خانه

سه نفقه فتوحات اول و ثانی و ثالث آنچه بایع و اطفال خوش دینند ۱۲ غلظ متوسط از تو متوسط یعنی میان روی و غلظ  
 و اسط کردن ۱۲ غیاث سه کرخی منسوب بکرخی که نام دیهیمت قرین بخوار و قیل محله از بغداد ۱۲ غیاث لغات



شوهر است شوهر میتواند که نزد و باز آن فرایم آید پس نفقه بر شوهر لازم شود و مرد کافی میگردد خانه که زن آن  
 خانه بماند ملک آن زن است و شوهر را در آن خانه در آمدن نمی دهد آن زن را نفقه لازم نشود و اگر شوهر در خانه  
 که عصبیت کرده است و زن در آن خانه بماند بر مرد نفقه لازم شود و مرد باید به شایان میگردد اگر زن کودک  
 است که نزد یکی بآن زن نتواند که مرد را بر آن زن بسبب کوچکی عفت نیز نیست نفقه بر مرد لازم نشود اگر  
 زن کودک است که لائق صحبت نیست ولیکن مرد را در آن عفت باشد آن زن نفقه بر مرد لازم نشود و اگر زن  
 در خانه شوهر زحمتی بکند نفقه بر مرد لازم شود و مرد کافی میگردد اگر زن کودک است که مثل آن نزدیکی تواند کرد  
 نفقه زن بر مرد لازم شود اگر مثل آن نزدیکی نتوان کرد نفقه زن بر مرد لازم نشود تا آنکه بجهت سبب آن  
 زن نزدیکی تواند کرد خواه آن زن کودک است خواه در خانه شوهر باشد خواه در خانه پدر باشد علما اختلاف کرده  
 اند که زن چه مقدار باید تا با زن نزدیکی توان کرد و بعضی گفته اند چون زن نه سالیه شود نزدیکی با زن تواند کرد  
 فاما فتوی نیست که سال را اعتبار می نیست معانه بیند اگر زن بیست ساله است که با زن فرایم آمدن تواند  
 نفقه بر آن مرد لازم شود و اگر نه سالیه است که با آن فرایم آمدن نتواند نفقه بر مرد لازم نشود و مرد باید و کافی  
 میگردد اگر مرد کودک است که نزدیکی نتواند کرد و زن بزرگ است نفقه آن زن بر آن کودک باشد از آن کودک نفقه  
 آن زن دیند و اگر مرد و زن هر دو کودک باشند که نزدیکی نتواند کرد نفقه لازم نشود و مرد کافی میگردد  
 اگر عورتی مردی وین کسی را دنی دارد و آن کس آن عورت را حبس کنانید بر مرد نفقه آن زن لازم نشود  
 و همین حکم است اگر کسی زن کسی را عصبی کرده بر دو یا زن درج با محرم میرود نفقه آن زن لازم نشود  
 نزدیک نام ابو یوسف اگر زن با محرم درج برود آن نفقه بر مرد لازم شود و در حضر لازم میشود و نفقه سفر لازم  
 نشود و اگر مرد و زن هر دو یک درج بودند یا اتفاق زن را نفقه باید داد و تا نفقه آن لازم شود که در حضر لازم شود  
 و نفقه سفر لازم نشود چنانچه اگر مردی زن خود در حضر سه سیر طعام بدو و حبیل سیل در سفر سه سیر طعام بدو سیل سیر در راه  
 دو حبیل که بهای سه سیر طعام که در حضر بود لازم نشود و سه حبیل که بهای سه سیر طعام در سفر است لازم نشود و اگر مردی که  
 زن او سوار شده درج میرود نفقه باید بر مرد لازم نشود و اگر زن حست را در خانه خود نشویند نفقه زن است  
 بر مرد لازم نیست و اگر در خانه شوهر رفته است و زحمتی شده نفقه بر مرد لازم شود و نزدیک نام ابو یوسف نفقه لازم

سه عصبیت اول سکون تانی بستم گرفتن چیزی را از کسی ۱۲ غیاث سه معانه رد و بر و چیز را دیدن و باقیم چار شده  
 سه حبیل با کسر و بای هر دو دفع تا کف فوقانی نرسد از سیم مسکوک و این لفظ سه نیست و بعضی نوشته که بعضی  
 درم است که بیت و پنجم حصه قلنس باشد ۱۲ غیاث اللغات



نشود و اگر زحمتی باشد که باز حمت طاقت نزدیکی بنهار و نفقه بر مرد لازم شود اگر چه در خانه شوهر زحمتی شده باشد  
و نزدیکی نام عظم و امام محمد نفقه لازم شود زیرا که اگر آن مرد نزدیکی نتواند کرد بوجه و کنار گرفتن میتواند نفقه  
لازم شود و یک روایت از امام ابو یوسف است که اگر زن در خانه شوهر باز حمت رفعت نفقه بر شوهر  
لازم نشود آن زن را باز گرداند در خانه آن زن و اگر زن در خانه شوهر تنگ دست رفته بود بعد از آنکه در خانه  
شوهر زحمتی شده نفقه بر مرد لازم شود و زن را باز گرداند در خانه آن زن مگر آنکه دست زن در از زحمتی باشد عیال گفته  
اند این تفصیل که امام ابو یوسف میگوید نیکوست پس فتویٰ بین قول باشد و در هدایه کافی میگوید زن  
مرد می خادمی میدارد و آن مرد تو نگرست بر آن مرد نفقه خادم زن نیز لازم شود چنانچه نفقه زن و خادم زن کسی را  
گویند که خدمت پیش زن کند و نفقه خادم زن بر مرد وقتی لازم شود که زن آزاد باشد اما اگر زن بنده بگیرد  
باشد آن زمان نفقه خادم بر مرد واجب نشود زیرا که چون کنیز است و خود خادم است و او را حاجت خادمی نیست  
و ریشایان میگوید اگر زن و دختر بزرگان باشد و مرد طعام نخسته بسیار نه و بکنند آن زمان نفقه خادم نیز بر مرد  
لازم شود و اگر مرد و زن طعام نخسته همیامید نفقه خادم بر مرد لازم نشود و اگر زن او خادم است بعد نفقه یک خادم  
لازم شود و از آن خادم دوم لازم نشود و نزدیک امام عظم رحمه الله علیه هر دو خادم زن بر مرد لازم شود و یک خادم زن  
کند و یکی دیگر کار بیرون خانه کند و صاحب میگنید نفقه یک خادم کافی است که خانه و کار بیرون خانه بخواند و پس بان  
یک خادم کافیست و اگر شوهر خود خادم زن شود آن زمان نیز نفقه خادم زن بر شوهر لازم نشود عیال گفته اند شوهر که  
تو نگرست نفقه خادم زن آنقدر لازم شود که نفقه زن بر شوهر فقیر لازم میشود یعنی نفقه خادم زن بر شوهر تو نگر است  
و زیادت بر این لازم نیست و در کافی و فتاویٰ سمرقندی آورده است اگر زن از دختر بزرگان باشد و زن را  
خادمان باشند بر مرد نفقه دو خادم لازم شود و زیاده از دو لازم نشود و دیگر روایت از امام ابو یوسف است که اگر زن  
بغایت تو نگرست و از دختر بزرگان است و پدر زن نیز بغایت بزرگ و تو نگر بود و در کار خیر خادمان بسیار یافته بود  
مرد نفقه لازم تمام خادمان زن را بپردازد و این روایت در ریشایان نیز آورده است که مرد و زن می گویند خادم زن نفقه ندیم  
و خادم خود ترا میدنم تا نزد خدمت کند و زن قبول نمیکند بر مرد نفقه خادم زن لازم شود و اگر زن خادمی نداشته  
نباشد آن زمان نفقه خادم بر مرد لازم نیست و این در ظاهر روایت است و این در صورتیست که مرد تو نگر باشد  
و اگر مرد و زن باشد نفقه خادم زن بر مرد لازم نیست اگر چه زن را خادم باشد و فتویٰ بنفیل ریشایان

له متیایم من قول است از هتیه فتح اول کسرهای هتیه و فتح یا ای تحانی متیایم که اولی کردن است و لایه ای بهیمای و عتیه  
و تشدید ال جمله معنی تا جاره یکبار از لایه ای بهیمای معنی جاره از غیث اللغات من معینه



ملک زن باشد باتفاق علما نفقه آن خادم بر مرد واجب شود و اگر خادم زن حره باشد و یا کنیز دیگر  
 باشد علما اختلاف کرده اند و در پاره کافی و شامان آورده است اگر مردی در ویش باشد بحدیکه او بقصد  
 آن نماند که آن زن را نفقه دهد و بر نصیحت زن از شوهر مانگنند بلکه قاضی زن نفقه معین کند و بگوید که  
 قرض بر شوهر کند و نفقه خود بستاند شوهر آن قرض را ادا خواهد کرد چون زن قرض از مردان بجهت نفقه خود بر  
 شوهر کند و قاضی زن را گفته باشد آن قرض بر شوهر لازم شود پس بی نیکی کسی که زن را قرض داده است  
 تواند که قرض خود از شوهر زن طلب کند چنانچه از زن طلب کند و اگر قاضی از نفقه معین کند فاما این سخن گفت  
 که قرض نفقه بر شوهر خود کن و زن قرض کرد و نفقه خود خورد آن زمان ربین از شوهر زن آن قرض تواند  
 طلبید فاما از آن زن طلب کند و زن از شوهر طلب و در پاره کافی آورده است شوهر زن در ویش بود  
 قاضی نفقه در ویش بر شوهر حکم کرده بود بعد چندی گاه شوهر آن زن غنی شد و زن بر شوهر معی کر و نفقه  
 تو نگران طلب کرد و قاضی حکم ببقعه تو نگران کند و اگر چند گاه گذشت که مرد زن نفقه نداد از بخت شوهر حاضر  
 نبود یا حاضر بود فاما نفقه زن نداد و زن نفقه از مال خود خورد و یا از کس قرض کرد و زن از شوهر نفقه  
 گذشته می طلبد زن نفقه گذشته از شوهر نباید بگردد آنکه زن نفقه معین کرده باشد و یا زن با شوهر نفقه گذشته  
 بصلح معین کرده باشد و بر نصیحت نفقه گذشته بر مرد لازم شود چون قاضی نفقه زن بر شوهر معین کرد بعد از معین نفقه  
 شوهر و یا زن نقل کرد و یا مرد و یا زن میان خود نفقه بصلح معین کرده بودند مرد و یا زن نقل کرد و چند گاه  
 بر زن نفقه نرسیده بود نفقه ساقط شود اگر مرد و زن را نفقه یکسال داده بود بعد از آن یکی از میان این دو  
 پیش از گذشتن سال نقل کرد و از آن نفقه چیزی باز نیاید و این قول امام عظم و امام ابو یوسف نزدیک  
 امام محمد و امام شافعی صحاح است آنقدر روز که زن زنده بود آن مجری است و باقی باز شوهر از مال زن بستاند  
 اگر عین نفقه باشد عین آن بستاند و اگر عین نفقه خرج شده باشد قیمت آن باقی بستاند و همین حکم است در  
 جابیه سالیانه اگر شوهر داده باشد و یکی از مرد و یا زن پیش از سال نقل کرد و مرد و اگر باقی نفقه آن زن  
 رفته باشد چنانچه اگر روز در و درین صورت باتفاق علما چیزی شوهر را نباید و بگوید است از امام محمد است  
 که اگر یکماه نفقه و یا یک از یکماه نفقه از شوهر بسته بود و یکی از میان این شوهر نقل کرد و مرد از آن چیزی  
 نستاند و همین حکم است اگر زن نفقه سالیانه از مرد بسته بود و یکی ازین مرد و یا زن پیش از سال نقل  
 کرد قرض بالفتح وام دادن و یا پاداش و بر بدن و شعر گفتن مردن و رشیدی مع عین بالفتح یعنی چیزی و آن باب  
 و زانو دینار بود و ابریکه از قبله آید و چشم و مهر و ذات پر شسته و نفس بر چینه ۱۲ غیاث اللغات



کرد و اگر از سال یکماه و یکم از یکماه یا قیامده باشد چنانچه از زن نیاید سبده مرکب حره را باذن خود کار  
 خواسته بود نفقه آن زن حره برگردن آن بنده باشد پس بجهت آن نفقه بنده را بفروشد مگر آنکه باذن خود کار  
 خواسته بود نفقه آن حره بدید و همیشه اگر برگردن بنده وینی باذن خود کار ثابت شد باشد آن بنده را اگر  
 این دین بفروشد مگر آنکه خود کار وین را ادا کند و اگر بنده نقل کند نفقه عورت برگردن آن بنده  
 بود ساقط شود و اگر بنده کشته شدیم نفقه عورت ساقط شود و فتویٰ برین قول است و در کافی میگوید اگر مرد  
 باذن خود کار خود زن نکاح کرد نفقه آن زن بر آن مرد لازم است که از کسب آن مرد نفقه زن او را بدینند  
 آن مرد را برای نفقه زن نفروشد چنانچه بنده را میفروشد و بین مکاتب است یعنی مکاتب بجهت نفقه زن  
 نفروشد و از کسب مکاتب نفقه زن او بدینند تا آن زمان که مکاتب عاجز نشد است و چون مکاتب عاجز شود و مال  
 کتایب نتواند رساند از آن بجهت نفقه زن مکاتب بفروشد و اگر بنده مرد و یا مکاتب مرد و یا بدین مرد و  
 را بغیر اجازت خود کار خواسته است و مهر قبول کرده است برایشان مهر لازم آید و نه نفقه زیرا که آن نکاح چون  
 بی اذن خود کار است صحیح نیست پس نفقه و مهر شوهر را لازم نباشد مردی کنیز که خود را غلام خود نکاح داد و نفقه  
 آن کنیز که بر خود کار است چنانچه نفقه غلام خواه آن کنیز که را خود کار خانه ملحق کرده باشد تا بر شوهر رانجا  
 باشد خواه کرده باشد و ردایه میگوید مرد درست کنیز که مردی نکاح کرد و اگر خود کار کنیز که را بر شوهر کنیز  
 گذشته است که در خانه شوهر میباشند و خود را خدمت میکنند آن کنیز که را نفقه بر شوهر لازم شود و اگر لازم نشود و اگر  
 خود کار کنیز که را در خانه شوهر گذشته بود و خدمت خود میفرمود بعد از آن خدمت خود فرمود نفقه از شوهر آن کنیز که  
 شود فاما اگر کنیز که وقت از وقتی خود خود کار را خدمت میکند بے آنکه خود کار کنیز که را خدمت فرماید نفقه آن  
 کنیز که ساقط شود و ردایه میگوید اگر بنده مرد یا بدین مردی و یا مکاتب مرد و کنیز که دیگر را نکاح کرد و بین حکمت  
 که اگر حری کنیز که دیگر را نکاح کرد و آنکه در ردایه قید کرده است اگر حری کنیز که دیگر را نکاح کرد و قید  
 اتفاقیست کنیز که در دست و یا ام ولد است حکم کنیز که دارد درین باب فصل در ردایه و کافی  
 آورده است بر مرد واجب که زن خود را در خانه علیٰ بدارد که در آن خانه هیچ قرابتی از امر و نباشد مگر آنکه زن  
 اختیار کند و بگوید که من با او روید قرابتی که خواهم بود و اگر خانه بزرگست که درون خانه جمعه بسیار است و در آن  
 خانه با او روید و شوهر میباشند آن زن را در خانه بدارد و اگر این چنین باشد در خانه بدارد و اگر این چنین باشد

سلمه مال معروف است و آن زن که طهر نشود از آن بگوید که من با او روید و شوهر میباشند آن زن را در خانه بدارد و اگر این چنین باشد در خانه بدارد و اگر این چنین باشد



شوهر را فرزند می باشد از زن دیگر و این زن میگوید که من باین فرزند تو نخواهم ماند باید که این زن و آن فرزند خود  
از این زن علیحدگی کند و در خانه علیحدگی دارد و اگر شوهر او را و پدر زن را و قریبیتان زن او و فرزندان زن او که از  
شوهر دیگر اند منع کند و در خانه خود که زن در آن می باشد آمدن ندید تواند فاما مادر و پدر زن قریبیتان زن را  
که محرم اند از نظر کردن سوی زن منع نکند و از سخن گفتن با زن نیز منع نکند و بعضی گفته اند مادر و پدر زن را  
در آن خانه و سخن گفتن منع نکند فاما از قرار گرفتن در آن خانه منع کند و بعضی گفته اند که مرد را نشاید که زن را منع کند  
اگر زن بدیدن مادر و پدر خود و و پدر زن را منع نکند از آمدن برای دیدن دختر خود و هر جمعه فایده  
مادر و پدر که ایشان محرم باشند چنانچه برادر زن و او و در زن اگر در سالی یکبار برای دیدن آیند منع نکند و تو  
برینقول است و در هدایه میگوید مردی غائب شد و آن مرد مال بر دیگری امانت داشته بود و زن غائب نفقه  
خود از آن امانت میطلبد اگر کسی که مال امانت است قبول کند که این مال آن غائب است این زن نیز آن  
غائب است قاضی نفقه آن زن از مال غائب از آن مرد که بر او امانت است بداند و نفقه فرزندان خود آن غائب  
و نفقه مادر و پدر آن غائب نیز از آن مال بداند و در هدایه کافی آورده است اگر قاضی میداند که این زن  
آن غائب است هم نفقه آن زن از آن مال بداند اگر چه کسی که مال بروی امانت است اقرار نکند که این زن غائب  
فاما قاضی آن زن را سوگند بدهد که شوهر تو پیش از غائب شدن نفقه سال غاوه است اگر سوگند خورد  
نفقه بداند و ضمان آن زن زن است و اگر شوهر بعد از آن ثابت کند که نفقه سال زن را داده بود و من باین  
امانت گرفته است آن زن ضمان آن زن باز نفقه بدید و همین حکم است در زن چنانچه در امانت و قاضی نفقه  
و کسوت و فتنه بداند که اگر زن مال آن غائب را در دست دارد و با طعام و کسوت باشد از جنس حق آن زن بداند و در  
نشایان میگوید فاما اگر مال آن غائب بنده باشد و یا کینزک و یا زمین و یا استاعی باشد آن زن نفقه و کسوت  
آن زن از این چیزها بداند و در هدایه و کافی و در نشایان میگوید قاضی در مال غائب حکم نفقه نکند مگر برای  
زن و مادر و پدر و فرزندان خود و در هدایه و کافی آورده است اگر بر دست کسی که مال غائب است منکر شود  
بگوید که مال غائب بر من امانت نیست و یا بگوید که مال غائب بر من است فاما این زن غائب است و قاضی را از  
حکم نیست و زن گواهی می آید که مال غائب بر دست این مرد امانت است و من زن آن غائب ام قاضی از مال آن غائب  
نفقه این زن بداند فاما اقتضات در زمانه گواهی زن میشود و نفقه زن را میداند و فتوی برینقول است

در همان بفتح پیر زنگری در محاوره این دیار از اضافات گویند ۲ غیثات ۳ قضاات بضم و از تخفیف ضاد و جزم تا  
توافق جمع قاضی و با جمع بر تشدید ضاد و جمع خطاست ۲ غیثات اللغات



فصل در بیان نفقه و سکونت

فصل در بیان نفقه فرزندان خوار

فصل در بیان نفقه و سکونت - و بدایه مذکورست مرد زن خود را طلاق گفته است یا یک طلاق  
 باین و یا یک طلاق رجعی گفته است و یا دو طلاق گفته است بر آن مرد لازمست که نفقه و خانه برای سکونت آن زن بدهد  
 تا آن زمان که آن زن در عدت باشد مرد می نقل کرد و مالیه گذشت واجبست که از اموال زن او را نفقه دهند  
 وقتی که میان مرد و زن از نفقه و قسقه شوهر اختلاف بمحضت باشد چنانچه اگر زن مرده شود و یا زن سپهر  
 شوهر را بوسه دهد نفقه بر مرد لازم نشود فلان امر لازم شود اگر مردی نزدیکی کرده باشد اگر فرقی از جهت آن  
 زن است بمحضت نیست چنانچه اگر زن کنیز بود از او شد و آن شوهر را نمی خواهد و یا زن کودک بود بالغه  
 شد و شوهر را نمی خواهد در صورت زن را نفقه بر شوهر آید مردی زن خود را طلاق گفت بعد از آن آن زن مرده  
 شد نفقه آن زن بر شوهر نیاید و ریشمان میگوید بعد از مرد شدن اگر آن زن از خانه شوهر بیرون آید  
 و هم در آن خانه شوهر بدارد آن زن آن زن را نفقه باشد فلان امر بعد از مرد شدن از خانه شوهر بیرون آید  
 جای دیگر حکم کنند آن زمان آن غورت را نفقه نیاید بدایه آورد است مردی زن خود را طلاق گفت و آن  
 زن بعد از طلاق با سپهر شوهر فعلی بکرد نفقه آن زن را بر شوهر نیاید **فصل در بیان نفقه فرزندان خوار**  
 و بدایه نشانمان میگوید نفقه فرزندان خوار بر پدرست بر مادر نیست و در روایتی از امام عظیم مرتبت  
 که دو حصه نفقه فرزندان خوار بر پدرست و یک حصه بر مادر زیرا که میراث فرزندان دو حصه بر پدر و یک  
 حصه بر مادر پس نفقه فرزندان همچنان دو حصه بر پدر و یک حصه بر مادر در کافی آورده است نفقه بر پدر و محسوبست  
 که اگر فرزندان خود را مالی نباشد اگر فرزندان خود را مالی بود آن زمان نفقه فرزندان هم از مال ایشان باید داد  
 و مادر را برای دادن شیر فرزند جبر نکنند اگر شیر ندهد فلان پدر را باید که دایه بر شیر فرزند باجرت بگیرد تا آن شیر  
 هم نزدیک در دهد و زن را برای کار خانه شوهر جبر نکنند چنانچه بر سر جامه شستن و طعام و نان بختن فلان و یا نشان  
 را بگوید که کار خانه شوهر خود را بکن و فرزند را شیر بدهد و اگر نکند قاضی جبر نکند مگر آنکه دایه نیاید آن زمان قاضی  
 جبر کند تا مادر فرزند را شیر دهد اگر مردی زن خود را که مادر فرزند است و هنوز در نکاح این مرد است باجرت بگیرد تا  
 فرزند خود را شیر دهد و یا مرد آن زن را طلاق گفته است و آن زن در عدتست همان زن باجرت بگیرد تا فرزند  
 خود را شیر دهد این اجرت روانیست زیرا که دایه تا بر زن واجبست که شیر دهد فرزند خود را اگر چه  
 قاضی بر او جبر نکند پس اجرت روانیست

له جس بالفتح بازداشتن و دیر شدن و کوه عظیم ۱۲ رشیدی علیه جبر بالفتح و سکون با -  
 موحده شکسته را بستن و بزور بر کار بسته داشتن کسره ۱۲ غیاث اللغات



چنانچه اگر زن کارخانه شوهر باجرت میکند و یا میگوید مرا اجرت ده تا ترا فراهم آید ان بدیم روان باشد و این  
روایت در پدایه آورده است و در شانان میگوید اگر مردی زن خود را طلاق باین گفته است و یا طلاق گفته  
است و عدت آن زن گذشته است اگر درون عدت آن زن را زکوٰۃ مال بدیم روان باشد و گواهی بکد بگیریم  
روان باشد در پدایه میگوید مردی زن خود را باجرت بگیرد تا فرزند او را که از زن دیگریست شیر بدیم روان باشد  
و اگر بعد گذشتن عدت زن را باجرت میگیرد تا فرزند آن مرد را که هم از آن زن است شیر بدیم روان باشد  
و اگر شوهر میگوید که این زن را باجرت نمیگیرم عورتی دیگر باجرت بگیرد تا فرزند را شیر بدیم و زن او که مادر  
آن خود رک است و از عدت بیرون آمده است میگوید که من بچه اجرت فرزند خود را شیر خواهم داد و یا میگوید بچه  
دیگر بچه اجرت میستاند همان اجرت میستانم و شیر میدهم در صورتی که آن مادر آن کودک را باجرت بگیرد فلان اگر  
گوید مرا از اجرت چیزی زیاده بدید تا من شیر بدیم آن زمان بر مرد واجبست دادن زیاده و نفقه فرزند که  
کودک است واجبست بر پدر اگر چه فرزند مسلم باشد و پدر کافر و در شانان میگوید صورت این مسئله است که اگر  
کافر زن کافر داشت و آن زن اسلام آورد و فرزند آن خود تمام مسلم شوند نفقه آن فرزند آن  
پدر که کافرست باشد اگر چه فرزند آن مسلم اند و اگر زن مردی کافرست و شوهر مسلم نفقه آن زن بر شوهر لازم  
شود و صورت این مسئله است که مسلم یهودیه و نصرانی را نکاح کند فصل در بیان نفقه پدر و مادر و  
پدایه شانان کافی آورده است بر مرد واجبست که نفقه و کسوت و پدما و پدر خود را و اجداد خود را  
و جدات خود را اگر چه ایشان فقیر باشند و اگر چه کافر باشند و نفقه باختلاف زمین واجب نشود مگر از آن  
زن و از آن مادر و پدر و اجداد و جدات و فرزند نکر آنکه مادر و پدر و اجداد و جدات عربی باشند  
آن زمان نفقه ایشان لازم نشود اگر چه فقیر باشند و با آن در دار اسلام آیند اگر یک برادر مسلم و یک نصرانی  
است نفقه یک بر دیگر لازم نشود و اگر مادر و پدر فقیر باشند نفقه ایشان تمام بر فرزند آن ایشان  
لازمست خواه فرزند پسر باشد خواه دختر و اگر مردی ثقیلست یک پسر و یک دختر دارد و آن مرد سه سیر  
طعام بخورد و نیمه بر پسر لازمست و نیمه بر دختر و روایت میکند حسن بن امام عظیم رحمه الله که یک سیر  
بر دختر لازمست و دو سیر بر پسر اگر میراث پسر را دو حصه است و دختر را یک حصه پس نفقه که بر ایشان لازم  
شود بر طریق میراث لازم شود و در نفقه دو رحم محرم اگر آن دو رحم محرم پسرک و فاقیر باشد و یا عورت بالغه

فصل در بیان نفقه پدر و مادر

سلف زکوٰۃ بفتح اول و در رسم الخط الف این لفظ را بصورت واو و تاء اگر دانستند واجبست  
چهار حصه مال که بعد سکا در راه خدا دهند و غیاث الله اجداد جمع بدین معنی پدر پدر و اجداد غیاث اللغات



و فقیر باشد و یا مرد جائے مانده و یا کور باشد لازم شود فاما نفقه ذورحم محرم بمقدارے لازم شود که از وی میراث بیاید و اگر ذورحم محرم را قدرت بر کسب باشد آن زمان نفقه او لازم نشود فاما اگر مادر و پدر فقیر باشند نفقه ایشان لازم شود اگر چه ایشان را قدرت بر کسب باشد زیرا که ایشان از اکسب مضرت برسند و فرزندان را فرانست که ضرر نماز مادر و پدر دفع کنند و نفقه ذورحم محرم بقدر میراث لازم شود و ذورحم محرم اگر نفقه ندهد جبر کنند و نفقه دختر بالغه فقیره نفقه پسر بالغ و جائے مانده برادر و پدر است و دو حصه بر پدر و یک حصه بر مادر زیرا که مادر و پدر میراث از فرزند بدین طریق میبرند و رشتایان میگویند این در صورتیست که پدر تو نکر باشد و اگر پدر فقیرست و مادر غنیه نفقه فرزند تمام مادر و پدر فاما دو حصه نفقه از پدر بازستاند چون پدر غنی شود و اگر پدر فقیرست و برادر پدر غنیست نفقه تمام برادر و پدر چون پدر غنی شود برادر خود آنچه نفقه داده باشد بازستاند و در پدایه میگوید فتویٰ است که نفقه دختر بالغه فقیره و پسر بالغ جائمانه تمام پدر و پدر و مادرند و نفقه کودک بر مادر و بر جد باشد و دو حصه بر جد و یک حصه بر مادر و در کافی آورده است اگر فرزند بزرگ شده است فاما در طلب علم بیاید و کیسه نمیداند نفقه آن بر پدر باشد و از پدر ساقط نشود و در تحنیه و ملقط آورده است مردی در طلب علم بیرون آمد و در غربت برای آموختن علم رفت واجبست بر مسلمانان که او را مقدار کفایت بدهند اگر او را از بیت المال ندهند و در پدایه کافی و نشانان مذکورست اگر برادر فقیرست سه خواهر نوانگر دارد یکی خواهر حقیقی و دو خواهر پسریم خواهر مادر آن زمان نفقه آن برادر بدین سه خواهر آن باشد اگر آن برادر پنج سیر میخورد سه سیر خواهر حقیقی لازم شود و دو سیر خواهر مادر معتبر است لازم شد این نفقه ایلست از نیت یعنی باید که فی الجمله او را میراث بیاید اگر چه این مانع الحال نیاید هم نفقه لازم نشود پس اگر مردی فقیر و جائمانه است او را یک قریب است یعنی برادر مادر و دویم قریب پسریمست نفقه آن فقیر جائمانه بر خال باشد و بر پسریم نباشد زیرا که خال محرمست فاما اگر آن فقیر نقل کند و گاه بگذارد میراث او پسریم بر دزیرا که پسریم عصیهست فاما اگر پسریم بیرون آن مان میراث او خال باشد پس نفقه نیز بر خال باشد و اگر آن فقیر جائمانه را عم و عمه باشد نفقه آن جائمانه بر عم باشد بر عمه و نفقه بر قریب فقیر لازم نشود زیرا که فقیر بخود و مانده است که نفقه زن بر شوهر لازمست اگر چه شوهر فقیر باشد و فرزند آن خود را نفقه بر پدر و بر جدست اگر چه فقیر باشد و تو اگر نکرشت که مالک نصاب باشد یعنی مالک دو بیت درم شرعی باشد یا بیت مثقال

عنه اما بے خوف بودن و یعنی در نهار و اول جمع من که معنی بے خوفست ۱۲ غلظ ذورحم ذو البصر یعنی غلظ ذورحم بفتح اول و کسر ثانی هائے کودک که در شکم آن گویند و معنی قرابت که در رحم شریک باشد ۱۳ است که کفایت الفتح از ناز و آن قدر معاش که کفایت کند و مستحق سازد از طلب آموختن و معاشل و خرج و درم باشد و یا نصاب







آزادی و آزاد کردن برده را عتاق گویند آزاد کننده را عتق گویند و آن برده که آزاد شده است  
 او را عتق گویند و بدایه کافی مذکور است که آزاد کردن برده مستحب است یعنی دوست شده است پس  
 صلی الله علیه و سلم گفت هر مسلمی که برده مسلم آزاد کند خداوند او را آزاد کند پس هر اندامی از ان بنده اند  
 از ان آزاد کند از آتش و دوزخ هم ازین جهت علما دوست داشتند که مردی غلام را آزاد کند و زن  
 کنیز را آزاد کند تا مقابل اندامهای غلام و اندامهای آن مرد آزاد شود از آتش و دوزخ و مقابل هر اندامها  
 آن کنیز که آزاد و زن از آتش و دوزخ و عتق صحیح از کسی که حر باشد و عاقل بالغ در ملک خویش پس  
 اگر بنده مردی غلامی و یا کنیز که آزاد کند آزاد نشود و اگر کودک بنده خود را آزاد کند آزاد نشود و اگر  
 ولی کودک بنده کودک آزاد کند هم آزاد نشود و در شانمان میگوید اگر کودک بنده خود را عتق یعنی آزاد  
 کند آزاد نشود و فاما صغیر بنده کودک آزاد شود و چنانچه اگر بنده کودک برادر کودک می باشد آن برادر آن  
 کودک آزاد شود و میگوید که برادر خود را بخرد آن برادر بران کودک آزاد شود و اگر دیوانه بنده خود را آزاد  
 کند آزاد نشود و این در حالت دیوانگی است و اگر مردی قرار میکند و میگوید که من این بنده خود را در خودگی  
 آزاد کرده ام سخن او بشنوند و این بنده آزاد نشود مگر آنکه آن بنده گواهان آورد که بعد بالغ شده است  
 بنده را آزاد کرده است آن زمان بنده آزاد شود و اگر مردی بفرماید و میگوید که من این بنده را آن زمان  
 که آزاد کرده ام دیوانه بودم و دیوانگی آن مرد و ظاهر بود و آن بنده آزاد نشود مگر آنکه بنده گواهان آورد که در  
 حالت بهیاری آن بنده را آزاد کرده است آن زمان آن بنده آزاد شود و اگر بالغ میگوید که بر بنده  
 مال من است آزاد شود چون من بالغ شوم اگر آن غیر بالغ بعد بالغ شدن بنده را مالک شود و این بنده  
 بر و آزاد نشود فاما اگر عی و عاقل و بالغی بگوید که بنده که مال من شود آن آزاد می بنده اگر آن  
 بالغ و عاقل مالک شود آزاد گردد و اگر مردی بنده دیگری آزاد کند آزاد نشود و بدایه کافی در شانمان  
 میگوید اگر مردی بنده خود را و یا کنیز خود را بگوید تو خری و یا میگوید تو معتقی و یا گوید که تو بنده منی و یا بگوید  
 که تو آزاد کردم و یا بگوید که اس از او آن بنده و کنیز آزاد نشود و خواه از درانیت آزادی باشد خواه  
 نباشد زیرا که این الفاظ عریض است در حق و در صریح نیست حاجت نیست و اگر آنرا گوید که نیست من آن بود  
 که این بنده آزاد نگارست و یا بگوید که نیست من آن بود که من دروغ میگویم که این بنده آزاد است زیرا که  
 این بنده است فاضلی از وی این سخن استوار و بارور و بگوید که این بنده آزاد شده است و اما نزدیک خداست



تعالی دارند و در پادشاه کورست مردی بنده خود را می گوید است ستره و یا میگوید که غنیمت آن بنده آزاد شود  
 مگر آن بنده را نام کرده باشد بعد از آن او را گوید که حر آن زمان آزاد نشود و اگر نام بنده خود  
 نکرده باشد و یا رسی او را گوید که آزاد و عیال گفته اند که آن بنده آزاد شود و همین حکم است اگر مردی بنده خود  
 را نام آزاد کرده باشد او را گوید که حر آن بنده آزاد شود و در پادشاه کافی آورده است مردی بنده خود را می گوید  
 سر تو آزاد و یا روی تو آزاد و یا گردن تو آزاد و یا تن تو آزاد و یا مردی کنیز که خود را گوید که فرج تو آزاد آن  
 بنده و آن کنیز که آزاد شود و این حکم در کتاب الطلاق گفته است در فتاوی سراجی آورده است هر کس که کنیز  
 خود را میگوید که فرج تو آزاد آن کنیز که آزاد شود و اگر کنیز که خود را بگوید بر تو آزاد یعنی پس تو آزاد آن کنیز که آزاد  
 نشود و همین حکم است اگر غلام خود را بگوید که ذکر تو آزاد آن غلام آزاد شود و اگر مردی بنده خود را بگوید که روی  
 آن بنده آزاد شود اگر چه نیت آزادی نکرده باشد فاما اگر بنده خود را بر طریق عیال بگوید که تو فرج من یعنی تو بر  
 اگر نیت آزادی کرده باشد آن بنده آزاد شود و اگر نیت آزادی کرده باشد آن بنده آزاد نشود و اگر بنده خود  
 را بگوید که آزادی تو بر من واجب است که آن بنده آزاد شود و اگر بنده خود را هم آن بنده بگوید چنانچه اگر بنده خود را  
 بگوید ترا هم ببخشیدم آن بنده آزاد شود خواه آن بنده قبول کند خواه نکند و همین حکم است اگر بنده خود را بگوید  
 آن بفروشد چنانچه اگر بنده خود را بگوید ترا بدست تو فرو ختم آن بنده آزاد شود و اگر بنده خود را بگوید که خدایا  
 ترا آزاد کرده آزاد شود و اگر گوید تو آزادی نشاء الله تعالی آزاد شود فاما اگر دوبار گوید تو آزاد تو آزاد نشاء  
 الله تعالی نزدیک نام عظم رسالت آزاد شود و نزدیک صاحبیه آزاد شود و فتوی بر قول امام عظیم است  
 و اگر گوید تو آزادی چنانچه تو خواهی آزاد شود خواه آن بنده خواهد خواهد و اگر بنده خود را بگوید و شهادت  
 خدایتعالی هر جا که ترا خوش آید برو آن بنده آزاد شود اگر چه نیت آزادی کرده باشد اگر بنده خود را بخورد و فدا  
 خالی بگرفت تیغ کشید و گفت اگر تو آزاد کنی ترا خواهم کشت پس آن خوندگار آن بنده از ترس شستن آزاد کرد و آن بنده  
 آزاد شود فاما نیت خود خوندگار برساند مردی بکنیز که پدر خود را ناکرد و یا بکنیز که مادر خود را ناکرد و یا بکنیز که  
 زن خود را آن کنیز که فرزندی زاد آن فرزند آزاد باشد و در پادشاه کافی میگوید اگر گوید دست تو آزاد و یا تو آزاد  
 آن بنده آزاد نشود و نزدیک نام شافعی هم آزاد شود و اگر گوید منم تو آزاد و یا نلت تو آزاد و منم تو نلت آن  
 بنده آزاد شود و منم که باقی مانده است و نلتان که باقی مانده است حکم آن گفته آید و اگر گوید مرا بر تو ملکی نیست اگر نیت

من ذکر بختین آن مرد و بختی که ضربه داده باشد و غیاش اللغات عیال یا اگر عیال را عیال ادا کردن و بختی  
 عیال یا بختی بختی و بزرگ و تو انگری و پدر و پدر و مادر و غیاش اللغات



آزادی کند بنده آزاد شود و اگر نیت نکند بنده آزاد نشود زیرا که این کنایت است و در کنایت نیت شرط  
 همین حکم است اگر گوید بیرون آمدی از ملک من و یا گوید مرا بر تو سیاحت نیست و یا گوید مرا با تو بندگی نیست یا  
 گوید خالی کردم راه تو اگر بدین لفظها نیت آزادی نکند بنده آزاد شود و اگر نیت آزادی نکند بنده آزاد نشود  
 و همین حکم است نزد یکایک ما ابو یوسف رحمه الله اگر مردی کنیز خود را بگوید که ترا طلاق کردم فلان اگر مردی کنیز خود را  
 بگوید ترا طلاق گفتم و نیت آزادی نکند آن کنیز آزاد نشود و در هدایه شایان میگوید اگر مردی بنده خود را  
 مرا بر تو سلفانی نیست یعنی مرا بر تو قدرتی نیست و نیت آزادی کند آن بنده آزاد شود زیرا که معنی سلطان قدرت  
 است و سلطان را از انجبت سلطان گویند که او را بر خلق قدرت میباشد و اگر مردی بنده خود را میگوید که این  
 پسر من است و آن بنده از آن در سال خورد دست که مثل آن بنده از پسر زاده شود آن مرد بر سخن مستقیم و ثابت است آن  
 بنده آزاد شود و در شایان آورده است چون آن مرد بر آن ثابت باشد که آن بنده زاده است آزاد نشود فلان  
 اگر آن مرد گوید که من غلط گفتم که این بنده پسر من است و یا گوید نیت من نیست که این بنده در عظیم همچون پسر من است آن  
 بنده آزاد نشود بعضی علما گفته اند بنده آزاد شود اگر چه مرد برین سخن ثابت نباشد که این بنده پسر من است  
 و من غلط گفتم فلان نسبت آن مرد وقتی ثابت شود که اگر آن مرد این سخن بگوید که من غلط کردم که این پسر خوانده ام  
 و منافع میگوید اگر چه آن مرد بر آن سخن ثابت باشد که این پسر است و بگوید که من غلط کردم و یا مردی باشد  
 یا خطا گفتم که این بنده را پسر خوانده ام هم بنده آزاد شود و بعضی گفته اند نسبت وقتی ثابت شود که آن مرد بر آن سخن  
 ثابت باشد در کافی میگوید اگر مردی بنده خود را بگوید که این پسر من است آن بنده آزاد شود اگر چه آن بنده از خوندگار  
 در سن بزرگ باشد و هم در کافی میگوید چون خوندگار بنده خود را بگوید که این بنده پسر من است بهینیم که آن بنده از  
 خوندگار بزرگست یا خورد و اگر آن بنده از خوندگار بزرگست بهینیم که آن مجهول النسب یا معروف و مجهول النسب  
 است که معلوم نیست که پدر آن بنده کیست و معروف النسب است که معلوم باشد که پدر آن فلان است  
 اگر آن بنده مجهول النسب باشد هم آزاد شود و هم نسب این بنده از خوندگار ثابت شود یعنی میراث از  
 خوندگار برد و اگر این بنده معروف النسب باشد آزاد شود و نسب از خوندگار ثابت نشود فلان اگر مردی بنده خود را  
 میگوید که این بنده در سن است و آن بنده معروف النسب باشد طلاق بر آن زن واقع شود و اگر بنده از خوندگار  
 بزرگ باشد نزد امام عظیم رحمه الله در قول آخرین آن بنده آزاد شود اگر چه خوندگار را نیت آزادی نباشد نزد یک

صله خلق بفتح ای که آن ثانی از فیدان و آفریده و آفریده شده گان و حیوانات است که هم بالفتح و هم بضم  
 بوسه چیز است بضم و گمان کردن از غیبت لغات



امام ابو یوسف و امام محمد و امام احمد و امام ابو حنیفه در قبال و از نزدیک مال متاعی از این بنده  
 آزاد نشود اگر مردی بنده خود را بگوید ترا آزاد کردم پیش از آنکه آفریده شوم و یا پیش از آنکه تو آفریده شوی  
 با اتفاق علماء آن بنده آزاد نشود و در فتاوی سراجی آورده است اگر مردی گوید بنده گان این دنیا آزاد و بیاید  
 بنده گان بخارا آزاد و از ایل بخارا بیاید بنده گان آنرا آزاد نشود و فتوی بنقیو است اگر مردی گوید که بنده خود را  
 بگوید پس حقه و یا غلام خود را می گوید پس حر آن کینه و غلام آزاد شوند و اگر کینه خود را بگوید ای زاون  
 بعضی گفته اند که آن کینه آزاد شود و بعضی گفته اند آزاد نشود اگر بنده خود را بگوید ای زاون مرد و بنده آزاد  
 نکند فقیه ابوالمیثاق حره الله علیه بگوید آن بنده آزاد نشود و اگر بنده خود را بگوید تو آزاد ترا منی اگر بنده ای  
 نکرده باشد بنده آزاد نشود اگر مردی بنده خود را بگوید پس نمی آزاد نمی از آن بنده آزاد شود و اگر گوید پس  
 از تو آزاد یعنی حصه از تو آزاد شدم حصه آن بنده آزاد شود و اگر گوید پس بنده آن بنده آزاد نشود و اگر بنده  
 خود را بگوید زادی من پیدا کن خود را گرفت ازادی تو پیدا کردم آن بنده آزاد نشود و اگر بنده  
 در ملک خود دارد و دیگری از خود را میبرد این بنده آزاد کردی خود را بکار انشایه پس خود میکند یعنی این بنده  
 آزاد نشود و اگر مردی بگوید که من این بنده خود را آزاد کردم در حالت خواب یا بگوید در روزان بنده خود را  
 آزاد کردم انشاء الله تعالی آن بنده آزاد شود اگر مردی بگوید بنده خود را تو آزاد می و بر تو هزار و بیست  
 آن بنده آزاد نشود و بخارا و غیره از جمله بلاد است که لازم نشود اگر مردی بنده خود را در حقیقت و بکار یا بگوید  
 میگوید یک از میان شما آزاد است آن بنده آزاد نشود و اگر میگوید تو زادی اگر فانیان خرید چون فلان را  
 علم شود و بعد در مجلس علم آن فلان عتق آن بنده بخواهد آن بنده آزاد شود و مردی میگوید هر ملک که مرست  
 آزاد بنده گان او تمامی آزاد شوند و ام ولد و دیار و نیز از او بخوند فاما مکاتب و آزاد نشود و مردی و بنده خود  
 را میگوید یکی از میان شما آزاد برادر مرد و دوی آزاد بخری هر دو بنده قبول کردند مرد و آزاد شوند و هزار  
 در بیستم بیست کی لازم نشود و در پاره آورده است اگر مردی بنده خود را بگوید که این مولی نیست و یا بنده خود را  
 مولی من بنده آزاد شود اگر چه خود کار نیست ازادی نکرده باشد و اگر خود را بگوید که من نیست ازادی نکرده  
 و یا اگر خود را بگوید که من نیست آن بود که این مسلمان است همچون من و یا من دروغ گفتم که این بنده است گفت که اگر  
 این بنده است نزدیک خدا آید و استوار دارند فاما قاضی بهتوار ندارد و اگر مردی بنده خود را بگوید

خود را بگوید اول و او مولی و مسلمان بودن و در آن بیست و هفت و گاه سی صاحب غیاث  
 بنده مجازا بالفتح و نشد بهر چه صفت و هرزه غیاث اللغات



نه سید من و یا گوید یا کسی آن بنده آزاد نشود و اگر بنده خود را بگوید یا سید من یا گوید یا برادر  
 من بنده آزاد نشود و فتویٰ برینست که اگر بنده خود را بگوید که این پدر منست و یا کنیزک خود را بگوید  
 که این مادر منست و این بنده و کنیزک در حق خود و باشد و خوندگار بزرگ باشد نزدیک امام عظمیٰ رحمه الله  
 آن بنده و آن کنیزک آزاد شود و در کافی میگوید اگر آن بنده و کنیزک در حق از خوندگار بزرگ باشد با اتفاق  
 علما آن بنده و کنیزک آزاد شود و در پدایه و شامان میگوید اگر مردی بنده خود را میگوید که این جد منست و یک  
 امام ابو یوسف و امام محمد آزاد شود و نزدیک امام عظمیٰ رحمه الله آزاد شود و بگوید که با اتفاق آن بنده  
 نشود و اگر گوید آن برادر منست فتویٰ برینست که آن بنده آزاد شود و اگر مردی خود را بگوید که این دختر منست  
 بعضی علما گفته اند که نزدیک امام عظمیٰ رحمه الله علیه آن بنده آزاد شود و فتویٰ برینست که این غلام با اتفاق آزاد  
 شود و در پدایه و پزدوی آورده است مردی کنیزک خود را بگوید که ترا طلاق گفته و نیت غرض منست که ترا آزاد  
 کردم آن کنیزک آزاد نشود و نزدیک امام شافعی رحمه الله علیه آزاد شود و اگر مردی آن خود را گوید که ترا  
 آزاد کردم و نیت طلاق کند طلاق واقع شود و در پدایه و شامان میگوید اگر مردی بنده خود را بگوید که تو  
 مثل جری آن بنده را آزاد شود و در شامان میگوید اگر بدین افضلیت آزادی کند آزاد شود و این دایت در  
 بسوط آورده است و رفتاری سر برنج مذکورست که بنده خود را میگوید تو آزاد و ترا حلیه منست که آن بنده را  
 یکس امر در بخشه تا فردا آن بنده در ملک او نباشد بنده آزاد شود و چون فردا بگذرد بگوید تا باز آن بنده بخوندگار  
 قدیم بخشد در پدایه آورده است اگر مردی بنده خود را بگوید سر تو هم چون آزاد است آن بنده آزاد شود و اگر گوید تو  
 آزاد کردم آن بنده آزاد شود و در کافی آورده است مردی بگوید که بنده من بالا شده من آزاد است نزدیک امام  
 اعظمیٰ رحمه الله علیه آزاد نشود و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمه الله علیه آزاد نشود و اگر بنده خود را بگوید یا سید  
 من و یا کنیزک خود را بگوید یا دختر من آن بنده و کنیزک آزاد نشود و اگر غلام یا کنیزک خود را بگوید یا  
 یک منست علما اختلاف کرده اند و فتویٰ صد شیهه منست که آزاد نشود و اگر مردی غلام خود را بگوید یا کنیزک  
 پدر غلام آزاد نشود و اگر بنده خود را بگوید که تو بر سر خدا آزادی نزدیک امام عظمیٰ و امام محمد رحمه الله علیه  
 علیها آزاد نشود اگر چه نیت آزادی کرده باشد و نزدیک امام ابو یوسف آزاد نشود و اگر نیت آزادی کرده باشد  
 و اگر مردی کنیزک خود را بگوید فرج تو آزاد آن کنیزک آزاد شود و اما اگر کنیزک خود را بگوید که تو آزاد یعنی پس تو آزاد  
 آن کنیزک آزاد نشود و در خزانه الفقه آورده است بستی حفظ که بدان عتیق نایب شود یک آنکه اگر  
 عتیق مطلق بفتح باشد زن از قید کاح و بستی کاشد و اگر مردی و شامان میگوید ۱۲ عتیق با کسر زایم آزاد نشود



بند خود را بگوید و در هر دو موعده ای که میگوید چهارم ترا تحریر کردم تا آخر هر دو موعده ای که میگوید  
 مگر در هر موعده ای که میگوید تا آخر هر دو موعده ای که میگوید تا آخر هر دو موعده ای که میگوید  
 فرزند نیست و از دهم این سیست نیز دهم این پدر نیست چهارم نیز که خود را بگوید که باور نیست  
 پانزدهم برابر تو سیست ششاز دهم برابر تو سیست هفدهم بیرون آمدی از ملک من نیت آزادی کند  
 نهم نهم نهم ترا نفس تو نوزدهم او حری روزی بیستم او حری ساخته و هشت لفظ است که بدان عتق  
 ثابت شود یکی آنکه بگوید که تو حری انشاء الله تعالی دوم آنکه پس کسوم ای دختر که چهارم را برادر  
 پنجم این برادر نیست مگر در روایتی از امام محمد رحمه الله ششم او مثل فرزند منی اگر نیت آزادی نکند هفتم او من  
 حری هفتم سلطانیت نیست برابر تو آن برده آزاد شود اگر چه خود کار نیت آزادی کرده باشد  
**فصل در بیان آزادی قریبانیان** - در کافی میگوید هر که در محرم خود را مالک شود آن  
 در محرم مالک آزاد شود چنانچه اگر کسی برادر خود را و یا پسر خود را و یا پدر خود را بجز و یا میراث یا  
 ایشان آزاد شوند اگر چه او را آزاد کند و در شان آن آورده است در محرم قریبی را گویند که نکاح و  
 روان باشد اگر یکی را مرد تصور کنند و دیگری زن تصور کنند و در دایه میگوید اگر کسی پسر خود را بجز و یا پسر  
 شود اگر کافر یک در دارالاسلام پسر خود را بجز دهم بر او آزاد شود و اما اگر مکاتب خود را بجز و آزاد شود اگر  
 مکاتب پسر خود را بجز آن پسر تواند فروخت چون مکاتب آزاد شود پسر و نیز آزاد شود و در کافی آورده است  
 در محرم قریبی را گویند نکاح او بیوسته روان باشد پس اگر محرم باشد و در محرم نباشد چنانچه زن پسر آزاد شود و  
 حکم است اگر کسی مالک شود و در محرم خود را اگر چه شیر آن دختر خورد باشد آن دختر آزاد شود و اگر در محرم باشد و  
 محرم نباشد چنانچه فرزندان او در و خال آزاد شود و اگر مرد و جانب باشد یعنی هم در محرم باشد و هم محرم چنانچه  
 برادر و پسر و پدر آزاد شوند در نیامع آورده است هر که در محرم خود را مالک شود آن در محرم بر او آزاد شود  
 و در لاری آن در محرم او را باشد صورت این مسئله است که مردی دو دختر آزاد دارد و آنرا بدهد بیکریست یکی از میان آن  
 و دو دختر پدر خود را بهای خرید آن پدر آزاد شود و اگر پدر آن نقل کند و مالی بگذارد و میراثی دیگر جز آن دو دختر نباشد  
 و دو حصه مال بر دو دختر میان خود بینانگفته بستاند سوم حصه مال دختری را که پدر را بهای خرید بود و بستاند  
 و این ولای عتاقه گویند و در دایه کافی میگوید هر که بنده آزاد کند برای خدا تعالی آن بنده آزاد شود اگر بنده

عنه عتق بر وزن فعل و رینه و کنه و آزاد شده ۱۲ غنیه سلطان بالضم معنی والی و حیت قدرت و غیاث الله  
 خال بزرگی و در رنگ نیکو معنی برادر که بنده ای را بگوید و نقطه سیاه ۱۳ غنیه مناصفه بالضم نیم فتح صادر جمله بدو نیم کردن چنانچه



بر سر شیطان آزاد کند و بایر به بت آزاد کند هم آزاد شود و فاما بیهنگام شود و این وایت در مضرات آورده است  
 اگر مردی را گمراه کردند یعنی زور کردند تا بنده خود را آزاد کند و او آزاد کرد آن بنده آزاد شود و همین حکم است اگر  
 بستم بنده خود را آزاد کند آزاد شود و تفصیله که در آزاد است در کتاب اطلاق نبسته شده است و در مورد  
 آورده است مردی بنده خود را ببا بازی آزاد کرد و آزاد شود و اگر ببا بازی طلاق گوید طلاق واقع شود و اگر  
 نکاح ببا بازی کند منعقد شود و در پدایه و کافی و شامان میگوید اگر مردی بنده دیگر را بگوید اگر من ترا مالک شوم تو  
 آزاد چون آن بنده را مالک شود آن بنده آزاد شود و در مذہب ما و در مذہب امام شافعی هم آن بنده آزاد  
 نشود و اگر مردی غنق بنده خود را بشرطی متعلق کند چون آن شرط موجود شود بنده آزاد گردد و چنانچه اگر  
 مردی بنده خود را بگوید اگر تو در فلان سر در آئی آزاد شوی چون آن بنده در آن سر در آید آزاد شود اگر  
 بنده حربی سوی دارالاسلام مسلم شده بیرون آزاد شود اگر مردی کنیزک خود را آزاد کند حمل او نیز آزاد  
 شود فاما اگر حمل آزاد کند و آن کنیزک را آزاد کند حمل آزاد شود و کنیزک آزاد نشود پس آزاد کردن  
 حمل صحیح است فاما فروختن حمل و بخشیدن حمل صحیح نیست و در پدایه و شامان آورده است اگر مردی  
 حمل کنیزک بر مال آزاد کند حمل آزاد شود فاما مال لازم نشود و صورت این مسئله است که خوندگار بر کنیزک  
 خود بگوید که این حمل تو داری آزاد کردم بر صد درم که بر ذمه تو باشد و کنیزک صد درم قبول کند حمل  
 آزاد شود صد درم بر کنیزک لازم نشود و حمل و فتنه آزاد شود که کم از ششماه زاده باشد بعد از نفق ج  
 که حمل تو آزاد کردم در کافی میگوید اگر مردی حمل کنیزک خود را آزاد کند آزاد شود و اگر آن حمل وقت آزاد  
 کردن در شکم باشد و آن وقتی تحقیق شود که کم از ششماه بعد آزاد کردن حمل فرزند زاده باشد و اگر بسمه  
 آزاد کردن حمل پیش از ششماه فرزند زاده باشد آن فرزند آزاد نشود و در پدایه میگوید اگر مردی از کنیزک  
 خود فرزند زاده آن فرزند حراً باشد و اگر مردی کنیزک خود را بشوهری دهد هر فرزند که آن کنیزک زاید ملک  
 آفرید باشد و از شوهر آن کنیزک آزاد باشد خواه بنده و اگر مردی بنده خود را زنی نکاح دهد هر فرزند که آن بنده  
 از زن حراً باشد خواه شوهر آن حره آزاد باشد خواه بنده و اگر مردی کنیزک مدبر کرده است  
 بدیگری و بدو آن کنیزک فرزند زاید آفرزند مدبر باشد و چون خوندگار بگوید و آن کنیزک و آن فرزند

حمل بفتح اول و سکون ثانی بر دشمن و یعنی با دشمن و بکسر بایسته که بر  
 پشت و بایر سر کشند و یعنی گناه ۱۲ عیادت الالغات



دو آزاد شوند و اگر ام ولد خود کار دیگری بنکاح دهد هر فرزند که ام ولد از آن شوهر یا آن فرزند  
 نیز حکم ام ولد دارد و چون خود کار بمیرد آن ام ولد و فرزند او آزاد شود و این روایت در پاپیه آورده  
 و اگر مردی کنیز خود را مکتوب کند هر فرزند که بعد مکتوب شدن آن کنیز زاید آن فرزند بزمکات  
 باشد چون مادر مال کتابت او کند مادر و آن فرزند آزاد شوند و الله اعلم باب بیان آزار  
 کردن بنده و آنچه بدین باند در پاپیه و شان میگوید مردی بنده خود را آزاد میکند  
 بنده آن بنده آزاد شود و بنده بهار خود آن بنده بخوند کار رساند و این قول امام عظیم رضی الله عنه است  
 و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمه الله علیهما تمام آن بنده آزاد شود و بر آن بنده هیچ نیاید و شان  
 میگوید مثل آن اختلاف است که اگر مردی بنده خود را آزاد کرد و آن بنده را حکم بندگان باشد و بندگان  
 تمام از آن زائل نشود پس گویای آن نشوند نزدیک امام عظیم رحمه الله علیه آن زبان که باقی او نیز آزاد شود  
 و نزدیک صاحبیه بندی تمام آن بنده زائل شود پس گویای او بشنود و در پاپیه میگوید اگر بنده خود را  
 آزاد کند آن بنده آزاد شود و نزدیک امام عظیم رضی الله عنه بعد از آزاد کردن بنده اگر خود کار را خوش آید بنده  
 دیگر نیز آزاد کند و اگر خوش نیاید آن بنده را بگوید تا بهای بنده خود بخوند کار خود را بدد و اگر بنده ساج  
 نفر بشکست باشد یک از میان آن دو حصه خود آزاد کند حصه او آزاد شود پس بنده با ایشتریک که حصه او  
 کرده است اگر غنی بشیریک دوم که حصه خود آزاد کرده است اگر خوش آید حصه خود هم آزاد کند و اگر خوش آید بیک  
 خود از شریک که حصه خود آزاد کرده است بستاند و اگر خوش آید بهای حصه خود از بنده بستاند پس اگر این شریک  
 آزاد کرده است بهای آن حصه خود از شریک خود که آزاد کرده است بستاند و شریک بهای آن حصه که از بنده  
 داده است از بنده بستاند و ولای آن بنده این شریک را باشد که آزاد کرده است و اگر شریک دوم که  
 آزاد کرده است حصه خود آزاد کند و یا بهای حصه خود از بنده بستاند و ولای آن بنده هر دو شریک باشد  
 و این در صورتیست که اگر آن شریک که آزاد کرده است غنی باشد و اگر آن شریک که آزاد کرده است فقیر باشد  
 آن زبان آن شریک دوم که حصه خود آزاد کرده است اگر خوش آید حصه خود نیز آزاد کند و اگر خوش آید بیک  
 حصه خود از بنده بستاند و ولای هر دو شریک را باشد خواه شریک دوم حصه از بنده خود آزاد کرده باشد  
 خواه بهار خود از بنده سده باشد و این قول امام عظیم است و نزدیک صاحبیه شریک دوم که حصه خود

باب بیان آزار کردن بنده

له مکاتبه بالیکر نامه نوشتن مجازا نامه را نیز گویند و بنده را مال او فروختن ۱۲ غیاث اللغات  
 غنی اسم فاعل از غنا یعنی توانگری بی نیازی ۱۲ غیاث اللغات من عینه



آزاد کرده است بهای حصه خود از شرک و ل که حصه خود آزاد کرده است بتانند اگر شرک و ل غنی باشد  
و چون بهای حصه شرک دوم داده باشد شرک و ل نتواند که از بنده بتانند و اگر شرک فقیر باشد بهای  
حصه خود از بنده بتانند و ولای شرک و ل باشد و این ولای عتاقه گویند و ولای نیت که این بنده  
و قرابتی از جانب پدر ندارد و میراث آن بنده آموزد و برود که او را آزاد کرده است در بهای میگوید مراد از آنکه  
گفته است که اگر شرک و ل غنی باشد نیت که مالک آن مقدار باشد که بهای حصه شرک دوم تواند داد نه آنکه مالک  
دولت درم شرعی باشد و در بهای آورده است که بنده میان دو شرکت یکی شرک میگوید که اگر فلان  
سرکار خود را در نیاید تو آزاد و شرک دوم میگوید اگر فلان در نیست در آید تو آزاد و اگر گذشت معلوم نیست  
که فلان درین سرکار است یا نه بنده از آن بنده آزاد شود بهای بنده هر دو خوند و کار خود را برساند و این قول  
امام عظیم است و امام محمد و ابو یوسف رحمته الله علیهما میگویند آن بنده تمام بهای خود هر دو خوند کار را بدو در  
و شایان میگویند این در صورتی بود که یک بنده میان دو شرک بود فاما اگر مردی گوید که اگر فلان درین سرکار آید  
بنده من آزاد دیگری میگوید که اگر فلان خود را در نیست بنده من آزاد چون فردا گذشت معلوم نیست  
که فلان در انصرای در آمده بود یا نه بنده هیچ یک میان این دو نفر آزاد نشود و در بهای شایان میگوید  
دو نفر بنده خریدند این بنده پسری که ازین دو نفر بود حصه پدر آزاد شود و بر پدر چیزی لازم نشود و اگر  
شرک دوم این علم است اگر بنده در ملک دو سر از قسمت میراث در آید و آن بنده پسری که ازین دو نفر باشد  
حصه پدر آزاد شود بر پدر چیزی برای دومی لازم نشود و این قول امام عظیم است و نزد صاحب دیه و موقوفه  
دو نفر بنده خریده باشد و آن بنده پسری که از میان دو نفر باشد حصه پدر آزاد شود بر پدر لازم نشود که بهای حصه  
بشرک خود دهد اگر پدر غنی باشد و اگر پدر فقیر باشد آن بنده بهای حصه شرک بدوین حکم است اگر دو نفر  
بنده بخشد یا بند و یا بصدقه یا بنده نیست یا بند و آن بنده پسری که باشد از میان این دو و این  
در صورتی باشد که پدر و شرک و یک بنده تمام آن بنده بتانند که پسری که باشد میان آن دو نفر فاما اگر  
مردی اول بنده بتانند بعد از آن نمیه باقی پدر آن بنده بتانند و پدر او غنی باشد آن شرک که  
اول خریده بود اگر خوش آید بهای حصه خود از پدر بتانند اگر شرک و ل غنی باشد نیت که مالک آن مقدار  
که بهای حصه شرک دوم تواند داد نه آنکه مالک دولت درم شرعی باشد و در بهای آورده است که اگر خوش آید

در دولت بضم اول و کسر و او و یست معنی موصود این حال اسم دو صد است و برین قیاس جاری نیست  
و در دولت درم شرعی که بران دوازده زکوة فی حق خود و چاه و چار فقه و نیت باشد و در جوی باشد غیث



باب در بیان آزاد کردن یک از میان دو دهنده

باب در بیان آزاد کردن بنده بمقتابل مال

بهای حصه خود را از آن بنده بستاند و این قول امام عظیم است و نزدیک صاحبیه یک و لاهی حصه خود را از  
 پدر آن بنده بستاند باب در بیان کردن یک از میان آن دو بنده در هدایه کافی آورد  
 مردی دو بنده خود را میگوید یکی از میان شما دو آزاد کرده ام و بعد از گفتن این سخن خود کار یکی ازین دو  
 فروخت و با یکی از میان دو بنده نقل کرد و بایکته شد و با خود نگار یکی را از میان این دو آزاد کرد و با  
 دیگر کرد و با دیگر را بختید بنده دوم برای آزادی متعین شود و آزاد کرد و اگر مردی دو کنیز خود را میگوید  
 که یکی از میان شما دو آزاد و بعد گفتن این بایک از میان دو کنیز یکی را زد یکی کرد و آن کنیز را بعد یکی  
 حل ماند کنیزک دوم برای آزادی متعین شود و آن کنیزک را بعد از زد یکی حل ماند نزدیک صاحبیه هم کنیزک  
 دوم برای عتق متعین شود و نزدیک امام عظیم رح کنیزک دوم برای آزادی متعین نشود هر که را خوش آید  
 از میان این دو کنیزک یکی را خود نگار برای آزادی تعیین کند اگر چه بایک از دیگری کرده باشد فاما باید که او را  
 بعد از زد یکی حل ماند و اگر مردی دو زن خود را میگوید یکی را از شاطلاق این گفته و بعد از گفتن این سخن یکی  
 از میان این دو زن نقل کرد و با شوهر بایک ازین دو زد یکی کرد و زن دوم برای طلاق متعین شود با اتفاق  
 بر سه امام رح و اگر مردی دو کنیزک خود را بگوید که یکی را از میان دو شما آزاد کردم بعد از آن بایک از دیگری کرد  
 کنیزک دوم برای آزادی متعین شود و نزدیک امام عظیم رح و علییه نزدیک صاحبیه کنیزک دوم آزاد نشود و  
 نزدیک امام عظیم رضی الله عنه رواست نیز در آن بعد از گفتن این سخن با هر دو زد یکی کند پیش از آنکه یکی را از میان دو  
 برای آزادی تعیین کند و اما بر این قول فتوی نباید و الله اعلم باب در بیان آزاد کردن بنده بمقتابل مال  
 در هدایه و کافی آورده است بنده خود را بمقابل مال آزاد کرد و آن بنده آن مال قبول کرد و آن بنده آزاد شود چنانچه  
 اگر خود نگار بنده خود را بگوید تو آزادی هزار درم و یا هزار درم و یا تو آزاد بمقابل آنکه مرا بر تو هزار درم است و تو  
 آزادی بر من بیایاری من و یا بدی من چون بنده این هزار درم از خود نگار قبول کند آن بنده آزاد شود  
 و احکام آزادی ثابت شود پیش از آنکه آن هزار درم بدد که این هزار درم وکیل باشد بر آن بنده که آزاد شده  
 است و اگر خود نگار آزادی بنده تعلق با دای مال کند صحیح است اگر چه بنده مال قبول کند و آن بنده از آن  
 شود خرید و فروخت او درست و لازم کرد و چنانچه اگر خود نگار بنده خود را بگوید اگر تو هزار درم مرا بدی تو آزادی  
 شوی و یا گوید و تکیه هزار درم مرا بدی تو آزادی شوی و یا هر وقت که تو هزار درم مرا بدی تو آزادی شوی  
 چون آن بنده هزار درم بدد آزاد شود پیش از دادن هزار درم آزاد نشود و مکاتب نیز نکرده

در خبر کرده مرز از بنده از میان یکس عتق کند و الله عتق بفتح و تان زان از قید کاح و معنی کسادگی و در و الله



فاما اگر بنده هزار درم حاضر کند حاکم آن خوندگار را جبر کند که هزار درم قبول کن و بنده آزاد شود و معنی  
 نشت که چون بنده هزار درم حاضر گردانید در محلی که خوندگار آن را تواند ستد و پیش موئے نرسد گوی  
 موئے هزار درم قبض کرد حاکم حکم آزادی آن بنده کند در شانمان میگوید معنی جبر نشت که گفته شد  
 زیرا که حاکم موئے را جبر کند برای قبول کردن هزار درم در هدایه و کافی آورد و دست اگر غلام چیزی از  
 هزار درم حاضر کند و هزار درم تمام حاضر نکند خوندگار را برای قبول آن مقدار که حاضر کرده است جبر کند فلما  
 آن بنده آزاد نشود تا آن زمان که هزار درم تمام ادا نکند و اگر آن غلام بپنصد درم حاضر کند خوندگار باقی نصف  
 درم آن بنده را بگذارد و بنده آزاد نشود تا آن زمان که هزار درم بخوندگار نرساند فاما اگر خوندگار بنده خود را برتر  
 مسکات کرده بود و بنده بپنصد درم رسانیده و بپنصد درم باقی خوندگار بنده را گذشت آن مسکات آزاد شود و فاما  
 اگر آن هزار درم که آن بنده را ادا کرده است پیش از آنکه کسب کرده بود که خوندگار این سخن بگوید غلام آزاد نشود  
 باید که آن غلام هزار درم دیگر خوندگار را برساند زیرا که آن هزار درم که بخوندگار رسانیده بود هم از مال خوندگار است  
 فاما اگر آن هزار درم که رسانیده است بعد از گفتن این شخص کرده باشد باز مولی را چیزی دیگر نداده و اگر غلام  
 هزار درم از کسی غصب کرده باشد و آن هزار درم بخوندگار رسانیده آزاد شود و در هدایه میگوید پس اگر مولی غلام خود  
 بدین طریق گفته باشد که اگر تو هزار درم دهی تو آزاد شوی باید که غلام بعد از آن مجلس خوندگار را هزار درم بپنصد تا آزاد  
 شود و اگر در آن مجلس رساند آزاد شود و اگر مولی بر غلام بگوید که وقتیکه تو بر من هزار درم برسانی تو آزاد شوی آن  
 زمان هر وقتیکه بنده هزار درم برساند آزاد شود خواه در آن مجلس خواه در مجلس دیگر در هدایه و شانمان میگوید مرد  
 بنده خود را آزاد کرد و بدین شرط که تو بر من چهار سال خدمت کنی و بنده این شرط قبول کرد و فی الحال آزاد شود  
 همان شانمان این بنده نقل کرد و بعد نقل آن بنده قیمت آن چهار سال خدمت زمال بنده بخوندگار نرسد نزدیک  
 امام عظم و امام ابو یوسف رجها الله نزدیک امام محمد قیمت چهار سال خدمت زمال آن بنده بخوندگار  
 نرسد در هدایه و کافی آورد و دست مردی دیگری را میگوید که کنیزک خود را هزار درم آزاد کن بدین شرط که آن  
 کنیزک مرا بکاح بدی و آنمزد کنیزک آزاد کرد آن کنیزک آن فرمایند یعنی خواهد که کنیزک آزاد شود و فرمایند  
 هزار درم نباشد زیرا که مرد دیگری را میگوید که بنده خود را آزاد کن هزار درم که آن هزار درم مرد من باشد  
 و آن دیگر بنده خود را آزاد بدین شرط کرد بنده آزاد شود و بر فرمایند هزار درم لازم شود فاما اگر مرد دیگری را بگوید

سه قبض نفعتین در دو گرفتگی شکم بفتح اول و سکون ثانی گرفتگی و گرفتگی ۱۲ غیاث اللغات ۱۳ غصب بفتح اول  
 و سکون ثانی بستم گرفتگی چیزه را از کس ۱۲ غیاث اللغات



که زن خود را طلاق بزارد و مرد بگوید آه هزار درم بزمین باشد من هزار درم خواهم داد و آن مرد بر آن  
شرط زن خود را طلاق گفت طلاق بر زن او واقع شود و بر او بایده هزار درم لازم آید بآب در  
بیان تدبیر یعنی تدبیر کردن بزرگواران در کنز و کانی میگوید بر مصلحت گردانیدن آزادی بنده است  
بمطلق موت مولی در هدایه میگوید اگر خونده کار بنده خود را بگوید چون من بمیرم تو آزادی یا بگوید آزادی  
از پس من و یا بگوید تو دبری و یا بگوید ترا بدر کردم درین سخنان بنده آزاد شود خواه نیت کرده باشد خواه نکرده  
باشد و چون آن بنده بدیده فروختن آن بنده و بخشیدن آن بنده و پیرین آوردن بنده از ملک خود را  
نباشد فاما اگر خونده کار بدبر را آزاد کند و او باشد و همین حکمت اگر مکاتب آزاد کند و او باشد و نزدیک  
امام شافعی فروختن بدبر و بخشیدن بدبر و او نباشد و در هدایه و کنز مذکور است که مولی را شاید که بدبر را خدمت  
فرماید و بکسی با جرت دهد و اگر مولی کنیزک خود را بدر کرد و او باشد و او باشد که آن کنیزک را نزد یکی کند و یا کسی  
بنکاح دهد و چون مولی نقل کرد و بدبر آزاد شود از ثلث مال پس اگر نقل کرد و بیکد بر گذشت مالی دیگر هیچ خدمت  
سوم حصه آن بدبر آزاد شود و حصه قیمت خود بمیراثیان برساند فاما اگر مالی دیگر هم باشد چنانچه اگر مردی  
گذشت که بهای آن بدبر ده تنگه باشد و بنیت تنگه نقد گذشت در مصورت آن بدبر تمام آزاد شود و او بصورت  
را در هدایه و کافی آورده است اگر مردی نقل کرد و بدبر گذشت که بهای آن بدبر ده تنگه است و بر آن مردین  
مردمان ده تنگه بود باید که آن بدبر ده تنگه بھائی خود را بوام داران مولی برساند و در فتاوی سراجی آورده است  
مردی قریبانیان خود را میگوید آزاد کنید از من بنده مرا بعد از موت من و بعد از گفتن این سخن بنده را میفرستد  
روا باشد در هدایه و شامان آورده است مردی کنیزک را بدر کرد و آن کنیزک بعد برده شدن فتنه شد  
از شوهر زاده و فرزند نیز بدبر شود چون مولی نقل کرد و فرزندان بدبر آزاد شود فاما اگر فرزند  
که پیش از بدبر شدن آن کنیزک زاده باشد آن فرزند بدبر نشود و در هدایه مذکور است اگر مردی بنده خود را  
میگوید که اگر من ازین رحمت بمیرم و یا من در نیفر بمیرم و یا اگر من ازین تب بمیرم تو آزاد و او آن بنده  
بدبر نباشد فروختن او را روا باشد و این را بدبر مقید گویند و بر نیت که مولی بگوید که چون من بمیرم تو  
آزاد فاما اگر مولی گفته بود که اگر من ازین وقت بمیرم تو آزاد و آن مولی هم در آن رحمت نقل کرد و آن بنده آزاد

له برده بالفتح بمعنی غلام و کنیزک و دایه و این لفظ ترکیبی است و در بران بمعنی سیرانه  
غیاث اللغات له تنگه بالفتح و کاف عربی بمعنی قرص راجع خواه زر باشد خواه نقره  
یا مس و این مفر و تنگه است ۱۲ رحمت بالفتح ریح و انبوسه ۱۳ رشیدی



شود از ثلث مال جناحه در مطلق از ثلث مال آزاد میشود فاما اگر مولی اگر در آن حجت غیر او در میان  
 دهبوت مولی نبسته دیگر آزاد نشود و اگر مردی خود را بگوید اگر من تا یکسال بمیرم تو آزاد و یا بگوید اگر من  
 سال بمیرم تو آزاد و آن بنده را در مقید گویند و اگر مولی تا دو سال و یکسال بمیرد او آزاد از ثلث مال شود  
 و اگر آزاد شود فاما اگر مردی بنده خود را میگوید که اگر من تا یکسال بمیرم تو آزاد و مثل آنم و غالب نکته آنست  
 سال نزاید جناحه اگر پسری این سخن بگوید در صورت این بنده در مطلق باشد هر وقت که خوندگار بمیرد  
 آزاد از ثلث مال شود و در ضمه آورده است قاضی حکم و ای تی بیع در کند قضای قاضی نافذ باشد و آن سیم  
 باشد در خلاصه مذکور است مردی نقل کرد و جزیک در چیزیست گذشته است آن مدبر آزاد شود بر آن مدبر لازم آید  
 که تمام قیمت خود برساند آن روز که قیمت مدبر شده بود فاما فتوی اینست که نیکی قیمت حالت بندگی خود برساند در  
 نصاب الفقه آورده است مردی که جزیک خود را بگوید اگر من محتاج شوم این کنیزک خود را بفروشم و اگر این کنیزک فروخته  
 نشود و بعد از نقل من بماند آن کنیزک آزاد باشد و اگر این چنین کنیزک را بفروشد و با باشد و فتوی بنقل  
 و الله اعلم باب در بیان آن فرزند از کنیزک و آن کنیزک را ام ولد گویند و در باب میگوید کنیزک  
 از خوندگار خود فرزند زاید آن کنیزک ام ولد او باشد فروختن و بخشیدن او و بیرون آوردن از ملک خود و او  
 نباشد در بدایه نشان آورده است اگر کنیزک میان دو نفر مشترک بود بیچ یکی را میان دو نفر است که با  
 کنیزک نزدیکی کند فاما اگر یکی از میان آن دو نفر آن کنیزک را نزدیکی کرد و فرزند از آن کنیزک ام ولد او باشد  
 دیگر لازمست که بهای حصه شریک خود بر و برساند در بدایه آورده است خوندگار چون از کنیزک خود فرزند  
 زاید آن کنیزک ام ولد شود او را و او باشد که ام ولد خود را نزدیکی کند و خدمت فرماید و باجرت کسی بد  
 و کسی بنکاح بد بد و سراجی میگوید چون ام ولد بعد از نقل مولی آزاد شود هر یک که بران ام ولد باشد  
 از آن مولی است پس میراثیان از آن مال از آن ام ولد بستانند مگر آنکه مولی وصیت کرده باشد که این مقدار از  
 مال من بایم ولد من بدهند آن زمان آن مقدار مال بایم ولد او بدهند و اگر مرد بنده آزاد کرد و هر یک که بران  
 بنده باشد آن ملک خوندگار است مگر جامه نفس که آن بنده پوشیده است مردی مذکور کرد است که بنده آزاد  
 خواهیم کرد و اگر آنم و بنده گر نیخته را از نذر آن او میکند و او باشد فقهاء ابو اللیث برین قول فتوی داده است  
 حربی و در اسلام با آن آمده بود بنده مسلم خرید آن حربی را بخرید تا آن بنده بفروشد و اگر آن حربی آن بنده مسلم را  
 سه نافذ جاری بخند و این لفظ اکثر بر صفت امر و حکم واقع شود غیاث سه نه بر فتح لون و سکون زال معجم بیان  
 آنچه بر خود واجب گردانند مثل روز و صدقه برای خدایا و آنچه از نقد و جنس پیش سلاطین و امرائند از غیاث

و آن کنیزک ام ولد گویند  
 و آن فرزند از کنیزک و آن کنیزک را ام ولد گویند  
 و آن کنیزک را ام ولد گویند



در دار حرب بردند آزاد شود نزدیک امام عظمی رحمه الله تعالى و نزدیک صاحبیه آزاد شود و در نزد وی میگوید اگر  
 مردی زنی بنده مسلم خرید آن بنده ملک آن زنی شود فاما آن زنی را جبر کنند تا آن بنده مسلم بفروشد و بپایه  
 و شاهان آورده است کنیز که مردی فرزند زاده آن فرزند از آن مرد نباشد تا آن زمان که آن مرد زبان خود نگویید که این  
 کنیز که این فرزند از من زاده است نزدیک امام شافعی هم فرزند از آن مرد باشد اگر چه این مرد زبان خود نگویید یا چون  
 کنیز که یکبار فرزند برادر و خوندگار زبان خود گفت که این فرزند از من زاده است فرزند آن مرد باشد و بار دیگر آن فرزند  
 کنیز که زاید حاجت نیست که مولی زبان بگوید این فرزند از من زاده است پس بی آنکه مولی دوم بار زبان گویند  
 مولی ثابت شود و آن فرزند از مولی باشد و اگر مولی فرزند اول را گفت که از منست و آنکه بگوید که فرزند دوم  
 من نیست و تواند که فرزند اول نیز بگوید که از من نیست فاما دایم ثابت است که اگر مولی بآن کنیز نزدیک کرده باشد  
 و آن کنیز را بر این بن گذشته باشد باید که زبان بگوید که این فرزند از منست فاما اگر کنیز که بیرون گذشته باشد  
 یا بعد از یکی یا کنیز که انزال بیرون کرده باشد درین صورت و او باشد که بگوید که این فرزند از منست و شاهان  
 میگوید روایت کرده است از امام ابو یوسف رحمه الله علیه که چون مولی یا کنیز که خود نزدیک کرد و آن کنیز که فرزند از مولی  
 زاده بر مولی واجب است که بگوید که این فرزند از منست خواه بعد از یکی یا انزال بیرون کرده باشد خواه کرده باشد خواه  
 کنیز که را بیرون گذشته خواه گذشته باشد و از امام محمد روایت کرده اند که مولی یا نشاید که زاده کنیز که بآن کنیز نزدیک  
 کرده است بگوید که این از منست تا آن زمان که او را تحقیق نشود که این فرزند از منست فاما آن کنیز که ام ولد او باشد  
 بعد نقل مولی آزاد شود و آن فرزند نیز آزاد شود و در بایه شاهان مذکور است مردی ام ولد خود را بدیگری بنکاح صحیح  
 و یا بنکاح فاسد و او آن ام ولد از آن شوهر فرزندی زاده آن فرزند را حکم ام ولد باشد چون مولی نقل کرده و ام ولد  
 آزاد شود و فرزندان ام ولد که از آن شوهر است آن نیز آزاد است و در بایه و شاهان و کافی آورده است مولی  
 را نشاید که ام ولد خود را بدیگری بنکاح دهد تا آن زمان که یک حیض نه بنید چون که حیض دیده باشد اگر خوش آید  
 بدیگری بنکاح دهد و اگر مولی پیش از سهبر ارام ولد خود بدیگری را بنکاح داد و آن ام ولد فرزندی کم از شش ماه از  
 آن فرزند از مولی باشد و نکاح روا نباشد و اگر فرزند بعد از نکاح پیش از شش ماه فرزند زاده آن فرزند از شوهر باشد از  
 مولی نباشد و اگر مولی گوید که این فرزند از منست آن فرزند از شوهر باشد و از مولی نباشد فاما آن فرزند آزاد شود  
 در کافی و شاهان آورده است مردی کنیز که خود را بدیگری بنکاح داد و آن کنیز که فرزند زاده آن فرزند از شوهر باشد  
 مولی نباشد و اگر مولی بگوید که این فرزند از منست آن فرزند آزاد شود و آن کنیز که ام ولد او شود چون مولی نقل



کرد آن کنیز که آزاد شود و درینا بیع آورده است چون مولی از کنیز که خود فرزند زاید آن کنیز که ام ولد او شود  
 خواه آن فرزند زنده زاده باشد خواه مرده باشد خواه آن فرزند از شکم رفته بود فاما باید که چون فرزند از شکم کنیز  
 رفته باشد خلقت آن فرزند تمام و یا بعضی خلقت شده باشد و اگر خلقت آن فرزند اصلانشه باشد آن کنیز که  
 آن زبان ام ولد او نشود و در دایه میگوید چون مولی نقل کند ام ولد او آزاد شود از کل مال و از بهای خود  
 چیزی بمیراثیان ندید و اگر بر مولی دین مردمان باشد و مولی نقل کند و ام ولد بگه ارد آن ام ولد آزاد شود  
 و ام ولد آن مولی از بهای خود چیزی ندید فاما بر از ثلث مال آزاد شود و دو حصه قیمت بمیراثیان بماند  
 و اگر بر مولی دین باشد بر تمام بهای خود بوام داران برساند و اگر ام ولد نصرانی سلام آورد بران ثم  
 واجبست که قیمت خود بخوندگار برساند و آن ام ولد بمنزله کاتبست آزاد شود تا آنکه مالک قیمت خود بسلام  
 بمولی رساند و این در صورتست که چون ام ولد اسلام آورد بر مولی او اسلام عرض کرد و اگر مولی اسلام نیاورد  
 درین صورت آن ام ولد قیمت خود بمولی برساند و اگر بعد عرض اسلام مولی آن نیز اسلام آورد درین صورت  
 ام واجب نیست که قیمت خود بدیگر بماند و ام ولد او باشد بعد نقل مولی آزاد شود و اگر مولی نقل کند پیش از آنکه  
 اسلام بر مولی عرض کند ام ولد او اسلام آورده بود آزاد شود و بروی او قیمت خود واجبست کرد و اگر آن  
 ام ولد هم در حیوة مولی عاجز باشد قیمت خود بمولی نتواند رساند باز به بندگی در نیاید بلکه بمحمان بکاتب باشد و کنیز که  
 دیگری نکاح کرده بود و از آن کنیز که فرزندی زاده بعد از زادن فرزند آن کنیز که را از مولی به بها خرید و یا بخشیده  
 یافت نکاح آن کنیز که باطل شود و آن کنیز که ام ولد او گردد و نزدیک امام شافعی ام ولد او نشود و اگر مردی  
 از کنیز که خود فرزند زاده بعد از زادن فرزند آن کنیز که در دیده بیرون آمد و آن خوندگار که کنیز که را  
 بود دست پس باز آن کنیز که را اینمرد که از وی فرزندی زاده بود خرید آن کنیز که ام ولد او شود درند است و  
 نزدیک امام شافعی ۷ دو قول است در دایه و نشان و کنیز آورده است و دو نفر کنیز خریدند و آن کنیز که فرزند  
 زاده و یکی از میان این دو شریک میگوید که این فرزند از من زاده است نسب آن فرزند از وی ثابت شود یعنی فرزند  
 او باشد و آن کنیز که ام ولد او شود و برین شریک که دعوی فرزند کرده لازم شود که غنیه بهای آن کنیز که غنی عفر  
 شریک دوم را بدید فاما چیزی از قیمت فرزند شریک دوم براند و در نشان آورده است که عفر و شریک را  
 گویند در نشان و دایه میگوید این در صورتست که یک شریک بیان دو میگوید که این فرزند از من زاده است



فاما اگر هر دو شریک یکبار بگویند که این فرزند از نسبت نسب از هر دو ثابت شود و این فرزند هر دو را باشد  
و این کنیز کام و ولد هر دو باشد و هر یک از این دو شریک نیمه عقر بر آن شریک دوم لازم شود و مقام افتد  
یعنی بر ابری افتد و هیچ یک از دیگری چیزی نستاند و نزدیک نام شافعی هم به بیند که این فرزند تمام شایست  
با کدام شریک دارد و فرزند آن شریک باشد و نسب و حق ثابت نشود و فاما نزدیک نسب از هر دو شریک ثابت شود  
و پسر هر دو ثابت باشد و این پسر هر یک از این دو پدر میراث کامل برد فاما این هر دو پدر از این پسر میراث یک  
پدر برند و میان خود هم قسمت کنند و اگر یک پدر از میان هر دو نقل کرد و این پسر میراث یک پسر از وی تمام است از  
وی بعد از آن این پسر نقل کرد و میراث پسر کامل تمام این پدر که زنده است بستاند و نیمه میراث این پسر و  
نیمه میراث این پدر اول بستاند و نفقه این چنین پسر هر دو پدر باشد و هر یک از این دو پدر تواند کرد  
ایام صغر برای او زنی نکاح کند و اگر پدر و پسر کنیزک بشکرت خریدند و آن کنیزک فرزند بر او هر دو میگویند  
که این فرزند از نسبت نسب از هر دو ثابت شود و از پسر ثابت نشود و همین حکم است اگر مسله و کافر یک کنیزک خریدند  
و آن کنیزک فرزندی زاده هر دو میگویند که این فرزند از نسبت نسب از مسله ثابت نشود و از کافر ثابت نشود  
در هر دو میگوید مردی با کنیزک مکاتب خود فرزند یکی کرد و آن کنیزک فرزند از او زاده میگوید که این فرزند از نسبت  
اگر آن مکاتب خوندگار را ستوار دارد و قبول کند که این فرزند از خوندگار است فرزند از خوندگار باشد و نسب  
از خوندگار ثابت شود و بر خوندگار عقر آن کنیزک لازم شود یعنی بر خوندگار لازم شود که مهر مثل آن کنیزک  
بمکاتب هر یک از آن فرزند نیز بمکاتب ساند و آن کنیزک ام ولد خوندگار شود و اگر مکاتب خوندگار ستوار  
ندارد و بگوید که این فرزند از تولیت آن زن است نسب خوندگار ثابت نشود و فاما اگر خوندگار روزی آن کنیزک را  
مالک شود آن زن نسب آن فرزند از خوندگار ثابت گردد و در کنیز آورده است مکاتب بنده را گویند که خوندگار است  
بنده را بگوید که هزار درم برگردن تو گردانیدم و یکسال و یا شش ماه بمن ادا کنی همراه چند درم چون هزار درم بمن ساند  
تو آزاد شوی و اگر بنده باشی چون بنده این سخن از خوندگار قبول کند مکاتب شود و از دست خوندگار بر آید  
فاما از ملک خوندگار بیرون نیاید و اگر بنده خود را بگوید که هزار درم برگردن تو گردانیدم چون فی الحال بمن ساند  
از او شوی و اگر بنده همچنان باشی آن نیز صحیح است بدین سخن بنده مکاتب شود چون مال فی الحال ادا  
کند آن نیز آزاد شود و اگر خوندگار بنده خود را بگوید که ترا مکاتب کردم هزار درم که فی الحال بمن ساند و  
آن بنده قبول کند مکاتب شود و احکام مکاتب در کتاب الکاتب گفته آید و ان شاء الله تعالی بیان متفرقه  
سه کافر هم فاعل از کفر با لقمه بخت ناگرویدن و ناسپاسی و افسخ بخت پوشیدن و کفر بزرگ است

در هر دو میگوید



در کنز آورده است اگر مردی را اگر کند یعنی بزور بنده دیگری را آزاد کند آن بنده آزاد شود و اما  
 کسی که اگر کرده است بروی قیمت آن بنده لازم شود تا خصم بنده را برساند و اگر کسی نماند دیگر بر طلاق بزور  
 گویند اگر شوهر با زن نزدیکی کرده باشد نیچه مهر آن زن را بدین نیچه از کسی استاند که بزور طلاق گویانیده  
 است و اگر شوهر با زن نزدیکی کرده باشد تمام مهر آن زن را بدینند و از کسی که بزور طلاق گویانیده است  
 چیزی نتواند ستد فاما کسی که بزور طلاق گویانیده است تعزیر لازم آید و در بدایه مذکور است اگر حری عاقلی  
 بالغ بنده خود را آزاد کند بنده آزاد شود و در کنز آورده است بالغ شدن پسر که حلام است و یا با نزال  
 و یا با جماع یعنی اگر پسر که نزدیکی کرد آن عورت را حمل اند آن پسر بالغ باشد و اگر این چیزها از پسر  
 ظاهر نشد آن زمان بالغ شدن پسر که پانزده سال است و بالغ شدن دختر که حیض یا با حلام و یا  
 بحمل ماندن و اگر این چیزها از دختر ظاهر نشود آن زمان چون بنده سال تمام نشود دختر که بالغ نشود  
 این قول امام عظیم است و نزدیک امام ابو یوسف و امام محمد رحمه الله علیها بالغ شدن پسر که دختر پانزده سال  
 است و فتوی بر قول ایشان است مگر آنکه علامه شمس گفته است پیش از پانزده سال اگر از پسر که دختر ظاهر  
 شود آن پسر که دختر که بالغ شود اگر چه پانزده سال نگذشته باشد و نیم در کنز آورده است کمترین  
 که پسر که دختر که بالغ شود و او از ده سال است پس پسر که پانزده سال بالغ باشد اگر چه انزال نشود  
 و کمترین مدتی که دختر که بالغ شود نه سال پس اگر دختر که هشت ساله خون بنده بالغ نشود و اگر پسر که دختر  
 نزدیک بلاغت رسیده اند و میگویند که ما بالغ شده ایم سخن ایشان را استوار دارند و احکام بالغان بر  
 ایشان ثابت شود در تلفظ و لحن و در مروی نقل کرده است و آنرا بنده خود بنیت پدر  
 آزاد میکنند این بنده آزاد شود و ثواب آزادی بنده مرده را برسد ان شاء الله تعالی و از ثواب آن  
 آزاد کننده چیزی نقصان نشود و همین حکم است در همه صدقها و عا که بروج پدر و مادر و بروج مسلمانان  
 میکنند و آن ثواب آن مادر و پدر و مادر مسلمانان را میرسد و از ثواب قه دهنده دعا کننده چیزی  
 نقصان نمیشود و در فتاوی کسیری مذکور است بنده مسلمی را حریان خریدند و آن بنده او را در حرب  
 بردند بعد از آن در در حرب از کافران گریخته در دار السلام آمد بنده آزاد نشود و در جغیه میگوید  
 مروی میگوید پیری بگوید بزبان او بغاط طلاق عتاق و نذر رفت با اتفاق آنچه مذکور است بروی لازم

۱۱ خصم بالغ و دشمن و بگفته مالک بالغ مگر آنکه گرفته است ۱۲ تعزیر از آن بزرگتر است و را سه هله کمتر از حد  
 زدن و اقل در حد و سه چهل در حد است ۱۳ بلاغت جوان شدن و رسیدن بر مرتبه تناسلی کامل ۱۴



شود و طلاق عتاق نزدیک است و دافع شود و نزدیک است و با بویست و طلاق عند الله واقع است  
 فاما عتق ثابت شود و نزدیک است و عظم طلاق واقع شود و عتق واقع شود فاما صحیح نیست که طلاق عتاق  
 هر دو کیفیت و رقعاتی آورده است که مردی بنده خود را بگوید یا سید من و یا بگوید یا سید منیت زوی کند  
 فتویٰ نیست که آن بنده آزاد شود و همین حکم است اگر کنیز خود را بگوید یا که بانو و یا که بانو من فتویٰ نیست  
 که آن کنیز آزاد شود و در آزاد آورده است بنده در ملک و در نفست هر یک دیگری را بگوید که انصیب  
 خود آزاد کرده بر بنده قیمت نصیب هر دو لازم شود و خواه هر دو شریک غنی باشند خواه هر دو فقیر و انفق  
 امام عظمی است و نزدیک است و هر دو شریک غنی باشند بر بنده قیمت نصیب هر دو لازم شود اگر هر دو فقیر  
 باشند قیمت نصیب هر دو بر بنده لازم شود بعد آنکه هر دو مولی را بگویند و بنده اگر یکی غنی باشد و یکی فقیر نصیب  
 که فقیر است بر بنده لازم شود و فتویٰ بقول امام عظمی است و در رقعاتی و غیره در دست بنده مرد  
 و گری را مال و او را نذر گفت مرا از نو نکرانستان و مرا آزاد کن و آن مرد آن بنده را بعد از آن  
 مال از خود کار خرد و آزاد کرد و نزد خواجہ حسن بصری رحمه الله علیه آن بیع روایت است و آزادی نیز در  
 نیست کند این چنین گرفتاری و همچنین قول ابن سیرین است و ابراهیم نخعی میگوید هم بیع و رستند است  
 آزادی قایل بر کسیکه این بنده را خرید است لازم است که بپای آن بار دو هم خیم آن بنده را با خود ببرد  
 فتویٰ برین قول است و اگر مردی بنده خود را گفت هر وقتیکه تو مرا هزار درم بدی تو آزادی و اگر آن بنده هزار درم  
 خود کار خود را داد آزاد شد فاما اگر آن هزار درم از کسی داده باشد که پیش از گفتن مولی این سخن کسی کرده بود  
 بنده آزاد شود فاما آن مال مولی باشد و بر بنده واجب گردد که هزار درم بگذرد کسی برساند که بعد از گفتن این  
 سخن کسب حاصل کرده باشد مردی بنده خود را میگوید اگر تو بر من بیست صد درم برسانی تا سال تو آزادی  
 و بنده این سخن از خود کار قبول کرد آن بنده مکاتب شود و اگر در هر سال از صد درم عاجز آید و نتواند  
 رسانید در آن سال دیگر برساند و در روایت ابی سلیمان و در روایت ابو حفص این بنده مکاتب نشود پس  
 اگر در هر سال صد درم برساند آزاد شود و در ششمین و هفتمین سال که در دست مردی ام ولد خود را آزاد کرد برین  
 شرط که تو بعد آزادی مرا بخوای چون ام ولد را آزاد کرد آن ام ولد او را نمی خواهد بران ام ولد چیزی لازم  
 نشود و نزدیک است بر آن ام ولد لازم شود که قیمت خود بمولے خود برساند فاما اگر مردی کنیز خود را  
 بر این شرط آزاد کرده باشد که بعد آزادی مولے را نکاح کند و آن کنیز بعد از او شدن مولے را نکاح  
 مله عتق بالکسر او شدن و آزاد ۱۲ مکه کنیز کاف از این لفظ جزو کفایت بلکه برای تصغیر یا تحقیر غیث



نمیکند بران کنیز که لازم است که قیمت خود بمولی برساند و در هدایه آورده است اگر کسی گوید که چون من  
 در خانه در آیم هر محلو که یعنی هر بنده که مرا باشد آن بنده آزاد و آن روز که مرد این سخن گفت در ملک و بنده  
 نبود بعد از آن بنده خرید و آن مرد در آن خانه درآمد آن بنده نیز آزاد شود و اگر بوقت گفتن این سخن در ملک آن  
 بنده نبود و آن بنده تا آن زمان که در ملک این مرد ماند در آن خانه درآمد آن بنده نیز آزاد شود و اما اگر کسی گوید  
 که چون من در اینجا در آیم هر محلو که مرا باشد آزاد و در بنده صورت بنده که بعد از این سخن خرید آمدن آن مرد  
 در آن سرای آزاد نشود و اگر بنده در ملک و باقی باشد و تا درآمدن در سرای در ملک و باقی ماند آن آزاد  
 شود و در قضاوی که بگیری نه کورست مردی غلام خود را در شهر فرستاد و آن غلام خود را گفت اگر کسی ترا  
 پیش آید و را بگو که من حرم و آن غلام را مردی پیش آید و آن مرد را و او را پسید که تو حرمی غلام گفت من حرم  
 آن غلام نزد یک قاضی آمد و او شود و نزد یک خدا بی تعالی آزاد شود و اگر آنکه خود نگار غلام خود را حرم  
 نام کرده باشد از آن غلام بدین گفتن که من حرم آزاد شود و نزد یک قاضی و نزد یک خدا بی تعالی و این  
 حکم است اگر مولی غلام خود را حرم بگوید و نیت آن دارد که من دروغ میگویم که این حرمست زیرا که این بنده  
 است آن بنده نزد یک قاضی آزاد باشد و نزد یک خدا بی تعالی آزاد نباشد و اگر مردی بنده خود را بپای  
 آزاد میکند آن بنده آزاد شود و هم نزد یک قاضی و هم نزد یک خدا بی تعالی در آن آزاد آورده است  
 مردی اقرار میکند که فلان بنده خود را آزاد کرده است آن فلان همان بنده را فروخت و این در قضا  
 تا آزادی او کرده بود خرید آن بنده آزاد شود و مردی کنیز که معین آزاد کرد و او را فروموش شد و آن مرد چهار  
 کنیزک دارد و باید که آن مرد هیچ یکی از کنیزکان نزدیکی نکند حیل نیست که آن کنیزکان بر دست دوستی بگمان  
 بگمان بفروشد چون سه کنیزک فروخته شد و چهارمی که آخر باقی ماند و آن چهارمی متعین شود  
 گوی آن مرد پیش ازین هم کنیزک پیارم که آخر باید آزاد کرده بود و آن سه کنیزک که فروخته بودند از آن  
 دوست باز خرید و این هر سه او را نزدیکی روا باشد و در قضاوی هر چارگی آورده است اگر مرد چهار  
 زن دارد و یکی را ستیمنه ازین چهار زن مطلق گفت و آن زمان او را فروموش شد و آن مرد هیچ یکی  
 نزدیکی روا نیست حیل نیست که اگر آن مرد مطلق با آن گفته بود هر چهار را باز نکاح کند و اگر مطلق رجوع  
 گفت باز هر چهار زن را مراجعت کند و نکاح حاجتی نبود و اگر سه مطلق گفت آن زمان هر چهار را بگمان بگمان  
 مطلق دیگر گوید و گفته اند تا عدت هر چهار بگذرد چون عدت بگذرد بگمان بگمان باز نکاح کند چون هر

سه خود کار باقیمه خود را و بعد از سکون نون و ال نه موقوف و کاف را می صاحب مرد و صاحبان به غیث من عینه



سه زن را نکاح کرده باشد چارمی آن سه طلاق گفته بود متعین شود و بر کیمی آورد دست  
 بنده بخوند کار خود را آید خود کار گفت ای حرمیایم این بنده آزاد شود و همین حکم است اگر مردی  
 و دختر غلام خود پوشیده باشد و بگوید که این جامه دوخته حریت آن غلام آزاد شود و مرد  
 بنده خود را میگوید که شما آزاد کردید فلان و فلان هر سه این بنده آزاد نشوند فاما اگر بگوید فلان آزاد  
 شوند و آن فلان آزاد نشود مردی بنده بردست دارد و او را پرسیدند این بنده از دست و اشارت پس  
 خود کرد یعنی آری این بنده آزاد نشود فاما اگر بردست مردی پس که بود او را پرسیدند این پس که  
 تست آمد خود اشارت پس خود ..... کرد یعنی آری نسب از آن ثابت شود و آن پس که فرزند  
 او باشد مردی کنیز خود را میگوید که روئی تو روشن تر از چراغ است و من بنده تو ام آن کنیز که آزاد نشود  
 و اگر مردی غلام خود را میگوید که تو تا آزادانه بودی بعد از آنکه تو بودم اکنون که بنده هستی بعد از آنکه  
 و نزدیک فاضی آن بنده آزاد شود و نزدیک خدایتجا آزاد نشود و بنده خود را میگوید که تو فرزند بزرگ من  
 آن بنده نزدیک فاضی آزاد شود و نزدیک خدایتجا آزاد نشود و مردی کنیز خود را میگوید که تو از آن کنیز  
 آزاد نشود و مردی بنده خود را هم بدان بنده می بخشد آن بنده آزاد نشود اگر چه بنده قبول کند و اگر مال  
 کتابت مکاتب بخشد آن کتابت فاضی الحال آزاد شود فاما اگر مکاتب گوید که من قبول نمیکنم آن مکاتب آزاد  
 نشود فاما اگر مال کتابت باز بطلی بدیه مردی بنده خود را میگوید خود را بنزد مردم بخربنده گفت خریدم آن بنده  
 آزاد شود بنده مسلم را حرمیان گرفتند و در دار حرب بردند آن بنده آزاد در دار حرب از حرمیان  
 اگر خجیت و در دار اسلام دادند آن بنده آزاد شود و مردی بنده خود را میگوید که آزادی پیش از عید فطر بایش از  
 عید فطر بکاه آن بنده در اول ماه رمضان آزاد شود و کنیز مردی فرزند میزد و آن مرد و آن حال آن  
 کنیز را گفت که تو آزادی آن کنیز که آزاد شود فاما فرزند اگر اندک بیرون آمده باشد آزاد شود  
 و اگر فرزند بسیار بیرون آمده باشد فرزند آزاد شود در فتاوی حجه آورده است مردی بنده خود را  
 میگوید قوح یعنی تو و باران خود را میگوید تو طاهر الف قاف یعنی طلاق امام ابو یوسف  
 میگوید اگر نیت آزادی و یا نیت طلاق باشد بنده آزاد شود و زن او را طلاق واقع شود  
 و این بمنزله کتابت است اگر مردی میگوید بنده من آزاد اگر من ازین شهر بروم و آن مرد از آن شهر  
 بیرون آمد و باز گشت و پدر آن شهر را ندید بنده آن مرد آزاد نشود و اگر گوید هر بنده که درین سر است

سه غلام معنی کوزک و مجازاً یعنی نوکر بنده ۱۲ غیث الله نظر بفتح شکاف و آفریدن و روزی که شود انبیا اللغات من



آزاد انقدر که از بندگان او در ان سر به باشد آزاد شود و اگر گوید فرزندان آدم تمام سوارانند  
 بندگان او با جماع آزاد نشوند و اگر گوید هر که در ان سر به در آید پس زن او را طلاق و او را نیت  
 زن خود نبود فتویٰ نیت که زن او را طلاق و اقع نشود و هر که خواهد که ثواب زادی برده باید  
 و او را مقدور آزاد کردن نباشد باید که عمل برین دو حدیث کند یکی آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 اصحابه وسلم گفت هر که در روزی لا اله الا الله وحده لا شریک له که الملك  
 و که الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر بگوید ثواب زادی بر او می آید  
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت هر که بر او مسلم سلام کند چنانست که او برده آزاد کرده باشد مستحبست  
 که چون بنده هفت سال خدمت کند آن بنده را آزاد کند و یا آن بنده را بر دست دیگری بفرستد  
 شاید که این خنده آن بنده را آزاد کند ان معنی در حدیث آمده است مستحبست که غلام و کنیز که را بکار  
 نماز خفتن بگذارد و کاری بفرماید پیغمبر صلی الله علیه و سلم بنده گان شما در روز شمار خدمت کنند و شب  
 بندگان را باشد یعنی و شب ایشان را کار بفرماید واجبست بر خوندگار که وقت نماز غلام و کنیز که  
 را از نماز باز ندارد و روایت کرده شده است که زنی غلامی خرید و آن غلام چو وقت نماز فریضه میگذاشت  
 آن زنی در خشم شدی و آن غلام را کارهای دشوار فرمودی که بدان سبب نتواند گذارد و آن غلام چون  
 وقت نماز در آمدی آن کار گذشتی و نماز گذاردی آن زنی خشم شدی آن غلام را التماس کردن کردی و گفت  
 بودی که آن غلام بمیرد و آن زنی بیک قدر مسلم صالحه دشت آن دختر پدر را گفت ای پدر این غلام  
 مال است چرا ملاک میکنی این را بفروشی آن زنی دختر را جواب داد که این را بفروشم با توای غداست  
 را بکشم آن زنی آن غلام را عذابهای سخت کرد و گرفت آن غلام دعا کرد بر زنی برق افتاد و زنی  
 پلاک شد آن دختر مسلمه و صالحه آن غلام را تخلیص کرد و خلق را حاضر کرد و آن غلام را آزاد گردانید  
 و خود در نکاح آن غلام درآمد و اینکه آن دختر را از میراث پدر آمده بود سه تالک درم بود آن تمام او را  
 داد و بیکرت آنکه غلام نماز گذاردی در میراث رسید و خدا تبارک و تعالیٰ او فقی بر عبادت روزی گردانید  
 و در کسیری میگوید که نقل کرده است و آنرا بنده خود را از پدر خود آزاد میکند ثواب زادی بر او می آید

سه احزاب فقیهای همه معینه آزاد بندگان جمع حرمست که بمعنی آزاد باشد غایت لغوات سه زنی با کسر تاء  
 بدو مضاف باشد و از هر دو بنور و خدمت و نیزه زن و اهر من تعبیر کنند و آنکه ایمان بحق توانست و آخرت  
 ندمت باشد و آنکه ایمان ظاهر کند و باطن کافست باشد غایت لغوات



باشد انشاء الله تعالی و از ثواب آن مرد چیرے نقصان نشود و فاما اولای آن بنده یعنی میراث آن  
 بنده این مرد را باشد که این بنده را آزاد کرده است و اگر این بنده اصحاب فرائض عصبیه باشد تمام  
 میراث این مرد را باشد چنانچه گفته آید از اینجا و از احکام میراث که از فرائض گویند کتاب الفرائض  
 در کنز آورده است چون مردی عقل کند و مالے بگذارد اول از ائمال تجزیه و تکفین آن میت کند یعنی  
 از ائمال اجرت غسل و بهائی کفن و اجرت کافتن تربت و آنچه بدین ماند بدهند بعد از آن چیزی باقی  
 ماند دین آن میت بدهند بعد از آن اگر چیزی باقی ماند برای هر که آن میت وصیت کرده باشد بدو بدهند  
 از سوم حصه الی بجا اجازت میراثیان مگر آنکه میراثیان اجازت کنند بعد از آن هر یک باقی ماند میان  
 میراثیان قسمت کنند و در فرائض شهابی و در کشف و کاشف میگوید سه طائفه اند که میراث برد  
 از آن سه طائفه اصحاب فرائض گویند دوم را عصبیات گویند و سوم را ذوی الارحام گویند و اصحاب  
 فرائض کسانی را گویند که ایشان را حصه از میراث باشد چنانچه نصف و ثلث بدین ماند و عصبیات  
 کسانی را گویند که ایشان را حصه معین از میراث نباشد و عصبیات بعد از اصحاب فرائض اند و عصبیات  
 را تمام میراث آید اگر از اصحاب فرائض نباشد و اگر از اصحاب فرائض باشد آن زمان عصبیات امر چه  
 از اصحاب فرائض چیرے باقی ماند میراث آید و اگر از اصحاب فرائض چیزی باقی ماند آن زمان عصبیات چیرے  
 نباشد و از ذوی الارحام فرائضیان را گویند که ایشان را میراث وقتی آید که اگر میت را اصحاب فرائض و  
 عصبیات نباشد و بیان آن سه طائفه کرده آید انشاء الله تعالی اصحاب فرائض دو زوجه نفر اند ایشان  
 شش حصه معین است نصف و ربع و ثلث و ثلثان و ثلث و سدس این شش حصه معین دو زوجه نفر باشد  
 و این دو زوجه نفر اصحاب فرائض گویند و از آن دو زوجه نفر شش زن است و چهار مرد از آن شش  
 دختر و دختر پسر و مادر و بنده و خواهر پسر و خواهر پسر و خواهر پسر و خواهر پسر و خواهر پسر و خواهر پسر  
 میراث گفته آید و چهار مرد که میراث معین دارند پدر و جد و برادر داری و شوهر حصه این چهار مرد نیز گفته  
 است زن و چهار مرد و دو زوجه باشد و نصف میراث پنج نفر باشد یک شوهر چون عورت نقل کند  
 و آن عورت را اثر زندی نباشد و فرزند پسر نیز نباشد آن زمان شوهر را نصف میراث آید و اگر آن عورت  
 فرزندی یا فرزند پسر باشد آن زمان شوهر را ربع باشد دوم دختر است که دختر از میراث پدر و مادر نصف باشد

و فرائض بالغه هر که حرف چهارم است و موده فعلی از نماز و روزه و تمام علم میراث ۱۲ غیاث  
 اللغات منتهی تربت کالفتح خاک و مجازا بمعنی قبر



اگر یک باشد و اگر زیاده باشد ثلثان آید سوم دختر است اگر دختر صلبی نباشد از زمان دختر یک نصف آید  
چهارم خواهر عیانی اگر میت دختر و دختر پسر باشد تخم خواهر عیانی اگر خواهر حقیقی نباشد و خواهر عیانی اگر تنها  
باشد و نصف آید اما اگر دو خواهر یا زیاده از دو باشد از زمان حصه ایشان ثلثان باشد ربع میراث  
و نصف است یکی شوهر اگر میت را فرزندی باشد و یا فرزندی پسر باشد از زمان شوهر ربع میراث آید و اگر تنها باشد  
شوهر نصف آید دوم رتبت اگر میت را فرزندی نباشد و فرزندی پسر نباشد و اگر فرزندی پسر نباشد  
باشد ششم حصه زن را آید و اگر نه زن را ربع آید و اگر مردی نقل کرد چهار زن گذشته این چهار را ربع و  
یا ثمن میان خود مساوی قسمت کنند و ثلثان سه طائفه را باشد اول طائفه دختر است اگر دو باشد و یا  
زیاده از دو باشد و اگر یک باشد نصف آید دوم طائفه دختر پسر اگر هر دو باشد و یا زیاده از دو آن  
زمان بیشتر از پسر است و حصه آید و اگر یک باشد نصف آید سوم طائفه خواهران اگر دو خواهر حقیقی یا زیاده  
از دو باشد و اگر یک باشد نصف آید و دو خواهران عیانی در حکم دو خواهر عیانی دارند و اگر مردی یا  
نقل کرد یک دختر و یک پسر گذشته دختر نصف باقی پسر را باشد در کاشف و درست اگر  
یک خواهر باشد و نصف آید و اگر میت را فرزندی و یا فرزندی پسر و آن نقل نباشد و پسر و پدر و برادر حقیقی  
نباشد اگر چندین نفر نباشد از زمان نیز یک خواهر نصف از میراث آید و دو خواهر و زیاده از دو  
خواهر را ثلثان آید و رقماوی شهابی و کاشف و رده است مادر و ثلث آید اگر میت را فرزندی یا  
فرزند پسر تا آخر نیز نباشد و دو خواهر و یا سه خواهر و یا دو برادر و یا یک خواهر نیز نباشد از زمان مادر را  
سوم حصه آن تمام میراث آید و اگر میت را فرزندی باشد یا فرزندی پسر تا آخر نباشد و یا دو و یا سه برادر  
باشد و یا دو و یا سه خواهران باشد و یا یک خواهر و یا یک برادر باشد از زمان مادر را سید و فرزندان  
مادر را نیز ثلث آید اگر دو و یا سه باشد و اگر میت را فرزندی و یا فرزندی پسر تا آخر نباشد و اگر  
میت را یکی از عیالان گفته باشد از زمان چیزی از میراث نیاید و اگر فرزندان یکی باشد سه نقل  
و فرزندان در ثلث و یا سید و پدر و دختر را بر باشند یعنی پسر دو حصه و دختر یک حصه و بزرگ برادر  
مادر و در ثلث کل مال نباید بگذشت باقی مال آید صورت اول مردی نقل کرد دو زن مادر و پدر  
گذشت مال چهار حصه کند یک حصه زن را و سه و آن ربع است و مادر را سوم حصه باقی و سه  
دو حصه باقی پدر را و سه صورت دوم مادر و یک ثلث باقی مال است و سه نقل کرد و شوهر مادر

له نقل بالکسر و انصاف یعنی پستی از شعیب و انصاف الفات من عبه



و پدر کند شد ملل از زن راشش حصه کند نیمه مال که سه حصه است شوهر را دهند و آن نصف است  
و مادر را سوم حصه باقی دهند و دو حصه باقی پدر را دهند اگر بجای پدر جد باشد صورت همان  
باشد که گفته آمد در نیمه صورت مادر را ثلث کل مال باشد و در فرض ششانی و کاشف نکوست  
که سبب مال سفت نفر باشد یکی از اگر سبب را فرزندی یا فرزندی پس و یا دو برادر و یا سه یا دو و نه  
خواهر و یا سه باشد و یا یک برادر و یا یک خواهر باشد و در نیمه صورتها مادر را سبب مال باشد و اگر ایشان  
نباشد مادر را ثلث آید و دوم پدر است اگر سبب را پس باشد و یا پس از زنان پدر را سبب مال یعنی ششم  
حصه آید چنانچه اگر مردی نقل کرد پدر و پس گذشت پدر را شصت حصه آید باقی پس را باشد و اگر سبب را دختر  
و پدر باشد در نیمه صورت مال است راشش حصه کند نیمه دختر را و نیمه پدر را فاما یک حصه از جهت  
و دو حصه از جهت عصیت و اگر سبب را نیل نباشد تمام مال پدر را آید از جهت عصیت پس پدر را  
حال یک حال پدر را سبب است دوم حال پدر را هم سبب است و هم پدر عصیت است سوم حال پدر  
عصیت است و سوم جد صحیح است که او را سبب باشد اگر سبب را پدر نباشد و جد صحیح حکم پدر دارد و نه  
سه حال که گفته شد و جد بر دو نوع است یک جد صحیح است یعنی پدر و دیگر را جد فاسد گویند و آن پدر  
مادر است و پدر پدر را مادر است و این دو جد را جد فاسد گویند و ایشان دو جد داخل ذوی الارحام اند  
چنانچه گفته آید چهارم دختران پس را سبب مال است یا یک دختر صلبی پس اگر مردی نقل کرد یک دختر صلبی یک  
دختر و یا دو و یا سه دختر پس که گذشت و دختر صلبی را نصف آید و دخترین پس را اگر سبب را  
پس باشد آن دختر پس را چنانچه نیاید و هر یک است اگر سبب را دو و دختر صلبی باشد دختر پس را چنانچه نیاید  
مگر آنکه بان دختر پس و یا فرزند از آن دختر پس را سبب باشد آن زمان آن دختر را پس را سبب است و آن پس را  
پس را دو حصه و دختر پس را یک حصه آید و نیمه خواهر پیری را سبب مال است یا یک خواهر حقیقی چنانچه اگر مردی  
نقل کرد دو خواهر گذشت یک خواهر حقیقی دوم خواهر پیری خواهر حقیقی را نصف و خواهر پیری را سبب  
آید فاما اگر مردی نقل کرد دو خواهر حقیقی گذشت یک خواهر پیری و دو خواهر حقیقی را دو حصه و خواهر  
پیری را چنانچه نیاید ششم فرزندی مادر را سبب است اگر یک باشد خواه برادر خواه فاما اگر فرزندان  
دو یا سه باشند ثلث آید اگر سبب را فرزندی و فرزندی تا آخر پدر و جد نباشد فاما اگر سبب را یک یا نشان باشد

یک اول دفع دوم بر وزن پس و بفتح اول شهر است غیاث الله لنسب بالفتح فرزندی و آن در فرض  
بریه و افتاد در سخن موسی چشم ۱۲ غیاث الله



از زمان فرزندان مادر را چیزی نباید فهمیده باشد پس است خواه یک باشد خواه بیشتر اگر میت را  
 مادر نباشد و اگر مادر باشد چیزی نباشد و کاشف و کاشف شهابی آورده است حدیث شش اند  
 دو جده تواند یک جلد پدری دوم بلورسی و دو جلد پدر تواند دو جده مادر تواند از شش جده پنج جلد اس  
 آید ششم چیزی نباید و آن مادر پدر است و این جده را جده فاسده گویند اما این بنده فاسده اصل  
 ذوی الارحام است و آن پنج جده که میراث میزند ایشانرا اجزای ثابت گویند چون این استی که دوازده  
 نفر را میراث معین می آید و ایشانرا اصحاب فرائض گویند و میراث این دوازده نفر هجده است چنانچه  
 گفته شد بدانکه بعضی از میان این دوازده و غیر آن دوازده محروم اند از جهت بعضی بابی در بیان  
 حجب یعنی در بیان کسانی که ایشانرا میراث نباید و ایشانرا محروم میگویند و کاشف  
 آورده است که حجب بر دو نوع است یکی حجب نقصان دوم حجب حرمان حجب نقصان آنکه میراث  
 را از سبب میراثی دیگر میراث اندک آید چنانچه شوهر را از سبب فرزند میراث ربع و اگر فرزند نباشد نصف  
 آید و آن را حجب نقصان گویند و حجب نقصان سه نفر را باشد یکی شوهر دوم زن سوم مادر را حجب  
 حرمان آنکه میراثی از سبب میراثی دیگر هیچ نباید چنانچه مادر را با وجود پدر هیچ نباید و حجب حرمان شش  
 نفر را باشد یکی شوهر دوم مادر چهارم پدر پنجم دختر ششم پسر این شش نفر را میراث محروم نشوند و  
 کاشف شهابی آورده است چهار نفر اند از جهت ایشان مادر را ثلث ال نباید یکی فرزند دوم فرزند  
 سوم و دو برادر و یا سه چهارم دو خواهر و یا سه برادران خواهران خواه حقیقی باشد خواه پدرخواه پدر  
 از سبب این چهار کس مادر را سس آید و این را حجب نقصان گویند و دو نفر اند که جهت ایشان شوهر را  
 ربع مال آید یکی فرزند دوم فرزند پسر و دو نفر اند که از جهت ایشان را ششم حصه آید یکی فرزند دوم  
 فرزند پسر اگر ایشان نباشند آن زمان آن زن را ربع آید مردی نقل کرد پدر و مادر و دو برادر از هر  
 جهت که باشند گذشت بر خود پدر برادر را چیزی نباید پس باید واجب باشد برادران را حجب حرمان و برادران  
 واجب اند مادر را حجب نقصان پس بوجد برادران مادر را سس آید نه نفر اند که واجب اند حجب  
 حرمان یعنی بوجدان نه نفر بعضی میراثیان را اصلا میراث نباید از آن پنج مرد است یکی پدر  
 دوم جد تا آنجا که باشد سوم پسر چهارم پسر تا آنجا که باشد پنجم یکی برادر حقیقی که بوجد او برادران

باب در بیان حجب آنکه ایشانرا میراث نباید

عنه حجب یعنی برادران و این جمیع حجاب است و سس ربع بانهم چهارم هر چیزی که دیر آید است  
 که بدان از تقاضای آفتاب و نهیهای دیگر معلوم گشته و آن چهارم حجب نیز گویند و غیاث الغلات



یک و خواهران پسر پسر نبرد چهار زن اندیکه مادر دوم جدّه نزدیکی سوم دختران صلبی چهارم  
 خواهران حقیقی پنج طائفه اند که ایشان را بوجود بعضی میراثیان میراث نباید و ایشان محروم شوند یک برادران  
 و خواهران باوری دوم عبادت سوم برادران حقیقی و پسر چهارم خواهران حقیقی و پدر یکی پنجم دختران  
 این پنج طائفه اند که بوجود میراثیان میراث نباید و ایشان را محروم و محجوب گویند این حکام بنام تفصل  
 گفته آید و رفتاری شهابی و کشف و کاشف آورده است که چهار سبب است که بدان میراث  
 نباید یک اختلاف دین دوم اختلاف دار سوم قتل چهارم رفق بیان این چهار گروه آید اختلاف دین  
 است که یک فرقی مسلم باشد دوم فرقی کافر صورت این مسئله آنست که مردی مسلم است و پدر او  
 کافر است اگر آن پدر کافر است بمیرد این پسر مسلم را هیچ نباید و همین حکم است اگر این پسر که  
 مسلم است بمیرد و پدر او کافر است میراث از آن پسر نبرد این را اختلاف دین گویند اگر بعد از نقل پسر که مسلم  
 بود نذر اسلام آورد اگر میراث آن پسر قسمت نکرده است بعضی علما گفته اند که پدر را میراث از مال  
 آن پسر آید و هم سبب که از اجتناب میراث نباید اختلاف و است یک فرقی در دار اسلام باشد دوم  
 فرقی در دار حرب یک از دیگری میراث نبرد و این در حق کافران باشد و در حق مسلمانان نباشد پس  
 ذمی و در دار اسلام است و پدر آن ذمی در حرب است اگر یک از میان این دو نقل کند ذمی را میراث نباید  
 پس اگر پسر که ذمی است در دار اسلام نقل کند پدر آن ذمی که در دار حرب است میراث این پسر نبرد و اگر آن  
 حربی نقل کند آن پسر که ذمی است میراث آن پدر نبرد و اما اگر مسلمی در دار اسلام است پسر آن مسلم که نذر  
 مسلم است در دار حرب است بمیرد یک از دیگری میراث نبرد و اگر دو حربی در دار حرب و ایشان کشتن یک  
 و دیگر میان خود و اسیرانند چنانچه ترک و روم پس اگر پسر کافر حربی در میان ترک است و پدر آن  
 کافر حربی در ولایت روم اگر یک از این دو نقل کرد و ذمی را میراث نباید مرتد از هیچ کس میراث نبرد  
 پس اگر مردی مرتد شد پدر او نقل کرد و این مرتد را میراث پدر نباید و اما اگر مرتد نقل کند میراثیان آن مرتد که مسلم  
 نباشند میراث آن مرتد از کسی که در حالت اسلام کرده باشد نبرد نزدیک امام عظمی رضی الله عنه و کسی که در  
 حالت ارتداد کرده باشد آن غنیمت باشد و نزدیک امام ابو یوسف امام محمد رحمته الله علیه هر دو کس حاکم  
 حالت اسلام و کس حالت ارتداد میراثیان نبرد و نزدیک امام شافعی هر دو کس غنیمت باشد سوم سبب  
 افتدست پس اگر فردی پدر خود را کشت از میراث پدر او را پسری نباید فلان میراث آن پدر گرفته نباید که پدر خود را  
 کشت و با کفر شدیم قاف نبدن و غلامی ۶۱۲ هـ ترک باطن نام قوی منوب بترک که مردی بود نذر نبدن و در مجاز این بیاید



عداوت بجاگشته باشد پس اگر کسی مرد چلت کشته بود و پدر او آغاه افتاد و مرد پسر را میراث پدید  
 یمن هکت اگر کسی مردی سنگ در راه نهاده باشد پدر او آن سنگ و بچه خور و پدر پسر را میراث آید اگر  
 مردی برادر خود را بحق کشته باشد چنانچه اگر برادر مرد تیغ برای کشتن برادر کشیده بود که آن برادر تیغ  
 کشته را کشت و یا مردی برادر خود را بقصاص و یا از سبب باغی کشت برادر کشته میراث عورت مقاصص است  
 که اگر برادر مردی پدر خود را عداوت تیر کشت و آن مرد این برادر را نیز از جهت قصاص کشت کشته را میراث  
 آن برادر آید اگر کسی که دیوانه پدر خود را بکشد از میراث پدر محروم نشود و رکاشت و شهاب  
 آورده است مردی بر سپ سوار بود آن سپ برادر آن مرد را با کمال کرد و آن برادر نقل کرد و آن را میراث  
 آن برادر محروم شود و یا مردی بر برادر خود افتاد آن برادر مرد و این برادر از میراث آن برادر محروم  
 شود و اگر برادر مردی جانب باغیان بود و آن برادر مرد جانب بادشاه بود اگر برادر آن برادر که جانب  
 بادشاه بود این برادر که جانب باغیان بود بکشد از میراث کن برادر محروم نشود زیرا که کشتن بحق بود و اما  
 اگر آن برادر که جانب باغیان بود اگر این برادر را که جانب بادشاه بود بکشد اینست و صورت دارد  
 یک صورت است که آن برادر باغی همچنین گوید که من بر باطل بودم و این زبان نیز بر باطل و در صورت  
 این باغی از میراث آن برادر محروم شود و دوم صورت است که آن برادر باغی هم چنین گوید که من این برادر  
 خود را کشته ام ازین جهت که من بر حتم و این زبان نیز بر حتم درین صورت آن برادر باغی را میراث آن برادر نزدیک  
 امام عظم و امام محمد جعفر افتاد و نزدیک امام ابو یوسف میراث تنها چهارم سبب قت یعنی بنده کی بنده از  
 کسی میراث نبرد و کسی از بنده هم میراث نبرد پس اگر پدر مردی حرست و پسر آن بنده باشد چنانچه اگر کسی  
 کنیز دیگر را نکاح کرد و هر فرزندی که ازین کنیز زاید آن بنده باشد لک و شود که مادر و کنیز است  
 پس اگر آن مرد و نقل کند این پسر میراث آن پدر نبرد و اگر آن پسر نقل کند میراث آن پسرین پدر نبرد و امام و  
 پدر حکم بنده و از پسر میراث ام ولد و پدر خود نگار و قرابتیان ام ولد و پدر میراث نبرد قاتل است  
 چون اقل کند و مال بسیار بگذارد و آن مقدار را که از خود نگار قبول کرده بود خود نگار را بدیند و حکم از او  
 آن بر کاتب پیشتر از مردن کشته و هر چه باقی مانده قریب بقیان قریب بقیان و بنده که شمس او آزاد باشد و راه میراث  
 از قریب بقیان خود نیاید و این قول امام عظم است و نزدیک صاحبیه و اورا میراث از قریب بقیان خود نیاید و کشت  
 سه و یک بالغ و اطفال و چهار و تنه دیده در آخر قریب بقیان از تنه دیده معلوم شود یعنی ضربه در چند نسخ پس  
 لفظ دیده شده است باغی بے فرمان از طاعت بیرون شوند ۱۲ غیاب اللغات



شهبانی میگوید مردی بنده خود را بدگره رسن کرده بود آن بنده را آزاد کرد و او نیز در ویش است آن  
بنده آزاد شود فاما قیمت خود کسی را برساند که آن بنده بدست او رسن او و به اذن قیمت خود آن بنده  
کرد و قیمت از خود کارستان در حالت رسانیدن قیمت آن بنده را که از دست و کاشت و کشت  
شهبانی آورده است هر گرامیراث اصلا نیاید چنانچه بنده دکشته و کافر ایشان میراث دیگر را حجت  
نباشند یعنی بالغ میراث و غیر از میراث نباشند پس اگر مردی نقل کرد یک پسر گذشت آن پسر بنده و گریست  
و یک برادر گذشت این پسر حاجب آن برادر نباشد با وجود این چنین پسر آن برادر میراث بدفایا اگر  
کسی را در عالی میراث می آید و در عالی میراث نمی آید و او حاجب میراثی و میراث چنانچه اگر مردی نقل کرد و پدر  
و برادر گذشت برادران را با وجود پدر و مادر چیزی نیاید فاما با وجود آن برادران مادر را ششم حجت میراث  
آید اگر چه برادران محجوب و محروم اند با وجود پدر و مادر در کاشت آورده است با وجود یکی از پسران و برادران  
مادر را از میراث چیزی نیاید یک فرزند دوم پسر تا آخر سوم پسر چهارم بنده پس اگر مردی نقل کرد و یک  
ازین چهار گذشت فرزندان مادر را با وجود ایشان چیزی نیاید و او و مادر بنده را پسر از میراث نیاید و بنده  
مادری باشد خواهد بود و با وجود پدر و بنده را پسر نیاید فاما با وجود پدر و بنده را پسر از میراث آید صورت این  
مستند است که مردی نقل کرد و پدر و مادر گذشت مادر پدر را با وجود پدر چیزی نیاید فاما مادر را با وجود پدر  
ششم حصه آید و مال آن میت را شش حصه کنند سدس مادر را باشد و باقی پنج حصه پدر باشد  
و برادران و خواهران را با وجود یک ازین سه نفر میراث نیاید یک پدر دوم پسر سوم پسر برادران  
سه نفر برادران خواهران از میراث محروم اند با وجود برادر حقیقی برادر علانی را چیزی نیاید پس اگر مردی نقل  
کرد و برادر حقیقی و برادر پدر و خواهر پدر گذشت میراث آن مرد برادر حقیقی را باشد و برادر پدری با وجود برادران  
حقیقی محروم اند و با وجود برادران و خواهران را میراث نیاید فاما اگر برادران و خواهران مادر باشند با وجود  
با وجود جد ایشان را میراث نیاید و اگر برادران و خواهران حقیقی باشند و باید می آن زمان نزدیک نام  
اعظم از این برادران حقیقی و خواهران حقیقی و برادران و خواهران پدر با وجود جد پدر باشد  
در کشت شهبانی آورده است اگر مردی نقل کرد و جد و برادر گذشت و صاحب زمین نیز گذشت یعنی  
میراث نیز گذشت که او از شیب معین است چنانچه مادر و برادران اول شیب صاحب زمین و بنده و برادران  
هر چه باقی مانده باشد و برادران با وجود جد چیزی نیاید و بنده و برادران و شهبانی و کاشت و کشت



جده و در با جده نزدیک میراث نیز چنانچه مادر پدر با وجود مادر پدر میراث نیز دیگر آنکه جده و در ارجحیت  
 جده باشد آن زمان علما اختلاف کرده اند و اگر سه جده برابر باشند چنانچه مادر و مادر و پدر پدر  
 میان این هر سه جده ششم حصه میراث قسمت کنند در کشف شبهانی آورده است اگر چه یک جهت جده است  
 و جده دیگر دو جهت جده است نزدیک نام ابو یوسف ۷ ششم حصه میراث میان آن دو نیز برابر باشد و  
 نزدیک امام محمد ششم حصه میراث میان این عده ثلث و ثلثان قسمت کنند و ثلث و وجه جده را دست  
 و یک ثلث یک جهت را و در صورت انیمه نیست که محوری و دختر و دختر خود را یا پسر خود و یکجا و یا میان این  
 فرزندان آن عورت از آن این فرزندان هم مادر را و مادر باشد و هم مادر را و پدر را و پسر این فرزندان  
 را از دو جهت جده باشد و عده که از یک جهت جده است آن مادر پدر است چون دختران صلبی دور  
 حصه میراث برند و دختران پسر از میراث محروم شوند مگر آنکه با دختران پسر را در یکجا باشد بقیه ایشانی یا  
 فرزندان ایشان از آن دختران پسر و آن برادر باقی میراث میان خود تقسیمت برند هر چه دختران را میراث باشد  
 و و چند آن برادران امید صورت انیمه نیست که مردی نقل کرد و دو دختران صلبی گذشت دختران پسر  
 پسر که برادر این دختران است و یا پسر برادران دختران گذشت دو حصه میراث دختران صلبی باشد  
 سوم حصه میراث که باقی ماند میان آن برادر و یا پسر آن برادر و خواهران قسمت کنند هر چه خواهران را  
 میراث آید و چند آن برادر و یا پسر برادر را آید این برادر را مشارک گویند زیرا که اگر آن برادر و یا پسر  
 برادر نبود دختران پسر میراث با وجود دو دختر صلبی نیامدی و همین حکم است چون خواهران خفیه و  
 حصه میراث برند خواهران پسر محروم شوند مگر آنکه بان خواهران پسر برادر سه هم باشند آن زمان سوم حصه  
 میراث که باقی ماند بود میان این برادر پسر و خواهران و قسمت کنند هر چه خواهران میراث آید این  
 برادران را دو حصه آید با سب و در میان عصبه عصبه کسانی را گویند که ایشان باقی میراث آید یعنی  
 هر چه بعد اصحاب فرائض باقی ماند عصبه ببرند و اگر از اصحاب فرائض میراث باقی ماند آن زمان عصبه برنج  
 میراث آید و اگر اصحاب فرائض نباشد آن زمان تمام میراث عصبه آید و فرائض شهبانی و کشف  
 آورده است نزدیک پسر عصبات پسر است یعنی اگر مردی و اصحاب فرائض نکند هر دو تمام ال و پسر را باشد  
 فاما اگر مردی نقل کرد هم بر گذشت و هم پدر را ششم حصه آید پدر را پسر از اصحاب فرائض باشد  
 و باقی پنج حصه پسر را باشد و پسر را عصبه گویند و بعد از پسر پسر است تا آنجا که باشد بعد از این پسر  
 سه قسمت باقی پنج حصه کردن و با کسر هم آن ۶۱۲



بعد از آن جدت تا آنجا که باشد بعد از آن حقیقی است بعد از آن برادر پدر بعد از آن پسر برادر حقیقی بعد  
 از آن پسر برادر پدر اگر چه فروتر باشد برین ترتیب بعد عم حقیقی بعد عم پدری بعد پسران ایشان  
 بدین ترتیب اگر چه فروتر باشد بعد عم پدر است اگر حقیقی باشد بعد عم پدری که پدری باشد بعد پسر  
 پدر حقیقی باشد بعد پسر عم پدر است که پدری باشد بعد پسران ایشان بدین ترتیب بعد عم  
 جد است که حقیقی باشد بعد عم جد است که پدری باشد بعد پسران ایشان بدین ترتیب کاشف  
 آورده است که حال نیست که معتبر در عصبیات عصبه نزدیک است پس اگر مردی پسر پسر پسر بگذارد  
 و پدر و جد بگذارد پسر پسر اگر چه فروتر باشد عصبه باشد و پدر و جد عصبه باشد و پسر پسر پدر  
 اولی اندمیرات از برادران و خواهر و پسران برادران و خواهران اولی اندمیرات اگر چه فروتر باشد  
 از عم و عم نیست و پسران و اولی اندمیرات اگر چه فروتر باشد از عم پدر است و عم پدر است و پسران او  
 اگر چه فروتر باشد اولی اندمیرات از عم و جد و اگر دو عصبه در نزدیک برابر باشد عصبه که از وجهت  
 قریب باشد آن اولی است پس اگر مردی یک برادر حقیقی گذشت و یک برادر پدری برادر حقیقی او  
 است میراث از برادر پدری در شهابی و کاشف شهابی آورده است که هر که بنده را آزاد کند آن  
 آزاد کننده عصبه این بنده باشد پس اگر این بنده آزاد شده است نقل کند و قرابتی دیگر نیست بجز  
 صاحب فرض و عصبه نگذار تمام میراث آن بنده این آزاد کننده را باشد و اگر این بنده نقل کند  
 و یک پسر و یک دختر از آن خوندار گذشت تمام میراث آن بنده پسر خوندار باشد و دختر خوندار  
 را بجز نباید در شهابی آورده است که چهار برادرند که بوجود ایشانرا همیشه گان ایشان عصبه اگر چه  
 همیشه گان از اصحاب فرائض اند یک پسر دوم پسر سوم برادر حقیقی چهارم برادران پدر  
 صورت پسر است که اگر مردی نقل کند یک پسر و یک دختر گذشت مال آن میت را سه حصه کنند و حصه  
 پسر را دهند سوم حصه خواهر را دهند اگر این برادر نبود می خواهر را نیم میراث می شود پسر است  
 که مردی نقل کرد یک پسر گذشت دوم دختر پسر گذشت مال آن مرد سه حصه کنند و دو حصه پسر را  
 دهند سوم حصه دختر پسر را دهند صورت برادر حقیقی است که مردی نقل کرد دو یکی برادر حقیقی و یک خواهر  
 حقیقی گذشت مال آن مرد سه حصه کنند و دو حصه برادر حقیقی را دهند سوم حصه خواهر حقیقی را دهند

۱۵۰ پدر بالکسر فتح دوم بر وزن پسر بفتح اول چنانکه مشهور است ۱۲ غیاث اللغات ۱۳ نقل بالفتح و سکون  
 قاف از جای بجای بردن و از جائی بجای رفتن و مجازا یعنی مردن ۱۲ غیاث اللغات















فتویٰ برینقول است و اگر پدر و پسر و برادر یکجا یکبار غرق شدند و یکجا و یکبار سوخته شدند و یا یکبار در دیوار آیدند و  
از روی میراث نیز مرد و غائب است نمیدانند که آن مرد زنده است یا مرد و مال الغائب میراث ندهد تا آن زمان که و نسو  
تحقیق نشود و یا مدت حد بیست سال نگذرد و نزدیک امام حسن بن یزید و یک امام ابو یوسف رسالت و نزدیک بعضی از  
و نزدیک بعضی مفتا و فتویٰ برینقول است اگر کسی از قربانیان الغائب فکر و الغائب میراث قربانیان بنا کند آنکه تحقیق  
شود و زنده مردی نقل کرد و فرزند خفته که پشت خفته نیست که او ایام الت باشد و هم فرج زنان اگرین خفته بول از  
آلت مردان میکنند این خفته را نصیب آن دهند و اگر بول از فرج زنان میکنند این خفته را نصیب آن دهند و اگر بول  
از مرد و محل میکنند از مرد بول اول آید حکم بر آن کنند اگر از آلت آید نصیب پدر دهند و اگر عکس باشد نصیب دختر دهند  
و اگر از پدر و محل یکبار بیرون آید امام غزالی میگوید که این چنین خفته نمیدانم و امام ابو یوسف میگوید این نیز محلی که اول بسیار  
بیرون آید حکم بر آن محل کنند و امام محمد میگوید این حکم پیش از این نماند باشد خفته چون بالغ شود و تحقیق شود که مرد است  
اگر بعضی بنده محل حکم زنان باشد خفته شکل را و میراث نصیب آن دهند و نزدیک شیخ صاحب کتاب و بیان از محله  
مسائل در فرض و شهادی و گفت کاشف و در دست مسائل فرائض بر سه نوع است یکی آنکه حصه با فرض برادر باشد  
چنانچه اگر زنده نقل کرد مشو بر گذشت یکبار در تحقیق و یا برادر بگذشت محل مسئله از دو گیرند یعنی شوم برادر دهند و آن  
یکست یعنی که باقیست برادر حقیقی را دهند و یا برادر بچه را و آن نزدیک پس اینجا در همه است و فرض برادر دست و حصه  
با فرض برادر است و از آنجا که گویند در آن حصه یارت باشد از فرض چنانچه اگر مردی نقل کرد آنکه شست و یک خواهر  
حقیقی سوم حصه را دهند و دو حصه خواهر را دهند و اقل نحر حیکه از وی نصف و ثلث غیر شش است پس اصل مسئله از شش  
گیرند یعنی که آن سه سهم را برادر دهند و ثلث که آن در دست و در دهند و یک حصه باقی ماند پس اینجا حصه با و و غایب را و گویند بنابر  
رو کنند بوی پنج و هم در نصیب حصه که ماده است فاضل است هم مادر و خواهر را برادر زن حصه ایشان دهند و هم آنکه  
فرض زاید باشد بر حصه چنانچه اگر عورت نقل کرد مشو بر گذشت و خواهر حقیقی و مادر و جد قتل نحر حیکه از وی دو قسمت  
و سدس غیر شش است پس اصل مسئله از شش گیرند یعنی حصه شش است آن سه سهم را یعنی حصه حقیقی است آن نیز سه سهم است  
اورست و آن دو سدس که آن حصه جد است یعنی یک یا بد پس اینجا فرض را بدست بر حصه شش شش و فرض است  
و این اعمال که گویند و این شش را نکند و این اعمال گویند سه شوم را و سه خواهر را دهند و مادر را دهند و یک  
جد را دهند بر آنکه مسائل فرض یک از نصیب گیرند یک از دو گیرند دوم از سه چهارم از شش بر هم از دو از ده ششم از

باب در بیان اصول فرائض

سند زمر که معلوم نیست که اول کدام بدان داد و ده خفته با هم و ثلثه مفتوح یعنی شش که علامت زن مرد  
بر دو شسته باشد و عمل بافتح که را که عیال گرفتن و بسیار عیال شدن و بخش و قسمت زیاد کردن و غنم



بیت چهارم گیرند بیست و یک نفر اگر در مسئله نصف باقی باشد یا در مسئله دو نصف باشد آنست که از دو گیرند و اگر دو  
 نصف هم از دو گیرند چنانچه اگر مردی ثلث و یک دختر و یک عمه گشت اول مسئله از دو گیرند دختر را نیم باشد و آن یک بیت باقی که  
 آن نیز یک بیت عم را دهند و اگر بی نقل کرد و شوهر را گشت یک خود هر چقدری اصل مسئله از دو گیرند یکی شوهر و یکی خواهر  
 را در گشت شهابی آورده است اگر در مسئله ثلث باقی باشد و یا ثلثان و باقی باشد و در مسئله ثلث ثلثان باشد آنست که از  
 سه گیرند چنانچه اگر مردی ثلث و مادر و پدر گشت مادر را سوم حصه دهند و باقی پدر را اصل مسئله از سه گیرند یک مادر و پدر را  
 و اگر مردی ثلث و دو دختر گشت و یک عم اصل مسئله از سه گیرند و در حصه دختران او دهند و باقی یک عم را و اگر مردی ثلث و دو  
 خواهر گشت و دو خواهر را در اصل مسئله از سه گیرند و خواهر این پدر را و حصه آنده است و یک عم که آن یک بیت و خواهر  
 مادری را دهند و اگر در مسئله نصف باقی باشد مسئله را از چهار گیرند چنانچه اگر ثلث و یک دختر و شوهر و عم گشت آن  
 میست چهار حصه کنند یعنی دختر را دهند و آن دست بیع شوهر را دهند و آن یک بیت و یک عم باقی اند و یک عم را در حکم است اگر در مسئله پنج و  
 و باقی باشد آنست که از چهار گیرند چنانچه اگر مردی ثلث و دو زن را در گشت ربع زن را دهند و آن یک بیت و ثلث باقی را  
 دهند و آن نیز یک بیت باقی و دو پدر را دهند و اگر در مسئله ثلث باقی باشد و یا ثلث و نصف باقی باشد آنست که از سه گیرند  
 نظیر اول مرد ثلث و زن یک گشت آن است بیست حصه کنند زن را ثلث و نصف حصه پدر و شوهر و عم و یک عم را و ثلث باقی را  
 زن و دختر و عم گشت زن را ثلث و دختر را نصف باقی حصه عم را دهند و اگر مسئله سه و باقی باشد و یا دو سه و باقی باشد  
 یا سه و نصف باقی باشد و یا سه و ثلث باقی باشد یا سه و دو ثلث باقی باشد یا نصف و ثلث باقی باشد آنست که از  
 شش گیرند نظیر اول مردی ثلث و پدری پدر گشت جد را سه و باقی پنج حصه پدر را و نظیر دوم مرد ثلث و مادر و پدر گشت  
 مادر و پدر را دو سه و باقی را نظیر سوم مرد ثلث و مادر و پدر و شوهر و عم گشت مادر را سه و دختر را نصف باقی و عم را  
 چهارم مرد ثلث و مادر و خواهر را در می عم گشت مادر را ثلث و خواهر را سه و باقی را نظیر پنجم مردی ثلث و مادر و خواهر  
 و برادر پدر گشت مادر را سه و دو خواهر را ثلثان باقی برادر پدر را نظیر ششم مردی ثلث و یک خواهر و دو خواهر را در می  
 گشت خواهر پدر را نصف ثلث خواهر را در می او باقی یک عم را اگر در مسئله ربع و سه و باقی باشد و یا ربع و دو سه و باقی  
 باشد و یا ربع و یا ثلث باقی باشد و یا ربع و دو ثلث باقی آنست که از دو و از ده گیرند نظیر اول مردی ثلث و شوهر و مادر و  
 گشت اصل مسئله از دو و از ده گیرند شوهر را ربع و آن سه است و مادر را سه و باقی شوهر را نظیر دوم ثلث و شوهر و  
 او و پدر و یک عم گشت بیع شوهر را و آن سه است مادر و پدر را و باقی ربع شوهر را نظیر سوم ثلث و زن او و یک عم گشت  
 زن را ربع و مادر را ثلث باقی جد را نظیر چهارم عم ثلث و شوهر و دو دختر و یک عم گشت شوهر را ربع ثلثان و دو دختر را  
 و باقی عم را دهند و اگر در مسئله ثلث باقی باشد و یا ثلث و دو ثلث و باقی باشد آنست که از سه گیرند







عول افتد چنانچه اگر مردی نقل کرد زن و مادر و دو دختر گذشت ثمن زنا بیست و چهار را در و پدر را دو سدس و ثلثان و دو دختر را باقی از بیست و چهار سپرده بود پس بیست و چهار است و نفی کند تا دو دختر را دو حصه آید و آن شانزده است باب در بیان تصحیح قیمت در فرائض شهبانی آورده است که تصحیح سال بر بیست و سه است از آن بیست و سه سهم با رؤس است یعنی حصه با بر اصحاب فرائض است یک اصل از آن سه آنکه اگر حصه بر اصحاب فرائض برابر باشند دو حصه برابر باشد و یا سه حصه برابر باشد حتی نباشد نظیر اول مردی نقل کرد دو دختر و برادر حقیقی گذشت اصل مسئله از دو گیرند و دختر را دو حصه و باقی نیمه برادر حقیقی اینچاسم دوست و حصه هم دو نظیر دوم عورتی نقل کرد شوهر پسر گذشت شوهر را ربع از چهار حصه باقی پسر اینچاسم دوست و حصه چهار نظیر سوم مردی نقل کرد دو برادر و پسر گذشت سدس مادر را از شش و باقی پنج حصه پسر را دهم اینچاسم دوست و حصه شش دوم اصل آنکه اگر حصه با بر اصحاب فرائض برابر نباشد بلکه حصه یک فرقی بر آن فرقی منکسر باشد لیکن میان حصه آن فرقی و سدس آن فرقی موافقت باشد چنانچه اگر حصه ایشان سه است سر ایشان شش پس میان حصه که سه است و سدس شش است موافقت در نصف مستلیم جزو بر آن موافق رؤس ایشان است و آن سه است نصف شش را در اصل مسئله ضرب کند و اگر در مسئله عول باشد عول هم کند تا مسئله درست آید چنانچه اگر مردی نقل کرد مادر و شش غم گذشت مادر را ثلث آید و آن یکیت از سه باقی شش غم را آید و آن دوست و دو شش منکسر است یعنی است نمی آید لیکن میان حصه عام که دوست و سر ایشان که شش است موافقت نصف است پس جزو که موافق رؤس است و آن سه است در اصل مسئله که آن نیز سه است ضرب کند نه حال آید از آن نه مسئله درست آید مادر را دهم و آن ثلث نه است بیکان بیکان شش غم را دهم اصل سوم از آن سه اصل نه است که اگر میان حصه فرقی و سدس آن فرقی موافقت نه باشد پس سر آن فرقی را در اصل مسئله ضرب کند و عول نیز کند اگر عالمه باشد پس مسئله درست آید چنانچه اگر مردی نقل کرد و مادر و پنج غم گذشت مادر را ثلث آید و آن یکیت و باقی پنج غم را و آن دوست از سه دو بر پنج مستقیم است میان دو حصه که ایشان است و میان رؤس که میان ایشان است موافقت نیز نیست پس عدو اعمام که پنج است در اصل مسئله که سه است ضرب کند پانزده شود از آن مسئله درست آید ثلث مادر را دهم و آن پنج است و ده بر پنج غم را دهم هر یک را دو بیکان و اندک آنرا علم بالصواب

باب در بیان تصحیح قیمت

سه منکسر عام است از آنکه یکصد شصت و هشت است مستقیمه هم فاعل از تقیاس است یعنی درست شدن اعیان اللغات

ت



[illegible]



# الحکام المستبین فی

## مبخرات المستبیین

حادی جمیع معجزات خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم معترف مولینا مولوی حکیم محمد عبدالرشید عبدالعزیز صاحب ہوری جو احادیث صحاح سے ثابت ہیں نہایت شرح و بسط سے اس میں درج کیے گئے ہیں عاشقانِ رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس اس کتاب کا ہونا ضروریات ہے اور واعظین کے لئے از بس مفید ہے آج تک کی کتاب اس پایہ کی معجزات میں نہیں لکھی گئی اصل حدیث کا ہر ایک معجزہ کے ساتھ بقیہ صفحہ کتاب حوالہ دیا گیا ہے  
شایقین جلد منگائیں اور ثواب دارین حاصل کریں + قیمت بلا محصول

## فخر الواعظین روضۃ الواعظین و کامل ہر حصہ

مصنف جامع کمالات مولینا مولوی حاجی فخر الدین صاحب! یہ کتاب واعظین کے لئے از بس مفید ہے مصنف علام نے نہایت محنت سے اس کتاب کو تالیف کیا ہے ہر ایک محلہ مسئلہ کو اول قرآن شریف شروع کیا ہے بعد اسکے تفاسیر شروع کیا ہے پھر اسی مضمون کے مطابق احادیث بیان فرمائی ہیں اور ہر ایک بعد اقوال و شعاع صلحاء سلف درج فرما کر کتاب کو زینت دی ہے۔ یہ کتاب قابلِ پذیر خرید ہے قیمت بلا محصول صرف .. ..

## رسالہ عصمت انبیاء

### فی رد اقوال شقیاء

رسالہ غیر مذاہب کے ہفوات کا جو عصمت انبیاء علیہم السلام کے قائل نہیں کافی دوائی جواب ہے ساتھ ہی اس کے آریہ اور عیائیوں کے بھی جواب درج ہیں جو پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام کے حق میں ایمانہ الفاظ بولتے ہیں۔ ہر ایک مسلمان کے پاس اس رسالہ کا ہونا ضروری ہے۔ قیمت صرف .. ..

المشتقہ حاجی چراغ الدین سراج الدین تاجران کتب شمیری بازار لاہور



# ضروری اسلحہ

بخدمت شاہیقین و تمکین و تاجرین مخلصین واضح و روشن  
 روشن با کہ اس کتب خانہ از عرصہ بعید جاری ہست و بفضل الہی  
 روز بروز ترقی میسکند و ازین کان کتبہاے ہر فن عربی و  
 فارسی اردو مثلاً قرآن شریف معرا و مترجم - حائلیں  
 معرا و مترجم تفسیر حدیث فقہ اصول رمل - نجوم - جہر  
 تعبیر خواب کتب درسی سادہ و شرح کتب تصوف قصہ جات  
 فارسی اردو بقیعت ازال برائے فروخت موجود اند ہر کہ خواہد  
 طلب فرماید تیر سہیل زر نقد یا بذریعہ ویلیو پی اہل  
 دستیاب گشتند

المشیر

حاجی سید غلام الدین سراج الدین تاجر کتب

کشمیش کے بازار

مکمل



۱۹  
 ۱۳  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰

# نعت مشریف

ما واوہ واکتباتی بہ سون محمد مصطفیٰ  
 سونی چھری رُون لے سون تے  
 ونی گزشتہ واوہ گزشتہ دہے  
 پادون یے راون ہمیں  
 درباریامت دلشہن  
 بدوٹ تہ مہون پر ڈہنے شہان  
 است وہ روز تھ مریض کر  
 بے چارہ بے بس بہرہ  
 ویزوٹ تھہر میت تلوک  
 یارالحی موت تلوک  
 کیا ہنسی نامیوں عمار  
 بالائے سترھا گوسون خار  
 مسکین ہل چھوٹ گیا  
 ما واوہ واکتباتی بہ سون محمد مصطفیٰ  
 سونی چھری رُون لے سون تے  
 ونی گزشتہ واوہ گزشتہ دہے  
 پادون یے راون ہمیں  
 درباریامت دلشہن  
 بدوٹ تہ مہون پر ڈہنے شہان  
 است وہ روز تھ مریض کر  
 بے چارہ بے بس بہرہ  
 ویزوٹ تھہر میت تلوک  
 یارالحی موت تلوک  
 کیا ہنسی نامیوں عمار  
 بالائے سترھا گوسون خار  
 مسکین ہل چھوٹ گیا

محمد اشرف فاضل  
 ۶ اکتوبر ۱۳۶۶  
 M. ASHRAF  
 FAZIL